



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



عُيُونُ أَحْبَابِ

شيخ صدوق الزا
ترجمه برکات مشہد مجلس رضوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عيون اخبار الرضا عليه السلام (ترجمه روغني قزويني)

نويسنده:

محمد بن علي بن بابويه شيخ صدوق

ناشر چاپي:

مسجد مقدس جمکران

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
عیون اخبار الرضا علیه السلام (ترجمه روغنی غزوینی) جلد ۱	۷
مشخصات کتاب	۷
اشاره	۸
مقدمه ناشر	۱۲
فهرست ابواب جلد اول	۲۱
فهرست ابواب جلد دوم	۲۲
مقدمه المؤلف	۲۵
۱- علت ملقب شدن حضرت علی بن موسی علیهما السلام به «رضا»	۵۴
۲- آن چه درباره مادر گرامی حضرت رضا علیه السلام و اسم ایشان روایت شده	۵۷
۳- باب در ذکر زمان ولادت امام رضا علیه السلام	۶۵
۴- تصریح و نص امام کاظم علیه السلام درباره امامت و وصایت فرزندش علی بن موسی الرضا علیه السلام	۶۹
۵- نسخه وصیت نامه موسی بن جعفر علیه السلام	۹۰
۶- نص هایی که بر امامت حضرت رضا علیه السلام وارد است در جمله ائمه اثنی عشر علیهم السلام	۱۰۰
۷- پاره ای از اخبار موسی بن جعفر علیه السلام با هارون الرشید و موسی بن مهدی	۱۴۴
۸- خبرهایی که در صحت وفات ابی ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام روایت شده	۱۸۲
۹- در بیان قتل اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله که هارون بعد از کشتن موسی بن جعفر علیه السلام در یک شب کشت، غیر از آنانی که در سایر روزها کشته	۲۰۱
۱۰- در بیان علت واقفی شدن واقفی ها بر موسی بن جعفر علیه السلام	۲۰۷
۱۱- خبرهایی که از حضرت رضا علیه السلام در توحید و شناختن حق تعالی آمده	۲۱۰
اشاره	۲۱۰
خطبه امام رضا علیه السلام در توحید	۲۷۰
۱۲- باب ذکر مناظره امام رضا علیه السلام با اهل ادیان و اصحاب مقالات در توحید و معرفت حق تعالی در نزد مأمون	۲۷۶
۱۳- ذکر مناظره امام رضا علیه السلام با سلیمان مروزی متکلم خراسان نزد مأمون در توحید	۳۱۲
۱۴- ذکر مجلس دیگر امام رضا علیه السلام که نزد مأمون با اهل ملل و مقالات واقع شد و جوابهایی که به علی بن محمد بن جهم داد در عصمت انبیا علیهم السلام	۳۲۹

- ۱۵- ذکر مجلسی دیگر از امام رضا علیه السلام نزد مأمون در عصمت انبیاء علیهم السلام ۳۳۵
- ۱۶- ذکر آن چه از امام رضا علیه السلام درباره اصحاب رسّ آمده است ۳۵۰
- ۱۷- ذکر آن چه از امام رضا علیه السلام درباره تفسیر کلام خدا «و او را به ذبحی عظیم فدا دادیم» آمده است ۳۵۷
- ۱۸- آن چه از امام رضا علیه السلام در گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله «من فرزند دو ذبیحم» آمده است ۳۵۹
- ۱۹- آن چه از امام رضا علیه السلام در علایم امام آمده است ۳۶۴
- ۲۰- در آنچه از حضرت رضا علیه السلام منقول است در وصف امامت و امام و ذکر فضل و رتبه امام ۳۶۹
- ۲۱- آن چه از امام رضا علیه السلام در باب تزویج حضرت فاطمه علیها السلام وارد شده ۳۷۹
- ۲۲- آن چه از امام رضا علیه السلام در ایمان آمده است و اینکه آن معرفت به قلب و اقرار به زبان و عمل به ارکان است ۳۸۴
- ۲۳- مناظره حضرت رضا علیه السلام با مأمون پیرامون فرق بین عترت و امت ۳۸۹
- ۲۴- کلام امام رضا علیه السلام در مورد مرد شامی و سؤالات او از امیر المؤمنین در مسجد کوفه ۴۰۷
- ۲۵- آنچه از امام رضا علیه السلام درباره زید بن علی علیه السلام رسیده است ۴۲۲
- ۲۶- در آنچه از امام رضا علیه السلام در اخبار نادره در فنون پراکنده آمده ۴۳۰
- ۲۷- در آنچه از امام رضا علیه السلام مروی است درباره هاروت و ماروت ۴۵۲
- ۲۸- آنچه از امام رضا علیه السلام در اخبار متفرقه روایت شده است ۴۶۰
- ۲۹- آنچه از امام رضا علیه السلام در صفت پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است ۵۳۵
- ۳۰- و از جمله اخبار متفرقه که از رضا علیه السلام مروی است ۵۴۲
- در باره مرکز ۵۸۶

عیون اخبار الرضا علیه السلام (ترجمه روغنی قزوینی) جلد 1

مشخصات کتاب

سرشناسه: ابن بابویه، محمد بن علی، 311 - 381 ق.

عنوان قرارداد: عیون اخبار الرضا (ع). فارسی - عربی

عنوان و نام پدیدآور: عیون اخبار الرضا علیه السلام / ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق؛ ترجمه محمد صالح روغنی قزوینی.

مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران، 1389.

مشخصات ظاهری: 2 ج.: نمونه.

شابک: 475000 ریال: دوره 8-284-973-964-978؛ ج. 1 4-282-973-964-978؛ ج. 2 1-283-973-964-978:

وضعیت فهرست نویسی: فاپا (چاپ سوم)

یادداشت: فارسی - عربی.

یادداشت: ج. 1 (چاپ سوم).

یادداشت: ج. 2 (چاپ سوم: 1393).

موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، 153؟ - 203 ق. -- احادیث

موضوع: احادیث شیعه -- قرن 4 ق.

شناسه افزوده: قزوینی، محمد صالح بن محمد باقر، قرن 11 ق.، مترجم

شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره: BP129/الف2ع 1393 9041

رده بندی دیویی: 297/212

شماره کتابشناسی ملی: 2106118

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

عیون اخبار الرضا علیه السلام

ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق

ترجمه محمد صالح روغنی قزوینی.

ص: 3

سرشناسه: ابن بابویه، محمد بن علی، 311 - 381 ق.

عنوان قرارداد: عیون اخبار الرضا (ع). فارسی - عربی

عنوان و نام پدیدآور: عیون اخبار الرضا علیه السلام / ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق؛ ترجمه محمد صالح روغنی قزوینی.

مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران، 1389.

مشخصات ظاهری: 2 ج.: نمونه.

شابک: 475000 ریال: دوره 8-284-973-964-978؛ ج. 1 4-282-973-964-978؛ ج. 2 1-283-973-964-978:

وضعیت فهرست نویسی: فاپا (چاپ سوم)

یادداشت: فارسی - عربی.

یادداشت: ج. 1 (چاپ سوم).

یادداشت: ج. 2 (چاپ سوم: 1393).

موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، 153؟ - 203 ق. -- احادیث

موضوع: احادیث شیعه -- قرن 4 ق.

شناسه افزوده: قزوینی، محمد صالح بن محمد باقر، قرن 11 ق.، مترجم

شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره: BP129/الف2ع1393 9041

رده بندی دیویی: 297/212

شماره کتابشناسی ملی: 2106118

بسم الله الرحمن الرحيم

از لطف و محبت خداوند تبارک و تعالی به دور است که زمین خویش را خالی از حجت بگذارد و آن گاه از بندگان حساب بخواهد. حجج الهی گاهی ظاهر و محل رفت و آمد و آموزش و یادگیری دین هستند و گاهی غایب. واضح است که در هنگام ظهور حجج الهی و دسترسی آسان خلایق به ایشان، مسؤولیت بندگان خدا نیز سنگین تر و امتحان الهی نیز برای ایشان سخت تر است و هنگام حضور در محضر الهی و سؤال و جواب در مورد اعمال نیز عذری پذیرفته نیست. لیکن هنگام غیبت که وظیفه آموزش دین خدا برعهده دانشمندان زمان خود است، چون دسترسی به امام میسر نیست، لذا امتحان الهی نیز آسان تر و سؤال و جواب در آستانه الهی نیز آسان تر خواهد بود، گرچه فتنه ها بیشتر و جولان شیطان رجیم نیز پردامنه تر خواهد بود و احتمال افتادن به خطا نیز بسیار بیشتر است.

اما حجت خدا بایستی چگونه شخصی باشد. در همه اوقات و از منته خداوند بهترین خلق خویش را به عنوان حجت انتخاب کرده است. شاید بهترین به معنی عاقل ترین، صبورترین و مسلطترین افراد به نفس خویش منظور باشد. البته اگر عقل را به معنای «ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان» فرض کنیم، نه درایتی که با آن کار دنیا پرداخته و آخرت از کار انداخته می شود. خداوند در قرآن کریم انبیا را به نام ذکر فرموده و از ایشان با صفاتی برتر از دیگران یاد کرده است. (1)

ص: 5

1- 1). برای مثال قرآن کریم درباره ابراهیم میفرماید: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ» سوره هود، آیه 75

در مورد رسول برگزیده خدا، حضرت محمد صلی الله علیه و آله به جز آیات الهی، روایاتی که از خلق و خلق آن جناب وارد شده، گویای برتری و بهتری او نسبت به سایر خلایق می باشد. در همین کتاب شریف در باب اخلاق آن حضرت آمده است: ایشان، همیشه خوش رو، ملایم و خوش برخورد بودند. هیچ گاه سخت گیر و خشن و بدزبان نبودند. هیچ امیدواری از نزد ایشان ناامید بازمی گشت؛ یا حاجت او را می کردند و یا با کلامی آرام او را راضی بازمی گرداندند....

شاید پس از خواندن آیات و روایاتی که درباره صفات حضرت آمده است، جایز باشد که بگوییم: اللهم انا نشکوا الیک فقد نبینا!

در مورد ائمه نیز در کتاب خدا، گرچه نه به تصریح نام، بلکه در پرده های زیبا تشبیه و استعاره به فضل و برتری ایشان اشاره شده است. چنان که در سوره نور آیه 35، خداوند عزّ و جل در توصیف خویش می فرماید: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِثْلِ نَارٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ». در تفسیر قمی در ذیل این آیه شریفه از امام صادق علیه السلام آمده است که مشکات حضرت فاطمه، مصباح امام حسن و زجاجه امام حسین است و نور علی نور، امامی بعد از امام دیگر است.

فارغ از همه این گفتارها، می توان میزان برتری عقول حضرات ائمه معصومین را از احادیثی که از ایشان بر جای مانده، تشخیص داد. نهج البلاغه حضرت امیر علیه السلام به حق، اوج و اعتلای فرهیختگی و عقل و درک والای آن جناب را چه در زمینه دین و چه در زمینه دنیا نشان می دهد و صحیفه سجادیه نشان از عظمت درک و روح حضرت سید الساجدین و تبلور عقل عبادی آن جناب است و در همین راستا، کتاب عیون اخبار الرضا تبلور تیزهوشی و ذکاوت حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیه و الثناء است. این ذکاوت فوق العاده را می توان در مجالس بحثی که میان حضرت و دیگران، چه علمای ادیان و مذاهب دیگر و چه جلساتی که با مأمون ملعون و دیگران داشته، به وفور مشاهده کرد و با خواندن این کتاب و نیز همانند آن می توان فهمید که «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» خدا نیک می داند، رسالت خویش را بایستی به کجا بسپارد.

هنگامی که بحث میان حضرت و علمای دیگر ادیان مطرح است، چنان ایشان را به گرداب می کشد که همگی اعتراف به جهل خویش کرده، زبان در کام می کشند. این نکته زمانی بیشتر قابل توجه است که بدانیم، مأمون وارث امپراطوری هارون ملعون است و با قدرت فوق العاده خویش، برترین علمای ادیان را احتمالا با هزینه های فراوان و پذیرایی های کامل در یک کنفرانس بزرگ جهانی گردآوری کرده بوده است، شاید بتواند حضرتش را شرمنده سازد! و حاشا که خاک کجا و عالم پاک کجا؟ تراب کجا و رب الارباب کجا؟ «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ».

این کتاب شریف برای همه خواندنی است. خیلی از سؤالات بی پاسخ در آن است و انصافا که در حق آن بی انصافی شده و حق این کتاب شریف، چونان حق صاحب حقیقی آن، امام رئوف حضرت علی بن موسی الرضا صلوات الله و سلامه علیه شناخته نشده است.

روی هر قسمت از کتاب که دست بگذارید، عجیب و خواندنی است. شرح توحید حضرت، یگانه است و وصف رسول اکرم، اثری جاودانه.

یکی از نکات جالب و حایز توجه در این کتاب، رویکردی است که حضرت در پاسخ به سؤالاتی که در مورد تضاد بعضی از احادیث ایجاد شده است، اتخاذ می کنند. در چند

مورد حضرت احادیث امام صادق علیه السلام را چنان زیبا تأویل می برد که عقل در حیرت می ماند که امام صادق علیه السلام از این حدیث چه نکته قابل توجهی را اراده فرموده بوده و دیگران از آن غافل بودند. این نگاه بایستی برای علمای حدیث بسیار آموزنده باشد. البته در این کتاب شریف، نکاتی نیز هست که برای علم امروز و تفکر امروزین ما قابل قبول نیست، لیکن امامی دیگر بایستی تا این نکات را آن چنان که حضرت رضا علیه السلام، احادیث جدش امام صادق را تأویل می برد، تفسیر و توضیح بدهد، ان شاء الله.

مترجم محترم کتاب، مرحوم محمد صالح فرزند محمد باقر روغنی قزوینی از معاصرین علامه مرحوم شیخ حر عاملی است که مرحوم شیخ در امل الامل شرح ایشان را چنین آورده است:

«مولانا محمد صالح بن محمد باقر قزوینی، معروف به روغنی؛ ایشان عالم فاضل کامل و صاحب کتاب و رسایلی است از جمله: ترجمه عیون اخبار الرضا (کتاب حاضر)، ترجمه نهج البلاغه، ترجمه صحیفه سجادیه و مقامات، شرح فارسی دعای سمات. نیز رساله ای درباره خوردن آدم از درخت ممنوعه و نیز شرح بعضی از اشعار مثنوی».

در مستدرکات اعیان الشیعه، جلد سوم، صفحه 231 پس از ذکر مطلب مرحوم شیخ در امل الامل فهرستی کامل تر از آثار او به دست می دهد:

الامامه، ترجمه توحید مفضل، ترجمه محاضرات الراغب، ترجمه عهدنامه مالک اشتر ترجمه و شرح صحیفه سجادیه به فارسی، شرح صحیفه سجادیه به عربی (در این کتاب تصریح کرده که او از شاگردان مرحوم میر باقر داماد) بوده است. ترجمه و شرح نهج البلاغه که در سال 1321 به تحقیق میرزا علی عماد لشکر آشتیانی به چاپ رسیده و به اشتباه نام مؤلف آن محمد صالح برغانی ذکر شده است و یکی از بهترین شروح نهج البلاغه به فارسی است. شرح دعای سمات، مقامات، رساله فی پاسخ مرد مرتد، منشور ادب الهی و دستور العمل کارگاهی، شرح فارسی گسترده ای بر وصیتنامه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به فرزند بزرگوارش امام حسن علیه السلام و البته مرحوم

آقا بزرگ در کتاب ماندگار خویش الذریعه از رساله ای به نام محاکمه میان فقر و غنا نیز در جمله تألیفات ایشان نام برده است.

مرحوم محمد صالح روغنی قزوینی متولد قزوین است و مراحل تحصیل ابتدایی را از علمای آن سامان فراگرفت. سپس به اصفهان رفته و از محضر مرحوم میرداماد بهره برد.

سپس به قزوین بازگشت و پس از چندی عزم دیار خراسان کرده در سال 1075 هجری به حریم حضرت رضا علیه السلام مشرف شد و چنانچه در آخر بعضی از کتاب هایش ذکر کرده، با خدا عهد کرد که تا پایان عمر همان جا بماند و تا سال 1116 هجری که درگذشت در همان دیار ماند و در همان جا نیز به خاک سپرده شد.

او از بزرگان علمای خراسان محسوب و مورد توجه عام و خاص بود. قطعه هایی نیز از اشعار سروده طبع ایشان را که به فقیر تخلص می جستند در بعضی از آثار ایشان می توان یافت. بیشتر اهتمام وی در ترجمه بوده است. ترجمه عیون اخبار الرضا علیه السلام را ایشان به عنوان برکات مشهد مقدس رضوی در سال 1075 قمری، یعنی در اولین سال تشرّف به آستان امام رضا علیه السلام ترجمه نموده است.

ترجمه حاضر به علت نوع صفحه آرایی و این که ترجمه بایستی روبه روی متن قرار می گرفت، ویرایش و تلخیص شده و شروح مترجم حذف گردیده است.

دو نسخه خطی ملاک کار ما قرار گرفت. متأسفانه هر دو نسخه ناقص و در بعضی موارد به شدت ناخوانا بود. لذا بعضی از صفحات و ابواب که یا ترجمه نداشت و یا این که در هر دو نسخه قابل خواندن نبود، ترجمه شد. اگر کاستی وجود دارد، که یقیناً وجود دارد و خود بدان معترفیم، از ماست و اگر حسنی مشاهده می کنید از برکت آقا علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیه و الثناء می باشد.

در پایان از عزیزان همکار و محققین گرانقدر که در به ثمر رسیدن این اثر تلاش وافر داشتند؛ به ویژه برادران صادق بزرگ بفرویی، سید حمید میرعباسی، احمد سعیدی، رضا دیلمی، امیر سعید سعیدی و خواهر محترمه بزرگ تقدیر و تشکر داریم و ان شاء الله در پناه حضرت حقّ موفق و مؤید باشند.

- باب(1): مسمّا شدن حضرت به «رضا» 19
- باب(2): مادر امام رضا عليه السلام 22
- باب(3): ولادت حضرت عليه السلام 29
- باب(4): تصریح پدر حضرت بر امامتش 33
- باب(5): وصیت امام کاظم عليه السلام 54
- باب(6): تصریحات بر امامت حضرت 64
- باب(7): اخبار امام کاظم عليه السلام 108
- باب(8): درگذشت پدر حضرت 145
- باب(9): کشته شدگان به دست هارون 164
- باب(10): علّت واقفّی شدن واقفیان 170
- باب(11): احادیث توحید 173
- باب(12): جلسات ایشان با دین های مختلف 238
- باب(13): بحث حضرت با سلیمان مروزی 274
- باب(14): جلسه ای درباره عصمت انبیاء 291
- باب(15): جلسه دیگری درباره عصمت 297
- باب(16): شرح اصحاب رسّ 312
- باب(17): تفسیر ذیح عظیم 319
- باب(18): شرح حدیث «انا ابن الذبیحین» 321
- باب(19): نشانه های امامت 326

باب(20):توصیف امامت و امام 331

باب(21):ازدواج حضرت زهرا علیها السلام 341

باب(22):ایمان چیست؟ 346

باب(23):تفاوت میان عترت و امت 351

باب(24):مرد شامی و امیر المؤمنین 369

باب(25):روایات درباره زید 382

باب(26):روایات درباره فنون مختلف 390

باب(27):روایات درباره هاروت و ماروت 412

باب(28):احادیث گوناگون 420

باب(29):وصف پیامبر 495

باب(30):روایات دیگر 502

فهرست ابواب جلد دوم

باب(31):مجموعه اخبار 1

باب(32):در علّت چیزها 123

باب(33):در علّت چیزها 151

باب(34):در علّت چیزها 171

باب(35):اسلام خالص و پایه های دین 214

باب(36):ورود حضرت به نیشابور 238

باب(37):در نزدیکی نیشابور 241

باب(38):خبری نادر از حضرت 246

باب(39):خروج حضرت از نیشابور 247

- باب(40):سبب قبولی ولایت عهد 252
- باب(41):دعای باران حضرت 310
- باب(42):توهین مأمون به حضرت 319
- باب(43):انشاد شعر از حضرت 323
- باب(44):در اخلاق کریمه حضرت 333
- باب(45):مجادله مأمون با مخالفین 346
- باب(46):دلالت بر ائمه ورد بر غلام 377
- باب(47):نشانه های امامت حضرت 386
- باب(48):نفرین حضرت بر بکار 427
- باب(49):خبر آن حضرت از غیب 429
- باب(50):نفرین حضرت بر آل برمک 430
- باب(51):خبر حضرت از محل دفن خویش 433
- باب(52):خبر حضرت از نحوه شهادتش 434
- باب(53):در فراست حضرت رضا علیه السلام 436
- باب(54):علم حضرت به لغات مختلف 437
- باب(55):پاسخ سؤالات حسن و شاء 440
- باب(56):پاسخ سؤالات ابی قره 443
- باب(57):مکالمه با یحیی بن ضحاک 445
- باب(58):مکالمه حضرت با برادرش زید 448
- باب(59):اسباب شهادت علی بن موسی 459
- باب(60):تصریح امام علیه السلام بر پسر خود 465

باب(61):وفات امام رضا عليه السّلام با زهر 466

باب(62):خبر دیگر در وفات امام(ع)468

باب(63):آنچه ابا صلت حدیث کرد 471

باب(64):حدیث هرثمه بن اعین 479

باب(65):مرثیه هایی درباره حضرت 489

باب(66):ثواب زیارت امام علیه السّلام 498

باب(67):ثواب زیارت حضرت معصومه علیها السّلام 525

باب(68):کیفیت زیارت امام رضا علیه السّلام 526

باب(69):برکت مشهد الرضا 549

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواحد القهار العزيز الجبار الرحيم الغفار فاطر الأرض و السماء خالق الظلمه و الضياء مقدر الأزمنه و الدهور مدير الأسباب و الأُمور باعث من في القبور المطلع على ما ظهر و استتر العالم بما سلف و غير الذي له المنه و الطول و القوه و الحول أحمده على كل الأحوال و أستهديه لأفضل الأعمال و أعوذ به من الغي و الضلال و أشكره شكرا أستوجب به المزيد و أستنجز به المواعيد و أستعينه على ما ينجي من الهلكه و الوعيد و أشهد أن لا إله إلا الله الأول فلا يوصف بابتداء و الآخر فلا يوصف بانتهاء إلها يدوم و يبقى و يعلم السّرّ و أخفى و أشهد أن محمدا عبده المكين و رسوله الأمين المعروف بالطاعه المنتجب للشفاعه فإنه أرسله بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش خدای یکتای قهار، عزیز جبار و رحیم غفار را که گستراننده زمین و آسمان و آفریننده روزان و شبان است. مقدر زمان و روزگار است و مدیر اسباب و امور و حیات بخش صاحبان قبور؛ داننده آشکار و نهان و عالم گذشتگان و آیندگان؛ صاحب کرم و منت و قدرت و قوت، او را در هر حال سپاس می گویم و از او هدایت می طلبم تا به نیکوترین کار رهسپرم. و به او پناه می برم از گمراهی و ضلالت و سپاسش می گزارم، سپاسی که بدان بر من بیفزاید و من را از وعیدش نگاهداری نماید و مرا بر نجات از هلاکت موفق بدارد. شهادت می دهم که هیچ خدایی جز الله نیست، اولین است، و به اولیت موصوف نشود و آخرین است و به آخر بودن توصیف نگردد. خدایی که باقی و دایم است و اسرار و نهان نیک می داند. شهادت می دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده اوست و بسیار پر بها و گران بار و فرستاده اوست

لإقامه العوج وبعثه لنصب الحجج ليكون رحمه للمؤمنين ووجه على الكافرين و مؤيدا بالملائكة المسومين حتى أظهر دين الله على كره المشركين صلى الله عليه وآله الطيبين وأشهد أن على بن أبي طالب أمير المؤمنين و مولى المسلمين و خليفه رسول رب العالمين و أشهد أن الأئمة من ولده حجج الله إلى يوم الدين و ورثه علم النبيين صلوات الله و رحمته و سلامه و بركاته عليهم أجمعين.

أما بعد قال أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي الفقيه مصنف هذا الكتاب رحمه الله عليه وقع إلى قصيدتان من قصائد صاحب الجليل كافي الكفاه أبي القاسم إسماعيل بن عباد أطال الله بقاءه و أدام دولته و نعماءه و سلطانه و أعلاه في إهداء السلام إلى الرضا علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام فصنفت هذا الكتاب لخزائنه المعموره ببقائه إذ لم أجد شيئا أثر عنده و أحسن موقعا لديه من علوم أهل البيت عليهم السلام لتعلقه بحبهم و استمساكه بولايتهم و اعتقاده بفرض طاعتهم و قوله و بسيار امانتدار. به طاعتش معروف است و برای شفاعتش منتخب، او را فرستاد تا كثرى راست نماید و حجت بر مردم بگمارد. و تا رحمتی برای مؤمنین و دلیلی برای کافرین باشد. به فرشتگان مسومین تأییدش کرد و بدو دین خویش را به رغم مشرکین ظاهر ساخت.

صلوات خدا بر او و آل پاکش باد. شهادت می دهم که علی بن ابی طالب، امیر المؤمنین و مولای مسلمین و خلیفه رسول رب العالمین است و نیز شهادت می دهم که ائمه از فرزندان او حجت های خداوند تا روز قیامتند و وارثان علوم پیامبران. صلوات و رحمت خدا بر تمامی ایشان باد.

اما بعد: مؤلف کتاب گوید: دو قصیده از قصاید دوست بزرگوار و صاحب کفایت، صاحب بن عباد به دست من رسید که خداوند نیک نگه داردش و اقبال بر او بگمارد در اهدای سلام به امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام.

و از آن جا که نزد او چیزی بهتر از علوم اهل بیت نیافتم، چراکه ایشان را دوست می دارد و به ولایت ایشان اعتقاد دارد و امامت ایشان را نیز، و ذریه ایشان را اکرام نموده و شیعیان ایشان را یاری می نماید، لذا این کتاب را برای گنجینه

بإمامتهم وإكرامه لذريتهم أدام الله عزه وإحسانه إلى شيعتهم قاضيا بذلك حق إنعامه على و متقربا به إليه لأيديه الزهر عندى و مننه الغر لى و متلافيا بذلك تفریطى الواقع فى خدمه حضرته راجيا به قبوله لعذرى و عفوہ عن تقصيرى و تحقيقه لرجائى فيه و أملى و الله تعالى ذكره ييسط بالعدل يده و يعلى بالحق كلمته و يديم على الخير قدرته يسهل المحان بكرمه و جوده و ابتدأت بذكر القصيدتين لأنهما سبب لتصنيفى هذا الكتاب و بالله التوفيق.

قال صاحب الجليل إسماعيل بن عباد رضى الله عنه فى إهداء السلام إلى الرضا عليه أفضل الصلوات و السلام

يا ساترا زائرا إلى طوس

مشهد طهر و أرض تقديس

أبلغ سلامى الرضا و حظ على

أكرم رمس لخير مر موسى

و الله و الله حلفه صدرت

من مخلص فى الولاء مغموس

إنى لو كنت مالكا إربى

كان بطوس الفناء تعريس

آباد به وجود او، تصنيف كردم. تا حق نعمت او بر خویش را گذارده باشم و به او تقرب بجویم و قصور خویش را در حق او جبران نمایم. امید که قبول کند و عذرم بپذیرد و از تقصیر من بگذرد و امید مرا در آن محقق سازد. خداوند دست او را به عدل بگستراند و کلمه حق او را سربلندی عطا فرماید و قدرت او بر خیر را تداوم بخشد و سختی هایش را آسان نماید به کرم و وجود خودش ان شاء الله.

و در ابتدای کتاب این دو قصیده را آوردم، چراکه سبب از تصنيف این کتاب این دو قصیده است و خداوند توفیق راه باد!

دوست جلیل، صاحب بن عباد در اهدای سلام به امام رضا علیه افضل الصلوات و السلام می فرماید:

ای آن که به زیارت طوس رهسپری

به سوی مشهد پاک و ارض مقدس

سلام مرا به رضا علیه السلام برسان و نزد

قبر بهترین دفن شدگان فرود آی

قسم به خدا، قسم به خدا قسمی که

از غرق شده در ولایت صادر شده

که اگر مالک آرزوی خویش بودم

طوس را منزلگاه شبانه خویش می کردم

ص:3

و كنت أمضى العزيم مرتحلا

منتسفا فيه قوه العيس

لمشهد بالذكاء ملتحف

و بالسناء و الثناء مأنوس

يا سيدى و ابن سادتى ضحكت

وجوه دهري بعقب تعيس

لما رأيت النواصب انتكست

راياتها فى زمان تنكيس

صدعت بالحق فى ولائكم

و الحق مذكان غير منحوس

يا ابن النبى الذى به قمع

اللّه ظهور الجبابر الشوس

و ابن الوصى الذى تقدم فى

الفضل على البزل القناعيس

و حائز الفخر غير منتقص

و لابس المجد غير تلبيس

إن بنى النصب كاليهود و قد

يخلط تهويدهم بتمجيس

كم دفنوا فى القبور من نجس

أولى به الطرح فى النواويس

عالمهم عند ما أباحته

فی جلد ثور و مسک جاموس

و می شتافتم، در حالی که بار سفر بسته ام

و بر شتران تیزرو پیشی می گرفتم

به سوی مشهد پوشیده در خورشید

و در نور که در نور مدفون است

ای آقای من و فرزند سروران من

روزگار پس از عبوسی فراوان به من خندید

چون پرچم های نواصب را دید که در

زمان سرنگونی خویش سرنگون گشت

در ولایت شما حق را بیان کردم گرچه حق

از زمانی که بوده، منحوس نبوده است

ای فرزند پیامبر که خدا به دست او

کمر ستمکاران زورگو را شکسته است

و ای فرزند وصیی که در فضیلت

بر مردان فرهیخته سروری جسته است

و افتخار را بدون کم و کاست و نیز عظمت

را بدون هیچ گونه شک و شبهه دارد

همانا نواصب چونان یهودیانی هستند که

در یهودیت با مجوسیت به هم آمیخته اند

چه بسیار نجسی که در قبور دفن شده اند

و شایسته دفن در گورستان مسیحیانند

دانشمند ایشان را هنگام مباحثه در

پوست گاونر و چسبیده به گاو میش دیده ام

ص:4

إذا تأملت شوم جبهته
عرفت فيها اشتراك إبليس
لم يعلموا والأذان يرفعكم
صوت أذان أم قرع ناقوس
أتم حبال اليقين أعلقها
ما وصل العمر حبل تنفيس
كم فرقه فيكم تكفرني
ذلت هاماتها بفطيس
قمعتها بالحجاج فانخذلت
تجفل عنى بطير منحوس
إن ابن عباد استجار بكم
فما يخاف الليوث فى الخيس
كونوا أيا سادتى و سائله
يفسح له الله فى الفرديس
كم مدحه فيكم يحيزها
كأنها حله الطواويس
وهذه كم يقول قارئها
قد نثر الدر فى القراطيس
يملك رق القريض قائلها
ملك سليمان عرش بلقيس
بلغه الله ما يؤمله

حتی یزور الإمام فی طوس

چون در چهره او نیک بنگری در آن

اشتراکی از شیطان ملاحظه خواهی کرد

اذان شما را تعالی می بخشد و لیک ایشان

اذان را از ناله ناقوس تشخیص نمی دهند

شمایان طناب یقین هستید که بدان

می آویزم، تا گاهی که هستم، آویختن آسایش

چه فرقی که به خاطر شما تکفیرم می کنند

و من خیالات ایشان را با ذلت خفه کرده ام

ایشان را با برهان درهم کوبیدم، پس خوار

شده و از من چون طایری نحس می گریزند

همانا ابن عباد به شما پناه آورده است

پس او را واهمه ای از شیر بیشه نیز نیست

شما ای سرورانم، واسطه او باشید

تا خداوند او را در فردوس جای دهد

چه بسیار در طرفداری از شما مدح می گوید

که چون زیور طاوس زینده است

و چه بسیار کسان که گفتند چه گوهرهایی

که در کاغذ پراکنده شده است

گوینده اشعار چنان آن ها را تصاحب کرده

که گویی سلیمان تخت بلقیس را مالک شده

امید که خدا او را به آرزویش برساند

وقبر امامش را در طوس زیارت کند

ص:5

وله أيضا في إهداء السلام إلى الرضا عليه السلام:

يا زائرا قد نهضا

مبتدرا قد ركضا

وقد مضى كأنه

البرق إذا ما أومضا

أبلغ سلامي زاكيا

بطوس مولاي الرضا

سبط النبي المصطفى

و ابن الوصي المرتضى

من حاز عزا أقعسا

وشاد مجدا أيبضا

وقل له من مخلص

يرى الولاء مفترضا

في الصدر لفح حرقه

نترك قلبي حرضا

من ناصبين غادروا

قلب الموالي ممرضا

صرحت عنهم معرضا

ولم أكن معرضا

نابذتهم ولم أبل

إن قيل قد ترفضا

این شعر نیز در سلام به امام رضا علیه السلام از اوست:

ای زایری که برخاسته،

به سرعت می تازد

و چون برقی درخشنده

مسیر را طی می کند

سلام پاک مرا برسان به طوس

به مولای من امام رضا علیه السلام

سبط نبی مصطفی

و فرزند وصی مرتضی

آن که حایز عزتی بلند

و دارای بزرگی تابناک است

او را از ناحیه مخلصی که

ولایت او را واجب می داند، بگو:

در سینه آتش سوزان دارم

که قلبم را به درد واداشته است

از ناصیبانی که با حیلۀ خویش

قلب دوستان را به درد آورده اند

با صراحت از ایشان روی گردانم

و نه هیچ گاه به کنایه

از ایشان دوری می کنم و وا همه نیست

که بگویند فلانی رافضی شده است

يا حبذا رضى لمن

نابذكم و أبغضا

ولو قدرت زرتة

ولو على جمر الغضا

لكننى معتقل

بقيد خطب عرضا

جعلت مدحى بدلا

من قصده و عوضا

أمانه مورده

على الرضا ليرضى

رام ابن عباد بها

شفاعه لن تدحضا

1 1 حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ بهمدان رضى الله عنه قال حدّثنا علىّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن محمّد بن أبي عمير عن عبد الله بن الفضل الهاشميّ قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: من قال فينا بيت شعر بنى الله تعالى له بيتا في الجنّة.

چه خوش است دورى از دینی که

از شما دور شود و شما را دشمن دارد

اگر قدرت می داشتیم، او را زیارت می کردم

حتی اگر بر روی آتشی سوزناک باشد

لیکن من را دست و پای بسته است

ریسمانی از امور نامراد

لیک این ستایش را جایگزین

قصه دیدار او ساخته ام

امانتی که برای رضا علیه السلام

برده ام که راضی گردد

و امید ابن عباد از این ستایش

شفاعتی است که هرگز زایل نشود

1 1 احمد بن زیاد بن جعفر همدانی در همدان از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از عبد الله بن فضل هاشمی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: هر که درباره ما شعری بسراید، خداوند در بهشت خانه ای از آن او خواهد ساخت.

ص: 7

2 2 حدّثنا علی بن عبد الله الوراق رضی الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن ابي عبد الله الكوفي قال: حدّثنا موسى بن عمران النخعي عن عمّه الحسين بن يزيد النوفلي عن علي بن سالم عن ابيه عن ابي عبد الله عليه السلام قال: ما قال فينا قائل بيتا من الشعر حتّى يؤيد بروح القدس.

3 3 حدّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشي رضی الله عنه قال: حدّثني ابي عن أحمد بن علي الأنصاري عن الحسن بن الجهم قال: سمعت الرضا عليه السلام يقول: ما قال فينا مؤمن شعرا يمدحنا به إلاّ بنى الله تعالى له مدينة في الجنة أوسع من الدنيا سبع مرّات يزوره فيها كلّ ملك مقرب وكلّ نبي مرسل.

*** 2 2 علي بن عبد الله وراق از محمد بن ابي عبد الله كوفي از موسى بن عمران نخعي از عمويش حسين بن يزيد نوفلي از علي بن سالم از پدرش از امام صادق عليه السلام روايت كرد كه فرمود:

هرگز کسی درباره ما به بيت شعری گویا نشد، مگر آن که با روح القدس یاری شد.

3 3 تميم بن عبد الله بن تميم قرشي از پدرش احمد بن علي انصاري از حسن بن جهم روايت کرده كه گفت: امام رضا عليه السلام را شنيدم كه مي فرمود: هيچگاه مؤمنی شعری در مدح ما نمی سازد، مگر آن كه خدای تعالی در بهشت برای او شهری می سازد كه هفت برابر بزرگتر از دنياست و در آن هرفرشته مقرب و هر نبي مرسلی او را دیدار می کنند.

فأجزل الله للصاحب الجليل الثواب على جميع أقواله الحسنه و أفعاله الجميله و أخلاقه الكريمة و سيرته الرضيه و سنته العادله و بلغه كل مأمول و صرف عنه كل محذور و أظفره بكل خير مطلوب و أجاره من كل بلاء و مكروه بمن استجار به من حججه الأئمه عليهم السّلام بقوله في بعض أشعاره فيهم:

إن ابن عباد استجار بمن

يترك عنه الصروف مصروفه

و في قوله في قصيده أخرى:

إن ابن عباد استجار بكم

فكل ما خافه سيكفاه

و جعل الله شفعاء الذين أسماؤهم على نقش خاتمه:

شفيح إسماعيل في الآخره

محمد و العتره الطاهره

و جعل دولته متسعه الأيام متصله النظام مقرونه بالدوام ممتده إلى التمام مؤيده له إلى سعادته الأبد و باقيه له إلى غايه الأمد بمنه و فضله.

اميد كه خداوند ابن عباد را نيكوترين ثواب عنایت فرمايد بر گفتار نيكو و اعمال صالح و اخلاق كريم و روش پسندیده و سنت عدالت گسترش و او را به همه آرزوهايش برساند و از او هرگونه سختی را بگرداند و به هرخیری نایل گرداند و او را از بلا و مكروه دور گرداند، چراكه او به ائمه عليهم السّلام پناه برده است به اين بيت از شعرش:

همانا ابن عباد به کسی پناه برده است

كه از او هرگونه بدی را دفع می كند

و نیز به اين بيت:

همانا ابن عباد به شما پناه برده است

پس او را از هرچه كه بترسد، كفايت می كنند

و خداوند شفيهان او را كسانی قرار دهد كه بر خاتمش نقش نام آنها را نهاده است:

شفيح اسماعيل در آخرت محمد صلّى الله عليه و آله و عترت طاهرين او هستند

خداوند دولت او را در فراخ روزگار و پیوسته نظام و مداوم قرار دهد و تا پایان برساند. او را به سعادت ابد رهنمون گردد و تا پایان آرزوهایش باقی بدارد به منت و فضل خودش.

ص: 9

ذکر أبواب الكتاب و جملتها تسعه و ستون بابا:

باب 1 العله التي من أجلها سمى على بن موسى عليهما السلام الرضا.

باب 2 في ذكر ما جاء في أم الرضا عليه السلام و اسمها.

باب 3 في ذكر مولد الرضا عليه السلام.

باب 4 في نص أبي الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام على ابنه على بن موسى عليهما السلام بالإمامه و الوصيه و يذكر فيها ثمانية و عشرون نصا.

باب 5 في ذكر نسخه وصيه موسى بن جعفر عليهما السلام.

باب 6 النصوص على الرضا عليه السلام بالإمامه في جملة الأئمة الاثنا عشر عليهم السلام.

باب 7 جمل من أخبار موسى بن جعفر عليهما السلام مع هارون الرشيد و مع موسى بن المهدي.

باب 8 الأخبار التي رويت في صحه ذكر ابواب كتاب كه تمامی آن شصت و نه باب است:

باب اول، علت نام گذاری حضرت به رضا عليه السلام

باب دوم، درباره مادر حضرت و نام گرامی ایشان

باب سوم، در زمان تولد حضرت

باب چهارم، تصریح حضرت امام موسی کاظم علیه السلام به امامت و وصیت امام رضا علیه السلام که شامل بیست و هشت نص می باشد.

باب پنجم، نسخه ای از وصیت حضرت امام کاظم علیه السلام

باب ششم، تصریح بر امامت حضرت رضا علیه السلام در جمله ائمه دوازده گانه عليهم السلام

باب هفتم، برخی از حوادث مربوط به امام کاظم علیه السلام و هارون الرشيد و نیز موسی بن مهدی

باب هشتم، بعضی از اخبار در صحت

وفاه ابی ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام.

باب 9 ذکر من قتله الرشید من اولاد رسول اللّٰه ص فی ليله واحده بعد قتله لموسى بن جعفر علیهما السّلام سوى من قتل منهم فی سائر الايام و اللیالی.

باب 10 السبب الذی من أجله قیل بالوقف علی موسی بن جعفر علیهما السّلام.

باب 11 ما جاء عن الرضا علیه السّلام من الأخبار فی التوحید و خطبه الرضا علیه السّلام فی التوحید.

باب 12 ذکر مجلس الرضا علیه السّلام مع أهل الأديان و أصحاب المقالات فی التوحید عند المأمون.

باب 13 فی ذکر مجلس الرضا علیه السّلام مع سلیمان المروزی متکلم خراسان عند المأمون فی التوحید.

باب 14 ذکر مجلس آخر للرضا علیه السّلام عند المأمون مع أهل الملل و المقالات و ما أجاب به علی بن محمد بن الجهم فی عصمه الأنبياء علیهم السّلام.

باب 15 ذکر مجلس آخر للرضا علیه السّلام درگذشت ابو ابراهیم، امام موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی ابی طالب علیهم السّلام

باب نهم، ذکر ساداتی که هارون ملعون در شب بعد از شهادت امام کاظم علیه السّلام به شهادت رساند، به جز کسانی که در ایام دیگر به شهادت رسیده بودند.

باب دهم، دلیل این که عده ای در امام کاظم علیه السّلام قایل به وقف شده اند.

باب یازدهم، اخباری که از حضرت رضا علیه السّلام در توحید وارد شده و نیز خطبه حضرت درباره توحید

باب دوازدهم، جلسه حضرت رضا با صاحبان دین ها و مذاهب دیگر درباره توحید نزد مأمون

باب سیزدهم، جلسه حضرت رضا علیه السّلام با سلیمان مروزی، دانشمند خراسان، درباره توحید نزد مأمون

باب چهاردهم، جلسه ای دیگر از حضرت رضا علیه السّلام با صاحبان دین و مذاهب مختلف و نیز جواب حضرت به علی بن محمد بن جهم درباره عصمت انبیا

باب پانزدهم، مجلسی دیگر نزد مأمون

عند المأمون في عصمه الأنبياء عليهم السلام.

باب 16 ما جاء عن الرضا في حديث أصحاب الرس.

باب 17 ما جاء عن الرضا عليه السلام في قول الله عز وجل وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ.

باب 18 ما جاء عن الرضا عليه السلام في قول النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَا ابْنُ الذَّبِيحِينَ.

باب 19 ما جاء عن الرضا عليه السلام في علامات الإمام.

باب 20 ما جاء عن الرضا عليه السلام في وصف الإمامه والإمام وذكر فضل الإمام ورتبته.

باب 21 ما جاء عن الرضا عليه السلام في تزويج فاطمه عليها السلام.

باب 22 ما جاء عن الرضا في الإيمان وأنه معرفه بالقلب وإقرار باللسان وعمل بالأركان.

باب 23 في ذكر مجلس الرضا عليه السلام مع المأمون في الفرق بين العتره والأمه.

باب 24 ما جاء عن الرضا عليه السلام من خبر الشامي وما سأل عنه أمير المؤمنين عليه السلام.

باب 25 ما جاء عن الرضا عليه السلام في زيد بن علي عليه السلام.

درباره عصمت انبيا

باب شانزدهم، احاديث وارده از حضرت درباره اصحاب رس

باب هفدهم، احاديث وارده از حضرت درباره آيه «وَ فَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ»

باب هجدهم، احاديث وارده از حضرت درباره گفتار پيامبر: «انا ابن الذبيحين».

باب نوزدهم، احاديث وارده از حضرت درباره علامتهای امام

باب بيستم، احاديث وارده از حضرت درباره اوصاف امام و نیز ذکر فضيلت و مرتبه امام.

باب بيست و يكم، احاديث حضرت درباره تزويج حضرت فاطمه عليها السلام

باب بيست و دوم، احاديث حضرت درباره ايمان كه به شناخت قلب، اقرار زبان و عمل به اعضا و جوارح است.

بيست و سوم، جلسه حضرت با مأمون درباره فرق میان امت و عترت

بيست و چهارم، روايت حضرت رضا درباره مرد شامي و سؤال از امير المؤمنين عليه السلام

بیست و پنجم، روایت وارده از حضرت درباره زید پسر امام سجاد علیه السلام

ص: 12

باب 26 ما جاء عن الرضا عليه السلام من الأخبار النادرة في فنون شتى.

باب 27 ما جاء عن الرضا عليه السلام في هاروت و ماروت.

باب 28 فيما جاء عن الرضا عليه السلام من الأخبار المتفرقة.

باب 29 ما جاء عن الرضا عليه السلام في صفة النبي صلى الله عليه وآله من الأخبار المنثورة عن الرضا عليه السلام.

باب 30 فيما جاء عن الرضا عليه السلام من الأخبار المجموعه.

باب 31 ما جاء عن الرضا عليه السلام من العلل.

باب 32 ذكر ما كتب به الرضا عليه السلام إلى محمد بن سنان في جواب مسائله في العلل.

باب 33 العلل التي ذكر الفضل بن شاذان في آخرها أنه سمعها من الرضا على بن موسى عليهما السلام مره بعد مره و شيئاً بعد شيء فجمعها وأطلق لعلی بن محمد بن قتيبه النيسابوری روايتها عنه عن الرضا عليه السلام.

باب 34 ما كتبه الرضا عليه السلام للمأمون من باب بيست و ششم، سخنان نادر از حضرت درباره فنون مختلف

باب بيست و هفتم، اخبار حضرت درباره هاروت و ماروت

باب بيست و هشتم، روايات حضرت درباره مجموعه موضوعات مختلف

باب بيست و نهم، روايت حضرت رضا عليه السلام درباره اوصاف رسول خدا صلى الله عليه وآله از اخبار وارده

باب سی ام، روايات وارده از حضرت درباره مجموعه ای از موضوعات مختلف

باب سی و یکم، روايات وارده از حضرت درباره علت بعضی از چیزها

باب سی و دوم، ذکر مکتوب حضرت به محمد بن سنان و پاسخ حضرت به سؤالات او درباره علل مختلف

باب سی و سوم، رواياتی که فضل بن شاذان ذکر کرده که از امام رضا عليه السلام درباره علت ها، در مراحل مختلف و اوقات گوناگون شنیده است و به علی بن محمد بن قتيبه نیشابوری اجازه داده است تا آن ها را روايت نماید.

باب سی و چهارم، مکتوب امام به مأمون

محض الإسلام و شرائع الدين و من أخباره عليه السلام.

باب 35 دخول الرضا عليه السلام بنيسابور و ذكر الدار التي نزل بها و المحله.

باب 36 ما حدث به الرضا عليه السلام في مربعه النيسابور و هو يريد قصد المأمون بمرو.

باب 37 خبر نادر عن الرضا عليه السلام.

باب 38 خروج الرضا عليه السلام من نيسابور إلى طوس و منها إلى مرو.

باب 39 السبب الذي من أجله قبل على بن موسى الرضا عليهما السلام ولاية العهد من المأمون و ذكر ما جرى من ذلك و من كرهه و من رضی به و غیر ذلك و لعلی بن الحسین عليهما السلام كلام فی هذا النحو.

باب 40 استسقاء المأمون بالرضا عليه السلام و ما أراه الله عز و جل من قدره في الاستجابة له في إهلاك من أنكر دلالته في ذلك اليوم.

باب 41 ذكر ما أتاه المأمون من طرد الناس من مجلس الرضا عليه السلام و الاستخفاف به و ما كان من دعائه عليه السلام.

باب 42 ذكر ما أنشد الرضا عليه السلام درباره اسلام خالص و شرايع دين و اخباری از اين دست.

باب سی و پنجم، ورود حضرت به نیشابور و خانه و محله ای که در آن فرود آمد.

باب سی و ششم، احادیث روایت شده از حضرت در مربعه نیشابور در حالی که اراده الحاق به مأمون در مرو را داشت.

باب سی و هفتم، خبری نادر از حضرت

باب سی و هشتم، درباره خروج حضرت از نیشابور به سوی طوس و سپس مرو

باب سی و نهم، علت پذیرش حضرت، منصب ولایت عهدی را و وقایعی که در این زمینه رخ داد و آنان که از این ماجرا ناخشنود و آنانی که خشنود بودند و... و امام سجاد علیه السلام در این باره مطلبی دارد.

باب چهلم، طلب باران حضرت به درخواست مأمون و قدرت خدا در استجاب آن به وسیله هلاکت یکی از منکرین و معاندین حضرت در آن روز.

باب چهلم و یکم، طرد مردمان از مجلس حضرت به وسیله مأمون و کوچک کردن حضرت و دعای آن جناب

باب چهلم و دوم، اشعار انشاد شده حضرت

للمأمون من الشعر في الحلم و السكوت عن الجاهل و ترك عتاب الصديق و في استجلاب العدو حتى يكون صديقا و في كتمان السر و مما أشده الرضا عليه السلام و تمثل به.

باب 43 ذكر أخلاق الرضا عليه السلام الكريمه و وصف عبادته.

باب 44 ذكر ما كان يتقرب به المأمون إلى الرضا عليه السلام من مجادله المخالفين في الإمامه و التفصيل.

باب 45 ما جاء عن الرضا عليه السلام في وجه دلائل الأئمه عليهم السلام و الرد على الغلاة و المفوضه لعنهم الله.

باب 46 دلالات الرضا عليه السلام و هي اثنتان و أربعون دلاله.

باب 47 دلاله الرضا عليه السلام في إجابته الله دعائه على بكار بن عبد الله بن مصعب بن الزبير بن بكار لما ظلمه

باب 48 دلالتة فيما أخبر به من أمره أنه لا يرى بغداد و لا تراه فكان كما قال.

باب 49 دلالتة عليه السلام في إجابته الله تعالى دعاه في آل برمك و إخباره بما تجرى عليهم و بأنه لا يصل إليهم برای مأمون در حلم و سكوت نزد جاهل و ترك کردن عتاب دوستان و نیز در جلب دشمنان تا این که دوستان شوند و نیز رازداری، و نیز اشعاری دیگر از حضرت و تمثلات ایشان به آنها

باب چهل و سوم، ذکر اخلاق کریمه حضرت رضا علیه السلام و توصیف عبادت ایشان

باب چهل و چهارم، در مجادله مأمون با مخالفین در امامت و فضیلت ایشان، به جهت نزدیک نمودن خود به حضرت

چهل و پنجم، بیانات حضرت درباره معجزات ائمه علیهم السلام و رد بر غلات و مفوضه «لعنهم الله»

چهل و هشتم، معجزات امام رضا علیه السلام که چهل و دو معجزه است

چهل و نهم، معجزه حضرت در اجابت دعای ایشان بر بکار بن عبد الله بن مصعب بن زبیر بن بکار، چون به حضرت ستم کرد

چهل و دهم، خبر غیبی به این که بغداد را دیگر نخواهد دید و چنان شد که فرمود

چهل و یازدهم، اجابت خدای تعالی دعای ایشان را درباره برمکیان و خبر دادن ایشان به سرنوشت آن ها و این که از هارون به ایشان

من الرشید مکروه.

باب 50 دلالتہ علیہ السّلام فی إخبارہ بأنه یدفن مع ہارون فی بیت واحد.

باب 51 إخبارہ علیہ السّلام بأنه سیقتل مسموما و یقبر إلى جنب ہارون الرشید.

باب 52 صحہ فراسہ الرضا علیہ السّلام و معرفتہ بأهل الإیمان و أهل النفاق.

باب 53 معرفتہ علیہ السّلام بجميع اللغات.

باب 54 دلالتہ علیہ السّلام فی إجابہ الحسن بن علی الوشاء عن المسائل التي أراد أن يسأله عنها قبل السؤال دلالة أخرى له علیہ السّلام دلالة أخرى له علیہ السّلام.

باب 55 جواب الرضا علیہ السّلام عن سؤال أبي قره صاحب الجاثلیق.

باب 56 ذکر ما تکلم به الرضا علیہ السّلام یحیی بن ضحاک السمرقندی فی الإمامہ عند المأمون.

باب 57 قول الرضا علیہ السّلام لأخیه زید بن موسی حین ما افتخر علی من فی مجلسه و قوله علیہ السّلام فیمن یسیء عشره الشیعہ من أهل بیته و بترک المراقبہ.

باب 58 الأسباب التي من أجلها قتل المأمون علی بن موسی الرضا علیهما السّلام بالسم.

ضرری نخواهد رسید

پنجاهم، خبر غیبی حضرت در محل دفن ایشان که با هارون در یک خانه است

پنجاه و یکم، خبر حضرت درباره کشته شدن آن جناب با سم و دفن شدن در جنب هارون

پنجاه و دوم، تیزهوشی آن جناب و تشخیص منافقین و مؤمنان از هم

باب پنجاه و سوم، علم ایشان به همه زبان ها باب پنجاه و چهارم، معجزات حضرت در پاسخ به حسن بن علی و شاء قبل از پرسش از آن جناب و نیز دلالتی دیگر و دلالتی دیگر از آن حضرت علیہ السّلام

باب پنجاه و پنجم، پاسخ حضرت به پرسش ابی قره، مصاحب جاثلیق

باب پنجاه و ششم، گفتار امام رضا علیہ السّلام با یحیی بن ضحاک سمرقندی درباره امامت نزد مأمون

باب پنجاه و هفتم، گفتار حضرت به برادرش زید هنگامی که به اهل مجلس افتخار می کرد درباره هرکس از آن خاندان که شیعه را بیازارد و مراقبت نکند.

باب پنجاه و هشتم، دلایل شهادت حضرت به دست مأمون به وسیله سم

ص: 16

باب 59 نص الرضا عليه السّلام على ابنه محمد بن علي عليهما السّلام بالإمامه و الخلافة.

باب 60 وفاه الرضا عليه السّلام مسموما باغتيال المأمون إياه.

باب 61 ذكر خبر آخر في وفاه الرضا عليه السّلام من طريق الخاصه.

باب 62 ما حدث به أبو الصلت الهروي من ذكر وفاه الرضا عليه السّلام وأنه يسم في عنب.

باب 63 ما حدث به هرثمه بن أعين من ذكر وفاه الرضا عليه السّلام وأنه يسم في العنب و الرمان جميعا.

باب 64 ذكر بعض ما قيل من المراثي في الرضا عليه السّلام.

باب 65 ثواب زياره الرضا عليه السّلام خبر ذكره دعبل بن علي الخزاعي رحمه الله عليه عن الرضا في النص على القائم عجل الله فرجه أوردته على أثر أخباره في ثواب الزياره و خبر دعبل عند وفاته و ذكر ما وجد على قبر دعبل مكتوبا.

باب 66 ما جاء عن الرضا في ثواب زياره قبر فاطمه بنت موسى بن جعفر عليها السّلام بقم.

باب پنجاه و نهم، تصريح حضرت به فرزندش امام جواد عليه السّلام به امامت و خلافت

باب شصت، وفات حضرت رضا عليه السّلام با سم به وسیله مأمون

باب شصت و یکم، خبری دیگر در شهادت حضرت از طریق خاصه

باب شصت و دوم، روایات ابو صلت هروی در وفات حضرت و مسمومیت آن حضرت به وسیله انگور

باب شصت و سوم، روایت هرثمه بن اعین درباره شهادت حضرت و مسمومیت ایشان با انگور و انار

باب شصت و چهارم، بعضی از مراثی درباره حضرت

باب شصت و پنجم، ثواب زیارت حضرت و نیز روایت دعبل از امام رضا علیه السّلام درباره حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه که آن را ادامه اخبار ثواب زیارت ذکر کردیم و نیز روایت دعبل هنگام درگذشت او و نیز مطالبی که بر قبر دعبل نگاشته شده است.

باب شصت و ششم، روایت حضرت درباره ثواب زیارت حضرت فاطمه معصومه عليها السّلام دختر موسی بن جعفر علیهما السّلام در

قم

باب 67 فی کیفیت زیاره الرضا علیه السّلام بطوس.

باب 68 ما یجزی من القول عند زیاره جمیع الأئمه علیهم السّلام عن الرضا علیه السّلام و زیاره أخرى جامعہ للرّضا علیه السّلام و لجمیع الأئمه علیهم السّلام.

باب 69 فی ذکر ما ظهر للناس فی وقتنا من برکه هذا المشهد و علاماته و استجابہ الدعاء فیہ.

فذلک تسعه و ستون بابا

باب شصت و هفتم، کیفیت زیارت حضرت در طوس

باب شصت و هشتم، آن چه حضرت در زیارت ائمه علیهم السّلام اجازه داده اند و نیز زیارت دیگر و جامعی برای آن حضرت و تمامی ائمه علیهم السّلام.

باب شصت و نهم، آن چه در ایام مؤلف برای مردمان از برکات و علامت مشهد شریف حضرت ظاهر شده و نیز استجابت دعا در آن.

و این شصت و نه باب تمام شد.

ص: 18

1 باب العله التي من أجلها سمي علي بن موسى «الرضا» عليه السلام

1 4 قال أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القميّ الفقيه مصتّف هذا الكتاب رحمه الله قال: حدّثنا أبي و محمد بن موسى بن المتوكّل و محمد بن علي بن ماجيلويه و أحمد بن علي بن إبراهيم بن هاشم و الحسين بن إبراهيم [بن] تاتانه و أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ و الحسين بن إبراهيم بن هشام المكتّب و علي بن عبد الله الورّاق رضي الله عنهم قالوا: حدّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن أحمد بن محمد بن أبي بسم الله الرحمن الرحيم

1- علت ملقب شدن حضرت علي بن موسى عليهما السلام به «رضا»

1- علت ملقب شدن حضرت علي بن موسى عليهما السلام به «رضا»

1 4 ابو جعفر محمد بن علي بن حسين بن موسى بن بابويه قمي، فقيه، ساكن شهر ري مؤلف اين كتاب- خداوند او را بر طاعت بندگي كمك فرمايد و بر توفيقاش بيفزايد- گويد:

پدرم و محمد بن موسى بن متوكل و محمد بن علي بن ماجيلويه و احمد بن علي بن ابراهيم بن هاشم و حسين بن ابراهيم بن تاتانه و احمد بن زياد بن جعفر همداني و حسين بن ابراهيم بن هشام مكتّب و علي بن عبد الله ورّاق گویند:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی

نصر البزنطی قال: قلت لأبي جعفر محمد بن علي بن موسى عليه السلام: إن قوما من مخالفيكم يزعمون أباك إنما سمّاه المأمون الرضا لما رضيه لولا يه عهده.

فقال: كذبوا والله وفجروا بل الله تبارك و تعالی سمّاه الرضا لأنه كان رضی لله عزّ و جلّ فی سمائه و رضی لرسوله و الأئمّه من بعده صلوات الله عليهم فی أرضه. قال:

فقلت له: ألم يكن كل واحد من أبائك الماضين عليهم السلام رضی لله تعالی و لرسوله و الأئمّه عليهم السلام فقال: بلى. فقلت: فلم سمّی أبوك من بينهم الرضا. قال: لأنه رضی به المخالفون من أعدائه كما رضی به الموافقون من أوليائه و لم يكن ذلك لأحد من أبائه عليهم السلام فلذلك سمّی من بينهم الرضا عليه السلام.

5 2 حدّثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن سهل بن زياد الأدمي عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی عن سليمان بن حفص المروزيّ که گفت: به ابی جعفر محمد بن علی بن موسی عليهم السلام عرض کردم: گروهی از مخالفین شما را گمان این است که پدرت علیه السلام را مأمون، رضا نامید وقتی که به ولایت عهد او رضا داد.

فرمود: به خدا دروغ گفتند، خدای تبارک و تعالی او را رضا نامید برای اینکه مرضیّ خدا بود در آسمان و مرضی رسول صلی الله علیه و آله و ائمه بعد از او بود در زمین. راوی گوید، عرض کردم: مگر نه هر که از پدران تو گذشته است مرضی خدا و رسول و ائمه بودند؟ حضرت فرمود: بلی.

گفتم: پس به چه سبب پدرت از میان ایشان موسوم به این نام شد؟ فرمود: به سبب آنکه مخالفان به او راضی شدند، همچون موافقان و دوستان او، این حالت برای پدران و اجداد ایشان اتفاق نیفتاد. لذا از بین آنان فقط ایشان «رضا» نامیده شده اند.

5 2 علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گوید: روایت کرد برای ما محمد بن ابی عبد الله کوفی از سهل بن زیاد آدمی از عبد العظيم بن عبد الله حسنی از سلیمان بن حفص مروزی که گفت: موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن

قال كان موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام يسمي ولده عليا عليه السلام الرضا و كان يقول:

ادعوا إلي ولدي الرضا و قلت لولدي الرضا و قال لي ولدي الرضا. و إذا خاطبه قال: يا أبا الحسن.

حسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام فرزندش علي را رضا ناميد و مي فرمود: فرزندم رضا را صدا كنيد، به فرزندم رضا گفتم، فرزندم رضا به من گفت، زماني كه با حضرت رضا عليه السلام صحبت مي كردند، و ايشان را با «ابا الحسن» خطاب مي فرمودند.

ص: 21

2 باب ما جاء في أم الرضا علي بن موسى الرضا عليه السلام و اسمها 1 6 حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ في داره بنيسابور في سنة اثنتين و خمسين و ثلاثمائة قال: أخبرنا محمد بن يحيى الصّوليّ قراءه عليه قال:

أبو الحسن الرضا عليه السلام هو عليّ بن موسى بن جعفر بن محمد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام و أمّه أمّ ولد تسمّى تكتّم عليه استقرّ اسمها حين ملكها أبو الحسن موسى بن جعفر عليه السّلام.

7 2 حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدّثنا الصّوليّ قال:

حدّثني عون بن محمد الكنديّ قال:

2-آن چه درباره مادر گرامی حضرت رضا عليه السلام و اسم ایشان روایت شده

2-آن چه درباره مادر گرامی حضرت رضا عليه السلام و اسم ایشان روایت شده

1 6 حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی در سال سی و صد و پنجاه و دو در نیشابور روایت کرده و گوید: محمد بن یحیی صولی گوید:

ابو الحسن رضا عليه السلام همان علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب عليهم السّلام است و مادر آن جناب امّ ولد است مسمّا به تکتّم. این نام زمانی بر ایشان گذاشته شد که امام کاظم عليه السّلام مالک ایشان شدند.

7 2 حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی گوید: روایت کرد برای ما صولی از عون بن محمد کندی گوید: از ابو الحسن علی بن میثم

سمعت [أبي] أبا الحسن عليّ بن ميثم يقول: و ما رأيت أحدا قطّ أعرف بأمر الأئمّه عليهم السّلام و أخبارهم و مناكحهم منه قال:

اشترت حميده المصفاه و هي أمّ أبي الحسن موسى بن جعفر و كانت من أشرف العجم جاريه مولده و اسمها تكتم و كانت من أفضل النّساء في عقلها و دينها و إعظامها لمولاتها حميده المصفاه حتّى أنّها ما جلست بين يديها منذ ملكتها إجلالا لها فقالت لابنها موسى عليه السّلام: يا بنيّ إنّ تكتم جاريه ما رأيت جاريه قطّ أفضل منها و لست أشكّ أنّ الله تعالى سيظهر نسلها إن كان لها نسل و قد وهبتها لك فاستوص خيرا بها. فلما ولدت له الرضا عليه السّلام سمّاها الطّاهره: قال: و كان الرضا يرتضع كثيرا و كان تامّ الخلق.

فقالت: أعينوني بمرضع. فقيل لها: أنقص الدّر؟ فقالت: ما أكذب و الله ما نقص الدّر و لكن عليّ ورد من صلاتي و تسبيحي و قد نقص منذ ولدت.

قال الحاكم أبو علي: قال الصولي:

و الدليل على أن اسمها تكتم قول الشاعر يمدح الرضا عليه السّلام:

شنيدم كه گفت: کسی را عارف تر به احوال ائمه ندیدم، همو گوید: حمیده المصفاه مادر ابو الحسن موسى بن جعفر است و از اشرف عجم بوده، کنیزی را که در بین اعراب متولد شده و مسما به تکتّم بود خریداری نمود، او از بهترین زنان بود در عقل و دین و تعظیم مولایش حمیده المصفاه، در پیش او نمی نشست، از آن وقت که مالک او شده بود، به جهت تعظیم و اجلال او. حمیده به پسرش موسی گفت: ای پسر من! تکتّم کنیزی است که بهتر از او کنیزی ندیدم و شک ندارم که اگر نسلی از او به وجود آید خداوند آن نسل را پاک قرار می دهد، او را به تو بخشیدم تو را وصیت می کنم به نیکویی با او، وقتی که امام رضا علیه السّلام را به دنیا آورد، حمیده او را طاهره نام نهاد و آن حضرت شیر بسیار می خورد و در خلقت، تمام بود. مادر حضرت در جستجوی دایه ای برآمد، گفتند: مگر شیرت کم شده؟ گفت: نه دروغ نمی گویم. به خدا شیر کم نشده و لیکن مرا وردی است از نماز و تسبیح و آن ورد کم شده از آن روزی که او را زاییده ام.

حاکم ابو علی از قول صولی گوید: دلیل بر این که نام مادر حضرت تکتّم بوده، شعر شاعر در مدح آن حضرت است:

ألا إن خير الناس نفسا والدا

ورهما وأجدادا على المعظم

أتتنا به للعلم والحلم ثامنا

إماما يؤدي حجه الله تكتم

وقد نسب قوم هذا الشعر إلى عم أبي إبراهيم بن العباس ولم أروه له وما لم يقع لي به روايه وسماعا فإنني لا أحققه ولا أبطله، بل الذي لا أشك فيه أنه لعن أبي إبراهيم بن العباس قوله:

كفى بفعال امرئ عالم

على أهله عادلا شاهدا

أرى لهم طارفا موقنا

ولا يشبه الطارف التالدا

يمن عليكم بأموالكم

و تعطون من مائه واحدا

فلا يحمد الله مستبصرا

يكون لأعدائكم حامدا

فضلت قسيمك في قعد

كما فضل الوالد الوالدا

قال الصولي: وجدت هذه الأبيات بخط أبي علي ظهر دفتر له يقول فيه: أنشدني أخي لعنه في علي يعني الرضا عليه السلام تعليق متوق فنظرت فإذا هو بقسيمه في القعدد بهترین مردم علی بزرگوار است که بهترین پدر و اجداد و قوم و عشیره را داراست.

تکتّم او را زاده که هشتمین پیشوا باشد در علم و حلم، و حجت الهی را بر مردم تمام کند.

صولی گوید: برخی این شعر را به عموی پدرم ابراهیم بن عباس نسبت داده اند ولی این شعر از او برایم روایت نشده و آن چه برایم روایت نشده و از کسی نشنیده باشم نه آن را قبول و نه ردّ می کنم.

ولی شک ندارم که این شعر برای عموی پدرم است:

اعمال شخص عالم کافی است که برای اهلس شاهدی عادل باشد.

می بینم که مالی تازه و قابل توجه دارند و این مال تازه شباهتی به مال قدیمی ندارد.

بر شما با اموال خودتان منت می گذارند و یک صدم از امواتان را به شما می پردازند.

کسی که دشمنان شما را مدیحه سرائی کند، خداوند را حمد و سپاس نگفته است.

تو بر مأمون برتری داری همان طور که پدرانت بر پدران او برتری داشتند.

صولی گوید: این ابیات را با خط پدرم پشت دفتری که مال او بود، یافتم، پدرم می گفت:

این اشعار را عمویمان در مدح حضرت رضا علیه السلام سروده و در حاشیه آن بود که مراد از «قسیمه

المأمون لأن عبد المطلب هو الثامن من آبائهما جميعا و تکتّم من أسماء نساء العرب قد جاءت في الأشعار كثيرا منها في قولهم:

طاف الخيالان فهاجا سقما

خیال تکتی و خیال تکتما

قال الصولبي: و كانت لإبراهيم بن العباس الصولبي عم أبي في الرضا عليه السلام مدائح كثيرة أظهرها ثم اضطر إلى أن سترها و تتبعها فأخذها من كل مكان.

و قد روى قوم أنّ أمّ الرضا عليه السلام تسمى سكن التويبه و سميت أروى و سميت نجمه و سميت [سمان] سمانه و تكتي أم البنين.

83 حدّثنا تميم بن عبد الله بن عبد الله بن تميم القرشي رضي الله عنه قال: حدّثني أبي عن أحمد بن عليّ الأنصاريّ قال:

حدّثني عليّ بن ميثم عن أبيه قال: لمّا اشترت الحميدة، أم موسى بن جعفر عليه السلام أمّ الرضا عليه السلام نجمه ذكرت حميدة أنّها رأت في المنام رسول الله صلّى الله عليه و آله يقول لها: يا في القعدد» مأمون است، زیرا عبد المطلب جد هشتم آن جناب و مأمون بود. تکتّم اسمی عربی است که در اشعار زیاد به چشم می خورد از جمله:

طاف الخيالان فهاجا سقما

خیال تکتی و خیال تکتما

صولبي گوید: ابراهيم بن عباس عموی پدرم مدایح زیادی درباره امام رضا علیه السلام سروده بود که آنها را آشکار بیان می کرد سپس به ناچار مخفی نمود به دنبال آنها گشته و گردآوری کرد.

عده ای روایت کرده اند که نام مادر گرامی حضرت رضا علیه السلام «سکن النوبیه» بوده و به نامهای آروى، نجمه، سمانه نیز نامیده شده و کنیه آن بانو «ام البنين» بوده است.

83 تميم بن عبد الله بن تميم قرشي گوید:

روایت کرد برای من پدرم از احمد بن علی انصاری که گفت: روایت کرد برای من علی بن ميثم از پدرش که گفت: زمانی که حمیده مادر امام کاظم علیه السلام نجمه مادر امام رضا علیه السلام را خریداری نمود، گوید: در خواب حضرت رسول صلّى الله عليه و آله را دیدم که فرمود: حمیده! نجمه را به پسر ت موسى

حمیده هبی نجمه لابنک موسی فائده سیولد له منها خیر اهل الأرض. فوهبتها له فلما ولدت له الرضا علیه السلام سماها الطاهره و كانت لها أسماء منها نجمه و أروى و سکن و [سمان] سمانه و تکتّم و هو آخر أسامیها. قال علی بن میثم: سمعت أبا یقول: سمعت أمی تقول: كانت نجمه بکرا لّما اشترتها حمیده.

94 حدّثنا أبا رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن الحسن بن محبوب عن یعقوب بن إسحاق عن أبا زکریّا الواسطی عن هشام بن أحمد قال: قال أبو الحسن الأوّل علیه السّلام: هل علمت أحدا من أهل المغرب قدم؟ قلت: لا. فقال: بلی قد قدم رجل أحمر فانطلق بنا. فركب و ركبنا معه حتّى انتهینا إلى الرّجل فإذا رجل من أهل المغرب معه رقیق، فقال له: اعرض علينا فعرض علينا تسع جوار کلّ ذلك یقول أبو الحسن علیه السّلام:

لا حاجة لی فیها، ثمّ قال له: اعرض علينا.

قال: ما عندی شیء. فقال له: بلی اعرض علينا ببخش زیرا از او فرزندی به دنیا خواهد آمد که بهترین انسان روی زمین خواهد بود، او را به پسرش بخشید و زمانی که نجمه حضرت رضا علیه السّلام را به دنیا آورد، امام او را طاهره نامید و اسامی دیگری نیز داشت؛ از جمله: نجمه، اروی، سکن، سمانه و تکتّم که آخرین نام او بود. علی بن میثم گوید: پدرم می گفت: از مادرم شنیدم:

زمانی که حمیده، نجمه را خرید او دوشیزه بود.

94 سعد بن عبد اللّٰه از حسن بن محبوب از یعقوب بن اسحاق از ابی زکریا واسطی از هشام احمد نقل کرده که گوید: امام کاظم علیه السّلام به من فرمودند: آیا کسی از اهل مغرب را می شناسی که به این جا آمده باشد، عرض کردم: خیر، فرمود:

آری مردی سرخ رو آمده است، بیا باهم به نزد او برویم، سوار شدیم و نزد آن مرد رفتیم، مردی بود از اهل مغرب که تعدادی برده به همراه داشت، حضرت فرمودند: برده هایت را به ما نشان بده، آن مرد نه کنیز به حضرت ارائه نمود، امام کاظم علیه السّلام در مورد هریک می فرمود: نیازی به او ندارم، سپس فرمود: بقیه را نشان بده، پاسخ داد:

چیزی ندارم، حضرت فرمود: نشان بده

قال: لا والله ما عندي إلا جاريه مريضه.

فقال له: ما عليك أن تعرضها فأبى عليه ثم انصرف عليه السلام ثم إنه أرسلني من الغد إليه فقال لي: قل له كم غايته فيها فإذا قال كذا وكذا فقل قد أخذتها.

فأتيته فقال: ما أريد أن أتقصها من كذا فقلت قد أخذتها وهو لك فقال هي لك ولكن من الرجل الذي كان معك بالأمس؟ فقلت: رجل من بني هاشم. فقال: من أي بني هاشم؟ فقلت: من نقبائهم. فقال: أريد أكثر منه. فقلت: ما عندي أكثر من هذا.

فقال: أخبرك عن هذه الوصيفه التي اشتريتها من أقصى بلاد المغرب فلقيتني امرأه من أهل الكتاب فقالت: ما هذه الوصيفه معك؟ فقلت اشتريتها لنفسى.

فقالت: ما ينبغي أن تكون هذه الوصيفه عند مثلك إن هذه الجاريه ينبغي أن تكون عند خير أهل الأرض فلا تلبث عنده إلا قليلا حتى تلد منه غلاما يدين له شرق الأرض وغربها.

قال: فأتيته بها فلم تلبث عنده إلا قليلا حتى ولدت له عليا عليه السلام.

مرد قسم خورد به خدا فقط کنیزی بیمار دارم، حضرت فرمود: چه مانعی دارد که او را نشان دهی، مرد امتناع کرد، حضرت برگشتند و فردای آن روز مرا به سراغ آن مرد فرستاد و فرمود: به او بگو آخرش چند؟ وقتی گفت:

فلان قدر قبول کن و بخر، رفتم و گفتم کنیز را به چند می فروشی، گفت: این کنیز را به این کمتر نخواهم فروخت، گفتم: این مبلغ مال تو، گفت:

این کنیز نیز مال تو، سپس گفت: مردی که دیروز با تو بود کیست؟ گفتم: از فرزندان هاشم است گفت: از کدام سلسله؟ گفتم: از بزرگان آنان. گفت: بیشتر توضیح بده. گفتم: بیش از این نمی دانم. گفت: خبر دهم تو را از این کنیز، او را از مغرب خریدم، پس زنی از اهل کتاب به من رسید گفت: این جمیله چیست همراه تو؟ گفتم: برای خود خریده ام. گفت: سزاوار نیست که او نزد مثل تو باشد این جاریه سزاوار است که نزد بهترین اهل زمین باشد و نزد او بسیار نماند که پسری بزاید که او را مشرق و مغرب زمین اطاعت کنند گفت: پس کنیز را نزد امام آوردم و آن کنیز نزد آن حضرت بسیار نماند که علی علیه السلام را به دنیا آورد.

و حدّثنی بهذا الحدیث محمّد بن علیّ ماجیلویه رضی الله عنه قال: حدّثنی عمّی محمّد بن أبی القاسم عن محمّد بن علیّ الكوفیّ عن محمّد بن خالد عن هشام بن أحمد مثله سواء.

هشام گوید: این حدیث را به همین شکل برایم علی بن ماجیلویه از عمویش محمد بن قاسم از محمد بن علی کوفی از محمد بن خالد و او از هشام بن احمد نقل کرده است.

ص: 28

3 باب فی ذکر مولد الرضا علی بن موسی علیهما السّلام 10 1 حدّثنا محمّد بن ابراهیم بن إسحاق الطّالقانی رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنی الحسن بن علی بن زکریّا بمدینه السّلام قال: حدّثنی أبو عبد اللّٰه محمّد بن خلیلان قال حدّثنی أبی عن أبیه عن جدّه عن غیاث بن أسید قال: سمعت جماعه من أهل المدینه یقولون: ولد الرضا علی بن موسی علیه السّلام بالمدینه یوم الخمیس لإحدى عشره لیله خلت من ربیع الأوّل سنه ثلاث و خمسين و مائه من الهجره بعد وفاه أبی عبد اللّٰه علیه السّلام بخمس سنین و توقّی بطوس فی قریه یقال لها سناباد من رستاق نوقان و دفن فی دار حمید بن قحطبه الطّائی فی القبّه الّتی فیها هارون الرّشید إلی جانبه

3- باب در ذکر زمان ولادت امام رضا علیه السّلام

3- باب در ذکر زمان ولادت امام رضا علیه السّلام

10 1 محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید: روایت کرد در بغداد برای من حسن بن علی بن زکریا که گفت: روایت کرد برای من محمد بن خلیلان که گفت: روایت کرد برای من پدرم از پدرش از جدش از عتاب بن اسید که گفت: شنیدم جماعتی از اهل مدینه می گفتند:

علی بن موسی الرضا علیه السّلام در مدینه روز پنج شنبه و یازدهم ربیع الاول به سال صد و پنجاه سوم از هجرت، پنج سال بعد از فوت جدش ابی عبد اللّٰه علیه السّلام متولد شدند و در طوس در قریه ای که سناباد گفته می شود از توابع روستای نوقان وفات یافتند و در خانه حمید بن قحطبه طایی در قبه ای که در آن قبر هارون الرّشید در آن بود در جانب قبر هارون در طرف قبله دفن

مما يلي القبله وذلك في شهر رمضان لتسع بقين منه يوم الجمعة سنه ثلاث و مائتين و قد تم عمره تسعا و أربعين سنه و سنه أشهر منها مع أبيه موسى بن جعفر عليه السلام تسعا و عشرين سنه و شهرين و بعد أبيه أيام إمامته عشرين سنه و أربعة أشهر و قام عليه السلام بالأمر و له تسع و عشرون سنه و شهران و كان في أيام إمامته بقيه ملك الرشيد ثم ملك بعد الرشيد محمد المعروف بالأمين و هو ابن زبيده ثلاث سنين و خمسة و عشرين يوما ثم خلع الأمين و أجلس عمه إبراهيم بن شكله أربعة عشر يوما ثم أخرج محمد ابن زبيده من الحبس و بويع له ثانيه و جلس في الملك سنه و سنه أشهر و ثلاثه و عشرين يوما ثم ملك عبد الله المأمون عشرين سنه و ثلاثه و عشرين يوما فأخذ البيعه في ملكه لعلي بن موسى الرضا عليه السلام بعهد المسلمين من غير رضاه و ذلك بعد أن هدده بالقتل و ألح عليه مره بعد أخرى في كلها يأبى عليه حتى أشرف من تأبیه على الهلاك فقال عليه السلام: اللهم إنيك قد نهيتني عن الإلقاء بيدي إلى التهلكه و قد أكرهت شدند، وفات حضرت در سال دویست و سه هجری روز جمعه بیستم و یکم ماه رمضان واقع شد، عمر شریف ایشان چهل و نه سال و شش ماه بود، بیست و نه سال و دو ماه را با پدر گرامیشان گذراندند و بیست سال و چهار ماه بعد از پدرشان دوران امامت ایشان بود، آن حضرت بیست و نه سال و دو ماه داشتند که به امامت رسیدند و آغاز امامت ایشان با حکومت هارون معاصر بود، پس از هارون، محمد امین پسر زبیده مدت سه سال و بیست و پنج روز حکومت کرد. سپس امین خلع شد و عمویش ابراهیم بن شكله را به مدت چهارده روز به جای او قرار دادند، سپس امین از حبس آزاد شد و بار دیگر برای او از مردم بیعت گرفتند و یک سال و شش ماه و بیست و سه روز حکومت کرد، بعد از او عبد الله مأمون بیست سال و بیست و سه روز حکومت کرد و در این مدت بود که امام رضا علیه السلام را بدون رضایت و تهدید آن حضرت به قتل و لیعهد قرار داد، مأمون برای این کار چندین بار به امام اصرار کردند ولی آن حضرت امتناع می فرمود، سرانجام حضرت خود را در خطر مرگ دیدند و دعا کردند: خدایا مرا از این که خود را به هلاکت اندازم نهی کردی، او مرا مجبور کرده

و اضطررت كما أشرفت من قبل عبد الله المأمون على القتل متى لم أقبل ولايه عهده وقد أكرهت و اضطررت كما اضطرّ يوسف و دانيال عليهما السلام إذ قبل كلّ واحد منهما الولاية من طاغية زمانه. اللهم لا عهد إلاّ عهدك و لا ولاية لى إلاّ من قبلك فوقّنى لإقامة دينك و إحياء سنّه نبيك محمد صلّى الله عليه و آله فإنك أنت المولى و أنت النصير و نعم المولى أنت و نعم النصير. ثمّ قبل عليه السلام ولايه العهد من المأمون و هو باك حزين على أن لا يولّى أحدا و لا يعزل أحدا و لا يغيّر رسما و لا سنّه و أن يكون فى الأمر مشيرا من بعيد. فأخذ المأمون له البيعه على الناس الخاصّ منهم و العامّ فكان متى ما ظهر للمأمون من الرضا عليه السلام فضل و علم و حسن تدبير حسده على ذلك و حقد عليه حتّى ضاق صدره منه فغدر به و قتله بالسّمّ و مضى إلى رضوان الله تعالى و كرامته.

که اگر ولایتعهدی را نپذیرم مرا خواهد کشت، من نیز چون یوسف و دانیال که اجبارا حکومت را از ظالمان زمان خود قبول کردند، مجبور شده ام، خداوندا حکومتی نیست جز حکومت تو، من ولایتی ندارم جز آن چه از جانب تو به من اعطاء شود، مرا در اقامه دین و احیاء سنت پیامبرت موفق فرما، زیرا تو مولا و یاور من هستی و چه خوب مولا و یاورى هستی. سپس امام رضا علیه السلام با گریه و اندوه ولایتعهدی را از مأمون قبول کردند، مشروط بر این که عزل و نصب نکنند، آداب و رسوم و سنتی را تغییر ندهند و تنها بر کارها نظارت نموده و اظهار نظر فرمایند، مأمون از همه مردم برای حضرت بیعت گرفت، ولی بروز فضیلت، علم و تدبیر حضرت حسد مأمون را برمی انگیخت و موجب می شد که کینه حضرت را در دل بگیرد و نتوانست تحمل کند و با نیرنگ حضرت را مسموم و شهید کرد و حضرت به بهشت و کرامت خداوند رحلت فرمودند.

112 حَدَّثَنِي تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مِيثَمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ أُمَّيْ تَقُولُ:

سمعت نجمه أم الرضا عليه السلام تقول:

لَمَّا حَمَلْتُ بَابِنِي عَلِيًّا لَمْ أَشْعُرْ بِثِقَلِ الْحَمْلِ وَ كُنْتُ أَسْمَعُ فِي مَنْامِي تَسْبِيحًا وَ تَهْلِيلًا وَ تَمْجِيدًا مِنْ بَطْنِي فَيَفْرَعُنِي ذَلِكَ وَ يَهْوِلُنِي فَإِذَا انْتَبَهْتُ لَمْ أَسْمَعْ شَيْئًا فَلَمَّا وَضَعْتَهُ وَقَعَ عَلِي الْأَرْضِ وَ اضْعَا يَدَيْهِ عَلِي الْأَرْضِ رَافِعًا رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ يَحْرُكُ شَفْتَيْهِ كَأَنَّهُ يَتَكَلَّمُ، فَدَخَلَ إِلَيَّ أَبُوهُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي:

هنيئا لك يا نجمه كرامه ربك. فناولته إياه في خرقة بيضاء فأذن في أذنه الأيمن و أقام في الأيسر و دعا بماء الفرات فحنكه به ثم رده إلي فقال: خذيه فإنه بقيه الله تعالى في أرضه.

112 تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ قُرَشِيٌّ يَقُولُ:

روایت کرد برای من پدرم از احمد بن علی انصاری از علی بن میثم از پدرش که گفت:

شنیدم که مادرم می گفت: از نجمه مادر امام رضا علیه السلام شنیدم که می گفت: وقتی که حامله شدم به پسر علی، ثقل حمل نمی یافتم و می شنیدم در خواب، تسبیح و تهلیل و تمجید از شکم خود و این حال مرا می ترسانید و به هول می انداخت و چون بیدار می شدم، چیزی نمی شنیدم و وقتی که او را به دنیا آوردم، آمد به زمین به گونه ای که دست به زمین نهاده و سر، سوی آسمان برداشته بود و می جنبید لبهایش گویا که حرف می زد. پس وارد شد بر من پدرش موسی علیه السلام و فرمود: ای نجمه! گوارا باد تو را کرامت پروردگار تو. پس به او دادم آن حضرت را در پارچه سفید و اذان گفت در گوش راستش و اقامه گفت در گوش چپش و آب فرات خواست و با آن آب کام او را برداشتند، سپس او را به من بازگردانده و فرمود: او را بگیر، که او بقیه خدا است در زمین.

4 باب نص أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام على ابنه الرضا علي بن موسى بن جعفر عليه السلام بالإمامه والوصيه 12 1 حدثنا أبي رضی الله عنه قال حدثني الحسن بن عبد الله بن محمد بن عيسى عن أبيه عن الحسن بن موسى الخشاب عن محمد بن الأصبغ عن أحمد بن الحسن الميثمي و كان واقفياً قال: حدثني محمد بن إسماعيل بن الفضل الهاشمي قال:

دخلت على أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام وقد اشتكى شكايه شديده، فقلت له: إن كان ما أسأل الله أن لا- يريناه، فإلى من؟ قال: إلى عليّ ابني و كتابه كتابي و هو وصيّي و خليفتي من بعدى.

4- تصريح و نص امام كاظم عليه السلام درباره امامت و وصايت فرزندش علي بن موسى الرضا عليه السلام

4- تصريح و نص امام كاظم عليه السلام درباره امامت و وصايت فرزندش علي بن موسى الرضا عليه السلام

12 1 پدرم نقل کرد که حسن بن عبد الله بن محمد بن عيسى از پدرش از حسن بن موسى خشاب از محمد بن اصبغ از احمد بن حسن ميثمي روايت کرده که گفت: روايت کرد برای من محمد بن اسماعيل بن فضل هاشمي که گفت: داخل شدم بر ابا الحسن موسى بن جعفر عليه السلام و او سخت بیمار بود. پس عرض کردم: اگر شما را واقعه ای رسد-خدا آن روز نیاورد-به چه کسی رجوع کنیم و امام که باشد؟ فرمود: علي فرزندم، کتاب او کتاب من است و او وصي من است و خليفه من بعد از من.

13 2 نصّ آخر: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار و سعد بن عبد الله جميعا عن أحمد بن محمّد بن عيسى الأشعريّ عن الحسن بن عليّ بن يقطين عن أخيه الحسين عن أبيه عليّ بن يقطين قال: كنت عند أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السّلام و عنده عليّ ابنه عليه السّلام فقال: يا عليّ هذا ابني سيّد ولدي و قد نحلته كنيته.

قال: فضرب هشام يعني ابن سالم يده على جبهته فقال: إنّ الله نعى و الله إليك نفسه.

14 3 نصّ آخر: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار عن عبد الله بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن محبوب و عثمان بن عيسى عن الحسين بن نعيم الصّفّاح، قال: كنت أنا و هشام بن الحكم و عليّ بن يقطين ببغداد فقال عليّ بن يقطين:

كنت عند العبد الصّالح موسى بن جعفر عليه السّلام 13 2 محمّد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمّد بن حسن صفّار و سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى اشعريّ از حسن بن عليّ بن يقطين از برادرش حسين از پدرش عليّ بن يقطين که گفت: نزد ابو الحسن موسى بن جعفر عليه السّلام بودم و نزد او عليّ پسرش بود، پس به من فرمود: ای عليّ! این پسر من بزرگ فرزندان من است، کنیه خود به او بخشیدم. راوی گوید: پس هشام بن سالم دست خود را بر پیشانی زد و گفت: «آنا لله» خبر مرگ خود به تو می دهد به خدا قسم.

14 3 محمّد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمّد بن حسن صفّار از عبد الله بن محمد بن عيسى از حسن بن محبوب و عثمان بن عيسى از حسين بن نعيم صحاف که گفت: من و هشام بن حکم و عليّ بن يقطين در بغداد بودیم که عليّ بن يقطين گفت: نزد عبد صالح موسى بن جعفر عليه السّلام بودم که فرزند ایشان رضا عليه السّلام وارد شدند، امام

جالسا فدخل عليه ابنه الرضا عليه السلام فقال: يا عليّ هذا سيّد ولدى وقد نحلته كنيته.

فضرب هشام براحته جبهته ثمّ قال:

ويحك كيف قلت؟ فقال عليّ بن يقطين:

سمعت والله منه كما قلت لك. فقال هشام:

أخبرك والله أنّ الأمر فيه من بعده.

154 نصّ آخر: حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل رضی الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن الحسين السعدآبادی عن أحمد بن أبي عبد الله البرقيّ عن أبيه عن خلف بن حمّاد عن داود بن زربيّ عن عليّ بن يقطين قال: قال لي موسى بن جعفر ابتداء منه؛ هذا أفته ولدى وأشار بيده إلى الرضا عليه السلام وقد نحلته كنيته.

165 نصّ آخر: حدّثنا أبي رضی الله عنه قال: حدّثنا الحسين بن محمّد بن عبد الله بن عيسى عن أبيه عن الحسن بن موسى الخشاب عن محمّد بن الأصيبغ عن أبيه عن غنّام بن القاسم قال: قال لي منصور بن كاظم عليه السلام فرمود: ای علی! این آقا و سرور فرزندان من است و من كنيه خود را به او عطا کردم. هشام بر پیشانی خود زد و گفت: وای چه گفتی؟ علی بن يقطين گفت: به خدا همان را که برایت گفتم از ایشان شنیدم، هشام گفت: به خدا تو را خبر داده که امامت بعد از ایشان در امام رضا عليه السلام می باشد.

154 محمّد بن موسى بن متوكّل گوید: روایت کرد برای ما علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از خلف بن حماد از داود بن زربيّ از علی بن يقطين که گفت: موسى بن جعفر عليه السلام بدون این که سؤالی کنم به من فرمود: او فقیه ترین فرزند من است - و با دست به حضرت رضا عليه السلام اشاره کردند - و كنيه خود را به او عطا کرده ام.

165 حسن بن محمّد بن عبد الله بن عيسى از پدرش از حسن بن موسى خشاب از محمّد بن اصيبغ از پدرش از عثمان بن قاسم روایت کرده که گفت: منصور بن بزرج به من گفت: بر امام كاظم عليه السلام وارد شدم، فرمود: ای منصور! دانی

یونس بن بزرج: دخلت علی اَبی الحسن یعنی موسی بن جعفر علیه السّلام یوما فقال لی: یا منصور أ ما علمت ما أحدثت فی یومی هذا؟ قلت: لا. قال: قد صیرت علیّا ابنی وصیی و أشار بیده إلی الرّضا علیه السّلام وقد نحلته کنیتی و الخلف من بعدی فادخل علیه و هنّته بذلك و اعلم أنّی أمرتک بهذا.

قال: فدخلت علیه فهنّيته بذلك و أعلمته أنّ أباه أمرنی بذلك.

ثمّ جحد منصور فأخذ الأموال الّتی كانت فی یده و کسرھا.

176 نَصّ آخر: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار عن الحسن بن موسی الخشّاب عن أحمد بن محمّد بن ابی نصر البزنطی عن زکریّا بن آدم عن داود بن کثیر قال: قلت لأبى عبد الله: جعلت فداک و قدّمتی للموت (الموت قبلک) إن کان کون فإلی من؟ قال: إلی ابنی موسی فکان ذلک الّکون فوالله ما شککت فی موسی علیه السّلام طرفه عین قطّ ثمّ مکثت نحو من ثلاثین سنه. ثمّ أتیت أبا الحسن موسی فقلت له:

امروز چه کرده ام؟ عرض کردم: خیر، فرمود:

فرزندم علی را وصی و خلیفه بعد از خود قرار دادم، بر او وارد شو و به او تهنیت بگو و بگو که من تو را به این کار امر کرده ام. منصور گوید: بر ایشان وارد شدم و تبریک امامت گفتم و عرض کردم که پدرشان مرا به این کار امر نموده است.

ولی منصور بعدا منکر امامت امام رضا علیه السّلام شد و اموال امامت را که در دست داشت تصاحب کرده، خرج نمود.

176 محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از حسن بن موسی خشاب از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از زکریا بن آدم از داود بن کثیر که گفت: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم اگر شما را واقعه ای برسد، امام کیست و به چه کسی رجوع کنیم؟ فرمود: به فرزندم موسی، سپس آن اتفاق افتاد و به خدا قسم که در مورد موسی بن جعفر علیه السّلام ذره ای شک نکردم، حدود سی سال بعد نزد امام کاظم علیه السّلام آمدم و عرض کردم: فدایت شوم اگر برای شما واقعه ای

جعلت فداک إن کان کون فإلی من؟ قال:

علیّ ابنی. قال: فکان ذلک الکون فوالله ما شککت فی علیّ علیه السّلام طرفه عین قطّ.

187 نَصّ آخر: حدّثنا أبی رضی الله عنه قال: حدّثنی سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن عبد الله بن محمّد بن الحجاج قال: حدّثنا محمّد بن سنان عن داود الرّقعی قال: قلت لأبّی ابراهیم موسی بن جعفر علیه السّلام: جعلت فداک قد کبر سنّی فحدّثنی من الإمام بعدک؟ قال: فأشار إلی أبّی الحسن الرضا علیه السّلام وقال: هذا صاحبکم من بعدی.

198 نَصّ آخر: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید رضی الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن عیسی عن عبد الله بن محمّد الحجاج و أحمد بن محمّد بن أبّی نصر البزنطی عن أبّی علیّ الخزّاز عن داود الرّقعی قال: قلت لأبّی ابراهیم یعنی موسی رخ دهد به چه کسی مراجعه کنیم؟ فرمود: به فرزندم علی، آن اتفاق رخ داد و به خدا قسم من لحظه ای درمورد امام رضا علیه السّلام شک نکردم.

187 سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی روایت کرده که گفت: عبد الله بن محمد حجاج روایت کرده که گفت: روایت کرد برای ما محمد بن سنان از داود رقی که گفت: به ابو ابراهیم امام کاظم علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم! من پیر شده ام، مرا خبر دهید که امام بعد از شما کیست؟ آن جناب به امام رضا علیه السّلام اشاره کرده و فرمودند: او امام شما بعد از من است.

198 محمد بن حسن بن احمد بن ولید گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفّار که گفت: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن عیسی از عبد الله بن محمد حجاج و احمد بن محمد بن ابّی نصر بزنطی از ابّی علی خزّاز از داود رقی که گفت: به ابو ابراهیم امام کاظم علیه السّلام عرض کردم: پدرم فدای شما باد! من پیر

الكاظم عليه السلام: فداك أبي إني قد كبرت و خفت أن يحدث بي حدث و لا ألقاك فأخبرني من الإمام من بعدك؟ فقال: ابني علي عليه السلام.

209 نَصَّ آخِر: حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ مَاجِيلُوهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الشَّامِيِّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطَ عَنْ الْحُسَيْنِ مَوْلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلِيطِ الزَّيْدِيِّ قَالَ: لَقِينَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ وَ نَحْنُ جَمَاعَةٌ فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَتِي أَنْتَ وَ أُمِّي أَنْتُمَا الْأَثَمَةُ الْمُطَهَّرُونَ وَ الْمَوْتُ لَا يَعْرِى أَحَدًا مِنْهُ فَأَحْدَثَ إِلَيَّ شَيْئًا أَلْقِيَهُ إِلَيَّ مِنْ يَخْلَفُنِي؟ فَقَالَ لِي: نَعَمْ هُوَ لَاءُ وَلَدِي وَ هَذَا سَيِّدُهُمْ وَ أَشَارَ إِلَيَّ ابْنَهُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ فِيهِ الْعِلْمُ شَدِيدٌ وَ مَيِّ تَرَسَّمُ بَرَايِمَ وَاقِعَهُ أَي رَخ دَهْدُ وَ دِيْغَرُ تَتَوَانِمُ شَمَا رَا زِيَارَتِ كُنْمُ، خَبَرُ دَهِيدِ مَرَا بَهْ إِيْنِ كَهْ إِمَامُ بَعْدَ از شَمَا كِيَسْتُ؟ فَرَمُودُ: پَسْرَمُ عَلِي.

209 محمد بن حسن بن احمد بن وليد و محمد بن موسى بن متوكل و احمد بن محمد بن يحيى عطار و محمد بن علي ماجيلويه گویند:

روایت کرد برای ما محمد بن يحيى عطار از محمد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعري از عبد الله بن محمد شامي از حسن بن موسى خشاب از علي بن اسباط از حسين مولى ابى عبد الله از ابى الحكم از عبد الله بن ابراهيم جعفرى از يزيد بن سليط زيدى كه گفت: من به همراه گروهى امام صادق عليه السلام را در راه مکه ملاقات كرديم، به حضرت عرض كردم: پدر و مادرم فدای شما! شما و اجدادتان امام و مطهر هستيد ولى هيچ كس را از مرگ راه نجات نيست، در باب امام بعد از خود كلامى بفرماييد تا من به فرزندان و اقوام بعد از خود بگويم، حضرت فرمود: اينان فرزندان من هستند ولى او از همه برتر است - و به فرزندش موسى اشاره نمود - او داراى

قال: أخبرك يا با عماره إني خرجت من منزلي فأوصيت في الظاهر إلى بنّي فأشركتهم مع ابني عليّ و أفردته بوصيّي في الباطن و لقد رأيت رسول الله صلّى الله عليه و آله في المنام و أمير المؤمنين عليه السّلام معه و معه خاتم و سيف و عصا و كتاب و عمامه. فقلت له:

ما هذا؟ فقال: أمّا العمامه فسلطان الله تعالى عزّ و جلّ و أمّا السّيف فعزّه الله عزّ و جلّ و أمّا الكتاب فنور الله عزّ و جلّ و أمّا العصا فقوّه الله عزّ و جلّ و أمّا الخاتم فجامع هذه الأمور. ثمّ قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

و الأمر يخرج إلى عليّ ابنك قال ثمّ قال:

يا يزيد إنّها وديعه عندك فلا تخبر بها إلاّ عاقلا أو عبدا امتحن الله قلبه للإيمان أو صادقا و لا تكفر نعم الله تعالى و إن سئلت عن الشّهاده فأدّها فإنّ الله تعالى يقول إنّ الله يأمركم أن تؤدّوا الأمانات إلى أهلها و قال الله عزّ و جلّ و من أظلم ممّن كتم شهاده عنده من الله. فقلت: و الله ما كنت لأفعل هذا أبدا. قال: ثمّ قال أبو الحسن عليه السّلام ثمّ وصفه لى رسول الله فقال: عليّ ابنك الذي ينظر بنور الله و يسمع بتفهيمه و ينطق بحكمته يصيب و لا يخطئ و يعلم لعنتش كند، حضرت با تبسم فرمود: ای ابا عماره! از خانه ام خارج شدم و در ظاهر به تمام پسرانم از جمله علی وصیت کردم اما در خفا او را وصی خود کردم، در خواب رسول خدا و امیر المؤمنین را دیدم که به همراه او یک انگشتر، شمشیر، عصا، کتاب و عمامه بود، سؤال کردم: اینها چیست؟ فرمود: عمامه نشان قدرت، شمشیر نشان عزّت، کتاب نشان نور، عصا نشان نیروی خداوند و انگشتر شامل همه اینهاست، سپس رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: امامت به فرزندان علی می رسد. یزید گوید: حضرت به من فرمود: ای یزید! این مطالب نزد تو امانت است، در مورد اینها با کسی صحبت نکن جز با افراد عاقل یا صادق و یا بنده ای که خدا قلب او را برای ایمان امتحان کرده، نعمتهای الهی را کفران مکن، چون از تو گواهی خواسته شود، شهادت بده؛ زیرا «خداوند به شما امر می کند که امانات را به اهلش برسانید» و نیز می فرماید: «چه کسی ظالم تر است از کسی که شهادتی را نزد خود پنهان سازد» گفتم: هرگز چنین نخواهم کرد، حضرت فرمود: رسول خدا اوصاف او را شمرده و فرمود: علی فرزند تو با نور خدا نگاه می کند و با تفهیم الهی می شنود و با حکمت او سخن می گوید، به صواب عمل کرده، خطا نمی کند

و لا یجهل و قد ملئ حکما و علما و ما أقلّ مقامک معه إنّما هوشیء کان لم یکن فإذا رجعت من سفرک فأصلح أمرک و افرغ ممّا أردت فإنّک منتقل عنه و مجاور غیره فاجمع ولدک و أشهد الله علیهم جمیعا و کفی بالله شهیدا. ثمّ قال: یا یزید ائی أؤخذ فی هذه السنه و علیّ ابنی سمی علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و سمی علیّ بن الحسین علیه السّلام أعطی فهم الأوّل و علمه و نصره و رداءه و لیس له أن یتکلم إلاّ بعد هارون بأربع سنین فإذا مضت أربع سنین فاسأله عمّا شئت یجیبک إن شاء الله تعالی.

10 21 نصّ آخر: حدّثنا أبی «رض» قال: حدّثنا أحمد بن إدريس عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن العباس النّجاشیّ الأسدیّ قال:

قلت للرّضا علیه السّلام: أنت صاحب هذا الأمر؟ قال: إی و الله علیّ الإنس و الجنّ.

11 22 نصّ آخر: حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانیّ رضی الله عنه قال: حدّثنا علیّ عالم است و جهل در او راه ندارد، سرشار از علم و حکمت است و چه کم با او خواهی بود، آن قدر که گویا اصلا نبوده، چون از سفر برگشتی امور خود را سامان بده و از خواسته هایت خود را فارغ البال کن، از آنها جدا شده و با دیگری قرین خواهی شد، فرزندان را جمع کن و خدا را بر آنان گواه بگیر و خدا برای گواهی کافی است. سپس حضرت فرمود: ای یزید! در این سال وفات خواهی کرد و پسر علی هم نام علی بن ابی طالب و علی بن حسین دارای فهم، شکوه و هیبت امیر المؤمنین است، تا چهار سال بعد از هارون سخن نگویند، بعد از آن هر چه خواهی از او سؤال کن که به امر خدا پاسخ خواهد داد.

10 21 احمد بن ادريس از احمد بن محمد بن عیسی از عباس نجاشی اسدی روایت کرده که گفت: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم: شما امام این زمان هستید؟ فرمود: بله، به خدا امام تمام انس و جنّ.

11 22 احمد بن زیاد بن جعفر همدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از

بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن محمد بن خالد البرقي عن سليمان بن حفص المروزي قال: دخلت على أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام وأنا أريد أن أسأله الحجّه على الناس بعده، فلما نظر إليّ فابتدأني وقال: يا سليمان إنّ عليّاً ابني ووصيّي والحجّه على الناس بعدى و هو أفضل ولدى فإن بقيت بعدى فاشهد له بذلك عند شيعتى و أهل ولايتى المستخبرين عن خليفتى من بعدى.

12 23 نصّ آخر: حدّثنا أبى رضى الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن عبد الله بن محمد بن الحجاج قال: حدّثنا سعد بن زكريّا بن آدم عن عليّ بن عبد الله الهاشمي قال: كنّا عند القبر نحو ستّين رجلاً منّا و من موالينا إذ أقبل أبو إبراهيم موسى بن جعفر عليه السلام و يد عليّ ابنه عليه السلام فى يده فقال: أ تدرّون من أنا؟ قلنا: أنت سيّدنا و كبيرنا. فقال: سمّونى و انسبونى. فقلنا: أنت موسى بن جعفر بن پدرش از محمد بن خالد برقى از سليمان بن حفص مروزي كه گفت: بر موسى بن جعفر عليه السلام وارد شدم و مى خواستم درباره امام بعد از ایشان سؤال كنم، بدون اين كه مطلبى سؤال كنم حضرت نگاهى به من كرده و فرمود:

سليمان! «على» پسر و وصي من است و بعد از من حجّت خدا بر مردم خواهد بود، او بهترين فرزند من است، اگر بعد از من زنده بودى نزد شيعيان و اهل ولايت من كه جويائى شناخت جانشين من هستند به على بن موسى شهادت بده.

12 23 سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از عبد الله بن محمد حجاج روايت كرده كه گفت:

روايت كرد براى ما سعد بن زكريا بن آدم از على بن عبد الله هاشمى كه گفت: من و گروهى حدود شصت نفر کنار قبر رسول خدا صلّى الله عليه و آله بوديم و امام كاظم عليه السلام در حالى كه دست فرزندش «على» را در دست گرفته بود به سمت ما آمده فرمود: مى دانيد من كيستم؟ عرض كرديم: شما سرور و بزرگ ما هستيد، حضرت فرمود: نام و نسب مرا بگويد، عرض كرديم: شما موسى بن جعفر بن محمد هستيد، حضرت

محمّد. فقال: من هذا معي؟ قلنا: هو عليّ بن موسى بن جعفر قال: فاشهدوا أنّه وكيلي في حياتي ووصيّ بعد موتي.

13 24 نصّ آخر: حدّثنا أبي رضی الله عنه قال: حدّثني سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن عبد الله بن مرحوم قال: خرجت من البصره أريد المدینه فلما صرت في بعض الطریق لقيت أبا إبراهيم عليه السلام و هو يذهب به إلى البصره فأرسل إليّ فدخلت عليه فدفع إليّ كتابا و أمرني أن أوصلها بالمدینه، فقلت:

إلى من أذفعتها جعلت فداك؟ قال: إلى ابني عليّ فإنّه وصيّ و القيم بأمرى و خير بنيّ.

14 25 نصّ آخر: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّقّار عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب عن محمّد بن الفضيل عن عبد الله بن الحرث و أمّه من ولد جعفر بن أبي طالب قال: بعث إلينا فرمود: اين كه همراه من است، كيست؟ گفتيم:

علي بن موسى بن جعفر، فرمود: شاهد باشيد كه او در حياتم وكيل من و بعد از من وصي من است.

13 24 سعد بن عبد الله از احمد بن محمّد بن عيسى از حسن بن محبوب از عبد الله بن مرحوم روايت کرده كه گفت: از بصره به جانب مدینه خارج شدیم، در میانه راه امام كاظم عليه السلام را كه به بصره برده می شد، ملاقات كرديم، حضرت کسی را نزد من فرستاد و من نزد ایشان رفتم، حضرت تعدادی كتاب به من داده و امر كردند كه آنها را به مدینه برسانم، عرض كردم: فدایت شوم! اینها را به چه کسی بدهم؟ فرمود: به فرزندم علي، او وصي من است و تمام كارهايم به دست اوست و بهترين فرزندم می باشد.

14 25 محمّد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از محمد بن فضیل از عبد الله بن حارث- مادرش از نسل جعفر بن ابی طالب است- كه گفت: امام كاظم عليه السلام کسی را نزد ما فرستاده ما را جمع

أبو إبراهيم عليه السلام فجمعنا ثم قال: أتدرون لم جمعتمكم؟ قلنا: لا قال: أشهدوا أنّ عليّاً ابني هذا وصيّى و القيم بأمرى و خليفتى من بعدى من كان له عندى دين فليأخذه من ابني هذا و من كانت له عندى عده فليستنجزها منه و من لم يكن له بدّ من لقائى فلا يلقنى إلا بكتابه.

15 26 نصّ آخر: حدّثنا المظفر بن جعفر العلوى السمرقندى رضى الله عنه قال:

حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسعود العياشى عن أبيه قال: حدّثنا يوسف بن السّخت عن عليّ بن القاسم العريضى عن أبيه عن صفوان بن يحيى عن حيدر بن أيوب عن محمّد بن يزيد الهاشمى أنّه قال: [آلا-آن] الآن تتخذ الشّيعه عليّ بن موسى عليه السّلام إماما. قلت: و كيف ذلك؟ قال: دعاه أبو الحسن موسى بن جعفر عليه السّلام فأوصى إليه.

16 27 نصّ آخر: حدّثنا أبى رضى الله عنه قال:

حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا أحمد بن كرد و فرمود: مى دانيد برای چه شما را جمع کرده ام؟ گفتيم: خير، فرمود: گواه باشيد که اين پسر (عليّ) وصى من است، کارهايم به دست او و جانشين من است، هرکس از من طلبى دارد، طلب خود را از اين فرزندم بگيرد، هرکس من به او وعده اى داده ام از او طلب کند، هرکس که بايد مرا ملاقات کند به دست خط او به ملاقات من بيايد.

15 26 مظفر بن جعفر علوى سمرقندى گويد:

روایت کرد برای ما جعفر بن محمد بن مسعود عیاشی از پدرش که گفت: روایت کرد برای ما یوسف بن سخت از علی بن قاسم عریضی از پدرش از صفوان بن يحيى از حيدر بن ايوب از محمد بن يزيد هاشمى که گفت: الان شيعيان على بن موسى عليهما السّلام را امام خود برخواهند گزید، گفتم: چگونه است؟ گفت: امام کاظم عليه السّلام ایشان را به حضور طلبیده وصی خود قرار دادند.

16 27 احمد بن محمد بن عيسى از حيدر بن ايوب روایت کرده که گفت: در شهر مدینه در محله قبا

محمد بن عیسی عن علی بن الحکم عن حیدر بن ایوب قال: کنا بالمدينه فی موضع يعرف بالقبا فيه محمد بن زيد بن علي فجاء بعد الوقت الذي كان يجيئنا فيه، فقلنا له: جعلنا الله فداك ما حبسك؟ قال:

دعانا أبو إبراهيم عليه السلام اليوم سبعة عشر رجلا من ولد علي وفاطمة عليهما السلام فأشهدنا لعلي ابنه بالوصية والوكاله في حياته و بعد موته و أن أمره جائز عليه و له. ثم قال محمد بن زيد: والله يا حيدر لقد عقد له الإمامه اليوم و ليقولن الشيعه به من بعده.

قال حيدر: قلت بل بيقية الله و أي شيء هذا؟ قال: يا حيدر إذا أوصى إليه فقد عقد له الإمامه:

قال علي بن الحکم: مات حيدر و هو شاك.

17 28 نص آخر: حدثنا محمد بن علي ما جيلويه قال: حدثنا عمي محمد بن أبي القاسم عن محمد بن علي الكوفي عن محمد بن الخلف عن يونس بن عبد الرحمن عن أسد بن أبي العلاء عن عبد الصمد بن بشير و خلف بن حماد عن عبد الرحمن بن الحجاج قال: أوصى أبو الحسن محل زندگی محمد بن زيد بن علي بوديم، محمد بعد از وقت معینی نزد ما آمد، گفتم: فدایت کردم! سبب تأخیر چه بوده، گفت: امروز ابو ابراهيم، من و هفده نفر از سادات را فراخواند و ما را شاهد گرفت که پسرش «علي» در زمان حیات و وفات او وصی و وکیل اوست و گفتار او را قبول دارد چه به نفع حضرت حکم کند و چه به ضرر ایشان، سپس گفت: حيدر! سوگند به خدا، امروز امامت را برای او قرار داد و شیعیان بعد از ایشان به او معتقد خواهند شد، حيدر گوید: خداوند او را زنده نگاه خواهد داشت، این چه کلامی است؟ گفت: وقتی او را وصی خود قرار داد یعنی امامت را به او واگذار کرده، علي بن حکم گوید: حيدر با شک در امامت امام رضا عليه السلام از دنیا رفت.

17 28 محمد بن علي ماجيلويه گوید: روایت کرد برای ما عمویم محمد بن ابی القاسم از محمد بن علي کوفی از محمد بن خلف از یونس بن عبد الرحمن از اسد بن ابی العلاء از عبد الصمد بن بشير و خلف بن حماد از عبد الرحمن بن حجاج که گفت: موسی بن جعفر علیهما السلام فرزندش «علي» را وصی خود قرار داده و نوشته ای برای

موسی بن جعفر علیه السّلام إلى ابنه علیّ علیه السّلام و كتب له کتابا أشهد فيه ستّین رجلا من وجوه أهل المدینه.

18 29 نصّ آخر: حدّثنا أحمد بن زیاد [بن] جعفر الهمدانی رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنا علیّ بن ابراهیم بن هاشم عن ابيه عن إسماعیل بن مرّار و صالح بن السنديّ عن یونس بن عبد الرّحمن عن حسین بن بشیر قال:

أقام لنا أبو الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام ابنه علیّا علیه السّلام كما أقام رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله علیّا علیه السّلام یوم غدیر خمّ، فقال: یا أهل المدینه أو قال یا أهل المسجد هذا وصیّی من بعدی.

19 30 نصّ آخر: حدّثنا محمّد بن موسی بن المتوکل قال: حدّثنا محمّد بن یحیی العطّار عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن الحسن بن علیّ الخزّاز قال: خرجنا إلى مکّه و معنا علیّ بن ابي حمزه و معه مال و متاع فقلنا:

ما هذا؟ قال: هذا للعبد الصّالح علیه السّلام أمرنی أن أحمله إلى علیّ ابنه علیه السّلام و قد أوصی إلیه.

حضرت رضا علیه السّلام تهیه کرده و در آن شصت نفر از بزرگان مدینه را بر امامت ایشان شاهد گرفتند.

18 29 احمد بن زیاد بن جعفر همدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از اسماعیل بن مرار و صالح بن سندي از یونس بن عبد الرحمن از حسین بن بشیر که گفت: همان طور که پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله حضرت امیر علیه السّلام را در روز غدیر خم به امامت معرفی کردند، امام کاظم علیه السّلام نیز فرزند خود «علی» را امام قرار داده، فرمود: ای اهل مدینه! [یا فرمود] ای اهل مسجد! این «علی» وصی من بعد از من است.

19 30 محمد بن موسی بن متوکل از محمّد بن یحیی از احمد بن محمّد بن عیسی از حسن بن علی خزّاز روایت کرده که گفت: با علی بن ابي حمزه به جانب مکّه حرکت کردیم، وی با خود کالاها و اموالی داشت، به او گفتیم: اینها چیست؟ گفت: اینها مال عبد صالح امام کاظم علیه السّلام است، مرا فرموده که به فرزندش علی برسانم که او را وصی خود قرار داده.

قال مصنف هذا الكتاب: إن علي بن أبي حمزه أنكر ذلك بعد وفاه موسى بن جعفر عليه السلام وحبس المال عن الرضا عليه السلام.

20 31 نص آخر: حدّثنا علي بن عبد الله الوراق قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى بن عبيد عن يونس بن عبد الرحمن عن صفوان بن يحيى عن أبي أيوب الخزاز عن سلمه بن محرز قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إن رجلاً من العجليّ قال لي: كم عسى أن يبقى لكم هذا الشيخ إنّما هو سنه أو سنتين حتى يهلك ثمّ تصيرون ليس لكم أحد تنظرون إليه. فقال أبو عبد الله عليه السلام: ألا قلت له هذا موسى بن جعفر عليه السلام قد أدرك ما يدرك الرجال وقد اشترينا له جاريه تباح له فكأنك به إن شاء الله وقد ولد له فقيه خلف.

21 32 نص آخر: حدّثنا المظفر بن جعفر بن مظفر العلويّ السمرقنديّ قال: حدّثني جعفر بن محمد بن مسعود عن أبيه عن مصنف گوید: علی بن ابی حمزه بعد از وفات امام کاظم علیه السلام این مطلب را منکر شد و اموال را به حضرت رضا علیه السلام تحویل نداد.

20 31 علی بن عبد الله وراق گوید: سعد بن عبد الله از محمد بن عيسى بن عبيد عن يونس بن عبد الرحمن از صفوان بن يحيى از ابی ایوب خزاز از سلمه بن محرز که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی از عجليه به من گفت: چقدر امید دارید این پیر مرد زنده بماند؟ یک یا دو سال دیگر خواهد مرد و دیگر کسی مایه امید شما نخواهد بود، فرمود: چرا به او نگفتی که این موسی بن جعفر علیهما السلام است که مردی شده، و جاریه ای برای او خریده ایم که بر او حلال است و به زودی خواهی دید که به خواست خداوند، فرزندی فقیه را دارا خواهد شد.

21 32 مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی گوید: روایت کرد برای ما جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش از یوسف بن سخت از

علی بن

ص: 47

یوسف بن السّخت عن علیّ بن القاسم عن أبیه عن جعفر بن خلف عن إسماعیل بن الخطّاب قال: کان أبو الحسن علیه السّلام یتدی بالثناء علی ابنه علیّ علیه السّلام و یطریه و یدکر من فضله و برّه ما لا یدکر من غیره کأنّه یرید أن یدلّ علیه.

22 33 نصّ آخر: حدّثنا أبی رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا محمّد بن عیسی بن عبید عن یونس بن عبد الرّحمن عن جعفر بن خلف قال:

سمعت أبا الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام یقول: سعد امرؤ لم یمت حتّی یری منه خلف و قد أرانی الله من ابنی هذا خلفاً و أشار إلیه یعنی الرّضا علیه السّلام.

23 34 نصّ آخر: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید رضی الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن عبد الله [بن محمّد] الحجّال و أحمد بن محمّد بن أبی نصر قاسم از پدرش از جعفر بن خلف از اسماعیل بن خطاب که گفت: موسی بن جعفر علیه السّلام بی مقدمه به مدح فرزند خود «علی» شروع می کردند و از فضایل و نیکی ایشان مطالبی ذکر می کردند که در مورد دیگران نمی فرمودند، گویی می خواستند بر امامت ایشان دلالت کنند.

22 33 سعد بن عبد الله گوید: روایت کرد برای ما محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبد الرحمن از جعفر بن خلف که گفت: از موسی بن جعفر علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

خوشا به سعادت کسی که قبل از مرگ فرزندش را ببیند، و خداوند فرزندی را که از من باقی خواهد ماند به من نشان داده است، و به او یعنی امام رضا علیه السّلام اشاره فرمود.

23 34 محمد بن حسن بن احمد بن ولید گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفّار که گفت: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن عیسی از عبد الله بن محمد حجّال و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنتی و محمد بن سنان و

البزنطی و محمد بن سنان و علی بن سنان و علی [عن] ابن الحکم عن الحسين بن المختار قال: خرجت إلینا ألواح من أبی ابراهیم موسی علیه السّلام و هو فی الحبس فإذا فیها مکتوب: عهدی إلى أكبر ولدی.

24 35 نصّ آخر: حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه عن محمد بن عیسی بن عبید عن یونس بن عبد الرّحمن عن الحسين بن المختار قال: لَمَّا مرّ بنا أبو الحسن علیه السّلام بالبصره خرجت إلینا منه ألواح مکتوب فیها بالعرض: عهدی إلى أكبر ولدی.

25 36 نصّ آخر: حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه عن محمد بن عیسی بن عبید عن زیاد بن مروان القندیّ قال: دخلت علی أبی ابراهیم علیه السّلام و عنده علیّ ابنه، فقال لی: یا زیاد هذا کتابه کتابی و کلامه کلامی و رسوله رسولی و ما قال فالقول قوله.

علی بن سنان و علی از ابن حکم از حسین بن مختار که گفت: زمانی که امام کاظم علیه السّلام در زندان بودند، نامه هایی از ایشان به دست ما رسید که در آنها چنین نوشته بود: مقام امامت من به فرزند بزرگم می رسد.

24 35 سعد بن عبد اللّٰه از محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبد الرحمن از حسین بن مختار روایت کرده که گفت: زمانی که امام کاظم علیه السّلام از سرزمین ما بصره عبور فرمود، نامه هایی از ایشان به ما رسید که در کنار آنها مکتوب بود: مقام امامت من به فرزند بزرگم می رسد.

25 36 سعد بن عبد اللّٰه از محمد بن عیسی بن عبید از زیاد بن مروان قندی روایت کرد که گفت: بر امام کاظم علیه السّلام وارد شدم فرزندش علی کنارشان بود، فرمود: زیاد! این شخص نوشته اش، نوشته من، گفتارش گفتار من، فرستاده اش فرستاده من است و هرچه بگوید، مطلب همان است که او گفته است.

قال مصنف هذا الكتاب: إن زياد بن مروان القندي روى هذا الحديث ثم أنكره بعد مضي موسى عليه السلام وقال بالوقف وحبس ما كان عنده من مال موسى بن جعفر عليه السلام.

37 26 نص آخر: حدثنا أبي رضی الله عنه قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن عبد الله بن محمد الحجاج قال: حدثنا سعيد بن أبي الجهم عن نصر بن قابوس قال: قلت لأبي إبراهيم موسى بن جعفر عليه السلام: إني سألت أباك عليه السلام من الذي يكون بعدك فأخبرني أنك أنت هو، فلما توفى أبو عبد الله عليه السلام ذهب الناس يمينا و شمالا و قلت أنا و أصحابي بك، فأخبرني من الذي يكون بعدك؟ قال: ابني عليّ عليه السلام.

38 27 نص آخر: حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنه قال: حدثني محمد بن الحسن الصفار عن الحسن بن موسى الخشاب عن نعيم بن قابوس قال:

مصنف گوید: زياد بن مروان قندی این حدیث را نقل کرد ولی بعد از وفات امام کاظم علیه السلام منکر شده و از واقفیه شد و اموال که از موسی بن جعفر علیهما السلام نزد خود داشت، ضبط نمود و به امام رضا علیه السلام تحویل نداد.

37 26 سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از عبد الله بن محمد حجاج روایت کرده که گفت: روایت کرد برای ما سعید بن ابی الجهم از نصر بن قاموس که گفت: به موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: از پدرتان سؤال کردم که امام بعد از شما کیست؟ شما را معرفی فرمود، بعد از وفات ایشان مردم هرکدام به سمتی رفته و منحرف شدند، من و دوستانم به امامت شما معتقدیم، حال بفرمایید امام بعد از شما کیست؟ فرمود: فرزندم «علی».

38 27 محمد بن حسن بن احمد بن ولید گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از حسن بن موسی خشاب از نعییم بن قابوس که گفت: امام کاظم علیه السلام به من فرمود: پسرم علی

قال لي أبو الحسن عليه السلام: عليّ ابني أكبر ولدي وأسمعهم لقولي وأطوعهم لأمرى ينظر معي في كتابي الجفر والجامعه وليس ينظر فيه إلا نبيّ أو وصيّ نبيّ.

39 28 نصّ آخر: حدّثنا أبي رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن أبي عبد الله البرقيّ عن أبيه عن عبد الله بن عبد الرحمن عن المفصّل بن عمر قال:

دخلت على أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام وعليّ عليه السلام ابنه في حجره وهو يقبله ويمصّ لسانه ويضعه على عاتقه ويضمّه إليه ويقول: بأبي أنت وأمي ما أطيب ريحك وأطهر خلقك وأبين فضلك! قلت: جعلت فداك لقد وقع في قلبي لهذا الغلام من المودّه ما لم يقع لأحد إلا لك. فقال لي: يا مفصّل هو منّي بمنزلتى من أبي عليه السلام ذرّيّه بعضها من بعض والله سميع علیم.

قال قلت: هو صاحب هذا الأمر من بعدك؟ قال: نعم من أطاعه رشد ومن عصاه كفر.

بزرگترین فرزندان من و از همه آنها نسبت به من مطیع تر است، با من در کتاب جفر و جامعه نگاه می کند که کسی نمی تواند در آن دو نگاه کند غیر از پیغمبر یا وصی پیغمبر.

39 28 سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله برقی از عبد الله بن عبد الرحمن از مفصّل بن عمر روایت کرده که گفت: بر موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم، فرزندش علی در آغوش آن جناب بود، او را می بوسید و زبانش را می مکید، بر شانه خود می گذاشت و در آغوش می گرفت و می فرمود: پدر و مادرم فدایت! چقدر خوشبو، خوش خلق و پاک طینت هستی و فضیلت آشکار است. عرض کردم:

فدایت شوم! محبتی نسبت به این کودک در دلم افتاده که به کسی جز شما چنین محبتی را احساس نمی کنم، فرمود: مفصّل! نسبت او با من مانند نسبت من با پدرم است، «برگزیدگان الهی برخی از نسل برخی دیگر هستند».

عرض کردم: آیا او امام بعد از شماست؟ فرمود: بله هرکه از او اطاعت کند، رشد می یابد و هرکه نافرمانی کند، کافر است.

29 40 نصّ آخر: حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنا علیّ بن ابراهیم بن هاشم عن ابيه عن محمّد بن سنان، قال: دخلت علیّ ابي الحسن عليه السّلام قبل أن یحمل إلى العراق بسنه وعلیّ ابنه علیه السّلام بین یدیه، فقال لی: یا محمّد! فقلت: لبيک قال: إنّه سيكون فی هذه السّنه حرکه فلا تجزع منها. ثمّ أطرق و نکت بیده فی الأرض و رفع رأسه إلىّ و هو یقول: و یضللّ اللّٰه الظّالمین و یفعل اللّٰه ما یشاء. قلت: و ما ذاک جعلت فداک؟ قال:

من ظلم ابني هذا حقّه و جحد إمامته من بعدی کان کمن ظلم علیّ بن ابي طالب علیه السّلام حقّه و جحد إمامته من بعد محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله، فعلمت أنّه قد نعی إلىّ نفسه و دلّ علیّ ابنه.

فقلت: و اللّٰه لئن مدّ اللّٰه فی عمری لأسلّمّن إلیه حقّه و لأقرّنّ له بالإمامه و أشهد أنّه من بعدک حجّه اللّٰه تعالی علی خلقه و الدّاعی إلی دینه. فقال لی: یا محمّد یمدّ اللّٰه فی عمرک و تدعو إلیّ 29 40 احمد بن زياد بن جعفر همداني گوید، علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن سنان گوید:

یک سال قبل از انتقال امام کاظم علیه السّلام به عراق بر آن حضرت وارد شدم، فرزندش «علی» مقابل حضرت بود، امام کاظم علیه السّلام فرمود: ای محمد! عرض کردم: بله، فرمود: امسال مسأله ای پیش خواهد آمد، سعی کن بی قراری نکنی، سپس سکوت کرده با دست به زمین زدند، به من نگاه کرده فرمود: «خدا ظالمین را گمراه می کند و هر کاری بخواهد می کند» عرض کردم: فدایت شوم! ماجرا چیست؟ فرمود: هرکس به این فرزندم ظلم کند، حق او را ندهد و امامت او را بعد از من منکر شود، چون کسی می ماند که به علی بن ابی طالب علیه السّلام ظلم کرده و حق او را نداده و امامت او را بعد از پیامبر منکر شده، دانستم که با این سخنان می خواهد از مرگ خود و امامت فرزندشان خبر دهند.

عرض کردم: به خدا! اگر خدا به من طول عمر دهد، حق ایشان را خواهم داد و امامتشان را قبول خواهم کرد و شهادت می دهم که ایشان بعد از شما حجت خدا بر مردم بوده و دعوت کننده به دین الهی می باشند، فرمود: خدا به تو طول عمر خواهد داد،

إمامته و إمامه من يقوم مقامه من بعده فقلت: من ذاك جعلت فداك؟ قال: محمد ابنه قال: قلت فالرضا و التسليم.

قال: نعم كذلك وجدتك في كتاب أمير المؤمنين عليه السلام أما إنك في شيعتنا أبين من البرق في الليله الظلماء.

ثم قال: يا محمد إن المفضل كان أنسى و مستراحى و أنت أنسهما و مستراحهما حرام على النار أن تمسك أبدا.

تو مردم را به امامت او و امامت امام بعد از او دعوت خواهی کرد. عرض کردم: امام بعد از ایشان کیست؟ فرمود: پسرش محمد، عرض کردم: قبول و تسلیم.

فرمود: من تو را این گونه در کتاب امیر المؤمنین علیه السلام یافته بودم، تو در بین شیعیان ما از برق در شب ظلمانی روشن تر هستی.

سپس فرمود: ای محمد! مفضل مایه انس و راحتی من بود، تو انس و آرامش آن دو خواهی بود، بر آتش حرام است که تو را لمس کند.

5 باب نسخه وصیه موسی بن جعفر علیه السلام 1 41 حدّثنا الحسین بن أحمد بن إدريس قال: حدّثنا أبي قال: حدّثنا محمد بن أبي الصّهبان عن عبد الله بن محمد الحجاج، أنّ إبراهيم بن عبد الله الجعفری حدّثه عن عدّه من أهل بيته، أنّ أبا إبراهيم موسى بن جعفر علیه السلام أشهد علی وصیّته إسحاق بن جعفر بن محمد وإبراهیم بن محمد الجعفری و جعفر بن صالح و معاویه بن الجعفریّین و یحیی بن الحسین بن زید و سعد بن عمران الأنصاری و محمد بن الحارث الأنصاری و یزید بن سلیط الأنصاری و محمد بن جعفر الأسلمی بعد أن أشهدهم أنّه یشهد أن لا إله إلاّ الله وحده لا شریک له و أنّ محمّدا عبده و

5- نسخه وصیّت نامه موسی بن جعفر علیه السلام

5- نسخه وصیّت نامه موسی بن جعفر علیه السلام

1 41 حسین بن احمد بن ادريس گوید:روایت کرد برای ما محمد بن ابی صهبان از عبد الله بن محمد حجاج که گفت:ابراهیم بن عبد الله جعفری از چند کس از اهل بیت خود روایت می کند که ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام گواه ساخت بر وصیّت خود اسحق بن جعفر بن محمد علیه السلام و ابراهیم بن محمد جعفری و جعفر بن صالح و معاویه جعفری و یحیی بن حسین بن زید و سعد بن عمران انصاری و محمد بن حارث انصاری و یزید بن سلیط انصاری و محمد بن جعفر اسلمی را بعد از آنکه گواه ساخت ایشان را بر آن که او گواهی می دهد که نیست معبودی جز خدای عزّ و جل تنها بی شریک و بی همتا و این که محمّد بنده و

ص:54

رسوله و أنّ السّاعه آتیه لا-ریب فیها و أنّ اللّٰه یبعث من فی القبور و أنّ البعث بعد الموت حقّ و أنّ الحساب و القصاص حقّ و أنّ الوقوف بین یدی اللّٰه عزّ و جلّ حقّ و أنّ ما جاء به محمّد صلی اللّٰه علیه و آله حقّ حقّ و أنّ ما نزل به الرّوح الامین حقّ علی ذلك اّحیا و علیه اّموت و علیه اّبعت إن شاء اللّٰه.

أشهدهم أنّ هذه وصیّتی بخطّی و قد نسخت وصیّیه جدّی امیر المؤمنین علیه السّلام و وصایا الحسن و الحسین و علیّ بن الحسین و وصیّیه محمّد بن علیّ الباقر و وصیّیه جعفر بن محمّد علیهم السّلام قبل ذلك حرفا بحرف و اوصیت بها إلی علیّ ابنی و بنیّ بعده معه إن شاء اللّٰه فإنّ آس منهم رشدا و أحبّ إقرارهم فذاک له و إن کرههم و أحبّ أن یرجهم فذاک له و لا أمر لهم معه و اوصیت إلیه بصدقاتی و أموالی و صبیانی الذی خلّفت و ولدی و إلی ابراهیم و العباس و اسماعیل و أحمد و أمّ أحمد و إلی علیّ امر نسائی دونهم و ثلث صدقه أبی و أهل بیّتی یضعه حیث یری و یجعل منه ما یجعل منه ذو المال فی ماله إن أحبّ أن یجیز ما ذکرت فی عیالی فذاک إلیه و رسول اوست و بدون شک قیامت خواهد آمد و خدا برمی انگیزد اهل قبور را، زندگی بعد از موت و قصاص و حساب و وقوف پیش خداوند حق است و هرآن چه محمّد صلی اللّٰه علیه و آله آورده حق است حق است حق است و آنچه روح الامین نازل ساخته حقّ است، بر این قول زنده ام و می میرم و برانگیخته می شوم، ان شاء اللّٰه، گواه کرد ایشان را که این وصیت من است به خط خودم و نسخه کردم وصیت جدم امیر المؤمنین علیه السّلام حسن و حسین و علی بن حسین و وصیّت محمّد بن علی علیهم السّلام و وصی ات جعفر بن محمّد علیهما السّلام را قبل از این حرف به حرف، اینک وصی ساختم پسرم علی و با او پسران دیگرم را بعد از آن اگر خدا بخواهد، اگر علی از ایشان رشدی دید و دوست دارد ایشان به جا باشند اختیار دارد و اگر دوست دارد بیرون کند ایشان را اختیار دارد و ایشان را با او هیچ اختیاری نیست و به او وصیّت کردم موقوفات و اموال و کودکان خود را که واگذاشته ام و اولاد خود ابراهیم و عباس و اسمعیل و احمد، و ام احمد و با علی است اختیار زنان و ثلث صدقه پدرم و اهل بیتم هر جا خواهد صرف کند و با آن بکند آن چه صاحب مال در مال خود می کند، اگر دوست داشت آنچه را گفتم در مورد اهل و عیالم اجرا

إن کره فذاک إلیه و إن أحبّ أن یبیع أو یهب أو ینحل أو یتصدّق علی غیر ما وصّیته فذاک إلیه و هو أنا فی وصّیتی فی مالی و فی أهلی و ولدی و إن رأی أن یقرّ إخوته الذین سمّیتهم فی صدر کتابی هذا أقرّهم و إن کره فله أن ینخرجهم غیر مردود علیه و إن أراد رجل منهم أن ینزّج أخته فلیس له أن ینزّجها إلاّ بإذنه و أمره و أی سلطان کشفه عن شیء أو حال بینه و بین شیء ممّا ذکرت فی کتابی فقد برئ من الله تعالی و من رسوله و الله و رسوله منه بریئان و علیه لعنه الله و لعنه اللاّعنین و الملائکه المقربین و التّبیین و المرسلین أجمعین و جماعه المؤمنین و لیس لأحد من السّلاطین أن ینکشفه عن شیء لی عنده من بضاعه و لا لأحد من ولدی و لی عنده مال و هو مصدّق فیما ذکر من مبلغه إن أقلّ أو أكثر فهو الصّادق و إنّما أردت بإدخال الذین أدخلت معه من ولدی التّنویه بأسمائهم و أولادی الأصاغر و أمهات أولادی و من أقام منهم فی منزله و فی حجابہ فله ما کان یجری علیه فی حیاتی إن أراد ذلک و من خرج منهنّ إلی و اگر نخواهد اختیار دارد و اگر خواهد که بفروشد یا ببخشد یا عطا کند یا تصدق نماید بر غیر آن وجه که من رسم کرده ام اختیار با اوست، و او چون من است در وصیت من، اگر مصلحت داند که بجای گذارد برادران خود را که نامشان در صدر این نامه برده ام بگذارد و اگر نخواهد می تواند ایشان را بیرون کند کسی حق اعتراض بر او ندارد و اگر مردی از ایشان بخواهد خواهر خود را شوهر دهد بی اذن او حق ندارد، و هرسلطانی که پرده از کار او بردارد یا میان او و امری مانع شود از اموری که در این نامه یاد کرده ام، همانا از خدا و رسولش فاصله گرفته و خدا و رسول از او کناره می گیرند، لعنت خدا و امت لعن کننده و ملائکه مقربین و انبیاء و مرسلین و جماعت مومنین بر اوست و هیچ یک از سلاطین را نرسد که از او بازجوید چیزی که مرا نباشد نزد او از مال و متاع و نه هیچ یک از اولاد، نزد او مالی هست و هرچه او می گوید در مبلغ او راست می گوید، کم بگوید یا بسیار، و قصد من از داخل کردن بعضی اولاد با او در وصیت جز این نیست که نام ایشان را بلند گردانم و آن، ایشان را قدر و شرف باشد، اولاد خرد من، کنیزان صاحب فرزندان و هرکه خواهد مقیم شود و هرکه به شوهر رود

زوج فليس لها أن ترجع إلى [جرايتي] حزانتی إلا- أن يرى علیّ ذلك و بناتی مثل ذلك و لا یزوج بناتی أحد من [أخواتهن]! إختهنّ من أمّهاتهنّ و لا سلطان و لا عمل لهنّ إلاّ برأيه و مشورته فإن فعلوا ذلك فقد خالفوا الله تعالى و رسوله صلّى الله عليه و آله و حادّوه فی ملكه و هو أعرف بمناكح قومه إن أراد أن یزوج زوج و إن أراد أن یترك ترك و قد أوصیتهم بمثل ما ذكرت فی صدر کتابی هذا و أشهد الله علیهم و ليس لأحد أن یکشف وصیّتی و لا ینشرها و هی علی ما ذكرت و سمّیت فمن أساء فعلیه و من أحسن فلنفسه و ما ربک بظلام للعبيد و ليس لأحد من سلطان و لا غیره أن [ینقض] أن یفصّ کتابی هذا الّذی ختمت علیه أسفل فمن فعل ذلك فعلیه لعنه الله و غضبه و الملائکه بعد ذلك ظهیر و جماعه المسلمین و المؤمنین. و ختم موسى بن جعفر علیه السّلام و الشّهود. قال عبد الله بن محمّد الجعفری: قال العباس بن موسى علیه السّلام لابن عمران القاضی الطّلعی: إنّ أسفل هذا الكتاب کنز لنا و جوهر یرید أن یحتجزه دوننا و لم یدع أبونا شیئا إلاّ جعله له او را نرسد که به کفالت من بازگردد مگر علی صلاح داند و هم چنین شوهر ندهد دختران مرا کسی از برادران او که با ایشان از یک مادرند و نه سلطانی، آن دختران را نرسد کاری کنند مگر به رأی علی، اگر غیر این کنند مخالفت با خداوند و رسول او کرده اند و علی عارف تر است به مصالح قوم خود و اگر خواهد، شوهر دهد و اگر خواهد ترک کند و ایشان را وصیّت کرده ام به مثل آن چه در صدر این نامه یاد کرده ام و خداوند را بر ایشان گواه ساخته ام و هیچ کس را نمی رسد پرده از وصیّت من بردارد و آن را پهن کند و وصیّت من بر آن وجه است که یاد کرده و نام برده ام و هرکه بد می کند با خود بد می کند و اگر نیک می کند برای خود می کند و پروردگار تو ستمکار نیست، نرسد هیچ سلطانی یا غیر سلطان که مهر بردارد از این نوشته که در پایین این نامه است و سر او مهر کرده ام هرکه بکند لعنت و غضب خدا بر او باد و ملائکه و مؤمنین بعد از خدا کمک باشند بر آن کار، موسى بن جعفر علیهما السّلام و گواهان مهر کردند.

عبد الله بن محمد جعفری گوید: عباس بن موسى علیه السّلام به ابن عمران قاضی طلحی گفت: این نامه برای ما گنج است و او می خواهد چیزی به ما ندهد و آنچه پدر باقی گذاشته خود برداشته

و تركنا [عیاله] عاله فوثب إليه إبراهيم بن محمد الجعفری فأسمعه فوثب عليه إسحاق بن جعفر عمه ففعل به مثل ذلك.

فقال العباس للقاضي: أصلحك الله فضّ الخاتم وقرأ ما تحته. فقال: لا أفضّه ولا يلعنني أبوك. فقال العباس: أنا أفضّه. قال: ذلك إليك. ففضّ العباس الخاتم فإذا فيه إخراجهم من الوصيّه وإقرار عليّ عليه السّلام وحده وإدخاله إياهم في ولايه عليّ إن أحبّوا أو كرهوا وصاروا كالأيتام في حجره وأخرجهم من حدّ الصدقه و ذكرها.

ثمّ التفت عليّ بن موسى عليه السّلام إلى العباس فقال: يا أخى إنى لأعلم أنّه إنّما حملكم على هذه الغرّام والديون الّتى عليكم، فانطلق يا سعد فتعيّن لى ما عليهم و اقضه عنهم و اقبض ذكر حقوقهم و خذ لهم البراءه فلا و الله لا أدع مواساتكم و برّكم ما أصبحت و أمشى على ظهر الأرض فقولوا ما شئتم.

فقال العباس: ما تعطينا إلّا من فضول أموالنا و ما لنا عندك أكثر. فقال: قولوا ما شئتم فالعرض عرضكم. اللهمّ أصلحهم و أصلح بهم و اخسأ عتّا و عنهم الشّيطان و أعنهم على طاعتك و الله على ما نقول و كيل. قال و ما را با تنگدستی رها نماید، پس ابراهيم بن محمد جعفرى با او درشتى کرده و عمويش اسحاق بن جعفر نیز به او درشتى کرد، عباس به قاضى گفت: خداوند توفيقت دهد اين مهر بشکن و آن چه در پايين نامه است بخوان، گفت: من اين مهر نشکنم که پدريت مرا لعنت کند. عباس گفت:

من می شکنم، گفت: خود دانی، عباس مهر برداشت در آن جا نوشته بود که ایشان را در اين صدقه حقّی نیست و وصیّ من تنها على است و ایشان همه در ولايت او داخلند، اگر خواهند و اگر نخواهند همچو یتیمان باشند و حضرت آنها را از حدّ صدقه خارج نموده است، سپس امام عليه السّلام روى به عباس کرد و فرمود: ای برادر! می دانم که تو را طلب های مردم بر اين حرکت واداشته، پس به سعد فرمود: بدهی های او را ادا کن! به خدا احسان با شما را ترک نکنم تا زنده باشم، شما هر چه می خواهید بگوئيد، عباس گفت: اينها بخشى از زيادى اموال ماست و نزد شما بيش از اينها است، حضرت فرمود: هر چه می خواهید بگوئيد، آبروى من آبروى شماست، خداوند! کارشان را اصلاح و شيطان را از ما و ایشان دور کن و همه را بر بندگى خود يارى فرما و خدا بر آنچه می گوئيم شاهد است، عباس گفت: من سخن تو را خوب

العبّاس: ما أعرَفني بلسانك و ليس لمسحاتك عندى طين. ثم إن القوم افترقوا.

42 2 حَدَّثَنَا أَبُو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي الصَّهْبَانَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِوَصِيَّتِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَعَثَ إِلَيَّ بِصَدَقَةِ أَبِيهِ مَعَ أَبِي إِسْمَاعِيلَ مَصَادِفَ وَذَكَرَ صَدَقَةَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصَدَقَةَ نَفْسِهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا تَصَدَّقَ بِهِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ؛ تَصَدَّقَ بِأَرْضِهِ مَكَانَ كَذَا وَكَذَا وَحُدُودِ الْأَرْضِ كَذَا وَكَذَا كَلِّهَا وَنَخْلَهَا وَأَرْضَهَا وَبِيَاضِهَا وَمَائِهَا وَأَرْجَائِهَا وَحُقُوقَهَا وَشَرِبَهَا مِنَ الْمَاءِ وَكُلَّ حَقِّ هِيَ لَهَا فِي مَرْفَعٍ أَوْ مَظْهَرٍ أَوْ غَيْضٍ أَوْ مَرْفَقٍ أَوْ سَاحَةٍ أَوْ مَسِيلٍ أَوْ عَامِرٍ أَوْ غَامِرٍ، تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ حَقِّهِ مِنْ ذَلِكَ عَلَى وَلَدِهِ مِنْ صِلْبِهِ لِلرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ يَقْسَمُ وَالِيهَا مَا أَخْرَجَ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ غَلَّتِهَا بَعْدَ الْآذَى يَكْفِيهَا فِي عِمَارَتِهَا وَمِرَاقَتِهَا وَبَعْدَ ثَلَاثِينَ غَدَقًا يَقْسَمُ فِي مَسَاكِينِ أَهْلِ الْقَرْيَةِ دَرَكٌ مِثْلِي كُنْ، لِيَكُ مِنْ أَيْنِ دَسْتٌ مَالِيَدِنٌ هَا كَلِي بِرَأْيِمْ دَرَسْتُ نَمِي شُود. پَسِ از آن مردمان پراکنده شدند.

42 2 أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي صَهْبَانَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ رَوَيْتُ كَرْدَهُ كَمَا كَفْتُ: أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصِيَّتِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَسَخَهُ مَوْقُوفَاتِ پَدْرِشَانَ رَا هَمْرَاهُ «أَبُو إِسْمَاعِيلَ مَصَادِفَ» فَرَسْتَادَهُ وَیَادُ كَرْدِ صَدَقَةَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَصَدَقَةَ خُودِشَ رَا وَآنِ اَيْنِ اسْتِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَيْنِ تَصَدَّقِي اسْتِ كَمَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ كَرْدَهُ اسْتِ:

تَصَدَّقَ نَمُودَ زَمِينِشَ رَا دَرِ فَلَانِ مَكَانِ كَمَا مَشْخَصَاتِ وَحَدِّ وَ مَرَزِ آنِ چَنِینِ وَ چَنانِ اسْتِ، تَمَامیِ آنِ، نَخْلِستانِ وَ زَمینِ بِيَاضِ، آبِ مَوْجُودِ دَرِ آنِ، گُوشِهِ وَ كِنارِ آنِ، حَقِّ وَ نوبتِ آبِ آنِ وَ هَرِ حَقِّ دِیْگَریِ كَمَا دَرِ بَلَنْدِیِ هَا وَ بِيَشِهِ آنِ مِیِ بَاشَدِ، مَسِیلِ آنِ وَ قَسْمَتِ آبَادِ وَ لَمْ یَزِرْعِ آنِ هَمِهْ اَيْنِها رَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَهْ اَوْلادِ بِلَا فِصْلِ خُودِ وَ قَفِ نَمُودِ، مَتُولیِ آنِ حَاصِلِ آنِ رَا بَعْدِ ازِ وَضَعِ خَرَجِ مَتَعَلِّقِ بَهْ تَعْمِیرِ وَ حَفْظِ آنِ وَ نِیزِ بَهْ اسْتِثْنایِ مَنافِعِ سِیِ اصْلِ دَرِخْتِ كَمَا بَینِ فُقَرایِ اَهْلِ رُوسْتاِ تَقْسِیمِ مِیِ شُودِ،

بین ولد موسی بن جعفر للذکر مثل حظّ الأنثیین، فإن تزوّجت امرأه من ولد موسی بن جعفر فلا حقّ لها فی هذه الصدّقه حتّی ترجع إليها بغير زوج، فإن رجعت كان لها مثل حظّ الّتی لم تتزوّج قطّ من بنات موسی، و من توقّی من ولد موسی و له ولد فولده علی سهم أبيهم للذکر مثل حظّ الأنثیین علی مثل ما شرط موسی بین ولده من صلبه، و من توقّی من ولد موسی و لم یترک ولدا ردّ حقّه علی أهل الصدّقه، و لیس لولد بناتی فی صدقتی هذه حقّ إلاّ أن یكون أبأؤهم من ولدی، و لیس لأحد فی صدقتی حقّ مع ولدی و ولد ولدی و أعقابهم ما بقی منهم أحد، فإن انقضوا و لم یبق منهم أحد فصدقتی علی ولد أبی من أمّی ما بقی منهم أحد علی ما شرطت بین ولدی و عقبی، فإن انقض ولد أبی من أمّی فصدقتی علی ولد أبی و أعقابهم ما بقی منهم أحد، فإن لم یبق منهم أحد فصدقتی علی الولی فالأولی حتّی یرث الله تعالی الّذی ورّثها و هو خیر الوارثین، تصدّق موسی بن جعفر بصدقه هذه و هو صحیح صدقه حبیسا بتّا بتلا لا مثویّه فیها و لا [ردا] بقیه را بین اولاد موسی بن جعفر علیه السلام تقسیم می کند، پسر دو برابر دختر سهم ببرد و اگر زنی از اولاد موسی شوهر کند حقّی در این صدقه ندارد تا بی شوهر بازگردد و او را مثل آنان باشد که شوهر نرفته اند و هرکه فوت شود از اولاد موسی و او را ولد باشد، سهم پدر می برد و پسر را سهم دو دختر باشد چنان که شرط کرد موسی میان اولاد صلبی خود، هرکه فوت شود از اولاد موسی و فرزندی نگذارد حق او به اهل صدقه باز می گردد و فرزندان دختران در این صدقه حقّی ندارند مگر پدرهاشان از اولاد من باشند و کسی در این صدقه حقّی ندارد با وجود فرزندان و فرزندان فرزندان من و اعقاب ایشان مادام که از ایشان یکی باقی است و اگر اولاد منقرض شوند، وقف است بر خواهران و برادران تنی من، مادام که از ایشان باقی باشد به همان روش که بر اولاد خودم شرط کردم، اگر آنها از بین رفتند، وقف باشد بر خواهران و برادران پدری، مادام که از ایشان باقی باشد و اگر از ایشان کسی باقی نماند، وقف است بر خویشان هرکدام که به من نزدیکتر باشند، مادام که دیگر کسی روی زمین باقی نماند. موسی بن جعفر در صحت وقف کرد این مال را بی هیچ شبهه ای به حق و به طور قطعی

ردّ أبدا ابتغاء وجه الله تعالى و الدار الآخرة لا يحلّ لمؤمن يؤمن بالله و اليوم الآخر أن يبيعها أو يبتاعها أو يهبها أو ينحلها أو يغيّر شيئا ممّا وضعتها عليه حتّى يرث الله الأرض و من عليها، و جعل صدقه هذه إلى عليّ و إبراهيم فإن انقرض أحدهما دخل القاسم مع الباقي مكانه، فإن انقرض أحدهما دخل إسماعيل مع الباقي منهما مكانه، فإن انقرض أحدهما دخل العباس مع الباقي منهما، فإن انقرض أحدهما فالأكبر من ولدي يقوم مقامه، فإن لم يبق من ولدي إلا واحد فهو الذي يقوم به.

قال و قال أبو الحسن عليه السّلام إنّ أباه قدّم إسماعيل في صدقه على العباس و هو أصغر منه.

3 43 حدّثنا المظفر بن جعفر العلويّ السمرقنديّ رضی الله عنه قال: حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسعود العیاشیّ عن أبيه قال: حدّثنا يوسف بن السّخت عن عليّ بن القاسم العریضیّ الحسینیّ عن صفوان بن يحيى عن عبد الرّحمن بن الحجّاج عن إسحاق و عليّ ابني أبي عبد الله جعفر بن ردّي نخواهد بود، انجام دادم این را به جهت رضایت خدا و خانه آخرت، حلال نیست برای مؤمن به خدا و روز عقبی که بفروشد آن را یا بخرد یا ببخشد یا تغییر دهد آن قوانین که وضع کرده ام را، تا آن که خدا میراث برد زمین و آن چه بر آن است، گردانیدم تولیت این صدقه را با علی و ابراهیم اگر یکی از ایشان منقرض گردد، قاسم با آن باقی داخل شود، اگر از ایشان یکی منقرض گردد، اسماعیل با آن باقی داخل گردد، اگر از ایشان یکی منقرض گردد عباس با آن باقی داخل گردد و اگر از ایشان یکی منقرض شود، اولاد بزرگ تر من قائم مقام او باشد و اگر از اولادم جز یکی نماند او به آن کار قیام نماید.

راوی گوید: ابو الحسن علیه السّلام فرمود: پدرش اسماعیل را مقدّم داشت با اینکه از عباس کوچکتر بود.

3 43 مظفر بن جعفر علوی سمرقندی گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن مسعود عیاشی از پدرش که گفت: روایت کرد برای ما یوسف بن سخت از علی بن قاسم عریضی حسینی که گفت: روایت کرد برای ما صفوان بن يحيى از عبد الرحمن بن حجّاج از اسحاق و علی پسران ابی عبد الله جعفر بن محمد علیه السّلام که گفتند:

محمّد عليه السّلام أنّهما دخلا على عبد الرّحمن بن أسلم بمكّه في السّنه الّذي أخذ فيها موسى بن جعفر عليه السّلام و معهما كتاب أبي الحسن عليه السّلام بخطّه فيه حوائج قد أمر بها فقالا: إنّه أمر بهذه الحوائج من هذا الوجه فإن كان من أمره شيء فادفعه إلى ابنه عليّ عليه السّلام فإنّه خليفته و القيمّ بأمره و كان هذا بعد التّفرّ بيوم بعد ما أخذ أبو الحسن عليه السّلام بنحو من خمسين يوما و أشهد إسحاق و عليّ ابنا أبي عبد الله عليه السّلام و الحسين بن أحمد المنقريّ و إسماعيل بن عمر و حسن بن معاويه و الحسين بن محمّد صاحب الختم عليّ شهادتهما أنّ أبا الحسن عليّ بن موسى عليه السّلام وصيّ أبيه عليه السّلام و خليفته. فشهد اثنان بهذه الشّهاده و اثنان قالوا: خليفته و وكيله، فقبلت شهادتهم عند حفص بن غياث القاضي.

444 حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضی الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن بكر بن صالح قال:

قلت لإبراهيم بن أبي الحسن موسى بن ساليّ كه موسى بن جعفر عليه السّلام دستگیر شدند ما در مكه نزد عبد الرحمن بن اسلم رفتيم و نامه ای از موسى بن جعفر عليه السّلام همراه داشتيم كه حضرت به خط خود حاجت ها فرموده بود كه سامان دهند، به او گفتيم: حضرت از اين وجه فرموده هر کدام كه انجام شد به فرزندشان عليّ بده كه او خليفه و قيم امر اوست و اين ماجرا يك روز بعد از روانه شدن حاجيان از مني به مكه و پنجاه روز بعد از دستگیری امام كاظم عليه السّلام واقع شد. اسحاق و عليّ فرزندان امام صادق عليه السّلام حسين بن احمد مقيّ، اسماعيل بن عمر، حسان بن معاويه و حسين بن محمد صاحب الختم را بر شهادت خود به اين كه عليّ بن موسى عليه السّلام جانشين پدر خود می باشد، گواه ساختند، دو نفر به همين نحو شهادت دادند و دو نفر ديگر گفتند وی جانشين و وكيل موسى بن جعفر است، درنتيجه شهادت همگی نزد حفص بن غياث قاضي پذيرفته شد.

444 احمد بن زياد بن جعفر همدانيّ گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از بكر بن صالح كه گفت: به ابراهیم بن ابی الحسن موسى بن جعفر عليه السّلام گفتیم:

ص: 62

جعفر عليه السلام: ما قولك في أبيك؟ قال: هو حيّ. قلت: فما قولك في أخيك أبي الحسن عليه السلام؟ قال: ثقته صدوق. قلت: فإنه يقول إنّ أباك قد مضى؟ قال: هو أعلم بما يقول. فأعدت عليه فأعاد عليّ. قلت:

فأوصى أبوك؟ قال: نعم. قلت: إلى من أوصى؟ قال: إلى خمسة منّا و جعل عليّا المقدم علينا.

چه می گویی درباره پدرت؟ گفت: زنده است.

گفتم: چه می گویی در حق برادرت ابی الحسن علیه السلام؟ گفت: مورد اعتماد و راست گو است، گفتم: او می گوید پدر تو درگذشت. گفت:

او داناتر است به آن چه می گوید. بار دیگر این سخن بر او اعاده کردم همان سخن اعاده کرد.

گفتم: پدرت وصیت کرد؟ گفت: آری، گفتم:

چه کسی را وصی ساخت؟ گفت: پنج کس را از ما و علی را مقدم آن ها کرد.

6 باب النصوص على الرضا عليه السلام بالإمامه في جملة الأئمة الاثني عشر عليهم السلام 1 45 حدّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني قال: حدّثنا الحسين بن إسماعيل قال: حدّثنا أبو عمر و سعيد بن محمد بن نصر القطان قال: حدّثنا عبيد الله بن محمد السلمي قال: حدّثنا محمد بن عبد الرحيم قال: حدّثنا محمد بن سعيد بن محمد قال حدّثنا العباس بن أبي عمرو عن صدقه بن أبي موسى عن أبي نصره قال: لما احتضر أبو جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام عند الوفاه دعا بابنه الصادق عليه السلام ليعهد إليه عهدا فقال له أخوه زيد بن علي عليه السلام: لو امثلت في تمثال الحسن و الحسين عليه السلام لرجوت أن لا تكون أيت منكرا. فقال له: يا

6- نصّ هايی که بر امامت حضرت رضا عليه السلام وارد است در جمله ائمه اثني عشر عليهم السلام

6- نصّ هايی که بر امامت حضرت رضا عليه السلام وارد است در جمله ائمه اثني عشر عليهم السلام

1 45 محمد بن إبراهيم بن اسحاق طالقاني گوید: روایت کرد برای ما حسین بن اسماعیل از ابو عمرو سعید بن محمد بن نصر قطان که گفت: روایت کرد برای ما عبيد الله بن محمد سلمی از محمد بن عبد الرحيم از محمد بن سعيد بن محمد از عباس بن ابي عمرو از صدقه بن ابي موسى از ابي نصره که گفت: نزدیک وفات امام باقر عليه السلام چون حالت احتضار به وی دست داد پسر خود صادق را خواند تا عهد امامت را به او وصیت کند، برادرش زيد بن علي عليه السلام گفت: اگر درباره من بر مثال حسن و حسين عليه السلام سلوک کنی امیدوارم که کاری ناپسند نکرده باشی. آن جناب به او فرمود:

أبا الحسن إنَّ الأمانات ليست بالتَّمثال ولا العهود بالرَّسوم وإنَّما هي أمور سابقه عن حجج الله عزَّ و جلَّ. ثمَّ دعا بجابر بن عبد الله. فقال له: يا جابر حدِّثنا بما عاينت من الصَّحيفه؟ فقال له جابر: نعم يا أبا جعفر! دخلت على مولاتي فاطمه بنت رسول الله صلَّى الله عليه وآله لأهنتها بمولود الحسين عليه السَّلام فإذا بيديها صحيفه بيضاء من درّه، فقلت لها: يا سيِّده النَّساء ما هذه الصَّحيفه الآتى أراها معك؟ قالت: فيها أسماء الأئمّه من ولدى.

قلت لها: ناوليني لأنظر فيها. قالت: يا جابر لو لا التَّهى لكنت أفعل لكته قد نهى أن يمسخها إلا نبيّ أو وصيّ نبيّ أو أهل بيت نبيّ و لكته مأذون لك أن تنظر إلى باطنها من ظاهرها. قال جابر: فإذا أبو القاسم محمّد بن عبد الله المصطفى أمّه آمنه، أبو الحسن عليّ بن أبي طالب المرتضى أمّه فاطمه بنت أسد بن هاشم بن عبد مناف، أبو محمّد الحسن بن عليّ البرّ، أبو عبد الله الحسين بن التّقيّ، أمّهما فاطمه بنت محمّد، أبو محمّد عليّ بن الحسين العدل أمّه شهربانو بنت يزدجرد، أبو جعفر محمّد بن عليّ الباقر أمّه أمّ عبد الله بنت الحسن بن عليّ بن ابا الحسن! امانات به تمثال، و تعيين وصي به رسوم نيست، اين ها امورى است كه سابق بر حجتهاى خداوند مقرر شده، آن جناب به جابر بن عبد الله فرمود: اى جابر! به ما بگو آن چه دیدى از صحيفه، جابر گفت: اى ابا جعفر! داخل شدم نزد سيّده خود فاطمه دختر رسول خدا صلّى الله عليه وآله تا او را تهنيت كنم به ولادت حسين عليه السَّلام دیدم صحيفه سفيد از مرواريد در دست داشت، گفتم: اى سيد زنان عالم! اين چه صحيفه است كه با تو مى بينم؟ فرمود: در اين اسماء امامان از فرزندان من مسطور است، گفتم: عطا فرما تا در آن نظر كنم، فرمود: اى جابر! اگر نهى نمى بود مى دادم، اما نهى شده كه جز نبي و وصي نبي يا اهل بيت او به آن دست نمى يابد، اما تو را رخصت دادم تا نظر كنى به باطن آن از ظاهرش، جابر گفت: خواندم در آن مکتوب بود: ابو القاسم محمد بن عبد الله المصطفى مادرش آمنه، ابو الحسن علي بن ابى طالب المرتضى مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم، ابو محمد الحسن بن علي البار، ابو عبد الله الحسين بن علي التقي مادر هر دو فاطمه بنت محمد، ابو محمد علي بن الحسين العدل مادرش شهربانو دختر يزدجرد، ابو جعفر محمد بن علي باقر مادرش ام عبد الله دختر حسن بن

أبي طالب عليه السلام، أبو عبد الله جعفر بن محمد الصادق و أمه أم فروه بنت القاسم بن محمد بن أبي بكر، أبو إبراهيم موسى بن جعفر أمه جاريه اسمها حميده المصفاة، أبو الحسن علي بن موسى الرضا أمه جاريه اسمها نجمه، أبو جعفر محمد بن علي الزكي أمه جاريه اسمها خيزران، أبو الحسن علي بن محمد الأمين أمه جاريه اسمها سوسن، أبو محمد الحسن بن علي الرفيق أمه جاريه اسمها سمانه و تكتي أم الحسن، أبو القاسم محمد بن الحسن هو حجه الله القائم أمه جاريه اسمها نرجس صلوات الله عليهم أجمعين.

قال مصنف هذا الكتاب: جاء هذا الحديث هكذا بتسميه القائم عليه السلام و الذي أذهب إليه النهي عن تسميته عليه السلام.

462 حدثنا أبي و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد قالا: حدثنا سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر الحميري جميعا عن أبي الخير صالح بن أبي حماد و الحسن بن ظريف جميعا عن بكر بن صالح و حدثنا علي بن أبو طالب عليه السلام، أبو عبد الله جعفر بن محمد صادق مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر، ابو ابراهيم موسى بن جعفر مادرش جاريه نامش حميده مصفاة، ابو الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام مادرش جاريه نامش نجمه، ابو جعفر محمد بن علي الزكي مادرش جاريه نامش خيزران، ابو الحسن علي بن محمد الامين مادرش جاريه نامش سوسن، ابو محمد الحسن بن علي الرفيق مادرش جاريه نامش سمانه و به ام الحسن كنيه كنند، ابو القاسم محمد بن الحسن او حجّت قائم خداست مادرش جاريه نامش نرجس، صلوات الله عليهم اجمعين.

مصنّف گوید: این حدیث چنین آمده است که نام قائم برده شده و مذهب من آن است که نام بردن آن حضرت منهی است و جایز نیست.

462 محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کردند برای ما سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر حمیری از صالح بن ابی حماد و حسن بن ظریف از بكر بن صالح که گفتند: روایت کرد برای ما پدرم و محمد بن موسى بن

أبي و محمد بن موسى بن المتوكل و محمد بن علي ماجيلويه و أحمد بن علي بن إبراهيم بن هاشم و الحسين بن إبراهيم بن تاتانه و أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنهم قالوا: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن بكر بن صالح عن عبد الرحمن بن سالم عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال أبي عليه السلام لجابر بن عبد الله الأنصاري: إن لي إليك حاجة فمتي يخف عليك أن أخلو بك فأسألك عنها؟ قال له جابر: في أي الأوقات شئت. فخلا به أبي عليه السلام فقال له: يا جابر أخبرني عن اللوح الذي رأيته في يد أمي فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه وآله و ما أخبرتك به أمي أن في ذلك اللوح مكتوبا. قال جابر: أشهد بالله أنني دخلت على أمك فاطمه في حياه رسول الله صلى الله عليه وآله لأهنتها بولاده الحسين عليه السلام فرأيت في يدها لوحا أخضر ظننت أنه زمرد و رأيت فيه كتابا أبيض شبه نور الشمس، فقلت لها:

بأبي أنت و أمي يا بنت رسول الله صلى الله عليه وآله ما هذا اللوح؟ فقالت: هذا اللوح أهده الله عز و جل إلى رسوله صلى الله عليه وآله فيه اسم أبي و اسم بعلي و اسم متوكل و محمد بن علي ماجيلويه و أحمد بن علي بن إبراهيم بن هاشم و حسين بن إبراهيم بن تاتانه و أحمد بن زياد بن جعفر همداني که گفتند: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از بکر بن صالح از عبد الرحمن بن سالم از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام که فرمود: پدرم به جابر بن عبد الله فرمود: مرا با تو حاجتی است چه وقت بر تو سبک است که خلوت کنم با تو و از آن حاجت بپرسم؟ جابر گفت: هر وقت که خواهی، پس پدرم با او خلوت کرد و گفت: ای جابر خبر ده از لوحی که دیدی در دست مادرم فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلى الله عليه وآله و آن چه مادرم با تو گفت که در این لوح مکتوب است. جابر گفت: گواهی می دهم به خدا که من داخل شدم بر مادرت فاطمه علیها السلام در حیات رسول خدا صلى الله عليه وآله تا تهنیت کنم او را به ولادت حسین علیه السلام دیدم در دست او لوحی سبز بود گمان کردم که از زمرد است و دیدم در او نوشته ای سفید، مانند نور آفتاب، گفتم: پدر و مادرم فدای تو یا بنت رسول الله صلى الله عليه وآله این چه لوح است؟ فرمود: این لوح را خدای عز و جل فرستاده است بر رسول خود و در او نام پدر من است و نام شوهر من و نام دو

ابنّی و أسماء الأوصیاء من ولدی فأعطانیه أبی صلی الله علیه و آله لیسّرنی بذلك. قال جابر:

فأعطتیه أتمک فاطمه فقرأته و انتسخته.

فقال أبی علیه السّلام: فهل لك یا جابر أن تعرضه علیّ؟ قال: نعم فمشی معه أبی حتّی انتهى إلى منزل جابر فأخرج لأبّی علیه السّلام صحیفه من رقّ قال جابر: فأشهد بالله أنّی هكذا رأیته فی اللّوح مكتوبا: بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نوره و سفیره و حجابہ و دلیله، نزل به الرّوح الأمين من عند ربّ العالمین، عظیم یا محمد اسمائی و اشکر نعمائی و لا تجحد آلائی، إنّی أنا الله لا إله إلاّ أنا، قاصم الجبارین و مدلّ الظالمین و دیان الدّین، إنّی أنا الله لا إله إلاّ أنا فمن رجا غیر فضلی أو خاف غیر عذابی عدّته عذابا لا أعدّ أحدًا من العالمین، فیآی فاعبد و علیّ فتوکل، إنّی لم أبعث نبیّا فأکملت آیاما و انقضت مدّته إلاّ جعلت له وصیّا و إنّی فضلتک علی الأنبیاء و فضّلت وصیّک علی الأوصیاء و أکرمتک بشبلیک بعده و بسبیطک الحسن و الحسین فجعلت حسنا معدن علمی بعد انقضاء مدّه أبیه و جعلت حسینا پسر و نام اوصیا از اولادم، پدرم داد تا مرا به آن شاد گرداند، آن لوح را مادرت به من داد، خواندم و نسخه برداشتم. پدرم به جابر فرمود: ممکن است آن را نشان دهی؟ جابر گفت: آری، سپس پدرم با جابر به منزل رفت، جابر صحیفه ای از پوست درآورد و گفت: خدا را گواه می گیرم در آن لوح دیدم که چنین مکتوب بود: بسم الله الرحمن الرحيم این نوشته ای است از خدای مقتدر حکیم برای محمد، نور، سفیر، حجاب و راهنمای به سوی او که روح الامین آن را از نزد ربّ العالمین نازل کرده، ای محمد بزرگ دار اسامی مرا و شکر کن نعمت های مرا و منکر مشو منت های مرا، همانا منم خدا، نیست الهی جز من شکننده جباران و خوارکننده ظالمان و جزا دهنده روز جزا، منم خدا، نیست خدایی جز من، هر که امید بندد به غیر فضل من یا ترسد از غیر عدل من، او را عذابی کنم که هیچ کس را نکنم، مرا عبادت کن و بر من توکل کن، برنینگیختم پیغمبری، مگر چون زندگانی او بسر آید برای او وصی معین کردم، تو را بر انبیا و وصی تو را بر اوصیا برتری دادم، اکرام نمودم تو را به دو شب و دو سبط تو حسن و حسین، حسن را معدن علم خود بعد از پدرش و حسین را خازن وحی

خازن وحیی و اکرمته بالشّهاده و ختمت له بالسّ عاده فهو أفضل من استشهد و أرفع الشّهادهاء درجه عندی و جعلت کلمتی التّامّه معه و الحجه البالغه عنده، بعترته أثیب و أعاقب أولهم علیّ سیّد العابدین و زین أولیائی الماضین و ابنه شبیه جدّه المحمود محمّد الباقر لعلمی و المعدن لحکمی، سیهک المراتبون فی جعفر، الرّادّ علیه کالرّادّ علیّ، حقّ القول منّی لأکر منّ مثنوی جعفر و لأسرّته فی أشیاعه و أنصاره و أولیائه، انتجبت بعده موسی و انتجبت بعده فتنه عمیاء حندس لأنّ خیط فرضی لا ینقطع و حجّتی لا تخفی و إنّ أولیائی لا یشقون. ألا و من جحد واحدا منهم فقد جحد نعمتی و من غیر آیه من کتابی فقد افتری علیّ و ویل للمفترین الجاحدین عند انقضاء مدّه عبدی موسی و حبیبی و خیرتی إنّ المکذّب باللّامن مکذّب بکلّ أولیائی و علیّ ولیّی و ناصری و من أصنع علیه أعباء التّبوّه و أمنحه بالاضطلاع، یقتله عفريت مستکبر، یدفن بالمدينه الّتی بناها العبد الصّالح إلی جنب شرّ خلقی، حقّ القول منّی لأقرنّ عینیّه بمحمّد ابنه و گردانیدم، او را به شهادت اکرام و ختم به سعادت کردم، فاضل ترین شهیدان در راه من و بلند مرتبه ترین آنان است، کلمه تامه خود و حجّت بالغه را نزد او گذاردم، به عترت او ثواب و عقاب می دهم، اوّل آنها علیّ سیّد عابدین و زینت اولیاء گذشته، پسرش محمد شبیه جدّ محمودش شکافنده علم من و معدن حکمت من، هلاک شوند شکاکان در مورد جعفر، آن که او را رد کند مراد کرده، جعفر را محترم می دارم، شاد گردانم او را به یاران و دوستانش، برگزیدم بعد از او موسی را، بعد از او فتنه ای تاریک برپا می شود با این که ریسمان امامت پاره نمی شود و حجّت من مخفی نمی ماند، دوستان من بدبخت نگردند، منکر یکی از ایشان منکر نعمت من است و هرکه تغییر دهد آیتی از کتاب مرا، افترا کرده بر من و وای بر افتراکننده گان و منکرین نزد انقضای مدّت بنده و حبیب پسندیده ام موسی، تکذیب کننده هشتم تکذیب کننده همه اولیاء من است، علی ولیّ و ناصر من است، بر او بارهای گران نبوت نهاده و او را قدرت برداشتن داده ام، می کشد او را حبیبی متکبّر، مدفون می شود به شهری که بنا کرده آن را بنده صالح در کنار بدترین خلق من، روشن کنم دو چشم او را به محمد پسر او

خليفة من بعده فهو وارث علمي و معدن حكمي و موضع سرّي و حجّتي على خلقي، جعلت الجنة مثواه و شفّعته في سبعين من أهل بيته كلّهم قد استوجبوا النار و أختّم بالسّعادة لابنه عليّ وليّ و ناصر و الشّاهد في خلقي و أميني على وحيي، أخرج منه الدّاعي إلى سبيلي و الخازن لعلمي الحسن، ثمّ أكمل ذلك بابنه رحمه للعالمين، عليه كمال موسى و بهاء عيسى و صبر أيّوب، سيذللّ في زمانه أوليائي و تتهادون رءوسهم كما تتهادى رءوس التّرك و الدّيلم، فيقتلون و يحرقون و يكونون خائفين مرعوبين و جلين، تصيبغ الأرض بدمائهم و يفسّو الويل و الرّنين في نسائهم، أولئك أوليائي حقّاً، بهم أدفع كلّ فتنة عمياء حنّس و بهم أكشف الزّلازل و أرفع الآصار و الأغلال، أولئك عليهم صلوات من ربّهم و رحمته و أولئك هم المهتدون.

قال عبد الرّحمن بن سالم. قال أبو بصير: لو لم تسمع في دهرك إلّا هذا الحديث لكفاك، فصنّه إلّا عن أهله.

و خليفة او، پسر او وارث علم من، معدن حكمت من، موضع سرّ من و حجّت من است بر خلق، ايمان نياورد بنده به او مگر جنّت را قرارگاه او كنم و شفاعت او بپذيرم در هفتاد كس از اهل بيت او كه همه مستوجب آتش بودند و امر فرزندش علي را كه وليّ و ناصر و شاهد من بر خلق و امين وحي من است ختم به سعادت كنم، از او فرزندی به وجود خواهم آورد به نام حسن كه مردم را به سوي من مي خواند و خازن علم من است، بعد از آن كامل مي سازم آن را به پسر او رحمت عالميان، كه كمال موسى و بهاء عيسى و صبر ايّوب در او جمع است، در زمان او اوليا مورد خفت واقع مي شوند و سرهاشان را چون سرهاي ترك و ديلم به هديه فرستند، سوزاننده مي شوند، ترسان و وحشت زده اند، زمين به خون آنان رنگين و فغان و نوحه و ناله زنانشان فراگير شود، ايشان به حقّ اولياء من هستند، با ايشان بردارم فتنه ظالمان را، برطرف كنم زلزله ها را و دفع كنم مشقّت ها و بارهاي گران را، بر ايشان باد درود و رحمت از پروردگارشان و ايشان هدايت يافته اند.

عبد الرّحمن گوید: ابو بصير گفت: اگر در عمر خود جز اين حديث نشنیده باشی تو را بس باشد، اين را محافظت نما مگر از اهلش و السلام.

473 و حدّثنا أبو محمّد الحسن بن حمزه العلوی رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنا أبو جعفر محمّد بن الحسين بن درست السّروی عن جعفر بن محمّد بن مالک قال: حدّثنا محمّد بن عمران الکوفی عن عبد الرّحمن بن أبی نجران و صفوان بن یحیی عن إسحاق بن عمّار عن أبی عبد اللّٰه علیه السّلام أنّه قال: یا إسحاق ألا أبشّرك؟ قلت: بلی جعلنی اللّٰه فداک یا ابن رسول اللّٰه. قال: وجدنا صحیفه یا ملاء رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و خطّ أمير المؤمنین علیه السّلام فیها: بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم هذا کتاب من اللّٰه العزیز العلیم و ذکر الحدیث مثله سواء إلاّ أنّه قال فی حدیثه فی آخره ثمّ قال الصّادق علیه السّلام یا إسحاق هذا دین الملائکة و الرّسل فصنّه عن غیر أهله یصنک اللّٰه تعالی و یصلح بالک. ثمّ قال: من دان بهذا أمن من عقاب اللّٰه عزّ و جلّ.

484 و حدّثنا أبو العباس محمّد بن ابراهیم بن إسحاق الطّالقانی رضی اللّٰه عنه قال:

473 ابو محمد حسن بن حمزه علوی گوید:

روایت کرد برای ما ابو جعفر محمد بن حسین بن درست سروی از جعفر بن محمد بن مالک از محمد بن عمران کوفی از عبد الرحمن بن ابی نجران و صفوان بن یحیی از اسحاق بن عمار که گفت: امام صادق علیه السّلام به او فرمودند: ای اسحاق آیا تو را بشارت ندهم؟ عرض کردم: بلی خدا مرا فدای تو کند ای پسر رسول خدا! فرمود:

یافتم صحیفه ای به املاء رسول صلّی اللّٰه علیه و آله و خط علی علیه السّلام که در او این بود: بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم هذا کتاب من اللّٰه العزیز العلیم... و حدیث سابق را ذکر کرد مثل آن یکسان. اما در آخر حدیث گفت که بعد از آن امام صادق علیه السّلام فرمود:

ای اسحاق! این دین ملائکه و پیامبران است، پس صیانت نما آن را از غیر اهل آن تا صیانت نماید تو را خدا و نیکو گرداند دل و حال تو را، سپس فرمود: هر که به این متدین گردد از عقاب خدا ایمن باشد.

484 ابو العباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید: روایت کرد برای ما حسن بن

حدَّثنا الحسن بن إسماعيل قال: حدَّثنا سعيد بن محمّد القَطَّان قال: حدَّثنا عبد الله بن موسى الرّويانيّ أبو تراب عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنيّ عن عليّ بن الحسن بن زيد بن الحسن بن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: حدَّثني عبد الله بن محمّد بن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه: أنّ محمّد بن عليّ الباقر جمع ولده و فيهم عمّهم زيد بن عليّ عليه السّلام ثمّ أخرج إليهم كتابا بخطّ عليّ عليه السّلام و إملاء رسول الله صلّى الله عليه و آله مكتوب فيه: هذا كتاب من الله العزيز الحكيم حديث اللّوح إلى الموضع الّذي يقول فيه و أولئك هم المهتدون. ثمّ قال في آخره: قال عبد العظيم: العجب كلّ العجب لمحمّد بن جعفر و خروجه و قد سمع أباه عليه السّلام يقول هذا و يحكيه ثمّ قال:

هذا سرّ الله و دينه و دين ملائكته فضنه إلاّ عن أهله و أوليائه.

49 5 حدَّثنا عليّ بن الحسين بن شاذويه المؤدّب رضی الله عنه و أحمد بن هارون العاميّ رضی الله عنه قالوا: حدَّثنا محمّد بن اسماعيل از سعيد بن محمد قطان از عبد الله بن موسى روياني از عبد العظيم بن عبد الله حسني از علي بن حسن بن زيد بن حسن بن علي بن ابی طالب عليه السّلام که گفت: حديث کرد مرا عبد الله بن محمد بن جعفر بن محمد عليه السّلام از پدرش از جدّش جعفر صادق عليه السّلام که محمد بن علي باقر عليه السّلام اولاد خود را جمع کرد و در جمله ایشان بود زيد بن علي که برادر اوست، پس بيرون آورد به سوی ایشان نوشته ای به خط علي عليه السّلام و املاء رسول خدا صلّى الله عليه و آله در آن نوشته بودند هذا كتاب من الله العزيز الحكيم بتمام حديث لوح تا آخر که گفت: و أولئك هم المهتدون و ایشان راه یافتگانند، در آخر آن عبد العظيم گفت: عجب دارم کمال عجب از محمد بن جعفر و خروج او و از پدر خود این شنیده بود و حکایت می نمود. پس گفت: این سرّ خدا و دين او و دين ملائکه است، آن را محفوظ دار مگر از اهل و اوليائش.

49 5 علي بن حسين بن شاذويه مؤدّب و احمد بن هارون عامی گویند: روایت کرد برای ما محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری از پدرش

عبد الله بن جعفر الحميري عن أبيه عن جعفر بن محمد بن مالك الفزاري الكوفي عن مالك بن السنولوي عن درست عن عبد الحميد عن عبد الله بن القاسم عن عبد الله بن جبلة عن أبي السفاتج عن جابر الجعفي عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال: دخلت على فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وقد أمها لوح يكاد ضوءه يغشى الأبصار وفيه اثنا عشر اسما؛ ثلاثة في ظاهره و ثلاثة في باطنه و ثلاثة أسماء في آخره و ثلاثة أسماء في طرفه، فعددتها فإذا هي اثنا عشر، قلت: أسماء من هؤلاء؟ قالت: هذه أسماء الأوصياء، أولهم ابن عمي و أحد عشر من ولدي، آخرهم القائم. قال جابر:

فأريت فيه محمدا محمدا محمدا في ثلاثة مواضع و عليا عليا عليا في أربعة مواضع.

506 حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار رضي الله عنه قال: حدثنا أبي عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن الحسن بن محبوب عن أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام عن جعفر بن محمد بن مالك فزاري كوفي عن مالك سلولي عن درست عن عبد الحميد عن عبد الله بن قاسم عن عبد الله بن جبلة عن أبي السفاتج عن جابر الجعفي عن أبي جعفر محمد بن علي باقر عليهما السلام عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال: قلت: أسماء من هؤلاء؟

داخل شدم بر فاطمه دختر رسول خدا صلى الله عليه وآله و پیش روی او لوحی بود که نزدیک بود روشنی آن دیده ها را فروپوشد، در آن دوازده نام بود، سه نام در ظاهرش و سه نام در باطنش و سه نام در آخرش و سه نام در طرفش، آنها را شمردم دوازده بود، گفتم: اینها اسامی چه کسانی است؟ فرمود: اینها اسامی اوصیاست، اول ایشان پسر عموی من است با یازده عدد از فرزندان من، که آخر ایشان قائم علیه السلام است.

جابر گفت: دیدم در آن نوشته محمد محمد محمد در سه موضع و علی علی علی علی در چهار موضع.

506 احمد بن محمد بن يحيى عطار گوید:

روایت کرد برای ما پدرم از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حسن بن محبوب از ابی الجارود او از ابی جعفر علیه السلام که آن حضرت

جابر بن عبد الله الأنصاري قال دخلت على فاطمه عليها السلام وبين يديها لوح فيه أسماء الأوصياء، فعددت اثني عشر، آخرهم القائم ثلاثة منهم محمد وأربعة منهم علي.

517 حدّثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضی الله عنه قال: حدّثنا أبي عن أحمد بن محمد بن عيسى وإبراهيم بن هاشم جميعا عن الحسن بن محبوب عن أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال: دخلت على فاطمه عليها السلام وبين يديها لوح، فيه أسماء الأوصياء، فعددت اثني عشر، آخرهم القائم عليه السلام ثلاثة منهم محمد وأربعة منهم علي عليهم السلام.

528 حدّثنا أبي رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن أبي عمير عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليمان بن قيس الهلالي قال: سمعت عبد الله بن جعفر الطيّار يقول: كتّأ عند معاوية والحسن و فرمود: جابر بن عبد الله انصاري گفت: داخل شدم بر فاطمه عليها السلام پیش دو دست او لوحی بود که در آن اسامی اوصیا بود، شمردم دوازده بود، آخرشان قائم، سه تن ایشان محمد و چهار تن علی بود.

517 حسین بن احمد بن ادريس گوید: روایت کرد برای ما پدرم از احمد بن محمد بن عيسى و ابراهيم بن هاشم، همگی از حسن بن محبوب از ابی الجارود از ابی جعفر عليه السلام از جابر بن عبد الله انصاري که گفت: داخل شدم بر فاطمه عليها السلام که پیش دو دست او لوحی بود در آن نام های اوصیا مسطور بود، شمردم دوازده بود آخرشان قائم، سه تن از ایشان محمد و چهار تن آنان علی بود.

528 سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از محمد بن ابی عمير از عمر بن اذينة از ابان بن ابی عياش از سليمان بن قيس هلالی که گفت: شنیدم از عبد الله بن جعفر طيار که می گفت: ما نزد معاوية بودیم با حسن و حسين عليهما السلام و عبد الله بن عباس و عمر بن ابی

الحسين عليه السلام و عبد الله بن عباس و عمر بن أبي سلمه و أسامه بن زيد يذکر [حدیثنا] حدیثا جرى بينه و بينه و أنه قال لمعاوية بن أبي سفيان: سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم أخى علي بن أبي طالب عليه السلام أولى بالمؤمنين من أنفسهم فإذا استشهد فابني الحسن أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم ابني الحسين عليه السلام أولى بالمؤمنين من أنفسهم فإذا استشهد فابني علي بن الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم و ستدرکه یا علی ثم ابني محمد بن علي الباقر أولى بالمؤمنين من أنفسهم و ستدرکه یا عبد الله و تكمله اثني عشر إماما تسعه من ولد الحسين. قال عبد الله:

ثم استشهدت الحسن و الحسين عليهما السلام و عبد الله بن عباس و عمر بن أبي سلمه و أسامه بن زيد فشهدوا لي عند معاوية.

قال سليم بن قيس: و قد كنت سمعت ذلك من سلمان و أبي ذر و المقداد و أسامه أنهم سمعوا ذلك من رسول الله صلى الله عليه و آله.

سلمه و اسامه بن زيد سخنی نقل می کرد که میان او و معاویه گذشته بود، عبد الله بن جعفر به معاویه گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: همانا من اولی هستم به مؤمنان از نفسهایشان، بعد از آن برادرم علی بن ابی طالب اولی است به مؤمنان از نفسهایشان، چون شهید گردد پسر من حسن اولی است به مؤمنان از نفسهایشان، سپس پسر من حسین اولی است به مؤمنان از نفسهایشان و چون شهید شود پسر من علی بن حسین اولی است به مؤمنان از نفسهایشان و زود باشد دریایی تو او را یا ابا عبد الله، بعد از آن پسر من محمد بن علی باقر اولی است به مؤمنان از نفسهایشان و تو در می یابی او را یا عبد الله با او سخن می کنی دوازده عدد امامند نه تن از اولاد حسین علیه السلام است. عبد الله گفت: گواهی طلبیدم از امام حسن و حسین و عبد الله بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید پس گواهی دادند به این مضمون نزد معاویه. سلیم بن قیس گفت:

من این حدیث را از سلمان و ابی ذر و مقداد و اسامه شنیده بودم که می گفتند از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده اند.

539 حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الرَّجَالِ الْبَغْدَادِيِّ قَالَ:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِوَسِّ الْحِرَانِيِّ قَالَ:

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْغَفَّارِ بْنُ الْحَكَمِ قَالَ: حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ عَنِ الْمَطْرَفِ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنِ عَمِّهِ قَيْسِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا فِي حَلْقِهِ فِيهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ فَجَاءَ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ: أَيُّكُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ. قَالَ: هَلْ حَدَّثَكُمْ نَبِيَّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَمَا يَكُونُ بَعْدَهُ مِنَ الْخُلَفَاءِ؟ قَالَ: نَعَمْ اثْنَا عَشَرَ، عَدَّهُ نَقَبَاءَ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

10 54 حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِوَيْهِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ خَالِدِ بْنِ يَزِيدَ الْمَرْوَزِيِّ بِالرِّيِّ فِي شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْحَنْظَلِيِّ فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَثَلَاثِينَ وَمِائَتَيْنِ وَهُوَ الْمَعْرُوفُ بِإِسْحَاقَ بْنِ رَاهُويَةَ 539 أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ حَسَنِ بْنِ قَطَّانٍ گوید:

روایت کرد برای ما ابو عبد الله احمد بن محمد بن ابراهيم بن ابی الرجال بغدادی که گفت:

روایت کرد برای ما محمد بن عبدوس حرانی از عبد الغفار بن حکم از منصور بن ابی اسود از مطرف از شعبی از عم خود قیس بن عبد الله که گفت: ما نشستیم بودیم و عبد الله بن مسعود در میان ما بود تا یک اعرابی درآمد و گفت: کدام یک از شما عبد الله بن مسعود است؟ عبد الله گفت:

منم عبد الله بن مسعود، گفت: آیا با شما گفت نبی شما که خلفا بعد از او چند عدد خواهند بود؟ گفت: آری، دوازده تا به عدد نقیبان بنی اسرائیل.

10 54 ابو علی احمد بن حسن بن علی بن عبدویه قطان گوید: ابو یزید محمد بن یحیی بن خالد بن یزید مروزی در ربیع الاول سال سیصد و دو در ری برای ما روایت کرد و گفت: اسحاق بن ابراهیم حنظلی معروف به اسحاق بن راهویه در سال دویست و سی و هشت برای ما روایت کرد و گفت: روایت کرد برای ما یحیی

قال: حدّثنا يحيى بن يحيى قال: حدّثنا هيثم عن مجالد عن الشّعبيّ عن مسروق قال:

بيننا نحن عند عبد الله بن مسعود نعرض مصاحفنا عليه إذ قال له فتى شاب. هل عهد إليكم نبيكم كم يكون من بعده خليفه؟ قال: إنك لحديث السنن وإن هذا شيء ما سألتني عنه أحد قبلك، نعم عهد إلينا نبينا صلّى الله عليه وآله أنّه يكون بعده اثنا عشر خليفه بعدد نقباء بني إسرائيل.

11 55 حدّثنا أبو القاسم غياث بن محمّد الورامينيّ الحافظ قال: حدّثنا يحيى بن محمّد بن صاعد قال: حدّثنا أحمد بن عبد الرحمن بن الفضل و محمّد بن عبد الله بن سوّار قالوا: حدّثنا عبد الغفّار بن الحكم قال حدّثنا منصور بن أبي الأسود عن مطرف عن الشّعبيّ و حدّثنا عتّاب بن محمّد قال:

حدّثنا إسحاق بن محمّد الأنماطيّ قال:

حدّثنا يوسف بن موسى قال: حدّثنا جرير عن أشعث بن سوّار عن الشّعبيّ و حدّثنا عتّاب بن محمّد قال: حدّثنا الحسين بن محمّد الحرّانيّ قال: حدّثنا أيّوب بن محمّد بن يحيى از هيثم از مجالد از شعبيّ از مسروق كه گفت: نزد عبد الله بن مسعود بوديم و مصحفهای خود را بر او عرضه می كرديم، در اين وقت جوانی نو سال به او گفت: آیا وصيت كرد با شما نبيّ شما كه بعد از او چند خليفه خواهد بود؟ گفت: تو نو سالی و اين سخن را پيش از تو کسی از من نپرسیده، آری با ما گفت نبيّ ما صلّى الله عليه وآله كه بعد از او دوازده خليفه باشند، به عدد نقيبان بني اسرائيل.

11 55 ابو القاسم غياث بن محمد وراميني حافظ گوید: روایت کرد برای ما يحيى بن محمد بن صاعد از احمد بن عبد الرحمن بن فضل و محمد بن عبد الله بن سوّار كه گفتند: روایت کرد برای ما عبد الغفّار بن حكم از منصور بن ابى الاسود از مطرف از شعبيّ كه گفت: روایت کرد برای ما عتّاب بن محمد از اسحاق بن محمود انماطيّ كه گفت: روایت کرد برای ما يوسف بن موسى از جرير از اشعث بن سوّار از شعبيّ كه گفت: روایت کرد برای ما عتّاب بن محمد كه گفت: روایت کرد برای ما حسين بن محمد حرّانيّ از ايّوب بن محمد وّرّان كه گفت:

الوزان قال: حدّثنا سعيد بن مسلمة قال:

حدّثنا أشعث بن سوار عن الشعبيّ كلّهم قالوا عن عمّه قيس بن عبد الله قال أبو القاسم عتاب: وهذا حديث مطرف قال:

كنا جلوسا في المسجد و معنا عبد الله بن مسعود فجاء أعرابيّ فقال: فيكم عبد الله؟ قال: نعم أنا عبد الله فما حاجتك؟ قال: يا عبد الله هل أخبركم نبيّكم صلّى الله عليه و اله كم يكون فيكم من خليفه؟ قال: لقد سألتني عن شيء ما سألتني عنه منذ قدمت العراق، نعم اثنا عشر عدّه نقباء بني إسرائيل.

وقال أبو[عرويه]عرويه في حديثه: نعم هذه عدّه نقباء بني إسرائيل وقال جرير عن أشعث عن ابن مسعود عن النبيّ صلّى الله عليه و آله قال:

الخلفاء بعدى اثنا عشر كعدّه نقباء بني إسرائيل.

56 12 حدّثنا أحمد بن الحسن القطان قال:

حدّثنا أبو بكر أحمد بن محمّد بن عبيده النّيسابوريّ قال: حدّثنا أبو القاسم هارون بن إسحاق يعني الهمدانيّ قال: حدّثني عمّي إبراهيم بن محمّد عن زياد بن علاقه و عبد الملك بن عمير عن جابر بن سمره روایت کرد برای ما سعيد بن مسلمة که گفت:

روایت کرد برای ما اشعث بن سوار از شعبي و همگی گفتند: روایت کرد برای ما شعبي از عمويش قيس بن عبد الله که گفت: با عبد الله بن مسعود در مسجد نشسته بودیم که اعرابی وارد شد و گفت: عبد الله در میان شماست؟ عبد الله آیا گفت: آری، منم چه حاجت داری؟ گفت: یا عبد الله پیغمبر شما خبر داد شما را که چند خلیفه در میان شما خواهد بود؟ گفت: از من سؤالی کردی که از وقتی که از عراق آمده ام کسی آن را از من نپرسیده است، آری فرمود:

دوازده تن هستند، به عدد نقیبان بني اسرائيل. و جریر از اشعث از ابن مسعود نقل می کند که پیامبر صلّى الله عليه و آله فرمود: خلفاء بعد از من به عدد نقباء بني اسرائيل هستند.

56 12 احمد بن حسن قطان گوید: روایت کرد برای ما ابو بكر احمد بن محمد بن عبيده نيشابوري از ابو القاسم هارون بن اسحاق که گفت: روایت کرد برای من عمويم ابراهيم بن محمد از زياد بن علاقه و عبد الملك بن عمير از جابر بن سمره که گفت: با پدرم

قال: كنت مع أبي عند النبي صلى الله عليه وآله فسمعتة يقول: يكون بعدى اثنا عشر أميراً. ثم أخفى صوته فقلت لأبي: ما الذي أخفى رسول الله صلى الله عليه وآله؟ قال: قال كلهم من قريش.

57 13 حدّثنا أحمد بن الحسن القطان قال:

حدّثنا أبو عليّ محمّد بن عليّ بن إسماعيل المروزيّ بالرّيّ قال: حدّثنا الفضل بن عبد الجبار المروزيّ قال: حدّثنا عليّ بن الحسن يعني ابن شقيق قال حدّثنا الحسين بن واقد قال: حدّثني سمّاك بن حرب عن جابر بن سمره قال: أتيت النبيّ صلى الله عليه وآله فسمعتة يقول: إنّ هذا الأمر لن ينقضى حتّى يملك اثنا عشر خليفه، فقال كلمه خفيّه.

فقلت لأبي: ما قال؟ فقال: قال كلهم من قريش.

58 14 حدّثنا أحمد بن محمّد بن إسحاق القاضي قال: حدّثنا أبو يعلى قال: حدّثنا عليّ بن الجعد قال: حدّثنا زهير عن زياد بن خيثمه عن أسود بن السّعيد الهمدانيّ قال سمعت جابر بن سمره يقول: سمعت رسول نبيّ صلى الله عليه وآله بودم كه شنيدم آن حضرت مي فرمود: بعد از من دوازده امير باشد، سپس آواز پنهان كرد، به پدرم گفتم: پیامبر صلى الله عليه وآله پنهانی چه فرمود؟ گفت: فرمود همه از قريش باشند.

57 13 احمد بن حسن قطان گوید: ابو علی محمد بن علی بن اسماعیل مروزی در ری برای ما روایت کرد و گفت: روایت کرد برای ما فضل بن عبد الجبار مروزی از علی بن حسن یعنی ابن شقيق از حسین بن واقد از سماک بن حرب از جابر بن سمره كه گفت: خدمت پیامبر صلى الله عليه وآله بودم شنيدم حضرت مي فرمود: اين كار به پايان نخواهد رسيد تا اين كه دوازده خليفه حكومت كنند و سپس مطلبی را آهسته فرمودند، به پدرم گفتم: چه فرمودند؟ گفت: فرمودند: همگی از قريش هستند.

58 14 احمد بن محمد بن اسحاق قاضي گوید:

روایت کرد برای ما ابو يعلى از علی بن جعد كه گفت: روایت کرد برای ما زهير از زياد بن خيثمه از اسود بن سعيد همدانی كه گفت:

شنيدم جابر بن سمره مي گفت: رسول

ص: 79

اللّٰهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلَّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَآتَيْتُهُ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَهُ فَقُلْتُ: ثُمَّ يَكُونُ مَاذَا؟ قَالَ:

ثُمَّ يَكُونُ الْهَرَجُ.

59 15 حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّائِعِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ:

حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا شَيْخٌ بَغْدَادِيٌّ يُقَالُ يَحْيَى سَقَطَ عَنِّي اسْمُ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَكْرِ السَّهْمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ أَبِي مَغِيرَةَ عَنْ أَبِي بَحِيرٍ قَالَ كَانَ أَبُو الْخَلْدِ جَارِيًّا فَسَمِعْتَهُ يَقُولُ وَيَحْلِفُ عَلَيْهِ: إِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ لَا تَهْدَى حَتَّى تَكُونَ فِيهَا اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلَّهُمْ يَعْمَلُ بِالْهَدَى وَدِينِ الْحَقِّ.

60 16 حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّائِعِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ:

حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ عَمْرٍو عَنْ شَرِيحِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ عَمْرٍو الْبَكَّائِيِّ عَنْ كَعْبِ الْأَحْبَارِ قَالَ فِي الْخُلَفَاءِ:

خَدَا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُودٌ: بَعْدَ مِنْ دَوَاذِةَ خَلِيفَةً بَاشَنَدُ هَمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ وَچون به منزل آمد موقعی که کسی نبود پرسیدم: بعد از آنها چه خواهد بود؟ فرمود: هرج و مرج.

59 15 أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّائِعِ قَالَ:

رَوَايَتُ كَرْدٌ بَرَايَ مَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ مِنْ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ كَمَا كَفْتُ: شَيْخِي فِي بَغْدَادٍ كَمَا بِيهِ أَوْ يَحْيَى كَفْتُهُ مَيَّ شَدَّ مَيَّ كَفْتُ: رَوَايَتُ كَرْدٌ بَرَايَ مَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَكْرِ السَّهْمِيُّ مِنْ حَاتِمِ بْنِ أَبِي مَغِيرَةَ مِنْ أَبِي بَحِيرٍ كَمَا مَيَّ كَفْتُ: أَبُو الْخَلْدِ هَمْسَايَةَ مِنْ بُوْدٍ وَ مَيَّ كَفْتُ وَ قَسَمَ مَيَّ خُوْرَدُ كَمَا اِيْنِ اَمَّتْ هَلَاكُ نَشُوْنَدُ تَا دَرِ مِيَاْنِ اِيْشَاْنِ دَوَاذِةَ خَلِيفَةً بَاشَدُ كَمَا هَمَّةَ عَمَلُ بِيهِ هَدَى وَ دِيْنِ حَقِّ كُنُنَدُ.

60 16 أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّائِعِ كَوِيْدُ: رَوَايَتُ كَرْدٌ بَرَايَ مَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ مِنْ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ مِنْ وَلِيْدِ بْنِ مُسْلِمٍ كَمَا كَفْتُ: رَوَايَتُ كَرْدٌ بَرَايَ مَا صَفْوَانُ بْنُ عَمْرٍو مِنْ شَرِيحِ بْنِ عُبَيْدٍ مِنْ اَمْرٍو الْبَكَّائِيِّ مِنْ كَعْبِ الْاَحْبَارِ كَمَا دَرِ مَوْرُدِ خَلْفَا كَفْتُ: اَنَّهُا دَوَاذِةَ تَنْ هَسْتُنَدُ چون زمان آنها سپری شود و مردم صالح به

هم اثنا عشر فإذا كان عند انقضائهم و أتى طبقه صالحه مدّ الله لهم في العمر كذلك وعد الله هذه الأمّة ثمّ قرأ: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسَّيَّرَ اللَّهُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَالَ وَكَذَلِكَ فَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَيْسَ بِعَزِيزٍ أَنْ يَجْمَعَ هَذَا الْأُمَّةَ يَوْمًا أَوْ نِصْفَ يَوْمٍ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ.

و قد أخرج طرق هذه الأخبار في كتاب الخصال.

61 17 حدّثنا أبي رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله بن أبي خلف قال: حدّثنا يعقوب بن يزيد عن حماد بن عيسى عن عبد الله بن مسكان عن أبان بن خلف عن سليمان بن قيس الهلالی عن سلمان الفارسی رحمه الله قال: دخلت على النبی صلی الله عليه وآله فإذا الحسين على فخذه و هو یقبّل عینیه و یلثم فاه و هو یقول: أنت سیّد ابن سیّد، أنت إمام ابن إمام، أنت حجّه ابن حجّه، أبو حجج تسعه من صلیک تاسعهم قائمهم.

وجود آیند خدا عمر آنها را طولانی خواهد کرد، خدا چنین وعده ای داده، بعد این آیه را خواند: «خداوند وعده داده آنان را که ایمان آورده و اعمال صالحه کردند در زمین خلیفه گرداند چنانچه خلیفه گردانید آنان را که پیش از ایشان بودند». کعب الاحبار گفت: خداوند با بنی اسرائیل چنین کرد و بر او دشوار نیست که جمع کند این امت را یک روز یا نصف روز و این آیه را خواند: «یک روز نزد پروردگار تو چون هزار سال است از آنچه می شمارید».

شیخ صدوق می گوید: طریق و استناد این روایات را در کتاب «خصال» آورده ام.

61 17 سعد بن عبد الله بن ابی خلف گوید: روایت کرد برای ما یعقوب بن یزید از حماد بن عیسی از عبد الله بن مسکان از ابان بن خلف از سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی رحمه الله که گفت: داخل شدم بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و او حسین را بران خود نشانیده بود و چشم و دهانش را می بوسید و می فرمود: تو بزرگوار هستی و پدرت نیز بزرگوار است، تو امام و پدرت نیز امام است، تو حجّت هستی و پدرت نیز حجّت است، تو پدر نه حجّت خدا هستی که از نسل تو خواهند بود و نهم ایشان قائم آنهاست.

62 18 حدّثنا حمزه بن محمّد بن أحمد بن جعفر بن محمّد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السّلام فی رجب سنه تسع و ثلاثین و ثلاثمائه قال: أخبرنا أحمد بن محمّد بن سعید الکوفیّ مولی بنی هاشم قال أخبرنی القاسم بن محمّد بن حمّاد قال:

حدّثنا غیاث بن ابراهیم قال: حدّثنا حسین بن زید بن علی عن جعفر بن محمّد عن أبیه عن آبائه علیهم السّلام عن علی علیه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: أبشروا ثمّ أبشروا ثلاث مرّات، إنّما مثل أمّتی کمثل غیث لا یدری أوله خیر أمّ آخره، إنّما مثل أمّتی کمثل حدیقه أطعم منها فوج عامّا ثمّ أطعم منها فوج عامّا لعلّ آخرها فوج یكون أعرضها بحرا و أعمقها طولا و فرعا و أحسنها [جنیا] جنی و کیف تهلك أمّه أنا أوّلها و اثنا عشر من بعدی من السّعداء و أولو الألباب و المسيح عیسی ابن مریم آخرها و لكن یهلك من بین ذلك أنتج الهرج لیسوا منّی و لست منهم.

62 18 حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب در رجب سال سیصد و سی و نه گفت:

خبر داد ما را احمد بن محمد بن سعید کوفی مولی بنی هاشم از قاسم بن محمد بن حماد از غیاث بن ابراهیم که گفت: روایت کرد برای ما حسین بن زید بن علی از جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش از علی علیه السّلام که فرمود: رسول الله صلّى الله عليه وآله فرمود: بشارت شما را بشارت شما را، بشارت شما را، جز این نیست که مثل امت من مثل باران است، دانسته نمی شود که اولش بهتر است یا آخرش، مثل امت من مثل بستان است، سالی فوجی از آن خورند و سالی فوجی دیگر، شاید آخر آن فوجی باشند بحرشان عریض تر و طول و فرعشان عمیق تر و میوه شان نیکوتر و چگونه هلاک گردد امتی که من اوّل ایشان باشم و دوازده نفر سعادت مند و خردمند بعد از من و مسیح عیسی بن مریم آخرشان باشد و لیکن نسل آینده در این هرج و مرج هلاک خواهند شد، آنها از من نیستند و من هم از ایشان نیستم.

ص: 82

63 19 حدّثنا أبي رضى الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطّاب عن الحكم بن مسكين الثّقفى عن صالح بن عقبه عن جعفر بن محمد عليه السّلام قال: لمّا هلك أبو بكر واستخلف عمر رجع عمر إلى المسجد ففعد فدخل عليه رجل فقال: يا أمير المؤمنين! إنى رجل من اليهود وأنا علاّمتهم وقد أردت أن أسألك عن مسائل إن أجبتنى فيها أسلمت. قال: ما هي؟ قال: ثلاث و ثلاث و واحده فإن شئت سألتك و إن كان فى قومك أحد أعلم منك فأرشدنى إليه. قال: عليك بذلك الشّابّ يعنى على بن أبى طالب عليه السّلام فأتى عليّاً عليه السّلام فسأله، فقال له: لم قلت ثلاثاً و ثلاثاً و واحده ألا قلت سبعا؟ قال: أنا إذا جاهل إن لم تجبني فى الثلاث اكتفيت. قال: فإن أجبتك تسلم؟ قال: نعم قال: سل.

قال: أسألك عن أوّل حجر وضع على وجه الأرض و أوّل عين نبعت و أوّل شجره نبت.

قال يا يهودىّ أنتم تقولون إن أوّل حجر وضع على وجه الأرض الحجر الذى فى بيت المقدس 63 19 سعد بن عبد الله از محمد بن حسين بن ابى الخطّاب از حكم بن مسكين ثقفى از صالح بن عقبه از جعفر بن محمد عليهما السّلام روايت مى كند كه فرمود: چون ابو بكر هلاك شد و عمر خليفه گشت و به مسجد آمد، مردى بر او داخل شد و گفت: يا امير المومنين! من مردى از يهود و علامه ايشانم، مسئله اى چند از تو پرسم اگر مرا جواب دهى ايمان آورم، گفت: آنها كدام است؟ گفت: سه تا و سه تا و يكى، اگر مى خواهى از تو پرسم و اگر در ميان قوم تو از تو عالمتر هست مرا به او راه نما. گفت: اين جوان (على بن ابى طالب) را از چنگ مگذار، يهودى نزد او آمد و آن سؤال بازگفت، حضرت فرمود: چرا گفتى سه و سه و يك و نگفتى هفت؟ گفت: اگر چنين مى گفتم جاهل مى بودم، اگر در سه اول جواب نگوئى ديگر نپرسم، فرمود: اگر جواب گويم اسلام مى آورى؟ گفت: آرى، فرمود: پرس، گفت: اوّل سنگى كه بر روى زمين نهاده شد چه بود اوّل چشمه اى كه جارى شد و اول درخت كه برست كدام است؟ فرمود: اى يهودى شما مى گوئيد اوّل سنگى كه بر زمين نهاده شد سنگى است كه در بيت المقدس

و كذبتهم هو الحجر الذي نزل به آدم من الجنة قال: صدقت و الله إنه لبخط هارون و إملاء موسى. قال: و أنتم تقولون إن أول عين نبتت على وجه الأرض العين التي في بيت المقدس و كذبتهم هي عين الحياه التي غسل فيها يوشع بن نون السمكه و هي العين التي شرب منها الخضر و ليس يشرب منها أحد إلا حي. قال: صدقت و الله إنه لبخط هارون و إملاء موسى. قال: و أنتم تقولون إن أول شجره نبتت على وجه الأرض الزيتون و كذبتهم هي العجوه التي نزل بها آدم عليه السلام من الجنة معه. قال:

صدقت و الله إنه لبخط هارون و إملاء موسى. قال: و الثلاث الأخرى كم لهذه الأمة من إمام هدى لا يضربهم من خذلهم؟ قال: اثنا عشر إماما. قال: صدقت و الله إنه لبخط هارون و إملاء موسى. قال: فأين يسكن نبيكم في الجنة؟ قال: في أعلاها درجة و أشرفها مكانا في جنات عدن. قال:

صدقت و الله إنه لبخط هارون و إملاء موسى. قال: فمن ينزل معه في منزله؟ قال: اثنا عشر إماما. قال: صدقت و الله إنه لبخط هارون و إملاء موسى. ثم قال: السابعة است، دروغ می گویند سنگی است که آدم علیه السلام از بهشت آورد، گفت: راست گفتمی چنین است به خط هارون و املاء موسی علیه السلام فرمود: شما می گویند اول چشمه روان چشمه ای است در بیت المقدس، دروغ می گویند آن چشمه عين الحياه است که يوشع بن نون ماهی در آن شست و خضر علیه السلام از آن آشامید و هرکس از آن نوشد زنده شود، گفت: راست گفتمی چنین است به خط هارون و املاء موسی علیه السلام، فرمود: شما می گویند اول درخت که بر زمین روئید، زيتون است دروغ می گویند درخت عجوه است که آدم از بهشت آورد، گفت: راست گفتمی چنین است به خط هارون و املاء موسی علیه السلام، يهودی گفت: سه دیگر اینکه امت را چند امام است که اگر کسی ایشان را یاری نکند به آنها ضرر نرسد، فرمود: دوازده امام، گفت: راست گفتمی چنین است به خط هارون و املاء موسی علیه السلام، گفت: کجاست جای نبی شما در بهشت، فرمود: درجه بلندتر و شریف تر در جنات عدن، گفت: راست گفتمی چنین است به خط هارون و املاء موسی علیه السلام، گفت: چه کسی نزول می کند در منزل او، فرمود: دوازده امام، گفت: راست گفتمی چنین است به خط هارون و املاء موسی علیه السلام، سپس گفت: سؤال هفتم اینکه وصی او بعد از او

فأسألك كم يعيش وصيته بعده؟ قال:

ثلاثين سنة. قال: ثم ما ذا يموت أو يقتل؟ قال يقتل و يضرب على قرنه فتخضب لحيته. قال: صدقت و الله إنه ليخط هارون و إماء موسى و لهذا الحديث طرق أخر قد أخرجتها في كتاب كمال الدين و تمام التعمه في إثبات الغيبه و كشف الحيره.

64 20 حدّثنا أحمد بن الحسن القطان قال:

حدّثنا أحمد بن يحيى بن زكريّا القطان قال:

حدّثنا بكر بن عبد الله بن حبيب قال: حدّثنا تميم بن بهلول قال: حدّثنا عبد الله بن أبي [الهزيل] الهذيل سألته عن الإمامه فيمن تجب و ما علامه من تجب له الإمامه.

فقال: إنّ الدليل على ذلك و الحجّه على المؤمنين و القائم بأمور المسلمين و التّاطق بالقرآن و العالم بالأحكام، أخو نبيّ الله و خليفته على أمّته و وصيته عليهم و وليّه، الّذى كان منه بمنزله هارون من موسى، المفروض الطّاعه بقول الله عزّ و جلّ «يا أيّها الذين آمنوا أطيعوا الله و أطيعوا الرّسول و أوّلئ الأمر منكم» چند سال عمر می کند؟ فرمود: سی سال، گفت: بعد از آن می میرد یا کشته می شود؟ فرمود: کشته می شود، ضربتی بر فرق سرش می زنند و محاسنش را از خورش خضاب می کنند، گفت: راست گفتمی و الله چنین است به خط هارون و املاء موسی علیه السّلام.

این حدیث طرق و اسانید دیگری نیز دارد که در کتاب کمال الدین در باب اثبات غیبت آورده ام.

64 20 احمد بن حسن قطان گوید: روایت کرد برای ما احمد یحیی بن زکریای قطان که گفت:

بکر بن عبد الله بن حبيب برای ما روایت کرد و گفت: تمیم بن بهلول می گوید: از عبد الله بن ابی هذیل پرسیدم: امامت در چه کسی حق است و علامت امام چیست؟ گفت: امامت بر کسی است که راهنما و امام حجّت بر مؤمنان و قایم به امور مسلمانان و ناطق به قرآن و عالم به احکام، برادر نبی خداست و خلیفه و وصی او بر امت و ولی او، آن که منزلت او از رسول خدا مثل منزلت هارون است از موسی علیه السّلام و واجب است اطاعت او بر ما از راه قول حق تعالی که فرمود: «ای کسانی که ایمان آوردید اطاعت کنید خدا و رسول و صاحبان امر از خودتان را»

ص: 85

الموصوف بقوله عزّ وجلّ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» و المدعوّ إليه بالولاية المثبت له الإمامه يوم غدیر خمّ بقول الرسول صلّى الله عليه وآله عن الله عزّ وجلّ: ألسنت أولى بكم منكم بأنفسكم؟ قالوا: بلى قال: فمن كنت مولاه فعليّ مولاه اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله و أعن من أعانته، عليّ بن ابی طالب عليه السلام أمير المؤمنين و إمام المتّقين و قائد الغرّ المحجلّين و أفضل الوصيّين و خير الخلق أجمعين بعد رسول الله صلّى الله عليه وآله و بعده الحسن بن عليّ ثمّ الحسين سبطا رسول الله صلّى الله عليه وآله و ابنا خيره النّسوان أجمعين ثمّ عليّ بن الحسين ثمّ محمّد بن عليّ ثمّ جعفر بن محمّد ثمّ موسى بن جعفر ثمّ عليّ بن موسى ثمّ محمّد بن عليّ بن محمّد ثمّ الحسن بن عليّ ثمّ محمّد بن الحسن عليهم السلام إلى يومنا هذا واحدا بعد واحد و هم عتره الرسول عليهم السلام المعروفون بالوصيّيه و الإمامه، لا تخلو الأرض من حجّه منهم في كلّ عصر و زمان و في كلّ وقت و أوان و هم العروه الوثقى و در وصف او آمده «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» و روز غدیر خمّ پیامبر مردم را به ولایت او خواند و امامت او را ثابت ساخت و به امر خداوند به ایشان فرمود: آیا من به شما از نفس های شما اولی نیستم؟ گفتند: بلی، فرمود: پس هرکه من مولای او بودم علی مولای اوست. خدایا با دوستان او دوستی و با دشمنان او دشمنی کن، هرکس او را یاری کرد یاریش فرما و هرکس او را تنها گذاشت دست از یاریش بردار، کمک کننده او را کمک کن؛ او علی بن ابی طالب، امیر مؤمنان و امام متّقین و پیشوای افراد نورانی و برترین اوصیاء و بهترین خلائق بعد از پیامبر می باشد، بعد از او حسن بن علی و سپس حسین دو نوه پیامبر و دو فرزند بهترین زنان روی زمین، سپس علی بن حسین سپس محمد بن علی، سپس جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمد بن علی، سپس علی بن محمد، سپس محمد بن علی، سپس حسن بن علی سپس محمد بن حسن تا امروز یکی پس از دیگری، خاندان پیامبر هستند که به امامت شناخته شده اند و در هیچ عصری زمین بدون یکی از آنها نیست که همان دستگیره محکم

وَأُمَّهُ الْهَدَى وَالْحَجَّةَ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا إِلَى أَنْ يَرِثَ اللَّهُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَكُلَّ مَنْ خَالَفَهُمْ ضَالًّا مُضَلًّا تَارِكًا لِلْحَقِّ وَالْهَدَى وَهُمْ الْمَعْبُورُونَ عَنِ الْقُرْآنِ وَالنَّاطِقُونَ عَنِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ مَاتَ وَلَا يَعْرِفُهُمْ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَدِينُهُمُ الْوَرَعُ وَالْعَفَّةُ وَالصَّدَقُ وَالصَّلَاحُ وَالاجْتِهَادُ وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَطُولُ السَّجُودِ وَقِيَامُ اللَّيْلِ وَاجْتِنَابُ الْمُحَارِمِ وَانْتِظَارُ الْفَرَجِ بِالصَّبْرِ وَحَسَنُ الصَّحْبَةِ وَحَسَنُ الْجَوَارِ. ثُمَّ قَالَ تَمِيمُ بْنُ بَهْلُولٍ: حَدَّثَنِي أَبُو مَعَاوِيَةَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْإِمَامَةِ مِثْلَهُ سِوَاءً.

65 21 حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ الزِّيَّاتِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ الصَّرِيرِيِّ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَرْسَلَ مُحَمَّدًا إِلَى الْجَنِّ وَالْإِنْسِ وَجَعَلَ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَيْ عَشَرَ وَصِيًّا مِنْهُمْ مِنْ سَبَقَ وَمِنْهُمْ مَنْ وَائِمَةٌ هِدَايَةٌ وَحُجَّتْ بِرِاهِلِ دُنْيَا هَسْتَنْدُ تَا زَمَانِي كَهْ عَمْرُ زَمِينِ وَ سَاكِنَانِ أَنْ بَهْ سِرَّأَيْدِ، هَرُ كَسْ بَا أَنْانِ مَخَالَفَتِ كَنْدِ كَمْرَاهِ وَ كَمْرَاهِ كَنْدَنْدِهْ اسْتِ وَ حَقِّ وَ هِدَايَتِ رَا كَنْارِ زَدِهْ، أَنْانِ قُرْآنِ رَا بِيَانِ مِي كَنْدَنْدِ وَ بَهْ جَايِ پِيَامْبِرِ سَخْنِ مِي گُوِينْدِ، هَرُ كَسْ بِمِيرْدِ وَ ايشانِ رَا نَشْنَسَدْ بَهْ مَرْگِ جَاهِلِيَّتِ مَرْدِهْ اسْتِ، دِينِ أَنْهَا وَرَعِ، عَفْتِ، صَدَقِ، اجْتِهَادِ، رَدِّ اِمَانَتِ بَهْ نِيكوكارِ وَ بَدكارِ، طُولِ سَجُودِ، شَبِ زَنْدِهْ دَارِي، دُورِي اَزِ مَحْرَمَاتِ، اَنْتِظَارِ فَرْجِ بَا پايِدَارِي نَمُودَنْ، حَسَنِ صَحْبَتِ وَ حَسَنِ جَوَارِ اسْتِ، سِپَسِ تَمِيمِ گَفْتِ:

ابو معاوية از اعمش از جعفر صادق عليه السلام مثل اين حديث را نقل کرده است.

65 21 عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ الزِّيَّاتِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ الصَّرِيرِيِّ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ثَمَالِيٍّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَيْتُ كَرْدِهْ كِهْ أَنْ حَضْرَتِ فَرْمُودِ: خُدَايِ عَزَّ وَجَلَّ مُحَمَّدَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَا بَهْ سُوِيِ جَنَّ وَ اِنْسِ مَبْعُوثِ كَرْدِ وَ بَعْدِ اَزِ اُوِ دُوازْدِهْ وَصِيِ قَرَارِ دَادِ بَعْضِيِ اَزِ ايشانِ دَرِ گُذَشْتِهْ مِي زِيَسْتِهْ اَنْدِ وَ بَعْضِيِ اَزِ ايشانِ هَنْوَزِ

بقی و کلّ وصیّ جرت به سنّه و الأوصیاء الذّین من بعد محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله علی سنّه أوصیاء عیسی علیه السّلام و كانوا اثنی عشر و کان امیر المؤمنین علیه السّلام علی سنّه المسیح علیه السّلام.

66 22 حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسرور قال حدّثنا الحسین بن محمّد بن عامر عن المعلی بن محمّد البصریّ عن الحسن بن علیّ الوشاء عن أبان بن عثمان عن زراره بن أعین قال: سمعت أبا جعفر علیه السّلام یقول:

نحن اثنا عشر إماما منهم الحسن و الحسین ثمّ الأئمّه من ولد الحسین علیه السّلام.

67 23 حدّثنا محمّد بن علیّ ماجیلویه قال:

حدّثنا محمّد بن یحیی العطّار عن محمّد بن الحسن الصّفّار عن أبی طالب عبد اللّٰه بن الصّلت القمّیّ عن عثمان بن عیسی عن سماعه بن مهران قال: كنت أنا و أبو بصیر و محمّد بن عمران مولیّ أبی جعفر علیه السّلام فی منزل، فقال محمّد بن عمران: سمعت أبا عبد اللّٰه علیه السّلام یقول: نحن اثنا عشر محدّثا.

نوبتشان نرسیده، بر هر وصی سنتی خاص جاری است و اوصیاء بعد از محمد صلّی اللّٰه علیه و آله بر سنت اوصیا عیسی علیه السّلام می باشند و آنان دوازده تن بودند و امیر المؤمنین علیه السّلام بر سنت مسیح بود.

66 22 جعفر بن محمد بن مسرور گوید: روایت کرد برای ما حسین بن محمد بن عامر از معلی بن محمد بصری از حسن بن علی و شاء از ابان بن عثمان از زراره بن اعین که گفت: شنیدم از ابا جعفر علیه السّلام که می فرمود: ما دوازده امامیم از آن جمله است حسن و حسین علیهما السّلام بعد از آن امامان از اولاد حسین علیه السّلام.

67 23 محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یحیی عطّار از محمد بن حسن صفّار از ابی طالب عبد اللّٰه بن صلت قمی از عثمان بن عیسی از سماعه بن مهران که گفت: من و ابو بصیر و محمد بن عمران (مولای [غلام] ابی جعفر علیه السّلام) در منزلی بودیم، محمد بن عمران گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمودند: ما دوازده محدث هستیم، ابو بصیر

الحسين عن أبيه الحسين بن عليّ عليهم السّلام قال سئل أمير المؤمنين عليه السّلام عن معنى قول رسول الله صلّى الله عليه وآله إنّني مخلّف فيكم الثّقيلين كتاب الله وعترتي من العترة؟ فقال: أنا والحسن والحسين والأئمّة التسعة من ولد الحسين تاسعهم مهديّهم وقائمهم لا يفارقون كتاب الله ولا يفارقهم حتّى يردوا على رسول الله صلّى الله عليه وآله حوضه.

70 26 حدّثنا عليّ بن الفضل البغداديّ قال:

سمعت أبا عمر صاحب أبي العباس تغلب يسأل عن معنى قوله صلّى الله عليه وآله: إنّني تارك فيكم الثّقيلين لم سمّيا بالثّقيلين؟ قال: لأنّ الثّمسك بهما ثقيل.

71 27 حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطّالقانيّ قال: حدّثنا محمّد بن همّام قال:

حدّثنا أحمد بن بندار قال: حدّثنا أحمد بن هلال عن محمّد بن أبي عمير عن المفضّل بن عمر عن الصادق جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عليهم السّلام عن أمير المؤمنين عليه السّلام قال:

پدرش حسين بن عليّ عليهم السّلام که فرمودند: از امير المومنين عليه السّلام از قول رسول الله صلّى الله عليه وآله «دو چیز گرانبها در میان شما می گذارم کتاب خدا و خاندانم» پرسیدند عترت چه کسانی هستند؟ فرمود: منم، حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین، نهم ایشان مهدی و قائم ایشان است، جدا نمی شوند از کتاب خدا و جدا نمی شود کتاب خدا از ایشان تا وارد شوند بر رسول خدا صلّى الله عليه وآله در کنار حوض کوثر.

70 26 علی بن فضل بغدادی گوید: از ابو عمر دوست ابو العباس تغلب از فرمایش پیامبر «در بین شما دو چیز گرانبها می گذارم» سؤال شد چرا این دو چیز گرانبها نامیده شده اند؟ گفت:

چون چنگ زدن به آن دو سنگین است.

71 27 محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید: روایت کرد برای ما محمّد بن همّام از احمد بن بندار که گفت: روایت کرد برای ما احمد بن هلال از محمّد بن ابی عمیر از مفضل بن عمر از صادق جعفر بن محمّد از پدرش از پدرانیش از امیر المومنین عليهم السّلام که فرمود:

ص: 90

قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله: لَمَّا أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ أَوْحَى إِلَيَّ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَطَّلَعْتُ إِلَى الْأَرْضِ أَطْلَاعًا فَاخْتَرْتُكَ مِنْهَا فَجَعَلْتُكَ نَبِيًّا وَشَقَقْتُ لَكَ مِنْ اسْمِي اسْمًا فَأَنَا الْمَحْمُودُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ، ثُمَّ أَطَّلَعْتُ الثَّانِيَةَ فَاخْتَرْتُ مِنْهَا عَلِيًّا وَجَعَلْتَهُ وَصِيَّكَ وَخَلِيفَتَكَ وَزَوْجَ ابْنَتِكَ وَأَبَا ذَرِّيَّتِكَ وَشَقَقْتُ لَهُ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِي فَأَنَا [الْعَلِيُّ الْأَعْلَى] وَهُوَ عَلِيٌّ وَجَعَلْتُ فَاطِمَةَ وَالحَسَنَ وَالحُسَيْنَ مِنْ نُورِكُمَا، ثُمَّ عَرَضْتُ وَلَايَتَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَمَنْ قَبِلَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْمُقَرَّبِينَ. يَا مُحَمَّدُ لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ وَيَصِيرَ كَالشَّيْءِ الْبَالِيِّ ثُمَّ أَتَانِي جَا حِدًا لَوْلَا يَتَهُمْ مَا أَسْكَنْتَهُ جَنَّتِي وَلَا أَظَلَلْتَهُ تَحْتَ عَرْشِي.

يا محمد أ تحب أن تراهم؟ قلت: نعم يا ربّي.

فقال عزّ وجلّ: ارفع رأسك، فرفعت رأسي فإذا أنا بأنوار عليّ وفاطمة والحسن والحسين وعليّ بن الحسين ومحمد بن عليّ وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعليّ بن موسى ومحمد بن عليّ وعليّ بن محمد والحسن بن عليّ والحجّة بن الحسن القائم في وسطهم كأنه كوكب درّي. قلت: يا رب! من رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: شبی که مرا به آسمان بردند، خداوند به من وحی کرد که ای محمد! من بر زمین نظر کردم، تو را اختیار کردم و نبی گردانیدم و از نام های خود برای تو نامی اشتقاق کردم، من محمودم تو محمد، پس دومین بار نظر کردم و اختیار کردم از آن علی را و او را وصی و خلیفه و شوهر دختر تو و پدر ذریه تو گردانیدم و نام او را از نام های خود اشتقاق کردم منم علیّ اعلی و اوست علی و گردانیدم فاطمه و حسن و حسین را از نور شما، سپس عرضه کردم ولایت ایشان را بر ملائکه، هر که قبول کرد نزد من از مقربان شد، یا محمد اگر عبادت کند تا همچو کهنه پوستی شود سپس نزد من بیاید و منکر ولایت ایشان باشد او را در جنت خود ساکن نکنم و در عرش خود سایه بر او نگestرم، ای محمد صَلَّى الله عليه وآله آیا دوست می داری ایشان را ببینی؟ گفتم: آری ای پروردگار! گفت: سر بردار، سر برداشتم دیدم انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجت بن حسن قائم (ایستاده) در میان ایشان گویا ستاره درخشان بود، گفتم: یا رب اینان چه کسانی هستند؟

هؤلاء؟ قال: هؤلاء الأئمة وهذا القائم الذي يحلّ حلالی و يحرم حرامی و به أنتقم من أعدائی و هو راحه لأوليائی و هو الذي يشفي قلوب شيعتك من الظالمين و الجاحدين و الكافرين فيخرج اللائت و العزى طريين فيحرقهما فلفتته الناس بهما يومئذ أشد من فتنه العجل و السامري.

72 28 حدثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضي الله عنه قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن موسى بن عمران النخعي عن عمه الحسين بن يزيد التوفلي عن الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه عن يحيى بن أبي القاسم عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عن جده عن علي عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

الأئمة بعدى اثنا عشر أولهم علي بن أبي طالب و آخرهم القائم، هم خلفائي و أوصيائي و أوليائي و حجج الله على امتي بعدى المقر بهم مؤمن و المنكر لهم كافر.

فرمود: اینها امامانند و این قائم است که حلال مرا حلال و حرام مرا حرام می کند و با او انتقام می ستانم از دشمنان خود، او راحت دوستان من و شفا دهنده دلهاى شیعه تو از ظالمان، منکران و کافران است، بیرون می آورد لات و عزى را و آنها را می سوزاند، همانا گمراهی مردمان در آن روز بدتر باشد از فتنه گوساله و سامری.

72 28 علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گوید: روایت کرد برای ما محمد بن ابی عبد الله کوفی از موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی از حسن بن علی بن ابی حمزه از پدرش از یحیی بن ابی القاسم از صادق جعفر بن محمد از پدرش از جدش از علی بن ابی طالب علیهم السلام که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: امامان بعد از من دوازده تن هستند، اول ایشان علی علیه السلام و آخرشان قائم علیه السلام است، ایشان خلفا و اوصیا و اولیاء من و حجّت های خدا بر امت من هستند، بعد از من اقرارکننده به ایشان مؤمن است و انکارکننده ایشان کافر.

73 29 حدّثنا أبو الحسن علی بن ثابت الدّوالینی رضی الله عنه بمدينه السّلام سنه اثنتین و خمسين و ثلاثمائه قال: حدّثنا محمّد بن علی بن عبد الصّمّد الکوفی قال:

حدّثنا علی بن عاصم عن محمّد بن علی بن موسی عن أبيه علی بن موسی بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمّد عن أبيه محمّد بن علی عن أبيه علی بن الحسين عن أبيه الحسين بن علی بن أبي طالب عليهم السّلام قال: دخلت علی رسول الله صلّی الله علیه و آله و عنده أبي بن كعب، فقال لی رسول الله صلّی الله علیه و آله: مرحبا بك يا أبا عبد الله يا زين السّماوات و الأرضین. قال له أبي: و كيف يكون يا رسول الله صلّی الله علیه و آله زين السّماوات و الأرضین أحد غيرك؟ قال: يا أبي و الذی بعثنی بالحقّ نبيا إنّ الحسين بن علی فی السّماء أكبر منه فی الأرض و إنّه لمکتوب عن يمين عرش الله عزّ و جلّ مصباح هدی و سفینه نجاه و إمام غیروهن و عزّ و فخر و علم و ذخر و إنّ الله عزّ و جلّ رکّب فی صلبه نطفه طیّبه مبارکه زکیّه و لقد لقّن 73 29 ابو الحسن علی بن ثابت دوالینی به سال سیصد و پنجاه و دو در بغداد گفته که روایت کرد برای ما محمد بن فصل نحوی از محمد بن علی بن عبد الصمد کوفی که گفت: روایت کرد برای ما علی بن عاصم از محمد بن علی بن موسی از پدرش علی بن موسی از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی بن ابی طالب عليهم السّلام که فرمود: روزی به خدمت جدم رسول خدا صلّی الله علیه و آله رسیدم ابی بن کعب نیز در آنجا بود، حضرت رسول فرمودند:

خوش آمدی ای ابا عبد الله! ای زینت بخش آسمانها و زمین ها! ابی پرسید: چگونه ممکن است کسی غیر از شما زینت بخش آسمانها و زمین ها باشد؟ پیامبر فرمودند: قسم به خدایی که به حق مرا مبعوث نموده، مقام حسین بن علی در آسمان بالاتر از مقام او در زمین است، در سمت راست عرش الهی درباره او چنین نوشته شده: چراغ هدایت و کشتی نجات، امام استوار، مایه عزت و افتخار، دریای علم و گنجینه، خداوند در صلب او نطفه ای پاکیزه و مبارک قرار داده است

دعوات ما يدعو بهنّ مخلوق إلا حشره الله عزّ وجلّ معه و كان شفيعه في آخرته و فرّج الله عنه كربه و قضى بها دينه و يسّر أمره و أوضح سبيله و قوّاه على عدوّه و لم يهتك ستره. فقال له أبيّ بن كعب: و ما هذه الدّعوات يا رسول الله صلّى الله عليه و آله؟ قال:

تقول إذا فرغت من صلاتك و أنت قاعد:

اللهمّ إنّي أسألك بكلماتك و معاهد عرشك و سگان سماواتك و انبيائك و رسلك أن تستجيب لي فقد رهقني من أمرى عسرا فأسألك أن تصلّي علي محمد و آل محمد و أن تجعل لي من أمرى يسرا.

فإنّ الله عزّ وجلّ يسهّل أمرک و يشرح صدرک و يلقّنک شهاده أن لا إله إلاّ الله عند خروج نفسك. قال له أبيّ: يا رسول الله فما هذه النّطفه التي في صلب حبيبي الحسين؟ قال: مثل هذه النّطفه كمثل القمر و هي نطفه تبين و بيان يكون من اتّبعه رشيدا و من ضلّ عنه هويّا. قال: فما اسمه و ما دعاؤه؟ قال: اسمه عليّ و دعاؤه يا دائم يا ديموم يا حيّ يا قيوم يا كاشف الغمّ و يا فارح الهمّ و يا باعث الرّسل و يا صادق الوعد. من دعا بهذا الدّعاء حشره الله عزّ وجلّ مع عليّ همانا چند دعا به او تلقين شده، مخلوقی به آن دعا نکند مگر این که خدا وی را با او محشور کند و او شفيع وی باشد در آخرت و به آن دعا او را از اندوه فرج بخشد و وام او بگذارد و کار او آسان سازد و راه او را روشن گرداند و او را بر دشمن قوت بخشد و پرده او بردارد. ابی گفت: آن دعاها کدام است يا رسول الله! فرمود: چون از نماز فارغ شدی نشسته می گویی: «اللهم انی اسئلك بكلماتك و معاهد عرشك و سگان سماواتك و انبيائك و رسلک ان تستجيب لي فقد رهقني من امرى عسرا فاسئلك ان تصلّي علي محمد و آل محمد و ان تجعل لي من امرى يسرا» پس خدا آسان سازد کار تو را و گشاده گرداند سینه تو را و تو را به وقت مرگ «لا اله الاّ الله» تلقين کند، ابی گفت: يا رسول الله! آن نطفه چیست که در صلب حبيب من حسين است؟ فرمود: مثل آن نطفه مثل قمر است و آن نطفه بيان است هرکه تابع آن شود راه یافته و هرکه تابع آن نشود در مگاک هلاک افتد. گفت: نام او چیست و دعای او کدام است؟ فرمود: نامش علي و دعاء او اين است: «يا دائم يا ديموم يا حيّ يا قيوم، يا فارح الهمّ و يا باعث الرّسل يا صادق الوعد». هرکه این دعا کند خداوند وی را با علي بن حسين عليه السّلام محشور

بن الحسين و كان قائده إلى الجنة. فقال له أبي: يا رسول الله فهل له من خلف و وصي؟ قال: نعم له مواريث السموات و الأرض. قال: ما معنى مواريث السموات و الأرض يا رسول الله؟ قال: القضاء بالحق و الحكم بالديانة و تأويل الأحكام و بيان ما يكون. قال: فما اسمه؟ قال: اسمه محمد و إن الملائكة لتستأنس به في السموات و يقول في دعائه: اللهم إن كان لي عندك رضوان و ودّ فاغفر لي و لمن تبعني من إخواني و شيعتي و طيب ما في صلبى فرغب الله عزّ و جلّ في صلبه نطفه طيبه مباركه زكيه و أخبرني جبرئيل عليه السلام أنّ الله عزّ و جلّ طيب هذه النطفه و سمّاها عنده جعفرا و جعله هاديا مهديا راضيا مرضيا يدعوربه فيقول في دعائه: يا دان غير متوان يا أرحم الراحمين اجعل لشيعتي من النار وقاء و لهم عندك رضى و اغفر ذنوبهم و يسّر أمورهم و اقض ديونهم و استر عوراتهم و هب لهم الكبائر التي بينك و بينهم، يا من لا يخاف الضيم و لا تأخذه سنه و لا نوم اجعل لي من كلّ غمّ فرجا. من دعا بهذا الدعاء حشره الله تعالى كند و اوى را سوى جنت كشد. ابى گفت: يا رسول الله! او را وصى باشد؟ فرمود: آرى، برای اوست ميراث آسمان ها و زمين، گفت: يا رسول الله! ميراث آسمان ها و زمين چه معنى دارد؟ فرمود: قضا به حق و حكم به ديانت و تاويل احكام و بيان آنچه خواهد شد، گفت: نام او چيست؟ فرمود: نامش محمد است و در آسمان ها مونس ملائكه مى باشد و در دعای خود مى گويد: «اللهم ان كان لي عندك رضوان و ودّ فاغفر لي و لمن تبعني من اخواني و شيعتي و طيب ما في صلبى» پس خدای عز و جل در صلب او نطفه مبارک و پاکيزه مى نهد و مرا جبرئيل عليه السلام خبر داد که خدای عز و جل آن نطفه را طيب گردانيد و او را نزد خود جعفر ناميد و او را هادى و مهدي و راضى و مرضى گردانيد، پروردگار خود را مى خواند و در دعا مى گويد: «يا دان غير متوان، يا ارحم الراحمين اجعل لشيعتي من النار وقاء، و لهم عندك رضا و اغفر ذنوبهم و يسّر امورهم و اقض ديونهم و استر عوراتهم و هب لهم الكبائر التي بينك و بينهم، يا من لا يخاف الضيم و لا تأخذه سنه و لا نوم اجعل لي من كلّ غمّ فرجا» هر که اين دعا را بخواند خداوند او را با چهره اى نورانى با جعفر بن محمد محشور کند

أبيض الوجه مع جعفر بن محمد إلى الجنة. يا أيُّ إنَّ الله تبارك و تعالی ركب على هذه النطفة نطفه زكيه مبارکه طيبه أنزل عليها الرحمه و سماها عنده موسى.

قال له أيُّ: يا رسول الله كأنهم يتواصفون و يتناسلون و يتوارثون و يصف بعضهم بعضا قال وصفهم لي جبرئيل عن رب العالمين جل جلاله قال فهل لموسى من دعوه يدعو بها سوى دعاء آبائه؟ قال: نعم يقول في دعائه: يا خالق الخلق و يا باسط الرزق و فالق الحب و النوى و بارئ التسم و محيي الموتى و مميت الأحياء و دائم الثبات و مخرج الثبات افعلى بي ما أنت أهله. من دعا بهذا الدعاء قضى الله تعالى حوائجه و حشره يوم القيامة مع موسى بن جعفر و إنَّ الله عزَّ و جلَّ ركب في صلبه نطفه مبارکه زكيه رضيه مرضيه و سماها عنده عليا يكون لله تعالى في خلقه رضيا في علمه و حكمه و يجعله حبه لشيئته يحتجون به يوم القيامة و له دعاء يدعو به:

اللهم أعطني الهدى و ثبتني عليه و احشرنى عليه آمنا أمن من لا- خوف عليه و لا- حزن و لا- جزع إنك أهل التقوى و أهل المغفرة و اى ابي! خداوند بر اين نطفه نطفه اى پاکیزه و با برکت قرار داده و رحمت را بر آن نازل نموده و او را نزد خود موسى نامیده، ابي گفت: يا رسول الله! گویا ایشان بهم می پیوندند و نسل می کنند و وارث هم می گردند و بعضی بعضی را وصف می کنند.

فرمود: جبرئيل ایشان را برای من از جانب خداوند وصف کرد، گفت: آیا موسى را دعایی غیر دعای پدرانش هست که به آن دعا کند؟ فرمود:

آرى، در دعاء خود می گوید: «يا خالق الخلق و يا باسط الرزق و يا فالق الحب و النوى و يا بارئ التسم و محيي الموتى و مميت الأحياء و دائم الثبات و مخرج الثبات افعلى بي ما أنت أهله» هرکه اين دعا را بخواند خداوند حاجات او را ادا کند و او را روز قیامت با موسى بن جعفر محشور کند، همانا خداوند در صلب او نیز نطفه اى با برکت و پاک و پسندیده قرار داده و او را نزد خود على خواند تا در میان خلق از نظر علم و حکمت مورد رضایت خدا باشد و خدا او را برای شیعیان حجت می گرداند تا در روز قیامت به او احتجاج کنند و برای او دعائی است که می خواند: «اللهم اعطني الهدى و ثبتني عليه و احشرنى عليه آمنا، امن من لا خوف عليه و لا حزن و لا جزع انك اهل التقوى و اهل المغفرة» همانا خداوند

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَكَّبَ فِي صَلْبِهِ نَظْفَهُ مَبَارَكَهُ طَيِّبَهُ زَكِيَّهَ رَضِيَّهَ مَرْضِيَّهَ وَ سَمَّاهَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ فَهُوَ شَفِيعُ شِيعَتِهِ وَ وَارِثُ عِلْمِ جَدِّهِ لَهُ عِلْمُهُ لَهْ عِلْمُهُ بَيْنَهُ وَ حُجَّتُهُ ظَاهِرُهُ إِذَا وَلِدٌ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ يَقُولُ فِي دَعَائِهِ: «يَا مَنْ لَا شَبِيهَ لَهُ وَ لَا مِثَالَ، أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَ لَا خَالِقَ إِلَّا أَنْتَ، تَفْنَى الْمَخْلُوقِينَ وَ تَبْقَى أَنْتَ حَلَمْتَ عَمَّنْ عَصَاكَ وَ فِي الْمَغْفِرَةِ رِضَاكَ». مَنْ دَعَا بِهَذَا الدَّعَاءِ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ شَفِيعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى رَكَّبَ فِي صَلْبِهِ نَظْفَهُ لَا بَاغِيَهُ وَ لَا طَاغِيَهُ بَارَهُ مَبَارَكَهُ طَيِّبَهُ ظَاهِرَهُ سَمَّاهَا عِنْدَهُ عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ فَأَلْبَسَهَا السَّكِينَةَ وَ الْوَقَارَ وَ أَوْدَعَهَا الْعُلُومَ وَ كَلَّ سِرَّ مَكْتُومٍ، مَنْ لَقِيَهُ وَ فِي صَدْرِهِ شَيْءٌ أَنْبَأَهُ بِهِ وَ حَذَّرَهُ مِنْ عَدُوِّهِ وَ يَقُولُ فِي دَعَائِهِ: «يَا نُورُ يَا بُرْهَانَ يَا مَبِينُ يَا رَبَّ اكْفِنِي شَرَّ الشَّرِّ وَ آفَاتِ الدَّهْوَرِ وَ أَسْأَلُكَ النَّجَاهَ يَوْمَ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ» مَنْ دَعَا بِهَذَا الدَّعَاءِ كَانَ عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ شَفِيعَهُ وَ قَائِدَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رَكَّبَ فِي صَلْبِهِ نَظْفَهُ وَ سَمَّاهَا عِنْدَهُ الْحَسَنَ فَجَعَلَهُ نُورًا فِي بِلَادِهِ وَ دَرَّ صَلْبَهُ أَوْ نَظْفَهُ أَيْ بِا بَرَكَتِ وَ پَاكِيزِهِ وَ پَسَنْدِيدِهِ قَرَارِ دَادِهِ وَ أَوْ رَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ نَامِيدِهِ، أَوْ شَفِيعَ شِيعَتِهِ خُودِ وَ وَارِثِ عِلْمِ جَدِّهِ مِي بَاشَدِ، دَارَايِ عِلْمَتِي أَشْكَارِ اسْتِ، هَرْگَاهِ مَتُولَدِ شُودِ مِي گُويَدِ:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» وَ دَرِ دَعَايِ خُودِ مِي گُويَدِ: «يَا مَنْ لَا شَبِيهَ لَهُ وَ لَا مِثَالَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَ لَا خَالِقَ إِلَّا أَنْتَ تَفْنَى الْمَخْلُوقِينَ وَ تَبْقَى أَنْتَ حَلَمْتَ عَمَّنْ عَصَاكَ وَ فِي الْمَغْفِرَةِ رِضَاكَ» هَرْكِهِ خُودَا رَا بِهِ اَيْنِ دَعَا بِخُودِ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ شَفِيعِ أَوْ دَرِ رُوزِ قِيَامَتِ خُودِ هُمَانَا خُودِ دَرِ صَلْبِ أَوْ نَظْفِهِ أَيْ قَرَارِ دَادِهِ كِهِ يَاغِي وَ طَاغِي نِيَسْتِ، نِيكُوكَارِ وَ مَبَارَكِ وَ پَاكِيزِهِ اسْتِ وَ أَوْ رَا نَزْدِ خُودِ عَلِيٍّ بِنِ مُحَمَّدِ نَامِيدِهِ وَ سَكِينِهِ وَ وَقَارِ دَرِ أَوْ پُوشَانِيدِهِ وَ اسْرَارِ پَنَهَانَ دَرِ أَوْ وَدِيَعَتِ نِهَادِهِ اسْتِ، هَرْكِهِ بِهِ أَوْ رَسَدِ دَرِ سِينِهِ اشِ چِيَزِي بَاشَدِ بِهِ اَنْ اِخْتِيَارِ كَنْدِ وَ أَوْ رَا اَزِ دَشْمَنِ أَوْ حَذَرِ فَرْمَايَدِ دَرِ دَعَايِ مِي گُويَدِ: «يَا نُورُ يَا بُرْهَانَ يَا مَبِينُ يَا رَبَّ اكْفِنِي شَرَّ الشَّرِّ وَ آفَاتِ الدَّهْوَرِ وَ أَسْأَلُكَ النَّجَاهَ يَوْمَ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ» هَرْكِهِ اَيْنِ دَعَا رَا بِخُودِ عَلِيٍّ بِنِ مُحَمَّدِ شَفِيعِ وَ پِيَشُوَايِ أَوْ بِهِ سُوِيِ بَهَشْتِ بَاشَدِ، هُمَانَا خُودِ دَرِ صَلْبِ أَوْ نَظْفِهِ أَيْ قَرَارِ دَادِ كِهِ أَوْ رَا نَزْدِ خُودِ حَسَنِ نَامِيدِ وَ وِي رَا هَمْچُونِ نُورِي دَرِ شَهْرَهَا قَرَارِ دَادِ

خليفة في أرضه و عزّا لأمّه جدّه و هاديا لشيخته و شفيعا لهم عند ربّه و نغمه على من خالفه و حجّه لمن والاه و برهانا لمن اتّخذه إماما، يقول في دعائه: يا عزيز العزّ في عزّه ما أعزّ عزيز العزّ في عزّه، يا عزيز أعزّني بعزّك و آيدني بنصرک و أبعدي عنّي همزات الشّياطين و ادفع عني بدفعك و امنع عني بمنعك و اجعلني من خيار خلقك، يا واحد يا أحد يا فرد يا صمد. من دعا بهذا الدّعاء حشره الله عزّ و جلّ معه و نجاه من النّار و لو وجبت عليه و إنّ الله تبارک و تعالی رغب في صلب الحسن نطفه مبارکه زكيّه طيّبه طاهره مطهره يرضى بها كلّ مؤمن ممّن قد أخذ الله تعالی ميثاقه في الولاية و يكفر بها كلّ جاحد، فهو إمام تقيّ نقیّ ساژ مرضیّ [هادی] هاد مهديّ، يحكم بالعدل و يأمر به يصدّق الله تعالی و يصدّقه الله تعالی في قوله، يخرج من تهامه حين تظهر الدلائل و العلامات و له كنوز لا ذهب و لا فضّه إلاّ خيول مطهمه و رجال مسومه، يجمع الله تعالی له من أقاصی البلاد على عدّه أهل بدر ثلاثمائة و ثلاثه عشر رجلا، معه صحيفه و او را در زمين خليفه و مایه عزت امت جدّش و هادی شيعيانش کرده و او را شفيع آنان و مایه عذاب مخالفان و حجّت دوستان و آنان که او را امام بدانند قرار داده، در دعاء خود می گوید: «يا عزيز العزّ في عزّه ما اعزّ عزيز العزّ في عزّه يا عزيز اعزّني بعزّك و ايدني بنصرک و ابعدي عنّي همزاه الشياطين و ادفع عني بدفعك و امنع عني بمنعك و اجعلني من خيار خلقك يا واحد يا أحد يا فرد يا صمد» هرکه این دعا را بخواند خدا وی را با او محشور کند و از آتش نجات بخشد هر چند مستوجب آن باشد، خداوند در صلب حسن نطفه پاکیزه، با برکت و پسندیده ای قرار داده که راضی باشند به آن مؤمنان که خدا از ایشان پیمان به ولایت گرفته و کافر گردند به او منکران، او امامی است با تقوا، پاک، نیکوکار، پسندیده، هدایت گر و هدایت شده، به عدل حکم می کند و به عدالت دستور می دهد، خدا را تصدیق می کند، و خداوند او را در گفتارش تصدیق می کند بیرون می آید از تهامه وقتی که ظاهر می شود علامات و برای او گنجهاست نه از طلا و نقره بلکه از اسبهایی تام الخلقه و مردان قوی که خدا از بلاد دور به شمار اهل بدر سیصد و سیزده مرد برای او جمع کرده با او صحیفه ای است مهر کرده

مختومه فيها عدد أصحابه بأسمائهم و أنسابهم و بلدانهم و طبائعهم و حلالهم و كناهم كدادون مجدّون في طاعته. فقال له أبيّ: و ما دلالة و علاماته يا رسول الله؟ قال: له علم إذا حان وقت خروجه انتشر ذلك العلم من نفسه و أنطقه الله تعالى فناده العلم: اخرج يا وليّ الله فاقتل أعداء الله. و هما رايّتان و علامتان و له سيف مغمّد فإذا حان وقت خروجه اختلع ذلك السيف من غمده و أنطقه الله عزّ و جلّ فناده السيف: اخرج يا وليّ الله فلا- يحلّ لك أن تتعد عن أعداء الله. فيخرج و يقتل أعداء الله حيث تفهم و يقيم حدود الله و يحكم بحكم الله، يخرج جبرئيل عليه السّلام عن يمينه و ميكائيل عن يساره و سوف تذكرون ما أقول لكم و لو بعد حين و أفوض أمرى إلى الله تعالى عزّ و جلّ، يا أبيّ طوبى لمن لقيه و طوبى لمن أحبّه و طوبى لمن قال به، ينجيهم الله به من الهلكة و بالإقرار بالله و برسوله و بجميع الأئمّه، يفتح الله لهم الجنّه، مثلهم في الأرض كمثل المسك الذي يسطع ريحه و لا يتغيّر أبداً و مثلهم في السّماء كمثل القمر المنير الذي لا يطفى نوره أبداً كه در آن تعداد و اسامی اصحاب و نسب و شهرها و خلق و خوی آنان، وضع ظاهری، چهره و کنیه آنان ثبت است، در اطاعت او کوشا هستند. ابیّ گفت: نشانه های او چیست؟ فرمود: او را علمی است چون وقت خروج رسد آن علم باز می شود و خداوند آن را گویا گرداند، آن علم او را ندا کند که «اخرج يا ولي الله فاقتل اعداء الله» و او را دو نشانه باشد، او را شمشیری است در غلاف و چون وقت خروج بیاید از غلاف کنده شود و خداوند آن را گویا گرداند و ندا کند او را که «اخرج يا ولي الله فلا يحل لك ان تتعد عن اعداء الله» بیرون آید و دشمنان خدا را هر جا بیابد، بکشد و حدود خدا برپا دارد و به حکم خدا حکم کند بیرون آید جبرئیل از یمین و میکائیل از یسار او، این را که گفتم هر چند بعد از مدتی باشد خواهید دانست و امر خود را به خدا تفویض می کنم. ای ابی! خوشا به حال کسی که او را ملاقات کند و او را دوست دارد و به او معتقد باشد، خداوند به خاطر وی و اعتقاد به خدا و رسول و ائمه آنها را از هلاکت نجات دهد، گشوده شود بر ایشان درهای بهشت، مثل ایشان مثل مشک است که بوی او می تابد و متغیّر نمی گردد و مثل ایشان مثل ماه روشن است که هرگز نورش خاموش نمی گردد.

قال أبي: يا رسول الله كيف بيان حال هؤلاء الأئمة عن الله عزّ وجلّ قال: إنّ الله عزّ وجلّ أنزل عليّ اثنتي عشرة صحيفة، اسم كلّ إمام عليّ خاتمه و صفته في صحيفته.

30 74 حدّثنا عليّ بن عبد الله الوراق الرّازيّ رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا الهيثم بن أبي مسروق التّهدیّ، عن الحسين بن علوان، عن عمرو بن خالد، عن سعد بن طريف، عن الأصبغ بن نباته، عن عبد الله بن عباس، قال: سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول: أنا و عليّ و الحسن و الحسين و تسعه من ولد الحسين مطهّرون معصومون.

31 75 حدّثنا أحمد بن الحسن القطان قال:

حدّثنا أحمد بن يحيى بن زكريّا القطان، قال: حدّثنا بكر بن عبد الله بن حبيب، قال:

حدّثنا الفضل بن الصّقر العبديّ، قال: حدّثنا أبو معاوية، عن الأعمش، عن عبايه بن الرّبيعيّ، عن عبد الله بن عباس قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله أنا سيّد التّبين و عليّ ابي گفت: يا رسول الله! حال ایشان از جانب حق از چه راه نزد تو مبين شده؟ فرمود: همانا خداوند بر من دوازده صحيفه نازل ساخته که نام هرامام در خاتم آن و صفت او در صحيفه آن است.

30 74 علي بن عبد الله وراق رازی از سعد بن عبد الله از هيثم بن ابي مسروق نهدی از حسين بن علوان از عمرو بن خالد از سعد بن طريف از اصبغ بن نباته از عبد الله بن عباس روايت کرده است که گفت: من از رسول خدا صلّى الله عليه و آله شنيدم که فرمود: من و علي و حسن و حسين و نه نفر از اولاد حسين مطهّر و معصوم هستيم.

31 75 احمد بن حسن قطان از احمد بن يحيى بن زكريا قطان روايت کرده که از بكر بن عبد الله بن حبيب از فضل بن صقر عبدي از ابو معاويه از اعمش از عبايه بن ربيعي از عبد الله بن عباس مروی است که گفت: رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود:

من سيّد و سرور پيامبران می باشم و علي بن ابي طالب عليه السّلام سيّد و سرور اوصيا است

بن ابی طالب سید الوصیین و إنّ اوصیائی بعدی اثنا عشر، أولهم علی بن ابی طالب علیه السّلام و آخرهم القائم.

76 32 حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن معقل القرمیسینی قال حدّثنا محمد بن عبد الله البصری، قال: حدّثنا ابراهیم بن مهزم، عن ابيه، عن ابی عبد الله علیه السّلام، عن آباءه، عن علی علیه السّلام، قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله: اثنا عشر من أهل بيتی أعطاهم الله فهمی و علمی و حکمتی و خلقهم من طینتی فویل للمنکرین علیهم بعدی القاطعین فیهم صلتی ما لهم لا أنالهم الله شفاعتی.

77 33 حدّثنا محمد بن ابراهیم بن إسحاق الطالقانی رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن همّام أبو علی عن عبد الله بن جعفر الحمیری عن الحسن بن موسى الخشاب عن ابی المثنی التّخعی عن زید بن علی بن الحسين عن ابيه علی بن الحسين عن و اوصیاء بعد از من دوازده نفر هستند که اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان حضرت قائم علیه السّلام می باشد.

76 32 محمد بن عبد الله بصری از ابراهیم بن مهزم از پدرش از امام صادق علیه السّلام از قول پدرانش از علی بن ابی طالب علیهم السّلام نقل کرده که فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: خداوند به دوازده نفر از اهل بیت من فهم و علم و حکمت مرا عطا فرموده و ایشان را از طینت (گل) من آفریده است، پس وای بر کسانی که بعد از من ایشان را نادیده بگیرند (انکار کنند). چه می شود آنها را! خدا شفاعت مرا به آنها نرساند!

77 33 محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی از محمد بن همّام ابو علی از عبد الله بن جعفر حمیری از حسن بن موسی خشاب از ابی مثنی نخعی از زید بن علی بن حسین از پدرش سید الشهداء علیهم السّلام از رسول خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: چگونه هلاک شود امتی که ابتدای آن

أبيه عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: كيف تهلك أمه أنا وعلیّ و أحد عشر من ولدی أولو الألباب أولها و المسيح ابن مريم آخرها و لكن يهلك بين ذلك من لست منه و ليس منی.

78 34 حدّثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار قال: حدّثنا أبي عن محمد بن عبد الجبار عن أبي أحمد محمد بن زياد الأزديّ عن أبان بن عثمان عن ثابت بن دينار عن سيّد العابدين عليّ بن الحسين عن سيّد الشهداء الحسين بن عليّ عن سيّد الأوصياء أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليهم السلام قال: قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله: الأئمّة من بعدی اثنا عشر أولهم أنت يا عليّ و آخرهم القائم الذي يفتح الله تبارك و تعالی ذكره علي يديه مشارق الأرض و مغاربها.

79 35 حدّثنا أبي و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنهما قالوا: حدّثنا سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر الحميريّ فرمود: چگونه هلاک شود امتی که ابتدای آن من و علی و یازده نفر از فرزندان او از صاحبان درایت هستیم و آخر ایشان عیسی است و لكن در میانه کسانی هلاک می شوند که نه از منند و نه من از ایشان.

78 34 احمد بن محمد بن يحيى عطار از پدرش از محمد بن عبد الجبار از ابی احمد محمد بن زياد ازدي از ابان بن عثمان از ثابت بن دينار از جناب زين العابدين و سيد الساجدين و ایشان از پدر بزرگوارش سيد الشهداء عليه السلام و آن جناب از أمير المؤمنين عليه السلام روایت می کند که رسول خدا صلى الله عليه وآله به من فرمود: ائمة پس از من دوازده نفرند که اولین ایشان تو هستی و آخر ایشان قائم است که خداوند تبارک و تعالی ذکرش را به دست او در مشارق و مغارب زمین افتتاح می نماید.

79 35 پدرم و نیز محمد بن حسن بن احمد بن وليد از سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر حميري و محمد بن يحيى عطار و احمد بن

و محمد بن يحيى العطار و أحمد بن إدريس جميعا قالوا: حدّثنا أحمد بن أبي عبد الله البرقي قال: حدّثنا [أبي] أبو هاشم داود بن القاسم الجعفري عن أبي جعفر محمد بن عليّ الثاني عليه السّلام قال: أقبل أمير المؤمنين عليه السّلام ذات يوم و معه الحسن بن عليّ عليه السّلام و سلمان الفارسيّ رضی الله عنه و أمير المؤمنين عليه السّلام متكئ على يد سلمان فدخل المسجد الحرام إذ أقبل رجل حسن الهيئة و اللباس فسلم عليّ أمير المؤمنين عليه السّلام فردّ عليه السّلام، فجلس ثمّ قال: يا أمير المؤمنين أسألك عن ثلاث مسائل إن أخبرتني بهنّ علمت أنّ القوم قد ركبوا من أمرک ما أفضى عليهم أنّهم ليسوا بمؤمنين في دنياهم و لا في آخرتهم و إن تكن الأخرى علمت أنّک و هم شرع سواء. فقال له أمير المؤمنين عليه السّلام:

سلني عمّا بدا لك. فقال: أخبرني عن الرّجل إذا نام أين تذهب روحه و عن الرّجل كيف يذكر و ينسى و عن الرّجل كيف يشبه ولده الأعمام و الأخوال. فالتفت أمير المؤمنين عليه السّلام إلى أبي محمد الحسن بن عليّ عليهما السّلام، فقال:

يا أبا محمد أجبه. فقال عليه السّلام: أمّا ما سألت إدريس روایت کردند که ایشان از احمد بن ابی عبد الله برقي از ابو هاشم داود بن قاسم جعفري از ابو جعفر محمد بن عليّ عليه السّلام روایت می کند که روزی امیر المؤمنین علیه السّلام با امام حسن علیه السّلام و سلمان در حالی که حضرت به دست سلمان تکیه کرده بود، وارد مسجد الحرام شدند. مردی نیکو صورت و سیرت به حضرت سلام کرد و پاسخ شنید و در محضر حضرت نشست و گفت: ای امیر المؤمنین! سه مسأله از تو سؤال می کنم، اگر پاسخ گفתי، می دانم که مردمان در تو بر چیزی سوار شدند که شایسته آن نبودند و در دنیا و آخرت از آن در امان نیستند و اگر گونه ای دیگر بود، می دانم که تو و ایشان یکسانید. حضرت فرمود:

بپرس! عرض کرد: مرا خبر ده که چون آدمی به خواب می رود، روح او در کجاست و نیز چگونه آدمی چیزی را فراموش کرده، دوباره به خاطر می آورد و همچنین چرا فرزند آدمی، گاه شبیه عموها و دایی هایش می شود؟ حضرت رو به امام حسن علیه السّلام کرده، فرمود: او را پاسخ گوی! امام حسن علیه السّلام فرمود: امّا درباره انسان که چون به خواب می رود، روح او در کجاست، پرسیدی! بدان! روح در آن گاه متعلق

عنه من أمر الإنسان إذا نام أين تذهب روحه، فإن روحه متعلقه بالريح والريح متعلقه بالهواء إلى وقت ما يتحرك صاحبها لليقظه، فإن أذن الله تعالى برد تلك الروح على صاحبها جذبت تلك الريح الروح و جذبت تلك الريح الهواء فرجعت الروح فأسكنت في بدن صاحبها و إن لم يأذن الله عزّ وجلّ برد تلك الروح على صاحبها جذب الهواء الريح و جذبت الريح الروح فلم تردّ على صاحبها إلى وقت ما يبعث. و أمّا ما ذكرت من أمر الذكر و التسيان، فإن قلب الرجل في حقّ و على الحقّ طبق فإن صلّى الرجل [على] عند ذلك على محمّد و آل محمّد صلاه تامّه انكشف ذلك الطبق عن ذلك الحقّ فأضاء القلب و ذكر الرجل ما كان نسي فإن هو لم يصلّ على محمّد و آل محمّد أو نقص من الصلاه عليهم انطبق ذلك الطبق على ذلك الحقّ فأظلم القلب و نسي الرجل ما كان ذكره. و أمّا ما ذكرت من أمر المولود الذي يشبه أعمامه و أخواله. فإنّ الرجل إذا أتى أهله فجامعها بقلب ساكن و عروق هادئه و بدن غير مضطرب به باد و باد متعلق به هواست. چون آدمی را هنگام بیداری پیش آید، اگر خداوند اذن فرماید، باد آن روح را از هوا جذب کرده در بدن صاحبش قرار می گیرد و اگر اجازه نفرماید، باد آن روح را جذب کرده و هوا آن را از باد می گیرد و روح به بدن باز نمی گردد تا روز قیامت.

پرسیدی از مرد چگونه به یاد می آورد و فراموش می کند! بدان که قلب آدمی در حقه ای است و بر در آن حقه، طبقی قرار گرفته است. اگر آدمی درود جامعی بر محمد و آل محمد بفرستد، آن طبق از حقه کنار رفته، قلب روشن می شود و آدمی آن چه را فراموش کرده، به خاطر می آورد و اگر درود نفرستد یا درودی ناقص بر آن جناب بفرستد، درپوش بر حقه مانده، قلب سیاه شده و مرد آن چه را به یاد داشت، فراموش می کند.

اما سؤال کردی از فرزند که چرا گاه شبیه عموهای خویش می گردد و گاه شبیه دایی های خویش.

همانا گاهی که مرد برای نزدیکی به سراغ همسر خود می رود و قلب او آرام و رگ هایش ساکن و بدنش غیر مضطرب است، نطفه در جوف رحم جای گرفته و فرزند در این گاه شبیه

فاستكنت تلك النطفه في جوف الرحم خرج الولد يشبه أباه و أمه، وإن هو أتاها بقلب غير ساكن و عروق غير هادئه و بدن مضطرب اضطربت النطفه فوقعت في حال اضطرابها على بعض العروق، فإن وقعت على عرق من عروق الأعمام أشبه الولد أعمامه و إن وقعت على عرق من عروق الأخوال أشبه الولد أخواله. فقال الرجل:

أشهد أن لا إله إلا الله و لم أزل أشهد بها و أشهد أن محمدا رسول الله و لم أزل أشهد بذلك و أشهد أنك وصي رسول الله و القائم بحجته و أشار إلى أمير المؤمنين عليه السلام و لم أزل أشهد بها و أشهد أنك وصي الله و القائم بحجته بعدك و أشار إلى الحسن عليه السلام و أشهد أن الحسين بن عليّ وصي أبيك و القائم بحجته بعدك و أشهد على عليّ بن الحسين أنه القائم بأمر الحسين بعده و أشهد على محمد بن عليّ أنه القائم بأمر عليّ بن الحسين بعده و أشهد على جعفر بن محمد أنه القائم بأمر محمد بن عليّ و أشهد على موسى بن جعفر أنه القائم بأمر جعفر بن محمد و أشهد على عليّ بن موسى أنه القائم بأمر موسى بن جعفر و پدر خویش یا مادر خود می گردد و اگر که مرد با قلبی ناآرام و رگ هایی غیر ساکن و بدنی مضطرب با همسرش، همبستر شود، نطفه مضطرب شده، در یکی از رگ ها جای می گیرد، اگر آن رگ، مختص به عموهای او باشد، شبیه عموها و اگر شبیه دایی های او باشد، فرزند چون دایی هایش می شود. مرد گفت: شهادت می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست، شهادتی ماندگار و نیز شهادت می دهم که محمد رسول خداست، شهادتی ماندگار و شهادت می دهم که تو وصی رسول خدا و قائم به امر او هستی، شهادتی ماندگار. در این حال آن مرد به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اشاره کرد و سپس به امام حسن علیه السلام اشاره کرده و گفت: و شهادت می دهم که تو وصی و قائم به امری پس از امیر المؤمنین و شهادت می دهم که حسین بن علی برادر تو وصی پدر تو و قائم به امر اوست پس از تو، و شهادت می دهم که علی بن حسین وصی حسین است پس از او، و قائم به امر اوست و شهادت می دهم که محمد بن علی قائم به امر علی بن حسین است و شهادت می دهم که جعفر بن محمد قائم به امر محمد بن علی است و نیز موسی بن جعفر قائم به امر

أشهد على محمد بن عليّ أنّه القائم بأمر عليّ بن موسى و أشهد على عليّ بن محمد أنّه القائم بأمر محمد بن عليّ و أشهد على الحسن بن عليّ أنّه القائم بأمر عليّ بن محمد و أشهد على رجل من ولد الحسن بن عليّ لا يكتنى و لا يسمّى حتّى يظهر في الأرض أمره، فيملأها عدلا كما ملئت جورا أنّه القائم بأمر الحسن بن عليّ و السّلام عليك يا أمير المؤمنين و رحمه الله و بركاته. ثمّ قام و مضى، فقال أمير المؤمنين عليه السّلام:

يا أبا محمد اتّبعه فانظر أين يقصد. فخرج الحسن عليه السّلام في أثره، قال: فما كان إلّا أن وضع رجله خارجا من المسجد فما دريت أين أخذ من أرض الله عزّ و جلّ فرجعت إلى أمير المؤمنين عليه السّلام فأعلمته، فقال: يا أبا محمد أ تعرفه؟ فقلت الله تعالى و رسوله و أمير المؤمنين أعلم. فقال: هو الخضر عليه السّلام.

80 36 حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضی الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن عبد السّلام بن صالح الهرويّ قال: أخبرنا وكيع عن الرّبيع بن جعفر بن محمد است و نیز علی بن موسی قائم به امر موسی بن جعفر است و نیز محمد بن علی قائم به امر علی بن موسی است و نیز علی بن محمد قائم به امر محمد بن علی است و نیز حسن علی قائم به امر علی بن محمد است و شهادت می دهم که مردی که نام و کنیه اش برده نشود و زمین را پس از ظلم و جور، از عدل پر کند، قائم به امر حسن بن علی است و سلام بر تو ای امیر المؤمنین. سپس برخاست و رفت. حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام به امام حسن علیه السّلام فرمود: ای ابا محمد! او را دنبال کن و ببین که به کجا می رود؟ حضرت فرمود: پای که از مسجد بیرون نهاد، ندانستم که به کدام سوی زمین رفت.

پس به نزد امیر المؤمنین علیه السّلام بازگشتم و ایشان را خبر دادم. فرمود: ای ابا محمد او را شناختی؟ عرضه داشتم: خدا و رسول و امیر المؤمنین دانانترند. فرمود: او خضر علیه السّلام بود.

80 36 احمد بن زياد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبد السّلام بن صالح هروی از وکیع از ربیع بن سعد از عبد الرحمن بن سلیط از امام حسین علیه السّلام روایت می کند که

سعد عن عبد الرحمن بن سلیط قال: قال الحسين بن علی بن ابی طالب علیه السلام: منّا اثنا عشر مهديًا أولهم أمير المؤمنين علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرهم التاسع من ولدی و هو القائم بالحقّ یحیی الله تعالی به الأرض بعد موتها، و یظهر به دین الحقّ علی الدین کله و لو کره المشرکون، له غیبه یرتدّ فیها قوم و یشب علی الدین فیها آخرون، فیؤذون فیقال لهم: متى هذا الوعد إن کنتم صادقین، أما إن الصّابر فی غیبه علی الأذى و التّکذیب بمنزله المجاهد بالسّیف بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله.

81 37 حدّثنا محمّد بن ابراهیم بن إسحاق الطّالقانی رضی الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن محمّد الهمدانی قال: حدّثنا أبو عبد الله العاصمی عن الحسين بن قاسم بن ایوب عن الحسن بن محمّد بن سماعه عن ثابت الصّبّاغ عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال:

سمعتہ یقول: منّا اثنا عشر مهديًا مضی سنّه و بقی سنّه و یصنع الله فی السّادس ما أحبّ.

و قد أخرجت الأخبار التي رويتها في هذا المعنى في كتاب كمال الدين و تمام النعمه في إثبات الغیبه و كشف الحیره و الله تعالی أعلم.

فرمود: از ما دوازده مهدي وجود دارد، اولین ایشان امیر المؤمنین علیه السلام بود و آخرین ایشان نهمین فرزند من است، او قائم به حق است و خداوند به او زمین را پس از مرگش زنده می کند و دین حق را بر تمامی ادیان برتری داده و پشتیبانی می نماید، گرچه مشرکین ناخشنود باشند. او را غیبتی است که در آن عده ای مرتد شده و عده ای بر او ثابت قدمند و در این راه آزار دیده و از ایشان می پرسند که این وعده چه شد؟ همانا صابر و آزار دیده در این میانه چونان مجاهد در راه خدا در پیشگاه رسول خداست.

81 37 محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی از احمد بن محمد همدانی از ابو عبد الله عاصمی از حسین بن قاسم بن ایوب از حسن بن محمد بن سماعه از ثابت صباغ از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: از ما دوازده مهدي وجود دارد، نیمی گذشته و نیمی مانده اند، و خداوند درباره ششمی از ماندگان آن گونه که دوست دارد، عمل خواهد کرد.

«همانا روایاتی را که در این زمینه وجود دارد، در کتاب کمال الدین و تمام النعمه فی اثبات الغیبه و كشف الحیره جمع آوری کرده ام، و الله اعلم.»

7 باب جمل من أخبار موسى بن جعفر عليه السلام مع هارون الرشيد و مع موسى بن المهدي 1 82 حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال: حدثنا محمد بن يحيى الصولي قال: حدثنا أبو العباس أحمد بن عبد الله عن علي بن محمد بن سليمان التوفلي عن صالح بن علي بن عطيه قال: كان السبب في وقوع موسى بن جعفر عليه السلام إلى بغداد أن هارون الرشيد أراد أن يقعد الأمر لابنه محمد ابن زييده و كان له من البنين أربعة عشر ابنا فاختار منهم ثلاثة؛ محمد ابن زييده و جعله ولي عهد و عبد الله المأمون و جعل الأمر له بعد ابن زييده و القاسم المؤتمن و جعل له الأمر من بعد المأمون، فأراد أن يحكم الأمر في

7- پاره ای از اخبار موسی بن جعفر علیه السلام با هارون الرشید و موسی بن مهدی

7- پاره ای از اخبار موسی بن جعفر علیه السلام با هارون الرشید و موسی بن مهدی

1 82 محمد بن ابراهيم بن اسحاق طالقاني گوید: روایت کرد برای ما محمد بن يحيى صولى که گفت: روایت کرد برای ما احمد بن عبد الله از علي بن محمد بن سليمان نوفلي که گفت: روایت کرد برای ما صالح بن علي بن عطيه که گفت: علت بردن موسی بن جعفر عليه السلام به بغداد آن بود که هارون خواست خلافت را بعد از خود برای پسر خود محمد بن زييده مقرر کند و او را ولي عهد گرداند. او چهارده پسر داشت، از ایشان سه تن را اختیار نموده محمد بن زييده را ولي عهد نمود و بعد از او مأمون را و بعد از او قاسم مؤتمن را و خواست این کار را محکم کند و مشهور و علنی کند

ذلك و يشهّره شهره يقف عليها الخاصّ و العام، فحجّ في سنه تسع و سبعين و مائه و كتب إلى جميع الآفاق يأمر الفقهاء و العلماء و القرّاء و الأمراء أن يحضروا مكّه أيام الموسم، فأخذ هو طريق المدينه.

قال عليّ بن محمّد النوفليّ: فحدّثني أبي أنّه كان سبب سعايه يحيى بن خالد بموسى بن جعفر عليه السّلام وضع الرّشيد ابنه محمّد ابن زييده في حجر جعفر بن محمّد بن الأشعث فساء ذلك يحيى و قال: إذا مات الرّشيد و أفضى الأمر إلى محمّد انقضت دولتي و دوله و لدي و تحوّل الأمر إلى جعفر بن محمّد بن الأشعث و ولده و كان قد عرف مذهب جعفر في التّشيع فأظهر له أنّه على مذهبه فسّر به جعفر و أفضى إليه بجميع أموره و ذكر له ما هو عليه في موسى بن جعفر عليه السّلام فلمّا وقف على مذهبه سعى به إلى الرّشيد و كان الرّشيد يرعى له موضعه و موضع أبيه من نصره الخلافة فكان يقدّم في أمره و يؤخّر و يحيى لا يألو أن يخطب عليه إلى أن دخل يوماً إلى الرّشيد فأظهر له إكراماً و جرى بينهما كلام مزيه جعفر لحرمة و حرمة أبيه فأمر له الرّشيد في تا خاص و عام بر أن مطلع شونند، پس در سال صد و هفتاد و نه عزم حج نمود، به اطراف جهان نوشت که فقيهان و عالمان و قاریان و امیران در مکه حاضر گردند و خود از راه مدینه رهسپار شد.

علي بن محمد نوفلي گوید: پدرم گفت: يحيى بن خالد نزد هارون بدگویی موسی بن جعفر عليه السّلام می نموده به سبب آن که هارون پسر خود محمد بن زبیده را برای تربیت به جعفر بن محمد اشعث داده بود و يحيى از این موضوع ناراحت بود و می گفت: چون هارون بمیرد و خلافت به محمد رسد دولت من و فرزندان من منقضى گردد و کار با جعفر بن محمد و فرزندان او افتد. او می دانست که جعفر بن محمد شیعه است، با او ظاهر ساخت که من نیز بر مذهب تو هستم، جعفر شاد شد و همه کار خود با او در میان نهاد و امامت موسی بن جعفر عليه السّلام نزد او یاد کرد چون مذهب او یقین بدانست آن خبر با هارون بگفت و هارون جانب جعفر پاس می داشت که او و پدرش در نصرت خلافت حقوق داشتند، پس در کار او مردد بود و يحيى سعی در قصد جعفر می نمود، روزی جعفر نزد هارون رفت و هارون او را اکرام نمود و در گفتگوها سخن از جعفر و پدرش گشود و حقوق ایشان یاد کرد و بیست هزار دینار به او عطا فرمود.

ذلك اليوم بعشرين ألف دينار فأمسك يحيى عن أن يقول فيه شيئا حتى أمسى ثم قال للرّشيد: يا أمير المؤمنين قد كنت أخبرتك عن جعفر و مذهبه فتكذب عنه و هاهنا أمر فيه الفيصل. قال: و ما هو؟ قال:

إنّه لا يصل إليه مال من جهه من الجهات إلا أخرج خمسه فوجه به إلى موسى بن جعفر و لست أشك أنّه قد فعل ذلك في العشرين الألف دينار التي أمرت بها له.

فقال هارون: إن في هذا لفيصلا فأرسل إلى جعفر ليلا و قد كان عرف سعاه يحيى به فتباينا و أظهر كلّ واحد منهما لصاحبه العداوه، فلمّا طرق [جعفر] جعفرا رسول الرّشيد بالليل خشي أن يكون قد سمع فيه قول يحيى و أنّه إنّما دعاه ليقتله فأفاض عليه ماء و دعا بمسك و كافور فتحنّط بهما و لبس برده فوق ثيابه و أقبل إلى الرّشيد فلمّا وقعت عليه عينه و شمّ رائحه الكافور و رأى البرده عليه، قال: يا جعفر ما هذا؟ فقال: يا أمير المؤمنين قد علمت أنّه سعى بي عندك فلمّا جاءني رسولك في هذه السّاعه لم آمن أن يكون قد قرح في قلبك ما يقول عليّ فأرسلت إليّ لتقتلني. قال: كلاًّ يحيى از بدگویی درباره جعفر خودداری کرد تا این که شب فرا رسید، به هارون گفت: یا امیر المومنین! من پیوسته به تو می گفتم که جعفر شیعه است و تو باور نمی کردی حالا دلیلی بنمایم که در آن شک نباشد. گفت: بگو، گفت: مالی که به دست او می آید خمس آن را برای موسی بن جعفر علیه السلام می فرستد و یقین می دانم که در این بیست هزار دینار نیز بر آن منوال عمل نموده است. هارون گفت: اگر چنین باشد دیگر شک نماند و همان شب هارون شخصی را فرستاد و جعفر را بخواند، جعفر نیز می دانست که یحیی بدگویی او نزد امیر المؤمنین می کند و میانشان دشمنی ظاهر شده، چون فرستاده هارون بیامد، ترسید که هارون الرشید قول یحیی را درباره او قبول کرده باشد و او را بکشد پس آب خواست و غسل کرد و مشک و کافور بر خود حنوط کرد و برده ای بر روی لباس خود بر تن کرد و نزد هارون بیامد، چون هارون او را چنین دید، گفت:

ای جعفر! این چیست؟ گفت: یا امیر المومنین! می دانم که یحیی بد من نزد تو گفته است و قصد جان من دارد، چون فرستاده تو آمد، گفتم: مرا به کشتن می برند؟ گفت: نه چنین نیست

و لكن قد خبّرت أنّك تبعث إلى موسى بن جعفر من كلّ ما يصير إليك بخمسه و أنّك قد فعلت بذلك في العشرين الألف دينار فأحببت أن أعلم ذلك. فقال جعفر: الله أكبر يا أمير المؤمنين تأمر بعض خدمك يذهب فيأتيك بها بخواتيمها. فقال الرّشيد لخدام له: خذ خاتم جعفر و انطلق به حتّى تأتيني بهذا المال و سمّي له جعفر جاريته التي عندها المال فدفعت إليه البدر بخواتيمها فأتى بها الرّشيد، فقال له جعفر:

هذا أول ما تعرف به، كذب من سعى بي إليك. قال: صدقت يا جعفر انصرف آمنّا فإنّي لا أقبل فيك قول أحد قال و جعل يحيى يحتال في إسقاط جعفر.

قال النّوفليّ: فحدّثني عليّ بن الحسن بن عليّ بن عمر بن عليّ عن بعض مشايخه و ذلك في حجّه الرّشيد قبل هذه الحجّه. قال: لقيني عليّ بن إسماعيل بن جعفر بن محمّد فقال لي: ما لك قد أخملت نفسك ما لك لا تدبّر أمور الوزير فقد أرسل إليّ فعادلته و طلبت الحوائج إليه و كان سبب ذلك أنّ يحيى بن خالد قال ليحيى بن أبي مریم: ألا تدلّني على رجل من آل أبي طالب له رغبة في الدّنيا فأوسّع اما گفته اند که تو خمس هر مال را نزد موسی می فرستی، خمس این بیست هزار دینار را نیز فرستاده ای؟ جعفر گفت: الله أكبر یا امیر المومنین! از خادمان خلافت برود و آن زر را بیاورد، هارون به یکی از خدمه گفت تا انگشتر جعفر را بگیرد و پولها را بیاورد. جعفر نیز نام کنیزی که پولها نزد او بود گفت، کنیز کیسه های پول را همان طور مهر شده به او داد و خادم آنها را نزد هارون برد، جعفر گفت: این اول دلیل کذب آن که درباره من نزد تو بدگویی می کند، گفت:

راست می گویی ای جعفر! برو و آسوده باش که من حرف کسی درباره تو نمی شنوم و يحيى حيله ها می کرد که شاید جعفر را ببندازد. نوفليّ گفت:

عليّ بن حسين بن عليّ بن عمر بن عليّ حکایت کرد از بعضی از مشايخ خود که این حکایت پیش از سالی که هارون برای حج به مکه آمده بود اتفاق افتاد و نیز او گفته که اسمعيل بن جعفر بن محمد به من گفت: چرا خود را کنار کشیده ای و در کار وزیر داخل نمی شوی، وزیر کسی را فرستاد، نزد او رفتم و با او معادله نمودم و حاجت ها خواستم، به این سبب که يحيى بن خالد به يحيى بن مریم گفت: مرا دلالت می کنی به مردی از آل ابی طالب که راغب باشد در دنیا تا

له منها؟ قال: بلى أدلك على رجل بهذه الصّفه و هو عليّ بن إسماعيل بن جعفر فأرسل إليه يحيى فقال: أخبرني عن عمّك و عن شيعة و المال الّذي يحمل إليه.

فقال: له عندى الخبر و سعى بعمّه فكان من سعائته أن قال: من كثره المال عنده أنّه اشترى ضيعة تسمّى البشريّة بثلاثين ألف دينار فلمّا أحضر المال قال البائع: لا أريد هذا التّقّد أريد نقدا كذا و كذا فأمر بها فصبّت فى بيت ماله و أخرج منه ثلاثين ألف دينار من ذلك التّقّد و وزنه فى ثمن الضّيعة. قال التّوفلى: قال أبى و كان موسى بن جعفر عليه السّلام يأمر لعليّ بن إسماعيل و يثق به حتّى ربّما خرج الكتاب منه إلى بعض شيعة بخطّ عليّ بن إسماعيل، ثمّ استوحش منه. فلمّا أراد الرّشيد الرّحله إلى العراق بلغ موسى بن جعفر عليهما السّلام أنّ عليّا ابن أخيه يريد الخروج مع السّلمطان إلى العراق فأرسل إليه: ما لك و الخروج مع السّلمطان؟ قال: لأنّ عليّ دينا. فقال: دينك عليّ قال فتدبير عيالى؟ قال أنا أكفيهم. فأبى إلاّ الخروج فأرسل إليه مع أخيه محمّد بن إسماعيل بن جعفر بثلاثمائة دينار و أربعة آلاف درهم به زندگى او وسعت دهم؟ گفت: كسى را به اين اوصاف معرفى كنم و او على بن اسمعيل بن جعفر است، يحيى او را طلبيد و گفت: خبر ده مرا از عموى خود و از شيعة او و مالى كه براى او مى فرستند، گفت: من از همه خبر دارم و بدگويى عم خود كرد و گفت: بسيارى مال او به حدّى است كه ملكى به سى هزار دينار خريد و چون نقد حاضر كردند، فروشنده گفت: من فلان زر مى خواهم، فرمود آن زر در بيت المال ريختند و از آن زر كه او مى خواست سى هزار دينار سرخ آوردند، نوفلى گويد: پدرم گفت: موسى بن جعفر عليهما السّلام به على بن اسمعيل اعتماد داشت و گاهى نامه هاى كه به بعضى از شيعیان مى فرستاد به خطّ على بن اسمعيل بود، ولى كم كم از او متوحش شد و چون هارون از حج عزم عراق نمود به موسى عليه السّلام رسيد كه برادرزاده ات با هارون به عراق مى رود، پيغام داد كه تو را با سلطان و رفتن به عراق چه كار است؟ گفت: قرض دارم، فرمود: قرض تو را ادا نمايم، گفت: پس امور زندگى ام چه مى شود؟ فرمود: آن نيز به عهده من، ولى على بن اسمعيل از رفتن به همراه سلطان صرف نظر نكرد و امام كاظم عليه السّلام سيصد دينار و چهار هزار درهم توسط برادرش محمّد بن جعفر عليه السّلام به او

فقال له: اجعل هذا في جهازك و لا تؤتم ولدي.

83 2 حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمُؤَدَّبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: جَاءَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَذَكَرَ لِي: أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرٍ دَخَلَ عَلَى هَارُونَ الرَّشِيدِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ بِالْخِلاَفَةِ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: مَا ظَنَنْتَ أَنَّ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَتَيْنِ حَتَّى رَأَيْتَ أَخِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسَلِّمُ عَلَيْهِ بِالْخِلاَفَةِ. وَكَانَ مَمَّنْ سَعَى بِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْقُوبُ بْنُ دَاوُدَ وَكَانَ يَرَى رَأْيَ الزَّيْدِيِّهِ.

84 3 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصَّوَلِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ فَرَسْتَادٍ وَكَانَ مِنْهَا رَأْيَ تَوْشَةَ رَأْيَ خُودِ قَرَارِ بَدِ وَفَرَزَنْدَانَ مَرَا يَتِيمِ نَكْن.

83 2 حسين بن ابراهيم بن احمد بن هشام مؤدب گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی بن عبید از موسی بن قاسم بجلی از علی بن جعفر که گفت: محمد بن اسمعیل بن جعفر بن محمد علیه السلام نزد من آمد و گفت: محمد بن جعفر نزد هارون رفته است و بر او سلام خلافت کرده است و سپس گفته تا حال گمان نمی بردم که در زمین دو خلیفه است تا دیدم برادر خود موسی بن جعفر علیه السلام را که مردم بر او سلام به خلافت می دادند. و از جمله آنان که درباره موسی علیه السلام نزد هارون سعایت و بدگویی کردند یعقوب بن داود است و او مذهب زیدیه داشت.

84 3 محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن یحیی صولی از ابو العباس احمد بن عبد الله از علی بن محمد بن سلیمان نوفلی که گفت: روایت کرد برای ما

سليمان التوفلي قال: حدثنا إبراهيم بن أبي البلاد قال: كان يعقوب بن داود يخبرني أنه قد قال بالإمامه، فدخلت عليه بالمدينة في الليلة التي أخذ فيها موسى بن جعفر عليه السلام في صبيحتها، فقال لي: كنت عند الوزير الساعه يعني يحيى بن خالد فحدثني أنه سمع الرشيد يقول عند قبر رسول الله صلى الله عليه وآله كالمخاطب له: بأبي أنت و أمي يا رسول الله إني أعتذر إليك من أمر قد عزمت عليه، فإني أريد أن أخذ موسى بن جعفر فأحبسه لأنني قد خشيت أن يلقي بين أمتك حربا تسفك فيها دماؤهم وأنا أحسب أنه سيأخذه غدا فلما كان من الغد أرسل إليه الفضل بن الربيع وهو قائم يصلي في مقام رسول الله صلى الله عليه وآله فأمر بالقبض عليه و حبسه.

4 85 حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني قال: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن عبد الله بن صالح قال: حدثني صاحب الفضل بن الربيع عن الفضل بن الربيع قال: كنت ذات ليلة في فراشي مع إبراهيم بن أبي البلاد كه گفت: يعقوب بن داود به من می گفت: من مذهب اماميه دارم، ابراهيم ادامه داد در شبی كه صباح آن هارون موسى بن جعفر عليه السلام را دستگیر كرد نزد يعقوب بن داود رفتم، يعقوب گفت: الان نزد وزير يحيى بن خالد بودم به من نقل كرد كه شنيدم از هارون كه با قبر حضرت رسول صلى الله عليه وآله خطاب کرده می گفت: پدر و مادرم فدای تو يا رسول الله صلى الله عليه وآله معذرت می خواهم از تو در اين كار كه عزم آن کرده ام می خواهم موسى بن جعفر عليه السلام را بگیرم و حبس کنم كه می ترسم او میان امت تو جنگی اندازد كه خونهاشان ريخته گردد.

يحيى گفت: گمان دارم كه او را فردا بگیرد.

و چون فردا شد فضل بن ربيع را بفرستاد و آن حضرت در مقام رسول صلى الله عليه وآله به نماز ايستاده بود او را بگرفتند و حبس کردند.

4 85 احمد بن زياد بن جعفر همداني گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبد الله بن صالح كه گفت: روایت کرد برای ما صاحب فضل بن ربيع از فضل بن ربيع كه گفت: شبی در فراش خود با كنيزان

بعض جواری، فلما كان في نصف الليل سمعت حركه باب المقصوره فراغنى ذلك فقالت الجاربه: لعل هذا من الريح. فلم يمض إلا يسير حتى رأيت باب البيت الذي كنت فيه قد فتح و إذا مسرور الكبير قد دخل عليّ فقال لي: أجب الأمير و لم يسلم عليّ فأيست في نفسي و قلت: هذا مسرور دخل إليّ بلا إذن و لم يسلم ما هو إلا القتل و كنت جنباً فلم أجسر أن أسأله إنظاري حتى اغتسل، فقالت الجاربه لما رأته تحيرى و تبدّدت: ثق بالله عزّ و جلّ و انهض. فنهضت و لبست ثيابي و خرجت معه حتى أتيت الدار فسلمت عليّ أمير المؤمنين و هو في مرقده، فردّ عليّ السلام، فسقطت، فقال: تداخلك رعب؟ قلت: نعم يا أمير المؤمنين فتركني ساعه حتى سكنت ثم قال لي: سر إلى حبسنا فأخرج موسى بن جعفر بن محمّد و ادفع إليه ثلاثين ألف درهم فاخلع عليه خمس خلع و احمله على ثلاث مراكب و خيره بين المقام معنا أو الرحيل عدّنا إلى أي بلد أراد و أحبّ. فقلت: يا أمير المؤمنين تأمر بإطلاق موسى بن جعفر؟ قال لي: نعم فكررت ذلك عليه ثلاث مرّات خوابیده بودم، نصف شب بود که صدای در خانه را شنیدم، ترسیدم، کنیز گفت: شاید باد باشد، اندکی نگذشت که در خانه گشوده شد و مسرور الكبير داخل گشت و بر من سلام نکرده گفت: بیا، طمع از جان بریدم و گفتم این مسرور است که سرزده و بدون اجازه و سلام بر من وارد شده، حتما هارون خیال قتل مرا دارد، در آن حال جنب بودم و جرأت نکردم که از او برای غسل مهلت بخواهم، کنیز چون مرا چنان آشفته و حیران دید گفت: اعتماد بر خدای عزّ و جل کن و برو. برخاستم و جامه پوشیده با مسرور روانه گشتم تا به خانه ای که هارون خفته بود وارد شدم و سلام کردم جواب سلام باز داد و من خود را بر زمین انداختم، گفت:

ترسیده ای؟ گفتم: آری یا امیر المومنین! ساعتی صبر کرد تا من به حال خود آمدم، سپس گفت: برو به این زندان ما و موسی بن جعفر بن محمد علیهما السلام را بیرون آور و سی هزار درهم به او بده و پنج خلعت ببخش و او را بر سر مرکب بنشان و مخیر گردان خواهد با ما بماند و نخواهد هر جا که خواهد برود، گفتم: یا امیر المومنین! مرا می فرمایی که موسی بن جعفر را رها کنم، سه مرتبه تکرار کردم، گفت:

فقال لي: نعم وملك أتريد أن أنكث العهد؟ فقلت يا أمير المؤمنين و ما العهد؟ قال: بينا أنا في مرقدي هذا إذ ساورني أسود ما رأيت من السودان أعظم منه فقعد على صدري و قبض على حلقي و قال لي حبست موسى بن جعفر ظالما له؟ فقلت:

فأنا أطلقه و أهب له و أخلع عليه فأخذ عليّ عهد الله عزّ و جلّ و ميثاقه و قام عن صدري و قد كادت نفسي تخرج. فخرجت من عنده و وافيت موسى بن جعفر عليه السلام و هو في حبسه فرأيته قائما يصليّ، فجلست حتى سلّم ثمّ أبلغته سلام أمير المؤمنين و أعلمته بالذي أمرني به في أمره و أتى قد أحضرت ما أوصله به. فقال: إن كنت أمرت بشيء غير هذا فافعله. فقلت: لا و حقّ جدك رسول الله صلى الله عليه و آله ما أمرت إلاّ بهذا. قال:

لا- حاجه لي في الخلع و الحملان و المال إذا كانت فيه حقوق الأئمّه. فقلت: ناشدتك بالله أن لا تردّه فيغتاظ. فقال: اعمل به ما أحببت فأخذت بيده عليه السلام و أخرجته من السجن ثمّ قلت له: يا ابن رسول الله أخبرني السبب الذي نلت به هذه الكرامه من هذا الرجل فقد و جب حقّي عليك لبشارتي إياك و لما آرى، و اى بر تو، مى خواهى من عهد بشكنم؟ گفتم: يا امير المومنين! چه عهدى؟ گفت: در همين جا كه خفته ام ناگاه ديدم سپاهى بر سر من جست و از او بزرگتر و مهيبتر سپاهى نديده بودم.

بر سينه من بنشست و حلق من بگرفت و گفت موسى بن جعفر عليه السلام را به ظلم حبس كردى؟ گفتم: او را رها مى كنم و مال مى بخشم و خلعت مى دهم پس از من عهد خدا گرفت و از سينه ام برخاست و نزديك بود جانم بيرون رود، فضل گفت: از پيش او بيرون آمدم و موسى عليه السلام را در حبس ديدم كه ايستاده نماز مى گزارد، نشستم تا سلام داد، سلام امير المؤمنين به او رسانيدم و آنچه فرموده بود درباره او گفتم، فرمود: اگر كارى غير اين نيز فرموده بكن، گفتم: به حق جدت رسول خدا صلى الله عليه و آله غير آن چه گفتم مرا نفرمود، فرمود: مرا حاجت به خلعت و مركوب و مال او نيست چون حق امت در آن داخل است. گفتم: تو را به خدا قسم مى دهم كه آنها را رد نكنى كه او در خشم شود، فرمود: خود آنچه مى خواهى با آنها بكن، دست او گرفتم و او را از زندان بيرون آوردم و گفتم: يا بن رسول الله! مرا بگو به چه سبب اين مرد در اين وقت در مقام اكرام تو برآمد كه من بر تو حق ثابت کرده ام و براى تو اين بشارت آورده ام

أجراه الله على يدي من هذا الأمر؟ فقال عليه السلام: رأيت النبي ليله الأربعاء في النوم فقال لي: يا موسى أنت محبوس مظلوم فقلت نعم يا رسول الله محبوس مظلوم فكرّر عليّ ذلك ثلاثاً ثم قال وإن أدرى لعلّه فتنه لكم و متاع إلى حين أصبح غدا صائما و أتبعه بصيام الخميس و الجمعة، فإذا كانت وقت الإفطار فصلّ اثنتي عشرة ركعة تقرأ في كلّ ركعة الحمد مرّة و اثنتا عشرة مرّة قل هو الله أحد، فإذا صلّيت منها أربع ركعات فاسجد ثم قل: يا سابق الفوت و يا سامع كلّ صوت يا محيي العظام و هي رميم بعد الموت أسألك باسمك العظيم الأعظم أن تصلّي عليّ محمّد عبدك و رسولك و عليّ أهل بيته الطيّبين و أن تعجّل لي الفرج ممّا أنا فيه. ففعلت فكان الذي رأيت.

86 5 حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضی الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم قال: حدّثني محمّد بن الحسن المدنيّ عن أبي عبد الله بن الفضل عن أبيه الفضل قال: كنت أحجب الرّشيد فأقبل و خداوند این کار خیر را به دست من جاری کرده؟ فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله را شب چهارشنبه در خواب دیدم فرمود: یا موسی تو محبوسی و مظلومی؟ گفتم: آری یا رسول الله! محبوس مظلوم و سه بار این سخن تکرار کرد سپس گفت: «نمی دانم شاید آزمایش الهی باشد و اندک مدتی در دنیا خرّم باشید» فرمود: فردا و پنجشنبه و جمعه روزه باش، در وقت افطار دوازده رکعت نماز بگزار و در هر رکعت «حمد» یک بار و «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» دوازده بار و چون چهار رکعت گزاردی سجده کن و بگو «یا سابق الفوت و یا سامع کل صوت و یا محیی العظام و هي رميم بعد الموت اسئلك باسمك العظيم الاعظم ان تصلي علي محمد عبدك و رسولك و علي اهل بيته الطيبين الطاهرين و ان تعجل لي الفرج مما انا فيه» آنچه فرموده بود کردم آن شد که دیدی.

86 5 احمد بن زياد بن جعفر همدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن حسن مدنی که گفت: روایت کرد برای ما ابی عبد الله بن فضل از پدرش فضل بن ربیع که گفت: من حاجب رشید بودم

علیٰ یوما غضبان و بیده سیف یقلبه فقال لی: یا فضل بقرابتی من رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ لئن لم تأتنی باین عمی الآن لآخذنّ الذی فیہ عیناک. فقلت: بمن أجتک؟ فقال: بهذا الحجازی. فقلت: و ایّ الحجازی؟ قال موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السّلام. قال الفضل: فخفت من اللّٰه عزّ و جلّ أن أجدّ به إلیه ثمّ فکرت فی التّقمه فقلت له: أفعل فقال: ایتنی بسوّاطین و [هسارین] هصّارین و جلاّدین قال: فأتیته بذلك و مضیت إلی منزل ابی ابراهیم موسی بن جعفر علیه السّلام فأتیته إلی خربه فیها کوخ من جرائد التّخل فإذا أنا بغلام أسود فقلت له: استأذن لی علی مولاک یرحمک اللّٰه. فقال لی:

لج فلیس له حاجب و لا- بوّاب فولجت إلیه فإذا أنا بغلام أسود بیده مقصّ يأخذ اللّٰحم من جبینہ و عرنین أنفه من کثره سجوده، فقلت له: السّلام علیک یا ابن رسول اللّٰه أجب الرّشید. فقال: ما للرّشید و ما لی أما تشغله نعمته عنّی ثمّ وثب مسرعا و هو یقول:

لو لا أنّی سمعت فی خبر عن جدّی رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و آلہ أنّ طاعه اللّٰه لطان للتّقیّه واجبه إذا روزی هارون در حالی که غضبناک بود و به دست شمشیری داشت و می گردانید گفت: ای فضل! به حق خویشی من به رسول خدا صلی اللّٰه علیہ و آلہ اگر پسر عمویم را نیاوری سرت بردارم، گفتم: که را بیاورم؟ گفت: این حجازی را، گفتم: کدام حجازی را؟ گفت: موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السّلام، ترسیدم از خداوند که او را بیاورم، چون در عقوبت کار اندیشیدم گفتم: خواهم کرد، هارون گفت: دو شلاق زن و دو شمشیر تیز و دو جلاّد حاضر کن، حاضر ساختم و متوجه منزل موسی بن جعفر علیه السّلام شدم، آمدم به خانه خرابی آنجا کوخی بود از شاخه های درخت خرما و غلام سیاهی دیدم، گفتم: خدا بر تو رحمت کند از مولای خود اذنی بگیر، گفت: در او را حاجبی نیست، در آمدم، دیدم غلامی سیاه که قیچی به دست دارد بارها [پینه] از پیشانی و بالای بلندی بینی آن حضرت که از بسیاری سجود پیدا شده قیچی می کند، گفتم:

السّلام علیک یا ابن رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و آلہ! هارون شما را خوانده، فرمود: رشید را با من چه کار است؟ نعمت و دولت او را از من مشغول نساخته؟ سپس برجست و می فرمود: اگر نه آن است که از جدّ خود شنیده ام که فرمود: اطاعت سلطان برای تقیه واجب است

ما جئت له: استعدّ للعقوبه يا ابراهيم رحمك الله. فقال عليه السلام: أليس معي من يملك الدنيا والآخرة ولن يقدر اليوم على سوء بي إن شاء الله تعالى. قال فضل بن الربيع: فرأيتُه وقد أدار يده عليه السلام يلوح بها على رأسه عليه السلام ثلاث مرّات فدخلت على الرّشيد فإذا هو كأنه امرأه ثكلى قائم حيران فلما رأني قال لي: يا فضل فقلت لبيك فقال جئتنى باین عمی قلت نعم قال لا تكون أزعجته فقلت لا قال لا تكون أعلمته أنّي عليه غضبان فإني قد هيّجت على نفسي ما لم أرده ائذن له بالدخول فأذنت له فلمّا رآه وثب إليه قائما و عانقه وقال له مرحبا باین عمی و أخي و وارث نعمتی ثمّ أجلسه على مخدّه فقال له: ما الذي قطعك عن زيارتنا؟ فقال:

سعه مملکتک و حبّک للدّنيا. فقال:

ایتونی بحقه الغاليه فأتى بها فغلفه بيده ثمّ أمر أن يحمل بين يديه خلع و بدرتان دنانير فقال موسى بن جعفر: و الله لو لا أنّي أرى أن أزوّج بها من عزّاب بنی ابي طالب لئلاّ ينقطع نسله أبدا ما قبلتها ثمّ تولّى عليه السلام و هو يقول الحمد لله ربّ العالمين. فقال الفضل:

يا أمير المؤمنين أردت أن تعاقبه فخلعت نمی آمدم، گفتم: مهيّای عقوبت باش يا ابا ابراهيم خدا رحم کند، فرمود: مگر مالک دنیا و آخرت همراه من نیست؟ امروز بدی به من نرساند اگر خدا خواهد، فضل گوید: دست خود سه بار دور سر گردانید و چون داخل شدم رشید چون کنیزی فرزند مرده حیران ایستاده، مرا دید و گفت: یا فضل! گفتم: لبيک، گفت: آوردی پسر عم مرا؟ گفتم: آری، گفت: مبادا او را ترسانده باشی؟ گفتم: نه، گفت: نگفتی که بر او غضبناکم؟ نفسم مرا به کاری واداشت که نمی خواستم، او را اذن دخول بده، اذن دادم چون درآمد، رشید برجست و دست در گردن او کرد و گفت: مرحبا ای پسر عم و برادر و وارث نعمت من، او را بر روی بالشت بنشانند و گفت: چه مانع از دیدن من شده؟ فرمود: وسعت مملکت تو و دوستی دنیا، گفت:

حقه غاليه بیاورید، برگرفت در محاسن او مالید سپس دستور داد چند خلعت و دو کیسه طلا عطا نمایند، موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: و الله اگر نمی خواستم عزبان بنی ابي طالب را داماد کنم تا نسل او منقطع نشود قبول نمی کردم، از پیش رشید برگشت و می فرمود: الحمد لله ربّ العالمين فضل گفت: یا امیر المومنین! خواستی او را عقوبت کنی پس خلعت بخشیدی

عليه و أكرمه؟ فقال لي: يا فضل إنك لما مضيت لتحييني به رأيت أقواما قد أحذقوا بداري بأيديهم حراب قد غرسوها في أصل الدار يقولون: إن أذى ابن رسول الله خسفنا به و إن أحسن إليه انصرفنا عنه و تركناه. فتبعته عليه السلام فقلت له: ما الذي قلت حتى كفيت أمر الرشيد؟ فقال دعاء جدِّي عليّ بن أبي طالب كان إذا دعا به ما برز إلى عسكر إلا هزمه و لا إلى فارس إلا قهره و هو دعاء كفايه البلاء. قلت: و ما هو؟ قال: قلت اللهم بك [أسار] أساور و بك أحاول و بك أجاور و بك أصول و بك أنتصر و بك أموت و بك أحيا أسلمت نفسي إليك و فوّضت أمري إليك و لا حول و لا قوه إلا بالله العليّ العظيم اللهم إنك خلقتني و رزقتني و سترتني عن العباد بلطفك ما خولتني و أغنيتني إذا هويت رددتني و إذا عثرت قومتي و إذا مرضت شفيتني و إذا دعوتك أجبتني يا سيدي ارض عني فقد أرضيتني.

و اكرام نمودی، گفت: ای فضل! وقتی تو رفتی، قومی چند خانه مرا احاطه کرده و شمشیرها در دست داشتند آنها را در پای دیوار خانه فرو برده و می گفتند: اگر آزار رساند پسر رسول خدا را، او و خانه اش را به زمین فرو بریم و اگر نیکی کرد، رهاش کنیم، فضل گفت: پس از پی آن حضرت رفتم و پرسیدم: چه گفتی که از شر رشید سالم ماندی؟ فرمود: دعاء جدم علی بن ابی طالب خواندم، چون آن دعا را می خواند، به هر لشکری می رفت از او به هزیمت می شدند و با هر سوار که مقابل می شد بر او غلبه می نمود و آن دعای کفایت بلاست گفتم: آن کدام است؟ فرمود: «اللهم بك اساور و بك احاول و بك اجاور و بك اصول و بك انتصر و بك اموت و بك احى اسلمت نفسي اليك و فوضت امري اليك و لا حول و لا قوه الا بالله العلي العظيم اللهم انك خلقتني و رزقتني و سترتني من العباد بلطفك ما خولتني و اغنيتني اذا هويت رددتني و اذا عثرت قومتي و اذا مرضت شفيتني و اذا دعوتك اجبتني يا سيدي ارض عني فقد ارضيتني».

876 حدّثنا أبو رضى الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن عثمان بن عيسى عن أصحابه قال: قال أبو يوسف للمهدىّ و عنده موسى بن جعفر عليه السّلام تأذن لى أن أسأله عن مسائل ليس عنده فيها شىء؟ فقال له: نعم فقال لموسى بن جعفر عليه السّلام: أسألك قال: نعم قال: ما تقول فى التّظليل للمحرم؟ قال لا يصلح. قال فيضرب الخباء فى الأرض ويدخل البيت قال نعم قال فما الفرق بين هذين؟ قال أبو الحسن عليه السّلام: ما تقول فى الطّامث أو تقضى الصّلاه قال لا قال فتقضى الصّوم قال نعم قال و لم قال هكذا جاء قال أبو الحسن عليه السّلام:

و هكذا جاء هذا فقال المهدىّ لأبى يوسف ما أراك صنعت شيئا؟ قال: رمانى بحجر دامغ.

887 حدّثنا أحمد بن يحيى المکتب قال:

حدّثنا أبو الطّيب أحمد بن محمّد الورّاق قال: حدّثنا عليّ بن هارون الحميرى قال:

حدّثنا عليّ بن محمّد بن سليمان التّوفلىّ 876 على بن إبراهيم بن هاشم از پدرش از عثمان بن عيسى روايت کرده که گفت: ابو يوسف وقتى موسى بن جعفر عليه السّلام نزد مهدى بود به او گفت: اذن مى دهى مرا که از او چند مسئله پيرسم که از آن خبر ندارد؟ گفت:

پيرس، گفت: چه مى گويى اگر محرم در سايه راه رود، فرمود: نتواند، گفت: اگر خيمه زند در زمينى و داخل آن شود فرمود: بتواند، گفت:

فرق اين دو حال چيست، آن حضرت فرمود:

چه مى گويى در زن حائض، نماز قضا مى کند؟ گفت: نه. فرمود: روزه قضا مى کند؟ گفت: آرى، فرمود: اين فرق از کجاست؟ گفت: چنين به ما آمده، فرمود: اين هم به ما چنين آمده، مهدى به ابو يوسف گفت: کارى نساختى؟ گفت:

سنگى بر من انداخت که دماغم را بشکست.

887 احمد بن يحيى مکتب گوید: روايت کرد برای ما ابو الطّيب احمد بن محمد وراق از علي بن هارون حميرى از علي بن محمد بن سليمان نوفلى که گفت: روايت کرد برای ما

قال: حدّثنی اَبی عن علی بن یقطین قال:

أنهی الخبر إلى اَبی الحسن موسى بن جعفر علیه السّلام و عنده جماعه من اهل بيته بما عزم إليه موسى بن المهديّ في أمره، فقال لأهل بيته: ما تشيرون قالوا نرى أن تتباعد عنه و أن تعيّب شخصك فإنّه لا يؤمن شرّه فتبسّم أبو الحسن عليه السّلام ثم قال:

زعمت سخينه أن ستغلب ربّها

و ليغلبنّ مغالب الغلاب

ثم قال: رفع يده إلى السّماء فقال: اللّهمّ كم من عدوّ شحذ لي ظبه مديته و أرفف لي شبا حدّه و داف لي قواتل سمومه و لم تنم عنّي عين حراسته فلما رأيت ضعفي عن احتمال الفوواح و عجزى ذلك عن ملّمات الحوائج صرفت ذلك عنّي بذلك بحولك و قوتك لا بحولي و قوتّي فألقيته في الحفير الّذي احتفّره لي خائبًا ممّا أمّله في دنياه متباعدًا ممّا رجاه في آخرته فلك الحمد على ذلك قدر استحقاقك سيّدي اللّهمّ فخذة بعزّتك و [أقلل] [أفلل] حدّه عنّي بقدرتك و اجعل له شغلا فيما يليه و عجزا عمّن يناويه اللّهمّ و أعدني عليه من عدوى حاضره تكون من غيظي شفاء و من حقّي پدرم از علی بن یقطین که گفت: به ابي الحسن موسى بن جعفر علیه السّلام زمانی که جماعتی نزد او بودند، خبر رسانیدند که موسى بن مهدی قصد او دارد، به اهل بیت خود فرمود: چه صلاح می دانید؟ گفتند: صلاح در آن است که از او دور شوی و خود را غایب سازی تا از شر او ایمن باشی. تبسم نمود و بخواند:

سخينه گمان دارد بر سرورش غالب شود

ممکن است همیشه پیروز مند، گاهی مغلوب شود

حضرت دست به آسمان برداشت و فرمود:

خدایا! بسا دشمنی که شمشیر خود را به جهت من تیز کرده و غذای مرا مسموم کرده و لحظه ای از من غفلت نکرده، تو چون ضعف مرا در مصائب دیدی به نیروی خودت او را کنار زدی و مرا از شرّ او ایمن کردی، او را با ناامیدی از رسیدن به آمال دنیوی و آنچه در آخرت به آن امید داشت در همان چاهی انداختی که برای من حفر کرده بود، خدایا! تو را سپاس می گویم به مقداری که استحقاق داری، خدایا! او را به عزّت و قدرت خود بگیر و شمشیرش را بر من کند کن، او را سرگرم کارهایش نما و مقابل دشمنش عاجز گردان، اینک مرا یاری فرما و از او انتقام مرا بگیر تا خشم درونم فرو نشیند و حقّی را که بر او دارم به دست

عليه وفاء وصل اللهم دعائي بالإجابة و انظم شكائتي بالتغيير و عرفه عمّا قليل ما وعدت الظالمين و عرفني ما وعدت في إجابته المضطربين
إنيك ذو الفضل العظيم و المنّ الكريم. قال ثم تفرّق القوم فما اجتمعوا إلا لقراءه الكتاب الوارد عليه بموت موسى بن المهديّ ففي ذلك يقول
بعض من حضر موسى بن جعفر عليه السلام من أهل بيته شعرا:

و ساريه لم تسر في الأرض تبتغي

محلاً و لم تقطع بها البعد قاطع

سرت حيث لم تجد الركاب و لم تنخ

لورد و لم يقصر لها العبد مانع

تمرّ وراء الليل و الليل ضارب

بجثمانه فيه سمير و هاجع

تفتّح أبواب السماء و دونها

إذا قرع الأبواب منهنّ قارع

إذا وردت لم يرد الله وفدها

على أهلها و الله راء و سامع

و إني لأرجو الله حتّى كأنما

أرى بجميل الطنّ ما الله صانع

آورم، خدایا دعایم را اجابت فرما و شکایتم را تغییر ده، و آنچه را به ظالمین وعده دادی به او و آنچه را در اجابت دعای مضطربین وعده دادی
به من نشان ده، تو دارای فضل بزرگ و نعمتهای بارزش هستی.» راوی گوید: حاضرین متفرق شدند و مجتمع نشدند مگر برای خواندن نامه
ای که خبر مرگ موسی بن مهدی در آن بود.

یکی از حاضرین مجلس موسی بن جعفر علیه السلام از اهل بیثش این ابیات را سرود:

بسا دعایی که شبانه به آسمان می رود

و کس نمی تواند مانع آن شود

به جایی می رود که هیچ کاروانی در آن

حرکت نکرده و پر از موانع است

این دعا از پس پرده شب زمانی که عده ای

بیدار و عده ای خواب هستند حرکت می کند

قبل از این که دعا به آسمان برسد و کسی

درهای آسمان را بکوبد آن درها باز می شود

چون قافله آنجا رسد، خدا پیش قراولانش را

باز نمی گرداند، خداوند بینا و شنواست

من به فضل خدا امیدوارم، گویا از حسن

ظنّ به خدا می بینم که خدا چه کار خواهد کرد

ص: 123

89 8 حدّثنا أبو أحمد هانی بن محمّد بن محمود العبديّ رضی الله عنه قال: حدّثنی ابي یاسناده رفعه: أنّ موسى بن جعفر عليه السّلام دخل علی الرّشید فقال له الرّشید: یا ابن رسول الله أخبرنی عن الطّبائع الأربع؟ فقال موسى عليه السّلام: أمّا الرّیح فإِنَّه ملک یداری و أمّا الدّم فإِنَّه عبد غارم و ربّما قتل العبد مولاه و أمّا البلغم فإِنَّه خصم جدل إن سددته من جانب انفتح من آخر و أمّا المرّه فإِنَّها الأرض إذا اهتزّت رجفت بما فوقها.

فقال له هارون: یا ابن رسول الله تنفق علی التّاس من كنوز الله و رسوله.

90 9 حدّثنا أبو أحمد هانی بن محمّد بن محمود العبديّ قال: حدّثنا محمّد بن محمود یاسناده رفعه إلى موسى بن جعفر عليه السّلام أنّه قال: لَمّا دخلت علی الرّشید سلّمت علیه فردّ علیّ السّلام ثمّ قال: یا موسى بن جعفر خلیفتین یجبی إلیهما الخراج؟ فقلت: یا امیر المؤمنین أعیذک 89 8 ابو احمد هانی بن محمد بن محمود عبدي گوید: پدرم چنین برای ما روایت کرد و گفت:

موسی بن جعفر علیه السّلام بر رشید داخل شد، رشید به او گفت: یا بن رسول الله مرا از طبایع اربع خبر ده، فرمود: باد پادشاهی است که مداوا می کند، خون برده ای بدهکار است چه بسا غلام مولا را بکشد، اما بلغم او خصمی است پر جدل. اگر او را از جانبی مسدود کنی از جانب دیگر منفتح گردد و صفرا چون زمینی است که سرسبز شود و گیاه برویاند، هارون گفت: یا بن رسول الله بر مردم انفاق می کنی از گنجهای خدا و رسول او.

90 9 ابو احمد هانی بن محمد بن محمود عبدي گوید: محمد بن محمود برای ما روایت کرد و گفت: موسی بن جعفر علیه السّلام فرمود: چون مرا بر رشید داخل کردند، بر او سلام کردم جواب بداد، پس گفت: یا موسی بن جعفر! به دو خلیفه خراج می دهند؟ گفتیم: یا امیر المؤمنین! تو را در پناه خدا درمی آورم از این که گناه خود و مرا بر

بالله أن تبوء بإثمي وإثمك وتقبل الباطل من أعدائنا علينا فقد علمت أنه قد كذب علينا منذ قبض رسول الله صلى الله عليه وآله بما علم ذلك عندك فإن رأيت بقربتك من رسول الله صلى الله عليه وآله أن تأذن لي أحدثك بحديث؟ أخبرني به أبي عن آبائه عن جدّه رسول الله صلى الله عليه وآله؟ فقال: قد أذنت لك. فقلت:

أخبرني أبي عن آبائه عن جدّه رسول الله صلى الله عليه وآله أنه قال: إن الرّحم إذا مسّت الرّحم تحرّكت واضطربت فناولني يدك جعلني الله فداك فقال: ادن فدنوت منه فأخذ بيدي ثمّ جذبني إلى نفسه وعانقني طويلا ثمّ تركني وقال: اجلس يا موسى فليس عليك بأس.

ف نظرت إليه فإذا إنّه قد دمعت عيناه فرجعت إلى نفسي فقال: صدقت وصدق جدك صلى الله عليه وآله لقد تحرّك دمي واضطربت عروقي حتّى غلبت على الرّقه وفاضت عيناى وأنا أريد أن أسألك عن أشياء تتلجج في صدرى منذ حين لم أسأل عنها أحدا فإن أنت أحببتى عنها خلّيت عنك ولم أقبل قول أحد فيك وقد بلغنى أنك لم تكذب قطّ فاصدقنى عمّا أسألك ممّا فى قلبى. فقلت:

ما كان علمه عندي فإني مخبرك إن أنت گردن گیری و قبول کنی باطل را از دشمنان ما، همانا می دانی از آن زمان که رسول خدا صلى الله عليه وآله از جهان برفت دایم بر ما دروغ بستند، اینک به حق قرابت تو با رسول خدا صلى الله عليه وآله مرا اذن دهی که با تو حدیثی گویم که به آن خبر داده پدرم از پدران خود از جدم رسول خدا صلى الله عليه وآله، هارون گفت: تو را اذن دادم، گفتم: خبر داد مرا پدرم از پدرانش از جدم رسول خدا صلى الله عليه وآله و آله که فرمود: هرگاه دو خویشاوند همدیگر را لمس کنند، حسّ خویشاوندی بیدار می شود، قربانت گردم تو هم دستت را به من بده، هارون گفت: نزدیکتر بیا، نزدیک شدم دستم را گرفت و به خود کشید و دست در گردن من کرد و گفت: بنشین یا موسی! باکی بر تو نیست، پس دیدم دو چشمش پر از اشک شده، به خود آمدم پس گفت: راست گفتمی و راست گفت جدّت، خون من حرکت کرد و عروق من مضطرب شد و رقت بر من غالب گشت و اشک دو چشمم روان شد، می خواهم از تو چندی بپرسم که روزگاری در سینه ام بوده و از کسی نپرسیده ام اگر جوابم دهی، قول کسی را درباره تو قبول نکنم، شنیده ام که هرگز دروغ نگفته ای، پس راست بگو در جواب آنچه می پرسم. گفتم:

آنچه بدانم خواهم گفت

أَمَّنْتَنِي. فَقَالَ: لَكَ الْأَمَانُ إِنْ صَدَقْتَنِي وَتَرَكْتَ التَّقِيَّةَ الَّتِي تَعْرِفُونَ بِهَا مَعْشَرَ بَنِي فَاطِمَةَ. فَقُلْتُ: أَسْأَلُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَمَّا شِئْتَ. قَالَ: أَخْبِرْنِي لِمَ فَضَدَّ لِمْتُمْ عَلَيْنَا وَنَحْنُ فِي شَجَرِهِ وَاحِدُهُ وَبَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَنَحْنُ وَأَنْتُمْ وَاحِدٌ إِثْنَا بَنُو الْعَبَّاسِ وَأَنْتُمْ وَلَدُ أَبِي طَالِبٍ وَهَمَّا عَمَّا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَرَابَتُهُمَا مِنْهُ سِوَا؟ فَقُلْتُ: نَحْنُ أَقْرَبُ. قَالَ وَكَيْفَ ذَلِكَ؟ قُلْتُ لِأَنَّ عَبْدَ اللَّهِ وَابَا طَالِبَ لِأَبٍ وَأُمٍّ وَأَبُوكُمُ الْعَبَّاسُ لَيْسَ هُوَ مِنْ أُمَّ عَبْدِ اللَّهِ وَلَا مِنْ أُمِّ أَبِي طَالِبٍ. قَالَ: فَلِمَ ادَّعَيْتُمْ أَنْكُمْ وَرَثَتُمُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْعَمَّ يَحْجِبُ ابْنَ الْعَمِّ وَقَبْضَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَدْ تَوَفَّى أَبُو طَالِبٍ قَبْلَهُ وَالْعَبَّاسُ عَمَّهُ حَيٌّ؟ فَقُلْتُ لَهُ: إِنْ رَأَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَعْفِينِي مِنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ وَيَسْأَلْنِي عَنْ كُلِّ بَابٍ سِوَا يَرِيدُهُ. فَقَالَ: لَا— أَوْ تَجِيبُ. فَقُلْتُ فَآمَنِي فَقَالَ: قَدْ آمَنْتُكَ قَبْلَ الْكَلَامِ. فَقُلْتُ: إِنْ فِي قَوْلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ لَيْسَ مَعَ وَلَدِ الصَّالِحِ ذَكَرًا كَانَ أَوْ أُنْثَى لِأَحَدٍ سَهْمٌ إِلَّا لِلْأَبَوَيْنِ وَالزَّوْجِ وَالزَّوْجَةِ وَلَمْ يَثْبِتْ لِلْعَمِّ مَعَ وَلَدِ الصَّالِحِ مِيرَاثٌ وَلَمْ يَنْطِقْ بِهِ الْكِتَابُ إِلَّا أَنْ تَيْمًا وَعَدِيًّا وَبَنِي أُمِّيَّةٍ قَالُوا الْعَمُّ وَالِدَ رَأْيَا مِنْهُمْ إِنْ أَمَانٌ دَهِي، كَقَوْلِكَ: دَرِ أَمَانٌ هَسْتِي بِهْ شَرْطِي كَهْ رَاسْتِ كُوَيْبِي وَتَقِيَّةً رَا كَهْ شَمَا فَرَزَنْدَانِ فَاطِمَةَ بِهْ أَنْ مَشْهُورِيدِ، تَرَكَ كُنِي، كَقَوْلِكَ: أَنْجَحَهُ مِي خَوَاهِي بِيْرَسِ، هَارُونَ كَقَوْلِكَ: چَرَا خُودِ رَا بَرِ مَا تَرْجِيحِ مِي دَهِيدِ، مَا أَزِ يَكِ شَجَرِهِ ائِيمِ وَهَمِهِ پَسْرَانِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، مَا پَسْرَانِ عَبَّاسِيمِ وَشَمَا پَسْرَانِ أَبُو طَالِبِ كَهْ هَرْدُ عَمِّ رَسُولِ خُودَا بُوْدَنْدِ وَقَرَابَتِشَانِ يَكْسَانِ بُوْدِ، كَقَوْلِكَ: مَا نَزْدِيكَ تَرْيِمِ، كَقَوْلِكَ: چَرَا؟ كَقَوْلِكَ: چُونِ عَبْدِ اللَّهِ وَابُو طَالِبِ أَزِ پَدَرِ وَمَادَرِ بَرَادَرَنْدِ وَپَدَرِ شَمَا عَبَّاسِ أَزِ مَادَرِ ائِيْشَانِ نَيْسْتِ. كَقَوْلِكَ: چَرَا دَعْوِي مِي كَنِيْدِ كَهْ شَمَا وَارِثِ رَسُولِ خُودَا هَسْتِيْدِ، حَالِ أَنْكِهْ أَبُو طَالِبِ قَبْلَ أَزِ پِيَامْبَرِ وَفَاتِ كَرْدِهْ بُوْدِ وَعَبَّاسِ زَنْدِهْ بُوْدِ وَبَا وَجُوْدِ عَمُو، عَمُو زَادْگَانِ ارِثِ نَمِي بَرَنْدِ! كَقَوْلِكَ: إِنْ أَمِيرِ صِلَاحِ دَانْدِ، مَرَا أَزِ ائِيْنِ مَعَاْفِ دَارْدِ وَغَيْرِ ائِيْنِ هَرْچِهْ خَوَاهِدِ مَطْرَحِ كَنْدِ، كَقَوْلِكَ: نَهْ بَايْدِ جَوَابِ دَهِي، كَقَوْلِكَ: ائِمَانِمِ دِهْ، كَقَوْلِكَ: ائِمَانِ دَادِهْ اَمِ، كَقَوْلِكَ: طَبِيقِ نَظَرِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبِ بَا وَجُوْدِ فَرَزَنْدِ صَلْبِي دَخْتَرِ يَا پَسْرِ جَزِ پَدَرِ، مَادَرِ وَهَمْسَرِ كَسِ سَهْمِ نَبْرِدِ، جَدْمِ بَا وَجُوْدِ فَرَزَنْدِ بَرَايِ عَمُو سَهْمِي قَائِلِ نَبُوْدِ وَدَرِ قَرَّانِ نِيْزِ چَنِيْنِ نِيَامَدِهْ، ائِبْتِهْ أَبُو بَكْرِ وَعَمْرُ وَبَنِيْ ائِمِيَّةِ بَا رَأْيِ خُودِ وَبَدُوْنِ مَدْرَكِيْ أَزِ پِيَامْبَرِ عَمُو رَا پَدَرِ حِسَابِ كَرْدِهْ وَجَزْءِ وَرَاثِ دَانِسْتِهْ اَنْدِ

بلا حقیقه و لا اثر عن الرسول صلی الله علیه و آله و من قال بقول علی علیه السلام من العلماء فقضایاهم خلاف قضایا هؤلاء هذا نوح بن درّاج يقول فی هذه المسأله بقول علی علیه السلام و قد حکم به و قد ولّاه أمير المؤمنين المصرین الکوفه و البصره و قد قضی به فأنهی إلى أمير المؤمنين فأمر بإحضاره و إحضار من يقول بخلاف قوله منهم سفیان الثوری و ابراهیم المدنی و الفضیل بن عیاض فشهدوا أنه قول علی علیه السلام فی هذه المسأله فقال لهم فیما أبلغنی بعض العلماء من أهل الحجاز فلم لا تقتون به و قد قضی به نوح بن درّاج فقالوا جسر نوح و جنبًا و قد أمضى أمير المؤمنين علیه السلام قضیّه يقول قدماء العاّمه عن النبی صلی الله علیه و آله أنه قال: علی أقضاکم و كذلك قال عمر بن الخطاب:

علی أقضانا و هو اسم جامع لأنّ جمیع ما مدح به النبی صلی الله علیه و آله أصحابه من القراء و الفرائض و العلم داخل فی القضاء. قال:

زدنی یا موسی. قلت: المجالس بالأمانات و خاصّه مجلسک. فقال: لا بأس علیک فقلت:

إنّ النبی لم یورث من لم یهاجر و لا أثبت له ولایه حتّی یهاجر. فقال: ما حجّتک فیہ؟ و علمائی که فتوای علی را پذیرفتند فتوایشان خلاف فتوای اینهاست، نوح بن درّاج رأی علی بن ابی طالب را پذیرفته و بر آن حکم داده و خلیفه او را حاکم بصره و کوفه کرد، او قضاوت نمود و خبر به خلیفه رسید، دستور داد او و مخالفینش، سفیان ثوری، ابراهیم مدنی و فضیل بن عیاض را حاضر کنند، آنها شهادت دادند که این رأی علی بن ابی طالب هست، امیر المؤمنین گفت: چرا شما به این فتوی نداده و نوح طبق آن قضاوت کرده، آنها گفتند: نوح جرأت داشت و ما ترسیدیم، امیر المؤمنین طبق گفته علمای اهل سنّت که از رسول خدا «اقضاکم علی» را نقل کرده اند قضاوت نوح را امضا کرد، عمر بن خطاب گفته: «بهترین قاضی ما علی است»، قضاء جامع اوصاف پسندیده است، الفاظی مثل قرائت و اداء واجبات و علم که پیامبر برای مدح اصحاب بکار برده داخل در قضاء است، هارون گفت: بیفزای ای موسی! گفتیم: انسان در مجلس ایمن است، خصوصاً مجلس شما! گفت: خطری نیست، گفتم: دلیل دیگر بر ارث نبردن عباس، این که پیامبر کسانی را که مهاجرت نکردند از ارث محروم کرد و ولایت آنها را امضا نکرد، هارون گفت: دلیلت چیست؟

فقلت: قول الله تعالى وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَا يَتَّبِعُهُمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنَّ عَمَى الْعَبَّاسِ لَمْ يَهَاجِرْ. فقال لي: أسألك يا موسى هل أفيتت بذلك أحدا من أعدائنا أم أخبرت أحدا من الفقهاء في هذه المسألة بشيء. فقلت: اللهم لا وما سألتني عنها إلا أمير المؤمنين ثم قال: لم جوّزتم للعامة و الخاصه أن ينسبواكم إلى رسول الله صلى الله عليه وآله و يقولون لكم يا بنى رسول الله صلى الله عليه وآله و أنتم بنو عليّ و إنما ينسب المرء إلى أبيه و فاطمه إنما هي و عاء و النبيّ صلى الله عليه وآله جدّكم من قبل أمكم؟ فقلت: يا أمير المؤمنين لو أنّ النبيّ صلى الله عليه وآله نشر فخطب إليك كريمتك هل كنت تجيبه؟ فقال: سبحان الله و لم لا أجيبه بل أفخر على العرب و العجم و قريش بذلك. فقلت له: لكنّه صلى الله عليه وآله لا يخطب إليّ و لا أزوجه. فقال: و لم؟ فقلت: لأنّه صلى الله عليه وآله ولدني و لم يلدك فقال أحسنت يا موسى. ثم قال: كيف قلت إنا ذريّة النبيّ صلى الله عليه وآله و النبيّ صلى الله عليه وآله لم يعقب و إنما العقب للذكر لا للإنثى و أنتم ولد البنات و لا يكون لها عقب؟ فقلت: أسألك يا أمير المؤمنين بحق القرابه و القبر و من فيه إلا ما [أعفاني] گفتم: قول خدا «كسانی که ایمان آورده و هجرت نکرده اند، بین شما و آنها ولایت وجود ندارد تا هجرت کنند»، عمویم عباس هجرت نکرد، گفت:

ای موسی! آیا این را به دشمنان و فقهای ما بیان کرده ای؟ گفتم: جز امیر المؤمنین کسی از من سؤال نکرده، گفت: چرا اجازه می دهید مردم شما را به پیامبر منتسب کرده و بگویند: فرزندان رسول خدا! شما فرزندان علی هستید و اشخاص به پدرشان منتسب شوند، فاطمه ظرف است و پیامبر جدّ مادری شماست، گفتم: یا امیر المؤمنین! اگر پیامبر زنده شوند و دختر شما را خواستگاری کنند، جواب مثبت می دهید؟ گفت: سبحان الله! چرا اجابت نکنم، بلکه بر عرب و عجم و قریش افتخار می کنم. گفتم: ولی آن حضرت نه از دختر من خواستگاری می کند و نه من دخترم را به ازدواج او در می آورم، گفت: چرا؟ گفتم: زیرا ایشان پدر من است و پدر شما نیست، گفت: احسنت ای موسی! گفت: چرا می گوید ذریه پیامبر هستید، پیامبر نسلی بر جای نگذاشت و نسل از اولاد ذکور است نه اناث، شما فرزندان دختر او هستید و دختر نسل ندارد، گفتم: به حقّ خویشاوندی و به حقّ قبر و آن کس که در آن است مرا از پاسخ این سؤال معاف دارید

أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ تَبْتَهَلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» و لم يدع أحد أنه أدخل النبي صلى الله عليه وآله تحت الكساء عند المباهله للنصارى إلا علي بن أبي طالب و فاطمه و الحسن و الحسين فكان تأويل قوله تعالى أبناءنا الحسن و الحسين و نساءنا فاطمه و أنفسنا علي بن أبي طالب عليه السلام على أن العلماء قد أجمعوا على أن جبرئيل عليه السلام قال يوم أحد: يا محمد إن هذه لهي المواساه من علي. قال: لأنه مني و أنا منه فقال جبرئيل: و أنا منكما يا رسول الله صلى الله عليه وآله ثم قال: لا سيف إلا ذو الفقار و لا فتى إلا علي فكان كما مدح الله تعالى به خليفه عليه السلام إذ يقول «فَتَى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ» إنما معشر بني عمك نفتخر بقول جبرئيل إنه منا فقال: أحسنت يا موسى ارفع إلينا حوائجك. فقلت له: أول حاجه أن تأذن لابن عمك أن يرجع إلى حرم جدّه و إلى عياله. فقال: ننظر إن شاء الله تعالى.

فروى أنه أنزله عند السندی بن شاهك فرعم أنه توفي عنده و الله أعلم.

وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ تَبْتَهَلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» کسی دعوی نکرده که آن حضرت در روز مباهله با نصاری کسی را زیر رداء خود درآورده باشد مگر علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام، مراد از «ابناءنا» حسن و حسین و مراد از «نساءنا» فاطمه و مراد از «انفسنا» علی بن ابی طالب علیهم السلام است، همه علما نیز متفق القول هستند بر اینکه جبرئیل علیه السلام روز احد گفت: ای محمد! این کار علی نشانه جانفشانی است و رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: زیرا او از من است و من از او، جبرئیل گفت: و من از شما هستم یا رسول الله! سپس گفت: «لا سيف إلا ذو الفقار و لا فتى إلا علي» و اطلاق جوانمرد بر علی همانند آن است که خداوند خلیل خود ابراهیم علیه السلام را به آن مدح نمود و فرمود: «فتی یذکرهم یقال له ابراهیم» ما پسران عمومی تو فخر می کنیم به قول جبرئیل که او از ما است، گفت: احسنت یا موسی! حاجات خود را به ما بگو، گفتیم: اول آن که اذن دهی پسر عمت را تا به حرم جد خود و عیال خود بازگردد، گفت: ببینم ان شاء الله، و روایت شده که هارون آن حضرت را نزد سندی بن شاهک فرود آورد و او دعوی کرد که وفات یافت نزد او و الله اعلم.

10 91 حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقانيّ رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى الصّولّي قال: حدّثنا أبو العباس أحمد بن عبد اللّٰه عن عليّ بن محمّد بن سليمان التّوفليّ قال: سمعت أبي يقول: لمّا قبض الرّشيد على موسى بن جعفر عليه السّلام قبض عليه و هو عند رأس النّبىّ صلّى اللّٰه عليه وآله قائما يصلّى فقطع عليه صلّاته و حمل و هو يبكي و يقول: أشكو إليك يا رسول اللّٰه ما ألقى و أقبل النّاس من كلّ جانب يبكون و يصيحون. فلمّا حمل إلى بين يدي الرّشيد شتمه و جفاه فلمّا جنّ عليه اللّيل أمر بيّتين فهبّتا له فحمل موسى بن جعفر إلى أحدهما في خفاء و دفعه إلى حسان السّرويّ و أمره بأن يصير به في قبّه إلى البصره فيسلّم إلى عيسى بن جعفر بن أبي جعفر و هو أميرها و وجّه قبّه أخرى علانيه نهارا إلى الكوفه معها جماعه ليعمّي على النّاس أمر موسى بن جعفر عليه السّلام فقدم حسان البصره قبل التّرويه بيوم فدفعه إلى عيسى بن جعفر بن أبي جعفر نهارا علانيه حتّى عرف ذلك و 10 91 محمّد بن ابراهيم بن اسحاق طالقانيّ گوید: روایت کرد برای ما محمد بن يحيى صولّي از ابو العباس احمد بن عبد اللّٰه از علي بن محمد بن سليمان نوفليّ كه گفت: از پدر خود شنيدم كه مي گفت: هارون موسى بن جعفر عليهما السّلام را گرفت زمانی كه در حرم رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله در حال نماز بود كه نمازش را قطع كردند و او را بردند، در حالی كه مي گريست و مي گفت: «به تو شكايتم مي كنم اي رسول خدا از اين ستم» مردم از هر طرف روی آوردند و مي گريستند و ناله مي كردند، چون او را پيش رشيد بردند او را دشنام داد و بي احترامی كرد و چون شب درآمد فرمود دو كجاوه مهيا نمودند، حضرت را در یکی از آن دو پنهان از مردم نشاندهند و به حسان سرور سپرد و فرمود كه ایشان را به بصره برد و تسليم عيسى بن جعفر بن ابي جعفر امير بصره كند و قبه ديگر را آشكارا و در روز به جانب كوفه روان كردند و با آن جماعتي بودند، پنهان ماند بر مردم كه او را كجا بردند، حسان يك روز قبل از ترويه به بصره رسيد، در روز و آشكارا او را به عيسى سپرد تا همه كس دانستند

شاع خبره فحبسه عيسى في بيت من بيوت المجلس الذي كان يجلس فيه و أقفل عليه و شغله العيد عنه فكان لا يفتح عنه الباب إلا في حالتين حاله يخرج فيها إلى الظهور و حاله يدخل فيها الطعام قال أبي: فقال لي الفيض بن أبي صالح و كان نصرانياً ثم أظهر الإسلام و كان زنديقا و كان يكتب لعيسى بن جعفر و كان بي خاصاً فقال: يا أبا عبد الله لقد سمع هذا الرجل الصالح في أيامه هذه في هذه الدار التي هو فيها من ضروب الفواحش و المناكير ما أعلم و لا أشك أنه لم يخطر بباله. قال أبي:

و سعی بی فی تلك الأيام إلى عيسى بن جعفر بن أبي جعفر علي بن يعقوب بن عون بن العباس بن ربيعة في رقعته دفعها إليه أحمد بن أسيد حاجب عيسى. قال: و كان علي بن يعقوب من مشايخ بني هاشم و كان أكبرهم سنّاً و كان مع كبر سنّه يشرب الشراب و يدعو أحمد بن أسيد إلى منزله فيحتفل له و يأتيه بالمغنين و المغنيات يطمع في أن يذكره لعيسى فكان في رقعته التي رفعها إليه إنك تقدم علينا محمد بن سليمان في إذنك و إكرامك و تخصّصه و خبر شايع شد، عيسى آن حضرت را در اتاقي از عمارت خود حبس نمود و بر آن قفل نهاد و عيد قربان چنان او را مشغول ساخت که از حضرت غافل بود، نمی گشودند در را مگر دو وقت یک وقت برای طهارت و ديگر برای آوردن آب و نان، پدرم گفت: فيض بن ابي صالح که اول نصرانی بود سپس اسلام ظاهر آورد، زنديق و کاتب عيسى بن ابي جعفر بود و با من ارتباط داشت گفت: يا ابا عبد الله! اين مرد صالح در اين روزها که در اين خانه بوده انواع اعمال ناپسند و فواحش و منکرات را شنیده، شک ندارم که ملتفت آنها نشده و دل به آنها نداده، بس که مشغول عبادت بوده، پدرم گفت: در اين ایام علی بن يعقوب بن عون بن عباس بن ربيعة بدگویی و سعایت من به عيسى بن جعفر کرد و توسط احمد بن اسيد حاجب عيسى رقعته به او فرستاد و گفت: علی بن يعقوب از مشايخ بني هاشم بود و بزرگتر از همه و با آن پيري شراب می خورد، احمد بن اسيد را می خواند و با او مجلس می گیرد او مرد و زن مغنی و مغنيه می آورد و امید داشت که احمد او را نزد عيسى یاد کرده و باعث ربط گردد و در رقعته نوشته بود: تو محمد بن سليمان را بر ما مقدم می داری در اکرام و او را مخصوص می سازی

بالمسك و فينا من هو أسنّ منه و هو يدين بطاعه موسى بن جعفر المحبوس عندك؟ قال أبي: فإني لقائل في يوم قانظ إذ حرّكت حلقة الباب عليّ، فقلت: ما هذا؟ قال لي الغلام: قعنب بن يحيى علي الباب يقول لا بدّ من لقائك السّاعه. فقلت: ما جاء إلّا لأمر ائذنوا له فدخل فخبّرني عن الفيض بن أبي صالح بهذه القصّه و الرّقععه قال و قد كان قال لي الفيض بعد ما أخبرني لا تخبر أبا عبد الله فتحزّنه فإنّ الرّافع عند الأمير لم يجد فيه مساعا و قد قلت للأمير أفي نفسك من هذا شيء حتّى أخبر أبا عبد الله فيأتيك و يحلف علي كذبه فقال لا تخبره فتغمّه فإنّ ابن عمّه إنّما حمّله علي هذا الحسد له فقلت له يا أيّها الأمير أنت تعلم أنّك لا تخلو بأحد خلوتك به فهل حملك علي أحد قطّ؟ قال: معاذ الله قلت:

فلو كان له مذهب يخالف فيه النّاس لأحبّ أن يحملك عليه قال أجل و معرفتي به أكثر قال أبي فدعوت بدائتي و ركبت إلى الفيض من ساعتی فصرت إليه و معي قعنب في الظّهيره فاستأذنت إليه فأرسل إليّ و قال جعلت فداك قد جلست مجلسا و به او مشك هديه می دهی و در میان ما از او مسن تر نیز هست، دین او طاعت موسى بن جعفر است که نزد تو محبوس است، پدرم گفت: من در نیم روز گرمی به قیلوله استراحت می کردم که حلقه در کوفتند، گفتم: کیست؟ غلام گفت: قعنب بن يحيى می گوید: هم اکنون می خواهد شما را ببیند، گفتم: برای کار ضروری آمده، اذن دهید وارد شد و از جانب فيض بن صالح آن حکایت کرد و گفت: فيض بعد از بیان آن واقعه گفت: جریان را به ابا عبد الله مگو که غمگین می کنی او را زیرا آن رقععه در امیر تأثیر نکرد و من به امیر گفتم: آیا در خاطرت شبهه ای داری تا ابا عبد الله را بگویم بر دروغ بودن قول او قسم یاد کند، گفت: نه! مگو که غمگین میکنی او را زیرا که این افترا گوید، گفتم: ای امیر! می دانی که هیچ کس چون نوفلی همدم شما نیست، تاکنون شما را بر کسی شورانده؟ گفت: معاذ الله! گفتم: اگر او مذهبی مخالف داشت، تو را بر آن وامی داشت گفت: آری! او را بهتر از تو می شناسم، پدرم گفت: چون این خبر شنیدم، مرکبم را طلبیدم و همان ساعت با قعنب به خانه فيض رفتم، اذن خواستم، پیغام فرستاد: فدای تو شوم مجلسی ناخوش دارم لایق قدر تو نیست

أرفع قدرک عنه و إذا هو جالس علی شرابه فأرسلت إليه و الله لا بدّ من لقائک فخرج إليّ فی قميص رقيق و إزار مورّد فأخبرته بما بلغنی فقال لقعنب لا جزیت خیراً لم أتقدّم إليك أن لا تخبر أبا عبد الله فتغمّه ثمّ قال لی لا بأس فلیس فی قلب الأمير من ذلك شیء قال فما مضت بعد ذلك إلاّ أيام یسیره حتّی حمل موسی بن جعفر علیه السّلام سرّاً إلى بغداد و حبس ثمّ أطلق ثمّ حبس ثمّ سلّم إلى السّندی بن شاهک فحبسه و ضیق علیه ثمّ بعث إليه الرّشید بسّم فی رطب و أمره أن یقدّمه إليه و یحتم علیه فی تناوله منه ففعل فمات صلوات الله علیه

11 92 حدّثنا علی بن عبد الله الوّراق و الحسین بن ابراهیم بن أحمد بن هشام المکتّب و أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانیّ و الحسین بن ابراهیم بن تاتانه و أحمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم و محمّد بن علی ماجیلویه و محمّد بن موسی بن المتوکل رضی الله عنهم قالوا: حدّثنا علی بن در شراب خوردن بود، پیغام فرستادم به خدا ناچارم تورا بینم، پس بیرون آمد با پیراهنی نازک و ازاری گلگون، آن خبر که از او شنیده بودم به او گفتم، به قعنب گفتم: جزای خیر نیایی به تو سفارش نکردم که این خبر با ابا عبد الله نگویی که غمگین می کنی او را، سپس به من گفتم: هیچ باکی نیست که در خاطر امیر از آن باب هیچ نیست، این گفتم و نگذشت بر آن مگر چند روزی که موسی بن جعفر را پنهان از آنجا سوی بغداد برده تسلیم سندی بن شاهک نمودند، او را حبس کرد و بر او تنگ گرفت بعد از آن رشید زهری در رطب نزد او فرستاد و دستور داد پیش آن حضرت برده و او را بر تناول آن بدارد و او از آن بخورد و وفات یافت.

11 92 علی بن عبد الله بن وّراق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و حسین بن ابراهیم بن تاتانه و احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم و محمد بن علی ماجیلویه و محمد بن موسی بن متوکل گویند: روایت کرد برای ما ابراهیم بن هاشم از پدرش از عثمان بن عیسی از سفیان

إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن عثمان بن عيسى عن سفیان بن نزار قال: كنت يوماً على رأس المأمون فقال: أتدرون من علمنى التَّشْيِيعُ؟ فقال القوم جميعاً: لا والله ما نعلم قال: علمنيهِ الرَّشِيدُ. قيل له وكيف ذلك والرَّشِيدُ كان يقتل أهل هذا البيت؟ قال: كان يقتلهم على الملك لأنَّ الملك عقيم ولقد حججت معه سنة فلما صار إلى المدينة تقدّم إلى حجّابه وقال: لا يدخلنّ علىّ رجل من أهل المدينة و مكّه من أهل المهاجرين والأنصار و بنى هاشم و سائر بطون قريش إلاّ نسب نفسه و كان الرّجل إذا دخل عليه قال أنا فلان بن فلان حتّى ينتهى إلى جدّه من هاشمىّ أو قرشىّ أو مهاجرىّ أو أنصارىّ فيصله من المال بخمسه آلاف دينار و ما دونها إلى مائتى دينار على قدر شرفه و هجره آبائه، فأنا ذات يوم واقف إذ دخل الفضل بن الرّبيع فقال: يا أمير المؤمنين على الباب رجل يزعم أنّه موسى بن جعفر بن محمّد بن علىّ بن الحسين بن علىّ بن أبى طالب عليهم السّلام فأقبل علينا ونحن قيام على رأسه و الأيمن و المؤتمن و سائر القواد فقال: احفظوا علىّ بن نزار كه گفت: روزی بالای سر مأمون ایستاده بودم، گفت: می دانید چه کسی تشیّع را به من آموخت؟ همه گفتند: نه! به خدا نمی دانیم، گفت: رشید به من آموخته، گفتند:

این چه گونه بود و حال آنکه رشید اهل این بیت را می کشت، گفت: برای بقاء ملک و پادشاهی می کشت که عقیم است، مأمون گفت: سالی همراه هارون به حج رفتم، وقتی به مدینه رسیدیم، مأمون به حاجبان گفت: کسی بر من داخل نشود از اهل مدینه یا مکه از پسران مهاجر و انصار و بنی هاشم و سایر قریش مگر این که نسب خود را بازگوید، پس هرکه داخل می شد می گفت: من فلان بن فلانم تا به جد بالای خود یا هاشم یا قریش یا مهاجر یا انصار بر می شمرد پس او را عطا می داد از پنج هزار تا دویست دینار به اندازه شرافت او و سابقه پدرانش در هجرت، روزی ایستاده بودم که فضل بن ربيع وارد شد و گفت: یا امیر المومنین! بر در کسی ایستاده که به اعتقاد خود موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است، هارون رو به ما کرد و من و امین و مؤتمن و سایر سرهنگان بالای سرش ایستاده بودیم، گفت: خود را محافظت کنید

أنفسكم، ثم قال لأذنه ائذن له و لا ينزل إلا على بساطي فإنّا كذلك إذ دخل شيخ مسخّذ قد أنهكته العباده كأنه شنّ بال قد كلم من السجود وجهه و أنفه، فلما رأى الرّشيد رمى بنفسه عن حمار كان راكبه فصاح الرّشيد لا والله إلا على بساطي فمنعه الحجاب من التّرجل و نظرنا إليه بأجمعنا بالإجلال و الإعظام فما زال يسير على حمارة حتّى صار إلى البساط و الحجاب و القوادم محذوقون به فنزل فقام إليه الرّشيد و استقبله إلى آخر البساط فقبّل وجهه و عينيه و أخذ بيده حتّى صيره في صدر المجلس و أجلسه معه فيه و جعل يحدثه و يقبل بوجهه عليه و يسأله عن أحواله ثمّ قال له: يا أبا الحسن ما عليك من العيال؟ فقال: يزيدون على الخمسمائة قال أولاد كلّهم قال لا أكثرهم موالى و حشم؛ أمّا الولد فلي يتف و ثلاثون و الذّكران منهم كذا و النّسوان منهم كذا. قال فلم لا تزوّج النّسوان من بنى عمومتهنّ و أكفائهنّ؟ قال: اليد تقصر عن ذلك. قال:

فما حال الضّيعه قال تعطى في وقت و تمنع في آخر. قال: فهل عليك دين؟ قال: نعم. قال: كم؟ گفت: اذن دهید او را و فرود نیاید مگر بر بساط من و ما در این بودیم که دیدیم شیخی خمیده داخل شد، عبادت او را گذاخته و همچو پوست کهنه گشته و کثرت سجود بر بینی او زخم کرده، چون رشید را دید از مرکب خود فرود آمد، رشید بانگ زد نه و الله فرود میا مگر بر بساط من، پس حاجبان از پیاده شدن او مانع گشته همه به نظر اجلال بر او نگاه می کردیم تا همچنان سوار بر الاغ بیامد و به بساط رسید و سرهنگان همه گرد او جمع شدند، پس فرود آمد و رشید برخاست و او را تا آخر بساط استقبال نموده و رویش و دو چشمش بوسید و دستش بگرفت و او را به صدر مجلس در آورد، همراه او بنشست و سخن می گفت و روی به او داشت و از او احوال می پرسید، پس گفت: یا ابا الحسن اعیال تو چند می شوند؟ فرمود: از پانصد در می گذرند، گفت:

همه فرزندان تو هستند؟ فرمود: اکثر خادمانند فرزندانم بیش از سی هستند، اینقدر پسر و اینقدر دختر، گفت: چرا دختران را با بنی اعمام و اکفاء ایشان تزویج نمی کنی؟ فرمود: دسترسی آنقدر نیست. گفت: ملک و مزرعه تو چون است؟ فرمود: گاه حاصل می دهد و گاه نمی دهد، گفت:

قرضی داری؟ فرمود: آری، گفت: چند می شود

قال: نحو عشره [ألف] آلاف دينار فقال له الرّشيد يا ابن عمّ أنا أعطيك من المال ما تزوّج الذّكران و النّسوان و تقضى الدّين و تعمر الصّبياع فقال له وصلتك رحم يا ابن عمّ و شكر الله لك هذه النّبيّه الجميله و الرّحم ماسّه و القرابه و اشجه و النّسب واحد و العباس عمّ النّبيّ صلّى الله عليه و آله و صنو أبيه و عمّ عليّ بن أبي طالب عليه السّلام و صنو أبيه و ما أبعدك الله من أن تفعل ذلك و قد بسط يدك و أكرم عنصرك و أعلى محتدك.

فقال: أفعل ذلك يا أبا الحسن و كرامه فقال: يا أمير المؤمنين إنّ الله عزّ و جلّ قد فرض على و لاه عهده أن ينعشوا فقراء الأّمّه و يقضوا عن الغارمين و يؤدّوا عن المثقل و يكسوا العارى و يحسنوا إلى العاني فأنت أولى من يفعل ذلك. فقال: أفعل يا أبا الحسن ثمّ قام فقام الرّشيد لقيامه و قبل عينيه و وجهه ثمّ أقبل علىّ و على الأمين و المؤمن، فقال: يا عبد الله و يا محمّد و يا إبراهيم امشوا بين يدي عمّكم و سيّدكم خذوا بركابه و سوّوا عليه ثيابه و شيّعوه إلى منزله فأقبل علىّ أبو الحسن موسى بن جعفر عليه السّلام سرّاً بيني و بينه فبشّرني بالخلافه فرمود: ده هزار دينار، هارون گفت: عموزاده آنقدر عطا کنم که پسران و دختران را تزویج، قرضت را پرداخت و زمینت را آباد کنی، فرمود: عموزاده! امیدوارم خویشان نیز حقّ خویشاوندی را در شما به جای آورند، خدای تو را مزد دهد برای نیت نیک، خویشاوندی ما صمیمی است، نسب ما یکی است، عباس عموی پیامبر و علی بن ابی طالب است و با پدرانشان چون دو تنه درخت هستند که از ریشه به هم متصلند، خداوند دور نکند تو را از توفیق این کار، تو را کریم ساخته و رایت مجد تو برافراخته، گفت: این کار را خواهم کرد، سپس فرمود: یا امیر! خداوند واجب کرده بر والیان که فقیران امت را دریابند و وامهایشان گذارده و صاحب عیالان را دستگیری کنند، برهنه را بپوشانند و با اسیران نیکی کنند و تو اولی تر آنانی، گفت: می کنم یا ابا الحسن! سپس برخاست و رشید با او برخاست و صورت و چشمانش ببوسید پس روی به من و امین و موتمن کرد و گفت: یا ابا عبد الله! یا محمد! یا ابراهیم! همراه عمو و سید خود بروید، رکاب او گرفته و او را سوار کنید و جامه هایش درست کرده تا منزل او را مشایعت نمایید، در راه ابو الحسن پنهان روی به من کرد و مرا به خلافت بشارت داد

فقال لي: إذا ملكت هذا الأمر فأحسن إلى ولدي. ثم انصرفنا و كنت أجزى ولد أبي عليه فلما خلا المجلس قلت: يا أمير المؤمنين من هذا الرجل الذي قد أعظمته و أجلته و قمت من مجلسك إليه فاستقبلته و أعددته في صدر المجلس و جلست دونه ثم أمرتنا بأخذ الركاب له؟ قال: هذا إمام الناس و حجّه الله على خلقه و خليفته على عباده. فقلت: يا أمير المؤمنين أ و ليست هذه الصفات كلّها لك و فيك؟ فقال: أنا إمام الجماعة في الظاهر و الغلبه و القهر و موسى بن جعفر إمام حقّ و الله يا بنيّ إنّه لأحقّ بمقام رسول الله صلّى الله عليه و آله منّي و من الخلق جميعا و و الله لو نازعتني هذا الأمر لأخذت الذي فيه عيناك فإنّ الملك عقيم. فلما أراد الرّحيل من المدينة إلى مكّه أمر بصره سوداء فيها مائتا دينار ثمّ أقبل على الفضل بن الربيع فقال له:

اذهب بهذه إلى موسى بن جعفر و قل له: يقول لك أمير المؤمنين نحن في ضيقه و سيأتيك برّنا بعد الوقت. فقمت في صدره فقلت: يا أمير المؤمنين تعطى أبناء المهاجرين و الأنصار و سائر قریش و بنی هاشم و من لا تعرف و گفت: چون مالک این امر شوی با اولاد من نیکی کن، پس بازگشتم و من از فرزندان دیگر بر پدر جرات بیشتر داشتم چون مجلس خالی شد گفتم: یا امیر المومنین! این مرد که بود که تو او را تعظیم نمودی و برای او از مجلس خود برخاستی و بر صدر مجلس نشاندی و از او فروتر نشستی و سپس ما را فرمودی تا رکاب او گرفتیم؟ گفت: این امام و حجت خداست بر مردم و خلیفه اوست میان بندگان، گفتم: یا امیر المومنین! این صفتها که گفتمی همه از آن توست، گفت: من امام جماعتم در ظاهر به قهر و غلبه و موسی بن جعفر امام حق است و الله ای پسرکم! او سزاوارتر است به مقام رسول خدا صلّى الله عليه و آله از من و از همه خلق، به خدا اگر تو در خلافت با من نزاع کنی گردنت می زخم زیرا ملک عقیم است و چون هارون خواست از مدینه به مکّه برود، فرمود تا دوست دینار در کیسه سیاهی کردند و به فضل گفت: این را نزد موسی بن جعفر برده بگو امیر المومنین می گوید: در این وقت دست تنگ بودیم و عطای ما به تو خواهد آمد، برخاستم و گفتم: یا امیر المومنین! مهاجران و انصار، قریش و بنی هاشم و آنان که نسبشان را نمی دانی پنج هزار دینار و کمتر می دهی

حسبه و نسبه خمسه آلاف دينار إلى ما دونها و تعطى موسى بن جعفر و قد أعظمته و أجللته مائتي دينار أحس عطية أعطيتها أحدا من الناس؟ فقال: اسكت لا أم لك فإني لو أعطيت هذا ما ضمنته له ما كنت أمنت أن يضرب وجهي غدا بمائه ألف سيف من شيعة و موالیه و فقر هذا و أهل بيته أسلم لي و لكم من بسط أيديهم و أعينهم. فلما نظر إلى ذلك مخارق المغنى دخله في ذلك غيظ فقام إلى الرشيد فقال:

يا أمير المؤمنين قد دخلت المدينة و أكثر أهلها يطلبون مني شيئا و إن خرجت و لم أقسم فيهم شيئا لم يتبين لهم تفضل أمير المؤمنين عليّ و منزلتي عنده فأمر له بعشرة آلاف دينار فقال: يا أمير المؤمنين هذا لأهل المدينة و عليّ دين أحاج أن أقضيه فأمر له بعشرة آلاف دينار أخرى.

فقال له: يا أمير المؤمنين بناتي أريد أن أزوجهنّ و أنا محتاج إلى جهازهنّ فأمر له بعشرة آلاف دينار أخرى. فقال له: يا أمير المؤمنين لا بدّ من غلّه تعطينها تردّ عليّ و على عيالي و بناتي و أزواجهنّ القوت فأمر له بأقطاع ما تبلغ غلته في السنة و موسى بن جعفر را دوست دينار می دهی که کمترین عطائی است که به مردمان می دهی و حال آنکه او را اجلال و اعظام نمودی، گفت:

خاموش باش مادر مباد تو را، اگر مالی که وعده دادم عطا کنم ایمن نباشم از او که فردا با صد هزار شمشیر از شیعیان و تابعان خود بر من بتازد، تنگدستی او و اهل بیتش بهتر است برای من و شما از اینکه فراه باشند، چون مخارق مغنی [آواز خوان] استخفاف او نسبت به آن حضرت بدید از خشم بجوشید و به رشید گفت: یا امیر المومنین! چون به مدینه وارد شدم، اکثر اهل مدینه از من توقع عطا دارند و اگر از اینجا بروم و مالی میان ایشان قسمت نکنم قرب و منزلت من نزد امیر المومنین بر مردم روشن نخواهد شد، هارون گفت ده هزار دینار به او بدهند، مخارق گفت: یا امیر! این مال اهل مدینه است و من وام دارم می خواهم بگذارم ده هزار دینار دیگر بفرمود، گفت: یا امیر! دختران خود را می خواهم شوهر دهم و به جهازشان محتاجم، ده هزار دینار دیگر فرمود، گفت: یا امیر! مرا ملکی بخش که حاصل آن قوت من و عیال و دختران و شوهران ایشان شود، بفرمود او را قطاعی دادند که هر سال ده هزار دینار از آن خیزد

عشره آلاف دينار و أمر أن يعجل ذلك عليه من ساعته. ثم قام مخارق من فوره و قصد موسى بن جعفر عليه السلام و قال له: قد وقتت على ما عاملك به هذا الملعون و ما أمر لك به و قد احتلت عليه لك و أخذت منه صلات ثلاثين ألف دينار و أقطاعا يغل في السنة عشره آلاف دينار و لا والله يا سيدي ما أحتاج إلى شيء من ذلك ما أخذته إلا لك و أنا أشهد لك بهذه الأقطاع و قد حملت المال إليك. فقال:

بارك الله لك في مالك و أحسن جزاك، ما كنت لأخذ منه درهما واحدا و لا من هذه الأقطاع شيئا و قد قبلت صلتك و برک فانصرف راشدا و لا تراجعني في ذلك.

فقبل يده و انصرف.

12 93 حدثنا أبي رضی الله عنه قال: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن الریان بن شبيب قال: سمعت المأمون يقول ما زلت أحب أهل البيت: و أظهر للرشيدهم تقربا إليه فلما حج الرشيده كنت و محمد و القاسم معه فلما كان بالمدينه و فرمود در ساعت آنها به او رسانند و مخارق سریع برخاست و نزد موسى بن جعفر عليهما السلام آمد و گفت: واقف شدم که آن ملعون با تو چه معامله نمود و تو را چه قدر عطا فرمود و من تدبیر کردم و از او سی هزار دینار صله گرفتم با اقطاعی که هر سال ده هزار دینار بخشد، به خدا ای سید من! اینها در کار ندارم همه از آن توست آن اقطاع را هم برای تو گرفتم، حضرت فرمود:

خداوند مال تو را برکت دهد و تو را جزای نیک رساند من درهمی از این مال و اقطاع از تو چیزی نگیرم و لیکن صله و احسان تو قبول کردم، خداوند هادی تو باشد، بازگرد و در این باره دیگر به من مراجعه مکن، پس دست حضرت بوسید و بازگشت.

12 93 علی بن ابراهیم بن هاشم از ریّان بن شیبب نقل می کند که گفت: از مأمون شنیدم که می گفت: من همیشه محب اهل بیت بودم ولی نزد رشید بغض ایشان ظاهر می نمودم تا نزد او تقرب داشتم، چون رشید حج بگذارد من و محمد و قاسم با او بودیم چون به مدینه آمد

ص: 140

استأذن عليه النَّاسُ و كان آخر من أذن له موسى بن جعفر عليه السَّلام فدخل فلَمَّا نظر إليه الرَّشيد تحرَّك و مدَّ بصره و عنقه إليه حتَّى دخل البيت الَّذي كان فيه فلمَّا قرب جثى الرَّشيد على ركبتيه و عانقه ثمَّ أقبل عليه فقال له: كيف أنت يا أبا الحسن و كيف عيالک و عيال أبيک كيف أنتم ما حالکم فما زال يسأله هذا و أبو الحسن يقول خير خیر و فلمَّا قام أراد الرَّشيد أن ينهض فأقسم عليه أبو الحسن فأقعده و عانقه و سلَّم عليه و ودَّعه: قال المأمون: و كنت أجرى ولد أبي عليه فلمَّا خرج أبو الحسن موسى بن جعفر قلت لأبي: يا أمير المؤمنين لقد رأيتک عملت بهذا الرَّجل شيئًا ما رأيتک فعلته بأحد من أبناء المهاجرين و الأنصار و لا ببني هاشم فمن هذا الرَّجل؟ فقال: يا بنيّ هذا وارث علم النَّبيِّين هذا موسى بن جعفر بن محمَّد، إن أردت العلم الصَّحيح فعند هذا. قال المأمون: فحينئذ انغرس في قلبي محبتهم.

مردم می آمدند و اذن دخول می خواستند و آخر کسی را که اذن دادند موسى بن جعفر عليه السَّلام بود، چون داخل شد و رشید او را بدید بجنیید و چشم و گردن سوی او دراز کرد تا داخل خانه شد و نزدیک او رسید به دوزانو درآمد و دست در گردن او انداخت و روی به او کرد، گفت: یا ابا الحسن! خود چگونه ای و عیالانت و عیالان پدرت چه حال دارند و شما چونید حالتان چون است، متصل می پرسید از او و او می گفت خیر است و چون برخاست رشید خواست که برخیزد او را قسم داد که برنخیزد پس بنشست و او را دربرگرفت و سلام کرد و وداع نمود. مأمون گفت: من از برادران بر پدر جرات بیشتر داشتم چون او رفت گفتم یا امیر المومنین دیدم با او طوری سلوک کردی که با هیچ کس از فرزندان مهاجر و انصار و بنی هاشم آنگونه سلوک نکردی، این مرد کیست؟ گفت: ای پسرک من! این وارث علم انبیاست موسى بن جعفر بن محمَّد، اگر علم صحیح خواهی نزد این مرد است، مأمون گفت: از آن وقت محبت اهل بیت در دل من ریشه دوآید.

13 94 حدّثنا محمّد بن علیّ ماجیلویه رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنا علیّ بن ابراهیم بن هاشم عن ابيه قال: سمعت رجلا من أصحابنا يقول: لمّا حبس الرّشید موسی بن جعفر علیه السّلام جنّ علیه اللّیل فخاف ناحیه هارون أن یقتله فجذّد موسی بن جعفر علیه السّلام طهوره فاستقبل بوجهه القبله و صلّى لله عزّ و جلّ أربع رکعات ثمّ دعا بهذه الدّعوات فقال: یا سیّدی نجّنی من حبس هارون و خلّصنی من یدیه یا مخلص الشّجر من بین رمل و طین و یا مخلص اللّبن من بین فرث و دم و یا مخلص الولد من بین مشیمه و رحم و یا مخلص التّار من الحديد و الحجر و یا مخلص الرّوح من بین الأحشاء و الأمعاء خلّصنی من ید هارون.

قال: فلمّا دعا موسی علیه السّلام بهذه الدّعوات أتى هارون رجل أسود فی منامه و یدیه سیف قد سلّه و وقف علی رأس هارون و هو یقول: یا هارون أطلق موسی بن جعفر و إلاّ ضربت علاوتک بسیفی هذا. فخاف هارون من هیئته ثمّ دعا الحاجب فجاء 13 94 محمد بن علیّ ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش که گفت: شنیدم از بعضی از اصحاب ما که می گفتند:

زمانی که رشید موسی بن جعفر علیهما السّلام را محبوس ساخت، موسی می ترسید از جانب رشید که او را بکشد چون شب درآمد وضو تازه کرد و روی به قبله نمود و چهار رکعت نماز بگزارد، پس این دعا بخواند: «ای آقای من، سرور من، مرا از زندان هارون نجات بده و از دست او رهایم کن، ای که درخت را از بین گل و شن بیرون می آوری، ای که شیر را از مجرای خون و سرگین خارج می کنی، ای که جنین را از میان رحم و مشیمه خارج می کنی! ای که آتش را از آهن و سنگ بیرون می آوری! ای که روح را از بین امعاء و احشاء خارج می کنی! مرا از دست هارون نجات بده».

راوی گوید: چون موسی این دعا کرد مردی سیاه در خواب هارون آمد شمشیری برهنه بر دست و بر سر او بایستاد و می گفت: یا هارون! رها کن موسی بن جعفر را وگرنه گردنت به این شمشیر بزنم و هارون بترسید و حاجب را بخواند و گفت: به زندان برو و موسی بن جعفر را آزاد

الحاجب فقال له: اذهب إلى السجن فأطلق عن موسى بن جعفر عليه السلام. قال: فخرج الحاجب ففرع باب السجن فأجابه صاحب السجن فقال: من ذا؟ قال إن الخليفة يدعو موسى بن جعفر عليه السلام فأخرجه من سجنك وأطلق عنه فصاح السجنان: يا موسى إن الخليفة يدعوك.

فقام موسى عليه السلام مذعورا فرعا وهو يقول: لا يدعوني في جوف هذا الليل إلا لشرير يريده بي فقام باكيا حزينا مغموما آيسا من حياته فجاء إلى هارون وهو يرتعد فرائضه فقال: سلام على هارون فردّ عليه السلام ثم قال له هارون: ناشدتك بالله هل دعوت في جوف هذا الليل بدعوات؟ فقال: نعم. قال: وما هن؟ قال: جدّدت طهورا و صلّيت لله عزّ وجلّ أربع ركعات و رفعت طرفي إلى السماء و قلت: يا سيدي خلّصني من يد هارون و شرّه و ذكر له ما كان من دعائه. فقال هارون: قد استجاب الله دعوتك يا حاجب أطلق عن هذا.

ثم دعا بخلع عليه ثلاثا و حملة على فرسه و أكرمه و صيّره نديما لنفسه ثم قال:

هات الكلمات فعلمه قال فأطلق عنه و سلّمه إلى الحاجب ليسلمه إلى الدار و يكون كن، راوی گوید: حاجب بیرون آمد به سمت زندان حرکت کرد، چون به زندان رسید درب زندان بکوفت و زندان بان گفت: کیست؟ گفت:

خليفة موسى بن جعفر را فراخوانده است، او را از زندان بیرون بیاور و آزادش کن، زندان بان فریاد زد و گفت: یا موسی! خلیفه تو را فراخوانده است.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام هراسان و نگران برخاست و گفت: مرا نیمه های شب جز برای شر نخوانند. پس گریان و غمگین و ناامید از حیات خود برخاست و با اندامی لرزان نزد هارون آمد و سلام کرد. هارون جواب سلام داد و گفت: تو را به خدا قسم می دهم که در این شب هیچ دعا کردی؟ فرمود: آری، گفت: چه بود؟ فرمود: وضو تازه کردم و چهار رکعت نماز گزاردم و چشم به آسمان برداشتم و گفتم: ای سید من مرا از دست هارون و شرّ او خلاص گردان، تا آخر دعا را ذکر فرمود، هارون گفت:

خدای عزّ و جل دعای تو را اجابت نمود، ای دربان! او را آزاد کن.

پس او را سه خلعت داد و اسب خود مرکوب او ساخت و اکرام نمود و همدم خود کرد و گفت: مرا آن کلمات بیاموز. امام او را آموخت. پس او را آزاد کرده و به حاجب سپرد که به سلامت به منزل برساند و

معه فصار موسى بن جعفر عليه السلام كريما شريفا عند هارون و كان يدخل عليه في كل خميس إلى أن حبسه الثانيه فلم يطلق عنه حتى سلّمه إلى السندی بن شاهك و قتلته بالسّم.

14 95 حدّثنا أبو بكر محمد بن علي بن محمد بن حاتم قال: حدّثنا عبد الله بن بحر الشيباني قال: حدّثني الخرزى أبو العباس بالكوفه قال: حدّثنا الثوباني قال: كانت لأبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام بضع عشره سنه كل يوم سجده بعد انقضاء الشمس إلى وقت الزوال فكان هارون ربّما صعد سطحها يشرف منه على الحبس الذي حبس فيه أبو الحسن عليه السلام فكان يرى أبا الحسن عليه السلام ساجدا.

فقال للرّبيع: يا ربيع! ما ذاك الثوب الذي أراه كل يوم في ذلك الموضع؟ فقال: يا أمير المؤمنين ما ذاك بثوب و إنّما هو موسى بن جعفر عليه السلام له كل يوم سجده بعد طلوع الشمس إلى وقت الزوال. قال الرّبيع:

فقال لي هارون: أما إنّ هذا من رهبان بنى هاشم. قلت: فما لك قد ضيّقت عليه في الحبس. قال: هيّهات لا بدّ من ذلك.

امام کاظم عليه السلام همواره نزد هارون شریف و کریم بود و هر پنج شنبه، نزد او وارد می شد تا بار دیگری که او را حبس کرده و دیگر او را آزاد نکرد تا به سندی بن شاهک سپرده و او امام را با سم شهید کرد.

14 95 ابو بكر محمد بن علي بن محمد بن حاتم از عبد الله بن بحر الشيباني و او از خرزى ابو عباس در كوفه روايت می کند که او از ثوباني روايت می کند که امام موسى کاظم عليه السلام، بیش از ده سال، هر روز بعد از روشنایی آفتاب تا ظهرگاه به سجده می رفت. گاهی هارون در جایی که بر زندانی که امام کاظم عليه السلام در آن محبوس بود، اشراف داشت، قرار می گرفت و امام را در حال سجده می دید.

روزی به ربيع گفت: این پارچه ای که همواره آن را در آن موضع می بینم، چیست؟ ربيع گفت: آن پارچه نیست، بلکه موسى بن جعفر است که هر روز از طلوع آفتاب تا گاه ظهر در سجده است. ربيع می گوید: هارون گفت: همانا این مرد از راهبان بنی هاشم است. به او گفتم:

پس چرا چنین بر او در حبس تنگ گرفته ای؟ گفت: هیّهات! که چاره ای از این کار نیست.

8 باب الأخبار التي رويت في صحه وفاه أبي إبراهيم موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام 1
96 حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار و سعد بن عبد الله جميعا عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي بن يقطين عن أخيه الحسين عن أبيه علي بن يقطين قال: استدعى الرشيد رجلا يبطل به أمر أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام و يقطعه و يخجله في المجلس فانتدب له رجل معزم فلما أحضرت المائدة عمل ناموسا على الخبز فكان كلما رام أبو الحسن عليه السلام تناول رغيف من الخبز طار من بين يديه و استقر من هارون الفرح

8- خبرهایی که در صحت وفات ابی ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام روایت شده

8- خبرهایی که در صحت وفات ابی ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام روایت شده

1 96 محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار و سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از حسن بن علي بن يقطين از برادرش حسين از پدرش علي بن يقطين که گفت: هارون الرشيد به دنبال کسی می گشت که بتواند توسط او از احترام موسی بن جعفر عليه السلام بکاهد و او را در مجلس خجل سازد، مردی جادوگر برای این کار حاضر شد و چون خوان بنهادند، آن حضرت هر وقت دست سوی نان می برد آن مرد جادوگر حيله و افسونی کرده بود که نان پر می کشید، هارون شاد شد و بخندید

ص: 145

و الصَّحْكُ لذلِكَ، فلم يلبث أبو الحسن عليه السَّلام أن رفع رأسه إلى أسد مصوّر على بعض السُّتور فقال له: يا أسد خذ عدوّ الله. قال: فوثبت تلك الصُّورة كأعظم ما يكون من السَّباع فافتربت ذلك المعزّم فخرّ هارون و ندمأوه على وجوههم مغشياً عليهم فطارت عقولهم خوفاً من هول ما رأوه، فلمّا أفاقوا من ذلك قال هارون لأبي الحسن عليه السَّلام، سألتك بحقّي عليك لمّا سألت الصُّورة أن تردّ الرّجل فقال: إن كانت عصا موسى ردّت ما ابتلعته من حبال القوم و عصيّهم فإنّ هذه الصُّورة تردّ ما ابتلعته من هذا الرّجل. فكان ذلك أعمل الأشياء في إفاته نفسه.

97 2 حدّثنا أبي رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى اليقطينيّ عن الحسن بن محمد بن بشار قال: حدّثني شيخ من أهل قطيعه الرّبيع من العامّة ممّن كان يقبل قوله قال قال لي:

رأيت بعض من يقرّون بفضله من أهل هذا البيت فما رأيت مثله قطّ في نسكه و فضله.

آن حضرت سر برداشت، شیری بر پرده مصور دید و فرمود: ای شیر این دشمن خدا را بگیر، آن صورت همچو یک شیر درنده بزرگ از جای بجست و آن جادوگر را از هم بدرید و بکشت (نابود کرد) هارون و اهل مجلس از هیبت آن غش کرده و بر روی زمین افتادند و چون به خود آمدند هارون به آن حضرت گفت: از تو می خواهم به حق من بر تو که این صورت را بگویی این مرد را بازگرداند، فرمود: اگر عصای موسی آنچه از عصاها و طنابها که بلعیده بود بازگرداند، این عکس نیز این مرد را که بلع کرده است بازگرداند، راوی گفت: این مسأله از اسباب مهم شهادت آن حضرت بود.

97 2 سعد بن عبد الله از محمد بن عيسى يقطينی از حسن بن محمد بن بشار روایت کرده که گفت: شخصی از اهل قطيعه الرّبيع که سنّی مذهب و راستگو بود به من گفت: من بعضی از سادات را که مردم اقرار به فضل و کمال آنها دارند دیده ام، اما مثل او (موسی علیه السَّلام) در فضل و تقوی و عبادت ندیدم.

قال قلت: من هو وكيف رأيته؟ قال: جمعنا أيام السّندى بن شاهك ونحن ثمانون رجلا فأدخلنا على موسى بن جعفر عليه السّلام فقال لنا السّندى: يا هؤلاء انظروا إلى هذا الرّجل هل حدث به حدث فإنّ النّاس يزعمون أنّه فعل به مكروه ويكثرون في ذلك وهذا منزله و فراشه موسّع عليه غير مضيقّ ولم يرد به أمير المؤمنين سوءاً وإلّا ينتظره أن يقدم فيناظره أمير المؤمنين وها هو ذا هو صحيح فسلوه فقال: أمّا ما ذكر من التّوسعه فهو على ما ذكر غير أنّي أخبركم أيّها التّفرّائيّ قد سممت في تسع تمرات و أنّي أخضرتّ غداً و بعد غد أموت.

قال: فنظرت إلى السّندى بن شاهك ترتعد فرائضه و يضطرب مثل السّعفه.

قال الحسن: و كان هذا الشّيخ من خيار العامّة شيخ صدوق مقبول القول ثقّه جدّاً عند النّاس.

3 98 حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطّالقانيّ رضی الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن عامر قال: حدّثني الحسن بن گفتم: او کیست و چگونه دیدی او را؟ گفت: در ایام سندی بن شاهک ما را جمع کردند و ما هشتاد مرد بودیم و ما را بر موسی بن جعفر علیه السّلام داخل کردند، سندی گفت: ای مردم! نگاه کنید به این مرد ببینید هیچ مکروهی به او رسیده است؟ که مردم سخن ها بسیار می گویند و این منزل و فراش اوست، بر او تنگ نگرفته و جفایی نرسانده ایم و امیر المومنین با او بدی در خاطر ندارد و ما او را برای آن داریم که امیر المومنین بیاید و با او گفتگویی بکند، اینک او را ببینید صحیح است و ضرری به او نرسیده و از خودش پرسید، آن حضرت فرمود: اینک می گوید تنگ نگرفته ام، چنان است اما با شما بگویم ای جماعت! مرا زهر خوراندند در نه دانه خرما و من سبزی می شوم فردا و بعد از فردا می میرم. آن شخص می گوید من به سندی نگاه کردم دیدم می لرزد و مضطرب است همچو شاخه خرما.

حسن گفت: این شیخ از خوبان اهل سنّت و راستگو است و نزد مردم مورد اعتماد و مقبول است.

3 98 محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن عامر از حسن بن محمد قطعی که گفت: روایت

محمّد القطعی قال: حدّثنا الحسن بن علی النّخّاس العدل قال: حدّثنا الحسن بن عبد الواحد الخزّاز قال: حدّثنا علی بن جعفر بن عمر قال: حدّثنی عمر بن واقد قال أرسل الی السّندی بن شاهک فی بعض اللّیل وأنا ببغداد يستحضرنی فخشیت أن یكون ذلك لسوء یریده بی قال: فأوصیت عیالی بما احتجت إليه و قلت: **إِنَّمَا لِلَّهِ وَ إِنَّمَا إِلَهُهُ رَاجِعُونَ**، ثمّ ركبت إليه فلمّا رأنی مقبلاً قال: یا أبا حفص لعلنا أربناک و أفرعناک؟ قلت: نعم قال: فلیس هناك إلاّ خیر. قلت:

فرسول تبعته إلی منزلی یخبرهم بخبری.

فقال: نعم ثمّ قال: یا أبا حفص أتدری لم أرسلت إلیک؟ فقلت: لا قال أ تعرف موسی بن جعفر علیه السّلام قلت: ای و الله إنّی لأعرفه و بینی و بینة صداقه منذ دهر فقال من هاهنا ببغداد یعرفه ممّن یقبل قوله فسمّیت له أقواما و وقع فی نفسی أنّه علیه السّلام قد مات. قال: فبعث فجاء بهم كما جاء بی فقال: هل تعرفون قوما یعرفون موسی بن جعفر فسمّوا له قوما فجاء بهم فأصبحنا و نحن فی الدّار نئیف و خمسون رجلا ممّن یعرف موسی بن جعفر علیه السّلام و قد صحبه.

کرد برای ما حسن بن علی نخاس از حسن بن عبد الواحد خزاز از علی بن جعفر بن عمر که گفت: روایت کرد برای ما عمر بن واقد که گفت:

سندی شبی در بغداد مرا طلبید، ترسیدم که مبادا قصد بدی داشته باشد، با عیال خود وصیت کردم و گفتم: «اَنَا لِلَّهِ وَ اَنَا إِلَهُهُ رَاجِعُونَ» سوار مرکب شده و رفتم، چون مرا دید گفت:

ای ابا حفص! شاید تو را ترسانیده باشم، گفتم:

آری، گفت: خیر است و دغدغه نیست، گفتم:

پس رسولی به منزل من برود و خبر خیری ببرد، گفت: برود و سپس گفت: می دانی برای چه تو را طلبیدم؟ گفتم: نه، گفت: تو موسی بن جعفر علیه السّلام را می شناسی؟ گفتم: او را می شناسم و از مدتها پیش با او دوست بوده ایم، گفت: در بغداد کسانی که او را بشناسند و مردم حرفشان را قبول کنند می شناسی؟ جماعتی را نام بردم و در دلم افتاد که موسی علیه السّلام وفات یافته است، ایشان را نیز طلبید و با ایشان نیز گفتم: هیچ می شناسید کسانی که موسی را بشناسند؟ ایشان نیز جماعتی نام بردند، آنان را نیز طلبید و ما پنجاه و چند نفر شدیم که آن حضرت را می شناختیم و به او رسیده و او را دیده بودیم.

قال: ثم قام و دخل و صلينا فخرج كاتبه و معه طومار و كتب اسماءنا و منازلنا و اعمالنا و حلالنا ثم دخل إلى السندی قال فخرج السندی فضرب يده إلى، فقال لي:

قم يا ابا حفص فنهضت و نهض أصحابنا و دخلنا فقال لي: يا ابا حفص اكشف الثوب عن وجه موسى بن جعفر فكشفته فرأيتته ميتا فبكيت و استرجعت.

ثم قال للقوم: انظروا إليه. فدنا واحد بعد واحد فنظروا إليه ثم قال: تشهدون كلكم أن هذا موسى بن جعفر بن محمد؟ قال قلنا: نعم نشهد أنه موسى بن جعفر بن محمد عليه السلام ثم قال: يا غلام اطرح على عورته منديلا و اكشفه. قال: ففعل قال أترون به أثرا تنكرونه فقلنا: لا ما نرى به شيئا و لا نراه إلا ميتا. قال: فلا تبرحوا حتى تغسلوه و تكفّنوه. قال فلم نبرح حتى غسل و كفّن و حمل إلى المصلّى فصلى عليه السندی بن شاهك و دفناه و رجعنا.

و كان عمر بن واقد يقول: ما أحد هو أعلم بموسى بن جعفر عليه السلام مني كيف يقولون إنه حيّ و أنا دفنته.

برخاست و به اتاق دیگر رفت، ما نماز خواندیم، کاتب بیرون آمد طوماری در دست اسامی، آدرس، شغل و اوصاف ما نوشت و سپس نزد سندی رفت، سندی بیرون آمد و به من اشاره کرد و گفت: برخیز یا ابا حفص! من و جماعت وارد اتاق شدیم، به من گفت: یا ابا حفص! جامه از روی موسی بن جعفر بردار، جامه برداشتم، دیدم فوت کرده، اشکم جاری شد استرجاع نمودم.

بعد از آن به جماعت گفت: همه نظر کنید.

یک یک نزدیک آمدند و بدیدند، پس گفت:

شاهد هستید که این موسی بن جعفر است، گفتم: آری، گفت: ای غلام! بر عورت او پارچه پوشان و او را برهنه کن، او نیز چنان کرد و گفت:

هیچ در تن او اثر جراحت می بینید؟ گفتیم:

نمی بینیم، غیر اینکه به مرگ طبیعی مرده است، گفت: همین جا باشید تا او را غسل دهید و کفن کنید و دفن نمایید، ما ماندیم تا غسل داده شد و کفن کرده شد و جنازه مبارکش برداشتند و سندی بر او نماز کرد و دفن کردیم و بازگشتیم.

و عمر بن واقد می گفت: او را هیچ کس همچون من نمی شناخت، مردم چگونه می گویند او زنده است و حال آن که من خود دفنش کردم.

99 4 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ زَكَرِيَّا بِمَدِينَةِ السَّلَامِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ خَلِيلَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَتَّابِ بْنِ أُسَيْدٍ عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ مَشَايِخِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ قَالُوا: لَمَّا مَضَى خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً مِنْ مَلِكِ الرَّشِيدِ اسْتَشْهَدَ وَلِيُّ اللَّهِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَسْمُومًا سَمَّهُ السَّنْدِيُّ بْنُ شَاهِكٍ بِأَمْرِ الرَّشِيدِ فِي الْحَبْسِ الْمَعْرُوفِ بِدَارِ الْمَسِيَّبِ بِيَابِ الْكُوفَةِ وَفِيهِ السَّدْرَةُ وَ مَضَى إِلَى رِضْوَانَ اللَّهِ تَعَالَى وَ كَرَامَتِهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لِخَمْسِ خُلُوفٍ مِنْ رَجَبِ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِينَ وَ مِائَةٍ مِنَ الْهَجْرَةِ وَ قَدْ تَمَّ عَمْرُهُ أَرْبَعًا وَ خَمْسِينَ سَنَةً وَ تَرَبَّتْهُ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ فِي الْجَانِبِ الْغَرْبِيِّ بِيَابِ التَّبَنِ فِي الْمَقْبَرَةِ الْمَعْرُوفَةِ بِمَقَابِرِ قَرِيشٍ.

100 5 حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِوَسِّ الْعَطَّارِ النَّيْسَابُورِيِّ بِنَيْسَابُورٍ فِي 99 4 مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ طَالِقَانِيٍّ گويد: روايت کرد برای ما حسن بن علی بن زکریا از ابو عبد الله محمد بن خلیلان که گفت:

روایت کرد برای ما پدرم از پدرش از جدش از عتاب بن اسید از جماعتی از مشایخ بغداد که گفتند: چون پانزده سال از سلطنت رشید گذشت ولی خدا موسی بن جعفر علیه السلام به زهر شهید شد، او را سندی زهر خوراند به امر رشید در زندان معروف «دار المسیب» در «باب الکوفه» که سدره در آن قرار دارد و آن حضرت روز جمعه پنجم رجب سال صد و هشتاد و سه واصل رحمت ایزدی گشت و عمر او پنجاه و چهار تمام شده بود. تربت شریفش در بغداد است در جانب غربی به باب التبن در مقبره معروف به مقابر قریش قرار دارد.

100 5 عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار نیشابوری به سال سیصد و پنجاه و دو در نیشابور

شعبان سنه اثنتین و خمسین و ثلاث مائه قال: حدّثنا علی بن محمّد بن قتیبه عن حمدان بن سلیمان النّیسابوری عن الحسن بن عبد اللّٰه الصّیرفی عن ابيه قال: توفّي موسى بن جعفر عليه السّلام فی يد السنّدی بن شاهک فحمل علی نعش و نودی علیه: هذا إمام الرافضه فاعرفوه، فلمّا أتى به مجلس الشّروطه أقام أربعة نفر فنادوا: ألا- من أراد أن يرى الخبیث بن الخبیث فلیخرج و خرج سلیمان بن أبی جعفر الجعفری عن قصره إلى الشّطّ فسمع الصّیاح و الضّوضاء فقال لغلمانه و لولده ما هذا؟ قالوا:

السنّدی بن شاهک ینادی علی موسی بن جعفر علیه السّلام علی نعشه. فقال لولده و غلمانه:

یوشک أن یفعل هذا به فی الجانب الغربیّ فإذا عبر به فانزلوا مع غلمانکم فخذوه من أيديهم فإن مانعوکم فاضربوهم و خرّقوا ما علیهم من السّواد فلمّا عبروا به نزلوا إلیهم فأخذوه من أيديهم و ضربوهم و خرّقوا علیهم من سوادهم و وضعوه فی مفرق أربعة طرق و أقام المنادین ینادی ألا- و من أراد أن يرى الطّیب بن الطّیب موسی بن جعفر فلیخرج و حضر الخلق علی بن محمّد بن قتیبه از حمدان بن سلیمان نیشابوری از از حسن بن عبد اللّٰه صیرفی از پدرش روایت کرده که گفت: موسی علیه السّلام به دست سنّدی وفات یافت، او را بر تابوتی نهاده ندا کردند که این امام رافضیان است، بشناسید و چون حضرت را به محل شرطه ها آورد چهار کس بر پاداشت تا ندا کنند که هرکه می خواهد خبیث بن خبیث (العیاذ باللّٰه) را ببیند، بیاید، سلیمان بن ابی جعفر از قصر خود درآمد و نظر در شط کرد آواز و غوغای مردم شنید، به غلامان و فرزندان گفت: چه خبر است؟ گفتند: این سنّدی بن شاهک است نعش موسی علیه السّلام را برداشته، و مردم را می خواند، او به فرزندان و غلامانش گفت: آنها به جانب غربی شهر می روند چون از آنجا عبور کردند با غلامان به آنجا روید و جنازه را از دست ایشان بگیرید و اگر ندهند آنها را بزنید و جامه ها و علم های سیاهشان را پاره کنید، چون به آنجا رسیدند غلامان آنها را زدند و لباسهایشان را پاره کردند و جنازه حضرت را گرفتند و بر سر چهارراه بر زمین نهادند و ندا دادند که هرکس می خواهد طیب بن طیب موسی بن جعفر علیهما السّلام را ببیند، بیاید، مردم جمع شدند و حضرت را غسل دادند

و غَسَّلَ و حَنَطَ بَحْنُوطٍ فَآخِرَ و كَفَّنَهُ بِكَفْنٍ فِيهِ حَبْرَةٌ اسْتَعْمَلَتْ لَهُ بِالْفَيْنِ و خَمْسَمِائَةَ دِينَارٍ عَلَيْهَا الْقُرْآنُ كُلُّهُ و اِحْتَفَى و مَشَى فِي جَنَازَتِهِ مَتَسَلِّبًا مَشْقُوقَ الْجَيْبِ إِلَى مَقَابِرِ قَرِيشٍ فَدَفَنَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُنَاكَ و كَتَبَ بِخَبْرِهِ إِلَى الرَّشِيدِ فَكَتَبَ الرَّشِيدُ إِلَى سَلِيمَانَ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ: وَصَلْتَكَ رَحِمَ يَا عَمَّ و أَحْسَنَ اللَّهُ جَزَاكَ و اللَّهُ مَا فَعَلَ السَّنْدِيُّ بْنُ شَاهِكٍ لَعَنَهُ اللَّهُ تَعَالَى مَا فَعَلَهُ عَنَّا أَمْرًا.

1016 حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ سَلِيمَانَ بْنِ جَعْفَرِ الْبَصْرِيِّ عَنْ عُمَرَ بْنِ وَاقِدٍ قَالَ: إِنَّ هَارُونَ الرَّشِيدَ لَمَّا ضَاقَ صَدْرُهُ مِمَّا كَانَ يَظْهَرُ لَهُ مِنْ فَضْلِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ و مَا كَانَ يَبْلُغُهُ مِنْ قَوْلِ الشَّيْخِ بِإِمَامَتِهِ و اِخْتِلَافِهِمْ فِي السِّرِّ إِلَيْهِ بِاللَّيْلِ و النَّهَارِ خَشِيَ عَلَى نَفْسِهِ و مَلَكَه فَفَكَّرَ فِي قَتْلِهِ بِالسَّمِّ فَدَعَا بِرَطْبٍ و أَكَلَ مِنْهُ، ثُمَّ أَخَذَ صَيْنِيَّةَ فَوْضِعَ عَلَيْهَا عَشْرِينَ رَطْبَةً و أَخَذَ سَلْكَ فَعَرَكَهُ فِي السَّمِّ و أَدْخَلَهُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ و بِأَحْنُوطِي فَآخِرَ حَضْرَتِ رَا حَنْوُطَ كَرَدْنَدِ و سَلِيمَانَ حَضْرَتِ رَا بَرْدِ يَمَانِي كَه بَه دُو هَزَارِ و پَانَصْدِ دِينَارِ سَرِخِ تَمَامِ شُدِه و تَمَامِ قُرْآنِ بَرِ آنِ مَكْتُوبِ بُوْد، كَفَنِ كَرْدِ و خُودِ بَا پَايِ بَرَهْنَه جَامِه مَاتَمِ پُوشِيْدِه، گَرِيْبَانَ دَرِيْدَه اُو رَا تَا مَقَابِرِ قَرِيشِ تَشْيِيْعِ كَرْدِ و آنْجَا مَدْفُونِ سَاخْتِ و جَرِيَانَ رَا بَه رَشِيْدِ نُوْشْتِ، رَشِيْدِ دَرِ جَوَابِ سَلِيمَانَ نُوْشْتِ: اِي عَم! پَاسِ قَرَابَتِ و صِلَه رَحْمِ دَاشْتِي، خَدَاوَنْدِ بَه تُو جَزَايِ خَيْرِ دَهْدِ، و اللَّهُ آنْجَه سَنْدِي كَرْدِ مِنْ نَفَرِ مُودِه بُوْدَم.

1016 تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ گوید: روایت کرد برای ما پدرم از احمد بن علی انصاری از سلیمان بن جعفر بصری از عمر بن واقد که گفت:

چون هارون الرشید سینه اش تنگ شد، به سبب احوالی که ظاهر می شد بر او در فضل و بزرگی موسی بن جعفر علیه السلام و اقوالی که از فرق شیعه در امامت او و آمد و شد ایشان روز و شب پنهان و آشکارا نزد او می شنید، بر خود و دولت خود بترسید پس عزم کرد که او را زهر خوراند. پس رطب طلبید و از آن بخورد سپس یک سینی طلبید و در آن بیست عدد رطب نهاد پس رشته برگرفت و آن را به زهر آغشته کرد و در سوزن کشید و رطبی از آنها برگرفت

فأخذ رطبه من ذلك الرطبه فأقبل يردد إليها ذلك السمّ بذلك الخيط حتى قد علم أنه قد حصل السمّ فيها فاستكثر منه ثم ردها في ذلك الرطب وقال لخدام له:

احمل هذه الصّينيه إلى موسى بن جعفر وقل له: إنّ أمير المؤمنين أكل من هذا الرطب و تنغص لك ما به و هو يقسم عليك بحقه لَمّا أكلتها عن آخر رطبه فإنّي اخترتها لك ببدي و لا تتركه ببقى منها شيئا و لا تطعم منه أحدا. فأثابه بها الخادم و أبلغه الرساله. فقال: ايتنى بخلال فناوله خلالا و قام بإزائه و هو يأكل من الرطب و كانت للرّشيد كلبه تعزّ عليه فجذبت نفسها و خرجت تجرّ سلاسلها من ذهب و جواهر حتى حاذت موسى بن جعفر عليه السّلام فبادر بالخلال إلى الرطبه المسمومه و رمى بها إلى الكلبه فأكلتها فلم تلبث أن ضربت بنفسها الأرض و عوت و تهرّت قطعه قطعه.

و استوفى عليه السّلام باقى الرطب و حمل الغلام الصّينيه حتى صار بها إلى الرّشيد فقال له: قد أكل الرطب عن آخره؟ قال: نعم يا أمير المؤمنين قال: فكيف رأيت؟ قال: ما و آن رشته زهر آلود در او گذرانيد و مكرر مى آورد و مى برد تا دانست كه زهر در او خوب اثر کرده است، پس میان رطب ها گذاشت و به خادمش گفت: اين صيني را نزد موسى بن جعفر مى برى و مى گويى امير المومنين از اين رطب بخورد و اين را برای تو فرستاده و تورا به حق خود قسم مى دهد كه همه را بخورى كه من اينها را به دست خود برای تو چيده ام و چيزى از آن باقى نگذار و به كسى ديگر نخوران، خادم رطب آورد و آن رسالت بگذار و آن حضرت به او فرمود: خلالي به من ده، بداد و برابر او بایستاد و او رطب ها مى خورد و رشيد را سگى بود كه نزد او بسيار عزيز بود، خود را بكند و بيرون آمد و زنجير مرصع به طلا و جواهر را مى كشيد تا بيامد و در برابر آن حضرت ايستاد، حضرت خلل در آن رطب زهر آلود فرو كرد و آن را نزد سگ انداخت، سگ آن رطب بخورد و خود را بر زمين مى زد و فریاد مى كرد تا بمرد و گوشتش تکه تکه شد.

حضرت باقى رطب بخورد و غلام صيني را باز گردانيد، رشيد گفت: همه رطب ها را خورد؟ گفت: آرى يا امير المومنين! گفت: حالت غريبي از او مشاهده كردى؟ گفت: نه حال بدى نديدم.

أنكرت منه شيئاً يا أمير المؤمنين ثم قال ثم ورد عليه خبر الكلبه بأنها قد تهرت و ماتت فقلق الرشيد لذلك قلقاً شديداً و استعظمه و وقف على الكلبه فوجدها متهرته بالسّم فأحضر الخادم و دعا بسيف و نطع و قال له لتصدّقني عن خبر الرّطب أو لأقتلّك؟ فقال له: يا أمير المؤمنين إني حملت الرّطب إلى موسى بن جعفر و أبلغته سلامك و قمت بإزائه و طلب منّي خاللاً فدفعته إليه فأقبل يغرز في الرّطب بعد الرّطب و يأكلها حتّى مرّت الكلبه فغرز الخلال في رطبه من ذلك الرّطب فرمى بها فأكلتها الكلبه و أكل هو باقي الرّطب فكان ما ترى يا أمير المؤمنين.

فقال الرشيد: ما ربحنا من موسى عليه السلام إلاّ أنّا أطعمناه جيّد الرّطب و ضيّعنا سمنا و قتل كلبتنا ما في موسى بن جعفر حيله.

ثم إنّ سيّدنا موسى عليه السلام دعا بالمسيّب و ذلك قبل وفاته بثلاثة أيّام و كان موكّلاً به فقال له: يا مسيّب قال: لبيك يا مولاي قال إني ظاعن في هذه اللّيلة إلى المدینه مدینه جدی رسول الله صلّى الله عليه و آله لأعهد إلى عليّ ابني ما عهدت إلى أبي و أجعله وصي بعد از آن خبر سگ را به رشید گفتند، سخت مضطرب شد و آن را عظیم شمرد و سگ را دید که به زهر از هم ریخته است، خادم را حاضر گردانید و شمشیر و زیراندازی خواست و به غلام گفت: خبر رطب با من راست می گویی یا تو را بکشم؟ گفت: یا امیر! من رطب ها را نزد موسی بن جعفر علیهما السلام بردم و سلام تو را به او رسانیدم و برابر او ایستادم از من خاللی خواست به او دادم، او خلال را بر یک یک رطب ها فرومی برد و برمی گرفت و می خورد این سگ از آنجا بگذشت خاللی در رطب زد و برگرفت و جلوی آن سگ افکند سگ بخورد و او باقی رطب ها بخورد، این حال شد که می بینی.

رشید گفت: ما هیچ سودی از موسی نبردیم، غیر اینکه بهترین رطب ها به او خوردانیم و زهر و سگ خود تلف کردیم با موسی بن جعفر راه چاره ای نیست، راوی گوید:

حضرت سه روز قبل از وفاتش مسیب را خواند و فرمود: مسیب! گفت: بله مولای من، فرمود:

من امشب به مدینه جدم رسول خدا صلّى الله عليه و آله می روم تا با علی پسر من وصیت کنم آنچه که پدرم با من وصیت کرد و او را وصی خود گردانم

و خلیفتی و آمره امری. قال المسیب:

فقلت یا مولای کیف تأمرنی أن أفتح لك الأبواب و أقفالها و الحرس معی علی الأبواب؟ فقال: یا مسیب ضعف یقینک باللّه عزّ و جلّ و فینا قلت: لا یا سیدی قال:

فمه؟ قلت: یا سیدی ادع اللّه أن یتبتنی.

فقال: اللّهم ثبته ثمّ قال إتی أدعو اللّه عزّ و جلّ باسمه العظیم الذی دعا آصف حتّی جاء بسریر بلقیس و وضعه بین یدی سلیمان قبل ارتداد طرفه إلیه حتّی یجمع بینی و بین ابنی علیّ بالمدینه. قال المسیب: فسمعتّه علیه السّلام یدعو ففقدته عن مصلاه فلم أزل قائما علی قدمی حتّی رأیته قد عاد إلی مکانه و أعاد الحدید إلی رجلیه فخررت للّه ساجدا لوجهی شکرا علی ما أنعم به علیّ من معرفته. فقال لی:

ارفع رأسک یا مسیب و اعلم أنّی راحل إلی اللّه عزّ و جلّ فی ثالث هذا الیوم.

قال: فبکیت فقال لی: لا تبک یا مسیب فإنّ علیّ ابنی هو إمامک و مولاک بعدی فاستمسک بولایتہ فإتک لن تضلّ ما لزمتہ. فقلت: الحمد للّه.

و امر خود به او فرمایم، گفتم: ای مولای من، مرا امر می کنی که درها بر تو بگشایم و حال آن که دیگر نگهبانان با من هستند، فرمود: ای مسیب! یقین تو به خدا درباره ما ضعیف است، گفتم: نه! ای سید من، فرمود: پس چیست؟ گفتم: ای سید من، دعا کن و از خدا بخواه تا مرا ثابت گرداند، فرمود: خدایا ثابت گردان او را، سپس فرمود: من خدای عزّ و جل را به اسم عظیم او می خوانم - آن اسمی که آصف آن اسم را خواند و تخت بلقیس را پیش سلیمان حاضر ساخت پیش از چشم زدنی - تا جمع کند میان من و پسر علی به مدینه، مسیب گفت: شنیدم از آن حضرت که دعا می کرد پس او را در مصلاهی خود ندیدم همچنان بر پا ایستاده بودم که دیدم به مکان خود بازگردید و آن آهن بر دو پای خود نهاده، پس سجده کردم و خدا را بر آن نعمت که مرا داد از معرفت حال آن حضرت شکر کردم، پس به من فرمود: سر بردار یا مسیب و بدان که من در روز سوم نزد خدای عزّ و جل خواهم رفت، گریستم، فرمود: گریه نکن ای مسیب! که پسر علی امام و مولای توست، بعد از من چنگ در ولایت او زن که تو گمراه نمی گردی تا زمانی که از او جدا نشده ای، گفتم: الحمد للّه.

قال: ثم إن سيدي عليه السلام دعاني في ليله اليوم الثالث فقال لي: إني على ما عرفتك من الرحيل إلى الله عز وجل فإذا دعوت بشربه من ماء فشربتها ورأيتني قد انتفخت وارتفع بطني واصفر لوني واحمر و اخضر وتلون ألوانا فخبّر الطاغية بوفاتي فإذا رأيت بي هذا الحدث فإياك أن تظهر عليه أحدا ولا على من عندي إلا بعد وفاتي: قال المسيب بن زهير: فلم أزل أرقب وعده حتى دعا عليه السلام بالشربه فشربها ثم دعاني فقال لي: يا مسيب إن هذا الرجس الذي بن شاهك سيزعم أنه يتولّى غسلني و دفني هيئات هيئات أن يكون ذلك أبدا فإذا حملت إلى المقبره المعروفه بمقابر قريش فالحدوني بها ولا ترفعوا قبري فوق أربع أصابع مفرجات ولا تأخذوا من تربتي شيئا لتتبركوا به فإن كل تربه لنا محرّمه إلا تربه جدّي الحسين بن عليّ عليه السلام فإنّ الله تعالى جعلها شفاء لشيعتنا وأوليائنا.

قال: ثم رأيت شخصا أشبه الأشخاص به جالسا إلى جانبه وكان عهدي بسيدي الرضا عليه السلام وهو غلام فأردت سؤاله فصاح مسيب گوید: در شب روز سوّم سید من مرا خواند و فرمود: من بر آن حالم که به تو گفتم، زمان رحل است به سوی خدای عالمیان، هرگاه از تو شربتی خواستم و آشامیدم و دیدی که نفخ کردم و شکمم برآمد، و رنگم زرد و سرخ و سبز شد، و رنگ به رنگ گشتم، خبر وفات مرا به آن طاغی برسان و هرگاه این احوال که گفتم در من دیدی، کسی را از آن خبر نده و به کسی که نزد من است اطلاع نده، مگر بعد از وفات من، مسیب گفت: پس پیوسته منتظر بودم تا آب بطلبید و بیاشامید پس مرا بخواند و فرمود: ای مسیب! این پلید، سندی بن شاهک گمان خواهد کرد که او مرا غسل می دهد و دفن می کند، هیئات! هیئات! این هرگز نشود و چون مرا به مقبره معروف به مقابر قریش برند مرا لحد کنید و قبر مرا چهار انگشت گشاده برتر [از زمین] مگیرید و از تربت من برای شفا برمگیرید که هر تربتی دیگر حرام است برای این کار مگر تربت جدم حسین علیه السلام، زیرا خدای عزّ و جل آن تربت را شفاء شیعیان و موالیان ما گردانیده است.

گوید: دیدم شخصی شبیه حضرت کنارش نشسته، من مولایم حضرت رضا علیه السلام را در کودکی دیده بودم، خواستم از او بپرسم، آواز داد مرا

بی سیدی موسی علیه السلام فقال: أليس قد نهيتك يا مسيب؟ فلم أزل صابرا حتى مضى وغاب الشخص ثم أنهيت الخبر إلى الرشيد فوافي السندی بن شاهک فوالله لقد رأيتهم بعيني و هم يظنون أنهم يغسلونه فلا تصل أيديهم إليه و يظنون أنهم يحنطونه و يكفونونه و أراهم لا يصنعون به شيئا و رأيت ذلك الشخص يتولّى غسله و تحنيطه و تكفينه و هو يظهر المعاونه لهم و هم لا يعرفونه فلما فرغ من أمره قال لى ذلك الشخص: يا مسيب مهما شككت فيه فلا تشكّن فيّ فإني إمامك و مولاك و حجّه الله عليك بعد أبي عليه السلام يا مسيب مثلى مثل يوسف الصديق عليه السلام و مثلهم مثل إخوته حين دخلوا عليه فعرفهم و هم له منكرون.

ثم حمل عليه السلام حتى دفن في مقابر قریش و لم يرفع قبره أكثر مما أمر به ثم رفعوا قبره بعد ذلك و بنوا عليه.

1027 حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضی الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم سيّد موسى عليه السلام که ای مسيب تو را نهی نکردم؟ هیچ نگفتم تا حضرت وفات کردند و آن شخص غایب گشت، خبر را به رشید رسانیدم، سندی بن شاهک آمد، به خدا قسم ایشان گمان می کردند حضرت را غسل می دهند و حنوط و کفن می کنند ولی دستشان به او نمی رسید و هیچ کاری انجام نمی دادند و آن شخص حضرت را غسل می داد و حنوط و کفن می کرد، آنها او را می دیدند ولی نمی شناختند و او وانمود می کرد که معاونت ایشان می کند، چون از کار او فارغ شد آن شخص با من گفت: ای مسيب! اگر شک کردی در او، در مورد من در شک مباش، من مولای تو و حجت خدایم بر تو بعد از پدرم، ای مسيب! مثل من مثل يوسف صديق عليه السلام است و مثل ایشان مثل برادران، چون بر يوسف وارد شدند، يوسف ایشان را شناخت و آنها او را نمی شناختند.

حضرت را به مقابر قریش برده و دفن نمودند و قبرش زیاده از آنچه فرموده بود برنداشتند و سپس قبر را بالا آورده و روی آن بنا نهادند.

1027 احمد بن زياد بن جعفر همدانی گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از

بن هاشم عن أبيه عن سليمان بن حفص المروزي قال إنَّ هارون الرشيد قبض على موسى بن جعفر عليه السلام سنة تسع و سبعين و مائه و توفي في حبسه ببغداد لخمس ليال بقين من رجب سنة ثلاث و ثمانين و مائه و هو ابن سبع و أربعين سنة و دفن في مقابر قریش و كانت إمامته خمسا و ثلاثين سنة و أشهرها و أمه أم ولد يقال له حميده و هي أم أخويه إسحاق و محمد ابني جعفر بن محمد عليه السلام و نصَّ على ابنه علي بن موسى الرضا عليه السلام بالإمامه بعده

1038 حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن محمد بن صدقه العنبري قال لما توفي أبو إبراهيم موسى بن جعفر جمع هارون الرشيد شيوخ الطالبييه و بني العباس و سائر أهل المملكة و الحكام و أحضر أبا إبراهيم موسى بن جعفر عليه السلام فقال هذا موسى بن جعفر قد مات حتف أنفه و ما كان بيني و بينه ما أستغفر الله منه في أمره يعني في قتله فانظروا سليمان بن حفص مروزي که گفت: هارون الرشيد موسى بن جعفر را عليه السلام در سال صد و هفتاد و نه دستگیر کرد. آن حضرت در بغداد پنج شب از ماه رجب مانده در سال صد و هشتاد و سه در حبس وفات کرد و عمر حضرت چهل و هفت سال بود و در مقابر قریش مدفون شد و مدت امامتش سی و پنج سال و چند ماه بود.

مادرش ام ولد بود که او را حميده می گفتند. وی مادر اسحق و محمد دو پسر دیگر است از پسران جعفر عليه السلام. حضرت به امامت پسرش علی بن موسى عليه السلام بعد از خود تصریح فرمود.

1038 احمد بن زياد بن جعفر همدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن صدقه العنبري که گفت:

چون ابو ابراهیم موسى بن جعفر عليه السلام وفات یافت، هارون بزرگان سادات و بني عباس و سایر اهل مملکت و حکام را جمع نمود و آن حضرت را حاضر ساخت و گفت: این موسى بن جعفر است وفات یافته به اجل خود، و میان من و او چیزی رخ نداده که استغفار کنم به خدای عزّ و جل از آن، یعنی مقتول نگشته است، در او نظر کنید.

إليه فدخلوا عليه سبعون رجلا من شيعته فنظروا إلى موسى بن جعفر عليه السلام و ليس به أثر جراحه و لا خنق و كان في رجله أثر الحنّاء فأخذه سليمان بن أبي جعفر فتولّى غسله و تكفينه و تحفّى و تحسّر في جنازته قال مصنف هذا الكتاب إنما أوردت هذه الأخبار في هذا الكتاب ردا على الواقفه على موسى بن جعفر عليه السلام فإنهم يزعمون أنه حي و ينكرون إمامه الرضا عليه السلام و إمامه من بعده من الأئمة عليهم السلام و في صحه وفاه موسى بن جعفر عليهما السلام إبطال مذهبهم و لهم في هذه الأخبار كلام يقولون إن الصادق عليه السلام قال الإمام لا يغسله إلا الإمام و لو كان الرضا عليه السلام إماما كما ذكرتم لغسله و في هذه الأخبار أن موسى عليه السلام غسله غيره.

و لا- حجه لهم علينا في ذلك لأن الصادق عليه السلام إنما نهى أن يغسل الإمام إلا من يكون إماما فإن دخل من يغسل الإمام في نهيه فغسله لم يبطل بذلك إمامه الإمام بعده و لم يقل عليه السلام أن الإمام لا يكون إلا الذي يغسل من قبله من الأئمة عليه السلام فبطل تعلقهم علينا بذلك.

پس هفتاد مرد از شیعه بر حضرت داخل شدند و اثری از جراحت و خفگی ندیدند، در پای مبارک آن حضرت اثر حنا بود. سلیمان بن ابی جعفر حضرت را غسل داد و تکفین نمود و در پای جنازه او سر و پای برهنه کرد.

مصنف کتاب گوید: این خبرها در این کتاب برای آن آوردم که ظاهر کنم بطلان قول واقفیه را در مورد موسی علیه السلام که اعتقادشان آن است که او زنده است و امامت رضا علیه السلام و دیگر امامان بعد از او را انکار می کنند و چون وفات موسی علیه السلام ثابت شد قول ایشان باطل شد و ایشان در این خبرها سخنی دارند که می گویند:

صادق علیه السلام گفت امام را غسل ندهد مگر امام و اگر رضا علیه السلام امام می بود چنانچه شما می گویند بایستی موسی علیه السلام را غیر او کسی غسل ندهد.

حجت ایشان برای ما کامل نیست که حضرت صادق علیه السلام نهی کرده که امام را غیر امام غسل دهد و اگر کسی نهی او نشنود و داخل شود در غسل امام باطل نشود امامت امام بعد از آن و حضرت صادق علیه السلام نفرموده که امام نباشد مگر آن کس که غسل دهد امام سابق را، در نتیجه تمسک آنان به این خبر باطل می شود.

علیٰ انا قد روينا في بعض هذه الاخبار أن الرضا عليه السلام قد غسل أباه موسى بن جعفر عليه السلام من حيث خفي على الحاضرين لغسله غير من اطلع عليه ولا تنكر الواقفيه أن الإمام يجوز أن يطوى الله تعالى له البعد حتى يقطع المسافه البعيده في المده اليسيره

104 9 حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْرُورٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَامِرٍ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ رِبَاطٍ قَالَ قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ عِنْدَنَا رَجُلًا يَذْكُرُ أَنَّ أَبَاكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيٌّ وَأَنْتَ تَعْلَمُ مِنْ ذَلِكَ مَا تَعْلَمُ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ مَا تَرَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ لَمْ يَمُتْ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَلَى وَاللَّهِ لَقَدْ مَاتَ وَقَسَّ مَتَ أَمْوَالِهِ وَ نَكَحَتْ جَوَارِيَهُ

105 10 حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى الْيَقْطِينِيِّ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عِلاوَه بر این، ما اخباری روایت کردیم که رضا علیه السلام غسل داد پدر خود موسی علیه السلام را بر وجهی که بر حاضران پوشیده ماند مگر آن کسی که اطلاع داده شد و واقفیه منکر نیستند که جایز است اینکه خدای تعالی زمین را برای امام بیچاند تا مسافت دور را به اندک زمانی طی نماید.

104 9 جعفر بن محمد بن مسرور گوید: روایت کرد برای ما حسین بن محمد بن عامر از معلی بن محمد بصری از علی بن رباط که گفت: به علی بن موسی علیه السلام عرض کردم: نزد ما مردی است که می گوید پدر تو علیه السلام زنده است و می گوید تو می دانی این سخن را که او می گوید، فرمود:

سبحان الله! رسول خدا صلی الله علیه و آله بمیرد و موسی بن جعفر علیه السلام نمیرد، بله، و الله! وفات کرد و اموالش تقسیم شد و کنیزانش را دیگران نکاح نمودند.

105 10 علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی یقطینی از احمد بن عبد الله غروی از پدرش روایت کرده که گفت: بر فضل بن ربیع

الغروی عن أبيه قال دخلت على الفضل بن الربيع وهو جالس على سطح فقال لي ادن فدنوت حتى حاذيته ثم قال لي أشرف إلى بيت في الدار فأشرفت فقال ما ترى في البيت فقلت ثوبا مطروحا فقال انظر حسنا فتأملت ونظرت فتيقنت فقلت رجل ساجد فقال لي تعرفه قلت لا قال هذا مولاك قلت ومن مولاي فقال تتجاهل عليّ فقلت ما أتجاهل ولكني لا أعرف لي مولى فقال هذا أبو الحسن موسى بن جعفر عليه السلام إني أتقده الليل والنهار فلا أجده في وقت من الأوقات إلا على الحال التي أخبرك بها إنّه يصلّي الفجر فيعقب ساعه في دبر الصلاه إلى أن تطلع الشمس ثم يسجد سجده فلا يزال ساجدا حتى تزول الشمس وقد وكل من يترصد له الزوال فلست أدرى متى يقول الغلام قد زالت الشمس إذ يثب فيبتدئ الصلاه من غير أن يحدث فأعلم أنّه لم ينم في سجوده ولا أغفى.

ولا يزال إلى أن يفرغ من صلاه العصر فإذا صلّى سجد سجده فلا يزال ساجدا إلى أن تغيب الشمس فإذا غابت الشمس وثب من سجده فصلّى المغرب من غير أن وارد شدم و او بر بام خانه نشسته بود، گفت:

نزدیک آی، نزدیک شدم، گفت: به داخل اتاقي از خانه روبه رو نگاه کن، نگاه کردم، گفت: چه می بینی در خانه؟ گفتم: جامه ای افتاده، گفت:

خوب نظر کن، تامل نمودم و گفتم مردی به سجده رفته، گفت: او را می شناسی؟ گفتم: نه، گفت: او مولای توست، گفتم: مولای من کیست؟ گفت: تتجاهل می کنی بر من؟ گفتم: تتجاهل نمی کنم، اما من مولایی برای خود نمی شناسم، گفت: او موسی بن جعفر علیه السلام است، من روز و شب جست و جوی حال او می کنم، نمی بینم او را مگر بر این حالت که به تو می گویم، او نماز فجر می کند، سپس ساعتی تعقیب می خواند تا آفتاب طلوع می کند، به سجده می رود و تا وقت ظهر در سجده هست و کسی را موکل کرده که وقت زوال را به او بگوید، نمی دانم چه وقت آن شخص با او می گوید ظهر شده که او برمی جهد و نماز می خواند، بدون تجدید وضو و از این می دانم که او به خواب نرفته و چرت زده است.

چون از نماز عصر فارغ می شود به سجده می رود و پیوسته در سجده است تا آفتاب غایب شود، پس از سجده برمی جهد و نماز مغرب می کند بی آنکه تجدید وضو کند

يحدث حدثا ولا يزال في صلاته و تعقيبه إلى أن يصلّي العتمه فإذا صلّى العتمه أفطر على شوى يؤتى به ثم يجدد الوضوء ثم يسجد ثم يرفع رأسه فينام نومته خفيفه ثم يقوم فيجدد الوضوء ثم يقوم فلا يزال يصلّي في جوف الليل حتى يطلع الفجر فلست أدرى متى يقول الغلام إن الفجر قد طلع إذ قد وثب هو لصلاه الفجر فهذا دأبه منذ حوّل إلى.

فقلت اتق الله و لا تحدثن في أمره حدثا يكون فيه زوال النعمه فقد تعلم أنه لم يفعل أحد بأحد منهم سوءا إلا كانت نعمته زائله فقال قد أرسلوا إلى غير مرّه يأمرؤى بقتله فلم أجبهم إلى ذلك و أعلمتهم أنّى لا أفعل ذلك و لو قتلوني ما أحببتهم إلى ما سألوني.

فلما كان بعد ذلك حوّل عليه السلام إلى الفضل بن يحيى البرمكى فحبس عنده أياما فكان الفضل بن الربيع يبعث إليه في كلّ يوم مائده حتى مضى ثلاثه أيام و لياليها فلما كانت الليله الرابعه قدّمت إليه مائده للفضل بن يحيى فرفع عليه السلام يده إلى السماء فقال يا ربّ إنك تعلم أنّى لو أكلت قبل و همچنان در نماز و تعقيب است تا از نماز عشاء فارغ شود، سپس به اندک طعامی افطار می کند و بعد وضو تازه می کند و به سجده می رود، سپس اندک خوابی می کند و بعد برمی خیزد و وضو تازه می کند پس به نماز می ایستد و هم چنان در میان شب تا طلوع صبح در نماز است، نمی دانم چه وقت غلام به او می گوید صبح طالع شد که برای نماز صبح برمی خیزد و این شیوه اوست از زمانی که من مراقب او بودم.

گفتم: از خدا بترس و درباره او کاری نکنی که موجب زوال نعمت گردد، همانا تو می دانی که کسی با کسی از ایشان بدی نکرد، مگر این که نعمت خود را زایل ساخت. گفت: چند بار مرا پیغام داده و امر کرده اند که او را به قتل رسانم، قبول نکرده و گفته ام من این کار را نمی کنم و اگر مرا بکشند این کار را انجام ندهم.

راوی گوید: بعد از آن حضرت را به فضل بن یحی برمکی سپردند، چند روز محبوس بود، فضل بن ربیع هرروز غذایی نزد حضرت می فرستاد، چون سه روز بگذشت شب چهارم از جانب فضل بن یحیی غذایی آوردند، حضرت دست به آسمان برداشت و فرمود: خدایا! تو می دانی که اگر پیشتر چنین غذایی می خوردم

اليوم كنت قد أعنت على نفسي فأكل فمرض فلما كان من الغد جاءه الطيب فعرض عليه خضره في بطن راحته و كان السم الذي سم به قد اجتمع في ذلك الموضع فانصرف الطيب إليهم فقال و الله لهو أعلم بما فعلتم به منكم ثم توفى عليه السلام.

بر هلاک خود اعانت نموده بودم، پس بخورد و بیمار شد، فردا طیب آمد، حضرت دست خود به طیب بنمود، سبز گشته بود از آن زهر که به او خورنده بودند، طیب بازگشت و با ایشان گفت: به خدا قسم او داناتر است از شما به آنچه که با او کرده اید، سپس حضرت وفات نمود.

9 باب ذکر من قتله الرشید من اولاد رسول الله صَلَّى الله عليه و آله بعد قتله لموسى بن جعفر عليه السلام بالسم فى ليله واحده سوى من قتل منهم فى سائر الأيام و الليالى 106 1 حدّثنا أبو الحسن أحمد بن محمّد بن الحسين البرّاز قال حدّثنا أبو طاهر السّامانى قال حدّثنا أبو القاسم بشر بن محمّد بن بشير قال حدّثنى أبو الحسين أحمد بن سهل بن ماهان قال حدّثنى عبید الله البرّاز النّيسابورى و كان مستأ قال كان بينى و بين حميد بن قحطبه الطّائى الطّوسىّ معامله فرحلت إليه فى بعض الأيام فبلغه خبر قدومى فاستحضرنى للوقت و علىّ ثياب السّفر لم أغیّرها و ذلك فى شهر رمضان وقت صلاه الظّهر فلما دخلت عليه رأيتة فى بيت یجرى فيه الماء فسلمت عليه و جلست فأتی بطشت

9- در بیان قتل اولاد رسول الله صَلَّى الله عليه و آله که هارون بعد از کشتن موسى بن جعفر عليه السلام در یک شب کشت، غیر از آنانی که در سایر روزها کشته

9- در بیان قتل اولاد رسول الله صَلَّى الله عليه و آله که هارون بعد از کشتن موسى بن جعفر عليه السلام در یک شب کشت، غیر از آنانی که در سایر روزها کشته

106 1 ابو الحسن احمد بن محمد بن حسين بزّاز گوید: روایت کرد برای ما ابو طاهر سامانی از ابو القاسم بن بشر بن محمد بن بشیر از احمد بن سهل بن ماهان از عبید الله بزّاز نیشابوری که مردی سالخورده بوده، گفت: میان من و میان حمید بن قحطبه طائی طوسی معامله ای بود، عزم سفر کرده به جانب او رفتم، خبر آمدن مرا شنید و فی الفور مرا احضار کرد، هنوز جامه سفر تغییر نداده بودم، وقت ظهر نزدش رفتم و این جریان در ماه رمضان بود.

وقتی که داخل شدم او را در خانه ای دیدم که جوی آب از آنجا می گذشت، سلام کردم و نشستم، طشت و تنگی آوردند و او دستهایش

و إبريق فغسل يديه ثم أمرني فغسلت يديّ وأحضرت المائدة و ذهب عني آتي صائم و آتي في شهر رمضان ثم ذكرت فأمسكت يدي فقال لي حميد ما لك لا تأكل فقلت أيها الأمير هذا شهر رمضان و لست بمريض و لا بي علة توجب الإفطار و لعل الأمير له عذر في ذلك أو علة توجب الإفطار فقال ما بي علة توجب الإفطار و إتي لصحيح البدن ثم دمعت عيناه و بكى فقلت له بعد ما فرغ من طعامه ما يبكيك أيها الأمير فقال أنفذ إليّ هارون الرشيد وقت كونه بطوس في بعض الليل أن أجب فلما دخلت عليه [رأيتة] رأيت بين يديه شمعه تنقد و سيفاً [أخضر] أحضر مسلولا و بين يديه خادم واقف فلما قمت بين يديه رفع رأسه إليّ فقال كيف طاعتك لأمر المؤمنين فقلت بالتنفس و المال فأطرق ثم أذن لي في الانصراف فلم ألبث في منزلي حتى عاد الرسول إليّ و قال أجب أمير المؤمنين فقلت في نفسي إنا لله أخاف أن يكون قد عزم على قتلي و أنه لما رأني استحيا مني قعدت إلي بين يديه فرفع رأسه إليّ فقال كيف طاعتك لأمر را شست و مرا نیز فرمود تا دست بشستم، پس غذا آوردند و به یادم نبود که روزه ام و ماه رمضان است پس یادم آمد و دست بکشیدم، حمید گفت: چرا نمی خوری؟ گفتم: ای امیر! ماه رمضان است و من بیمار نیستم و علتی ندارم که روزه بخورم، شاید امیر را عذری هست که روزه می خورد، گفت: نه من هیچ علتی ندارم که موجب روزه خوردن باشد و من صحیح و سالم هستم، سپس دو چشمش پر از اشک شد و بگریست، بعد از آن که از طعام فارغ شد، با او گفتم: ای امیر! علت گریه چه بود؟ گفت: هارون وقتی که در طوس بود، یکی از شب ها مرا بخواند، چون برفتم دیدم پیش روی او شمعی برافروخته و شمشیری سبز نهاده و خادمی ایستاده، چون پیش او ایستادم سر بالا کرد و گفت: اطاعت تو از امیر المومنین تا کجاست؟ گفتم: تا جان و مال، سر به زیر انداخت و مرا رخصت داد که بازگردم، چون به منزل رسیدم در دم رسول آمد و مرا بخواند با خود گفتم: به خدا می ترسم عزم کشتن من داشته باشد و مگر مرا بار اول که دید شرم داشت، نزد او بازگشتم، سر بالا کرد و گفت:

اطاعت تو از امیر المومنین تا کجاست؟

المؤمنين فقلت بالنفس و المال و الأهل و الولد فتبسّم ضاحكا ثم أذن لي في الانصراف فلما دخلت منزلي لم ألبث أن عاد إليّ الرسول فقال أجب أمير المؤمنين فحضرت بين يديه و هو على حاله فرفع رأسه إليّ و قال لي كيف طاعتك لأمر المؤمنين فقلت بالنفس و المال و الأهل و الولد و الدّين فضحك ثم قال لي خذ هذا السّيف و امثل ما يأمرك به الخادم قال فتناول الخادم السّيف و ناولنيه و جاء بي إلى بيت بابه مغلق ففتحه فإذا فيه بئر في وسطه و ثلاثة بيوت أبوابها مغلقة ففتح باب بيت منها فإذا فيه عشرون نفسا عليهم الشّعور و الدّوائب شيوخ و كهول و شبّان مقيّدون فقال لي إنّ أمير المؤمنين يأمرك بقتل هؤلاء و كانوا كلّهم علويّه من ولد عليّ و فاطمه عليهما السّلام فجعل يخرج إليّ واحدا بعد واحد فأضرب عنقه حتّى أتيت على آخرهم ثم رمى بأجسادهم و رءوسهم في تلك البئر ثم فتح باب بيت آخر فإذا فيه أيضا عشرون نفسا من العلويّه من ولد عليّ و فاطمه عليهما السّلام مقيّدون فقال لي إنّ أمير المؤمنين يأمرك بقتل هؤلاء فجعل يخرج كغتم: تا جان و مال و اهل و ولد. خنده کرد و مرا اذن بازگشت داد، چون به منزل رسیدم، دیگر بار نیز مرا طلبید، چون حاضر شدم او بر همان حال بود سر بالا کرد و به من گفت: اطاعت تو از امیر المومنین تا کجاست؟ گفتم: تا مال و نفس و اهل و ولد و دین، پس بخندید و با من گفت:

این شمشیر را برگیر و آنچه این غلام به تو می گوید به جای آر. خادم شمشیر را گرفت و به من داد و مرا به خانه ای آورد که درش بسته بود، در را بگشود و در آنجا چاهی بود در میان خانه و سه اتاق دیگر که درهاش بسته بود، در یکی از آنها را بگشود، بیست نفر پیر و جوان که در بند بودند و گیسوانشان بلند شده بود، در آنجا بودند، غلام به من گفت: امیر المومنین می فرماید اینها را بکش. همه آنها علوی بودند از اولاد علی و فاطمه علیهما السّلام پس یک یک آنها را بیرون می آورد و من گردن می زدم تا تمام ایشان را من به تنهایی کشتم و بدنهای سرهای ایشان را در آن چاه افکند، بعد از آن در اتاق دیگری را گشود و در آنجا نیز بیست تن از اولاد علی و فاطمه علیهما السّلام بود که همه در بند بودند، غلام به من گفت: امیر المومنین تو را امر می کند که اینها را بکشی. پس یک یک آنها را بیرون

إلى واحد بعد واحد فأضرب عنقه و يرمى به فى تلك البئر حتى أتيت إلى آخرهم ثم فتح باب البيت الثالث فإذا فيه مثلهم عشرون نفسا من ولد على و فاطمه عليهما السلام مقيدون عليهما السحور والدواب فقال لى إن أمير المؤمنين يأمر بقتل هؤلاء أيضا فجعل يخرج إلى واحد بعد واحد فأضرب عنقه و يرمى به فى تلك البئر حتى أتيت على تسعة عشر نفسا منهم و بقى شيخ منهم عليه شعر فقال لى تبا لك يا ميشوم أى عذر لك يوم القيامة إذا قدمت [عليه] على جدنا رسول الله صلى الله عليه و آله و قد قتلت من أولاده ستين نفسا قد ولد هم على و فاطمه عليهما السلام فارتعشت يدي و ارتعدت فرائصي فنظر إلى الخادم مغضبا و زبرنى فأتيت على ذلك الشيخ أيضا فقتلته و رمى به فى تلك البئر فإذا كان فعلى هذا و قد قتلت ستين نفسا من ولد رسول الله صلى الله عليه و آله فما ينفعنى صومى و صلاتى و أنا لا أشك أئى مخلد فى النار.

قال مصنف هذا الكتاب للمنصور مثل هذه الفعله فى ذريه رسول الله صلى الله عليه و آله.

مى آورد و من گردن مى زدم و او هم اجساد را در آن چاه مى افکند، سپس در اتاق سوم را باز کرد در آن نیز چون دو اتاق دیگر بیست تن از سادات با گیسوان بلند در بند بودند، غلام دیگر بار گفت: امیر المؤمنین تو را مأمور قتل اینها کرده، پس یکی یکی آنها را بیرون آورد و من سر از بدنشان جدا کردم و او جنازه ها را در چاه انداخت تا نوزده نفر بکشتم، مردی پیر با موهای بلند باقی ماند رو به من کرد و گفت:

خداوند تو را نابود کند ای پلید! چه جواب خواهی گفت روز قیامت چون نزد جد ما رسول خدا صلى الله عليه و آله آبی در حالی که از اولاد او شصت تن را کشته ای که همه فرزندان على و فاطمه عليهما السلام بودند، پس بر دست من ریشه افتاد و اندامم به لرزه درآمد و خادم به غضب نگاه کرد و مرا تهدید کرد، پیش رفتم و آن پیر مرد را نیز کشتم و جسد او را در آن چاه افکند، هرگاه این کار کرده باشم و شصت نفر از اولاد رسول خدا صلى الله عليه و آله را کشته باشم، مرا روزه و نماز چه سود دهد، شک ندارم که در آتش مخلد خواهم بود.

مصنف کتاب گوید: منصور نیز مثل این ذریه رسول خدا صلى الله عليه و آله را مى کشت.

1072 حدثنا أحمد بن محمد بن الحسين البزاز قال حدثنا أبو منصور المطرّز قال سمعت الحاكم أبا أحمد محمد بن محمد بن إسحاق الأنماطيّ النيسابوريّ يقول بإسناد متصل ذكر أنّه لمّا بنى المنصور الأبنية ببغداد جعل يطلب العلويّه طلبا شديدا و يجعل من ظفر به منهم في الأسطوانات المجوّفه المبنّيه من الجصّ و الأجرّ فظفر ذات يوم بسلام متّهم حسن الوجه عليه شعر أسود من ولد الحسن بن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام فسلمه إلى البتّاء الذي كان يبنى له و أمره أن يجعله في جوف أسطوانه و يبنى عليه و وگل عليه من ثقاته من يراعى ذلك حتّى يجعله في جوف أسطوانه بمشاهده فجعله البتّاء في جوف أسطوانه فدخلته رقّه عليه و رحمه له فترك في الأسطوانه فرجه يدخل منها الرّوح فقال للسلام لا بأس عليك فاصبر فإنّي سأخرجك من جوف هذه الأسطوانه إذا جنّ اللّيل فلمّا جنّ اللّيل جاء البتّاء في ظلمه فأخرج ذلك العلويّ من جوف تلك 1072 احمد بن محمد بن حسين بن بزاز گوید:

روایت کرد برای ما ابو منصور مطرّز که گفت:

شنیدم که حاکم ابا احمد محمد بن محمد بن اسحاق انماطی به اسناد متصلی که ذکر کرده می گوید: زمانی که منصور در بغداد عمارت ها بنا می کرد، پیوسته در جست و جوی علویان بود و هرکسی از ایشان را می یافت در میان ستون های مجوف و توخالی قرار می داد و با گچ و آجر می پوشاند. روزی به سیّد نوجوان و خوش سیمائی که از اولاد حسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام بود و موهای مشکی داشت، دست یافت و او را به بتّاء داد و گفت که در جوف اسطوانه گذارد و کسی از معتمدان خود را به نگهبانی او گمارد تا سیّد نوجوان را در حضور وی در اسطوانه نهد، بتّاء او را در اسطوانه نهاد، ولی دلش به حال جوان سوخت و در اسطوانه برای او سوراخی گذاشت تا هوا از آنجا داخل شود و به او گفت: غم مخور صبر کن که من امشب می آیم و تو را بیرون می آورم، چون شب شد، بتّاء در تاریکی شب آن سیّد نوجوان را از اسطوانه بیرون آورد و گفت: مواظب باش

ص: 168

الأسطوانه وقال له اتق الله في دمي ودم الفعله الآذین معی و غیب شخصک فیائی إنما أخرجتک فی ظلمه هذه اللیله من جوف هذه الأسطوانه لآنی خفت إن ترکتک فی جوفها أن یكون جدک رسول الله صلی الله علیه و آله یوم القیامه خصمی بین یدی الله عزّ و جلّ ثم أخذ شعره بآلات الجصاصین كما أمکن و قال غیب شخصک و انج بنفسک و لا ترجع إلی أمک فقال الغلام فإن کان هذا هكذا فعرف أمی آتی قد نجوت و هربت لتطیب نفسها و یقلّ جزعها و بکاؤها و إن لم یکن لعودی إلیها وجه فهرب الغلام و لا یدری این قصد من وجه أرض الله تعالی و لا- إلی أی بلد وقع قال ذلك البناء و قد کان الغلام عرفنی مکان أمّه و أعطانی العلامه فانتھیت إلیها فی الموضع الآذی دلّنی علیه فسمعت دویا کدوی التّحل من البکاء فعلمت أنّها أمّه فدنوت منها و عرفتها خبر ابنها و أعطيتها شعره و انصرفت.

که خون خود و این کارگران که با من هستند مریز و بیرون رو و خود را غایب کن، من تو را در این ظلمت شب نجات دادم از ترس آن که جد تو رسول خدا صلی الله علیه و آله روز قیامت پیش خدای عزّ و جلّ به دشمنی با من برخیزد، پس مقداری از موی آن نوجوان را برید و به او گفت:

غایب شو و جان خود را نجات بده، و سوی مادر بازنگرد، سیّد نوجوان گفت: هرگاه چنین است پس تو به مادر من خبر برسان و بگو که من خلاص شدم و گریختم تا خوش دل شود و جزع و گریه کم کند، چون بازگشتن من سوی او صورتی ندارد پس پسر بگریخت و کس ندانست که کجا رفت و به کدام شهر افتاد، بتّا می گفت: او مکان مادر خود با من گفته و نشانی داده بود، به آنجا که گفته بود رفتم، آواز گریه و ناله شنیدم همچو آواز زنبوران عسل، دانستم که مادر اوست و ماتم او می دارند نزدیک رفتم و خبر پسر وی گفتم و موی او به وی دادم و بازگشتم.

10 باب السبب الذی قیل من أجله بالوقف علی موسی بن جعفر علیه السلام 108 1 حدّثنا علی بن عبد الله الوّاق رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله قال حدّثنا أحمد بن أبی عبد الله البرقی عن أبیه عن ربیع بن عبد الرحمن قال کان و الله موسی بن جعفر علیه السلام من المتوسّمین یعلم من یقف علیه بعد موته و یجحد الإمام بعد إمامته فكان یکظم غیظه علیهم و لا یدى لهم ما یعرفه منهم فسّمی الکاظم لذلك

109 2 حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید رضی الله عنه قال حدّثنا محمّد بن یحیی العطار عن أحمد بن الحسین بن سعید عن محمّد بن جمهور عن أحمد بن

10- در بیان علت واقفی شدن واقفی ها بر موسی بن جعفر علیه السلام

10- در بیان علت واقفی شدن واقفی ها بر موسی بن جعفر علیه السلام

108 1 علی بن عبد الله وّاق گوید: روایت کرد برای ما سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله برقی از ربیع بن عبد الرحمن که گفت: به خدا موسی بن جعفر علیه السلام بسیار تیزبین بود و می دانست که چه کسانی بعد از وفات او در امامت او توقف کرده و امام بعد از او را منکر می شوند، پس خشم خود فرو می برد و ظاهر نمی ساخت به ایشان آنچه را که می دانست، از این روی او را کاظم نامیدند.

109 2 محمّد بن حسن بن احمد بن ولید گوید:

روایت کرد برای ما محمّد بن یحیی عطار و گفت: روایت کرد برای ما احمد بن حسین بن سعید از محمّد بن جمهور از احمد بن فضل از

الفضل عن يونس بن عبد الرحمن قال لَمَّا مات أبو الحسن عليه السَّلام و ليس من قَوَامِهِ أَحَدٌ إِلَّا و عنده المال الكثير فكان ذلك سبب وقفهم و جحودهم لموته و كان عند زياد القنديّ سبعون ألف دينار و عند عليّ بن أبي حمزه ثلاثون ألف دينار قال فلَمَّا رأيت ذلك و تبين لي الحقّ و عرفت من أمر أبي الحسن الرضا عليه السَّلام ما عرفت تكلمت و دعوت النَّاس إليه قال فبعثنا إليّ و قالوا لي ما يدعوك إلى هذا إن كنت تريد المال فنحن نغنيك و ضمنا لي عشرة [ألف] آلاف دينار.

و قال- لي كَفَّ فأبيت فقلت لهما إِنَّا رَوينا عن الصّادقين عليهما السَّلام أَنَّهُم قالوا إذا ظهرت البدع فعلى العالم أن يظهر علمه فإن لم يفعل سلب نور الإيمان و ما كنت لأدع الجهاد في أمر الله عزّ و جلّ على كلّ حال فناصباني و أظهرنا لي العداوة

1103 حدّثنا أبي و محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنه قالوا حدّثنا محمّد بن يحيى العطار عن أحمد بن الحسين بن سعيد عن محمّد بن جمهور عن أحمد بن يونس بن عبد الرحمن كه گفت: چون موسی بن جعفر علیه السّلام وفات یافت، نزد هریک از کارگزاران حضرت اموال زیادی جمع شده بود و این سبب شد كه مرگ او را انكار كردند و بر امامت ایشان توقف كردند، نزد «زیاد قندی» هفتاد هزار دینار بود و نزد علی بن حمزه سی هزار دینار، من چون این حال دیدم و حق ظاهر شد و از احوال رضا علیه السّلام دانستم آنچه دانستم به سخن درآمدم و مردم را به او می خواندم، آن دو كس به من پیغام فرستادند و گفتند: تو را بر این كار چه باعث شده؟ اگر مال می خواهی ما تو را بدهیم و ده هزار دینار به من وعده دادند. آن دو گفتند: خاموش باش، گفتم: از صادقان علیهما السّلام روایت رسیده كه به وقت ظهور بدعت ها واجب است عالم علم خود را ظاهر سازد و اگر ظاهر نکند، خدا نور ایمان را از او سلب کند و من جهاد در كار خدا را به هیچ حال ترك نکنم.

پس با من دشمن شده، كینه مرا در دل گرفتند.

1103 محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن يحيى عطار از احمد بن حسين بن سعيد از محمد بن جمهور از احمد بن حماد كه گفت: یکی از ملازمان امام

ص: 171

حمّاد قال كان أحد القوّام عثمان بن عيسى الرّواسیّ و كان يكون بمصر و كان عنده مال كثير و ستّ جوارى قال فبعث إليه أبو الحسن الرضا عليه السّلام فيهنّ و في المال.

قال فكتب إليه أنّ أباك لم يمت قال فكتب إليه أنّ أبى قد مات و قد قسّ منا ميراثه و قد صحت الأخبار بموته و احتجّ عليه فيه قال فكتب إليه إنّ لم يكن أبوك مات فليس لك من ذلك شيء و إنّ كان قد مات على ما تحكى فلم يأمرنى بدفع شيء إليك و قد أعتقت الجوارى و تزوّجتهنّ.

قال مصنف هذا الكتاب لم يكن موسى بن جعفر عليه السّلام ممن يجمع المال و لكنه حصل فى وقت الرشيد و كثر أعداؤه و لم يقدر على تفريق ما كان يجتمع إلا على القليل ممن يثق بهم فى كتمان السر فاجتمعت هذه الأموال لأجل ذلك و أراد أن لا يحقق على نفسه قول من كان يسعى به إلى الرشيد و يقول إنه تحمل [عليه] إليه الأموال و يعتقد له الإمامه و يحمل على الخروج عليه و لولا ذلك لفرق ما اجتمع من هذه الأموال على أنها لم تكن أموال الفقراء و إنما كانت أموالا يصل بها موالیه ليكون له إكراماً منهم له و برا منهم به عليه السّلام

موسى بن جعفر عليه السّلام عيسى بن عثمان رواسى بود، او در مصر مقام داشت و نزد او مالی بسیار با شش کنیز بود، حضرت رضا عليه السّلام شخصی را نزد او فرستاد و آن کنیزان و مال را خواست.

در جواب نوشت: پدر تو نمرده، حضرت نوشت که پدر من بمرد و ما میراث او قسمت نمودیم و خبر صحیح به موت او رسید و بر او حجت ها اقامه کرد. در جواب نوشت: اگر پدر تو نمرده است، چیزی به تو نمی رسد و اگر مرده است چنانچه تو می گویی، مرا نفرموده است که آن مال به تو دهم و من کنیزان را آزاد کردم و نکاح نمودم.

مصنّف گوید: موسى بن جعفر عليه السّلام کسی نبود که مال جمع کند ولی دشمنانش در دوران رشيد بسیار بودند و نمی توانست اموال جمع شده را به دست مستحقين رسانده و برای تقسیم به افراد دهد مگر به عده ای از موثقين و به صورت پنهانی، از این روی آن مالها جمع شده بود و حضرت نمی خواست نزد هارون قول بدگویان محقق شود که می گفتند:

مال ها از هر طرف به سوی او می آید و مردم او را امام دانسته و به خروج ترغیب می کنند و اگر این نبود، این اموال را متفرق کرده بود، با آن که آنها، اموال فقرا نبود بلکه مال حضرت بود و شیعیان آنها را به ایشان برای اکرام او و نیکویی با او صله می نمودند.

11 باب ما جاء عن الرضا علي بن موسى عليه السلام من الأخبار في التوحيد 111 1 حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن أبيه عن الصّدّقر بن دلف عن ياسر الخادم قال سمعت أبا الحسن علی بن موسى الرضا عليه السلام يقول من شبّه اللّٰه تعالیٰ بخلقه فهو مشرک و من نسب إليه ما نهی عنه فهو کافر

112 2 حدّثنا علی بن أحمد بن محمّد بن عمران الدّقاق رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا محمّد بن هارون الصّوفی قال حدّثنا عبید اللّٰه بن موسى الرّویانی قال حدّثنا عبد العظیم بن عبد اللّٰه بن علی بن الحسن بن

11- خبرهایی که از حضرت رضا علیه السلام در توحید و شناختن حق تعالی آمده

اشاره

11- خبرهایی که از حضرت رضا علیه السلام در توحید و شناختن حق تعالی آمده

111 1 محمد بن موسى بن متوکل گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از صقر بن دلف از یاسر خادم که گفت: شنیدم از ابا الحسن علی بن موسى الرضا علیه السلام که می فرمود: هرکه خدا را به خلق او تشبیه کند، مشرک است و هرکه نسبت دهد به خدا آنچه را که نهی شده است، کافر است.

112 2 علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گوید: روایت کرد برای ما محمد بن هارون صوفی از عبید اللّٰه بن موسى رویانی که گفت:

روایت کرد برای ما عبد العظیم بن عبد اللّٰه بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن

زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليهم السلام عن إبراهيم بن أبي محمود قال قال علي بن موسى الرضا عليه السلام في قول الله تعالى
«وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» قال يعنى مشرقه ينتظر ثواب ربها

3 113 حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضی الله عنه قال حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابيه ابراهیم بن هاشم عن عبد السلام بن صالح الهروي قال قلت لعلی بن موسى الرضا عليه السلام يا ابن رسول الله صلّى الله عليه وآله ما تقول في الحديث الذي يرويه أهل الحديث أنّ المؤمنين يزورون ربهم في منازلهم في الجنة فقال عليه السلام يا أبا الصلت إنّ الله تبارك وتعالى فضّل نبيّه محمداً صلّى الله عليه وآله على جميع خلقه من التّبيين والملائكة وجعل طاعته طاعته و متابعتة متابعتة و زيارته في الدنيا والآخرة زيارته فقال عزّ وجلّ «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» وقال «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» وقال التّبيّ من زارني في حياتي أو بعد موتي فقد زار الله تعالى و ابي طالب عليهم السلام از ابراهیم بن ابی محمود که گفت: علی بن موسی علیه السلام در قول خدای عزّ و جلّ «وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ* إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» فرمود: این صورته در خشان بوده و منتظر ثواب پروردگارش است.

3 113 روایت می کند از عبد السلام بن صالح هروی که گفت: به علی بن موسی الرضا علیه السلام عرض کردم: یا بن رسول الله! چه می گویی در حدیثی که روایت می کنند که «مؤمنان زیارت می کنند پروردگار خود را از منازل خود در بهشت» فرمود: ای ابا الصلت! خدای تبارک و تعالی پیغمبر خود را بر جمیع خلق خود از انبیا و ملائکه برتری داد و طاعت او را طاعت خود گردانید و بیعت با او را بیعت خود و زیارت او را در دنیا و آخرت زیارت خود قرار داد و فرمود: «هر که رسول را اطاعت کند اطاعت خدا کرده است» و نیز فرمود: «آنان که با تو بیعت کنند با خدای خود بیعت کرده اند دست خدا بالای دست های ایشان است» و نیز نبی صلّى الله عليه وآله فرمود: «هر کس مرا در زمان حیاتم یا بعد از مرگم زیارت کند، خداوند را زیارت نموده است»

درجه النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْجَنَّةِ أَرْفَعُ الدَّرَجَاتِ فَمَنْ زَارَهُ فِي دَرَجَتِهِ فِي الْجَنَّةِ مِنْ مَنْزِلِهِ فَقَدْ زَارَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى.

قال فقلت له يا ابن رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَمَا مَعْنَى الْخَبْرِ الَّذِي رَوَاهُ أَنَّ ثَوَابَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ النَّظَرُ إِلَى وَجهِ اللَّهِ تَعَالَى فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَبَا الصَّلْتِ مَنْ وَصَفَ اللَّهَ تَعَالَى بِوَجْهِهِ كَالْوَجْهِ فَقَدْ كَفَرَ وَلَكِنَّ وَجْهَ اللَّهِ تَعَالَى أَنْبِيَآؤُهُ وَرَسَلُهُ وَحُجَجُهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هُمُ الَّذِينَ بِهِمْ يَتَوَجَّهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِلَى دِينِهِ وَمَعْرِفَتِهِ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى «كُلُّ مَنْ عَلِيَّهَا فَإِنَّ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» فَالْتَّظَرُ إِلَى أَنْبِيَآءِ اللَّهِ تَعَالَى وَرَسَلِهِ وَحُجَجِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي دَرَجَاتِهِمْ ثَوَابٌ عَظِيمٌ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ أَبْغَضَ أَهْلَ بَيْتِي وَعَتَرْتِي لَمْ يَرْنِي وَلَمْ أَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقَالَ إِنَّ فِيكُمْ مَنْ لَا يَرَانِي بَعْدَ أَنْ يَفَارِقَنِي يَا أَبَا الصَّلْتِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُوَصِّفُ بِمَكَانٍ وَلَا يَدْرِكُ بِالْأَبْصَارِ وَالْأَوْهَامِ.

قال قلت له يا ابن رسول الله فأخبرني عن الجنة والتار أهما اليوم مخلوقتان ودرجة نبي صلى الله عليه وآله برترین درجات بهشت است، هرکه زیارت کند او را در درجه او در بهشت از منزل خود، همانا خداوند را زیارت کرده است.

راوی گوید: عرض کردم: یا ابن رسول الله! پس چه معنی دارد خبری که ثواب «لا اله الا الله» نگاه کردن به صورت خداست؟ فرمود: ای ابا الصلت! هر که خدا را دارای صورت همچو صورت مخلوقین توصیف کند، کافر است، چهره خدا، انبیا و پیامبر و حجتهای اویند که با ایشان مردم به سوی خداوند، دین او و معرفت او روی می آورند و خداوند فرمود:

«هرکه روی زمین است از بین خواهد رفت، فقط وجه با عظمت و کریم پروردگارت باقی می ماند،» و فرمود: «همه چیز تباہ است مگر وجه خداوند» پس نظر به انبیا خدا و پیامبر و حجتهای او در درجات ایشان ثواب عظیمی است برای مؤمنان روز قیامت و پیغمبر ما صلی الله علیه و آله می فرمود: هرکس با اهل بیتم و عترتم دشمنی کند مرا نمی بیند و نمی بینم او را در روز قیامت و فرمود: در میان شما بعضی مرا نبینند بعد از آن که از من مفارقت کنند، ای ابا الصلت! خداوند توصیف نشود به مکانی و دریافته نشود به دیدها و اندیشه ها.

راوی گوید، عرض کردم: یا ابن رسول الله! با من بگو که بهشت و دوزخ امروز مخلوقند

فقال نعم وإن رسول الله صَلَّى الله عليه وآله قد دخل الجنة ورأى النار لما عرج به إلى السماء قال فقلت له إن قوما يقولون إنهما اليوم مقدرتان غير مخلوقتين فقال عليه السلام لا هم منا ولا نحن منهم من أنكر خلق الجنة والنار فقد كذب النبي صَلَّى الله عليه وآله وكذبنا وليس من ولايتنا على شيء ويخلد في نار جهنم قال الله تعالى «هذه جهنم التي يكذب بها المجرمون يطوفون بينها وبين حميم آن» وقال النبي صَلَّى الله عليه وآله لما عرج بي إلى السماء أخذ بيدي جبرئيل عليه السلام فأدخلني الجنة فناولني من رطبها فأكلته فتحول ذلك نطفه في صلبى فلما هبطت إلى الأرض وقعت خديجه فحملت بفاطمه عليها السلام ففاطمه حوراء إنسيه فكلما اشتقت إلى رائحة الجنة شممت رائحة ابنتى فاطمه عليها السلام

1144 حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رضى الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن الریان بن الصّلت عن علي بن موسى الرضا عن أبيه عن آبائه عن أمير المؤمنين عليه السلام قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله فرمود: آرى، وقتى پیامبر صَلَّى الله عليه وآله به معراج رفت، وارد بهشت شد و جهنم را نیز دید، گفتم: گروهی می گویند: بهشت و دوزخ امروز مقدرند و مخلوق نشده اند، فرمود: ایشان از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم، هرکه منکر خلق بهشت و دوزخ شود، پیامبر صَلَّى الله عليه وآله و ما را تکذیب کرده و از ولایت بهره ندارد و در آتش جهنم مخلد ماند، خداوند فرمود: «این جهنمی است که معجزین آن را انکار می کنند و بین آن و آبی داغ در رفت و آمدند»، و پیامبر صَلَّى الله عليه وآله فرمود: وقتى مرا به آسمان عروج دادند، جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و از رطب بهشت به من داد، خوردم، آن نطفه شد در صلب من، چون به زمین فرود آمدم با خديجه مواجهه نمودم به فاطمه عليها السلام حامله شد، پس فاطمه حورا و انسيه است، هرگاه مشتاق بوى بهشت می شوم، دخترم فاطمه را می بویم.

1144 محمد بن موسى بن متوكل از علي بن ابراهيم بن هاشم از پدرش از ريان بن الصلت از علي بن موسى الرضا از پدرش و از پدرانش عليهم السلام نقل کردند که امير المومنين عليه السلام از رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله چنین نقل کرده که خداوند فرموده

قال الله جلّ جلاله ما آمن بي من فسّر برأيه كلامي و ما عرفني من شبّهني بخلقى و ما على دينى من استعمل القياس فى دينى

115 5 حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار قال حدّثنا أحمد بن محمّد بن خالد عن بعض أصحابنا قال مرّ أبو الحسن الرضا عليه السّلام بقبر من قبور أهل بيته فوضع يده عليه ثمّ قال إلهى بدت قدرتك و لم تبد واهيه فجهلوك و قدروك و التقدير على غير ما به وصفوك و إني برىء يا إلهى من الذين بالتشبيه طلبوك ليس كمثلك شىء إلهى و لن يدركوك و ظاهر ما بهم من نعمك دليلهم عليك لو عرفوك و فى خلقك يا إلهى مندوحة أن يتناولوك بل سوّوك بخلقك فمن ثمّ لم يعرفوك و اتّخذوا بعض آياتك ربّا فبذلک وصفوك فتعاليت ربّى عمّا به المشبّهون نعتوك.

است: «ایمان نیاورده است به من کسی که تفسیر کند برای خود کلام مرا، نشناخته است مرا کسی که مرا تشبیه کند به خلق، بر دین من نیست هرکه قیاس در دین من را به کار برد.

115 5 احمد برقى از بعضی از راویان حدیث نقل می کند که حضرت رضا علیه السّلام از مقابل قبری از قبور بستگانشان عبور می فرمودند، دست خویش را بر آن قبر نهاده و فرمود: إلهى! قدرتت آشکار است و فتوری از تو آشکار نیست، پس تو را نشناختند و به اندازه سنجش کردند و اندازه برای غیر چون تویی وصف می شود و من بیزارم از کسانی که تو را با تشبیه طلب کردند. هیچ چیز چون تو نیست. إلهى! تو را درک نکردند و ظواهر نعمت هایت بر تو دلیل است، اگر تو را بشناسند. اندیشه برای شناخت تو کافی بود و ایشان تو را با مخلوقات مساوی دیدند و از این رو تو را نشناختند و بعضی از نشانه های تو را پروردگار خویش پنداشتند و از این رو تو را به وصف درآوردند. إلهى! تو برتری از آن چه تشبیه کنندگان تو را به آن وصف کنند.

1166 حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ جَاءَ قَوْمٌ مِنْ وَرَاءِ النَّهْرِ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالُوا لَهُ جِئْنَاكَ نَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ فَإِنْ أَجَبْتَنَا فِيهَا عَلِمْنَا أَنَّكَ عَالِمٌ فَقَالُوا أَخْبِرْنَا عَنِ اللَّهِ تَعَالَى أَيْنَ كَانَ كَيْفَ كَانَ وَعَلَى أَى شَيْءٍ كَانَ اعْتِمَادُهُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَيْفَ الْكَيْفُ فَهُوَ بِلَا كَيْفٍ وَ أَيْنَ الْآيِنُ فَهُوَ بِلَا آيِنٍ وَ كَانَ اعْتِمَادُهُ عَلَى قُدْرَتِهِ فَقَالُوا نَشْهَدُ أَنَّكَ عَالِمٌ.

قال مصنف هذا الكتاب يعنى بقوله و كان اعتماده على قدرته أى على ذاته لأن القدره من صفات ذات الله تعالى

1177 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّنَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ 1166 سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ گوید: روایت کرد برای ما محمد بن حسین بن ابی الخطاب که گفت:

قومی از ماوراء النهر نزد ابو الحسن علیه السلام آمدند و عرضه داشتند: آمده ایم تا سه مسئله پرسیم، اگر جواب ما را در آنها دهی، دانیم که تو عالمی.

فرمود: پرسید، گفتند: ما را از خدای خبر ده کجا بود و چگونه بود و بر چه چیز اعتمادش بود؟ فرمود: خدای عزّ و جل چگونگی را چگونگی گردانیده است، پس او بی چگونگی است، و کجا را کجا کرده است پس او بی نیاز از مکان است و اعتمادش بر قدرت خود است.

گفتند: شهادت می دهیم که تو دانشمندی.

مصنّف گوید: قول حضرت که فرمود: «خدا بر قدرتش تکیه دارد» یعنی: بر ذات خود تکیه کرده زیرا قدرت از صفات ذات خداست.

1177 محمد بن احمد سنانی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن عبد الله کوفی از محمد بن اسماعیل برمکی که گفت: روایت کرد برای ما حسین بن حسن از محمد بن عیسی از محمد

قال حدثنا محمد بن عيسى عن محمد بن عرفة قال قلت للرضا عليه السلام لا يجوز أن يكون خلق الأشياء بالقدره لأنك إذا قلت خلق الأشياء بالقدره فكأنك قد جعلت القدره شيئاً غيره و جعلتها آله له بها خلق الأشياء و هذا شرك و إذا قلت خلق الأشياء بغير قدره فإتما تصفه أنه جعلها باقتدار عليها و قدره و لكن ليس هو بضعيف و لا عاجز و لا محتاج إلى غيره بل هو سبحانه قادر لذاته لا بالقدره

1188 حدثنا عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب القرشي قال حدثنا أحمد بن الفضل بن المغيرة قال حدثنا أبو نصر منصور بن عبد الله بن إبراهيم الأصبهاني قال حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا الحسين بن بشار عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال سألته أ يعلم الله الشيء الذي لم يكن أن لو كان كيف كان يكون قال إن الله تعالى هو العالم بالأشياء قبل كون الأشياء قال عز وجل «إنا كنا بن عرفة كه گفت: به امام رضا عليه السلام عرض كردم:

خداوند اشياء را با قدرت خلق کرد يا بدون قدرت؟ فرمود: نمی توان گفت كه با قدرت خلق کرده؛ زیرا در این حال قدرت را چیزی غیر از خدا دانسته و آن را وسیله خلقت اشياء پنداشته ای و این شرك است، و چون بگویی كه بدون قدرت خلق کرده، او را وصف کرده ای به این كه اشياء را با اقتدار خویش خلق کرد نه قدرت و خداوند نیز ضعیف و عاجز و محتاج به دیگری نیست، بلکه او به ذات قادر است، نه به قدرت زاید بر ذات.

1188 عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب قرشي گوید: روایت کرد برای ما احمد بن فضل بن مغیره از ابو نصر منصور بن عبد الله بن ابراهيم اصبهانی كه گفت: روایت کرد برای ما حسين بن بشار كه گفت: از حضرت رضا عليه السلام پرسیدم:

آيا خداوند می داند چیزی كه موجود نیست اگر قرار بود موجود باشد، چگونه خواهد بود؟ فرمود:

خدای عز و جل داناست به اشیا پیش از بودن اشیا، خداوند می فرماید: «ما آنچه را كه شما انجام می دادید، می نوشتیم» درباره اهل آتش

نَسَّ تَسِيْحُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» و قال لأهل النار «و لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَادِبُونَ» فقد علم عزّ و جلّ أنّه لو [ردوهم] ردّهم لعادوا لما نهوا عنه.

و قال للملائكة لما قالت «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» فلم يزل الله عزّ و جلّ علمه سابقا للأشياء قديما قبل أن يخلقها فتبارك الله ربّنا و تعالى علوّا كبيرا خلق الأشياء و علمه بها سابق لها كما شاء كذلك ربّنا لم يزل عالما سميعا بصيرا.

1199 حدّثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس العطار النيسابوريّ بنيسابور في شعبان سنة اثنتين و خمسين و ثلاثمائة قال حدّثنا عليّ بن محمّد بن قتيبه النيسابوريّ عن الفضل بن شاذان قال سمعت الرضا عليه السّلام يقول في دعائه سبحانه من خلق الخلق بقدرته و أتقن ما خلق بحكمته و وضع كلّ شيء منه موضعه بعلمه سبحانه من يعلم خائنه الأعين و ما تخفى الصدور و ليس فرموده: «اگر به دنیا بازگردانده می شدند به کارهای نهی شده، روی می آوردند و آنها دروغ می گویند» پس خدا می دانست که اگر آنان به دنیا بازگردند، کارهای نهی شده را انجام می دهند.

و در جواب ملائکه گفت: وقتیکه ملائکه گفتند: «آیا در زمین کسی را خلیفه می گردانی که فساد می کند و خون ها می ریزد و ما تسبیح می کنیم به حمد تو و تقدیس می کنیم تو را»؟ خداوند پاسخ فرمود: «من می دانم آنچه را که شما نمی دانید»، پس همیشه علم خداوند سابق بود بر اشیا و قدیم بود پیش از خلق اشیا و هم چنین خدای ما همیشه دانا و شنوا و بینا بود.

1199 عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار نیشابوری گوید: محمد بن قتیبه نیشابوری از فضل بن شاذان روایت کرده که گفت: شنیدم امام رضا علیه السّلام در دعایش می گوید: «منزه است خدایی که به قدرت خود خلایق را خلق کرده و آنها را به حکمت خود متقن آفرید، با علم خویش هر چیزی را در جای خود قرار داد، منزّه است کسی که نگاه های خیانت بار چشم ها و نیت های پنهان را در دل می داند، هیچ چیز مثل او

10 120 حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَمْرَانَ الدَّقَاقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ سَلِيمَانَ الْكُوفِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ تَعَالَى عَالِمًا قَادِرًا حَيًّا قَدِيمًا سَمِيعًا بَصِيرًا فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَالِمًا بَعْلَمَ وَقَادِرًا بِقَدْرِهِ وَحَيًّا بِحَيَاةٍ وَقَدِيمًا بِقَدَمٍ وَسَمِيعًا بِسَمْعٍ وَبَصِيرًا [بَبَصْرِهِ] فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ قَالَ ذَلِكَ وَدَانَ بِهِ فَقَدْ اتَّخَذَ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَى وَلَيْسَ مِنْ وِلَايَتِنَا عَلَى شَيْءٍ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلِيمًا قَادِرًا حَيًّا قَدِيمًا سَمِيعًا بَصِيرًا لِذَاتِهِ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ الْمُشْرِكُونَ وَالْمُشَبِّهُونَ عَلَوًا كَبِيرًا.

11 121 حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ نَيْسَبَ وَوَسَّانَةَ.

10 120 عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَمْرَانَ الدَّقَاقِ گويد: روايت کرد برای ما محمد بن ابی عبد الله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی از فضل بن سلیمان کوفی از حسین بن خالد که گفت: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود:

خداوند همیشه عالم، قادر، حی، قدیم، سمیع و بصیر بود. گفتم: یا بن رسول الله! گروهی می گویند: خداوند همیشه با علم عالم بود، قادر بود به قدرت، زنده بود به حیات، قدیم بود به قدم و سمیع بود به سمع و بصیر بود به بصر.

فرمود: هر که این قول گوید و آن را دین خود گرداند با خدای عز و جل خدایان دیگر گرفته باشد و او را از ولایت ما بهره ای نیست، سپس فرمود: خداوند همیشه به ذات خود عالم، قادر، حی، سمیع و بصیر بود، خداوند منزه است از آنچه مشرکان و مشبهان می گویند.

11 121 حسین بن احمد بن ادريس از پدرش از محمد بن عبد الجبار از صفوان بن يحيى

بن یحیی قال قلت لأبی الحسن علیه السّلام أخبرنی عن الإراده من اللّٰه تعالی و من الخلق فقال الإراده من المخلوق الصّٰمیر و ما یبدو له بعد ذلك من الفعل و أمّا من اللّٰه عزّ و جلّ فإراده إحداثه لا غیر ذلك لأنّه لا یروى و لا یهمّ و لا یتفکّر و هذه الصّٰفات منفیّه عنه و هی من صفات الخلق فإراده اللّٰه تعالی هی الفعل لا غیر ذلك یقول له کن فیکون بلا لفظ و لا نطق بلسان و لا همّه و لا تفکّر و لا کیف كذلك كما أنّه بلا کیف

122 12 حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن أبیه عن علی بن معبد عن الحسین بن خالد قال قلت للرّضا علیه السّلام یا ابن رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله إنّ التّاس یروون أنّ رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله قال إنّ اللّٰه عزّ و جلّ خلق آدم علی صورته فقال قاتلهم اللّٰه لقد حذفوا أوّل الحدیث إنّ رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله مرّ برجلین یتساّبان فسمع أحدهما یقول لصاحبه قبح اللّٰه وجهک و وجه من یشبهک فقال صلّی اللّٰه علیه و آله روایت کرده که گفت: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم: فرق بین اراده خداوند و اراده مخلوق چیست؟ فرمود: اراده مخلوق، فکر و اندیشه و تصمیم به کار صحیح است، اما اراده خداوند عبارت است از ایجاد، زیرا او اندیشه نمی کند و در خاطر نمی گذراند و فکر نمی کند و این صفات از او نفی شده؛ چراکه این صفات خلق است، پس اراده خدا فعل است نه چیز دیگر، می گوید:

«موجود شو پس موجود می شود» بدون لفظ و نطق به زبان و اندیشه و تفکّر، و اراده خداوند را چگونگی نیست چنانچه او بی چگونگی است.

122 12 احمد بن زیاد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد که گفت: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم: یا ابن رسول اللّٰه! مردم معتقدند که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: خداوند آدم را به شکل خود خلق کرد، فرمود: خداوند آنها را بکشد، اول حدیث را حذف کرده اند، رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله دو مرد را دید که یکدیگر را دشنام می دادند، یکی به دیگری گفت: خدا روی تو و روی کسی را که شبیه توست، قبیح گرداند، رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود:

له يا عبد الله لا تقبل هذا لأخيك فإن الله عزّ وجلّ خلق آدم على صورته

123 13 حدّثنا محمّد بن محمّد بن عاصم الكلينيّ رضی الله عنه قال حدّثنا محمّد بن يعقوب الكلينيّ قال حدّثنا أحمد بن إدريس عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن عليّ بن سيف عن محمّد بن عبيده قال سألت الرضا عليه السّلام عن قول الله عزّ وجلّ لإبليس «ما منعك أن تسجدَ لما خلقتُ بيديّ» قال عليه السّلام يعني بقدرتي وقوتي

قال مصنف هذا الكتاب سمعت بعض مشايخ الشيعة يذكر في هذه الآية أن الأئمة كانوا يقفون على قوله ما منعك أن تسجد لما خلقت ثم يتدءون بقوله عزّ وجلّ بيديّ أستكبرت أم كنت من العالين قال وهذا مثل قول القائل بسيفي تقاتلني و برمحي تطاعنتي كأنه يقول عزّ وجلّ بنعمتي عليك وإحساني إليك قويت على الاستكبار والعصيان

ای بنده خدا! با برادرت چنین مگو که خداوند آدم را بر صورت خود آفرید.

123 13 محمد بن محمد بن عاصم کلینی گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن یعقوب کلینی از احمد بن ادريس از احمد بن محمد بن عيسى از محمد بن عبيده که گفت: از امام رضا عليه السّلام پرسیدم معنی قول خداوند که به ابليس فرمود:

«ای ابليس چه چیز تو را بر آن داشت که در مقابل آنچه به دست خود آفریدم سجده نکنی» چیست؟ فرمود: منظور قدرت و نیرو است.

مصنف گوید: از بعضی از مشايخ شيعة شنيدم که ائمه عليهم السّلام بر لفظ «ما خلقت» وقف می کردند و از «بيدي و استكبرت ام كنت من العالمين» شروع می کردند، این مثل آن است که کسی گوید: با شمشیر خودم با من می جنگی؟ با نیزه خودم به من نیزه می زنی؟ معنی آیه نیز چنین شود «با نعمت و احسان و نيکوئی من، بر استكبار و عصيان من توانا شده ای».

ص: 183

طالب عليه السلام قال خطب أمير المؤمنين عليه السلام النَّاس في مسجد الكوفة فقال الحمد لله الذي لا من شيء كان ولا من شيء كَوْن ما قد كان المستشهد بحدوث الأشياء على أزلِّيته وبما وسمها به من العجز على قدرته وبما اضطرَّها إليه من الفناء على دوامه لم يخل منه مكان فيدرك بأبيته ولا له شبح مثال فيوصف بكيفيته ولم يغب عن شيء فيعلم بحيثيته.

مباين لجميع ما أحدث في الصفات و ممتنع عن الإدراك بما ابتدع من تصريف الذوات و خارج بالكبرياء و العظمه من جميع تصرف الحالات محرم على بوارع ناقيات الفطن تجديدها و على غوامض ثاقبات الفكر تكيفه و على غوائص سابحات النظر تصويره لا تحويه الأماكن لعظمته و لا- تدركه المقادير لجلاله و لا تقطعه المقاييس لكبريائه ممتنع عن الأوهام أن تكتننه و عن الأفهام أن تستغرقه و عن الأذهان أن تمثله و قد يست من استنباط الإحاطه به طوامح العقول و نصبت عن الإشاره إليه بالاكتناه بحار العلوم و رجعت بالصَّغْر عن السَّمِّ امير المومنين عليه السلام در مسجد كوفه در خطبه ای فرمود: حمد خدایی را که هستی او از چیزی نیست و از چیزی کاینات را هستی نداد، حدوث کائنات شاهد همیشگی او بوده و داغ عجز بر ایشان نهاد برای ظهور قدرت خود، همه را بیچاره زوال کرد برای دلالت بر دوام خود، مکانی از او خالی نیست تا او را ادراک کنند که کجاست و او را مثالی نیست تا وصف کنند که چگونه است آن ذات، غایب نمی شود از چیزی تا دانسته شود اینجا است یا آنجا، از آنچه احداث نموده جداسـت در صفات و درک نشود به آنچه خود ایجاد کرده، بیرون است به عظمت از تغییر حالات، حرام است بر اندیشمندان تیزبین که حدی برای او نهند و بر ژرف اندیشان ممنوع است که کیفیتی برای او تعیین کنند، غواصان دریای اندیشه او را به صورتی تصویر نکنند، عظمت او را مکان ها فرانگیرد، در نیابد مقدارها جلالت او را و قیاس ها کبریا او را مشخص نکند، امتناع اندیشه ها از تصور کنه او، افهام او را نشناسند، اذهان او را مجسم نکنند، عقول بلندپرواز از فهم مایوس گشته و دریاهاى علوم از اشاره به او بی مایه شده، از وصف قدرتش اندیشه های باریک بین به حقارت برگشته اند

إلى وصف قدرته لطائف الخصوم واحد لا- من عدد و دائم لا- بأمد و قائم لا بعمد ليس بجنس فتعداد له الأجناس و لا بشبح فتضارعه الأشباح و لا كالأشياء فتقع عليه الصفات قد ضلّت العقول في أمواج تيار إدراكه و تحيرت الأوهام عن إحاطه ذكر أزلّيته و حصرت الأفهام عن استشعار وصف قدرته و غرقت الأذهان في لجج أفلاك ملكوته مقتدر بالآلاء و ممتنع بالكبرياء و متملك على الأشياء فلا دهر يخلقه و لا زمان يبليه و لا وصف يحيط به و قد خضعت له الرقاب الصّعباب في محلّ تخوم قرارها و أذعنت له رواصن الأسباب في منتهى شواهد أقطارها مستشهد بكليّه الأجناس على ربوبيّته و بعجزها على قدرته و بفظورها على قدمته و بزوالها على بقائه فلا لها محيص عن إدراكه إيّاها و لا خروج من إحاطته بها و لا احتجاب عن إحصائه لها و لا امتناع من قدرته عليها كفى بإتقان الصّنع لها آية و بمركب الطّبع عليها دلالة و بحدوث الفطر عليها قدمه و بإحكام الصّنع لها عبره فلا إليه حدّ منسوب و لا له مثل مضروب و لا شيء واحد است نه در عدد، دایم است بی انتهای مدّت، قائم است نه با عمود، جنس نیست تا اجناس همانندی او کنند، شخص نیست تا اشخاص چون او باشند، مانند اشیاء نیست تا وصفش کنند، عقول در بیکران ادراکش گمراهند، اوهام از درک چگونگی ازلی بودنش متحیرند، افهام از علم به چگونگی قدرتش در بندند، اذهان در امواج حوزه های قدرتش غرقند، بر همه آلاء و نعم تواناست، حریم وصفش برتر و سلطان قدرتش محاط، دهر او را فرسوده و زمان او را کهنه نسازد، وصف او را مشخص نکند، موجودات ریشه دار به فرمانش خاضعند، کوههای عظیم در بزرگی خویش رام فرمانش، همه موجودات را گواه مالکیت خویش و رام بودنشان را دلیل بر توان خود کرده، حدویشان شاهد قدیم بودن او و نابودیشان گواه همیشگی بودن اوست، موجودات را مجال فرار از فرمان او و خروج از حیطة قدرتش نباشد، موجودات توان ندارند خود را از دیوانش پنهان سازند، محال است سرپیچی آنها از سلطه قدرتش، نظام و استواری خلقت به تنهایی، نشانه ای و ترکیب طبع آن ها، دلالتی بر اوست و بر ازلی بودن او ایجاد فرسودگی و خرابی آن ها دلالت می کند و استحکام آفرینش بر اعتبارش. برای او حدّ محدود و ضرب المثلی نیست و چیزی

عنه محجوب تعالی عن ضرب الأمثال و الصفات المخلوقه علواً کبیرا.

و أشهد أن لا إله إلا هو إیماناً بربوبیتته و خلافاً علی من أنکره و أشهد أن محمداً عبده و رسوله المقرّ فی خیر المستقرّ المتناسخ من أکرم الأصلاب و مطهّرات الأرحام المخرج من أکرم المعادن محتداً و أفضل المنابت منبتاً من أمنع ذروه و أعزّ أرومه من الشجره التي صاغ الله منها أنبیاءه و انتجب منها أمناء الطیبه العود المعتدله العمود الباسقه الفروع التاضره الغصون الیانه الثمار الکریمه الجناه فی کرم غرست و فی حرم أنبتت و فیه تشعبت و أثمرت و عزّت و امتنعت فسمت به و شمخت حتّى [أکرم] أکرمه الله تعالی بالروح الأمين و التور المبین و الکتاب المستبین و سخر له البراق و صافحته الملائکه و أربع به الأبالیس و هدم به الأصنام و الالهه المعبوده دونه سنّته الرشد و سیره العدل و حکمه الحقّ صدع بما أمره به ربّه و بلّغ ما حمّله حتّى أفصح بالتوحید دعوته و أظهر فی الخلق أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له حتّى خلصت از او پوشیده نیست، از اینکه بر وجودش مثلی زنند یا صفت مخلوقی را ذکر کنند، برتر است.

گواهی می دهم معبودی جز او نیست با ایمان به پروردگاریش و مخالفت با منکران و جودش، و گواهی می دهم که محمد بنده و رسول اوست که در بهترین قرارگاه مستقر بوده و روزگار او را از صلبهای مکرم و رحمهای پاکیزه منتقل کرده، از کریم ترین نژاد، بالاترین ریشه و مقام و عزیزترین تبار خارج گشته، نهالی که خدا انبیاء را از آن به وجود آورد و امناء را برگزید، چوبش پاک، تنه اش راست، ساقهایش سرفراز، شاخه هایش دلربا، میوه اش خوشگوار، درونش جوانمردی، در مقرّ کرامت کاشته شد و در حریم محترم روئید و گسترش یافت و شوکت پذیرفت، آن گاه اوج گرفت و خدا به ارسال روح الامین گرامیش داشت و به نور آشکار و کتاب روشن مفتخر ساخت، براق را مسخر او کرد، فرشتگان با او مصافحه کردند و با او شیاطین را ترساند، بتها را به دست او از بین برد، سنتش صواب، سیره اش عدل، حکمش حقّ، به آنچه پروردگارش فرمان داده بود آغاز کرد، پیامش را ابلاغ و آشکارا به یکتاپرستی دعوت کرد، در بین خلق «لا اله الا الله وحده لا شریک له» را رواج داد و وحدانیت حقّ را از شرک خالص گردانید.

يَكْفُرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا» قال و سألته عن الله عزّ و جلّ هل يجبر عباده على المعاصي فقال بل يخيرهم و يمهلهم حتّى يتوبوا قلت فهل يكلف عباده ما لا يطيقون فقال كيف يفعل ذلك و هو يقول «و ما رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ» ثمّ قال عليه السّلام حدّثني أبي موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمّد عليه السّلام أنّه قال من زعم أنّ الله تعالى يجبر عباده على المعاصي أو يكلفهم ما لا يطيقون فلا تأكلوا ذبيحته و لا تقبلوا شهادته و لا تصلّوا وراءه و لا تعطوه من الزّكاه شيئا.

127 17 حدّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشيّ رضی الله عنه قال حدّثنا أبي عن أحمد بن عليّ الأنصاريّ عن بريد بن عمير بن معاوية الشّاميّ قال دخلت على عليّ بن موسى الرضا عليهما السلام بمر و فقلت له يا ابن رسول الله روى لنا عن الصادق جعفر بن محمّد عليه السلام قال إنّ لا جبر و لا تفويض بل أمر بين أمرين فما معناه قال من زعم أنّ الله يفعل أفعالنا ثمّ يعدّنا عليها فقد قال بالجبر و من زعم أنّ الله عزّ و جلّ فوّض خدا بر دلهايشان مهر نهاده و جز اندکی ایمان نخواهند آورد» پرسیدم: خدا بندگان را به معاصی اجبار می کند؟ فرمود: اختیار و مهلت می دهد تا توبه کنند، گفتم: آیا عباد را تکلیف می کند به آنچه طاقت ندارند؟ فرمود: چگونه این کار کند و خود می گوید: «پروردگار توبه بندگان ظلم نمی کند» فرمود: حدیث کرد پدرم از پدرش علیه السّلام که فرمود: هر که معتقد باشد که خدا عباد را بر معاصی اجبار یا به آنچه طاقت ندارند، تکلیف می کند، گوشت قربانی اش را مخورید، شهادتش را قبول نکنید، به او اقتدا نکنید و از زکات به او ندهید.

127 17 تميم بن عبد الله بن تميم قرشي گوید:

روایت کرد برای ما پدرم از احمد بن علی انصاری از بريد بن عمير بن معاوية شامي که گفت: در مرو خدمت امام رضا عليه السّلام رسیدم و عرض کردم: یا بن رسول الله! به ما روایت رسیده است از صادق علیه السّلام که فرمود: «نه جبر است و نه تفويض بلکه امری بین دو امر» معنای حدیث چیست؟ فرمود: هر که را اعتقاد باشد که خدا افعال ما را انجام می دهد و ما را بر آنها عذاب می کند، به جبر قائل شده، هر که معتقد باشد

أمر الخلق و الرزق إلى حجبته فقد قال بالتقويض و القائل بالجبر كافر و القائل بالتقويض مشرك فقلت له يا ابن رسول الله فما أمر بين أمرين فقال وجود السبيل إلى إتيان ما أمروا به و ترك ما نهوا عنه فقلت له فهل لله عزّ و جلّ مشيّه و إرادته في ذلك فقال فأما الطاعات فإرادة الله و مشيّه فيها الأمر بها و الرضا لها و المعاونه عليها و إرادته و مشيّه في المعاصي النهي عنها و السخط لها و الخذلان عليها قلت فهل لله فيها القضاء قال نعم ما من فعل يفعل العباد من خير أو شرّ إلاّ و لله فيه قضاء قلت ما معنى هذا القضاء قال الحكم عليهم بما يستحقونه على أفعالهم من الثواب و العقاب في الدنيا و الآخرة

128 18 حدّثنا محمّد بن عصام قال حدّثنا محمّد بن يعقوب الكلينيّ قال حدّثنا عليّ بن محمّد المعروف بعلاء قال حدّثنا أبو حامد عمران بن موسى بن إبراهيم عن الحسين بن القاسم الرّقام عن القاسم بن كه امر روزی دادن را به ائمه عليهم السّلام و اگذار نموده است، قائل به تقويض شده، قائل به جبر كافر است و قائل به تقويض مشرك، گفتم: «امر بين امرين» یعنی چه؟ فرمود: راه باز است كه آنچه را خدا دستور داده، انجام دهند و آنچه را نهی فرموده، ترك كنند» و گفتم: در اعمال بندگان اراده خداوند جاری نیست؟ فرمود: اراده خداوند در طاعات، امر و رضایت او به آن و كمك نمودن بر انجام آن و اراده او در معاصي، نهی از آن و خشم و یاری نکردن به انجام آن است، گفتم: خدا در اعمال بندگان قضاء دارد؟ فرمود: آری، هیچ فعلی از خير و شر نیست كه بندگان انجام دهند مگر این كه خدا در آن قضائی دارد، گفتم: قضاء چه معنى دارد؟ فرمود: حكم بر افعال ایشان به آنچه مستحقّ آند از ثواب و عقاب، در دنیا و آخرت.

128 18 محمد بن محمد بن عصام گوید: روایت کرد برای ما محمد بن يعقوب كليني از علی بن محمد از ابو حامد عمران بن موسى بن ابراهيم از حسين بن قاسم از قاسم بن مسلم از برادرش عبد العزيز بن مسلم گوید: از امام رضا عليه السّلام

مسلم عن أخيه عبد العزيز بن مسلم قال سألت الرضا عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» فقال إنّ الله تعالى لا ينسى و لا يسهو و إنّما ينسى و يسهو المخلوق المحدث ألا تسمعه عزّ وجلّ يقول «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» و إنّما يجازى من نسيه و نسي لقاء يومه بأن ينسيهم أنفسهم كما قال الله عزّ وجلّ «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» و قال تعالى «فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا» أى نتركهم كما تركوا الاستعداد للقاء يومهم هذا.

قال المصنف قوله نتركهم أى لا نجعل لهم ثواب من كان يرجو لقاء يومه لأن الترك لا يجوز على الله تعالى فأما قول الله تعالى و نتركهم فى ظلمات لا يبصرون أى لا يعالجهم [يعالجهم] بالعقوبه و أمهلهم ليتوبوا.

129 19 حدّثنا محمد بن أحمد بن إبراهيم المعاذى قال حدّثنا أحمد بن محمد بن سعيد الكوفى الهمدانيّ قال حدّثنا على بن از قول حقّ «خدا را فراموش کردند و او هم آنها را فراموش کرد» پرسیدم، فرمود: خداوند سهو و نسیان ندارد، سهو و نسیان برای مخلوقات است، این آیه را شنیده ای «پروردگارت فراموشکار نیست» معنی آیه چنین است: خدا فراموشکاران او و قیامتش را چنین جزا می دهد که خودشان را از یاد خودشان می برد، و فرمود: «مانند آنها نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را از یاد خودشان برد، ایشان فاسقاند» نیز فرمود: «امروز آنها را فراموش می کنیم همان طور که آنها این روز را فراموش کردند» یعنی رهایشان می کنیم همچنان که آنها آمادگی این روز را ترک کردند.

مصنّف گوید: «رهایشان می کنیم» منظور این است که ثواب امیدواران به قیامت را به او نمی دهیم، زیرا «ترک کردن» در مورد خدا جایز نیست، قول خدا «آنها را در تاریکی، آنچنان که چیزی نمی بینند، رهایشان کرد» معنایش این است که در عقوبت آنها تسریع نفرموده و مهلت داده تا توبه کنند.

129 19 محمد بن احمد بن احمد بن ابراهیم معاذی گوید:

روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن سعید کوفی از علی بن حسن بن علی بن فضال که

الحسن بن علی بن فضال عن أبيه قال سألت الرضا عليه السلام عن قول الله عز وجل «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» فقال إن الله تعالى لا يوصف بمكان يحل فيه فيحجب عنه فيه عباده ولكنه يعنى أنهم عن ثواب ربهم محجوبون قال وسألته عن قول الله عز وجل «وَ جَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» فقال إن الله تعالى لا يوصف بالمجىء والذهاب تعالى عن الانتقال إنما يعنى بذلك وجاء أمر ربك والملك صفًا صفًا.

قال وسألته عن قول الله عز وجل «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ» قال يقول هل ينظرون إلا أن يأتيهم الله بالملائكة في ظلل من الغمام وهكذا نزلت.

قال وسألته عن قوله تعالى سخر الله منهم وعن قوله الله يستهزئ بهم وعن قوله «مَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ» وعن قوله يخادعون الله وهو خادعهم فقال إن الله تعالى لا يسخر ولا يستهزئ ولا يمكر ولا يخادع ولكنه تعالى يجازيهم جزاء السخرية وجزاء الاستهزاء وجزاء المكر كفت: از امام رضا عليه السلام پرسیدم از قول خدا:

«چنین نیست، همانا ایشان از پروردگار خود آن روز محجوب خواهند بود» فرمود: خدا موصوف نشود به مکانی که در آن درآید و نگذارند که بندگان به آن مکان درآیند، بلکه منظور این است که ایشان از ثواب پروردگارشان محجوب شوند، و نیز از قول خداوند که فرمود: «پروردگارت و فرشتگان صف به صف آمدند» پرسیدم، فرمود: خدا موصوف به آمدوشد نگردد، خدا از انتقال برتر است، بلکه مراد آن است که امر پروردگار تو آمد و فرشتگان صف به صف بودند، از قول خدا که فرمود: «آیا منتظرند که خدا در پاره های ابرها و نیز ملائکه به نزدشان بیایند» پرسیدم: فرمود: یعنی آیا منتظرند که خداوند ملائکه را در میان ابرها نزدشان بفرستد و همین گونه نیز این آیه نازل شده است.

راوی گوید: از این آیات سؤال کردم: «خدا آنها را مسخره کرد»، «خدا آنها را استهزاء می کند»، «آنها فریب به کار بستند، خدا نیز فریب به کار برد»، «می خواهند در مورد خدا نیرنگ به کار برند، ولی خدا به آنها خدعه می زند»، حضرت فرمود: خدا مسخره نمی کند و استهزاء و فریب و نیرنگ به کار نمی برد، بلکه مطابق عمل استهزاء

الخدیعه تعالی الله عمّا یقول الظالمون علواً کبیراً.

130 20 حدّثنا أبی رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله قال حدّثنا أحمد بن محمّد بن عیسی عن الحسن بن علی الخزاز عن أبی الحسن الرضا علیه السلام قال إنّ رسول الله یوم القیامه آخذ بحجزه الله تعالی و نحن آخذون بحجزه نبینا و شیعتنا آخذون بحجزتنا ثم قال و الحجزه النور و قال فی حدیث آخر معنی الحجزه الدّین

131 21 حدّثنا علی بن أحمد بن محمّد بن عمران الدّقاق رضی الله عنه قال حدّثنا محمّد بن هارون الصّوفی قال حدّثنا عبید الله بن موسی بن آیوب الرویانی عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی رضی الله عنه عن ابراهیم بن أبی محمود قال قلت للرّضا علیه السلام یا ابن رسول الله ما تقول فی الحدیث الّذی یرویه الدّاس عن رسول الله صلّی الله علیه و آله أنّه قال إنّ الله تبارک و تعالی و نیرنگ آنان جزایشان می دهد، خداوند برتر است از آنچه که ظالمین می گویند.

130 20 سعد بن عبد الله گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن علی خزاز از علی بن موسی الرضا علیه السلام که فرمود:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله روز قیامت به دامان خداوند چنگ می زند، ما نیز به دامان پیامبرمان و شیعیان نیز به دامان ما چنگ می زنند، سپس فرمود: مراد از دامان، نور است و در حدیث دیگر فرموده: مراد از دامان، دین است.

131 21 علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گوید: روایت کرد برای ما محمد بن هارون صوفی که گفت: روایت کرد برای ما عبید الله بن موسی بن ایوب رویانی که گفت: روایت کرد برای ما عبد العظیم بن عبد الله حسنی از ابراهیم بن ابی محمود که گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: یا بن رسول الله! چه می گویی در حدیثی که مردم از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت می کنند که فرمود: خداوند تبارک و تعالی هر

ينزل كل ليلة جمعه إلى السماء الدنيا فقال لعن الله المحرفين الكلم عن مواضعه و الله ما قال رسول الله كذلك إنما قال إن الله تعالى ينزل ملكا إلى السماء الدنيا كل ليلة في الثلث الأخير و ليلة الجمعة في أول الليل فيأمره فينادي هل من سائل فأعطيه هل من تائب فأتوب عليه هل من مستغفر فأغفر له يا طالب الخير أقبل و يا طالب الشر أقصر فلا يزال ينادي بهذا حتى يطلع الفجر فإذا طلع الفجر عاد إلى محله من ملكوت السماء حدثني بذلك أبي عن جدّي عن آبائه عن رسول الله صلى الله عليه و آله

132 22 حدثنا أبو عبد الله الحسين بن محمد الأشناني الرّازي العدل ببلخ قال حدثنا علي بن مهرويه القزويني عن داود بن سليمان الفراء عن علي بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه عن آبائه عليهم السلام عن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله إن موسى بن عمران لما ناجى ربه عزّ و جلّ قال يا ربّ أبعيد أنت منّي فأناديك أم قريب فأناجيك فأوحى الله عزّ و جلّ إليه أنا جليس من شب جمعه به آسمان دنيا فرود می آید، فرمود:

خدا تحريف کنندگان کلمات از مواضع خود را لعنت کند، به خدا رسول خدا چنین نفرمود، بلکه فرمود: در ثلث آخر و در شب جمعه، اول شب خدا ملکی را می فرستد و امر می کند تا ندا دهد: آیا هیچ سائلی هست که او را عطا کنم؟ آیا هیچ تائبی هست که توبه اش را بپذیرم؟ آیا هیچ مستغفري هست که او را بیامرزم؟ ای طالب خیر! روی آر، ای طالب شر! باز ایست، همچنان منادی ندا می کند تا فجر طالع شود، پس به محل خود به آسمان باز می گردد، این را حدیث کرد به من پدرم از جدم از پدرانش عليهم السلام از رسول خدا صلى الله عليه و آله.

132 22 ابو عبد الله حسين بن محمد اشناني رازی عدل گوید: روایت کرد برای ما علی بن مهرویه قزوینی از داوود بن سلیمان فراء که گفت: امام رضا علیه السلام از پدرش از پدرانش عليهم السلام از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده که فرمود: رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: موسی بن عمران چون مناجات نمود به پروردگار خود، گفت:

خدایا آیا تو از من دوری تا تو را ندا کنم یا به من نزدیکی تا با تو مناجات کنم، خدای جلّ جلاله به او وحی کرد: من هم نشین آن کسم که مرا یاد کند.

ذکرنی فقال موسیٰ علیه السّلام یا ربّ إنّی اکون فی حال أجلك أن أذکرک فیها فقال یا موسیٰ اذکرنی علی کلّ حال

133 23 حدّثنا محمّد بن علیّ ماجیلویه رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا علیّ بن ابراهیم بن هاشم عن المختار بن محمّد بن المختار الهمدانی عن الفتح بن یزید الجرجانی عن أبی الحسن علیه السّلام قال سمعته یقول فی اللّٰه عزّ و جلّ هو اللّطیف الخبیر... السّميع البصیر الواحد الأحد الصّمد الّذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا أحد منشئ الأشياء و مجسّم الأجسام و مصوّر الصّور لو کان کما یقولون لم یعرف الخالق من المخلوق و لا المنشئ من المنشأ لکنّه المنشئ فرق بین من جسّمه و صوّره و أنشأه إذ کان لا یشبهه شیء و لا یشبهه هو شیئا.

قلت أجل جعلنی اللّٰه فداک لکنّک قلت الأحد الصّمد و قلت لا یشبهه شیئا و اللّٰه واحد و الإنسان واحد ألیس قد تشابهت الوحدائیّه قال یا فتح أحلت موسیٰ گفت: چه بسا در حالتی هستم که شأن تو را برتر از آن می دانم که تو را در آن حال یاد کنم، خداوند فرمود: ای موسیٰ! در هر حال مرا یاد کن.

133 23 محمد بن علیّ ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما علیّ بن ابراهیم بن هاشم از فتح بن یزید جرجانی که گفت: از ابو الحسن رضا علیه السّلام شنیدم که در وصف خدا می فرمود: او لطیف و خبیر است، شنوا و بیناست، واحد و بی نیاز است، نژائیده و زائیده نشده است، همانندی ندارد، اشیا را ایجاد کرده، به اجسام جسمیت داده و نقشها را صورت و شکل داده، اگر آن طور بود که می گویند: خالق و مخلوق شناخته نمی شدند، ایجادکننده از ایجاد شونده شناخته نمی شد، لکن او ایجادکننده است، فرق است بین خدا و بین آن چیزی که خدا به او صورت بخشیده و ایجاد کرده، چون هیچ چیز شبیه خدا و خدا شبیه هیچ چیز نیست.

گفتم: فدای تو، فرمودی خدا احد و بی نیاز است و به چیزی شبیه نیست و حال آنکه خدا یکی است و انسان نیز یکی است پس آیا در یکی بودن شبیه نشدند؟ فرمود: ای فتح! محال گفتی

تَبَسَّكَ اللَّهُ تَعَالَى إِتْمَا التَّشْبِيهِ فِي الْمَعَانِي فَأَمَّا فِي الْأَسْمَاءِ فَهِيَ وَاحِدَةٌ وَهِيَ دَلَالَةٌ عَلَى الْمَسْمُومِ وَذَلِكَ أَنَّ الْإِنْسَانَ وَإِنْ قِيلَ وَاحِدٌ فَإِنَّمَا يُخْبَرُ أَنَّهُ جُثَّةٌ وَاحِدَةٌ وَ لَيْسَ بِأَتَيْنِ فَإِلْإِنْسَانَ نَفْسَهُ لَيْسَتْ بِوَاحِدَةٍ لِأَنَّ أَعْضَاءَهُ مُخْتَلِفَةٌ وَ أَلْوَانُهُ مُخْتَلِفَةٌ كَثِيرَةٌ غَيْرَ وَاحِدَةٍ وَ هُوَ أَجْزَاءٌ مُجْرَّاهُ لَيْسَتْ بِسَوَاءٍ دَمُهُ غَيْرَ لَحْمِهِ وَ لَحْمُهُ غَيْرَ دَمِهِ وَ عَصَبُهُ غَيْرَ عُرْوَقِهِ وَ شَعْرُهُ غَيْرَ بَشَرِهِ وَ سَوَادُهُ غَيْرَ بِيَاضِهِ وَ كَذَلِكَ سَائِرُ جَمْعِ الْخَلْقِ فَإِلْإِنْسَانَ وَاحِدٌ فِي الْأَسْمَاءِ لَا وَاحِدٌ فِي الْمَعْنَى وَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ وَاحِدٌ لَا وَاحِدٌ غَيْرُهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ وَ لَا تَفَاوُتَ وَ لَا زِيَادَةَ وَ لَا نَقْصَانَ فَأَمَّا الْإِنْسَانَ الْمَخْلُوقَ الْمَصْنُوعَ الْمُؤَلَّفَ مِنْ أَجْزَاءٍ مُخْتَلِفَةٍ وَ جَوَاهِرِ شَتَّى غَيْرِ أَنَّهُ بِالْإِجْتِمَاعِ شَيْءٌ وَاحِدٌ.

قلت جعلت فداك فرجت عني فرج الله عنك فقولك اللطيف الخبير فسره لي كما فسرت الواحد فإني أعلم أن لطفه علي خلاف لطف خلقه للفصل غير أنني أحب أن تشرح لي ذلك فقال يا فتاح إنما قلنا اللطيف للخلق اللطيف ولعلمه بالشئ اللطيف وغير اللطيف وفي الخلق اللطيف خدا تورا ثابت قدم بدارد، تشبيه در معنی می باشد، اما اسم در مورد همه یکی است و نشان دهنده مسمی است، اگر بگوئیم انسان یکی هست، معنی این است که یک جثه است نه دو جثه، اما در ذات خود و در معنی یکی نیست که او را اعضا و رنگهای مختلف است، یکی نباشد و جزءها دارد مختلف، خونس غیر گوشت است و گوشتش غیر خون و عروق و مو غیر پوست، و بیاضش غیر سواد و هم چنین سایر خلق. پس انسان یکی است در نام نه در معنی و خدای جلّ جلاله یکی است به همه جهت، غیر او خلقی به این وصف نیست در او اختلاف و تفاوت و زیاده و نقصان نیست اما انسان مخلوقی است مصنوع، مرکب از اجزاء مختلف و گوهرهای پراکنده، که به اجتماع یک چیز شده، گفتم: فدایت شوم، اندوه مرا بردی، خدا اندوه از تو ببرد و اینکه فرمودی خدا لطیف خبیر است، برای من تفسیر کن چنانچه واحد را تفسیر کردی که می دانم لطیف بودن خدا مانند لطیف بودن خلق او نیست، برای جدایی خالق و مخلوق و فضل او بر مخلوق، دوست می دارم که برایم شرح دهی، فرمود: ای فتاح! برای آن گفتم لطیف است که خالق خلق لطیف است و در خلق اشیا کمال لطف به کار برده

من الحيوان الصَّغار من البعوض و الجرجس و ما هو أصغر منها ما لا تكاد تستبينه العيون بل لا يكاد يستبان لصغره الذَّكر من الأُنثى و الحدث المولود من القديم فلَمَّا رأينا صغر ذلك في لطفه و اهتداه للسَّفاد و الهرب من الموت و الجمع لما يصلحه ممَّا في لجج البحار و ما في لحاء الأشجار و المفاوز و القفار و فهم بعضها عن بعض منطقها و ما تفهم به أولادها عنها و نقلها الغذاء إليها ثمَّ تأليف ألوانها حمرة مع صفرة و بياضها مع خضرة و ما لا تكاد عيوننا تستبينه بتمام خلقها و لا تراه عيوننا و لا تلمسه أيدينا علمنا أنَّ خالق هذا الخلق لطيف لطف في خلق ما سمَّينا بلا علاج و لا أداة و لا آله إنَّ كلَّ صانع شيء فمَن شيء صنعه و الله الخالق اللطيف الجليل خلق و صنع لا من شيء

134 24 حدَّثنا أبي رضی الله عنه قال حدَّثنا أحمد بن إدريس عن الحسين بن عبد الله عن محمد بن عبيد الله و موسى بن عمر و الحسن بن علي بن أبي عثمان عن محمد عالم به لطيف است، ندیدی صنع او را در گیاهان لطيف و غير لطيف، در خلق حیوانات ظريف کوچک مثل پشه و پشه ریزه که کوچک تر بوده و چشم به سختی آن را می بیند و از فرط کوچکی، نر و ماده و بچه و بزرگ شناخته نشود، چون کوچکی را در عین ظرافت، و آشنایی آنها را به آمیزش و فرار از مرگ، جمع معاش از دریاها و پوست درختان و پهنه بیابانها، سخن گفتن و نحوه فهم سخن و درک کلام بزرگترها توسط بچه ها و غذا آوردن والدین برای فرزندانشان را می بینیم، وقتی رنگ آمیزی آنها را می بینیم، سرخی با زردی، سفیدی با سبزی و احوال دیگر که به چشم دیده نشود و به دست لمس نگردد، می دانیم که خالق این خلق لطيف است و خلق مخلوقات را با ظرافت و بدون ادوات انجام داده، هر خالقی مخلوق خود را از چیزی می آفریند و خدای لطيف و جلیل مخلوق خود را از هیچ آفریده.

134 24 احمد بن ادريس از حسين بن عبد الله از محمد بن عبيد الله و موسى بن عمر و حسن بن علي بن عثمان از محمد بن سنان روایت کرده که گفت: از امام رضا عليه السلام پرسیدم: آیا خداوند

بن سنان قال سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام هل كان الله عارفا بنفسه قبل أن يخلق الخلق قال نعم قلت يريها و يسمعها قال ما كان محتاجا إلى ذلك لأنه لم يكن يسألها و لا يطلب منها هو نفسه و نفسه هو قدرته نافذه فليس يحتاج إلى أن يسمى نفسه و لكنه اختار لنفسه أسماء لغيره يدعوه بها لأنه إذا لم يدع باسمه لم يعرف فأول ما اختاره لنفسه العلي العظيم لأنه أعلى الأشياء كلها فمعناه الله و اسمه العلي العظيم هو أول أسمائه لأنه علا على كل شيء.

135 25 و بهذا الإسناد عن محمد بن سنان قال سألته يعني الرضا عليه السلام عن الاسم ما هو فقال صفة لموصوف

136 26 حدثنا محمد بن بكران النقاش رضی الله عنه بالكوفة سنة أربع و خمسين و ثلاثمائة قال حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد الهمداني مولى بني هاشم قال حدثنا عارف بود به خود پیش از آنکه خلق را بیافریند، فرمود: آری، گفتم: خود را می دید و کلام خود را می شنید، فرمود: به آن محتاج نبود زیرا از خود چیزی درخواست نمی کرد، او خود هستیش و هستیش خودش است، قدرتش نافذ است، نیاز به نامی برای خود ندارد، اما برای خود نام هایی برگزید تا دیگران او را به آن نامها بخوانند، زیرا که تا او را به نام او نخوانند شناخته نگردد و آن نام که برای خود اختیار نمود «العلی العظيم» است زیرا او برتر است از همه اشیاء، پس معنی او «الله» است و اسم او «العلی العظيم» است و آن اولین نام های اوست؛ زیرا او علی است و مافوق همه چیز است.

135 25 محمد بن سنان گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: اسم چیست؟ فرمود: صفتی برای موصوف.

136 26 محمد بن بكران نقاش در سال 345 در كوفه گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن سعيد همدانی مولى بني هاشم از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از علی بن موسی الرضا علیه السلام که

علی بن الحسن بن علی بن فضال عن ابيه عن ابي الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام قال إن أول ما خلق الله تعالى ليعرف به خلقه الكتابه الحروف المعجم وإن الرجل إذا ضرب علی رأسه بعصا فزعم أنه لا يفصح ببعض الكلام فالحكم فيه أن تعرض علیه حروف المعجم ثم يعطى الديه بقدر ما لم يفصح منها ولقد حدثني أبي عن ابيه عن جدّه عن أمير المؤمنين في «أ ب ت ث» قال الألف آلاء الله و الباء بهجه الله و التاء تمام الأمر لقائم آل محمد صلی الله علیه و آله و التاء ثواب المؤمنين علی أعمالهم الصالحه.

«ج ح خ» فالجيم جمال الله و جلاله و الحاء حلم الله عن المذنبين و الخاء خمول ذكر أهل المعاصي عند الله عزّ و جلّ.

«د ذ» فالذال دين الله و الذال من ذی الجلال.

«ر ز» فالراء من الرؤوف الرحيم و الزاء زلازل القيامة.

«س ش» فالسين سناء الله و الشين شاء الله ما شاء و أراد ما أراد و ما تشاؤون إلا أن يشاء الله.

«ص ض» فالصاد من صادق الوعد في فرمود: اول چیزی که خدای عزّ و جل خلق کرد تا به آن شناخته گردد، نوشتن و حروف معجم و الفبا بود و چون کسی عصا بر سر مردی زند و او دعوی کند که از ضربه آن زبانش را خلل رسیده است و نمی تواند خوب سخن بگوید، حکم شرع آن است که بر او حرف معجم عرض کنند پس هرچه خوب نتواند گفتن به قدر آن او را ادب رسانند و حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از جدش امیر المومنین علیه السلام در «ا ب ت ث» که فرمود: «الف» نعمت های خداست، «ب» بهجت و سرور خداست، «ت» تمام شدن امرست به قائم آل محمد علیهم السلام، «ث» ثواب مؤمنان بر اعمال نیکشان.

«ج ح خ» جیم جمال و جلال خداست و حاء حلم خداست درباره گناهکاران و خاء بی نشان بودن گناهکاران نزد حق تعالی می باشد.

«د ذ» دال دین خداست و ذال از ذی الجلال و صاحب جبروت مأخوذ است.

«ر ز» راء از رؤوف و رحیم مأخوذ است و زاء زلزله های قیامت است.

«س ش» سین بزرگی و نور خداست و شین خدا خواست آنچه خواست، اراده کرد آنچه اراده کرد، نخواهند بندگان مگر آنچه خدا خواهد.

«ص ض» صاد از صادق الوعد است برای

حمل النَّاسِ عَلَى الصِّرَاطِ وَحَسِبَ الظَّالِمِينَ عِنْدَ الْمَرْصَادِ وَالصَّادِقِينَ مِنْ خَالَفَ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

«ط ظ» فالطاء طوبى للمؤمنين و حسن مآب و الظاء ظنّ المؤمنين بالله خيرا و ظنّ الكافرين سوءا.

«ع غ» فالعين من العلم و الغين من الغنى.

«ف ق» فالفاء فوج من أفواج الثّار و القاف قرآن على الله جمعه و قرآنه.

«ك ل» فالكاف من الكافى و اللّام لغو الكافرين فى افتراءهم على الله الكذب.

«م ن» فالميم ملك الله يوم لا- مالک غيره و يقول عزّ و جلّ لمن الملك اليوم ثمّ ينطق أرواح أنبيائه و رسله و حججه فيقولون لله الواحد القهار فيقول جلّ جلاله اليوم تجزى كلّ نفس بما كسبت لا ظلم اليوم إنّ الله سريع الحساب و التّون نوال الله للمؤمنين و نكاله بالكافرين.

«و ه» فالواو ويل لمن عصى الله و الهاء هان على الله من عصاه.

«لا- ي» فلام- ألف لا- إله إلاّ الله و هى كلمه الإخلاص ما من عبد قالها مخلصا إلاّ بردن مردم بر صراط و بازداشتن ظالمين در کمینگاه الهی، ضدا گمراه شد هرکه مخالفت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله نمود.

«ط ظ» طاء خوشی و حسن عاقبت برای مؤمنان است و ظا ظن نیکوی مؤمنان به خدا و ظنّ بد کافران به خدا هست.

«ع غ» عین از علم است غین از غنا و بی نیازی است.

«ف ق» فاء شعله ای از شعله های آتش و قاف قرآن است که بر خداست جمع و بیان آن.

«ک ل» کاف از کافی است و لام لغوگویی کافین است در دروغهایی که به خدا می بندند.

«م ن» ميم ملك خداست روزی که جز او مالک نیست، خدا می گوید: ملك امروز برای کیست؟ ارواح انبیا، حجّت ها، رسولان گویا شده، می گویند: برای خدای واحد قهار، خدا می گوید:

امروز جزا داده شود هر نفس به آنچه کسب کرده، امروز ظلم نیست، خدا زود حساب کند خلائق را، نون نعم خدا بر مؤمنان و عذاب او بر کافران است.

«و ه» واو وای بر کسی که عصیان خدا کرد و هاء خوار است نزد خدا هرکه معصیت او را کرد.

«لا ی» لام الف «لا اله الا الله» و كلمه اخلاص است و عبدی با اخلاص این كلمه را نگفت مگر

وجبت له الجنة و الياء يد الله فوق خلقه باسطة بالرزق سبحانه و تعالى عما يشركون.

ثم قال عليه السلام إن الله تبارك و تعالى أنزل هذا القرآن بهذه الحروف التي يتداولها جميع العرب ثم قال «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» .

137 27 حدّثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس العطار رضى الله عنه قال حدّثنا على بن محمد بن قتيبة النيسابورى عن حمدان بن سليمان النيسابورى قال سألت الرضا عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا» قال عليه السلام من يرد الله أن يهديه بإيمانه فى الدنيا إلى جنّته و دار كرامته فى الآخرة يشرح صدره للتسليم لله و التّقّه به و السّكون إلى ما وعده من ثوابه حتّى يطمئنّ إليه و من يرد أن يضلّه اين كه جنّت بر او واجب شد و ياء دست خدا بالاي دست هاى ايشان است، گشاده است به رزق خلائق و خدا برتر است از آنچه مشركان مى گویند.

سپس فرمود: خدای تبارك و تعالى نازل ساخت این قرآن را به این حروف كه میان جمع عرب متداول است و سپس فرمود: اگر جمع شوند انس و جن بر این كار كه بیاورند مثل این قرآن را نتوانند، هر چند بعضی بعضی را كمك و مددكار باشد.

137 27 عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار از على بن محمد بن قتيبة نيشابورى از حمدان بن سليمان نيشابورى كه گفت: از امام رضا عليه السلام از قول حق تعالى كه فرمود: «خدا هر كس را بخواهد هدايت كند، او را به اسلام راضى نموده و هر كس را نخواهد كه از گمراهى نجات يابد، سینه او را تنگ مى كند» پرسيدم، فرمود: هر كس را خدا بخواهد با ايمانى كه در دنيا داشته به بهشت راهنمايى مى كند و سینه او را براى تسليم در برابر خدا، و وثوق به او، آرام گرفتن به آنچه وعده داده از ثواب تا مطمئن گردد به آن و هر كه را خواهد كه گمراه گرداند از جنت و

عن جنّته و دار کرامته فی الآخره لکفره به و عصیانه له فی الدنیا يجعل صدره ضیقاً حرجاً حتّی یشکّ فی کفره و یضطرب من اعتقاد قلبه حتّی یصیر کأنّما یصعّد فی السماء کذلک يجعل الله الرجس علی الذین لا یؤمنون

138 28 حدّثنا محمّد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه قال حدّثنی عمّی محمّد بن ابی القاسم قال حدّثنی أبو سمینة محمّد بن علی الکوفی الصّیرفی عن محمّد بن عبد الله الخراسانی خادم الرضا علیه السّلام قال دخل رجل من الزّنادقه علی الرضا علیه السّلام و عنده جماعه فقال له أبو الحسن علیه السّلام أ رأیت إن کان القول قولکم و لیس هو کما تقولون ألسنا و إیاکم [شرع سواه] شرعاً سواء و لا یضرنّا ما صلّینا و صمنا و زکینا و أقرنا فسکت فقال أبو الحسن علیه السّلام و إن یکن القول قولنا و هو قولنا و کما نقول أ لستم قد هلکتُم و نجونا.

قال رحمک الله فأوجدنی کیف هو و این هو قال ویلک إنّ الّذی ذهب إلیه غلط دار کرامت او در آخرت، برای کفر او و عصیان او در دنیا، سینه اش را تنگ و گرفته می گرداند تا در شک افتد و مضطرب شود، از اعتقاد او دلش چنان شود که گویا به آسمان بالا می رود، خدا این چنین رجس و ناپاکی را بر آنان که ایمان نمی آورند، قرار می دهد.

138 28 محمّد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما محمّد بن ابی القاسم از ابو سمینة محمّد بن علی کوفی صیرفی از محمّد بن عبد الله خراسانی خادم امام رضا علیه السّلام که گفت:

وارد شد مردی از زنادقه بر امام رضا علیه السّلام و نزد او جماعتی بودند، امام رضا علیه السّلام به او فرمود: اگر قول شما حق باشد-هرچند حق نیست- آیا ما و شما یکسان نیستیم؟ نماز و روزه و زکات و اعتقادات ما به ما ضرری نرسانده، مرد هیچ نگفت. امام رضا علیه السّلام فرمود: و اگر قول ما حق باشد-و قول ما به حتم حق است- در این صورت شما به هلاکت نیفتاده اید و ما نجات نیافته ایم؟

گفت: خدایت رحمت کند، بگو خدا چگونه است و کجاست؟ فرمود: وای بر تو! آنچه گمان

و هو أئین الأئین و كان و لا- أئین و کتف الکیف و كان و لا- کيف فلا یعرف بکیفوفیه و لا بأینویته و لا یدرک بحاسه و لا یقاس بشیء قال الرّجل فإذا إنّه لا شیء إذا لم یدرک بحاسه من الحواسّ فقال أبو الحسن علیه السّلام ویلک لّمّا عجزت حواسّک عن إدراکه أنکرت ربوبیته و نحن إذا عجزت حواسّنا عن إدراکه أیقنّا أنّه ربّنا و أنّه شیء بخلاف الأشياء قال الرّجل فأخبرنی متى کان.

قال أبو الحسن علیه السّلام أخبرنی متى لم یکن فأخبرک متى کان قال الرّجل فما الدّلیل علیه قال أبو الحسن إنّی لّمّا نظرت إلی جسدی فلم یمکّنی زیاده و لا نقصان فی العرض و طول و دفع المکاره عنه و جرّ المنفعه إلیه علمت أنّ لهذا البنیان بانیا فأقررت به مع ما أری من دوران الفلک بقدرته و إنشاء السّحاب و تصریف الرّیاح و مجرى الشّمس و القمر و التّجوم و غیر ذلك من الآیات العجیبات المتقنات علمت أنّ لهذا مقدّرا و منشأ.

قال الرّجل فلم احتجب فقال أبو الحسن إنّ الحجاب علی الخلق لکثره ذنوبهم فأّمّا کرده ای غلط است، او کجا را کجا کرده، او بود و مکانی نبود، او چگونگی را چگونگی کرده، او بود و چگونگی نبود، پس او را نتوان شناخت به نحو چگونگی و کجا بودن، و نتوان به یکی از حواس دریافت و به چیزی قیاس نمود، گفت: پس چون به حواس درک نشود، نیست، حضرت فرمود:

وای بر تو! چون تو از ادراک او عاجز شدی ربوبیت او را منکر شدی، چون حواس ما عاجز شد از ادراک او یقین کردیم که او پروردگار ماست و او چیزی بر خلاف اشیاست، گفت: بگو خدا چه وقت بود؟

فرمود: بگو چه وقت نبود تا بگویم چه وقت بود، مرد گفت: دلیل بر او چیست؟ فرمود: چون من نظر کردم به جسم خود و مرا ممکن نبود در او چیزی بیفزایم یا کم کنم و سختی ها را از او دفع کنم و نفعی به او کنم، دانستم که این بنیان را بناکننده ای است، اقرار کردم به او، با این آیات عجیب مصنوعات که می بینم از دوران فلک به کمال قدرت او و احداث ابر در هوا و آمد و شد بادها و سیر آفتاب و ماه و ستارگان و غیر آن از آثار عجیب، پس دانستم که این ها را مقدّری و موجدی هست.

مرد گفت: چرا ظاهر نشد؟ فرمود: حجاب از خلق به سبب بسیاری گناهان خلق است اما در

هو فلا۔ یخفی علیہ خافیہ فی آناء اللیل و النهار قال فلم لا یدرکہ حاسہ الأَبصار قال للفرق بینہ و بین خلقہ الذین تدرکہم حاسہ الأَبصار منہم و من غیرہم ثمّ هو أجلّ من أن یدرکہ بصر أو یحیطہ و ہم أو یضبطہ عقل.

قال فحدّہ لی قال لا حدّ له قال و لم قال لأنّ کلّ محدود متناه إلى حدّ و إذا احتمل التّحدید احتمال الزّیادہ و إذا احتمل الزّیادہ احتمال التّقصان فهو غیر محدود و لا متزاند و لا متناقص و لا متجزّئ و لا متوہّم.

قال الرّجل فأخبرنی عن قولکم إنّہ لطیف و سمیع و حکیم و بصیر و علیم أ یكون السّميع إلاّ بأذن و البصیر إلاّ بالعين و اللّطیف إلاّ بالعمل بالیدین و الحکیم إلاّ بالصّنع فقال أبو الحسن علیہ السّلام إنّ اللّطیف منّا علی حدّ اتّخاذ الصّنعہ أ و ما رأیت الرّجل یتخذ شیئا یلطف فی اتّخاذہ فیقال ما أطف فلانا فكیف لا یقال للخالق الجلیل لطیف إذ خلق خلقا لطيفا و جلیلا و ركب فی الحيوان منه أرواحها و خلق کلّ جنس متباینا من جنسه فی الصّوره ساعات شب و روز چیزی برای او پنهان نیست، گفت: چرا چشم او را در نیابد؟ فرمود: تا برای این که میان او و خلق او که قابل رؤیت هستند، فرقی باشد، مضافا به این، او بزرگتر است از آن چشم که او را ببیند، یا اندیشه به او احاطه نماید یا عقل او را درک کند، گفت: پس برایم حدّ و وصف خدا را بگو، فرمود: او را حدّ و وصفی نباشد، گفت: چرا؟ فرمود: برای آن که هر چه حدی دارد به آن حد منتهی می شود و در او زیاده و نقصان ممکن شود، او حد ندارد پس زیاده و نقصان در او ممکن نباشد، نه جزء در او باشد و نه به اندیشه در آید.

مرد گفت: تو می گویی او لطیف، سمیع، بصیر، علیم و حکیم است، آیا چیزی شنوا باشد مگر به گوش و بینا باشد مگر به چشم و لطیف گویند مگر کارهای نازک به عمل دست از او صادر گردد و حکیم گویند مگر آنکه صنعت نیکو کند یا داند. امام فرمود: ما را لطیف گویند به اعتبار صنعی لطیف که از ما صادر شود، گویند فلانی چه لطیف است در صنعت خود، پس چرا جلیل را نتوان لطیف گفت که خلقی چنین لطیف و جلیل بکرد و در حیوان جان بنهاد و هر جنس را از جنس دیگر جدا ساخت، در صورت، هیچ کسی

لا- يشبه بعضه بعضا فكلّ له لطف من الخالق اللطيف الخبير في تركيب صورته ثمّ نظرنا إلى الأشجار و حملها أطائبها المأكوله فقلنا عند ذلك إنّ خالقنا لطيف لا كلطف خلقه في صنعتهم و قلنا إنّه سميع لا يخفى عليه أصوات خلقه ما بين العرش إلى الثرى من الذّره إلى أكبر منها في برّها و بحرّها و لا يشتهه عليه لغاتها فقلنا عند ذلك إنّه سميع لا بأذن و قلنا إنّه بصير لا ببصر لأنّه يرى أثر الذّره السّحماء في اللّيله الظّلماء على الصّخره السّوداء و يرى ديبب التّمّل في اللّيله الدّجّته و يرى مضارّها و منافعها و أثر سفادها و فراخها و نسلها فقلنا عند ذلك إنّه بصير لا كبصر خلقه قال فما برح حتّى أسلم و فيه كلام غير هذا.

139 29 حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا عليّ بن ابراهيم بن هاشم عن مختار بن محمّد بن المختار الهمدانيّ عن الفتح بن يزيد الجرجانيّ عن أبي الحسن عليه السّلام قال سألته عن أدنى المعرفه به ديگری نماند، هرچه می بینی در تركيب ظاهري اش لطفي هست از جانب خالق لطيف، نیز به درختان و میوه های خوراکی و غیر خوراکی دقت کردیم و گفتیم: خالق ما لطيف است نه مانند لطف خلق در کارهایشان که محتاج به آلات و اعضا باشند و گفتیم او شنواست، اصوات خلق بر او پنهان نماند از عرش تا خاک و از مورچه تا بزرگتر از آن، در خشکی و دریا، و مشتبه نشود بر او صفات ایشان و از این رو گفتیم او شنواست اما نه به گوش، گفتیم بیناست نه به چشم و آلت بینایی، زیرا او اثر دانه بسیار ریز و سیاه خردل را در شب ظلمانی بر روی سنگ سیاه و حرکت مورچه را در شب تاریک می بیند و از نفع و ضرر آن مطلع است، آمیزش، بچه ها و نسل آن را می بیند، در نتیجه گفتیم او بیناست نه مانند بینایی خلق، راوی گوید: زندیق از آنجا نرفت تا اسلام آورد.

139 29 محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از مختار بن محمد بن مختار همدانی از فتح بن یزید جرجانی که گفت: از ابو الحسن رضا علیه السلام پرسیدم: کمترین معرفت و شناخت چیست؟

قال الإقرار بأنه لا إله غيره ولا شبيه له ولا نظير له وأنه مثبت قديم موجود غير فقيد وأنه ليس كمثله شيء

140 30 حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَمْرَانَ الدَّقَّاقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِي بَكْرُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمَهْتَدِيِّ قَالَ سَأَلْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَالَ كُلٌّ مِنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَآمَنَ بِهَا فَقَدْ عَرَفَ التَّوْحِيدَ قُلْتُ كَيْفَ يَقْرؤها قَالَ كَمَا يَقْرؤها النَّاسُ وَزَادَ فِيهِ كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي ثَلَاثًا.

141 31 حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَنْدَارٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْخِرَاسَانِيِّ خَادِمِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ بَعْضُ الزَّنَادِقَةِ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودُ: اِقْرَارُ اسْتِ بِه خدَا بر این وجه كه نیست الهی جز او و شبیهی برای او نیست و او قدیم، ثابت و موجود است و مثل او هیچ چیز نیست.

140 30 عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَمْرَانَ دَقَّاقٍ گوید: محمد بن ابی عبد الله کوفی برای ما روایت کرده و گفت: روایت کرد برای ما محمد بن اسماعیل برمکی از حسین بن حسن از بکر بن زیاد از عبد العزیز بن المهتدی که گفت: از امام رضا علیه السلام درباره توحید پرسیدم، فرمود: هر که «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند و به آن ایمان آورد، توحید را شناخته است. گفتم: چگونه بخواند؟ فرمود: چنانچه مردم می خوانند و این جمله را اضافه فرمود: «خدای من چنین است» سه مرتبه.

141 31 حسین بن احمد بن ادريس گوید: روایت کرد برای ما محمد بن بندار که گفت: روایت کرد برای ما محمد بن علی کوفی از محمد بن علی خراسانی خادم امام رضا علیه السلام که گفت: زنديقی به امام رضا علیه السلام گفت: آیا می توان گفت:

هل يقال لله إنه شيء فقال نعم وقد سمى نفسه بذلك في كتابه فقال قل أي شيء أكبر شهادة قل الله شهيد بيني وبينكم فهو شيء ليس كمثل شيء.

142 32 حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا الدَّلِيلُ عَلَى حَدُوثِ الْعَالَمِ فَقَالَ أَنْتَ لَمْ تَكُنْ ثُمَّ كُنْتَ وَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّكَ لَمْ تَكُونَ نَفْسَكَ وَلَا كَوْنَكَ مِنْ هُوَ مِثْلَكَ.

143 33 حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِي الصَّلْتِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ سَأَلَ الْمَأْمُونَ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَخَلَقَ الشَّيْءَ» است؟ فرمود: آری، او خود را در قرآن «شئی» نامیده و فرموده: «بگو شهادت چه چیزی بزرگتر و مهمتر است؟ بگو خدا بین من و شما گواه است» او شیئی است که هیچ چیز مثل او نیست.

142 32 احمد بن محمد بن يحيى عطار گوید:

روایت کرد برای ما سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از حسین بن خالد که گفت: مردی بر امام رضا علیه السلام وارد شد و عرض کرد: یابن رسول الله! دلیل بر حدوث عالم چیست؟ فرمود: تو نبودی بعد از آن شدی و توبه تحقیق می دانی که تو خود را هستی نداده ای و نیز کسی که مانند تو هست تو را هستی نداده.

143 33 تميم بن عبد الله بن تميم قرشي گوید:

روایت کرد برای ما پدرم از احمد بن علی انصاری از ابی الصلت عبد الله بن صالح هروی که گفت: روزی مأمون از امام رضا علیه السلام درباره این آیه پرسید: «او کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، در حالی

الْأَرْضَ فِي سِتِّهِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» فقال إنّ الله تبارك و تعالی خلق العرش و الماء و الملائكة قبل خلق السموات و الأرض فكانت الملائكة تستدلّ بأنفسها و بالعرش و بالماء على الله عزّ و جلّ ثمّ جعل عرشه على الماء ليظهر بذلك قدرته للملائكة فتعلموا أنّه على كلّ شيء قدير ثمّ رفع العرش بقدرته و نقله و جعله فوق السموات السبع ثمّ خلق السموات و الأرض في ستّة أيّام و هو [مستولی] مستول على عرشه و كان قادرا على أن يخلقها في طرفه عين و لكنّه تعالی خلقها في ستّة أيّام ليظهر للملائكة ما يخلقه منها شيئا بعد شيء فيستدلّ بحدوث ما يحدث على الله تعالی مرّه بعد مرّه و لم يخلق الله العرش لحاجه به إليه لأنّه غنی عن العرش و عن جميع ما خلق لا يوصف بالكون على العرش لأنّه ليس بجسم تعالی عن صفه خلقه علّوا كبيرا.

و اما قوله عزّ و جلّ «لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» فإنّه عزّ و جلّ خلقهم ليلوهم بتكليف طاعته و عبادته لا على سبيل تخت پادشاهی اش بر روی آب بوده، تا شما را بیازماید و ببیند عمل کدامیک از شما بهتر است»؟ فرمود: خدای تبارک و تعالی، عرش، آب و ملائکه را قبل از خلق آسمان ها و زمین خلق کرد، ملائکه با توجه نمودن به خود و عرش و آب، بر وجود خداوند استدلال می نمودند. پس خداوند عرش خود را بر آب نهاد تا ظاهر سازد به آن قدرت خود را برای فرشتگان تا بدانند که او بر همه چیز قادر است، آنگاه عرش را به قدرت خود بالای آسمان های هفتگانه قرار داد، پس آسمان ها و زمین را در شش روز بیافرید و او بر عرش خود مستولی بود و قادر بود که آن ها را در یک چشم زدن بیافریند، لیکن در شش روز آفرید تا برای ملائکه قدرت او ظاهر شود و آنچه او می آفریند نوبت به نوبت، پس استدلال کنند بر او به حدوث آنچه حادث می سازد چند بار و مرتبه مرتبه و خلق نکرد خدای عرش را برای احتیاج به آن، زیرا بی نیاز است از عرش و جميع آنچه خلق کرده است و نشاید گفت او بر عرش است زیرا که او جسم نیست و از صفات خلق متعالی و برتر است.

و اما آیه «تا شما را بیازماید و ببیند عمل کدامیک بهتر است» یعنی خلق کرد تا به تکلیف طاعت و عبادت بیازماید، نه به عنوان آزمایش و امتحان

الامتحان و التّجربه لآئه لم يزل عليهما بكلّ شىء فقال المأمون فرّجت عنّي يا أبا الحسن عليه السّلام فرّج الله عنك.

ثمّ قال له يا ابن رسول الله فما معنى قول الله عزّ وجلّ «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» فقال الرّضا عليه السّلام حدّثنى أبى موسى بن جعفر عن أبى جعفر بن محمّد عن أبى محمّد بن علىّ عن أبىه علىّ بن الحسين عن أبىه الحسين بن علىّ عن أبىه علىّ بن أبى طالب عليه السّلام قال إنّ المسلمين قالوا لرسول الله صلّى الله عليه وآله لو أكرهت يا رسول الله من قدرت عليه من النّاس على الإسلام لكثير عددنا و قوينا على عدونا فقال رسول الله صلّى الله عليه وآله ما كنت لألقى الله عزّ وجلّ ببدعه لم يحدث إلّى فيها شيئاً و ما أنا من المتكلّفين فأنزل الله تعالى عليه يا محمّد و لو شاء ربك لأمن من فى الأرض كلّهم جميعاً على سبيل الإلجاء و الاضطرار فى الدّنيا كما يؤمنون عند المعايين و رؤيه البأس فى الآخرة و لو فعلت ذلك بهم لم يستحقّوا منّى ثواباً و لا- كه برأى مخلوق مى باشد، زیرا او همیشه به همه چیز دانا بود. مأمون گفت: اندوه از دل من بردى يا ابا الحسن! خدا اندوه و غم از تو ببرد.

سپس گفت: يا ابن رسول الله! معنى قول خداوند «اگر پروردگارت مى خواست همه افراد روى زمين را مجبور مى كرد تا همگى ايمان مى آوردند، آيا تو مى خواهى مردم را مجبور كنى تا مؤمن شوند، حال آن كه كسى ايمان نمى آورد مگر به اذن خدا» چيست؟ فرمود: مرا حديث كرد پدرم از پدرش از پدرانش كه على بن ابى طالب عليه السّلام فرمود: مسلمانان به رسول خدا صلّى الله عليه وآله گفتند: يا رسول الله! اگر اكراه كنى بر اسلام هر كس را كه بر او دست يابى تعداد ما بسيار مى شود و بر دشمن غالب مى شويم.

فرمود: شايسته نيست كه ملاقات كنم با خداى عزّ و جل به بدعتى كه در آن باب چيزى با من نگفته باشد و من از متكلّفين نيستم، خداى عزّ و جل نازل ساخت كه يا محمّد! اگر خداوند بخواهد ايمان مى آورد هر كه در زمين است جميعاً بر سبيل اضطرار در دنيا چنانچه ايمان مى آورد وقت مشاهده عذاب و بلا در آخرت» اگر اين كار را با آنها انجام مى دادم ديگر مستحقّ مدح و ثواب از جانب من نبودند.

مدحا لکنی أريد منهم أن يؤمنوا مختارين غير مضطرين ليستحقوا مني الزلفى و الكرامه و دوام الخلود فى جنّ الخلد أفانت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين و أمّا قوله تعالى «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» فليس ذلك على سبيل تحريم الإيمان عليها و لكن على معنى أنّها ما كانت لتؤمن إلا بإذن الله و إذنه أمره لها بالإيمان ما كانت مكلفه متعبده و ألجأه إياها إلى الإيمان عند زوال التكليف و [التبعيد] التبعيد عنها.

فقال المأمون فرجت عنى يا أبا الحسن فرج الله عنك فأخبرنى عن قول الله تعالى «الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَ كَانُوا لَا يَسْخِطُونَ سَمْعًا» فقال عليه السلام إن غطاء العين لا يمنع من الذكر و الذّكر لا يرى بالعين و لكنّ الله عزّ و جلّ شبّه الكافرين بولايه على بن أبى طالب عليه السلام بالعميان لأنهم كانوا يستقلون قول النبىّ صلّى الله عليه و آله فيه فلا يستطيعون له سمعا فقال المأمون فرجت عنى فرج الله عنك.

بلکه من می خواهیم که ایمان آورند به اختیار نه به اضطرار تا از جانب من مستحق قرب و کرامت و دوام در جنّت باشند، آیا تو مردم را اکراه می کنی تا مؤمن باشند. اما قول خداوند عزّ و جلّ که فرمود: «هیچ نفسی را نیست که ایمان آورد مگر به اذن خدا» این نه بر این وجه است که ایمان بر او حرام است بلکه به این معنی است که ایمان نمی آورد بی اذن خدا و اذن خدا آن است که او را امر به ایمان و تکلیف به آن می کند، زمانی که تکلیف از آنها برداشته شود.

مأمون گفت: غم از من بردی خدا غم از تو ببرد، به من بگو خدای عزّ و جلّ می فرماید:

«آنان که چشم هاشان در پرده بود از یاد من و توانای شنیدن هم نداشتند» امام علیه السلام فرمود:

پرده چشم مانع از ذکر نگردد و ذکر به چشم دیده نشود اما خدای عزّ و جلّ منکران ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را به افراد نابینا تشبیه کرد، زیرا بر خاطر ایشان گران بود قول نبی صلّى الله عليه و آله درباره علی علیه السلام و نمی توانستند به آن سخنان گوش فرادهند. مأمون گفت: غم از من بردی خدای غم از تو ببرد.

144 34 حدّثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس النّيسابوری العطّار رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا علیّ بن محمّد بن قتیبه النّيسابوری عن حمدان بن سلیمان قال کتبت إلی الرّضا علیه السّلام أسأله عن أفعال العباد أ مخلوقة أم غیر مخلوقة فکتب علیه السّلام أفعال العباد مقدّره فی علم اللّٰه قبل خلق العباد بألفی عام.

145 35 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه قال حدّثنا علیّ بن ابراهیم بن هاشم عن أبیه عن علیّ بن معبد عن الحسین بن خالد عن علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام عن أبیه عن آبائه علیهم السّلام عن أمير المؤمنین علیه السّلام قال قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله من لم یؤمن بحوضی فلا أوردّه اللّٰه حوضی و من لم یؤمن بشفاعتی فلا أناله اللّٰه شفاعتی ثمّ قال علیه السّلام إنّما شفاعتی لأهل الكبائر من أمّتی فأما المحسنون فما علیهم من سبیل قال الحسین بن خالد فقلت 144 34 عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطّار گوید: روایت کرد برای ما علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از حمدان بن سلیمان که گفت: به امام رضا علیه السّلام نوشتیم که افعال عباد مخلوق است یا مخلوق نیست؟ مکتوب فرمود: افعال عباد مقدر بود در علم خدای عزّ و جل، دو هزار سال پیش از این که خدا عباد را خلق کند.

145 35 سعد بن عبد اللّٰه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد از علی بن موسی الرّضا علیه السّلام از پدرش از پدرانش از امیر المومنین علیهم السّلام که فرمود: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: هرکه ایمان نیاورد به حوض من، وارد نسازد او را خدا بر حوض من و هرکه ایمان نیاورد به شفاعت من، نرساند خدا به او شفاعت مرا، سپس فرمود: شفاعت من برای اهل کبایر از امّت من است، اما نیکوکاران، خدای عزّ و جل ایشان را مواخذه نکند و بی حاجت به شفاعت نجات بخشد.

حسین بن خالد گفت: به امام علیه السّلام گفتم: یا بن

لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» قَالَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى اللَّهُ دِينَهُ.

قال المصنف المؤمن هو الذي تسره حسنته و تسوؤه سيئته لقول النبي صلى الله عليه و آله من سرته حسنته و ساءته سيئته فهو مؤمن و متى ساءه سيئته ندم عليها و الندم توبه و التائب مستحق للشفاعة و الغفران و من لم تسوؤه سيئته فليس بمؤمن و إذا لم يكن مؤمناً لم يستحق الشفاعة لأن الله عز و جل غير مرتضى لدينه.

146 36 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمَفْسَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي يَوْسُفُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبِيهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً» قَالَ جَعَلَهَا مَلَأْتُمْهَا لَطِبَائِعَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ! مَعْنَى قَوْلِ خُذَا: «شَفَاعَتِي نَمِي كُنْتُمْ مَكْرُوكِي رَا كِه خُذَا بِيَسْنَدِدِ» فَرَمُودُ: شَفَاعَتِي نَمِي كُنْتُمْ، جَزْ كَسِي رَا كِه خُذَا دِيَش رَا پَذِيرَفْتِه بَاشُد.

مصنّف گوید: مؤمن کسی است که نیکی ها او را شاد و سیئات او را ناراحت کند. زیرا نبی صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که از نیکی ها خوشحال و از بدی ها ناراحت شود، مؤمن است. و چون از سیئات خود پشیمان شود، پشیمانی توبه است و توبه کننده مستحق شفاعت است و هرکس از سیئات خود ناراحت نشود، مؤمن نیست و مستحق شفاعت نخواهد بود، زیرا خدا دین او را نمی پسندد.

146 36 محمد بن قاسم مفسر گوید: روایت کرد برای ما یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار از پدرانشان از حسن بن علی از پدرش علی بن محمد علیه السلام از پدرش محمد بن علی علیه السلام از پدرش علی بن موسی الرضا علیه السلام تا حضرت علی بن الحسین علیهم السلام در تفسیر قول خدای عزّ و جل که فرمود: «آن کس که برای شما زمین را همچون بستر و آسمان را همچون ساختمان گردانید» فرمود: خداوند زمین را با طبیعت های شما مناسب

موافقه لأجسادكم و لم يجعلها شديده الحمى و الحراره فتحرقكم و لا شديده البروده فتجمدكم و لا شديده طيب الريح فتصدع هاماتكم و لا شديده التّن فتعطبكم و لا شديده اللين كالماء فتغرقكم و لا شديده الصّلابه فتمتنع عليكم فى دوركم و أبنتكم و قبور موتاكم و لكنّه عزّ و جلّ جعل فيها من المتانه ما تتفعون به و تتماسكون و تتماسك عليها أبدانكم و بنيانكم و جعل فيها ما تنقاد به لدوركم و قبوركم و كثير من منافعكم فلذلك جعل الأرض فراشا لكم ثمّ قال عزّ و جلّ و السّماء بناء سقفا من فوقكم محفوظا يدير فيها شمسها و قمرها و نجومها لمنافعكم ثمّ قال عزّ و جلّ و أنزل من السّماء ماء يعنى المطر ينزله من علا ليلغ قلال جبالكم و تلالكم و هضابكم و أوهادكم ثمّ فرّقه رذاذا و وابلا و هطلا لتشفه أرضوكم و لم يجعل ذلك المطر نازلا عليكم قطعه واحده فيفسد أرضيكم و أشجاركم و زروعكم و ثماركم ثمّ قال عزّ و جلّ فأخرج به من الثّمرات رزقا لكم يعنى ممّا يخرج من الأرض رزقا لكم فلا تجعلوا لله أندادا و با بدنهای شما موافق ساخت، نه بسیار گرم که شما را بسوزاند و نه بسیار سرد که شما را منجمد گرداند، نه بسیار خوشبو که دماغتان را بشکافد و نه بسیار بدبو که شما را در تعب اندازد، نه بسیار نرم همچو آب که در او غرق شوید و نه بسیار سخت که نتوانید در او خانه نهید و برای مردگان قبر کنید، اما به قدری استواری داد که به آن منتفع شوید و ابدان و بنیان شما بر او قرار گیرد و آن قدر فرمان برداری داد که خانه و بنا و قبرها و سایر نفع ها از او حاصل شود و فرمود: «آسمان را مانند ساختمان گردانید» سقفی که در آن آفتاب و ماه و ستارگان را برای منافع شما به حرکت درآورد، پس خدا فرمود: «از آسمان آب را نازل ساخت» یعنی بارانی که از بالا فرومی فرستد تا بلندی و پستی و کوه و دشت از او بهره یابد و باران را چند نوع ساخت، ریز و درشت، شدید و نرم، تا زمین های شما آن آب را به خود بکشد و یک دفعه بر شما نازل نکرد تا زمین ها و اشجار و زروع شما را تلف کند، سپس خدا فرمود: «به وسیله آن آب، روزی شما را از زمین بیرون آورد» یعنی از آن چه از زمین می روید برای شما روزی قرار داد، «پس برای خداوند شبیه قرار ندهید»

أى أشباها و أمثالا من الأصنام التي لا تعقل ولا تسمع ولا تبصر ولا تقدر على شيء و أنتم تعلمون أنها لا تقدر على شيء من هذه النعم الجليله التي أنعمها عليكم ربكم تبارك و تعالی.

147 37 حدّثنا محمّد بن أحمد السنائی رضی الله عنه قال حدّثنا محمّد بن أبی عبد الله الكوفی قال حدّثنا سهل بن زیاد الآدمی عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی عن الإمام علی بن محمّد عن أبیه محمّد بن علی عن أبیه علی بن موسى الرضا علیهم السّلام قال خرج أبو حنیفه ذات یوم عند الصّادق علیه السّلام فاستقبله موسى بن جعفر علیه السّلام فقال له یا غلام ممّن المعصیه قال لا تخلو من ثلاث إمّا أن تكون من الله تعالی و لیست منه و لا ینبغی للکریم أن یعدّب عبده بما لا یکتسبه و إمّا أن تكون من الله عزّ و جلّ و من العبد فلا ینبغی للشّریک القویّ أن یظلم الشّریک الضّعیف و إمّا أن تكون من العبد و هی منه فإن عاقبه الله تعالی فبذنبه و إن عفی عنه فبکرمه و جوده.

از بتهایی که عقل ندارند و نمی شنوند و نمی بینند و بر هیچ چیز قادر نیستند و شما می دانید که این بتها بر نعمت های بزرگی که پروردگار متعال به شما داده است، قادر نیستند.

147 37 محمد بن احمد سنانی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن ابی عبد الله کوفی که گفت: سهل بن زیاد آدمی از عبد العظیم بن عبد الله حسنی از امام علی بن محمد علیه السّلام از پدرش محمد بن علی علیه السّلام از پدرش علی بن موسى الرضا علیه السّلام نقل کرده اند که روزی ابو حنیفه از نزد امام صادق علیه السّلام خارج شد و در راه با امام کاظم علیه السّلام برخورد کرد و از آن حضرت سؤال کرد: ای پسر! معصیت از چه کسی بروز می کند؟ فرمود: خالی از سه احتمال نیست یا از خدای عزّ و جل است و چنین نیست پس لایق نباشد کریم را که عذاب کند بنده خود را به آن چه نکرده است و یا از خدا و بنده هست، پس لایق نیست شریک قوی را که ظلم کند بر شریک ضعیف و یا از بنده است و چنین است پس اگر عقوبت کند او را خدای به سبب گناه اوست و اگر عفو کند از کرم و جود خداوند متعال است.

148 38 حدّثنا علی بن أحمد بن محمّد بن عمران الدّقاق رضی الله عنه قال حدّثنا محمّد بن الحسن الطّائفی قال حدّثنی أبو سعید سهل بن زیاد الآدمی الرّازی عن علی بن جعفر الکوفی قال سمعت سیّدی علی بن محمّد علیه السّلام یقول حدّثنی اُبی محمّد بن علی عن اُبیهِ الرّضا علی بن موسی عن اُبیهِ موسی بن جعفر عن اُبیهِ جعفر بن محمّد عن اُبیهِ محمّد بن علی عن اُبیهِ علی بن الحسین عن اُبیهِ الحسین بن علی علیهم السّلام و حدّثنا محمّد بن عمر الحافظ البغدادی قال حدّثنی أبو القاسم إسحاق بن جعفر العلوی قال حدّثنی اُبی جعفر بن محمّد بن علی عن سلیمان بن محمّد القرشی عن إسماعیل بن اُبی زیاد عن جعفر بن محمّد عن اُبیهِ عن جدّه علی بن الحسین عن علی علیه السّلام و حدّثنا أبو الحسین محمّد بن ابراهیم بن إسحاق الفارسی الغرائمی قال حدّثنا أبو سعید أحمد بن محمّد بن رمیح النّسوی بجرجان قال حدّثنا عبد العزیز بن إسحاق بن جعفر ببغداد قال حدّثنی عبد الوهّاب 148 38 علی بن احمد بن محمّد بن عمران دقاق گوید: روایت کرد برای ما محمد بن حسن طائی از ابو سعید سهل بن زیاد آدمی رازی از علی بن جعفر کوفی که گفت: شنیدم مولایم علی بن محمد علیها السّلام می فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از پدرش علی بن موسی الرضا از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی علیهم السّلام و روایت کرد برای ما محمد بن عمر حافظ بغدادی که گفت: روایت کرد مرا ابو القاسم اسحاق بن جعفر علوی که گفت: روایت کرد برای ما پدرم جعفر بن محمد بن علی از سلیمان بن محمد قرشی از اسماعیل بن زیاد از جعفر بن محمد از پدرش از جدّ بزرگوارش علی بن حسین علیه السّلام از جدّ بزرگوارش علی بن ابی طالب علیه السّلام، و نیز روایت کرد برای ما ابو الحسین محمد بن ابراهیم بن اسحاق فارسی غرائمی که گفت: روایت کرد برای ما ابو سعید احمد بن محمد بن رمیح نسوی از عبد العزیز بن اسحاق بن جعفر از عبد الوهّاب بن عیسی مروزی که گفت: روایت کرد برای ما حسن بن علی بن

بن عیسیٰ المروزی قال حدّثنی الحسن بن علی بن محمّد البلوی قال حدّثنی محمّد بن عبد اللّٰه بن نجیح عن جعفر بن محمّد عن أبیه عن جدّه عن أبیه علیه السّلام و حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال حدّثنا الحسن بن علی السّکری قال حدّثنا محمّد بن زکریّا الجوهری قال حدّثنا العبّاس بن بکار الضّبّی قال حدّثنا أبو بکر الهذلی عن عکرمه عن ابن عبّاس قال لّمّا انصرف أمير المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السّلام من الصّفّین قام إليه شیخ [من] ممّن شهد معه الواقعة فقال یا امیر المؤمنین أخبرنا عن مسیرنا هذا بقضاء من اللّٰه تعالیٰ و قدره و قال الرّضا علیه السّلام فی روایتہ عن آبائه عن علی بن الحسین بن علی علیه السّلام دخل رجل من أهل العراق علی امیر المؤمنین فقال أخبرنی عن خروجنا إلى أهل الشّام أبقضاء من اللّٰه تعالیٰ و قدره فقال له امیر المؤمنین علیه السّلام أجل یا شیخ فواللّٰه ما علوتم تلعه و لا هبطتم بطن واد إلاّ بقضاء من اللّٰه و قدره فقال الشّیخ عند اللّٰه احتسب عنائی یا امیر المؤمنین فقال علیه السّلام مهلا یا شیخ لعلّک تظنّ قضاء حتما و قدرا لازما محمّد بلوی که گفت: روایت کرد برای ما محمّد بن عبد اللّٰه بن نجیح از پدرش از جعفر بن محمّد از پدرش از جدّ بزرگوارش علیهم السّلام، و نیز روایت کرد برای ما احمد بن حسن قطنان که گفت: روایت کرد برای ما حسن بن علی سکری که گفت: روایت کرد برای ما محمّد بن زکریای جوهری از عبّاس بن بکار ضبّی از ابو بکر هذلی از عکرمه از ابن عبّاس که گفت:

زمانی که امیر المؤمنین از صفّین بازگشتند، پیرمردی از بین کسانی که در جنگ همراه حضرت بودند، گفت: ای امیر المؤمنین! آیا این حرکت ما به صفّین به قضا و قدر الهی بوده است؟ (در روایتی که از طریق امام رضا علیه السّلام و به نقل از پدران بزرگوارشان روایت شده چنین آمده که مردی از اهل عراق بر امیر المؤمنین وارد شد و درباره حرکت سپاه به سوی شام پرسید که آیا این حرکت به قضا و قدر الهی بوده یا نه؟) امیر المؤمنین فرمود: بله ای شیخ و اللّٰه که از هیچ بلندی بالا نرفتید و به هیچ وادی فرو نرفتید مگر به قضا و قدر خدا، شیخ گفت: آیا برای مشکلاتی که تحمّل کردم نزد خدا اجر و ثوابی هست؟ فرمود: چنین مگو ای شیخ! مگر تو گمان می کنی منظور من قضا و قدر حتمی بوده؟

لو كان كذلك لبطل الثواب والعقاب والأمر والنهي والزجر وأسقط معنى الوعد والوعيد ولم تكن على المسيء لائمته ولا لمحسن محمده و لكان المحسن أولى باللائمة من المذنب والمذنب أولى بالإحسان من المحسن تلك مقالة عبده الأوثان و خصماء الرحمن و قدرية هذه الأمة و مجوسها يا شيخ إن الله تعالى كلف تخييرا و نهى تحذيرا و أعطى على القليل كثيرا و لم يعص مغلوبا و لم يطع مكرها و لم يخلق السماوات و الأرض و ما بينهما باطلا ذلك ظن الذين كفروا فويل للذين كفروا من النار قال فنهض الشيخ و هو يقول:

أنت الإمام الذي نرجو بطاعته

يوم النجاة من الرحمن غفرانا

أوضحت من ديننا ما كان ملتبسا

جزاك ربك عنا فيه إحسانا

فليس معذره في فعل فاحشه

قد كنت راكبا فسقا و عصيانا

لا لا و لا قاتلا ناهيه أوقعه

فيها عبدت إذا يا قوم شيطانا

اگر چنین باشد، ثواب و عقاب، امر و نهی، وعده و وعید الهی بی معنا خواهد بود، گناهکار قابل سرزنش و نیکوکار لایق احسان نباشد، نیکوکار از بدکار به سرزنش سزاوارتر و بدکار از نیکوکار به ستایش شایسته تر، این سخن بت پرستان و دشمنان خدا و قدریه و مجوس است، ای مرد! خدا مردم را مکلف کرده ولی آنها مختارند، آنان را نهی کرده ولی با این نهی از اعمال بد ممانعت نکرده، فقط برحذر داشته، کار اندک بندگان را ثواب بسیار عنایت فرموده، اگر نافرمانی خدا می شود، ناتوانی خدا نیست و اگر اطاعت می شود اجباری نیست، آسمان و زمین و مابین آنها را بیهوده خلق نکرده، این اندیشه کفار است و وای بر کفار از عذاب آتش، پس پیرمرد برخاست و این شعر را می خواند:

تو آن امامی هستی که ما با اطاعت از او

امید داریم خدا در روز نجات ما را بیامرزد

بخشی از دین ما که برای ما مبهم بود، روشن

کردی، خدا به جای ما به تو جزای نیک دهد

عذری نیست در انجام کار زشت که من

مرتکب آن باشم از فسق و خروج از امر خدا

هرگز نمی پذیرم که ناهی از کار زشت، شخص

را به آن وادارد که شیطان را پیروی کرده ام

ص: 217

ولا أحبّ ولا شاء الفسوق ولا

قتل الوليّ له ظلما وعدوانا

أتى يحبّ وقد صحّت عزيمة

ذو العرش أعلن ذاك الله إعلانا

و لم يذكر محمد بن عمر الحافظ في آخر هذا الحديث من الشعر إلا بيتين من أوله.

149 39 حدّثنا أبو منصور أحمد بن إبراهيم بن بكر الخوزيّ بنيسابور قال حدّثنا أبو إسحاق إبراهيم بن محمّد بن مروان الخوزيّ قال حدّثنا جعفر بن محمّد بن زياد الفقيه الخوزيّ قال حدّثنا أحمد بن عبد الله الجويباريّ الشيبانّي عن عليّ بن موسى الرضا عن أبيه عن آبائه عن عليّ عليهم السّلام قال قال رسول الله صلّى الله عليه وآله إنّ الله عزّ وجلّ قدر المقادير ودبر التدابير قبل أن يخلق آدم بألفى عام.

خدا دوست ندارد و زشتی ها را نخواسته

و کشتن ولیّ خدا را از روی ظلم جایز ندانسته

از کجا چنین خواسته باشد که سنّت صاحب

عرش آن را اعلام فرموده و آشکار ساخته

مصنّف گوید: محمد بن عمر حافظ در آخر این حدیث فقط دو بیت اول را روایت کرده است.

149 39 ابو منصور احمد بن ابراهيم بن بكر خورى گفت: روایت کرد برای ما ابو اسحاق ابراهيم بن محمد بن مروان خورى از محمد بن زياد فقيه خورى که گفت: روایت کرد برای ما احمد بن عبد الله جويباري شيباني از علي بن موسى الرضا عليه السّلام از پدرش از پدرانش از علي بن ابی طالب عليهم السّلام که فرمود: رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود:

خدای عزّ وجلّ تقدیر مقادیر و تدبیر تدابیر کرد پیش از خلق آدم به دو هزار سال.

150 40 حدّثنا الحسين بن محمّد الأشنانيّ الرّازيّ العدل ببلخ قال حدّثنا علی بن مهرویه القزوينيّ قال حدّثنا داود بن سلیمان الفراء قال حدّثنا علی بن موسى الرضا عن أبيه عن آباءه عن الحسين بن علی علیهم السّلام قال إنّ یهودیّا سألت أمير المؤمنین علی بن أبی طالب علیهم السّلام فقال أخبرنی عمّا لیس لله و عمّا لیس عند الله و عمّا لا یعلمه الله فقال علی علیه السّلام أمّا ما لا یعلمه الله فذلک قولکم یا معشر اليهود إنّ عزیرا ابن الله و الله لا یعلم له ولدا و أمّا قولک ما لیس عند الله فلیس عند الله ظلم للعباد و أمّا قولک ما لیس لله فلیس لله شریک فقال اليهودیّ أشهد أنّ لا إله إلاّ الله و أشهد أنّ محمّدا رسول الله.

151 41 حدّثنا أبی رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن ابراهیم بن هاشم عن أحمد بن سلیمان قال سألت رجلأبا الحسن علیه السّلام و هو فی الطّواف فقال له 150 40 حسین بن محمد اشنانی از علی بن مهرویه قزوینی از داود بن سلیمان فراء از علی بن موسی الرضا علیه السّلام از پدرش از پدرانش از حسین بن علی علیه السّلام روایت کرد که فرمود:

یهودی از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام سؤال کرد و گفت: خبر ده ما را که چه چیزی است که خدا آن را ندارد و چه چیزی نزد خدای نیست و چه چیز است که خدا آن را نمی داند. فرمود: آن چه خدا آن را نمی داند، قول شما طایفه یهود است که می گویند عزیر پسر خدا است و خدای برای خود پسر نمی داند، امّا آن چه نزد خدا نیست ظلم بر عباد است که نزد او نیست و اما آن چه خدا ندارد، برای خدا شریک نیست، یهودی گفت: گواهی می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد فرستاده و رسول او است.

151 41 سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم از احمد بن سلیمان روایت کرده که گفت: مردی به امام رضا علیه السّلام (در حالی که حضرت در طواف بود) عرض کرد: به من بگو جواد چه کسی

أخبرني عن الجواد فقال إن لكلامك وجهين فإن كنت تسأل عن المخلوق فإن الجواد آذى يؤدى ما افترض الله تعالى عليه و البخيل من بخل بما افترض الله تعالى عليه و إن كنت تعنى الخالق فهو الجواد إن أعطى [فهو] و هو الجواد إن منع لأنه إن أعطى عبدا أعطاه ما ليس له و إن منع منع ما ليس له.

152 42 حدّثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد المؤدّب رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا علیّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن علیّ بن معبد عن الحسين بن خالد عن علیّ بن موسى الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علیّ عن أبيه علیّ بن الحسين عن أبيه الحسين بن علیّ عن أبيه علیّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال سمعت رسولا لله صلّى الله عليه و آله يقول قال الله جلّ جلاله من لم يرض بقضائي و من لم يؤمن بقدری فليلمس إلها غیرى و قال رسول الله صلّى الله عليه و آله فى كلّ قضاء الله عزّ و جلّ خيره للمؤمن.

است؟ فرمود: کلام تو دوروى دارد، اگر از مخلوق مى پرسى جواد کسى است که واجب خدا را ادا کند و بخيل ادا نکند و اگر خالق را مى خواهى، خدای جواد است اگر بخشد و اگر نبخشد، زیرا اگر بنده را عطا کند عطا کرده است چیزی را که او را نیست و اگر منع کند منع کرده است از او چیزی را که برای او در آن حقّی نیست.

152 42 حسين بن ابراهيم بن احمد مؤدب گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد از علی بن موسی الرضا علیه السّلام از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السّلام که فرمود: از رسول خدا صلّى الله عليه و آله شنیدم که مى فرمود: خدای عزّ و جلّ فرمود: هر که راضی نشود به قضای من و ایمان نیاورد به قدر من، پس بجوید معبودی غیر من. و رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: در هر چه خدا قضا مى کند برای مؤمن خیر است.

153 43 حدّثنا الحاکم أبو علیّ الحسین بن أحمد البیهقی قال حدّثنی محمّد بن یحیی الصّولی قال حدّثنا أبو ذکوان قال سمعت ابراهیم بن العباس یقول سمعت الرّضا علیه السّلام وقد سأله رجل أیکلّف الله العباد ما لا یطیقون فقال هو عادل من ذلك قال أفیقّدرون علی کلّ ما أرادوه قال هم أعجز من ذلك.

154 44 حدّثنا أبو الحسن محمّد بن عمرو بن علیّ البصریّ قال حدّثنا أبو الحسن علیّ بن الحسن بن المیثمیّ قال حدّثنا أبو الحسن علیّ بن مہرویہ القزوینیّ قال حدّثنا أبو أحمد الغازی قال حدّثنا أبو الحسن علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام قال حدّثنا أبی موسی بن جعفر قال حدّثنا أبی جعفر بن محمّد قال حدّثنا أبی محمّد بن علیّ قال حدّثنا أبی علیّ بن الحسنین قال حدّثنا أبی الحسنین بن علیّ علیه السّلام قال سمعت أبی علیّ بن أبی طالب علیه السّلام یقول الأعمال 153 43 ابو علی حسین بن احمد بیهقی گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن یحیی صولی از ابو ذکوان که گفت: شنیدم ابراهیم بن عباس می گوید: مردی از امام رضا علیه السّلام پرسید: آیا خدا بندگان را به چیزی که طاقت آن را ندارند، تکلیف می کند؟ فرمود: خدا عادل تر از آن است، گفت: پس قادرند بر هر چه اراده کنند، فرمود: ایشان از آن عاجزترند.

154 44 ابو الحسن محمد بن عمرو بن علی بصری گوید: روایت کرد برای ما ابو الحسن علی بن حسن بن میثمی که گفت: روایت کرد برای ما ابو الحسن علی بن مہرویہ قزوینی که گفت:

روایت کرد برای ما ابو احمد غازی از ابو الحسن علی بن موسی الرّضا علیه السّلام که فرمود: حدیث کرد مرا پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی علیهم السّلام که فرمود: شنیدم از پدر خود علی بن ابی طالب علیه السّلام که می فرمود: اعمال بر سه حالند

على ثلاثه احوال فرائض و فضائل و معاصى فأما الفرائض فبأمر الله و برضاء الله و بقضاء الله و تقديره و مشيئته و علمه و أما الفضائل فليست بأمر الله و لكن برضاء الله و بقضاء الله و تقديره و مشيئته و بعلمه و أما المعاصى فليست بأمر الله و لكن بقدر الله و بعلمه ثم يعاقب عليها.

155 45 حدّثنا أحمد بن إبراهيم بن هارون الفامى فى مسجد الكوفه قال حدّثنا محمد بن عبد الله بن جعفر الحميرى عن أبيه قال حدّثنا إبراهيم بن هاشم عن عليّ بن معبد عن الحسين بن خالد عن أبي الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السلام قال قلت له يا ابن رسول الله إنّ الناس ينسبوننا إلى القول بالتشبيه و الجبر لما روى من الأخبار فى ذلك عن آبائك الأئمة عليهم السلام فقال يا ابن خالد أخبرنى عن الأخبار التى رويت عن آبائى الأئمة عليهم السلام فى التشبيه و الجبر أكثر أم الأخبار التى رويت عن النبىّ صلّى الله عليه و آله فى ذلك فقلت بل ما روى عن النبىّ فى ذلك أكثر قال فليقولوا إنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله كان فرائض و فضائل و معاصى، اما فرائض به امر خدا و به رضایت و قضا و قدر او و به مشیت او و علم او انجام می شود، و اما فضایل به امر و جویى خدا نیست لكن به آنها راضی و خشنود بوده و بر طبق قضا و قدر و مشیت و علم او انجام می گیرد، اما معاصی به امر خدا نیست و لیکن به قدر خدا و علم خدا است و عقاب می کند.

155 45 احمد بن ابراهيم بن هارون فامى گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری از پدرش که گفت: روایت کرد برای ما ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از حسین بن خالد که گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم:

يا بن رسول الله! مردم ما را به مذهب تشبیه و جبر نسبت می دهند به خاطر اخباری که از پدران شما امامان عليهم السلام روایت شده است.

فرمود: یابن خالد! به من بگو اخباری که در باب تشبیه و جبر از پدرانم روایت شده بیشتر است یا اخباری که از رسول خدا صلّى الله عليه و آله در این باب مروی است؟ عرض کردم: اخباری که از رسول خدا صلّى الله عليه و آله روایت شده، بیشتر است. فرمود: پس باید بگویند رسول خدا صلّى الله عليه و آله قائل به جبر و

يقول بالتشبيه و الجبر إذا فقلت له إنهم يقولون إن رسول الله لم يقل من ذلك شيئاً و إنما روى عليه قال فليقولوا في آباءى الأئمة عليهم السلام إنهم لم يقولوا من ذلك شيئاً و إنما روى ذلك عليهم ثم قال عليه السلام من قال بالتشبيه و الجبر فهو كافر مشرك و نحن منه برآء في الدنيا و الآخرة يا ابن خالد إنما وضع الأخبار عتاً في التشبيه و الجبر الغلاة الآذنين صغروا عظمه الله تعالى فمن أحبهم فقد أبغضنا و من أبغضهم فقد أحبنا و من والاهم فقد عادانا و من عاداهم فقد والانا و من وصلهم فقد قطعنا و من قطعهم فقد وصلنا و من جفاهم فقد برنا و من برهم فقد جفانا و من أكرمهم فقد أهاننا و من أهانهم فقد أكرمنا و من قبلهم فقد ردنا و من ردهم فقد قبلنا و من أحسن إليهم فقد أساء إلينا و من أساء إليهم فقد أحسن إلينا و من صدقهم فقد كذبنا و من كذبهم فقد صدقنا و من أعطاهم فقد حرمنا و من حرمهم فقد أعطانا يا ابن خالد من كان من شيعتنا فلا يتخذنّ منهم وليّاً و لا نصيراً.

تشبيه بود. گفتم: می گویند رسول خدا صلی الله علیه و آله آن ها را نگفته، بر او افترا کرده اند، فرمود: پس باید بگویند بر پدران من نیز افترا کرده اند، سپس فرمود: هرکه به تشبیه و جبر قائل شود کافر و مشرک است، ما از او بیزاریم در دنیا و آخرت. یابن خالد آن اخبار را غلات بر ما افترا کرده اند، قومی که خرد شمردند عظمت خدا را، دوستدار ایشان دشمن ما و دشمن ایشان دوستدار ماست، هرکه موالات نماید با ایشان با ما معادات نموده و معادات کننده با ایشان، با ما موالات کرده، هرکه با ایشان پیوندد از ما ببرد و هرکه از ایشان ببرد با ما پیوندد، جفاکننده به ایشان، نیکی کننده ما و نیکی کننده به ایشان جفا کننده به ماست، اکرام کننده ایشان، اهانت کننده به ما و اهانت کننده به ایشان، اکرام کننده به ماست، قبول کننده ایشان ردکننده ما و ردکننده ایشان قبول کننده ماست، احسان کننده با ایشان، بدی کننده به ما و بدی کننده با ایشان، احسان کننده به ماست، تصدیق کننده ایشان، تکذیب کننده ما و تکذیب کننده ایشان، تصدیق کننده ماست، عطا کننده به ایشان محروم کننده ما و محروم کننده ایشان، عطاکننده ماست، یابن خالد! شیعه ما نباید کسی از ایشان را دوست و ناصر خود گرداند.

156 46 حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسرور رضی الله عنه قال حدّثنا الحسين بن محمّد بن عامر عن معلی بن محمّد البصری عن الحسن بن علی الوشاء عن ابي الحسن الرضا قال سألته فقلت الله فوّض الأمر إلى العباد فقال هو أعزّ من ذلك فقلت أجبرهم على المعاصی قال الله أعدل وأحكم من ذلك ثم قال قال الله عزّ وجلّ يا ابن آدم أنا أولى بحسناتك منك و أنت أولى بسيئاتك منّي عملت المعاصی بقوّتی التي جعلتها فيك.

157 47 حدّثنا محمّد بن ابراهيم بن إسحاق المؤدّب رضی الله عنه قال حدّثنا أحمد بن علی الأنصاری عن عبد السلام بن صالح الهروی قال سمعت أبا الحسن علی بن موسى بن جعفر عليه السّلام يقول من قال بالجبر فلا تعطوه من الزّكاه شيئا ولا تقبلوا له شهادة أبدا إن الله تعالى لا يكلف نفسا إلاّ وسعها ولا يحملها فوق طاقتها ولا تكسب 156 46 جعفر بن محمد بن مسرور از حسين بن محمد بن عامر از معلی بن محمد بصری از حسن بن علی الوشاء روایت کرده که گفت: به امام رضا عليه السّلام عرض کردم: آیا خدا کار را به بندگان تفویض کرده است؟ فرمود: خدا از آن عزیزتر، غالب تر و قوی تر است، گفتم: پس اجبار کرده است ایشان را به معاصی؟ فرمود: خدا از آن عادل تر و حکیم تر است. سپس فرمود: خدای عزّ و جل فرمود: ای فرزند آدم! من سزاوارترم به حسنات تو از تو و تو سزاوارتری به سیئات خود از من، معاصی را به قوتی که من در تو گذاشتم مرتکب می گردی.

157 47 محمد بن ابراهيم بن اسحاق مؤدب گوید:

روایت کرد برای ما احمد بن علی انصاری از عبد السلام بن صالح هروی که گفت: شنیدم امام رضا عليه السّلام فرمود: هرکه به جبر قایل شود، او را زکات ندهید و شهادت او را قبول نکنید، خدای تبارک و تعالی تکلیف نکرده است کسی را مگر آن چه می تواند انجام دهد و بر او آن چه را که طاقت آن را ندارد، تحمیل نکرده، هر نفس

كلّ نفس إلاّ عليها و لا تزر وازره وزر أخرى.

158 48 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه قال حدّثنا أحمد بن محمّد بن خالد البرقیّ عن أبیه عن سلیمان بن جعفر الحمیریّ عن أبی الحسن الرضا علیه السّلام قال ذکر عنده الجبر و التّفویض فقال ألاّ أعطیکم فی هذا أصلا لا یختلفون فیہ و لا یخاصمکم علیہ أحد إلاّ کسرتموه قلنا إن رأیت ذلک فقال إنّ اللّٰه تعالی لم یطع یاکراه و لم یعص بغلبه و لم یهمل العباد فی ملکه هو المالک لما ملّکهم و القادر علی ما أقدرهم علیہ فإن ائتمر العباد بطاعته لم یکن اللّٰه عنها صادّا و لا منها مانعا و إن ائتمروا بمعصیته فشاء أن یحول بینهم و بین ذلک فعل و إن لم یحل ففعلوا فلیس هو الذی أدخلهم فیہ ثمّ قال علیہ السّلام من یضبط حدود هذا الكلام فقد خصم من خالفه.

159 49 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه و محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید رضی اللّٰه عنه آن چه کند بر خود کند و گناه دیگری بر او نباشد.

158 48 نزد امام رضا علیه السّلام حرف جبر و تفویض مذکور شد، فرمود: آیا می خواهید در این باب اصلی را به شما آموزش دهم که در آن اختلاف نکنید و منازعی بر شما غالب نیاید؟ اصحاب گفتند:

آری کرم کن، فرمود: خدای عزّ و جل را به اجبار طاعت نکردند و به غلبه معصیت نمودند و بندگان را در ملک خویش خودسر رها نکرد، او مالک است هرچه به تملیک ایشان داده است و قادر است بر هرچه ایشان را قدرت بر آن داده است، اگر بندگان فرمان پذیری کردند به طاعتی، خدای عزّ و جل ایشان را مانع نگردد و اگر پذیرای معصیت شوند خواهد میان ایشان و معصیت حایل شود و اگر حایل نشود و معصیت را بکنند، خدای عزّ و جل ایشان را در آن کار داخل نساخته است، سپس فرمود: هرکه ضبط کند حدود این کلام را، غلبه می کند بر مخالف در وقت بحث و خصومت.

159 49 محمد بن حسن بن احمد بن ولید گوید:

روایت کرد برای ما سعد بن عبد اللّٰه از احمد بن

قالا حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطيّ عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال قلت له إنّ أصحابنا بعضهم يقول بالجبر وبعضهم يقول بالاستطاعة فقال لي اكتب قال الله تعالى يا ابن آدم بمشيئتي كنت أنت الذي تشاء وبقوتی أدیت لی فرائضی وبنعمتی قویت علی معصیتی جعلتک سمیعاً بصیراً قویّاً ما أصابک من سیئه فمن نفسک وذلک أتى أولى بحسناتک منک و أنت أولى بسیئاتک منی وذلک أتى لا أسأل عمّا فعل و أنتم تسألون وقد نظمت لک کلّ شیء تريد.

160 50 حدّثنا علی بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضی الله عنه قال حدّثنا محمد بن یعقوب الكلینی قال حدّثنا علی بن محمد المعروف بعلاء عن محمد بن عيسى عن الحسين بن خالد عن أبي الحسن الرضا عليه السلام أنّه قال اعلم علّمک الله الخیر أنّ الله تبارک و تعالی قديم و القدم محمد بن ابی نصر بزنطی روایت کرده که گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: اصحاب ما بعضی قائل به جبرند و بعضی قائل به استطاعت، فرمود:

بنویس خدای تبارک و تعالی فرمود: ای فرزند آدم! به مشیت من تو آن شدی که مشیت می کنی و به قوت من فرایض مرا ادا می کنی، به نعمت من بر معصیت من قوی گشته ای، گردانیدم تو را شنوا و بینا و توانا، هر حسنه که به تو می رسد از جانب خداست و هر سیئه که به تو می رسد از نفس تو است و به همین سبب است که من سزاوارترم به حسنات تو از تو و تو سزاوارتری به سیئات خود از من، من سؤال کرده نشوم از آن چه می کنم و ایشان سؤال کرده می شوند، همانا منظم کرده ام برای تو هر چیزی را که می خواهی.

160 50 علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یعقوب کلینی از علی بن محمد که گفت: روایت کرد برای ما محمد بن عیسی از حسین بن خالد که گفت: امام رضا علیه السلام فرمود: خداوند دانایت کند، بدان که خدای تعالی قديم است و از ازلی بودن صفتی است که به عاقل می فهماند که چیزی

صفه دلّت العاقل علی أنّه لا شیء قبله و لا شیء معه فی دیمومته فقد بان لنا بإقرار العامّة معجزه الصّفة أنّه لا شیء قبل الله و لا شیء مع الله فی بقائه و بطل قول من زعم أنّه كان قبله أو كان معه شیء و ذلك أنّه لو كان معه شیء فی بقائه لم یجز أن یكون خالقا له لأنّه لم یزل معه فكیف یكون خالقا لمن لم یزل معه و لو كان قبله شیء كان الأوّل ذلك الشیء لا هذا و كان الأوّل أولى بأن یكون خالقا للأوّل.

ثمّ وصف نفسه تبارک و تعالی بأسماء دعا الخلق إذ خلقهم و تعبدهم و ابتلاهم إلى أن یدعوه بها فسمی نفسه سمیعا بصیرا قادرا قاهرا حیّا قیوما ظاهرا باطنا لطیفا خبیرا قویا عزیزا حکیما علیما و ما أشبه هذه الأسماء فلما رأى ذلك من أسمائه الغالون المکذّبون و قد سمعونا نحدّث عن الله أنّه لا شیء مثله و لا شیء من الخلق فی حاله قالوا أخبرونا إذ زعمتم أنّه لا مثل لله و لا شبه له کیف شارکتموه فی أسماء الحسنی فتسمّیتم بجمیعها فإنّ فی ذلك دلیلا علی أنّکم مثله فی حالاته کلّها أو فی بعضها دون بعض إذ قد جمعتکم قبل از او نیست و در بقائش چیزی همراه او نیست. با اقرار عامه و معجزه صفت برای ما روشن می شود که چیزی قبل از خدا نبوده و در بقائش نیز چیزی به همراهش نخواهد بود و گفتار کسانی که گمان می کنند قبل از او یا همراه او چیزی بوده، باطل می گردد، زیرا اگر چیزی با او بود، خدا نمی توانست خالق آن چیز باشد که همچو او دایم بوده و به خود بقا داشته است. و اگر پیش از او چیزی بودی آن چیز مبدا هستی و خالق ما بعد خود می باشد.

خدای تعالی خود را به نامهایی وصف کرد و آن نام ها بر خود افکند و بندگان را به آن نام ها اطلاع داد تا او را وقت عبادت و دعا به آن ها بخوانند و عبودیت ظاهر گردانند، مثل سمیع، بصیر، قادر، قاهر، حی، قیوم، ظاهر، باطن، لطیف، خبیر، قوی، عزیز، حکیم، علیم و دیگر نام ها و چون غالون مکذّبون این نام ها دیدند و از ما شنیدند که می گفتیم: خدا در هیچ حال به بنده شبیه نباشد، گفتند: به ما بگوئید هرگاه خدای شبیه ندارد چگونه شما در این نام های حسنی خود را با خداوند شریک ساختید و این نام ها بر خود افکندید، پس ناچار شبیه خدا باشید از همه جهت یا بعضی جهت زیرا شما و او دارای

الأسماء الطَّيِّبَة قيل لهم إنّ الله تبارك و تعالی ألزم العباد أسماء من أسمائه على اختلاف المعانى و ذلك كما يجمع الاسم الواحد معنيين مختلفين و الدليل على ذلك قول النَّاس الجائز عندهم السَّانِع و هو الَّذى خاطب الله عزَّ و جلَّ به الخلق فكلمهم بما يعقلون ليكون عليهم حُجَّة فى تضييع ما ضيَّعوا و قد يقال للرَّجل كلب و حمار و ثور و سكره و علقمه و أسد و كلَّ ذلك على خلافه لأنَّه لم تقع الأسماء على معانيها الَّتى كانت بنيت عليها لأنَّ الإنسان ليس بأسد و لا كلب فافهم ذلك يرحمك الله.

و إنّما يسمّى الله عزَّ و جلَّ بالعالم لغير علم حادث علم به الأشياء و استعان به على حفظ ما يستقبل من أمره و الرّويّه فيما يخلق من خلقه و تقنيه ما مضى ممّا أفنى من خلقه ممّا لو لم يحضره ذلك العلم و يغييه كان جاهلا ضعيفا كما أنّا رأينا علماء الخلق إنّما سمّوا بالعلم لعلم حادث إذ كانوا قبله جهله و ربّما فارقهم العلم بالأشياء فصاروا إلى الجهل و إنّما سمّى الله عالما لأنَّه لا يجهل شيئا فقد جمع الخالق و نام های نیکو هستيد، جواب ایشان آن است که خدا بعضی از نام های خود را برای عباد ثابت ساخت و لیکن بر معنی دیگر، اگر نام یکی است معنی یکی نیست و بسیار است یک نام بر چند معنی مختلف اطلاق شود، دلیل بر این مدعی زبان و گفتار شایع مردم است، خدا نیز با همین زبان و روش با آنها صحبت کرده تا بفهمند و تا حجتی باشد در آنچه تضييع کرده، به مردی گفته می شود: کلب، حمار، گاو، شکر، تلخ، شیر، این اسامی برخلاف معانی آنهاست، زیرا این نامها بر آن معانی که در مقابل آن وضع شده اند، نیستند، زیرا انسان شیر یا سگ نیست، خوب دقت کن و بفهم، خدا تو را مورد رحمت قرار دهد.

ما خدا را عالم می دانیم نه این که علمی به دست آورده و با آن چیزی را بدانند و حفظ نماید، و در خلقت مخلوقاتش اندیشه کند، چنین چیزی ممکن نیست حال آن که گذشتگانی را که نابود ساخته در محضرش حاضرند، که اگر آن علم نباشد جاهل بماند، اما علماء خلق به علم حادث عالم هستند، جاهل بودند بعد عالم شدند، چه بسا که علم از ایشان زایل گردد و به جهل اول بازگردند. خدا عالم است چون محال است که جاهل به امری باشد، پس این نام بر خالق

المخلوق اسم العلم و اختلف المعنى على ما رأيت.

و سَمِيَ رَبَّنَا سَمِيْعًا لَا جُزْءَ فِيْهِ يَسْمَعُ بِهَ الصَّوْتِ وَلَا يَبْصُرُ بِهَ كَمَا أَنَّ جِزْأَنَا الَّذِي نَسْمَعُ بِهَ لَا تَقْوَى عَلَيَّ النَّظْرَ بِهَ وَ لَكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَخْبَرَ أَنَّهُ لَا تَخْفَى عَلَيْهِ الْأَصْوَاتُ لَيْسَ عَلَيَّ حَدٌّ مَا سَمَّيْنَا نَحْنُ فَقَدْ جَمَعْنَا الْأَسْمَاءَ بِالسَّمِيْعِ وَ اِخْتَلَفَ الْمَعْنَى.

و هكذا البصير لا لجزء به أبصر كما أننا نبصر بجزء مما لا ينتفع به في غيره و لكن الله بصير لا يجهل شخصا منظورا إليه فقد جمعنا الاسم و اختلف المعنى و هو قائم ليس على معنى انتصاب و قيام على ساق في كبد كما قامت الأشياء و لكن أخبر أنه قائم يخبر أنه حافظ كقول الرجل القائم بأمرنا فلان و هو عز و جل القائم على كل نفس بما كسبت و القائم أيضا في كلام الناس الباقي و القائم أيضا يخبر عن الكفاية كقولك للرجل قم بأمر فلان أي اكفه و القائم مما قائم على ساق فقد جمعنا الاسم و لم يجمعنا المعنى.

و أمّا اللطيف فليس على قلبه و قضاؤه و صغر و لكن ذلك على التفاضل في الأشياء و و مخلوق اطلاق شد لكن معنى آن دو باهم متفاوت است.

و هم چنین پروردگار ما سمیع است لكن نه به عضوی که با آن بشنود و نتواند ببیند، ما با عضوی که می شنویم نمی توانیم ببینیم، خداوند فرموده: هیچ صدایی بر او پوشیده نیست و مثل ما نیست، اسم سمیع بر ما و خدا اطلاق می شود ولی معنی و مصداق آن دو فرق دارد.

بصیر است نه این که به عضوی ببیند مثل ما که به عضوی می بینیم و استفاده دیگری نمی بریم، خدا بیناست و به چیزی جهل ندارد، اسم مشترک است و معنی متفاوت، خدا قائم است نه به ایستادن روی پا با سختی مثل ایستادن اشیا، وقتی می فرماید: خدا قائم است، یعنی حافظ اشیا است، مانند: فلانی قائم به امر ماست، خداوند قائم بر هر نفسی است در آن چه که کسب می کند، قائم در کلام مردم به معنی «باقی» و «کفایت» نیز هست، وقتی گفته شود: کار فلانی را انجام بده یعنی نیازش را برطرف کن، و قائم در بین انسانها به معنی کسی است که روی پا ایستاده، اسم مشترک و معنی متفاوت است.

خدا لطیف است نه به این که خرد و نازک و باریک است بلکه به معنی نفوذ در همه اشیا

الامتناع من أن يدرك كقولك لطف عن هذا الأمر و لطف فلان في مذهبه وقوله يخبرك أنه غمض فبهر العقل وفات الطلب وعاد متعمقا [متلطفا] متلطفا لا يدركه الوهم فهكذا لطف الله تبارك و تعالی عن أن يدرك بحدّ أو یحدّ بوصف و اللطافه منّا الصّغر و القلّه فقد جمعنا الاسم و اختلف المعنى.

و أمّا الخبير فالآذى لا يعزب عنه شيء و لا يفوته ليس للتّجربه و الاعتبار بالأشياء فتفيدة التّجربه و الاعتبار علما لو لا هما ما علم لأنّ من كان كذلك كان جاهلا و الله تعالى لم يزل خبيرا بما يخلق و الخبير من التّاس المستخبر عن جهل المتعلّم و قد جمعنا الاسم و اختلف المعنى.

و أمّا الظاهر فليس من أجل أنّه علا للأشياء برکوب فوقها و قعود عليها و تستم لذراها و لكن ذلك لقهره و لغبه الأشياء و قدرته عليها كقول الرّجل ظهرت على أعدائي و أظهرني الله على خصمي يخبر على الفلج و الغلبه فهكذا ظهور الله على الأشياء و وجه آخر و هو أنّه و هو الظاهر لمن أرادته لا- يخفى عليه شيء و أنّه مدبّر و ممتنع از ادراك است، مثل: «فلان امر از من پنهان شد» یا «فلانی در گفتارش لطیف است» یعنی روش پیچیده ای دارد، عقل متعجب گشته، از دسترس به دور، بسیار عمیق و ظریف بوده و وهم به او نمی رسد، خدا نیز چنین است، دقیق تر و پیچیده تر از آن است که به حدّی درک شود یا به وصفی توصیف گردد، لطافت آدمیان کوچکی و کمی است، اسم مشترک و معنی متفاوت است.

اما خبير کسی است که چیزی از او پنهان نیست و چیزی از او فوت نمی شود، نه با تجربه که چیزی از آن بیاموزد، اگر تجربه نبود هیچ نمی دانست، آنکه چنین باشد جاهل است و خدا از ازل به مخلوقات خود آگاه بوده و در میان مردم به کسی خبير گفته می شود که درصدد یادگیری برآید، پس لفظ یکی و معنی متفاوت است.

اما ظاهر به این معنی نیست که بر بالای چیزی برآمده و در چیزی پنهان نیست، به این معنی که قاهر و غالب است بر همه چیز، و قادر است به همه کار، عرب گوید: «بر دشمنان فایق آمدم»، «خدا مرا بر دشمنم پیروز گردانید» چنین است ظهور خدا بر اشیاء، دیگر این که خدا ظاهر است برای هرکس که او را بخواهد، پنهان نیست بر او چیزی از امور پیدا و پنهان، و اوست مدبر

لكلّ ما يرى فأىّ ظاهر أظهر و أوضح أمرا من الله تعالى فإنك لا تعدم صنعته حيثما توجّهت و فيك من آثاره ما يغنيك و الظاهر ممّا البارز بنفسه و المعلوم بحده فقد جمعنا الاسم و لم يجمعنا المعنى.

و أمّا الباطن فليس على معنى الاستبطان للأشياء بأن يغور فيها و لكن ذلك منه على استبطانه للأشياء علما و حفظا و تدبيرا كقول القائل أبطنته يعني خبرته و علمت مكتوم سرّه و الباطن ممّا بمعنى الغائر فى الشئ المستتر فقد جمعنا الاسم و اختلف المعنى.

و أمّا القاهر فإنه ليس على معنى علاج و نصب و احتيال و مداراه و مكر كما يقهر العباد بعضهم بعضا فالمقهور منهم يعود قاهرا و القاهر يعود مقهورا و لكن ذلك من الله تبارك و تعالى على أنّ جميع ما يخلق ملتبس به الدّلّ لفاعله و قلّه الامتناع لما أراد به لم يخرج منه طرفه عين غير أنّه يقول له كن فيكون و القاهر ممّا على ما ذكرت و وصفت فقد جمعنا الاسم و اختلف المعنى و هكذا جميع الأسماء و إن كنا لم نسّمها كلّها فقد يكتفى الاعتبار بما ألقينا هر چیز جهان، و کدام ظاهر از خدا ظاهرتر و واضح تر است، در هر چیزی صنع او بینی، در خود نظر کنی آثاری از او تو را کفایت کند، لكن ظاهر در انسانها فردی را گویند که وجودش آشکار و به حدّ معلوم باشد، نام یکی و معنی مختلف است.

اما باطن، به معنی درون اشياء و نفوذ در آنها نیست بلکه به درون اشياء علم و آگاهی دارد و تدبیر آنها به دست اوست، عرب گوید:

«از آن آگاه شدم»؛ اما باطن در مورد انسانها شخصی را گویند که به درون اشياء نفوذ کرده و پنهان شود، بنابراین اسم مشترک و معنی متفاوت است.

اما قاهر، به ممارست و رنج و حيله و کنار زدن دیگری نیست، چنان که بعضی از مردم بر بعضی دیگر چیره می گردند، میان مردم ممکن است مقهور، قاهر و قاهر مقهور گردد، قاهر در مورد خدا یعنی مخلوقات در برابر او ذلیل هستند و از فرمانش نمی توانند خودداری کنند و از ساحت قدرت او به قدر یک چشم برهم زدن نیز خارج نشوند، فقط می گویند: ایجاد شو و ایجاد می شود، قاهر در مورد ما آن بود که گفتیم، اسم مشترک و معنی متفاوت است، چنین است تمام نامها، هر چند آنها را ذکر نکردیم، به همین اکتفا می کنیم

إليك و الله عزّ و جلّ عوننا و عونك في إرشادنا و توفيقنا.

161 51 خطبه الرضا عليه السلام في التوحيد حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنه قال حدّثنا محمّد بن عمر الكاتب عن محمّد بن زياد القلزمي عن محمّد بن أبي زياد الجدّي صاحب الصّلاه بجدّه قال حدّثني محمّد بن يحيى بن عمر بن عليّ بن أبي طالب قال سمعت أبا الحسن الرضا عليه السلام يتكلّم بهذا الكلام عند المأمون في التّوحيد قال ابن أبي زياد ورواه لي و أملى أيضا أحمد بن عبد الله العلويّ مولى لهم و خالا- لبعضهم عن القاسم بن أيوب العلويّ أنّ المأمون لما أراد أن يستعمل الرضا عليه السلام جمع بني هاشم فقال لهم إني أريد أن أستعمل الرضا على هذا الأمر من بعدى فحسده بنو هاشم و قالوا أوّلى رجلا جاهلا ليس له بصر بتدبير الخلفه فابعث إليه رجلا يأتنا فترى من جهله ما تستدلّ به عليه فبعث إليه فأتاه بقيه را می توان با اینها مقایسه کرد، خداوند در راهنمایی و توفیق یاور ما و شماست.

161 51

خطبه امام رضا عليه السلام در توحيد

خطبه امام رضا عليه السلام در توحيد

محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن عمر کاتب از محمد بن زیاد قلزمی از محمد بن ابی زیاد جدی که گفت: حدیث کرد مرا محمد بن یحیی بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام که گفت: از امام رضا علیه السلام شنیدم که در باب توحید نزد مأمون چنین تکلم فرمود، ابن ابی زیاد گوید: همچنین احمد بن عبد الله علوی از قاسم بن ایوب علوی برایم روایت و املاء کرد و گفت: زمانی که مأمون خواست امام رضا علیه السلام را ولایتعهدی منصوب کند، بنی هاشم را جمع نموده و گفت: قصد دارم پس از خود امام رضا علیه السلام را به خلافت اختیار کنم، بنی هاشم از روی حسادت گفتند: می خواهی مردی نادان را که با خلافت و سیاست آشنایی ندارد، به ولایتعهدی برگزینی؟ کسی را نزد او بفرست تا بیاید و نمونه های جهل او را که دلیل علیه او خواهد بود، ببینی، حضرت را احضار کرد،

ص: 232

فقال له بنو هاشم يا أبا الحسن اصعد المنبر و انصب لنا علما نعبد الله عليه فصعد عليه السلام المنبر فقعد مليا لا يتكلم مطرقا ثم انتفض انتفاضه و استوى قائما و حمد الله تعالى و أثنى عليه و صلى على نبيه و أهل بيته.

ثم قال أول عباده الله تعالى معرفته و أصل معرفه الله توحيده و نظام توحيد الله تعالى نفى الصفات عنه لشهاده العقول أن كل صفة و موصوف مخلوق و شهاده كل موصوف أن له خالقا ليس بصفه و لا- موصوف و شهاده كل صفة و موصوف بالافتراق و شهاده الاقتران بالحدوث و شهاده الحدوث بالامتناع من الأزل الممتنع من الحدوث فليس الله عرف من عرف بالتشبيه ذاته و لا إياه وحده من اكتنحه و لا حقيقته أصاب من مثله و لا به صدق من نهاه و لا صمد صمده من أشار إليه و لا إياه عنى من شبهه و لا له تدلل من بعضه و لا إياه أراد من توهمه كل معروف بنفسه مصنوع و كل قائم فى سواه معلول بصنع الله يستدل عليه و بالعقول تعتقد معرفته و بالفطره تثبت حجته خلق الله الخلق حجابا بينه و بينهم و مباينته بنى هاشم گفتند: ای ابو الحسن بر منبر برو و ما را راهنمایی کن تا خدا را شناخته و عبادت کنیم.

حضرت بر منبر رفت، مدتی به سکوت نشست، سپس حرکت کرده و برخاست، حمد و ثنای خدا گفت، بر پیامبر و اهل بیتش درود فرستاد.

سپس فرمود: اول مرتبه عبادت، شناخت اوست، اصل معرفت و حدانیت او، و اساس توحید نفی صفات از ذات خداست، عقل داند که دارنده صفت و موصوف، مخلوق است، مخلوق دارای خالق است که صفت و موصوف نیست، همراهی صفت و موصوف به حادث بودن، و حادث بودن به نفی ازلی بودن گواهی می دهد، هر که بخواهد خدا را با تشبیه بشناسد، خدا را نشناخته، بخواهد کنه ذات او را دریابد قائل به توحید نیست، قائل به مانندی برای خدا، ناگاه به حقیقت او است، قائل به نهایت او، او را تصدیق ننموده، اشاره کننده به او، به سوی خدا نرفته، تشبیه کننده او، خدا را قصد نکرده، قائل به اجزاء برای خدا، در مقابل او تدلل نکرده، توهم کننده خدا، او را اراده نکرده، هر شناخته شده ای مصنوع و هر وابسته به دیگری معلول است، مخلوقات دال بر وجود اویند، با عقل شناخت او ممکن شود، با فطرت حجت بر مردم تمام شود، خلق و مخلوقات، حجابی است بین او و

إيَّاهم و مفارقتہ اینیتہم و ابتداءہ إيَّاهم دليلہم علی أن لا ابتداء له لعجز کلّ مبتدئ عن ابتداء غيره و [أدوات] أدوه إيَّاهم [دليلہم] دليل علی أن لا أدوات فيه لشهادة الأدوات بفاقه [المادين] المتأدين.

فأسماؤه تعبير و أفعاله تفهيم و ذاته حقيقه و كنهه تفریق بينه و بين خلقه و غيرهه تحديد لما سواه فقد جهل الله من استوصفه و قد تعداه من اشتمله و قد أخطأه من اکتتهه و من قال كيف فقد شبّهه و من قال لم فقد علّله و من قال متى فقد وقّته و من قال فيم فقد ضمّنه و من قال إلى م فقد نهّاه و من قال حتّى م فقد غيّاه و من غيّاه فقد غيّاه و من غيّاه فقد جزّاه و من جزّاه فقد وصفه و من وصفه فقد ألحد فيه.

و لا يتغيّر الله بانغيار المخلوق كما لا يتحدّد بتحديد المحدود أحد لا بتأويل عدد ظاهر لا بتأويل المباشرة [متجلى] متجلّ لا باستقلال رؤيه باطن لا بمزايله مابين لا بمسافه قريب لا بمداناه لطيف لا بتجسّم موجود لا بعد عدم فاعل لا باضطرار مقدر لا بحول فكره مدبر لا بحركه مرید لا آنها، از مخلوقات جداست، آنان دليل هستند كه ابتدائي برای خدا نیست به دليل ناتواني هر ابتداکننده از غير خودش، عطای ادوات از خدا به بندگان دليل بر عدم ادوات در خداست، ادوات گواه تهي دستي صاحب آنهاست.

اسامي خدا عبارات، افعال او صرف تفهيم، ذاتش حقيقت، کنهش جدائي بين او و مخلوقات است. غير، وسيله تحديد است، نادان است آنکه او را توصيف کند، متجاوز است آنکه او را شامل صفات بندگان قرار دهد و خطاکار است هرکه برای او انتهائي قرار دهد، آن که گوید چگونه است، او را تشبيه کرده؛ آن که گوید چرا، او را معلول ساخته، هر که گوید چه وقت (کی)، او را در زمان فرض کرده، آن که گوید در کجا، او را محدود به مکان کرده، هرکه گوید تا کجا، برای او نهايت قرار داده، هرکه گوید تا به کجا، او را غايت دار فرض کرده، هرکه او را غايت دار بدانند، او را جزء دار دانسته، هرکه او را جزء دار بدانند، او را وصف کرده، هرکه او را وصف کند در او الحاد ورزیده است. با تغيير مخلوق تغيير نکند، با تحديد ایشان محدود نشود، یکی است نه با شمارش؛ ظاهر است نه با مباشرت؛ جلی است نه با رؤیت مستقيم؛ باطن است نه با غيبت؛ دور است نه با مسافت؛ نزديک است نه با الصاق؛ لطيف است

بهماه شاء لا بهمه مدرک لا بمحسه سمیع لا باله بصیر لا بأداه لا تصحبه الأوقات و لا تضمّنه الأماكن و لا تأخذه السّنات و لا تحدّه الصّفات و لا تقیّده الأدوات سابق الأوقات كونه و العدم وجوده و الابتداء أزله.

بتشعيره المشاعر عرف أن لا- مشعر له و بتجهيره الجواهر عرف أن لا- جوهر له و بمضادّته بین الأشياء عرف أن لا ضدّ له و بمقارنته بین الامور عرف أن لا قرین له ضادّ التّور بالظلمه و الجلايه بالبهيم و الحسو بالبلل و الصّرد بالحرور مؤلّف بین متعادياتها مفرّق بین متدانياتها دالّه بتفريقها على مفرّقها و بتأليفها على مؤلّفها ذلك قوله تعالى وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ففرّق بها بین قبل و بعد لیعلم أن لا- قبل له و لا- بعد شاهده بغرائزها أن لا غریزه لمغرزها دالّه بتفاوتها أن لا تفاوت لمفاوتها مخبره بتوقيتها أن لا وقت لموقتها حجب بعضها عن بعض لیعلم أن لا- حجاب بینه و بینها غيرها له معنی الرّبویّیه إذ لا مربوب و حقیقه الإلهیّه إذ لا نه با جسمیت؛ موجود است نه بعد از نبودن، فاعل است نه به اجبار؛ قادر است نه به نیروی تفکر؛ گرداننده است نه به حرکت؛ اراده می کند نه با همت؛ درک می کند نه با احساس، می شنود نه با وسیله، می بیند نه به دیده؛ زمان بر او نمی گذرد؛ مکان او را نمی گیرد؛ خواب ندارد، صفات او را محدود نمی کند و وسایل بر او قید نمی بندد. بودن او بر وقت، وجودش بر عدم و ازلیتش بر ابتدا پیشی گرفته. حواس بخشی او، او را از آنها و جوهر بخشی او، او را از جوهره بی نیاز می کند. ضدّیت میان اشیاء می نمایاند که او را ضدی نیست و مقارنت بین امور، می فهماند که او را قرینی نباشد. نور را ضد ظلمت، جلی را ضد خفی، خشک را ضد تر و سرد را ضد گرم قرار داد. بین دو ضد، تألیف کرد و میان دو ملایم، تفریق. تفریق بر جدا کننده و تألیف بر بهم رساننده دلالت دارد. و این معنای قول خداست: «از هر چیز جفت قرار دادیم، باشد که فکر کنید.» میان قبل و بعد مخلوقات جدایی انداخت، تا دانسته شود که او را قبل و بعد نیست.

غریزه موجودات را دلیل بر این است که او را غریزه نیست و تفاوت میان آنها دلیل بر آنکه تفاوت دهنده را در خویش تفاوتی نیست. وقت دار بودن را دلیل بر این که او زمان دار نیست. حجاب میان بعضی را دلیل بر این است که او را حجاب نیست. قبل از مربوب

مألوه و معنی العالم و لا معلوم و معنی الخالق و لا مخلوق و تأویل السمع و لا مسموع لیس مذ خلق استحق معنی الخالق و لا بإحداثه البرایا استفاد معنی البرائیة کیف و لا- تعیبه مذ و لا- تدنیه قد و لا یحجبه لعلّ و لا توقّته متی و لا یشتمله حین و لا تقاربه مع إنّما تحدّ الأدوات أنفسها و تشیر الآله إلى نظائرها و فی الأشياء یوجد أفعالها منعتها مذ القدیمه و حمتها قد الأزلّیه لو لا الکلمه افتقرت فدلّت علی مفرّقها و تباینت فأعربت عن مباینها لَمّا تجلّی صانعها للعقول و بها احتجب عن الرّویه و إليها تحاکم الأوهام و فیها أثبت غیره و منها أنیط الدلیل و بها عرّفها الإقرار و بالعقول یعتقد التّصدیق باللّه و بالإقرار یکمل الإیمان به و لا دیانه إلاّ بعد معرفه و لا معرفه إلاّ بالإخلاص و لا إخلاص مع التّشبیه و لا نفی مع إثبات الصّفات للتّشبیه فکلّ ما فی الخلق لا یوجد فی خالقه و کلّ ما یمکن فیه یمتنع فی صانعه لا تجری علیها الحرکه و السّکون و کیف یجری علیه ما هو أجراه أو یعود فیه ما هو ابتداءه إذا لتفاوتت ذاته و او رب بود و قبل از پرستنده او اله؛ معنا عالم بود، گاهی که معلومی نبود و خالق بود گاهی که مخلوقی نبود، و سامع بود، گاهی که مسموعی نبود. نه از گاهی که آفرید، آفریننده شد و نه از گاهی که بارئیت آغاز کرد باریء شد، چگونه؟ و حال آن که با «ازوکی؟» در زمان نیاید و با «به تحقیق» نزدیک نشود. «شاید» او را پنهان نکند و «کی» او را صاحب مکان ننماید.

«وقتی که» او را شامل نشود و «با» همراهی برای او نیاورد؛ زیرا ادوات خویش را محدود می سازد و آلات به سوی چون خودی اشاره می کند و در اشیاء حرکت یافت می شود. «از وقتی» اشیاء را از قدمت می اندازد و «به تحقیق» آن ها را از ازلیت بازمی دارد و «اگر نه این بود» آن ها را از تکامل می اندازد. متفرقند، پس جداکننده دارند و متباینند، پس متباین کننده ای برای ایشان هست. به وسیله آنها صانع بر عقول تجلی کرده و نیز بدان ها از دیدگان محجوب شده است و اوهام را بر آنها به حکم واداشته است و در آن ها اثبات غیر ایشان قرار داده است. از آنها دلیل استنباط می شود و به وسیله آن ها اقرار را شناسانده است. با عقول، تصدیق به خدا حاصل می شود و با اقرار، ایمان به او کامل می گردد. دیانتی نیست، مگر بعد از شناخت و شناختی نیست، مگر با اخلاص، و اخلاصی با وجود تشبیه نیست و نفیی نیست با

لتَجَزَّأَ كُنْهَهُ وَ لَا مَتْنَعُ مِنَ الْأَزْلِ مَعْنَاهُ وَ لَمَّا كَانَ لِلْبَارِي مَعْنَى غَيْرَ مَعْنَى الْمَبْرُوءِ وَ لَوْ حُدَّ لَهُ وَرَاءُ إِذَا لَحَدَّ لَهُ أَمَامَ وَ لَوْ التَّمَسَّ لَهُ التَّمَامُ إِذَا لَزَمَهُ التَّقْصَانُ كَيْفَ يَسْتَحَقُّ الْأَزْلَ مِنْ لَا يَمْتَنِعُ مِنَ الْحُدُوثِ وَ كَيْفَ يَنْشِئُ الْأَشْيَاءَ مِنْ يَمْتَنِعُ مِنَ الْإِنْشَاءِ وَ إِذَا لَقَامَتْ فِيهِ آيَةُ الْمَصْنُوعِ وَ لِتَحْوَلُ دَلِيلًا بَعْدَ مَا كَانَ مَدْلُولًا عَلَيْهِ لَيْسَ فِي مَجَالِ الْقَوْلِ حِجَّةٌ وَ لَا فِي الْمَسْأَلَةِ عَنْهُ جَوَابٌ وَ لَا فِي مَعْنَاهُ لِلَّهِ تَعْظِيمٌ وَ لَا فِي إِبَانَتِهِ عَنِ الْخَلْقِ ضَمِيمٌ إِلَّا بِامْتِنَاعِ الْأَزْلِ أَنْ يَتَّيَّ وَ لَمَّا لَا بَدَأَ لَهُ أَنْ يَبْتَدَأَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ كَذِبِ الْعَادِلُونَ وَ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا وَ خَسِرُوا خَسِرَانًا مَبِينًا وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ.

اثبات صفات برای تشبیه. پس هرچه در خلق است، در خالق یافت نشود و هرچه در خلق ممکن است، در صانع ممتنع. در او حرکت و سکون جاری نیست و چگونه در او چیزی که خود جاری کننده است، جاری باشد، یا چیزی که او آغاز کرده، در او بازگشت نماید؟ چه که در این حال ذات او متفاوت و کنهش بخش پذیر می شد و ازلیت در او معنا نمی داشت و در آن حال خالق چون مخلوق می شد.

اگر او به «وراء» محدود شود، به «جلو» نیز محدود خواهد بود. اگر از او تمامیت خواهند، پس نقص لازمه اوست و چگونه کسی که حدود درباره او ممنوع نیست، مستحق ازلیت باشد؟ و چگونه اشیاء را بیافریند، در حالی که ایجاد بر خود او ممتنع نیست؟ در این گاه نشانه مصنوع بودن در او ظاهر می شود و خود نشانه ای بر خالقی دیگر بود. گفتار ناممکن، دلیل نیست و سؤال درباره او را جواب نباشد. در معنای آن تعظیم برای خداوند نیست و در جدایی اش از مخلوقات ستم نیست، مگر آن که ازلی را دوئیت ممنوع باشد و آن که را ابتدا نیست، نمی توان آغازید. هیچ خدایی جز خدای علی عظیم نیست. آنها که او را همسنگ دیگران قرار می دهند، دروغ گویانند و در خسران مبین گرفتار شده اند و صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت طاهرین او باد.

12 باب ذکر مجلس الرضا عليه السلام مع أهل الأديان و أصحاب المقالات فى التوحيد عند المأمون 162 1 حدّثنا أبو محمد جعفر بن على بن أحمد الفقيه القمى ثمّ الإيلاقى رضى الله عنه قال أخبرنا أبو محمد الحسن بن محمد بن على بن صدقه القمى قال حدّثنى أبو عمرو و محمد بن عمر بن عبد العزيز الأنصارى الكجى قال حدّثنى من سمع الحسن بن محمد التوفلى ثمّ الهاشمى يقول لما قدم على بن موسى الرضا عليه السلام على المأمون أمر الفضل بن سهل أن يجمع له أصحاب المقالات مثل الجاثليق و رأس الجالوت و رؤساء الصّابئين و الهرىذ الأكبر و أصحاب زردهشت و نسطاس الرومى و المتكلمين ليسمع كلامه و كلامهم فجمعهم الفضل بن

12- باب ذکر مناظره امام رضا عليه السلام با اهل اديان و اصحاب مقالات در توحيد و معرفت حق تعالى در نزد مأمون

12- باب ذکر مناظره امام رضا عليه السلام با اهل اديان و اصحاب مقالات در توحيد و معرفت حق تعالى در نزد مأمون

162 1 ابو محمد جعفر بن على بن احمد فقيه قمى از ابو محمد حسن بن محمد بن على بن صدقه قمى روايت کرده که گفت: روايت کرد برای من ابو عمرو و محمد بن عبد العزيز انصارى از كسى که از حسن بن محمد نوفلى شنیده که گفت: چون امام رضا عليه السلام بر مأمون قدم نمود، مأمون به فضل بن سهل گفت تا اصحاب مقالات؛ از جمله جاثليق بزرگ علمای نصارى، رأس الجالوت بزرگ علمای يهود، رؤسای صابئين و هرىذ بزرگ و اصحاب زرتشت، نسطاس رومى، متکلمان اسلام را گرد آورد تا با آن حضرت گفتگو کنند و مأمون کلامشان را بشنود، فضل همه را جمع کرد و به مأمون اعلام

سهل ثم أعلم المأمون باجتماعهم فقال أدخلهم عليّ ففعل فرحب بهم المأمون ثم قال لهم إنّي إنّما جمعتمكم لخير و أحببت أن تناظروا ابن عمّي هذا المدنيّ القادم عليّ فإذا كان بكره فاغدوا عليّ و لا يتخلّف منكم أحد فقالوا السّمع و الطّاعة يا أمير المؤمنين نحن مبكرون إن شاء الله.

قال الحسن بن محمّد التّوفليّ فينا نحن في حديث لنا عند أبي الحسن الرضا عليه السّلام إذ دخل علينا ياسر الخادم و كان يتولّى أمر أبي الحسن عليه السّلام فقال له يا سيّدی إنّ أمير المؤمنين يقرئك السّلام و يقول فداك أخوك إنّّه [أجمع] اجتمع إليّ أصحاب المقالات و أهل الأديان و المتكلّمون من جميع الملل فرأيتك في البكور إلينا إن أحببت كلامهم و إن كرهت ذلك فلا تتجشّم و إن أحببت أن نصير إليك خفّ ذلك علينا فقال أبو الحسن أبلغه السّلام و قل له قد علمت ما أردت و أنا صابر إليك بكره إن شاء الله.

قال الحسن بن محمّد التّوفليّ فلمّا مضى ياسر التفت إلينا ثمّ قال لي يا نوفليّ أنت عراقيّ و رقّه العراقيّ غير غليظه فما نمود. گفت: ایشان را بیاور. چون پیامدند مأمون ایشان را حرمت داشت و گفت: من شما را برای آن جمع کردم که با پسر عمّ من این مدنیّ که از مدینه آمده است، مناظره و مباحثه کنید، فردا همه صبح گاه نزد من آیند و هیچ کس تخلف نکند. گفتند: ای امیر المؤمنین اطاعت می کنیم.

حسن بن محمد نوفلی گوید: ما نزد امام رضا علیه السّلام مشغول صحبت بودیم که یاسر خادم امام رضا علیه السّلام وارد شده و گفت: یا سیّدی امیر المؤمنین تو را سلام می رساند و می گوید:

برادرت فدای تو باد! اصحاب مقالات و ارباب ادیان و متکلّمان همه ملّت ها نزد من مجتمع شده اند، آیا تمایل دارید نزد ما بیایید و با آنان بحث و گفتگو کنید؟ و اگر تمایل ندارید خود را به سختی میندازید و اگر تمایل داری که ما نزد تو بیاییم، آن نیز بر ما گران نیست. امام رضا علیه السّلام فرمود: او را سلام برسان و بگو اراده و منظور تو را دانستم و فردا اوّل روز خواهیم آمد، ان شاء الله.

حسن بن محمد نوفلی گوید: چون یاسر رفت حضرت روی به ما کرد و فرمود: ای نوفلی! تو عراقي هستی و عراقي ها طبع نکته سنجی دارند

عندک فی جمع ابن عمّک علینا أهل الشّٰرک و أصحاب المقالات فقلت جعلت فداک یرید الامتحان و یحبّ أن یرعرف ما عندک و لقد بنی علی أساس غیر وثیق البنیان و بئس و الله ما بنی فقال لی و ما بناؤه فی هذا الباب قلت إنّ أصحاب الکلام و البدعه خلاف العلماء و ذلك أنّ العالم لا ینکر غیر المنکر و أصحاب المقالات و المتکلمون و أهل الشّٰرک أصحاب إنکار و مباهته إن احتججت علیهم بأنّ الله واحد قالوا[صح]صحّ و حدائیته و إن قلت إنّ محمّدا رسول الله صلّی الله علیه و آله قالوا أثبت رسالته ثمّ یباهتون الرّجل و هو یبطل علیهم بحجّته و یغالطونه حتّی یترک قوله فاحذرهم جعلت فداک قال فتبسّم ثمّ قال لی یا نوفلیّ أفتخاف أن یقطعوا علیّ حجّتی فقلت لا و الله ما خفت علیک قطّ و ائی لأرجو أن یظفرک الله بهم إن شاء الله تعالی فقال لی یا نوفلیّ أ تحبّ أن تعلم متى یندم المأمون قلت نعم قال إذا سمع احتجاجی علی أهل التّوراه بتوراتهم و علی أهل الإنجیل بانجیلهم و علی أهل الزّبور بزبورهم و علی الصّابئین بعبرانیّتهم نظر تو درباره کار پسر عمّت که اهل شرک و اصحاب مقالات را جمع کرده چیست؟ گفتم:

فدایت شوم، قصد امتحان تو را دارد تا بداند نزد تو چیست؟ کاری می کند بنیانش محکم نیست، به خدا چه بدبنیانی است؟ فرمود: چه بنا نهاده؟ گفتم: اصحاب کلام و بدعت خلاف علما هستند، زیرا عالم منکر نمی شود مگر سخنی ناصواب را و اصحاب مقالات و متکلمان و اهل شرک کارشان انکار و ناصواب گفتن است، چون حجّت آوری که خدا یکتاست، گویند ثابت کن یگانگی او را و اگر بگویی محمد رسول خداست، گویند: ثابت کن رسالت او را. پس شخص را متحیّر کنند و حجّت او جز خواب را باطل سازند و او را در غلط افکنند تا سخن خود ترک دهد، فدایت شوم از ایشان حذر کن، حضرت تبسم نمود و فرمود: ای نوفلی! می ترسی که ایشان مرا ملزم گردانند و حجّت من باطل سازند؟ گفتم: نه! به خدا هرگز از این نمی ترسم و امیدوارم که خدا تو را بر ایشان ظفر بخشد. فرمود: ای نوفلی! می خواهی بدانی که مأمون چه وقت پشیمان خواهد شد؟! گفتم:

آری! فرمود: زمانی که بشنود حجّت من بر اهل تورات به تورات و بر اهل انجیل با انجیل و بر اهل زبور به زبورشان و بر صابئین به زبان عبرانی

و علی أهل الهراذنه بفارسیتهم و علی أهل الروم برومیتهم و علی أصحاب المقالات بلغاتهم فإذا قطعت كل صنف و دحضت حجته و ترك مقاله و رجع إلى قولي علم المأمون الموضع الآدی هو سبيله ليس بمستحق له فعند ذلك يكون التدامه و لا حول و لا قوه إلا بالله العلی العظيم.

فلما أصبحنا أتانا الفضل بن سهل فقال له جعلت فداك إن ابن عمك [ینظرک] ینظرک و قد اجتمع القوم فما رأيك فی إتيانه فقال له الرضا علیه السلام تقدمني فإني صائر إلى ناحيتكم إن شاء الله.

ثم توضأ وضوء للصلاه و شرب شربه سويق و سقانا منه ثم خرج و خرجنا معه حتى دخلنا على المأمون و إذا المجلس غاص بأهله و محمد بن جعفر و جماعه من الطالبين و الهاشميين و القواد حضور فلما دخل الرضا عليه السلام قام المأمون و قام محمد بن جعفر و جميع بني هاشم فما زالوا وقفا و الرضا عليه السلام جالس مع المأمون حتى أمرهم بالجلوس فجلسوا فلم يزل المأمون مقبلا عليه يحدثه ساعه ثم التفت إلى الجاثليق فقال يا جاثليق هذا ابن عمي و برهراذنه به زبان فارسی شان و بر اهل روم به زبان روميشان و بر صاحبان مقالات به لغت هاشان است و چون هر صنف را خاموش کنم و حجّت ایشان باطل کنم ترک قول خود گویند و به قول من بازگردند، آن وقت مأمون داند که مکانی که او راه آن در پیش دارد استحقاق آن ندارد و آن وقت پشیمان شود، هر نیرو و قدرتی از جانب خداوند است.

چون صباح شد، فضل آمد و گفت: فدای تو شوم پسر عمّت انتظار تو می برد و جماعت مجتمع شده اند چه می فرمایی؟ افرمود: تو پیش برو که من اینک به آن جانب می آیم، پس وضو بساخت و شربتی سويق بخورد و ما را نیز بخوراند. پس بیرون آمد و ما با او همراه بودیم تا داخل مجلس مأمون شدیم. مجلسی مالا مال از مردم و محمد بن جعفر در جماعت طالبین و هاشمین و امیران و مقدمان لشکر همه حاضر بودند. چون امام رضا علیه السلام داخل شد مأمون برخاست و محمد بن جعفر و جميع بنی هاشم برخاستند و چندان برپا بودند که آن حضرت با مأمون بنشست. پس فرمود بنشستند و آنان نیز نشستند و مأمون روی به او آورده بود و سخن می کرد. پس روی به جاثلیق کرد و گفت: این پسر عموی من

علی بن موسی بن جعفر و هو من ولد فاطمه بنت نبینا صلی الله علیه و آله و ابن علی بن ابی طالب علیه السلام فأحب أن تکلمه أو تحاجّه و تصفه فقال الجاثلیق یا امیر المؤمنین کیف أحاج رجلا یحتج علی بکتاب أنا منکره و نبی لا أومن به فقال له الرضا علیه السلام یا نصرانی فإن احتججت علیک یانجیلک أ تقرّ به قال الجاثلیق و هل أقدر علی رفع ما نطق به الإنجیل نعم و الله أقرّ به علی رغم أنفی فقال له الرضا علیه السلام سل عما بدا لک و اسمع الجواب.

فقال الجاثلیق ما تقول فی نبوه عیسی و کتابه هل تنکر منهما شیئا قال الرضا أنا مقرّ بنبوه عیسی و کتابه و ما بشر به أمته و أقرت به الحواریون و کافر بنبوه کلّ عیسی لم یقرّ بنبوه محمد صلی الله علیه و آله و بکتابه و لم یبشّر به أمته قال الجاثلیق أ لیس إتما تقطع الأحکام بشاهدی عدل قال علیه السلام بلی قال فأقم شاهدین من غیر أهل ملّتك علی نبوه محمد صلی الله علیه و آله ممّن لا تنکره النصرانیّه و سلنا مثل ذلك من غیر أهل ملّتنا قال الرضا علیه السلام أ لآن جئت بالتّصفه یا نصرانی ألا تقبل منّی العدل المقدم عند المسیح علی بن موسی بن جعفر و از فرزندان فاطمه دختر نبی ما صلی الله علیه و آله ما و پسر علی بن ابی طالب است، با او سخن کن و حجّت خویش باز نما و انصاف نگهدار. جاثلیق گفت: یا امیر المؤمنین! چگونه بحث کنم با مردی که احتجاج می کند بر من به کتابی که منکر و به قول پیغمبری که به او ایمان ندارم. حضرت فرمود: ای نصرانی! اگر احتجاج کنم به انجیل تو اقرار می کنی. گفت: مگر می توانم اقرار نکنم، آری به خدا اقرار می کنم برخلاف میل خود، فرمود:

هرچه به خاطرت می رسد پیرس و جواب بشنو.

جاثلیق گفت: نبوت عیسی و چیزی از کتاب او را منکر هستی؟ فرمود: من به نبوت عیسی، کتاب او و بشارت او به امت خود مقرّم و حواریون نیز مقرّمند و منکر نبوت عیسی را که اقرار به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و کتاب او نکرده و امت را به او بشارت نداده. جاثلیق گفت: آیا نباید سخن را قطع کنیم به دو شاهد عادل. فرمود:

بلی! گفت: پس دو شاهد از غیر اصحاب دین خود که در دین نصرانی مقبول باشند بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله اقامه کن و از من دو گواه از غیر اهل دین ما بخواه. فرمود: انصاف دادی ای نصرانی! آیا قبول نداری عادل صاحب مرتبه نزد مسیح علیه السلام را؟!!

عیسی ابن مریم علیه السلام قال الجاثلیق و من هذا العدل سمّه لی قال ما تقول فی یوحنا الدیلمی قال بخ بخ ذكرت أحبّ الناس إلى المسیح قال فأقسمت علیک هل نطق الإنجیل أن یوحنا قال إنّما المسیح أخبرنی بدین محمّد العربی و بشرنی به أنّه یكون من بعده فبشرت به الحواریین فأمنوا به قال الجاثلیق قد ذکر ذلك یوحنا عن المسیح و بشر بنبوّه رجل و بأهل بیته و وصیّه و لم یلخص متی یكون ذلك و لم [تسم] یسمّ لنا القوم فنعرفهم قال الرضا علیه السلام فإن جنناک بمن یقرأ الإنجیل فتلا علیک ذکر محمّد و أهل بیته و أمّته أ تؤمن به قال سدیداً قال الرضا علیه السلام لنسطاس الرومیّ کیف حفظک للسفر الثالث من الإنجیل قال ما أحفظنی له ثمّ التفت إلى رأس الجالوت فقال أ لست تقرأ الإنجیل قال بلی لعمری قال فخذ علی السفر فإن کان فیہ ذکر محمّد و أهل بیته و أمّته فاشهدوا لی و إن لم یکن فیہ ذکره فلا تشهدوا لی ثمّ قرأ علیه السلام السفر الثالث حتّی بلغ ذکر النبی صلی الله علیه و آله وقف ثمّ قال یا نصرانیّ إنّی أسألك بحقّ المسیح و أمّه أ تعلم أنّی عالم گفتم: آن عادل کیست، نامش ببر؟ فرمود:

یوحنا دیلمی. گفتم: کسی را نام بردی که نزد مسیح دوست ترین مردم بود. فرمود: تو را قسم می دهم که آیا انجیل ناطق هست به این که یوحنا گفت که مسیح علیه السلام خبر داد مرا به این محمد عربی صلی الله علیه و آله و بشارت داد که او بعد از او خواهد بود و حواریون را به آن بشارت داده و به او ایمان آوردند. جاثلیق گفت: یوحنا این سخن از مسیح علیه السلام نقل می کند و بشارت به نبوت مردی می دهد با اهل بیت و وصی او، اما نمی گوید که او کی خواهد بود و آن قوم را نام نمی برد تا ما بشناسیم. حضرت فرمود: اگر کسی بیاورم که انجیل بداند و نام محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او و امت او بر تو بخواند به آن ایمان می آوری؟ گفتم:

صواب گفتمی، حضرت، نسطاس رومی را فرمود:

سفر سوم انجیل در حفظ داری؟ گفتم: آری، پس ملتفت رأس الجالوت شد و فرمود: انجیل خوانده ای، گفتم: آری. فرمود: این سفر از من گوش کنی اگر در آن ذکر محمد و اهل بیت و امت او شده گواهی دهید و اگر نباشد گواهی ندهید، پس سفر سوم را خواند تا به ذکر نبی صلی الله علیه و آله رسید، ایستاد و فرمود: ای نصرانی! از تو می پرسم به حقّ مسیح و مادرش که آیا می دانی که من انجیل می دانم؟

بالإنجيل قال نعم ثم تلا علينا ذكر محمد و أهل بيته و أمته ثم قال ما تقول يا نصراني هذا قول عيسى ابن مريم عليه السلام فإن كذبت بما ينطق به الإنجيل فقد كذبت موسى و عيسى عليه السلام و متى أنكرت هذا الذكر و جب عليك القتل لأنك تكون قد كفرت برّبك و نبيك و بكتابتك قال الجاثليق لا أنكر ما قد بان لي في الإنجيل و إني لمقرّ به قال الرضا عليه السلام اشهدوا على إقراره.

ثم قال يا جاثليق سل عمّا بدا لك قال الجاثليق أخبرني عن حوارى عيسى ابن مريم عليه السلام كم كان عدّتهم و عن علماء الإنجيل كم كانوا قال الرضا عليه السلام على الخبير سقطت أمّا الحواريون فكانوا اثني عشر رجلا و كان أعلمهم و أفضلهم ألقا و أمّا علماء النصارى فكانوا ثلاثة رجال يوحنا الأكبر بأج و يوحنا بقرقيسيا و يوحنا الديلمي برجاز و عنده كان ذكر النبي صلى الله عليه و آله و ذكر أهل بيته و أمته و هو الذي بشر أمّه عيسى و بنى إسرائيل به.

ثم قال له يا نصراني و الله إنا لنؤمن بعيسى الذي آمن بمحمد صلى الله عليه و آله و ما ننقم على عيساك شيئا إلاّ ضعفه و قلّه صيامه و گفت: آری، پس ذکر محمد و امت او بخواند و فرمود: چه می گویی ای نصرانی! این قول عیسی بن مریم است؟ اگر تکذیب می کنی به آنچه انجیل به آن ناطق است موسی و عیسی علیهما السلام را تکذیب کرده ای و قتل تو واجب شود زیرا که کافر شده باشی به خدا و پیغمبر و کتاب خود. جاثلیق گفت: منکر نیستم به آن چه که ظاهر شود نزد من در انجیل و به آن اقرار دارم. حضرت فرمود: گواه باشید بر اقرار او.

و سپس امام رضا علیه السلام فرمود: ای جاثلیق! بپرس هر آن چه را که به خاطر می رسد.

گفت: به من بگو حواری عیسی بن مریم علیها السلام و علمای انجیل چند تن بودند. فرمود: به شخص دانا برخوردی اما تعداد حواریون، آنان دوازده مرد بودند و افضل و اعلم ایشان ألقا بود.

و اما علمای نصاری سه مرد بودند: یوحنا اکبر بأج و یوحنا به قرقيسيا و یوحنا دیلمی برجاز و نزد او بود ذکر نبی و اهل بیت و امت او و او همان است که امت عیسی علیه السلام و بنی اسرائیل را بشارت داده است.

پس فرمود: ای نصرانی! به خدا ما ایمان آوریم به عیسی که ایمان آورد به محمد صلى الله عليه و آله و از او هیچ آزرده نداشتیم جز ضعف و کمی نماز و روزه.

صلاته قال الجاثلیق أفسدت و الله علمک و ضعفت أمرک و ما كنت ظننت إلا أنك أعلم أهل الإسلام قال الرضا عليه السلام و كيف ذاک قال الجاثلیق من قولک أن عیسی کان ضعيفا قليل الصيام قليل الصلاه و ما أفطر عیسی یوما قَطّ و لا نام بلیل قَطّ و ما زال صائم الدهر و قائم اللیل قال الرضا عليه السلام فلمن کان یصوم و یصلی قال فخرس الجاثلیق و انقطع.

قال الرضا عليه السلام یا نصرانی أسألك عن مسأله قال سل فإن کان عندی علمها أجبتک قال الرضا عليه السلام ما أنكرت أن عیسی علیه السلام کان یحیی الموتی بإذن الله عزّ و جلّ قال الجاثلیق أنكرت ذلك من أجل أن من أحیا الموتی و أبرأ الأکمه و الأبرص فهوربّ مستحقّ لأن یعبد قال الرضا عليه السلام فإنّ یسع قد صنع مثل ما صنع عیسی علیه السلام مشی علی الماء و أحیا الموتی و أبرأ الأکمه و الأبرص فلم تتخذہ أمته ربّا و لم یعبده أحد من دون الله عزّ و جلّ و لقد صنع حزقیل التّبیّ علیه السلام مثل ما صنع عیسی ابن مریم فأحیا خمسہ و ثلاثین ألف رجل من بعد موتهم بستین سنه ثمّ التفت إلى جاثلیق گفت: به خدا، فاسد کردی علم خود را و بی اعتقاد کردی مرا، می پنداشتم که تو عالم تری از همه علمای اسلام. حضرت فرمود:

چرا؟ گفت: به این دلیل که گفتم عیسی ضعیف بود و روزه و نماز کم می گزارد، حال آن که هرگز روزی روزه نخورد و هیچ شب نخفت و صائم الدهر و قائم اللیل بود. حضرت فرمود: پس بگوی او برای که روزه می داشت و نماز می کرد.

جاثلیق از کلام افتاد و هیچ نگفت. حضرت فرمود: ای نصرانی! از تو سه مسئله می پرسم.

گفت: پرس اگر بدانم جواب گویم، حضرت فرمود: چرا منکر خدایی که عیسی علیه السلام به اذن خدا مرده زنده کرد، پس بنده باشد نه پروردگار و شریک آفریدگار. گفت: از آن روی منکرم که هر که مرده زنده کند و کور مادرزاد و ابرص شفا بخشد او پروردگار است و مستحق عبادت.

حضرت فرمود: پس یسع علیه السلام نیز کرده آن چه را عیسی علیه السلام کرده، بر آب راه رفته و مرده زنده کرده و اکمه و ابرص شفا داده است و امت او را پروردگار ندانند و جز خدا را عبادت نکنند. و حزقیل پیامبر نیز مثل آن چه عیسی بن مریم کرد، کرده است، سی و پنج هزار مرد را بعد از مردن شصت سال زنده گردانید. بعد رو به رأس الجالوت نمود،

رأس الجالوت فقال له يا رأس الجالوت أتجد هؤلاء في شباب بني إسرائيل في التوراه اختارهم بخت نصر من سبي بني إسرائيل حين غزا بيت المقدس ثم انصرف بهم إلى بابل فأرسله الله عزّ وجلّ إليهم فأحياهم هذا في التوراه لا يدفعه إلا كافر منكم قال رأس الجالوت قد سمعنا به و عرفناه قال صدقت ثم قال يا يهودي خذ على هذا السفر من التوراه فتلا عليه السلام علينا من التوراه آيات فأقبل اليهودي يترجّج لقراءته و يتعجّب ثم أقبل على النصراني فقال يا نصراني أهؤلاء كانوا قبل عيسى أم عيسى كان قبلهم قال بل كانوا قبله فقال الرضا عليه السلام لقد اجتمعت قریش على رسول الله صلّى الله عليه و آله فسألوه أن يحيى لهم موتاهم فوجّه معهم على بن أبي طالب عليه السلام فقال له اذهب إلى الجبانه فناد بأسماء هؤلاء الرهط الذين يسألون عنهم بأعلى صوتك يا فلان و يا فلان و يا فلان يقول لكم محمّد رسول الله قوموا بإذن الله عزّ وجلّ فقاموا ينفضون التراب عن رءوسهم فأقبلت قریش يسألهم عن أمورهم ثم أخبروهم أنّ محمّد قد بعث نبيا فقالوا وددنا أنّا أدركناه و فرمود: ای رأس الجالوت! آیا احوال جوانان بنی اسرائیل را در تورات خوانده ای، بخت نصر آنان را از اسرای بنی اسرائیل در حمله بیت المقدس اختیار نمود و به بابل برد، پس خدا حزقیل را فرستاد تا آنان را زنده کرد. این در تورات است و منکر آن کافر است، رأس الجالوت گفت: حق است و ما این را شنیده و دانسته ایم.

پس فرمود: ای یهودی! این سفر تورات را از من بشنو، آیات از تورات بخواند و یهودی حیران بماند، پس روی به نصرانی کرد و فرمود: این انبیا پیش از عیسی بودند یا عیسی پیش از ایشان بود گفتند: ایشان پیش بودند و عیسی از تورات ذکر ایشان خوانده، پس فرمود: قریش نزد رسول صلّى الله عليه و آله آمده و درخواست کردند برای ایشان چند مرده را زنده گرداند، پیامبر علی بن ابی طالب علیه السلام را با ایشان فرستاد و فرمود: برو به قبرستان کنار شهر و این جماعت را به نام هاشان به آواز بلند بخوان، ای فلان! ای فلان! ای فلان! محمد صلّى الله عليه و آله می گوید که برخیزید به اذن خداوند، همه برخاستند و خاک از سرهاشان می افشاندند قریش روی آوردند و از ایشان خبرها می گرفتند، سپس به ایشان خبر دادند که محمد به نبوت مبعوث است، گفتند: کاش ما او را درمی یافتیم

فَنُؤْمِنُ بِهِ وَ لَقَدْ أَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَالْمَجَانِينَ وَ كَلَّمَهُ الْبَهَائِمَ وَ الطَّيْرَ وَ الْجَنِّ وَ الشَّيَاطِينَ وَ لَمْ نَتَّخِذْهُ رَبًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَمْ نَنْكَرْ لِأَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ فَضْلَهُمْ فَمَتَى اتَّخَذْتُمْ عِيسَى رَبًّا جَازَ لَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْيَسَعَ وَ حَزْقِيلَ رَبًّا لِأَنَّهُمَا قَدْ صَنَعَا مِثْلَ مَا صَنَعَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ إِحْيَاءِ الْمَوْتَى وَ غَيْرِهِ وَ إِنَّ قَوْمًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ خَرَجُوا مِنْ بِلَادِهِمْ مِنَ الطَّاعُونَ وَ هُمْ أَلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتَ فَأَمَاتَهُمُ اللَّهُ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ فَعَمِدَ أَهْلُ تِلْكَ الْقَرْيَةِ فَحَضَرُوا عَلَيْهِمْ حَظِيرَهُ فَلَمْ يَزَالُوا فِيهَا حَتَّى نَخَرَتْ عِظَامُهُمْ وَ صَارُوا رَمِيمًا فَمَرَّ بِهِمْ نَبِيٌّ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَتَعَجَّبَ مِنْهُمْ وَ مِنْ كَثَرَةِ الْعِظَامِ الْبَالِيَةِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ أَلَيْسَ بِأَنَّ أَحْيَيْتُمْ لَكُمْ فَتَنْذَرْتُمْ قَالُوا نَعَمْ يَا رَبُّ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ أَنْ نَادَهُمْ فَقَالَ أَيُّهَا الْعِظَامُ الْبَالِيَةُ قَوْمِي يَا ذَنُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَامُوا أَحْيَاءً أَجْمَعُونَ يَنْفُضُونَ التُّرَابَ عَنْ رِءُوسِهِمْ ثُمَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلَ الرَّحْمَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ أَخَذَ الطَّيْرَ فَقَطَعَهُنَّ قِطْعًا ثُمَّ وَضَعَ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جِزَاءً ثُمَّ نَادَاهُنَّ فَأَقْبَلْنَ سَعْيًا إِلَيْهِ ثُمَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَصْحَابَهُ وَ بِهِ أَوْ إِيمَانَ مِي آوَرِدِيمُ، رَسُولَ مَا أَكَمَهُ وَ اِبْرَصَ وَ مَجَانِينَ رَاشِفَا دَادَ وَ بَهَائِمَ وَ طَيْرَ وَ جِنَّ وَ شَيْاطِينَ بَا أَوْ سَخْنَ مِي كَفْتَنْدَ وَ مَا أَوْ رَا پَرُورْدِگَارَ نَدَانَسْتِيمَ وَ فَضْلَ انبِيَاءِ سَابِقَ رَا مَنكَرَ نَشْدِيمُ، پَسَ هَرگَاهَ شَمَا عِيسَى رَا پَرُورْدِگَارَ دَانِيدَ بَايْدَ يَسَعَ وَ حَزْقِيلَ رَا نِيَزَ پَرُورْدِگَارَ دَانِيدَ كِهَ ايشان همان کردند که عیسی علیه السلام کرد، قومی از بنی اسرائیل از دیار خود بیرون آمدند به سبب طاعون و ایشان چندین هزار بودند از خوف مرگ، خداوند همه را در یک ساعت بمیراند و اطراف قریه را حصار کشیدند و مردگان به همان حال بودند تا استخوان هاشان پوسید و خاک گشتند. یکی از انبیا بنی اسرائیل بر ایشان عبور کرد و از آن حال و زیادی استخوان پوسیده متعجب شد، خداوند وحی فرستاد دوست داری ایشان را زنده کنم تا انذار کنی، گفت: آری ای پروردگار! پس خداوند وحی کرد که ایشان را آواز ده، گفت: ای استخوان های پوسیده برخیزید. به اذن خداوند همه برخاسته و زنده گشته و خاک از سرها می افشانند. دیگر ابراهیم خلیل خدا علیه السلام چند مرغ گرفت و تکه تکه کرد و در هرکوه پاره ای بنهاد و بعد آواز داد همه شتابان به سوی او آمدند، دیگر موسی بن عمران علیه السلام که هفتاد نفر از اصحاب خود را

السَّبعون الذين اختارهم صاروا معه إلى الجبل فقالوا له إنك قد رأيت الله سبحانه فأرنا كما رأيت فقال لهم إني لم أره فقالوا لن نؤمن لك حتى نرى الله جهره...

فأخذتهم الصَّاعقه فاحترقوا عن آخرهم وبقى موسى وحيدا فقال يا رب اخترت سبعين رجلا من بنى إسرائيل فجئت بهم وأرجع وحدي فكيف يصدّقنى قومی بما أخبرهم به ف لو شئت أهلكتهم من قبل و إیّای أ تهلکنا بما فعل السّفهاء منّا فأحیاهم اللّهُ عزّ و جلّ من بعد موتهم و کلّ شیء ذکرته لك من هذا لا تقدر على دفعه لأنّ التّوراه و الإنجیل و الرّبور و الفرقان قد نطقت به فإن كان کلّ من أحیا الموتى و أبرأ الأکمه و الأبرص و المجانین يتخذ ربّا من دون اللّهِ فاتخذ هؤلاء کلّهم أربابا ما تقول یا نصرانی فقال الجائلق القول قولک و لا إله إلاّ اللّهُ.

ثمّ التفت إلى رأس الجالوت فقال یا یهودیّ أقبل علیّ أسألك بالعشر الآيات الّتی أنزلت علی موسى بن عمران علیه السّلام هل تجد فی التّوراه مکتوبا بنیا محمّد صلّی اللّهُ علیه و آله و أمّته إذا جاءت الأمّهُ الأخیره أتباع راكب اختیار نمود و وقت مناجات به کوه برد، گفتند: تو خدا را دیدی، به ما نیز بنما چنان چه خود دیدی. گفت: من ندیدم. گفتند: ما ایمان نمی آوریم تا خدا را آشکار ببینیم. ایشان را صاعقه درگرفت و همه سوختند. موسی تنها ماند و گفت: یا رب! هفتاد مرد از بنی اسرائیل اختیار نمودم همه را سوختی و من با ایشان آمدم و تنها می روم، با قوم خود چه گویم و مرا کجا تصدیق کنند در این خبر، و اگر می خواستی، پیش از این من و ایشان را هلاک می کردی، آیا ما را هلاک می کنی به آن چه سفیهان ما کردند. خدا آنان را زنده گردانید و این خبرها که با تو گفتم نتوانی منکر شوی زیرا تورات و انجیل و زیور و فرقان به آن ناطق شده اند و اگر هرکه مرده زنده کند و اکمه و ابرص و مجانین را شفا بخشد پروردگار باشد همه اینها را باید پروردگار دانید چه می گویی ای نصرانی! جائلق گفت: حق می گویی و جز خدای تعالی پروردگاری نیست.

پس رو به رأس الجالوت فرمود: یا یهودی! تو را قسم می دهم به حقّ ده آیه که بر موسی بن عمران نازل شد، آیا خبر محمّد صلّی اللّهُ علیه و آله و امّت او در تورات موجود است به این نحو که؛ هرگاه امّت آخر پیروانش شترسوار بیایند و خداوند را

البعير يسبحون الربّ جدّاً جدّاً تسبيحا جديدا في الكنائس الجدد [فليفرغ] فليفرغ بنو إسرائيل إليهم وإلى ملكهم لتطمئنّ قلوبهم فإنّ بأيديهم سيوفا ينتقمون بها من الأمم الكافره في أقطار الأرض أ هكذا هو في التوراه مكتوب قال رأس الجالوت نعم إنّنا لنجده كذلك.

ثمّ قال للجائليق يا نصرانيّ كيف علمك بكتاب شعيا عليه السلام قال أعرفه حرفا حرفا قال لهما أ تعرفان هذا من كلامه يا قوم إنّني رأيت صورته راكب الحمار لابسا جلابيب النور و رأيت راكب البعير ضوء مثل ضوء القمر فقالا قد قال ذلك شعيا عليه السلام قال الرضا عليه السلام يا نصرانيّ هل تعرف في الإنجيل قول عيسى إنّني ذاهب إلى ربّكم و ربّي و البارقليطا جاء هو الذي يشهد لي بالحقّ كما شهدت له و هو الذي يفسّر لكم كلّ شيء و هو الذي يبدئ فضائح الأمم و هو الذي يكسر عمود الكفر فقال الجائليق ما ذكرت شيئا من الإنجيل إلّا و نحن مقرّون به فقال أ تجد هذا في الإنجيل ثابتا يا جائليق قال نعم قال الرضا عليه السلام يا جائليق ألا تخبرني عن الإنجيل الأوّل حين بسياح بسيار تسبيح گویند تسبیحی جدید در کنیسه های جدید، بنی اسرائیل باید به سوی آنان و پادشاه آنان بروند تا قلبهایشان آرام گیرد، زیرا آنان شمشیرهایی به دست دارند که از کافران هراّت انتقام می گیرند، آیا این در تورات مكتوب است. رأس الجالوت گفت: آری در تورات چنین است، پس به جائليق فرمود: یا نصرانی! علم تو به کتاب شعيا چگونه است؟ گفت: حرف به حرف می دانم. پس به رأس الجالوت و جائليق فرمود: آیا این از کلام اوست که ای قوم من صورت راكب حمار را دیدم که به پارچه ای از نور پوشیده بود، آن شترسوار را دیدم که نورش چون نور ماه بود؟ گفتند: راست است شعيا این سخن گفت.

حضرت فرمود: یا نصرانی! در انجیل خوانده ای که عيسى می گوید: من نزد پروردگار خود و شما می روم و فارقليطا می آید و او به نفع من و به حقّ شهادت می دهد چنانچه برای او شهادت دادم و او تفسیر می کند برای شما همه چیز را و اوست که ظاهر می سازد رسوائی امت ها را و اوست که می شکند عمود کفر را. جائليق گفت: هرچه تو از انجیل می گویی ما به آن اقرار داریم. فرمود: این در انجیل هست؟ گفت: آری. فرمود: یا جائليق! به من نمی گویی که چون انجیل اوّل را گم کردند

افتقدتموه عند من وجدتموه و من وضع لكم هذا الإنجيل فقال له ما افتقدنا الإنجيل إلا يوماً واحداً حتى وجدناه غصّاً طريّاً فأخرجه إلينا يوحنا و متى فقال له الرضا عليه السلام ما أقل معرفتك بسنن الإنجيل و علمانه فإن كان هذا كما تزعم فلم اختلفتم في الإنجيل و إنما وقع الاختلاف في هذا الإنجيل الآدى في أيادكم اليوم فلو كان على العهد الأول لم تختلفوا فيه و لكنى مفيدك علم ذلك اعلم أنه لما افتقد الإنجيل الأول اجتمعت النصارى إلى علمائهم فقالوا لهم قتل عيسى ابن مريم عليه السلام و افتقدنا الإنجيل و أنتم العلماء فما عندكم؟

فقال لهم ألوفا و مرقابوس إن الإنجيل في صدورنا و نحن نخرجه إليكم سفراً سفراً في كل أحد فلا تحزنوا عليه و لا تخلوا الكنائس فاتاً سنتلوه عليكم في كل أحد سفراً سفراً حتى نجمعه كله فقعد ألوفا و مرقابوس و يوحنا و متى فوضعوا لكم هذا الإنجيل بعد ما افتقدتم الإنجيل الأول و إنما كان هؤلاء الأربعة تلاميذ تلاميذ الأولين أعلمت ذلك؟ فقال الجاثليق أما نزد چه کسی یافتید و این انجیل را چه کسی برای شما وضع کرد؟ گفت: ما انجیل را گم نکردیم مگر یک روز و آن را تروتازه یافتیم، یوحنا و متی آن را برای ما بیرون آوردند.

حضرت فرمود: چقدر به احوال انجیل کم اطلاع هستی، اگر چنان است که تو می گویی چرا اختلاف کردید در انجیل، اگر انجیل اول بود اختلاف نمی کردید و این اختلاف در این انجیلی است که امروز در دست شماست. اما من خبر آن با تو بگویم: بدان که چون انجیل اول گم شد، نصاری مجتمع شده، نزد علما آمدند و گفتند: عیسی بن مريم كشته شد و ما انجیل را گم کردیم، شما علما چه می گوید و چه تدبیری اندیشه می کنید؟

الوقا و مرقابوس گفتند: انجیل در سینه های ماست، سفر به سفر آن را برای شما در هر یکشنبه می گوئیم، غمگین نبوده و کنیسه ها را خالی مگذارید که هر یکشنبه یک سفر انجیل را خواهیم خواند تا تمام آن را جمع کنیم. الوقا و مرقابوس و یوحنا و متی این انجیل را وضع کردند بعد از گم کردن انجیل اول، و این چهار کس شاگرد شاگردان نخستین بودند، آیا این را می دانستی؟ جاثلیق گفت: نمی دانستم، اینک

هذا فلم أعلمه و قد علمته الآن و قد بان لي من فضل علمك بالإنجيل و سمعت أشياء مما علمته شهد قلبي أنها حق فاستزدت كثيرا من الفهم.

فقال له الرضا عليه السلام فكيف شهادة هؤلاء عندك قال جائزه هؤلاء علماء الإنجيل و كلما شهدوا به فهو حق.

قال الرضا عليه السلام للمأمون و من حضره من أهل بيته و من غيرهم اشهدوا عليه قالوا قد شهدنا ثم قال عليه السلام للجاثليق بحق الابن و أمه هل تعلم أن متي قال إن المسيح هو ابن داود بن إبراهيم بن إسحاق بن يعقوب بن يهوذا بن خضر بن مرقابوس في نسبه عيسى ابن مريم عليه السلام إنه كلمة الله أحلها في جسد الأدمي فصارت إنسانا و قال ألقا إن عيسى ابن مريم عليه السلام و أمه كانا إنسانين من لحم و دم فدخل فيها الروح القدس ثم أتك تقول من شهادة عيسى على نفسه حقا أقول لكم يا معشر الحواريين إنه لا يصعد إلى السماء إلا من نزل منها إلا راكب البعير خاتم الأنبياء فإنه يصعد إلى السماء و ينزل فما تقول في هذا القول قال الجاثليق هذا قول عيسى برايم روشن شد و دلم گواهی می دهد که تو حق می گویی؛ زیرا که علم تو به انجیل در کمال است و از تو فوایدی را شنیدم و مقاصدی را اخذ کردم.

حضرت فرمود: شهادت این چهار تن از علما نزد تو چه حال دارد؟ گفت: شهادت ایشان مقبول و مسموع است که علمای انجیل ند.

امام رضا علیه السلام به مأمون و حاضران فرمود:

گواه باشید. سپس به جاثلیق فرمود: به حق پسر و مادرش هیچ می دانی متی گفت: مسیح پسر داود بن ابراهیم بن اسحق بن یهوذا بن خضر بن مرقابوس گفت: عیسی بن مریم کلمه خدا است که او را خداوند در جسد آدم در آورد و به شکل آدم شد، الوقا گفت:

عیسی بن مریم و مادرش دو انسان بودند از گوشت و خون، پس داخل شد در ایشان روح القدس، حال تو می گویی که عیسی علیه السلام بر خود این شهادت داد و فرمود: حق است این که با شما می گویم ای حواریون که بالا نرود به آسمان مگر کسی که فرود آمده باشد از آسمان، مگر سوار شتر، خاتم پیغمبران که او بالا رود بر آسمان و فرود آید، چه می گویی در این سخن؟ جاثلیق گفت: این سخن عیسی است، منکر نمی شوم.

لا ننكره قال الرضا عليه السلام فما تقول في شهادة الوقا و مرقابوس و متى على عيسى و ما نسبوه إليه قال الجاثليق كذبوا على عيسى فقال الرضا عليه السلام يا قوم أليس قد زكاهم و شهد أنهم علماء الإنجيل و قولهم حقّ فقال الجاثليق يا عالم المسلمين أحبّ أن تعفيني من أمر هؤلاء قال الرضا عليه السلام فإنّا قد فعلنا سل يا نصراني عمّا بدا لك قال الجاثليق ليسألك غيري فلا و حقّ المسيح ما ظننت أنّ في علماء المسلمين مثلك.

فالتفت الرضا عليه السلام إلى رأس الجالوت فقال له تسألني أو أسألك فقال بل أسألك و لست أقبل منك حجّة إلاّ من التّوراه أو من الإنجيل أو من زبور داود أو بما في صحف إبراهيم و موسى قال الرضا عليه السلام لا تقبل منّي حجّة إلاّ بما تنطق به التّوراه على لسان موسى بن عمران و الإنجيل على لسان عيسى ابن مريم و الزبور على لسان داود.

فقال رأس الجالوت من أين تثبت نبوّه محمّد صلّى الله عليه و آله قال الرضا عليه السلام شهد بنبوّته موسى بن عمران و عيسى ابن مريم و داود خليفه الله عزّ و جلّ في الأرض فقال له امام فرمود: چه می گویی در شهادت الوقا و مرقابوس و متى بر عيسى عليه السلام و آن چه به او نسبت دادند؟ جاثليق گفت: ایشان دروغ بستند بر عيسى عليه السلام.

فرمود: ای قوم! پیش از این ایشان را صادق و عادل دانست و گواهی داد که از علمای انجیل اند و قولشان حق است. گفت: ای عالم مسلمانان مرا از حرف این چندین معاف دار. فرمود: درگذشتیم پیرس ای نصرانی آن چه به خاطر می رسد.

جاثليق گفت: دیگری پیرسد، مرا بس است به حقّ مسیح که در علمای اسلام مانند تو ندیدم.

حضرت متوجه رأس الجالوت شد و فرمود:

تو می پرسی یا من از تو می پرسم؟ گفت: من می پرسم و از تو هیچ حجّتی را قبول نمی کنم مگر این که حجّت از تورات یا زبور داود علیه السلام یا از صحف ابراهیم و موسى بیاوری. حضرت فرمود: از من هیچ قبول مکن مگر آن چه را که تورات به زبان موسى بن عمران و انجیل به زبان عيسى بن مريم و زبور به زبان داود ناطق باشد.

رأس الجالوت گفت: از چه طریق نبوت محمّد صلّى الله عليه و آله ثابت می کنی. فرمود: چون موسى بن عمران، عيسى بن مريم و داود خليفه خدا در زمین به نبوت محمّد شهادت داده. پس گفت:

ثبت قول موسى بن عمران فقال له الرضا عليه السلام هل تعلم يا يهودي ان موسى اوصى بنى اسرائيل فقال لهم انه سيأتيكم نبي من اخوانكم فيه فصدقوا و منه فاسمعوا فهل تعلم ان لبنى اسرائيل اخوه غير ولد اسماعيل ان كنت تعرف قرابه اسرائيل من اسماعيل و السبب الذي بينهما من قبل ابراهيم عليه السلام.

فقال رأس الجالوت هذا قول موسى لا ندفعه فقال له الرضا عليه السلام هل جاءكم من اخوه بنى اسرائيل نبي غير محمد صلى الله عليه و آله قال لا قال الرضا عليه السلام ا و ليس قد صح هذا عندكم قال نعم و لكنني احب ان تصححه الي من التوراه.

فقال له الرضا عليه السلام هل تنكر ان التوراه تقول لكم جاء النور من قبل طور سيناء و اضاء لنا من جبل ساعير و استعلن علينا من جبل فاران قال رأس الجالوت اعرف هذه الكلمات و ما اعرف تفسيرها قال الرضا عليه السلام انا اخبرك به اما قوله جاء التور من قبل طور سيناء فذلك وحي الله تبارك و تعالي الذي انزله على موسى عليه السلام على جبل طور سيناء و اما قوله و اضاء لنا ثابت كن قول موسى عليه السلام را. امام رضا عليه السلام فرمود: اي يهودي! آيا مي داني موسى بن عمران وصيت کرد به بنى اسرائيل و گفت: به زودي پيغمبري از برادران شما بياید، او را تصديق كنيد و قول او را بشنويد، هيچ برادري براي بنى اسرائيل غير اولاد اسماعيل مي شناسي اگر نسبت اسرائيل را با اسماعيل از جانب ابراهيم عليه السلام بداني.

گفت: اين قول موسى عليه السلام است و منكر نيستم، حضرت فرمود: هيچ پيغمبري از برادران بنى اسرائيل غير محمد صلى الله عليه و آله آمده است؟ گفت: نه! حضرت فرمود: آيا اين صحيح است؟ گفت: آري صحيح است و مي خواهم مدعا را در تورات براي من باز کرده و ثابت گرداني.

امام رضا عليه السلام فرمود: آيا منكر اين هستي كه در تورات آمده است: «نور از كوه طور سينا آمد و از كوه ساعير بر ما درخشيد و از كوه فاران بر ما آشكار گرديد»؟ رأس الجالوت گفت: اين كلمات را مي دانم و تفسيرش را نمي دانم. امام رضا عليه السلام فرمود: من خبر مي دهم تو را، اما اين كه نور از كوه طور سينا آمد، اشاره است به وحي خداوند كه در كوه طور سيناء بر موسى عليه السلام نازل شد و اما آن كه گفت: روشن شد براي ما

من جبل ساعیر فهو الجبل الذی أوحى الله عزّ وجلّ إلى عیسی ابن مریم علیه السّلام و هو علیه و أمّا قوله و استعلن علینا من جبل فاران فذاک جبل من جبال مکّه بینہ و بینہا یوم و قال شعیاء النّبیّ علیه السّلام فیما تقول أنت و أصحابک فی التّوراه رأیت راکبین أضواء [لهم] لهما الأرض أحدهما علی حمار و الآخر علی جمل فمن راکب الحمار و من راکب الجمل قال رأس الجالوت لا أعرفهما فخبّرنی بهما قال أمّا راکب الحمار فعیسی علیه السّلام و أمّا راکب الجمل فمحمّد صلّی الله علیه و آله أنتکر هذا من التّوراه قال لا ما أنکره.

ثمّ قال الرّضا علیه السّلام هل تعرف حیقوق النّبیّ علیه السّلام قال نعم إتی به لعارف قال فإنّه قال و کتابکم ینطق به جاء الله تعالی بالبیان من جبل فاران و امتلأت السّماوات من تسبیح أحمد و أمته یحمل خيله فی البحر كما یحمل فی البرّ یأتینا بکتاب جدید بعد خراب بیت المقدس یعنی بالکتاب الفرقان أتعرف هذا و تؤمن به قال رأس الجالوت قد قال ذلك حیقوق النّبیّ علیه السّلام و لا ننکر قوله. قال الرّضا علیه السّلام فقد قال داود فی زبورہ و أنت تقرؤه اللّهمّ از کوه ساعیر، کوهی که خداوند در آن جا به عیسی علیه السّلام وحی فرستاد. اما آن که گفت: عیان شد بر ما از کوه فاران، آن کوهی از کوه های مکّه است و یک روز راه (فاصله زمانی) دارد.

و شعیای نبی گفت: بنابر قول تو و اصحابت در تورات گفته: دو سوار را می بینم که زمین بر ایشان می درخشد و یکی از آنان سوار بر حمار و دیگری سوار بر شتر است، سوار بر شتر و حمار کیست؟ رأس الجالوت گفت: نمی دانم تو بگو کیستند؟! فرمود: راکب حمار عیسی علیه السّلام و راکب جمل محمد صلّی الله علیه و آله است، این که خواندم اقرار داری که در تورات است؟! گفت: آری.

سپس فرمود: حیقوق نبی را می شناسی؟! گفت: آری، فرمود: او گفته و کتاب شما با کتاب او بنابر اختلاف نسخ به آن ناطق است که خدا بیان را از کوه فاران آورد و آسمان ها از تسبیح محمد و امتش پر شده و سوارانش را بر دریا و خشکی سوار می کند، برای ما کتاب تازه بعد از خراب شدن بیت المقدس آورد و مراد از کتاب تازه قرآن است. آیا حیقوق نبی این گفته و به آن تصدیق می کنی؟! رأس الجالوت گفت: آری. حیقوق نبی این گفت و منکر نیستم. حضرت فرمود: همانا داود علیه السّلام در زبور خود گفته و تو آن را می خوانی

ابعث مقيم السنه بعد الفتره فهل تعرف نبيا أقام السنه بعد الفتره غير محمد صلى الله عليه وآله قال رأس الجالوت هذا قول داود نعرفه و لا ننكر و لكن عنى بذلك عيسى و أيامه هى الفتره.

قال له الرضا عليه السلام جهلت إن عيسى عليه السلام لم يخالف السنه و كان موافقا لسنه التوراه حتى رفعه الله إليه و فى الإنجيل مكتوب أن ابن البره ذاهب و البارقليطا جاء من بعده و هو الذى يحفظ الأصار و يفسر لكم كل شىء و يشهد لى كما شهدت له أنا جئتكم بالأمثال و هو يأتىكم بالتأويل أتؤمن بهذا فى الإنجيل.

قال نعم.

فقال له الرضا عليه السلام يا رأس الجالوت أسألك عن نبيك موسى بن عمران عليه السلام فقال سل.

قال ما الحجّه على أن موسى ثبتت نبوته قال اليهودي إنه جاء بما لم يجئ به أحد من الأنبياء قبله قال له مثل ما ذا قال مثل فلق البحر و قلبه العصا حيّه تسعى و ضربه الحجر فانفجرت منه العيون و إخراج يده بيضاء للنّاطرين و علامات خدایا آن كه سنت را بعد از فترت برپا می كند مبعوث كن، آیا پیغمبری غير محمد صلى الله عليه وآله می شناسی كه سنت را بعد از فترت برپا كند؟ گفت: آن چه گفتمی قول داود عليه السلام است و منكر نيستم، اما مراد از آن عيسى عليه السلام است و ایام او روزگار فترت بود. حضرت فرمود: غلط گفتمی عيسى سنتی مخالف نیاورد و سنت او با سنت تورات موافق بود تا آن زمان كه خدا او را به آسمان برد و در انجيل آمده كه «پسر زن نيكوكار می رود و فارقليطا خواهد آمد و او سختی ها را آسان كرده و همه چیز را برایتان تفسير می كند، همان طور كه من برای او شهادت می دهم او نیز برای من شهادت می دهد، من امثال را برای شما آوردم و او تأویل را برایتان خواهد آورد» این در انجيل هست و به آن ایمان داری؟! گفت: آری منكر نيستيم. حضرت فرمود:

ای رأس الجالوت! خبر پیغمبرت از تو می پرسم.

گفت: بپرس. فرمود: چه حجّت داری بر نبوت موسى عليه السلام؟ يهودی گفت: كاری چند كرد كه هيچ پیغمبری پیش از او نكرده بود، فرمود:

مثل چه؟ گفت: مثل شكافتن دریا، مار شدن عصا بر دست او، پدید آمدن چشمه ها از سنگ چون عصا را بر او زد و يد بيضا و ديگر آیات

ص: 255

لا يقدر الخلق على مثلها قال له الرضا عليه السلام صدقت في أنه كانت حجته على نبوته أنه جاء بما لا يقدر الخلق على مثله أفليس كل من ادعى أنه نبي ثم جاء بما لا يقدر الخلق على مثله وجب عليكم تصديقه قال لا لأن موسى عليه السلام لم يكن له نظير لمكانه من ربه و قربه منه و لا يجب علينا الإقرار بنبوه من ادعاها حتى يأتي من الأعلام بمثل ما جاء به فقال الرضا عليه السلام فكيف أقرتم بالأنبياء الذين كانوا قبل موسى عليه السلام و لم يفلقوا البحر و لم يفجروا من الحجر اثنتي عشرة عينا و لم يخرجوا أيديهم مثل إخراج موسى يده بيضاء و لم يقلبوا العصا حيّه تسعى قال اليهودي قد خبرت أنك أنه متى ما جاءوا على نبوتهم من الآيات بما لا يقدر الخلق على مثله و لو جاءوا بما لم يحيى به موسى أو كان على غير ما جاء به موسى وجب تصديقهم.

قال له الرضا عليه السلام يا رأس الجالوت فما يمنعك من الإقرار بعيسى ابن مريم و قد كان يحيى الموتى و يبرئ الأكمه و الأبرص و يخلق من الطين كهيئه الطير ثم ينفخ فيه فيكون طيرا بإذن الله تعالى قال كه خلق بر مثل آن قادر نیستند. حضرت فرمود:

راست گفتمی که آن افعال حجت است بر نبوت او؛ زیرا که خلق بر آن قادر نیستند. پس هرکه دعوی نبوت کند و ظاهر سازد کاری چند که خلق بر آن قادر نباشند واجب است بر شما که او را تصدیق کنید. گفت: نه، زیرا که موسی علیه السلام را نظیری نبود از راه منزلت و قربی که به پروردگار خود داشت و بر ما واجب نیست که اقرار کنیم به هرکه دعوی نبوت کند تا از نشانه ها مثل آن چه برای موسی علیه السلام بود بیاورد، حضرت فرمود: پس چگونه اقرار به انبیاء که قبل از موسی آمدند دارید در حالی که ایشان دریا نشکافتند و از سنگ به عصا دوازده چشمه پدید نیاوردند و ید بیضا ظاهر نساختند و عصا مار و اژدها نکردند. یهودی گفت من خود با تو گفتم که هر پیغمبر که بر نبوت خود علامات آورد که خلق بر آن قادر نباشند او را تصدیق کنیم و به او اقرار و ایمان آوریم هر چند آن علامات و آیات که موسی علیه السلام آورد، نیاورد.

امام رضا علیه السلام فرمود: ای رأس الجالوت! پس چرا اقرار به عیسی بن مریم علیهما السلام نکنی و او مرده زنده می کرد و اکمه و ابرص شفا می داد و از گل صورت مرغ می ساخت، پس در او می دمید به اذن خدا و مرغ طایر می شد؟

رأس الجالوت يقال إنه فعل ذلك و لم نشهده قال الرضا عليه السلام أ رأيت ما جاء به موسى من الآيات شاهده أ ليس إنما جاءت الأخبار من ثقات أصحاب موسى أنه فعل ذلك قال بلى قال فكذلك أيضا أتتكم الأخبار المتواتره بما فعل عيسى ابن مريم عليه السلام فكيف صدقتم بموسى و لم تصدقوا بعيسى فلم يحر جوابا.

قال الرضا عليه السلام و كذلك أمر محمد صلى الله عليه و آله و ما جاء به و أمر كل نبي بعثه الله و من آياته أنه كان يتيما فقيرا راعيا أجيرا لم يتعلم كتابا و لم يختلف إلى معلم ثم جاء بالقرآن الآدى فيه قصص الأنبياء و أخبارهم حرفا حرفا و أخبار من مضى و من بقى إلى يوم القيامة ثم كان يخبرهم بأسرارهم و ما يعملون فى بيوتهم و جاء بآيات كثيره لا تحصي قال رأس الجالوت لم يصح عندنا خبر عيسى و لا خبر محمد صلى الله عليه و آله و لا يجوز لنا أن نقرّ لهما بما لا يصح قال الرضا عليه السلام فالشاهد الذى شهد لعيسى و لمحمد صلى الله عليه و آله شاهد زور فلم يحر جوابا ثم دعا عليه السلام بالهربد الأكبر فقال له الرضا عليه السلام أخبرنى عن زردهشت الذى تزعم أنه نبي ما رأس الجالوت گفت: این ها کرد و ما حاضر نبودیم و ندیدیم. حضرت فرمود: مگر آن چه موسى عليه السلام آورد دیدی و حاضر بودی یا خبر آن از اصحاب امین موسى عليه السلام شنیدی؟! گفت:

آرى خبر آن شنیدم. فرمود: خبرهای متواتر نیز شنیدی به معجزاتی که عيسى آورده چرا نگرويدی و حال یکسان است؟ در ماند و جواب نگفت. حضرت فرمود: هم چنین است امر محمد صلى الله عليه و آله و سایر پیغمبران که از جانب خدا مبعوث شد. از جمله آیات محمد صلى الله عليه و آله این بود که یتیمی فقیر بود و چوپانی می کرد و اجرت می گرفت و نزد معلمی نرفته بود و این قرآن را آورد که قصه های پیامبران و اخبار ایشان و گذشتگان و آیندگان تا قیامت در آن مسطور است، مردم را خبر می داد به اسرار ایشان و آن چه می کردند در خانه ها، آیات و معجزات بیش از احصا آورد. رأس الجالوت گفت: خبر عيسى عليه السلام و خبر محمد صلى الله عليه و آله هیچ یک نزد ما ثابت نگشت و تا امری ثابت نگردد اقرار نکنیم.

حضرت فرمود: پس دروغ گفتند این گواهان که گواهی دادند برای عيسى و محمد علیهما السلام، جواب نگفت. سپس حضرت هربد اکبر را خواند و فرمود:

حجّت خود بر نبوت زرتشت را به من بگو.

حجتک علی نبوتہ قال إني بما لم يأتنا أحد قبله و لم نشهده و لكن الأخبار من أسلافنا وردت علينا بأنه أحل لنا ما لم يحله غيره فاتبعناه قال أفليس إنما أتتكم الأخبار فاتبعتموه قال بلى قال فكذلك سائر الأمم السالفه أتتهم الأخبار بما أتى به النبيون و أتى به موسى و عيسى و محمد صلى الله عليه و آله فما عذرکم فی ترک الإقرار لهم إذ كنتم إنما أقررتم بزردهشت من قبل الأخبار المتواتره بأنه جاء بما لم يجئ به غيره فانقطع الهربذ مكانه.

فقال الرضا عليه السلام يا قوم إن كان فيكم أحد يخالف الإسلام و أراد أن يسأل فليسأل غير محتشم فقام إليه عمران الصابي و كان واحدا من المتكلمين.

فقال يا عالم الناس لو لا- أتيك دعوت إلى مسألتك لم أقدم عليك بالمسائل فلقد دخلت بالكوفه و البصره و الشام و الجزيره و لقيت المتكلمين فلم أقع على أحد يثبت لي واحدا ليس غيره قائما بوحدايته أفتأذن لي أن أسألك قال الرضا عليه السلام إن كان في الجماعه عمران الصابي فأنت هو قال أنا هو قال سل يا گفت: معجزاتي آورد که پیش از او کسی نیاورده و ما او را ندیدیم ولیکن اخبار او از اسلاف خود شنیدیم که او برای ما حلال کرد آن چه را که غیر او حلال نکرده بود. فرمود:

خبری شنیده و تابع گشتید؟ گفتند: بلی! فرمود: سایر امت های گذشته نیز خبر انبیا و معجزات ایشان شنیدند، و اقرار کردند، شما به چه عذری اقرار به ایشان نمی کنید، چراکه اقرار به زرتشت از راه خبر متواتر و نقل مردم می کنید و حال یکسان است؟ هربذ ساکت شد.

حضرت فرمود: ای قوم! اگر کسی در میان شما مخالف اسلام هست و هرسؤالی دارد پرسد و شرم و حیا را کنار بگذارد. عمران صابی یکی از متکلمین برخاست و گفت: ای عالم مردمان! اگر ما را به سؤال خود دعوت نمی نمودی جرأت بر سؤال از تو نمی کردیم. من به بصره و شام و جزیره سفر کرده و با متکلمین و علما ملاقات نموده و به کسی نرسیدم که برایم ثابت گرداند که قدیم اول یکی است قائم به وحدانیت خویش است و جز او نیست، اذن می دهی از تو پرسم. حضرت فرمود: اگر در میان این جماعت عمران صابی هست آن تویی.

گفت: بلی من عمران صابی ام. فرمود: پرس ای

عمران و عليك بالنصفه وإياك و الخطل و الجور فقال و الله يا سيدي ما أريد إلا أن تثبت لي شيئاً أتعلق به فلا أجوزه.

قال سل عما بدا لك فازدحم الناس و انضم بعضهم إلى بعض فقال عمران الصابي أخبرني عن الكائن الأول و عما خلق فقال له سألت فافهم أما الواحد فلم يزل واحدا كائنا لا شيء معه بلا حدود و لا أعراض و لا يزال كذلك ثم خلق خلقا مبتدعا مختلفا بأعراض و حدود مختلفة لا في شيء أقامه و لا في شيء حدّه و لا على شيء حداه و مثله له فجعل الخلق من بعد ذلك صفوه و غير صفوه و اختلافاً و اتلافاً و ألواناً و ذوقاً و طعماً لا لحاجه كانت منه إلى ذلك و لا لفضل منزله لم يبلغها إلا به و لا [أرى] رأى لنفسه فيما خلق زياده و لا نقصاناً تعقل هذا يا عمران؟

قال نعم و الله يا سيدي قال و اعلم يا عمران أنه لو كان خلق ما خلق لحاجه لم يخلق إلا من يستعين به على حاجته لكان ينبغي أن يخلق أضعاف ما خلق لأن الأعوان كلما كثروا كان صاحبهم أقوى و الحاجه يا عمران لا يسعها لأنه كان لم عمران و انصاف نكه دار و از باطل بپرهيز. گفت:

و الله يا سيدي كه من غير اين قصدي ندارم كه ثابت كني تا از آن درنگذرم. فرمود: بپرس هرچه به خاطرت مي رسد. مردم جمع شدند، عمران گفت: به من بگو اولین موجود چه بود؟ فرمود:

پرسیدی پس دقت کن، واحد همیشه واحد بوده و با او چیزی نبود، بی حدود و بی اعراض و پیوسته چنین بود بعد از آن بیافرید خلقی نو، مختلف به اعراض و حدود، در چیزی او را برپا نداشت و در او چیزی معین نساخت و بر چیزی او را مثل نگردانید، پس خلق را بعد از آن جعل نمود به صور مختلف، خالص و ناخالص، مختلف و یکسان، به رنگها و طعمهای متفاوت، نه از روی نیاز به آن ها و برای علو قدر و فضل مرتبه که بدون آن خلق به آن پایه نرسد و نه از آن جهت که آن خلق مصدر زیاده و نقصان در او گردد، ای عمران در این که گفتم تعقل کن. گفت: یا سیّدی تعقل کردم.

فرمود: بدان ای عمران! اگر خداوند برای احتیاج نیاز و با هدف استعانت از اشیاء آنها را خلق می کرد و از ایشان نصرت می طلبید، پس بایستی اضعاف این بیافریند که اعوان هرچند بیشتر باشد کس قوی تر گردد، ای عمران! خداوند گنجایش ندارد که محتاج باشد

يحدث من الخلق شيئاً إلا حدثت فيه حاجة أخرى و لذلك أقول لم يخلق الخلق لحاجة و لكن نقل بالخلق الحوائج بعضهم إلى بعض و فضّل بعضهم على بعض بلا حاجة منه إلى من فضّل و لا نعمة منه على من أذلّ فلهذا خلق.

قال عمران يا سيّدي هل كان الكائن معلوما في نفسه عند نفسه قال الرضا عليه السلام إنّما يكون المعلمه بالشّيء لِنفي خلافه و ليكون الشّيء نفسه بما نفي عنه موجودا و لم يكن هناك شيء يخالفه فتدعوه الحاجة إلى نفي ذلك الشّيء عن نفسه بتحديد ما علم منها أفهمت يا عمران قال نعم و الله يا سيّدي فأخبرني بأيّ شيء علم ما علم أ بضمير أم بغير ذلك.

قال الرضا عليه السلام أ رأيت إذا علم بضمير هل يجد بدا من أن يجعل لذلك الضمير حداً تنتهي إليه المعرفة قال عمران لا بدّ من ذلك قال الرضا عليه السلام فما ذلك الصّميم فانقطع و لم يحر جواباً قال الرضا عليه السلام لا بأس إن سألتك عن الضمير نفسه تعرفه بضمير آخر فإن قلت نعم أفسدت عليك قولك و دعواك يا عمران أليس ينبغي أن دليل خلق رفع نیاز بوده که در این صورت صاحب حاجت بوده و خلق را برای رفع نیاز آفریده و یا با این خلق حاجت ها را از بعضی به بعضی نقل داد و بعضی را بر بعضی تفضیل داد بدون نیاز به شخص برتر یا این که بخواهد از زیر دست انتقام بگیرد.

عمران گفت: یا سیّدی! آیا موجودات در نفس او معلوم بود؟ فرمود: دانستن چیزی برای نفي خلاف اوست و از برای آن که این چیز خودش به نفي خلاف موجود باشد و آن جا چیزی نبود مخالف او که محتاج شود به نفي آن از نفس خود، به تعیین آن چه از آن می داند، آیا فهمیدی ای عمران؟! گفت: آری و الله یا سیّدی. پس به من بگو به چه چیز دانست آن چه را دانست، به اندیشه و ضمیر یا به غیر آن؟

حضرت فرمود: به من بگو اگر او اشیا به ضمیر داند هیچ چاره از آن می یابی که ضمیر را حدی باشد که به آن منتهی شود و معرفت ناچار است از آن، آن ضمیر چه خواهد بود؟ عمران جوابی نگفت. حضرت فرمود: غم نیست اگر ما از تو پرسیم از آن ضمیر که آیا او را به ضمیر دیگر می داند که اگر بگویی آری فاسد کرده باشی بر خود قول دعوی خود را. ای عمران! شایسته

تعلم أنّ الواحد ليس يوصف بضمير و ليس يقال له أكثر من فعل و عمل و صنع و ليس يتوهم منه مذاهب و تجزیه کمذاهب المخلوقين و تجزيتهم فاعقل ذلك و ابن عليه ما علمت صوابا قال عمران يا سيدي ألا تخبرني عن حدود خلقه كيف هي و ما معانيها و على كم نوع يكون قال قد سألت فاعلم أنّ حدود خلقه على سته أنواع ملموس و موزون و منظور إليه و ما لا ذوق له و هو الروح و منها منظور إليه و ليس له وزن و لا لمس و لا حس و لا لون و لا ذوق و التقدير و الأعراض و الصور و الطول و العرض و منها العمل و الحركات التي تصنع الأشياء و عملها و تغييرها من حال إلى حال و تزيدها و تنقصها فأما الأعمال و الحركات فإنها تنطلق لأنه لا وقت لها أكثر من قدر ما يحتاج إليه فإذا فرغ من الشيء انطلق بالحركة و بقي الأثر و يجري مجرى الكلام الذي يذهب و يبقى أثره.

قال عمران يا سيدي ألا تخبرني عن الخالق إذا كان واحدا لا شيء غيره و لا شيء معه أليس قد تغير بخلقه الخلق قال ليست كه بداني واحد به ضمير وصف نمی شود و برای او زیاده از فعل و عمل و صنع نتوان گفت، همچون مخلوقین برای او جهات و اجزاء مختلف قابل تصور نیست، این را خوب بفهم و دانسته های صحیح خود را بر آن اساس قرار بده. عمران گفت: ای سیّدی! ما از حدود خلق او و معانی و انواع آن آگاه می کنی؟ فرمود: خوب دقت کن تا بفهمی، حدود خلق او بر شش نوع است، لمس کردنی، وزن کردنی، دیدنی، آن چه که دیده نشود که همان روح است، آن چه که دیدنی است ولی وزن ندارد و قابل لمس نیست، رنگ ندارد و قابل چشیدن نیست، اندازه و عرض و صورت و طول و عرض ندارد که عمل و حرکاتی است که اشیاء را می سازد و از حالی به حال دیگر تغییرش می دهد و زیاد و کم می کند، اعمال و حرکات می روند و زمانی بیشتر از آنچه برای آنها نیاز بوده ندارند، چون خلاصی از آن فعل صورت گیرد، نیست شده و اثرش باقی بماند، این جاری مجری کلام است که می رود و اثرش باقی می ماند.

عمران گفت: اگر خالق واحد باشد و چیزی غیر از او و به همراهش نباشد آیا خلقت خلق خود تغییری می کند؟ حضرت فرمود: خدا

له الرضا عليه السلام قدِيم لم يتغيّر عزّ وجلّ بخلقه الخلق و لكنّ الخلق يتغيّر بتغيّره قال عمران يا سيّدي فبأى شيء عرفناه قال بغيره قال فأى شيء غيره قال الرضا عليه السلام مشيئته و اسمه و صفته و ما أشبه ذلك و كلّ ذلك محدث مخلوق مدبّر.

قال عمران يا سيّدي فأى شيء هو قال هو نور بمعنى أنّه هاد خلقه من أهل السّماء و أهل الأرض و ليس لك على أكثر من توحيدى إيّاه.

قال عمران يا سيّدي أليس قد كان ساكتا قبل الخلق لا ينطق ثمّ نطق قال الرضا عليه السلام لا يكون السّكوت إلّا عن نطق قبله و المثل في ذلك أنّه لا يقال للسّراج هو ساكت لا ينطق و لا يقال إنّ السّراج ليضئ فيما يريد أن يفعل بنا لأنّ الصّوء من السّراج ليس بفعل منه و لا كون و إنّما هو ليس شيء غيره فلمّا استضاء لنا قلنا قد أضاء لنا حتّى استضاءنا به فهذا تستبصر أمرك قال عمران يا سيّدي فإنّ الذي كان عندي أنّ الكائن قد تغيّر في فعله عن حاله بخلقه الخلق قال الرضا عليه السلام أحلت يا عمران في قولك إنّ الكائن يتغيّر في وجهه، با خلقت خلائق تغيّر نمی کند، خلائق با تغییراتی که خدا ایجاد می کند تغییر می کنند.

گفت: خدا را با چه چیز شناخته ایم؟ فرمود: با چیزی غیر از او، گفت: غیر او چیست؟ فرمود:

مشيئت، اسم و صفت او و هر چیز دیگر شبیه اینها که همگی مخلوق، حادث و تدبیر شده خدایند.

گفت: او چیست؟ فرمود: نور است و مخلوقات خود را از اهل آسمان و زمین هدایت می کند و غیر از بیان و اثبات وحدانیت او چیز دیگری بر من واجب نیست.

گفت: چنین نبوده که قبل از آفرینش ساکت بوده و سپس به نطق آمده؟ فرمود: سکوت جایی است که قبلا نطقی بوده، به عنوان مثال به چراغ ساکت گفته نمی شود و نمی توان گفت: چراغ درخشید، زیرا نور و درخشش کار و وجودی از چراغ نیستند و فعل چراغ محسوب نمی شوند و خود چیزی جز نور نیستند، هنگامی که ما را روشنی می بخشد گوئیم برای ما روشن شد و توبه آن روشنی امر خود را می یابی و بینا می گردی. گفت: گمان کردم خالق با خلق و تغییر در کارش از حالت خود دگرگون می شود.

حضرت فرمود: سخن محالی گفتمی موجود تغییر نمی کند مگر این که چیزی آن را تغییر

من الوجوه حتّى يصيب الدّات منه ما يغيّره يا عمران هل تجد النّار تغيّرها تغيّر نفسها و هل تجد الحراره تحرق نفسها أو هل رأيت بصيرا قَطّ رأى بصره قال عمران لم أر هذا إلاّ أن تخبرنى يا سيّدى أ هو فى الخلق أم الخلق فيه قال الرّضا عليه السّلام أجلّ يا عمران عن ذلك ليس هو فى الخلق ولا الخلق فيه تعالى عن ذلك و ساء علمك ما تعرفه و لا قوّه إلاّ باللّه أخبرنى عن المرآه أنت فيها أم هى فىك فإن كان ليس واحد منكما فى صاحبه فبأى شىء استدلت بها على نفسك يا عمران قال بضوء بينى و بينها قال الرّضا عليه السّلام هل ترى من ذلك الضّوء فى المرآه أكثر ممّا تراه فى عينك قال نعم قال الرّضا عليه السّلام فأرنا فلم يحر جوابا قال فلا أرى التّور إلاّ و قد دلّك و دلّ المرآه على أنفسكما من غير أن يكون فى واحد منكما و لهذا أمثال كثيره غير هذا لا يجد الجاهل فيها مقالا و لله المثل الأعلى.

ثمّ التفت إلى المأمون فقال الصّلاه قد حضرت فقال عمران يا سيّدى لا تقطع علىّ مسألتى فقد رقّ قلبى قال الرّضا عليه السّلام نصلىّ دهد، آیا دیده ای که تغییراتش آن را تغییر دهد؟ آیا دیده ای که حرارت خودش را بسوزاند، آیا دیده ای که شخص بینا بینائی خود را ببیند؟ عمران گفت: ندیده ام، مرا خبر ده که او در مخلوقات است یا مخلوقات در اویند؟ حضرت فرمود: او برتر از اینهاست، نه او در مخلوقات بوده نه مخلوقات در او بوده، برتر از این حالت است، به حول و قوه الهی برایت توضیح خواهم داد، اینک بگو تو در آینه هستی یا آینه در تو؟ اگر هیچ کدام در دیگری نیستید پس چگونه خودت را در آینه می بینی؟ عمران گفت: به نوری که بین من و آن هست. حضرت فرمود: آیا آن نور را بیشتر از آن چه در چشم خود می بینی در آینه می بینی؟ عمران گفت:

بله، حضرت فرمود: نشانش بده. عمران جوابی نداد، حضرت فرمود: از نظر من، نور بدون این که در یکی از شما دو تا باشد، تو و آینه را به خودتان نشان داده، برای این موضوع مثالهای دیگری هست که جاهل را در آنها راهی نیست، و برای خداوند مثل اعلى است.

حضرت روی به مأمون نمود و فرمود: وقت نماز شده، عمران گفت: سؤالم را قطع نکن دلم نرم شده. فرمود: نماز می گزاریم و باز

و نعود فنهض و نهض المأمون فصلی الرضا علیه السلام داخلا و صلی الناس خارجا خلف محمد بن جعفر ثم خرجا فعاد الرضا إلى مجلسه و دعا بعمران فقال سل يا عمران قال يا سيدي ألا تخبرني عن الله عز و جل هل يوحد بحقيقه أو يوحد بوصف؟

قال الرضا عليه السلام إن الله المبدئ الواحد الكائن الأول لم يزل واحدا لا شيء معه فردا لا ثاني معه لا معلوما ولا مجهولا ولا محكما ولا متشابها ولا مذكورا ولا منسيا ولا شيئا يقع عليه اسم شيء من الأشياء غيره ولا من وقت كان ولا إلى وقت يكون ولا بشيء قام ولا إلى شيء يقوم ولا إلى شيء استند ولا في شيء استكنّ و ذلك كله قبل الخلق إذ لا شيء غيره و ما أوقعت عليه من الكل فهي صفات محدثه و ترجمه يفهم بها من فهم.

و اعلم أنّ الإبداع و المشيئة و الإرادة معناها واحد و أسماؤها ثلاثة و كان أول إبداعه و إرادته و مشيئته الحروف التي جعلها أصلا لكل شيء و دليلا على كل مدرک و فاصلا لكل مشكل و بتلك می گردیم، مأمون نیز از جای برخاست، حضرت در داخل نماز خواندند و مردم به امامت محمد بن جعفر در بیرون نماز گزارند، حضرت برگشتند و عمران را فراخوانده و فرمودند: سؤالهايت را عنوان کن، گفت: یکتایی خدا به حقیقت درک می شود یا به وصف؟ حضرت فرمود: خداوندی که یکتایی را ایجاد کرده، از اول بوده و یکتا بوده، بدون این که چیزی همراهش باشد، دومی ندارد، معلوم و مجهول نیست، محکم و متشابه نیست، نه در یادهاست و نه فراموش شده، چیز دیگری نیست که نام چیز دیگری غیر از اشیاء بر او نهاده شود، چنین نیست که از زمان خاصی موجود شده و تا وقت معینی باشد، قائم به چیز دیگری نبوده و تا مرز چیز دیگری برپا نیست، به چیزی تکیه نکرده و در چیزی پنهان نشده، اینها همه قبل از خلقت خلق است، چیزی غیر از خودش نبوده و هرصفتی بر او قرار دهی همگی حادث و ترجمانی است که موجب فهمیدن می شود.

إبداع، مشيئة و اراده سه اسم برای یک چیز هستند، اول ابداع، اراده و مشيئة او حرفی بود که آنها را اصل هرچیزی قرار داد و بر هر مدرک، راهنمایی و بر هرامر مشتبهی، روشنگری نمود، با آن حروف هرچیز؛ اعم از حق و باطل،

الحروف تفریق کلاً شیء من اسم حق و باطل أو فعل أو مفعول أو معنى أو غير معنى و علیها اجتمعت الأمور کلاً و لم يجعل للحروف فی إبداعه لها معنى غير أنفسها تنهاهی و لا وجود لها لأنها مبدعه بالإبداع و التور في هذا الموضوع أول فعل الله الذي هو نور السماوات و الأرض و الحروف هي المفعول بذلك الفعل و هي الحروف التي علیها مدار الكلام و العبادات کلاً من الله عزّ و جلّ [علیها] علمها خلقه و هي ثلاثه و ثلاثون حرفاً فمنها ثمانیه و عشرون حرفاً تدلّ علی لغات العربیه و من الثمانیه و العشرين اثنان و عشرون حرفاً تدلّ علی لغات السریانیّه و العبرانیّه و منها خمسہ أحرف متحرّفه فی سائر اللغات من العجم و الأقالیم و اللغات کلاً و هي خمسہ أحرف تحرّفت من الثمانیه و العشرين حرفاً من اللغات فصارت الحروف ثلاثه و ثلاثین حرفاً فأما الخمسہ المختلفه [فیتجحجح] فبحجج لا يجوز ذکرها أكثر ممّا ذكرناه ثمّ جعل الحروف بعد إحصائها و إحکام عدّتها فعلاً منه كقوله عزّ و جلّ کن فیکون و کن فعل و مفعول، معنى و غير معنى، از هم جدا و شناخته می شود و همه این امور بر آنها جمع شده است و در آفرینش این حروف برای آنها معنای متناهی و وجودی غیر از نفس آنها قرار نداد، زیرا آنها با ابداع به وجود آمده اند و نور در این جا اولین فعل خداست، خدایی که خود نور آسمانها و زمین است و حروف از آن فعل به فعلیت رسیده اند، حروفی که اساس گفتار بر آنهاست و همه عبارات از خداوند است که خداوند به خلق خود آموخته است، این حروف سی و سه حرف هستند، بیست و هشت حرف از آنها نشانگر زبانهای عربی است و از بیست و هشت حرف، بیست و دو حرف نشانگر زبانهای سریانی و عبری است و از میان آنها پنج حرف در سائر زبانهای عجم در مناطق مختلف متفرق است و اینها پنج حرف هستند که از بیست و هشت حرف جدا شده اند، پس حروف سی و سه حرف شد و این پنج حرف به دلایلی است که بیش از آن چه گفتیم جایز نیست ذکر شود، سپس حروف را بعد از احصاء و شمردن آنها فعل خود نمود، مثل کلام خداوند که فرمود: «موجود شو، موجود می شود» کن صفت خداست و آن چه از آن ایجاد می شود، مصنوع

منه صنع و ما يكون به المصنوع فالخلق الأول من الله عزّ وجلّ الإبداع لا وزن له ولا حركه ولا سمع ولا لون ولا حسّ والخلق الثّاني الحروف لا- وزن لها ولا- لون و هي مسموعه موصوفه غير منظور إليها و الخلق الثّالث ما كان من الأنواع كلّها محسوسا ملموسا ذا ذوق منظورا إليه و الله تبارك و تعالی سابق للإبداع لأنّه ليس قبله عزّ و جلّ شيء و لا كان معه شيء و الإبداع سابق للحروف و الحروف لا تدلّ على غير نفسها.

قال المأمون و كيف لا تدلّ على غير أنفسها قال الرضا عليه السّلام لأنّ الله تبارك و تعالی لا يجمع منها شيئا لغير معنى أبدا فإذا ألف منها أحرفا أربعة أو خمسه أو ستّه أو أكثر من ذلك أو أقلّ لم يؤلّفها بغير معنى و لم يكن إلّا لمعنى محدث لم يكن قبل ذلك شيء قال عمران فكيف لنا بمعرفه ذلك قال الرضا عليه السّلام أمّا المعرفه فوجه ذلك و بيانه أنّك تذكر الحروف إذا لم ترد بها غير نفسها ذكرتها فردا فقلت ا ب ت ث ج ح خ حتّى تأتي على آخرها فلم تجد لها معنى غير أنفسها و إذا ألّفتها و است. اولين خلقت خداوند ابداع است، بدون وزن و حرکت است، مسموع نیست، رنگ ندارد، قابل حسّ نیست. دومین مخلوق خدا حروف هستند که وزن و رنگ ندارند، قابل شنیدن و وصف کردن هستند، ولی قابل دیدن نیستند. سومین مخلوق چیزی است از همه انواع محسوس ملموس، قابل چشیدن و دیدن است. خداوند قبل از ابداع بوده است، زیرا قبل از خداوند و همراه او چیز دیگری نبوده و ابداع قبل از حروف بوده و حروف چیز دیگری غیر از خود را نشان نمی دهد.

مأمون گفت: چطور غیر از خود چیز دیگری را نشان نمی دهند؟ حضرت فرمود:

زیرا خداوند آنها را برای معنی کنار هم قرار می دهد، وقتی چند حرف، مثلا چهار یا پنج یا شش حرف یا بیشتر و کمتر از آنها را کنار هم قرار می دهد، برای معنایی جدید است که قبلا نبوده. عمران گفت: راه درک بهتر این مطلب چیست؟ حضرت فرمود: توضیح چنین است که اگر مقصود تو از این حروف، خود آنها باشد نه چیز دیگر، آنها را جدا جدا ذکر می کنی و می گوئی: ا، ب، ت، ث، ج، ح، خ، تا آخر، در این صورت معنایی غیر از حروف درک نمی کنی،

جمعت منها أحرفا و جعلتها اسما و صفه لمعنى ما طلبت و وجه ما عنيت كانت دليله على معانيها داعيه إلى الموصوف بها أفهمته قال نعم.

قال الرضا عليه السلام و اعلم أنه لا يكون صفه لغير موصوف و لا اسم لغير معنى و لا حدّ لغير محدود و الصّفات و الأسماء كلّها تدلّ على الكمال و الوجود و لا تدلّ على الإحاطه كما تدلّ الحدود التي هي التّربيع و التّثليث و التّسدیس لأنّ الله عزّ و جلّ تدرك معرفته بالصّفات و الأسماء و لا تدرك بالتّحديد بالطّول و العرض و القلّه و الكثره و اللّون و الوزن و ما أشبه ذلك و ليس يحلّ بالله جلّ و تقدّس شيء من ذلك حتّى يعرفه خلقه بمعرفتهم أنفسهم بالصّوره التي ذكرنا و لكن يدلّ على الله عزّ و جلّ بصفاته و يدرك بأسمائه و يستدلّ عليه بخلقته [حق] حتّى لا يحتاج في ذلك الطّالب المرتاد إلى رؤيه عين و لا استماع أذن و لا لمس كفّ و لا إحاطه بقلب و لو كانت صفاته جلّ ثناؤه لا تدلّ عليه و أسماءه لا تدعو إليه و المعلمه من الخلق لا تدركه لمعناه كانت العباده من الخلق چون آنها را کنار هم قرار دهی و اسم و صفت برای معنى مورد نظر خود قرار دهی نشانگر معنى و موصوف خود خواهند بود، آیا فهمیدی؟ گفت: بله.

فرمود: بدان که صفت بدون موصوف، اسم بدون معنى و حدّ بدون محدود نمی تواند باشد، صفات و اسماء دال بر کمال و وجود هستند و مانند حدود مثل تربيع، تثليث و تسديس دلالتی بر احاطه ندارند، زیرا معرفت خداوند با صفات و اسماء درک می شود و با حدّ نهادن از طریق طول و عرض، قلّت و کثرت، رنگ و وزن و نظائر آنها درک نمی شود و هیچ یک از آن چه گفتیم در مورد خداوند مصداق ندارد تا مخلوقات بتوانند با شناخت خود او را بشناسند. این مطلب ضرورتا از گفته ها و دلایل ما ثابت می شود، اما صفات خداوند دال بر خداوند هستند. خدا با اسماء خویش درک می گردد و با وجود مخلوقات می توان بر وجود او استدلال کرد، طوری که انسان طالب حقیقت نیازی به دیدن با چشم و شنیدن با گوش و لمس با دست و احاطه کردن با جان و دل نخواهد داشت. اگر صفات و اسماء الهی نشانگر او نبود و علم مخلوق معنای او را درک نمی کرد، مخلوق اسماء و صفات او را

لأسمائه وصفاته دون معناه فلو لا أنّ ذلك كذلك لكان المعبود الموحّد غير الله لأنّ صفاته وأسماءه غيره أفهمت قال نعم يا سيّدي زدني.

قال الرضا عليه السلام إيتاك و قول الجهّال من أهل العمى والضلال الذين يزعمون أنّ الله جلّ و تقدّس موجود في الآخرة للحساب في الثواب والعقاب وليس بموجود في الدنيا للطّاعه و الرجاء ولو كان في الوجود لله عزّ و جلّ نقص و اهتضام لم يوجد في الآخرة أبداً ولكنّ القوم تاهوا و عموا و صمّوا عن الحقّ من حيث لا يعلمون و ذلك قوله عزّ و جلّ و مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا يعني أعمى عن الحقائق الموجوده و قد علم ذوو الألباب أنّ الاستدلال على ما هناك لا يكون إلاّ بما هاهنا و من أخذ علم ذلك برأيه و طلب وجوده و إدراكه عن نفسه دون غيرها لم يزد من علم ذلك إلاّ بعداً لأنّ الله عزّ و جلّ جعل علم ذلك خاصّه عند قوم يعقلون و يعلمون و يفهمون. قال عمران يا سيّدي ألا تخبرني عن الإبداع أخلق هو أم غير مي پرستيد نه معنای او را، اگر غير از آن بود معبود يکتا غير از الله بود، زیرا اسماء و صفات غير از او هستند. آیا فهميدي؟

عمران گفت: بله، بیشتر توضیح بدهید.

حضرت فرمود: مبدا سخنان جاهلان گمراه و کوردل را بر زبان آوری، آنان که می پندارند خداوند برای ثواب و عقاب در آخرت حضور دارد ولی در دنیا برای اطاعت و امیدواری بندگان حضور ندارد، اگر قرار حضور خداوند برای او مایهٔ نقص و شکستگی باشد، در آخرت هم حضور نمی داشت، افراد با چنین پنداری به سرگردانی دچار گشته و ندانسته نسبت به حقّ، کور و کر شده اند و خداوند می فرماید: «هرکس در این جهان کور باشد در آخرت نیز کور است و گمراه تر» منظور کوری از حقایق است و عاقلان می دانند که استدلال بر آن جهان ممکن نیست جز با آن چه در این جهان است و هرکس بخواهد با رأی خود و از پیش خود به آن عالم گردد و آن را درک نماید با این کار فقط از درک آن حقایق فاصله می گیرد، زیرا خداوند علم آن را نزد کسانی قرار داده که عاقل و عالم و اهل فهم می باشند.

عمران گفت: ای سرورم! آیا مرا آگاه نمی کنی که ابداع مخلوق است یا غیر مخلوق؟

خلق قال الرضا عليه السلام بل خلق ساكن لا يدرك بالسكون وإنما صار خلقا لأنه شيء محدث والله تعالى الذي أحدثه فصار خلقا له وإنما هو الله عز وجل و خلقه لا ثالث بينهما و لا ثالث غيرهما فما خلق الله عز وجل لم يعد أن يكون خلقه و قد يكون الخلق ساكنا و متحركا و مختلفا و مؤتلفا و معلوما و متشابهها و كل ما وقع عليه حد فهو خلق الله عز وجل و اعلم أن كل ما أوجدت الحواس فهو معنى مدرک للحواس و كل حاسه تدل على ما جعل الله عز وجل لها في إدراكها و الفهم من القلب بجميع ذلك كله.

و اعلم أن الواحد الذي هو قائم بغير تقدير و لا تحديد خلق خلقا مقدرًا بتحديد و تقدير و كان الذي خلق خلقين اثنين التقدير و المقدر و ليس في كل واحد منهما لون و لا وزن و لا ذوق فجعل أحدهما يدرك بالآخر و جعلهما مدركين بنفسها و لم يخلق شيئا فردا قائما بنفسه دون غيره للذي أراد من الدلالة على نفسه و إثبات وجوده فالله تبارك و تعالى فرد واحد لا ثاني معه يقيمه و لا يعضده و لا يكنه و الخلق يمسك حضرت فرمود: خلقی است ساکن که با سکون درک نمی شود، از این جهت مخلوق است که شیئی است محدث، خدا او را ایجاد نمود و در نتیجه او مخلوق شده، خداوند است و مخلوقاتش، چیز سومی در این میان نیست، آنچه خداوند خلق کند از مخلوق بودن سرباز نمی زند، خلق خدا یا ساکن است یا متحرک، یا مختلف است یا یکسان، یا معلوم است یا مشتبه، هر آن چه حد پذیرد مخلوق خدا است. بدان هر آن چه که حواس آن را ایجاد کند، معنایی است که با حواس قابل درک است و هر حسی نشانگر چیزی است که خدا در ادراکش برایش قرار داده و فهم از قلب سرچشمه می گیرد. بدان آن یکتایی که همیشه برپاست بدون هیچ اندازه و حدودی، مخلوقی با اندازه و حد آفرید، آنچه آفرید دو چیز بود: اندازه و چیز با اندازه، هیچ یک رنگ و وزن نداشت و قابل چشیدن نبود و یکی را وسیله ادراک دیگری قرار داد و آن دو را به گونه ای قرار داد که به خودی خود درک شوند، چیزی را به صورت تک و قائم به خود نه غیر از خود نیافرید، خداوند یکتاست و دومی ندارد که آن دومی بخواهد او را کمک کند یا مصون دارد، ولی مخلوقات با اذن خدا

بعضه بعضا بإذن الله تعالى و مشيئته وإنما اختلف الناس في هذا الباب حتى تاهوا و تحيروا و طلبوا الخلاص من الظلمه بالظلمه في وصفهم الله تعالى بصفه أنفسهم فازدادوا من الحقّ بعدا و لو وصفوا الله عزّ و جلّ بصفاته و وصفوا الله المخلوقين بصفاتهم لقالوا بالفهم و اليقين و لما اختلفوا فلمّا طلبوا من ذلك ما تحيروا فيه ارتكبوا و الله يهدى من يشاء إلى صراط مستقيم.

قال عمران يا سيّدي أشهد أنّه كما وصفت و لكن بقيت لي مسأله قال سل عمّا أردت قال أسألك عن الحكيم في أيّ شيء هو و هل يحيط به شيء و هل يتحوّل من شيء إلى شيء أو به حاجه إلى شيء قال الرضا عليه السلام أخبرك يا عمران فاعقل ما سألت عنه فإنّه من أغمض ما يرد على الخلق في مسائلهم و ليس يفهم المتفاوت عقله العازب حلمه و لا يعجز عن فهمه أو لو العقل المنصفون أمّا أوّل ذلك فلو كان خلق ما خلق لحاجه منه لجاز لقائل أن يقول يتحوّل إلى ما خلق لحاجته إلى ذلك و لكنّه عزّ و جلّ لم يخلق شيئا لحاجه و لم بعضى بعض دیگر را حفظ می کنند، مردم در این مسأله باهم اختلاف کرده و به حیرت افتادند و با تاریکی برای رهایی از تاریکی کوشیدند، چون خدا را با اوصاف خودشان وصف کرده و از حقّ دور شدند، اگر خدا را با صفات خود خدا و مخلوقات را با صفات خودشان وصف می کردند به صواب سخن گفته و دچار اختلاف نمی شدند، اما چون به دنبال چیزی رفتند که در آن سرگردان می شدند گرفتار شدند و خداوند هر آن کس را که بخواهد به راه راست هدایت می فرماید.

عمران گفت: سرورم شهادت می دهم که او همان گونه است که وصفش نمودی؛ ولی سؤال دیگری دارم. فرمود: سؤال کن. پرسید: حکیم در چه چیزی قرار دارد؟ چیزی او را احاطه نموده؟ از جایی به جای دیگر تغییر مکان می دهد؟ نیازی به چیزی دارد؟ فرمود: از نکات پیچیده ای است که برای مردم سؤال است و افرادی که دچار کاستی در عقل و فقدان علم هستند آن را نمی فهمند و عقلای منصف از درک آن عاجز نیستند، اوّل آن که اگر خدا مخلوقات را به خاطر نیاز به آنان خلق کرده بود جایز بود که به سمت مخلوقاتش تغییر مکان دهد: چون نیاز به آنها دارد، ولی او چیزی را از روی نیاز خلق نکرده؛

يزل ثابتا لا في شيء ولا على شيء إلا أن الخلق يمسك بعضه بعضا ويدخل بعضه في بعض ويخرج منه والله جلّ وتقدّس بقدرته يمسك ذلك كله وليس يدخل في شيء ولا يخرج منه ولا يتوده حفظه ولا يعجز عن إمساكه ولا يعرف أحد من الخلق كيف ذلك إلا الله عزّ وجلّ ومن أطلعه عليه من رسله وأهل سرّه والمستحفظين لأمره وخزّانه القائمين بشريعته وإنّما أمره كلمح البصر أو هو أقرب إذا شاء شيئا فإنّما يقول له كن فيكون بمشيئته وإرادته وليس شيء من خلقه أقرب إليه من شيء ولا شيء أبعد منه من شيء أفهمت يا عمران.

قال نعم يا سيدي قد فهمت وأشهد أنّ الله تعالى على ما وصفت ووحّدت وأشهد أنّ محمّدا صلّى الله عليه واله عبده المبعوث بالهدى ودين الحقّ ثمّ خرّ ساجدا نحو القبلة وأسلم.

قال الحسن بن محمّد النوفليّ فلما نظر المتكلّمون إلى كلام عمران الصّابي وكان جدلا لم يقطعه عن حجّته أحد منهم قطّ لم يدن من الرّضا عليه السّلام أحد منهم ولم يسأله عن شيء وأمسينا فنهض المأمون والرّضا عليه السّلام فدخلا وانصرف التّاس وكنت همیشه ثابت بوده، نه بر چیزی و نه روی چیزی است، مخلوقات یکدیگر را حفظ کرده، برخی در برخی دیگر داخل و برخی از برخی خارج می شوند.

خدا با قدرت خود اینها را نگه می دارد، در چیزی داخل و از چیزی خارج نمی شود و از نگاهداری آنها خسته و عاجز نمی گردد. مخلوقات، چگونگی این را نمی دانند جز خدا و کسانی که خدا آنها را مطلع ساخته؛ پیامبران و آشنایان سرّ و حافظان شریعت خدا. امر او در چشم به هم زدنی و زودتر اجرا می شود، آنچه را اراده فرماید فقط می گوید: موجود شو و به اراده الهی موجود می شود، هیچ چیز از مخلوقات از چیز دیگر به او نزدیکتر و هیچ چیز از چیز دیگر از او دورتر نیست، فهمیدی ای عمران! گفت: بله سرورم فهمیدم، گواهی می دهم خدا چنان است که به یکتایی و صفش نمودی، و محمد بنده او به نور هدایت و دین حق مبعوث شده. پس رو به قبله به سجده افتاد و اسلام آورد.

حسن بن محمد نوفلی گوید: چون متکلمان، عمران را چنین دیدند کسی از حضرت سؤالی نکرد، تا این که غروب شد و مأمون و امام رضا علیه السّلام به داخل رفتند و مردم متفرق شدند. من با عده ای از دوستان خود نشسته بودیم که محمد بن جعفر مرا احضار

مع جماعه من أصحابنا إذ بعث إليّ محمّد بن جعفر فأتيته فقال لي يا نوفليّ أما رأيت ما جاء به صديقك لا والله ما ظننت أنّ عليّ بن موسى الرضا عليه السلام خاض في شيء من هذا قطّ و لا عرفناه به أنّه كان يتكلّم بالمدينه أو يجتمع إليه أصحاب الكلام قلت قد كان الحاجّ يأتونه فيسألونه عن أشياء من حلالهم و حرامهم فيجيبهم و ربّما كلّم من يأتيه يحاجّه.

فقال محمّد بن جعفر يا أبا محمّد إنّي أخاف عليه أن يحسده عليه هذا الرجل فيسمّه أو يفعل به بليّه فأشر عليه بالإمساك عن هذه الأشياء قلت إذا لا يقبل منّي و ما أراد الرجل إلّا امتحانه ليعلم هل عنده شيء من علوم آبائه عليه السلام فقال لي قل له إنّ عمّك قد كره هذا الباب و أحبّ أن تمسك عن هذه الأشياء لخصال شتى فلما انقلبت إلى منزل الرضا عليه السلام أخبرته بما كان عن عمّه محمّد بن جعفر فتبسّم عليه السلام.

ثمّ قال حفظ الله عمّي ما أعرفني به لم كره ذلك يا غلام صر إلى عمران الصّابي فأتني به فقلت جعلت فداك أنا أعرف موضعه و هو عند بعض إخواننا من الشيعه كرد، به نزدش رفتم، گفتم: ای نوفلی! دیدی دوستت چه کرد؟ به خدا قسم، گمان نداشتم که علی بن موسی الرضا علیه السلام توان غوص در چنین مسائلی را داشته باشد، او را این گونه نمی شناختیم که در مدینه از کلام صحبت کند یا علماء کلام نزد او جمع شوند. من گفتم: حجّاج نزد او می آمدند و مسائل مختلفی در باب حلال و حرام از او سؤال می کردند و جواب می گرفتند و گاهی افرادی نزد حضرت آمده با ایشان بحث و مناظره می کردند. محمد بن جعفر گفت: ای ابو محمد! می ترسم این مرد بر او حسد ورزد و او را مسموم نماید یا بلائی سر او بیاورد، به او بگو از این کارها دست بردارد، گفتم: از من نخواهد پذیرفت، آن مرد می خواست او را امتحان نماید تا بفهمد آیا از علوم پدرانش چیزی می داند یا نه؟ محمد بن جعفر به من گفت: به او بگو عمویت به علل مختلف از این موضوع خوشش نمی آید و دوست دارد از این کارها دست برداری. چون به منزل حضرت بازگشتم پیام عمویشان محمد بن جعفر را رساندم، امام تبسمی کرده، فرمودند: خدا عمویم را حفظ کند، او را خوب می شناسم، چرا از این موضوع ناراحت است، سپس فرمود: ای غلام نزد عمران صابی برو و او را نزد من بیاور، گفتم:

قال فلا بأس قَرَّبوا إليه دابَّةً فصرت إلى عمران فأتيته به فرحَّب به و دعا بكسوه فخلعها عليه و حملة و دعا بعشـره آلاف درهم فوصله بها قلت جعلت فداك حكيت فعل جدك أمير المؤمنين عليه السلام قال عليه السلام هكذا نحب.

ثم دعا عليه السلام بالعشاء فأجلسني عن يمينه و أجلس عمران عن يساره حتى إذا فرغنا قال لعمران انصرف مصاحباً و بكر علينا نطعمك طعام المدينة فكان عمران بعد ذلك يجتمع إليه المتكلمون من أصحاب المقالات فيبطل أمرهم حتى اجتنبوه و وصله المأمون بعشـره آلاف درهم و أعطاه الفضل مالا و حملة و ولَّاه الرضا عليه السلام صدقات بلخ فأصاب الرغائب

فدايت شوم می دانم او کجاست او نزد یکی از برادران شیعی است، حضرت فرمود: عیبی ندارد مرکبی به او بدهید تا سوار شود. به نزد عمران رفته او را آوردم، حضرت به او خوش آمد گفتند و لباس طلبیدند و بر او پوشانیدند و مرکب و ده هزار دینار به او هدیه دادند، عرض کردم: فدايت شوم مثل جدت امير المؤمنين عليه السلام رفتار کردید، فرمود: این گونه دوست داریم و بعد دستور شام داده و مرا سمت راست و عمران را سمت چپ خود نشانند، بعد از شام به عمران فرمود: به منزل برو و فردا اول وقت نزد ما بیا تا از غذای مدینه به تو بدهیم.

بعد از این متکلمین از گروه های مختلف نزد عمران می آمدند و او سخنان آنان را باطل می کرد، تا از او کناره گرفتند و مأمون ده هزار درهم به او هدیه داد و فضل اموالی به او بخشید و مرکبی به او داد و امام رضا علیه السلام او را مأمور صدقات بلخ نمود و از این راه به منافع زیادی دست یافت.

13 باب فی ذکر مجلس الرضا علیه السّلام مع سلیمان المروزی متکلم خراسان عند المأمون فی التوحید 1 163 حدّثنا أبو محمد جعفر بن علی بن أحمد الفقیه رضی الله عنه قال حدّثنا أبو محمد الحسن بن محمد بن علی بن صدقه القمّی قال حدّثنا أبو عمرو محمد بن عمرو بن عبد العزیز الأنصاری کجّی قال حدّثنی من سمع الحسن بن محمد النوفلیّ یقول قدم سلیمان المروزیّ متکلم خراسان علی المأمون فأکرمه ووصله ثمّ قال له إنّ ابن عمّی علی بن موسی الرضا علیه السّلام قدم علیّ من الحجاز و هو یحبّ الکلام و أصحابه فلا علیک أن تصیر إلینا یوم التّرویه لمناظرته فقال سلیمان یا امیر المؤمنین إنّی أکره أن أسأل مثله فی مجلسک فی

13- ذکر مناظره امام رضا علیه السّلام با سلیمان مروزی متکلم خراسان نزد مأمون در توحید

13- ذکر مناظره امام رضا علیه السّلام با سلیمان مروزی متکلم خراسان نزد مأمون در توحید

1 163 ابو محمد جعفر بن علی بن احمد فقیه از ابو محمد حسن بن محمد بن علی بن صدقه قمی از ابو عمرو محمد بن عمر بن عبد العزیز انصاری کجّی روایت کرده که گفت: روایت کرد برای من کسی که از حسن بن محمد نوفلی شنیده که گفت: سلیمان مروزی متکلم خراسان بر مأمون وارد شد، مأمون او را اکرام بسیاری کرد و هدایایی به او داد و گفت: پسر عمّ من علی بن موسی الرضا علیه السّلام از حجاز آمده است و او و اصحابش می خواهند با مردم سخن کنند، چه می شود اگر تو روز ترویه نزد ما آیی و با او مناظره کنی؟ سلیمان گفت: یا امیر المؤمنین! دوستم ندارم در مجلس شما و در حضور بنی هاشم از چنین کسی

جماعه من بنی هاشم فینتقض عند القوم إذا کلمنی و لا يجوز الاستقصاء علیه قال المأمون إنّما و جهت [إلیه] إلیک لمعرفتی بقوّتک و لیس مرادی إلاّ أن تقطعه عن حجّه واحده فقط فقال سلیمان حسبک یا امیر المؤمنین اجمع بینی و بینه و خلّنی و الدّم فوجه المأمون إلی الرضا علیه السّلام فقال إنّه قدم إلینا رجل من أهل مرو و هو واحد خراسان من أصحاب الکلام فإن خفّ علیک أن تتجشّم المصیر إلینا فعلت فنهض للوضوء و قال لنا تقدّمونی و عمران الصّابی معنا فصرنا إلی الباب فأخذ یاسر و خالد بیدی فأدخلانی علی المأمون فلما سلّمت قال این أخي أبو الحسن أبقاه الله تعالی قلت خلفته یلبس ثیابه و أمرنا أن نتقدّم ثمّ قلت یا امیر المؤمنین إنّ عمران مولاک معی و هو علی الباب فقال و من عمران قلت الصّابی الّذی أسلم علی یدک قال فلیدخل فدخل فرحبّ به المأمون ثمّ قال له یا عمران لم تمت حتّی صرت من بنی هاشم قال الحمد لله الّذی شرفنی بکم یا امیر المؤمنین فقال له المأمون یا عمران هذا سلیمان المروزی متکلّم خراسان سؤال کنم و او شکسته گردد و با او نمی توان زیاد بحث کرد. مأمون گفت: تو را برای آن طلبیده ام که قوّت دانش تو می دانم، می خواهم او را ملزم سازی، کافی است او را در یک سخن عاجز کنی.

سلیمان گفت: همین که گفتمی مرا بس است، میان من و او جمع کن و مرا با او گذار و خود شاهد باش. مأمون نزد حضرت فرستاد و گفت: مردی از اهل مرو نزد ما آمده و در خراسان و میان اصحاب کلام ثانی ندارد و اگر تو را زحمت نباشد نزد ما بیا.

حضرت برای وضو برخاست و فرمود: شما پیش بروید، عمران صابی همراه ما بود. نوفلی گوید:

یاسر و خالد دو دست من گرفتند و مرا بر مأمون داخل کردند، چون سلام کردم. گفت: کجاست برادرم ابو الحسن، خدا او را حفظ کند، گفتم:

جامه می پوشد و ما را پیش بفرستاد، پس گفتم: یا امیر المؤمنین! عمران ارادت مند شما با من و پشت در است، گفت: عمران کیست؟ گفتم: آن صابی که به دست تو اسلام آورد. گفت: داخل شود و چون پیامد مأمون او را مرحبا گفت. و گفت:

یا عمران! نمردی تا از بنی هاشم گشتی. گفت:

حمد خدا را که مرا به شما کرامت بخشید یا امیر المؤمنین! مأمون گفت: عمران! این سلیمان مروزی متکلّم خراسان است.

قال عمران يا أمير المؤمنين إنه يزعم أنه واحد خراسان في النظر و ينكر البداء قال فلم لا تناظرونه قال عمران ذلك إليه فدخل الرضا عليه السلام فقال في أي شيء كنتم قال عمران يا ابن رسول الله هذا سليمان المروزي فقال له سليمان أترضى بأبي الحسن و بقوله فيه فقال عمران قد رضيت بقول أبي الحسن في البداء على أن يأتيني فيه بحجّه أحتجّ بها على نظرائي من أهل النظر قال المأمون يا أبا الحسن ما تقول فيما تشاجرا فيه قال و ما أنكرت من البداء يا سليمان و الله عزّ و جلّ يقول أ و لم ير الإنسان أنا خلقناه من قبل و لم يك شيئا و يقول عزّ و جلّ و هو الذي يبدؤا الخلق ثم يعيده و يقول بديع السماوات و الأرض و يقول عزّ و جلّ يزيد في الخلق ما يشاء و يقول و بدأ خلق الإنسان من طين و يقول عزّ و جلّ و آخرون مارجون لأمر الله إما يعذبهم و إما يتوب عليهم و يقول عزّ و جلّ و ما يعمر من معمر و لا ينقص من عمره إلا في كتاب قال سليمان هل رويت فيه من آرائك شيئا قال نعم رويت عن أبي عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال إن لله عزّ و جلّ عمران گفت: یا امیر او خود را در خراسان بی نظیر در مناظره می داند و «بداء» را انکار می کند. مأمون گفت: چرا با او مناظره نمی کنی؟ گفت: اگر راضی شود. در این اثنا حضرت داخل شد و فرمود: در چه حرف بودید؟ عمران گفت: یا بن رسول الله! این سلیمان مروزی است. سلیمان گفت: راضی هستی به هر چه ابو الحسن میان ما حکم کند. گفت: آری ولیکن باید برای من حجّتی بیاورد که من با آن بر دیگران حجّت کنم، مأمون گفت: یا ابا الحسن! چه می گویی در این باب؟ فرمود: یا سلیمان! تو از بداء چه چیز را منکری و خدا فرماید: «آیا انسان نمی بیند که ما خلق کردیم او را پیش از این و او چیزی نبود» و «ابتدا می کند خلق را بعد از آن اعاده می کند» و نیز فرماید: «پدید آورنده آسمان و زمین» و فرماید: «هر آن چه بخواهد در خلقت می افزاید» و نیز فرماید: «خلقت انسان را از گل آغاز نمود» و نیز فرماید: «دیگران به امر خدا واگذار شده اند، یا عذاب می کند یا لطف کرده و توبه شان می پذیرد» و فرماید: «کسی پیر نمی شود و عمر کس کم نمی گردد؛ مگر این که در کتابی ثبت است»؟ سلیمان گفت: در این باره از پدران خود روایتی داری؟ فرمود: آری! از ابی عبد الله علیه السلام روایت رسیده که فرمود: برای خدا

علمین علما مخزوناً مکنوناً لا- یعلمه إلا- هو من ذلك یكون البداء و علما علمه ملائکته و رسله فالعلماء من أهل بیت نبینا یعلمونه قال سلیمان أحب أن تنزعه لی من کتاب الله عزّ و جلّ قال قول الله عزّ و جلّ لنبیّه صلی الله علیه و آله فتولّ عنهم فما أنت بملموم أراد هلاکهم ثمّ بدا لله تعالی فقال وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَی تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِیْنَ قال سلیمان زدنی جعلت فداک قال الرضا لقد أخبرنی أبی عن آباءه علیهم السلام عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال إن الله عزّ و جلّ أوحى إلى نبی من أنبیائه أن أخبر فلانا الملك أنّی متوفیه إلى کذا و کذا فأتاه ذلك النبی فأخبره فدعا الله الملك و هو علی سریره حتّی سقط من السریر و قال یا ربّ أجلنی حتّی یشبّ طفلی و [قضی] یقضی امری فأوحى الله عزّ و جلّ إلى ذلك النبی أن انت فلانا الملك فأعلم أنّی قد أنسیت فی أجله و زدت فی عمره إلى خمس عشره سنه فقال ذلك النبی علیه السلام یا ربّ إنّک لتعلم أنّی لم أكذب قطّ فأوحى الله عزّ و جلّ إلیه إنّما أنت عبد مأمور فأبلغه ذلك و الله لا یسئل عمّا یفعل ثمّ التفت إلى سلیمان فقال أحسبک دو علم است: علمی مخزون که غیر او نمی داند، بداء از آن می باشد و علمی که تعلیم کرده آن را به ملائکته و رسولان خود، پس آن را علمای اهل بیت نبی ما می دانند. سلیمان گفت: می خواهم که این مطلب را از کتاب خدا بیرون آوری، فرمود: خدا به نبی خود فرمود: «از ایشان اعراض کن بر تو ملامتی متوجه نیست» خدا اراده هلاک ایشان نمود و بعد از آن بداء کرد و فرمود: «تذکر بده زیرا تذکر دادن برای مؤمنین مفید است». سلیمان گفت: دیگر بگو فدایت شوم، فرمود: مرا خبر داد پدرم از پدران خود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

خدا وحی کرد به یکی از انبیا که به فلان ملک بگو که من او را وفات می دهم در فلان وقت، پیامبر به ملک گفت، ملک دعا کرد و مسئلت نمود و او بر تخت بود تا از تخت بیفتاد. و گفت: یا رب مرا مهلت ده تا طفلم بزرگ شود و کار خود بسازم، خدا به آن نبی وحی کرد که نزد آن ملک برو و او را اعلام کن من در أجل تأخیر کردم و بر عمرش پانزده سال افزودم، آن نبی گفت: یا رب تو می دانی که من هرگز دروغ نگفته ام، خدا به او وحی کرد که تو بنده مأموری، این خبر برسان و خدا از آن چه می کند سؤال کرده نمی شود.

پس ملتفت سلیمان شد و فرمود: می پندارم مثل

ضاهیت الیهود فی هذا الباب قال أعود بالله من ذلك و ما قالت الیهود قال قالت الیهود ید الله مغلوله یعنون أن الله تعالی قد فرغ من الأمر فلیس یحدث شیئا فقال الله عزّ و جلّ غُلَّتْ أیدیهم و لَعْنُوا بما قالوا و لقد سمعت قوما سألوا أبی موسی بن جعفر علیه السلام عن البداء فقال و ما ینکر الناس من البداء و أن یقف الله قوما یرجیهم لأمره قال سلیمان أ لا تخبرنی عن إنا أنزلناه فی لیلہ القدر فی أی شیء أنزلت قال یا سلیمان لیلہ القدر یقدر الله عزّ و جلّ فیها ما یکون من السنه إلی السنه من حیاة أو موت أو خیر أو شرّ أو رزق فما قدره فی تلك اللیله فهو من المحتوم قال سلیمان الآن قد فهمت جعلت فداک فردنی قال یا سلیمان إن من الأمور أمورا موقوفه عند الله عزّ و جلّ یقدم منها ما یشاء و یؤخر ما یشاء و یمحو ما یشاء یا سلیمان إن علیا علیه السلام کان یقول العلم علما فعمل علمه الله ملائکته و رسله فما علمه ملائکته و رسله فإنه یکون و لا یکذب نفسه و لا ملائکته و لا رسله و علم عنده مخزون لم یطلع علیه أحدا من خلقه یقدم منه ما یشاء و یؤخر یهود می اندیشی؟ گفت: به خدا پناه می برم، یهود چه می گوید؟ فرمود: یهود می گوید: «دست خدا بسته است» این معنا که خدا از کار فارغ شده و چیزی ایجاد نمی کند، خدا فرمود:

«دست هاشان در غل و بر ایشان لعنت باد به آن چه گفته اند» شنیدم قومی از پدرم علیه السلام از بداء پرسیدند، فرمود: مردم چرا منکر هستند بداء و این که خدا امر قومی را به تأخیر اندازد. سلیمان گفت: بفرما إنا أنزلناه فی لیلہ القدر در چه چیز نازل شده؟ فرمود: یا سلیمان! خدا در شب قدر تقدیر می کند آن چه از این سال تا سال آینده می شود از زندگی و مرگ، خیر و شر، رزق و روزی، هر چه در آن شب تقدیر می کند قطعی است، در آن تخلف و تبدیل نیست. سلیمان گفت: فدایت شوم دیگر بگو. فرمود: سلیمان! بعضی از امور موقوف است نزد خدا، مقدم می سازد از آن ها هر چه خواهد و مؤخر می سازد هر چه را خواهد، سلیمان، علی علیه السلام می فرمود: دو علم است، علمی که خدا به ملائکه و رسل تعلیم کرده انجام خواهد شد و خدا به خود و ملائکه و پیامبران خلاف نمی کند، علم دیگر نزد خود او مخزون بوده و احدی بر آن آگاه نیست، با آن مقدم می سازد هر چه را خواهد و مؤخر می سازد هر چه را خواهد

منه ما يشاء و يمحو ما يشاء و يثبت ما يشاء قال سليمان للمؤمن يا أمير المؤمنين لا أنكر بعد يومى هذا البداء و لا أكذب به إن شاء الله فقال المؤمن يا سليمان سل أبا الحسن عما بدا لك و عليك بحسن الاستماع و الإنصاف قال سليمان يا سيدي أسألك قال الرضا عليه السلام سل عما بدا لك قال ما تقول فيمن جعل الإرادة اسما و صفه مثل حيّ و سمیع و بصیر و قدیر قال الرضا عليه السلام إنما قلت حدثت الأشياء و اختلفت لأنه شاء و أراد و لم تقولوا حدثت الأشياء و اختلفت لأنه سمیع بصیر فهذا دليل على أنهما ليستا مثل سمیع و لا بصیر و لا قدیر قال سليمان فإنه لم يزل مریدا قال عليه السلام يا سليمان فإرادته غيره قال نعم قال فقد أثبت معه شيئا غيره لم يزل قال سليمان ما أثبتت قال الرضا عليه السلام أهي محدثه قال سليمان لا ما هي محدثه فصاح به المؤمن و قال يا سليمان مثله يعايا أو يكابر عليك بالإنصاف أ ما ترى من حولك من أهل النظر ثم قال كلمه يا أبا الحسن فإنه متكلم خراسان فأعاد عليه المسأله فقال هي و محو می کند آن چه خواهد و اثبات می کند آن چه خواهد. سليمان به مأمون گفت: يا امير! ديگر بداء را منكر نخواهم شد. مأمون گفت: يا سليمان بپرس از ابو الحسن هر چه به خاطرت می رسد و خوب گوش ده و انصاف نگه دار.

سليمان گفت: سرورم بپرسم؟ فرمود: بپرس هر چه می خواهی. گفت: چه می گویی در کسی که اراده را مثل حيّ، سمیع، بصیر و قدیر نام و صفت می گرداند؟ فرمود: شما گفتید اشیا از آن جا حادث و گوناگون شد که خدا اراده نمود و نگفتید از آن جا حادث شد که او سمیع و بصیر است. دلیل است که آنها مثل سمیع، بصیر و قدیر نیستند. سليمان گفت: او همیشه مرید بود.

حضرت فرمود: اراده غير اوست. گفت: آری! فرمود: اثبات کردی با او چیز قدیم غير از او را، گفت: اثبات نکردم. فرمود: پس اراده محدث باشد. گفت: نه، محدث نیست. مأمون بانگ کرد که ای سليمان با چنین کسی مکابره می کنی، انصاف نگه دار، نمی بینی در مجلس جماعتی از اهل نظر هستند. سپس گفت: ای ابا الحسن! با او سخن کن که او متكلم خراسان است، حضرت یک بار ديگر مسأله را بر او بازگردانید. و فرمود: يا سليمان! اراده محدث باشد زیرا هر چیز اگر قدیم

محدثه یا سلیمان فإنّ الشیء إذا لم یکن أزلّیا کان محدثا و إذا لم یکن محدثا کان أزلّیا قال سلیمان إرادته منه كما أنّ سمعه و بصره و علمه منه قال الرضا فأراد نفسه قال لا قال فلیس المرید مثل السّميع و البصیر قال سلیمان إنّما أراد نفسه كما سمع نفسه و أبصر نفسه و علم نفسه قال الرضا علیه السّلام ما معنی أراد نفسه أراد أن یكون شیئا و أراد أن یكون حیّا أو سمیعا أو بصیرا أو قدیرا قال نعم قال الرضا علیه السّلام أ یارادته کان ذلك قال سلیمان نعم قال الرضا علیه السّلام فلیس لقولک أراد أن یكون حیّا سمیعا بصیرا معنی إذا لم یکن ذلك یارادته قال سلیمان بلی قد کان ذلك یارادته فضحک المأمون و من حوله و ضحک الرضا علیه السّلام ثمّ قال لهم ارفقوا بمتکلم خراسان یا سلیمان فقد حال عندکم عن حاله و تغیر عنها و هذا ما لا یوصف الله عز و جلّ به فانقطع ثمّ قال الرضا علیه السّلام یا سلیمان أسألك عن مسأله قال سل جعلت فداک قال أخبرنی عنک و عن أصحابک تکلمون النّاس بما تفقهون و تعرفون أو بما لا تفقهون و لا تعرفون قال بل بما نفقه و نعلم نباشد محدث باشد و اگر حادث نباشد قدیم باشد، از این دو بیرون نیست. گفت: اراده اش چون سمع و بصر و علم از خود اوست، فرمود: خود را اراده کرده؟ گفت: نه! فرمود: مرید هم چو سمیع و بصیر نباشد.

گفت: او خود را اراده کرد چنان چه صدای خود را می شنود و خود را می بیند. فرمود: «خود را اراده کرد» چه معنی دارد؟ اراده کرده که چیزی یا حیّ و سمیع و بصیر و قدیر باشد. گفت: آری. فرمود: به اراده خود چنین شده؟ گفت: نه، فرمود: قول تو که اراده کرد که حیّ و سمیع و بصیر باشد بی معنی شد هرگاه به اراده او نشده. گفت: البته به اراده او شده.

مأمون و حاضران و آن حضرت بخندیدند و فرمود: با متکلم خراسان مدارا کنید. ای سلیمان! خدا از حال خود تغیر کرد زیرا بنا بر قول سلیمان به اراده خود سمیع و بصیر شد و چون اراده حادث باشد این ها همه حادث گردد و لازم آید که خدا همیشه سمیع و بصیر نباشد و صفات در او حادث شده و خدا منزّه است از تغیر و حدوث شیئی در ذات او. سلیمان در ماند. فرمود: یا سلیمان! از تو مسأله می پرسم. گفت: پیرس فدایت شوم. فرمود: تو و اصحابت با مردم به آن چه می دانید و می فهمید تکلم می کنید یا به آن چه نمی فهمید و نمی دانید، گفت: به آن چه می فهمیم و می دانیم.

قال الرضا عليه السلام فالذي يعلم الناس أن المرید غیر الإراده و أن المرید قبل الإراده و أن الفاعل قبل المفعول و هذا يبطل قولكم أن الإراده و المرید شیء واحد قال جعلت فداک لیس ذلك منه علی ما يعرف الناس و لا علی ما يفقهون قال الرضا علیه السلام فأراکم ادعیتم علم ذلك بلا- معرفه و قلتم الإراده کالسه مع و البصر إذا کان ذلك عندکم علی ما لا يعرف و لا یعقل فلم یحر جوابا ثم قال الرضا علیه السلام یا سلیمان هل یعلم الله جمیع ما فی الجنه و النار قال سلیمان نعم قال أفیکون ما علم الله تعالی أنه یكون من ذلك قال نعم قال فإذا کان حتی لا یبقی منه شیء إلا کان أیزیدهم أو یطویه عنهم قال سلیمان بل یزیدهم قال فأراه فی قولک قد زادهم ما لم یکن فی علمه أنه یكون قال جعلت فداک فالمزید لا- غایه له قال فلیس یحیط علمه عندکم بما یكون فیهما إذا لم یعرف غایه ذلك و إذا لم یحیط علمه بما یكون فیهما لم یعلم ما یكون فیهما قبل أن یكون تعالی الله عزّ و جلّ عن ذلك علواً کبیرا قال سلیمان إنّما قلت لا یعلمه لأنه لا غایه لهذا لأنّ الله عزّ و جلّ فرمود: پس آن چه مردم می دانند این است که مرید غیر اراده است و اراده کننده قبل از اراده موجود بوده و فاعل غیر از مفعول است و این باطل می کند قول شما را که اراده و مرید را یکی می دانید. گفت: فدایت شوم این اراده بر آن معنی نیست که مردم می دانند و ایشان می فهمند، فرمود: می بینم که شما این قول را بدون معرفت دعوی می کنید و این اعتقاد شما براساس عقل و علم نیست، سلیمان جوابی نگفت. حضرت فرمود: یا سلیمان! آیا خدا می داند جمیع آن چه در جنت و نار است.

گفت: آری، فرمود: پس خواهد شد آن چه خدا دانسته است که می شود از احوال جنت و نار.

گفت: آری، فرمود: هرگاه آن ها بشود آیا زیاد می کند خدا برای ایشان یا کم می کند و باز می دارد. سلیمان گفت: بلکه زیاد می کند.

فرمود: بنابراین قول تو زیاد می کند آن چه در علم او نبود. گفت: فدایت شوم! خود زیاده شدن نهایی ندارد. فرمود: پس علم خدا نیز محیط نشد به آن چه در جنت و نار است هرگاه نهایت آن نداند و دانسته او تمام شود. سلیمان گفت: برای آن گفتم نمی داند که آن دو [بهشت و جهنم] تمام شدن ندارد که خداوند آن ها را به خلود وصف کند

وصفهما بالخلود و کرهنا أن نجعل لهما انقطاعا قال الرضا عليه السلام ليس علمه بذلك بموجب لا تقطاعه عنهم لأنه قد يعلم ذلك ثم يزيدهم ثم لا يقطعه عنهم و كذلك قال الله عز و جل في كتابه كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ و قال لأهل الجنة عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُوذٍ و قال عز و جل وَ فَاكِهِهِ كَثِيرَةً لَا مَقْطُوعَهُ وَلَا مَمْنُوعَهُ فهو عز و جل يعلم ذلك و لا يقطع عنهم الزيادة رأيت ما أكل أهل الجنة و ما شربوا ليس يخلف مكانه قال بلي قال أفيكون يقطع ذلك عنهم و قد أخلف مكانه قال سليمان لا قال فكذلك كلما يكون فيها إذا أخلف مكانه فليس بمقطوع عنهم قال سليمان بلي يقطعه عنهم و لا يزيدهم قال الرضا عليه السلام إذا يبس فيها و هذا يا سليمان إبطال الخلود و خلاف الكتاب لأن الله عز و جل يقول لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ و يقول عز و جل عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُوذٍ و يقول عز و جل وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ و يقول عز و جل خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا و يقول عز و جل وَ فَاكِهِهِ كَثِيرَةً لَا مَقْطُوعَهُ وَلَا مَمْنُوعَهُ فلم يحر و نحو استيم برای آنها پایانی قرار دهیم. فرمود: علم خدا موجب تناهی آنها نمی شود، خدا به آنها علم دارد، بر آنها افزوده و زیادی را از آن قطع نمی نماید، و خدا فرمود: «چون پوستهایشان می پخت، پوستهایی جدید جایگزین می کردیم تا عذاب را بچشند»، در مورد بهشتیان فرمود: «عطائی بی پایان» و «میوه های فراوان، همیشگی بدون این که کسی مانع شود» خدا این زیادی ها را می داند و دریغ نمی کند، آیا آنچه اهل بهشت مصرف می کنند خدا جایگزین آن نمی کند؟ گفت: بله، فرمود: آیا به جای آن چه مصرف شده، چیزی جایگزین کرده، آیا عطاء خود را قطع کرده؟ گفت: نه، فرمود: پس هر چه در بهشت باشد و مصرف شود و چیز دیگری را جای آن قرار دهد، آن چه جایگزین شده از اهل بهشت منقطع نخواهد شد. گفت: اضافی را دریغ کرده و زیادی به آنان نمی دهد، فرمود: پس آن چه در بهشت و جهنم است تمام خواهد شد، ای سلیمان! این خلاف کتاب و جاودانگی است چون خدا فرماید: «برای آنان هر چه خواهند موجود است و نزد ما اضافی است» و «عطائی بی پایان» و «آنان از آنجا بیرون رانده نمی شوند» و «در آن جاودان هستند» و «میوه های فراوان و همیشگی بدون این که کسی مانع می شود». سلیمان جوابی نداشت.

ثم قال الرضا عليه السلام: يا سليمان ألا تخبرني عن الإرادة فعل هي أم غير فعل قال بلى هي فعل قال عليه السلام فهي محدثة لأن الفعل كله محدث قال ليست بفعل قال فمعه غيره لم يزل قال سليمان الإرادة هي الإنشاء قال يا سليمان هذا الذي عبتموه على ضرار وأصحابه من قولهم إن كل ما خلق الله عز وجل في سماء أو أرض أو بحر أو بر من كلب أو خنزير أو قرد أو إنسان أو دابة إرادته الله وإن إرادته الله تحيا وتموت وتذهب وتأكّل وتشرب وتنكح وتلدّ وتظلم وتفعل الفواحش وتكفر وتشرك فيبأ منها ويعاد بها وهذا حدّها قال سليمان إنّها كالسّم مع والبصر والعلم قال الرضا عليه السلام قد رجعت إلى هذا ثانيه فأخبرني عن السّم والبصر والعلم أمصنوع قال سليمان لا قال الرضا عليه السلام فكيف نفيتموه قلت لم يرد ومرّه قلت أريد و ليست بمفعول له قال سليمان إنّما ذلك كقولنا مرّه علم ومرّه لم يعلم قال الرضا عليه السلام ليس ذلك سواء لأنّ نفي المعلوم ليس بنفي العلم ونفي المراد نفي الإرادة أن تكون إنّ الشّيء إذا لم يرد لم فرمود: أي سليمان! آیا اراده فعل است یا غیرفعل.

گفت: فعل است، فرمود: پس حادث باشد زیرا فعل حادث است. گفت: فعل نیست. فرمود: پس با خدا قدیمی دیگر باشد. گفت: اراده انشاء است.

فرمود: سليمان! این قولی است که عیب می کنند ضرار و اصحابش را بر آن که می گویند هرچه خدا خلق کرده در آسمان، زمین در بر و بحر از سنگ یا خوک یا انسان یا چارپایان اراده خدا هستند و اراده خدا می میرد و زنده می شود، می خورد و می آشامد و نکاح می کند و می زاید، ظلم و فواحش می کند و کافر و مشرک می گردد. پس خدا از او بیزار می شود و او را عذاب می کند و این حدّ اراده است بر آن قول. گفت: اراده همچو سمع و بصر و علم است. فرمود: باز برگشتی به آن سخن، پس به من بگو که سمع و بصر و علم مصنوعند گفت: نه، فرمود: پس چگونه نفی می کنید اراده را یک بار می گویند اراده نکرد باز می گویند اراده کرد، هرگاه او هم چو سمع و بصر و علم مصنوع نیست. گفت: مانند آن است که یک بار می گوئیم دانست و باز می گوئیم ندانست، فرمود: این ها یکسان نیستند، که نفی معلوم، نفی علم نیست. و نفی مراد نفی اراده است، زیرا تا چیزی اراده کرده نشود اراده نباشد

تکن اراده فقد يكون العلم ثابتا و إن لم يكن المعلوم بمنزله البصر فقد يكون الإنسان بصيرا و إن لم يكن المبصر و قد يكون العلم ثابتا و إن لم يكن المعلوم قال سليمان إنَّها مصنوعة قال فهي محدثه ليست كالسمع و البصر لأنَّ السَّمع و البصر ليسا بمصنوعين و هذه مصنوعة قال سليمان إنَّها صفة من صفاته لم تزل قال فينبغي أن يكون الإنسان لم يزل لأنَّ صفته لم تزل قال سليمان لا لأنَّه لم يفعلها قال الرضا عليه السلام يا خراساني ما أكثر غلطك أليس يارادته و قوله تكون الأشياء قال سليمان لا قال فإذا لم تكن يارادته و لا مشيَّته و لا أمره و لا بالمباشرة فكيف يكون ذلك تعالى الله عن ذلك فلم يحر جوابا ثمَّ قال الرضا عليه السلام أ لا تخبرني عن قول الله عزَّ و جلَّ و إذا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ و إذا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ و لا يتغيَّر عن حاله تعالى الله عن ذلك قال سليمان إنَّه لم يكن عنى بذلك إنَّه يحدث إرادته.

و اما زمانی که معلوم نباشد علم می تواند باشد همچو دیدن که آدمی بیننده باشد هر چند شیء دیدنی نباشد. گفت: اراده مصنوع است.

فرمود: پس حادث باشد نه همچو سمع و بصر زیرا که سمع و بصر مصنوع نیستند و این مصنوع است. گفت: این صفتی است از صفات آن قدیم و ازلی. فرمود: پس لازم است که انسان قدیم و ازلی باشد. گفت: نه! او آن را صفت نساخته و فرمود: ای خراسانی! چقدر اشتباه می کنی، آیا اشیا به اراده و قول خدا موجود شد. گفت: نه، فرمود: هرگاه به اراده و مشیَّت و امر او نشد و نه به مباشرت او، پس این موجودات چگونه ایجاد شدند؟ عاجز ماند و جواب نگفت، سپس فرمود: به من نمی گویی قول خدای عزَّ و جل: و إذا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا آیا منظور از اراده کردن خداوند در این آیه این است که خدا اراده را ایجاد می کند؟ گفت: آری، فرمود:

هرگاه اراده را ایجاد کند، پس قول تو که اراده همان اوست یا جزئی از اوست، باطل باشد زیرا که خود را ایجاد نکند و از حالت فعلی خود تغییر نمی کند و خداوند برتر از این است. گفت: منظور خدا این نیست که اراده ای ایجاد می کند.

قال فما عنى به قال عنى فعل الشىء قال الرضا عليه السلام ويلك كم تردّد فى هذه المسأله وقد أخبرتك أنّ الإراده محدثه لأنّ فعل الشىء محدث قال فليس لها معنى قال الرضا عليه السلام قد وصف نفسه عندكم حتّى وصفها بالإراده بما لا معنى له فإذا لم يكن لها معنى قديم و لا حديث بطل قولكم إنّ الله عزّ و جلّ لم يزل مریدا قال سليمان إنّما عنيت أنّها فعل من الله تعالى لم يزل قال ألم تعلم أنّ ما لم يزل لا يكون مفعولا و قديما و حديثا فى حاله واحده فلم يحر جوابا قال الرضا عليه السلام لا بأس أتمم مسألتك قال سليمان قلت إنّ الإراده صفه من صفاته قال كم تردّد على أنّها صفه من صفاته فصفته محدثه أو لم تزل قال سليمان محدثه قال الرضا عليه السلام الله أكبر فالإراده محدثه و إن كانت صفه من صفاته لم تزل فلم يرد شيئا قال الرضا عليه السلام إنّ ما لم يزل لا يكون مفعولا قال سليمان ليس الأشياء إراده و لم يرد شيئا قال الرضا عليه السلام وسوست يا سليمان فقد فعل و خلق ما لم يزل خلقه و فعله و هذه صفه من لا يدري ما فعل تعالى الله عن ذلك قال فرمود: منظورش چیست؟ گفت: یعنی کاری انجام می دهد. فرمود: وای بر تو! چند این سخن را تکرار می کنی، گفتم اراده حادث است زیرا فعل و ایجاد شیء حادث است. گفت: پس اراده معنی ندارد. فرمود: خدا خود را وصف کرد و اراده را وصف خود قرار داد، اراده ای که معنی ندارد، پس اگر اراده ازلی یا حادث نباشد سخن شما که می گوید خدا از ازل اراده می کرده، باطل خواهد بود. گفت: مقصود من آن است که اراده فعل ازلی اوست. فرمود: نمی دانی شیء ازلی نمی تواند در آن واحد مصنوع، محدث، قديم و ازلی باشد؟ سليمان در ماند و جواب نگفت.

فرمود: باک نیست سؤال را تمام کن. گفت: گفتم اراده صفتی است از صفات او، فرمود: چقدر این سخن را می گویی، این صفت حادث است یا قديم و ازلی؟ گفت: حادث است. فرمود: الله أكبر پس اراده حادث است هر چند صفتی است ازلی و قديم، در ماند و جواب نگفت. فرمود: هر چه ازلی است مفعول و مصنوع نگرده. گفت: اشياء عين اراده نیستند و خدا چیزی اراده نکرده، فرمود: وسوسه می کنی، آیا چیزی را که آفرینش آن را اراده نکرده، آفریده، این حال کسی است که نمی داند چه می کند، خدا منزّه است. گفت:

سلیمان یا سیدی فقد أخبرتک أنّها كالسمع والبصر والعلم قال المأمون و یلک یا سلیمان کم هذا الغلط و الترداد اقطع هذا و خذ فی غیره إذ لست تقوی علی غیر هذا الرّد قال الرضا علیه السّلام دعه یا امیر المؤمنین لا تقطع علیه مسألته فیجعلها حجّه تکلم یا سلیمان قال قد أخبرتک أنّها كالسمع والبصر والعلم قال الرضا علیه السّلام لا بأس أخبرنی عن معنی هذه أ معنی واحد أم معان مختلفه قال سلیمان معنی واحد قال الرضا علیه السّلام فمعنی الإرادات کلّها معنی واحد قال سلیمان نعم قال الرضا علیه السّلام فإن کان معناها معنی واحد ا كانت إرادته القیام إرادته القعود و إرادته الحیاه إرادته الموت إذا كانت إرادته واحد لم تتقدّم بعضها بعضا و لم یخالف بعضها بعضا و كانت شیئا واحدا قال سلیمان إنّ معناها مختلف قال علیه السّلام فأخبرنی عن المرید أ هو الإراده أو غیرها قال سلیمان بل هو الإراده قال الرضا علیه السّلام فالمرید عندکم مختلف إذ كان هو الإراده قال یا سیدی لیس الإراده المرید قال فالإرادته محدثه و إلا فمعنه غیره افهم و زد فی مسألتک قال سلیمان فإنّها اسم من من گفتم که مانند سمع و بصر و علم است.

مأمون گفت: وای بر تو ای سلیمان! چقدر اشتباه می کنی و این کلام را تکرار می کنی سخن دیگری را شروع کن. حضرت فرمود:

بگذار سؤالش را بگوید، سخنش را قطع مکن تا حجّت خود را ظاهر سازد، سپس فرمود: ای سلیمان ادامه بده. سلیمان گفت: من گفتم که این همچو سمع و بصر و علم است. حضرت فرمود: با من بگو معنی اراده یکی است یا چند معنی مختلف است؟ سلیمان گفت: یکی است.

حضرت فرمود: پس معنی همه اراده ها یکی است، سلیمان گفت: آری، حضرت فرمود: پس لازم آید که اراده قیام اراده قعود باشد و اراده حیات اراده موت، چون اراده ها همه یکی است یعنی بعضی بر بعضی مقدّم نیستند و یک چیزند. سلیمان گفت: معنی اراده مختلف است. حضرت فرمود: به من بگو که مرید اراده است یا غیر اراده؟ گفت: بلکه اراده است. حضرت فرمود: پس مرید نزد شما مختلف شد هرگاه عین اراده باشد. گفت: ای سرورم! اراده عین مرید نیست. فرمود: پس محدث باشد و اگر نه با او قدیمی دیگر خواهد بود، ای سلیمان! بفهم.

سلیمان گفت: بلکه اراده نامی است از نام های او.

أسمائه قال الرضا عليه السلام هل سمى نفسه بذلك قال سليمان لا لم يسم به نفسه بذلك قال الرضا عليه السلام فليس لك أن تسميه بما لم يسم به نفسه قال قد وصف نفسه بأنه مرید قال الرضا عليه السلام ليس صفته نفسه أنه مرید إخباراً عن أنه إرادة ولا إخباراً عن أن الإرادة اسم من أسمائه قال سليمان لأن إرادته علمه قال الرضا عليه السلام يا جاهل فإذا علم الشيء فقد أرادته قال سليمان أجل فقال فإذا لم يرده لم يعلمه قال سليمان أجل قال من أين قلت ذاك وما الدليل على أن إرادته علمه وقد يعلم ما لا يریده أبداً وذلك قوله عز وجل ولئن شئنا لنذهبن بالذي أوحينا إليك فهو يعلم كيف يذهب به وهو لا يذهب به أبداً قال سليمان لأنه قد فرغ من الأمر فليس يزيد فيه شيئاً قال الرضا عليه السلام هذا قول اليهود فكيف قال تعالى ادعوني أستجب لكم قال سليمان إنما عنى بذلك أنه قادر عليه قال أفيعد ما لا يفى به فكيف قال يزيد في الخلق ما يشاء وقال عز وجل يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِدَّتَهُ أُمُّ الْكِتَابِ وقد فرغ من الأمر فلم يحرج جواباً قال الرضا عليه السلام يا سليمان هل گفت: او خود این نام بر خود نهاد. فرمود: پس تو را نرسد که او را این نام نهی. گفت: بلی او خود را وصف کرده که مرید است. فرمود: هرگاه خود را به آن وصف کرد معنایش این نیست که بگوید: او اراده است و یا این که اراده نامی از نامهای اوست. گفت:

اراده او علم او است. فرمود: ای نادان! اگر خدا به چیزی عالم است چنین معنا می دهد که آن را اراده کرده؟ گفت: آری، فرمود: اگر اراده نکند ندانسته است؟ گفت: آری، فرمود: این را از کجا می گویی و چه دلیل داری بر این که اراده، علم است و حال آن که او می داند و علم دارد به آن چه هرگز اراده نمی کند مثل آن که فرمود: «اگر بخواهیم آن چه را بر تو وحی نموده ایم خواهیم برد» خدا می داند چگونه آن را ببرد و هرگز این کار را نخواهد کرد. گفت: چون از کار فارغ شده و بر آن چه مقدر کرده چیزی نخواهد افزود. فرمود: این قول یهود است اگر چنین باشد پس خدا چگونه فرمود: «بخوانید تا اجابت کنم شما را»؟ گفت: یعنی قادر است بر انجام آن. فرمود: آیا وعده می دهد به چیزی که وفا نمی کند، پس چطور فرمود: «هرآنچه بخواهد در خلقت اضافه می کند» و فرمود: «هرآنچه بخواهد محو می کند و هرآنچه بخواهد ثابت می کند و ام الكتاب نزد اوست» حال آنکه از کار فارغ شده؟ جواب نگفت.

یعلم أنّ إنسانا یكون ولا یرید أن یخلق إنسانا أبدا و أنّ إنسانا یموت الیوم و لا یرید أن یموت الیوم قال سلیمان نعم قال الرضا علیه السلام فیعلم أنّه یكون ما یرید أن یكون أو یعلم أنّه یكون ما لا یرید أن یكون قال یعلم أنّهما یكونان جمیعا قال الرضا علیه السلام إذا یعلم أنّ إنسانا حیّ میت قائم قاعد أعمی بصیر فی حاله واحده و هذا هو المحال قال جعلت فداک فإِنَّه یعلم أنّه یكون أحدهما دون الآخر قال لا بأس فإِنَّهما یكون الّذی أراد أن یكون أو الّذی لم یرد أن یكون قال سلیمان الّذی أراد أن یكون فضحك الرضا علیه السلام و المأمون و أصحاب المقالات قال الرضا علیه السلام غلطت و ترکت قولک أنّه یعلم أنّ إنسانا یموت الیوم و هو لا یرید أن یموت الیوم و أنّه یخلق خلقا و أنّه لا یرید أن یخلقهم و إذا لم یجز العلم عندکم بما لم یرد أن یكون فإِنَّما یعلم أن یكون ما أراد أن یكون قال سلیمان فإِنَّما قولی إنّ الإراده لیست هو و لا غیره قال الرضا علیه السلام یا جاهل إذا قلت لیست هو فقد جعلتها غیره و إذا قلت لیست هی غیره فقد جعلتها هو قال سلیمان فهو یعلم کیف یصنع الشیء قال فرمود: سلیمان! آیا خدا می داند که انسانی موجود خواهد شد در حالی که اراده نکرده انسانی خلق کند، آیا می داند که انسانی امروز می میرد در حالی که اراده نکرده که امروز بمیرد؟ گفت: آری، فرمود:

پس آیا می داند که آنچه که اراده کرده موجود خواهد شد؟ یا آنچه را که اراده نکرده؟ گفت: هر دو را می داند که می شود. فرمود: پس باید بدانند که شخص زنده و مرده است و ایستاده و نشسته و کور و بینا در یک حال و این محال است. گفت: فدایت شوم می داند که یکی می شود نه آن دیگری، فرمود:

کدام می شود؟ آنچه اراده کرده بشود یا آنچه اراده نکرده بشود؟ گفت: آنچه اراده کرده. حضرت رضا علیه السلام و مأمون و اصحاب مقالات خندیدند.

حضرت فرمود: این غیر آن شد که می گفتمی خدا می داند که فلانی امروز می میرد و اراده نکرده بود که امروز بمیرد و این که خلق می کند و اراده داشت که آن خلق نکند. پس هرگاه جایز ندانید که بدانند آن چه اراده ندارد که بشود پس آن می داند که اراده دارد که بشود. گفت: سخن من این است که اراده نه او است و نه غیر او. فرمود: یا جاهل این که گفتمی او نیست یعنی غیر او است و این که گفتمی غیر او نیست یعنی او است پس هم او است و هم او نیست. گفت: آیا خدا می داند چگونه چیزی را خلق کند؟

نعم قال سليمان فإن ذلك إثبات للشيء قال الرضا عليه السلام أحلت لأن الرجل قد يحسن البناء وإن لم يبن ويحسن الخياطه وإن لم يخط ويحسن صنعه الشيء وإن لم يصنعه أبدا ثم قال له يا سليمان هل تعلم أنه واحد لا شيء معه قال نعم قال الرضا عليه السلام فيكون ذلك إثباتا للشيء قال سليمان ليس يعلم أنه واحد لا شيء معه قال الرضا عليه السلام أفتعلم أنت ذاك قال نعم قال فأنتم يا سليمان إذا أعلم منه قال سليمان المسأله محال قال محال عندك أنه واحد لا شيء معه وأنه سميع بصير حكيم قادر قال نعم قال فكيف أخبر عز وجل أنه واحد حتى سميع بصير حكيم قادر عليهم خبير وهو لا يعلم ذلك وهذا رد ما قال وتكذيبه تعالى الله عن ذلك ثم قال له الرضا عليه السلام فكيف يريد صنع ما لا يدري صنعه ولا ما هو وإذا كان الصانع لا يدري كيف يصنع الشيء قبل أن يصنعه فإثما هو متحير تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا قال سليمان فإن الإراده القدره قال الرضا عليه السلام وهو عز وجل يقدر على ما لا يريد أبدا ولا بد من ذلك لأنه قال تبارك وتعالى ولئن شئنا لنذهبن بالآذي فرمود: آری. گفت: پس اقتضا می کند که از ازل موجود باشد. فرمود: محال گفتمی، چه بسا شخصی بدایی می داند و خانه ای نمی سازد، می تواند بدوزد و نمی دوزد و بالجمله صفتی خوب می داند و هرگز نمی کند. ای سلیمان! خدا می داند که یکی است چیزی با او نیست؟ گفت:

آری، فرمود: پس این نیز اقتضا کند که اثبات آن چیز کرده باشد. گفت: نمی داند که یکی است و با او چیزی نیست. فرمود: تو این را می دانی؟! گفت:

آری، فرمود: پس تو از او عالم تر باشی. گفت: این مسأله محال است. فرمود: محال است نزد تو که او یکی باشد و با او چیزی نباشد و سمیع و بصیر و حکیم و قدیر باشد. گفت: آری، فرمود: چگونه ما را خبر داد که او واحد و حی و سمیع و بصیر و علیم و خبیر است و او این ها نمی داند و این ردی بر قول خدا و تکذیب اوست و خدا برتر از آن است. فرمود:

چگونه می خواهد چیزی را بسازد که ساختن آن را نمی داند؟ صانعی که قبل از ساختن نمی داند که چگونه باید آن را بسازد، حیران است و خدا از این برتر است. گفت: از آن جا که اراده قدرت است.

فرمود: خدا قادر است بر آن چه هرگز اراده نمی کند، گریزی از این نیست و خدا فرمود: «اگر خواهیم می بریم آن چه را وحی کرده ایم به تو».

أوحينا إليك فلو كانت الإرادة هي القدره كان قد أراد أن يذهب به لقدرته فانقطع سليمان فقال المأمون عند ذلك يا سليمان هذا أعلم هاشمي ثم تفرق القوم.

قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه كان المأمون يجلب على الرضا عليه السلام من متكلمى الفرق و الأهواء المضله كل من سمع به حرصا على انقطاع الرضا عليه السلام عن الحججه مع واحد منهم و ذلك حسدا منه له و لمنزلته من العلم فكان لا يكلمه أحد إلا أقر له بالفضل و التزم الحججه له عليه لأن الله تعالى ذكره يأبى إلا أن يعلى كلمته و يتم نوره و ينصر حجته و هكذا وعد تبارك و تعالى فى كتابه فقال إنا لننصر رُسُلنا و الَّذِينَ آمَنُوا فى الْحَيَاةِ الدُّنْيَا يعنى بالذنين آمنوا الأئمه الهداه و أتباعهم العارفين بهم و الآخذين عنهم بنصرهم بالحججه على مخالفيهم ما داموا فى الدنيا و كذلك يفعل بهم فى الآخره و إن الله عز و جل لا يخلف الميعاد.

اگر اراده همان قدرت می بود، خدا اراده کرده که آن را ببرد، چون قدرت بر این کار را داشت. سلیمان در جواب در ماند. مأمون گفت: سلیمان! او عالم ترین هاشمی است و سپس مردم پراکنده شدند.

مصنّف گوید: مأمون علمای فرق خارج از صراط مستقیم و افرادی را که می شناخت و یا شنیده بود را به دلیل حرص بر مقام علمی حضرت رضا علیه السلام از تمام عالم جمع می کرد که با آن حضرت مناظره کنند و او را مجاب سازند تا آتش حسدش خاموش شده و از این طریق شأن علمی ایشان را لکه دار نماید، اما هیچ کدام از علمای فرق با آن جناب به بحث نپرداخت جز این که به مقام بلند علمی او اعتراف نمود و دلایل حضرت او را مجاب می کرد، چون خدا ابا داشت که فردی بر ایشان چیره شده و نور خدا را تمام کند، خدا حجّت خود را یاری می دهد و خدا چنین به وعده ای که داده و فرموده «ما یاری می کنیم فرستادگان خود را و کسانی که در این جهان ایمان آورده اند» عمل می کند، منظور از کسانی که ایمان آورده اند ائمه هدی هستند و پیروان با معرفت آنان و کسانی که از ایشان علیه مخالفین اخذ حجّت نموده اند، تا زمانی که در این جهان هستند، هم چنین رفتار می کند با آنان در عالم دیگر، و خدا هرگز خلف وعده نخواهد کرد.

14 باب ذکر مجلس آخر للرضا عليه السلام عند المأمون مع أهل الملل و المقالات و ما أجاب به علي بن محمد بن الجهم في عصمه الأنبياء سلام الله عليهم أجمعين 164 1 حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه و الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتّب و علي بن عبد الله الوراق رضي الله عنهم قالوا حدّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم قال حدّثنا القاسم بن محمد البرمكي قال حدّثنا أبو الصلت الهروي قال لما جمع المأمون لعلي بن موسى الرضا عليه السلام أهل المقالات من أهل الإسلام و الديانات من اليهود و النصارى و المجوس و الصابئين و سائر أهل المقالات فلم يقم أحد إلا و قد ألزمه حجّته

14- ذکر مجلس دیگر امام رضا عليه السلام که نزد مأمون با اهل ملل و مقالات واقع شد و جوابهایی که به علی بن محمد بن جهم داد در عصمت انبیا عليهم السلام

14- ذکر مجلس دیگر امام رضا عليه السلام که نزد مأمون با اهل ملل و مقالات واقع شد و جوابهایی که به علی بن محمد بن جهم داد در عصمت انبیا عليهم السلام

164 1 احمد بن زياد بن جعفر همداني و حسين بن ابراهيم بن احمد بن هشام مكتب و علي بن عبد الله وراق گویند: علی بن ابراهیم گوید:

قاسم بن محمد برمکی گوید: روایت کرد برای ما ابو الصلت هروی که گفت: چون مأمون برای مناظره علی بن موسی الرضا عليه السلام و ارباب مقالات از اهل اسلام و سایر ادیان مثل یهود و نصاری و مجوس و صائبان و سایر اصحاب کلام را جمع کرد، هیچ یک با آن حضرت سخن نکردند، مگر حجّت بر ایشان تمام کرد، گویی سنگ بر گلویشان افکند. علی بن جهم

كَانَهُ الْقَم حَجْرًا قَامَ إِلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْجَهْمِ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَتَقُولُ بِعَصْمِهِ الْأَنْبِيَاءُ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَمَا تَعْمَلُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
 وَعَصَى آدَمَ رَبَّهُ فَغَوَىٰ وَفِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَذَا التَّنُونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ وَفِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَقَدْ
 هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا وَفِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي دَاوُدَ ظَنَّ دَاوُدَ أَنَّهَا فَتْنَاهُ وَقَوْلُهُ تَعَالَىٰ فِي نَبِيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ
 مُبْدِيهِ فَقَالَ الرَّضَا وَيْحَكَ يَا عَلِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَنْسِبْ إِلَىٰ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ الْفَوَاحِشَ وَلَا تَتَأَوَّلْ كِتَابَ اللَّهِ بِرَأْيِكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ قَالَ وَمَا يَعْلَمُ
 تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ وَأَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي آدَمَ وَعَصَى آدَمَ رَبَّهُ فَغَوَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ حَجَّجَهُ فِي أَرْضِهِ وَخَلِيفَهُ فِي بِلَادِهِ لَمْ
 يَخْلُقْهُ لِلْجَنَّةِ وَكَانَتْ الْمَعْصِيَةُ مِنْ آدَمَ فِي الْجَنَّةِ لَا فِي الْأَرْضِ وَعَصْمَتُهُ تَجِبُ أَنْ يَكُونَ فِي الْأَرْضِ لِيَتِمَّ مَقَادِيرُ أَمْرِ اللَّهِ فَلَمَّا أَهْبَطَ إِلَى
 الْأَرْضِ وَجَعَلَ حَجَّجَهُ وَخَلِيفَهُ عَصَمَ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ وَأَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ
 سَوَىٰ أَوْ قِيَامَ نَمُودَ وَكَانَتْ: يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ! چَه می گویی در عصمت انبیا؟ فرمود: معصوم هستند. گفت: چَه می گویی در قول خدا وَعَصَى
 آدَمَ رَبَّهُ فَغَوَىٰ وَذَا التَّنُونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ وَقَوْلِ خُدا دَرِبَارَه یوسف علیه السلام وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا وَقَوْلِ خُدا
 دَرِبَارَه دَاوُدَ وَظَنَّ دَاوُدَ أَنَّهَا فَتْنَاهُ وَقَوْلِ خُدا دَرِبَارَه پیغمبر خود مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ؟ فرمود: وای بر
 تو! ای علی! از خدا بترس و به انبیای خدا فواحش و قبایح نسبت مکن و کتاب خدا را برای گمان خود تأویل مکن؛ زیرا خدا می فرماید: «نمی
 داند تأویل آن را مگر خدا و استواران ثابت قدم در علم». اما آن که خدا در باره آدم علیه السلام فرمود: وَعَصَى آدَمَ رَبَّهُ فَغَوَىٰ خدا آدم را برای
 آن خلق کرد که در زمین او حجّت و در بلاد خلیفه باشد و برای حجّت او را خلق نکرد و معصیت از او در حجّت صادر شد نه در زمین و
 عصمت او در زمین واجب بود تا مقادیر امر خدا تمام گردد و چون به زمین فرود آورد او را خلیفه خود گردانید و معصوم شد. به دلالت قول
 خدا که فرمود: «خدا برگزید آدم، نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان» اما قول خدا:

ذَا التُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ إِنَّمَا ظَنَّ بِمَعْنَى اسْتَيْقِنَ أَنَّ اللَّهَ لَنْ يَضَيِّقَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ أَلَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ أَى ضَيِّقَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ وَ لَوْ ظَنَّ أَنَّ اللَّهَ لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ لَكَانَ قَدْ كَفَرَ وَأَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي يُوسُفَ وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا فَأَنَّهُ هَمَّتْ بِالْمَعْصِيَةِ وَ هَمَّ يُوسُفُ بِقَتْلِهَا إِنْ أَجْبَرَتْهُ لِعَظْمِ مَا تَدَاخَلَهُ فَصَرَفَ اللَّهُ عَنْهُ قَتْلَهَا وَ الْفَاحِشَةَ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ يَعْنِي الْقَتْلَ وَ الزِّنَاءَ وَ أَمَّا دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا يَقُولُ مَنْ قَبْلَكُمْ فِيهِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْجَهْمِ يَقُولُونَ إِنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ فِي مُحْرَابَةٍ يَصَلِّي فَتَصَوَّرَ لَهُ إِبْلِيسُ عَلَى صُورِهِ طَيْرٌ أَحْسَنُ مَا يَكُونُ مِنَ الطَّيُورِ فَقَطَعَ دَاوُدَ صَلَاتَهُ وَ قَامَ لِيَأْخُذَ الطَّيْرَ فَخَرَجَ الطَّيْرُ إِلَى الدَّارِ فَخَرَجَ الطَّيْرُ إِلَى السَّطْحِ فَصَعِدَ فِي طَلْبِهِ فَسَقَطَ الطَّيْرُ فِي دَارِ أُورِيَا بْنِ حَنَّانٍ فَاطَّلَعَ دَاوُدُ فِي أَثَرِ الطَّيْرِ فَإِذَا بِأَمْرَأَةٍ أُورِيَا تَغْتَسِلُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا هَوَاهَا وَ كَانَ قَدْ أَخْرَجَ أُورِيَا فِي بَعْضِ غَزَوَاتِهِ فَكَتَبَ إِلَى صَاحِبِهِ أَنْ قَدِّمَ أُورِيَا أَمَامَ التَّابُوتِ فَقَدَّمَ فَظَفَرَ أُورِيَا بِالْمَشْرُوكِينَ وَ ذَا التُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ «ظَنَّ» بِهَ مَعْنَى يَقِينٌ كَرَدَ كَمَا رُوِيَ رَأَى رَأَى تَنَگَ نَكِيرًا، أَيَا إِيْنِ آيَةَ رَأَى نَشْنِيْدَهُ أَى «وَقَتِي خَدَا إِنْسَانٍ رَأَى بِيَا مَآئِدٍ بِسَ رُوْزِي أَش رَأَى تَنَگَ كُنْدَ»، يَعْنِي إِنْ كَرَدَ يُونُسَ كَمَا رُوِيَ كَرَدَ كَمَا خَدَا تَوَانِيِي نَادَرَدَ، قَطَعَا كَافِرٌ شَدَّ بِوَدِّهِ. أَمَا قَوْلُ خَدَا دَرِبَارَهُ يُونُسَ وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا زَلِيخَا قَصْدَ مَعْصِيَةٍ كَرَدَ وَ يُونُسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَصْدَ كَرَدَ كَمَا أَوْرَا بِكَشَدَ إِنْ كَرَدَ أَوْرَا بِرَأَى كَارَ إْجْبَارَ كُنْدَ، چُونِ إِنْ أَمْرٌ دَرِ دَلِّ أَوْ بَزْرَگَ نَمُودَ. خَدَا أَوْرَا إِنْ أَرْتَكَا بَ قَتْلِ وَ زِنَا بَزْدَا شَتِّ وَ فَرَمُودَ: «إِنِ بَرَأَى إِنْ أَسْتُ كَمَا بَزْ گَرْدَانِيْمَ إِنْ أَوْ بَدَّ وَ عَمَلُ قَبِيْحٍ رَأَى» قَتْلُ وَ فَحْشَا أَسْتُ.

و اما در مورد داود عليه السلام قوم شما چه می گویند؟ ابن جهم گفت: می گویند داود علیه السلام در محراب نماز می گزارد که ابلیس به صورت مرغی نیکو خود را بر او عرضه کرد داود نماز ببرید و برخاست تا مرغ را بگیرد، مرغ از خانه بیرون شد از پی او پیامد به بام پرید در بام شد مرغ در خانه اوریا بن حنان افتاد. داود بر آن خانه برآمد زن او را دید که غسل می کند چون بدید به او علاقه مند شد، داود اوریا را به جنگ فرستاده بود، به صاحب آن لشکر نوشت که اوریا را جلوتر از تابوت عهد بفرست، اوریا بر مشرکان ظفر یافت

فصعب ذلك على داود فكتب إليه ثانياً أن قدمه أمام التابوت فقتل أوريا فتزوج داود بامرأته قال فضرب الرضا عليه السلام بيده على جبهته وقال إنا لله وإنا إليه راجعون لقد نسبتم نبياً من أنبياء الله إلى التهاون بصلاته حتى خرج في أثر الطير ثم بالفاحشه ثم بالقتل فقال يا ابن رسول الله فما كان خطيئته فقال ويحك إن داود إنما ظن أن ما خلق الله عز وجل خلقاً هو أعلم منه فبعث الله عز وجل إليه الملكين فتسورا المحراب فقالا خصمان بغى بعضنا على بعض فاحكم بيننا بالحق ولا تشطط واهدنا إلى سواء الصراط إن هذا أخى له تسع وتسعون نعجه ولي نعجه واحده فقال أكفلنيتها وعزني في الخطاب فعجل داود عليه السلام على المدعى عليه فقال لقد ظلمك بسؤال نعجتك إلى نعاجه ولم يسأل المدعى البيئه على ذلك ولم يقبل على المدعى عليه فيقول له ما تقول فكان هذا خطيئه رسم الحكم لا ما ذهبتم إليه ألا تسمع الله عز وجل يقول يا داود إنا جعلناك خليفه في الأرض فأحكم بين الناس بالحق ولا تتبع الهوى إلى آخر این حال بر داود عليه السلام گران آمد، دوباره نوشت که اوریا را پیش تابوت دار و او کشته شد، داود زن اوریا را بخواست. حضرت دست مبارک بر پیشانی زد و فرمود: «انا لله و انا اليه راجعون» به یکی از پیامبران خدا تهاون و عدم مبالا به نماز نسبت داده و می گوید: نماز را رها کرده و به دنبال او رفت و به او عمل منافی عفت و قتل نسبت دادید؟! گفت: یا بن رسول الله! خطای داود چه بود؟ فرمود: وای بر تو! داود گمان کرد خدا کسی داناتر از او را خلق نکرد، لذا خدا دو ملک سوی او فرستاد و آن دو از دیوار محراب بالا رفته و به او گفتند: «ما دو نفر باهم اختلاف داریم و یکی از ما بر دیگری ظلم کرده، بین ما به حق حکم کن و خلاف نگو و ما را به درستی راهنمایی کن، این برادر من نود و نه گوسفند دارد و من یک گوسفند دارم، به من گفته آن یکی را به من بسپار و در این گفتگو حریف او نشدم» داود علیه السلام عجله کرد و به «مدعی علیه» گفت: «با این درخواست بر تو ظلم کرده» و از مدعی بیینه ای نخواست و حتی به مدعی علیه نگفت که تو چه می گویی؟ این خطا، خطای رسم داوری بود نه خطایی که شما معتقدید، آیا نشنیده ای که خدا فرمود: «ای داود ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم، به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی نکن» تا آخر آیه؟

الآیه فقال يا ابن رسول الله فما قصّته مع أوريا فقال الرضا عليه السلام إنّ المرأة في أيام داود عليه السلام كانت إذا مات بعلها أو قتل لا تتزوج بعده أبداً و أول من أباح الله له أن يتزوج بامرأه قتل بعلها كان داود عليه السلام فتزوج بامرأه أوريا لما قتل و انقضت عدتها منه فذلك الذي شقّ على الناس من قبل أوريا و أمّا محمّد صلّى الله عليه و آله و قول الله عزّ و جلّ وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَرَفَ نَبِيَّهَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَسْمَاءَ أَزْوَاجِهِ فِي دَارِ الدُّنْيَا وَ أَسْمَاءَ أَزْوَاجِهِ فِي دَارِ الْآخِرَةِ وَ أَنَّهُنَّ أُمَّهَاتُ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِحْدَاهُنَّ مِنْ سَمَى لَهُ زَيْنَبُ بِنْتُ جَحْشٍ وَ هِيَ يَوْمئِذٍ تَحْتَ زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ فَأَخْفَى اسْمَهَا فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يَبْدِهِ لِكَيْلَا يَقُولَ أَحَدٌ مِنَ الْمُنَافِقِينَ إِنَّهُ قَالَ فِي امْرَأَةٍ فِي بَيْتِ رَجُلٍ إِنَّهَا إِحْدَى أَزْوَاجِهِ مِنْ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ وَ خَشِيَ قَوْلَ الْمُنَافِقِينَ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ يَعْنِي فِي نَفْسِكَ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مَا تَوَلَّى تَرْوِيجَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ إِلَّا تَرْوِيجَ حَوَاءَ مِنْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ زَيْنَبُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِقَوْلِهِ فَلَمَّا قَضَى كَفْتُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! پس قصه او با اوريا چگونه بوده؟ فرمود: در ایام داود عليه السلام هر زن که شوهرش می مرد یا کشته می شد بعد از او شوهر نمی کرد، اول کسی که خدا مباح کرد برای او که بخواهد زنی را که شوهرش کشته شده، داود عليه السلام بود. پس زن اوريا را بخواست. پس از قتل او و انقضای عده او، این حال بر مردمان شاق آمد از کشته شدن اوريا و اما محمّد صلّى الله عليه و آله که خدا درباره او فرمود: «در خاطر خود پنهان می داری آن چه خدا آن را آشکار می کنند، می ترسی از مردمان و خدا سزاوارتر است که از او بترسی»، خداوند اسامی همسران آن حضرت در دنیا و آخرت را به آن حضرت اطلاع داد و اعلام نمود که آنها «ام المؤمنین» هستند، یکی از ایشان زینب دختر جحش بود که در آن روز همسر زید بن حارثه بود، حضرت نام او را در نفس خود پنهان داشت و ظاهر نکرد تا کسی از منافقان نگوید که او زن مردی را که در خانه او است از زنان خود و امهات مؤمنان نام می برد و از قول منافقان ترسید. خدا فرمود: «از مردم می ترسی و خدا سزاوارتر است که از او بترسی» و خدا متولی تزویج کسی نشد مگر تزویج حوا و آدم و زینب و رسول خدا صلّى الله عليه و آله که قول خدا نیز به این اشاره دارد که فرمود:

زید منها وطرا زوّجناکها الآیه و فاطمه من علیّ علیه السّلام قال فبکی علیّ بن محمّد بن الجهم فقال یا ابن رسول اللّٰه أنا تائب إلى اللّٰه عزّ و
جلّ من أن أنطق فی أنبیاء اللّٰه علیهم السّلام بعد یومی هذا إلاّ بما ذکرته.

«چون زید کام خود از او برگرفت او را به عقد تو درآوردیم و نیز فاطمه و علی علیه السّلام را، راوی گفت: پس علی بن محمد بن جهم
بگریست و گفت: یا بن رسول اللّٰه! من توبه می کنم به خدای عزّ و جلّ که بعد از این درباره انبیای او سخن نگویم، مگر به آن چه تو گفتی.

15 باب ذکر مجلس آخر للرضا عليه السلام عند المأمون في عصمه الأنبياء عليهم السلام 165 1 حدّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشيّ رضی الله عنه قال حدّثني أبي عن حمدان بن سليمان التيسابوريّ عن عليّ بن محمّد بن الجهم قال حضرت مجلس المأمون وعنده الرضا عليّ بن موسى عليه السلام فقال له المأمون يا ابن رسول الله أليس من قولك أنّ الأنبياء معصومون قال بلى قال فما معنى قول الله عزّ وجلّ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ لَأَدَمُ أُسْكُنُ أَنْتَ وَرَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ وَأشار لهما إلى شجره الحنطة فتكونا من الظالمين ولم يقل لهما لا تأكلا من هذه الشجرة ولا ممّا كان من جنسها

15- ذکر مجلسی دیگر از امام رضا عليه السلام نزد مأمون در عصمت انبياء عليهم السلام

15- ذکر مجلسی دیگر از امام رضا عليه السلام نزد مأمون در عصمت انبياء عليهم السلام

165 1 تميم بن عبد الله بن تميم قرشي گوید:

روایت کرد برای من پدرم از حمدان بن سليمان نیشابوری از علی بن محمد بن جهم که گفت: به مجلس مأمون وارد شدم و امام رضا عليه السلام نیز نزد او بود. مأمون به آن حضرت گفت: یا بن رسول الله! تو می گویی که انبیا معصوم هستند؟ فرمود: بلی، گفت: پس چه معنی دارد قول خداوند: وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى حضرت فرمود: خداوند به آدم فرمود:

أُسْكُنُ أَنْتَ وَرَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ که اشاره به درخت گندم نمود و خداوند به ایشان نفرمود: از این درخت و هرچه از جنس این درخت باشد، نخورید. پس از غیر آن درخت

فلم يقربا تلك الشجره و لم يأكلا منها و إنما أكلا من غيرها لَمَا أن وسوس الشيطان إليهما و قال ما نهاكما ربكما عن هذه الشجره و إنما ينهاكما أن تقربا غيرها و لم ينهكما عن الأكل منها إلا أن تكونا ملكين أو تكونا من الخالدين و قاسمهما إني لكما لمن الناصحين و لم يكن آدم و حواء شاهدا قبل ذلك من يحلف بالله كاذبا فدلاهما بغرور فأكلا منها ثقه بيمينه بالله و كان ذلك من آدم قبل النبوه و لم يكن ذلك بذنب كبير استحق به دخول النار و إنما كان من الصغائر الموهوبه التي تجوز على الأنبياء قبل نزول الوحي عليهم فلما اجتباه الله تعالى و جعله نبيا كان معصوما لا يذنب صغيره و لا كبيره قال الله عز و جل وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ .

فقال له المأمون فما معنى قول الله عز و جل فلما آتاها صالحا جعلنا له شركاء فيما آتاها فقال له الرضا عليه السلام إن حواء ولدت لآدم خمسمائه بطن ذكرا و أنثى و خوردند چه شیطان و سوسه کرد و گفت:

«پروردگار شما، شما را از این درخت نهی نکرده» و فقط شما را از نزدیک شدن به غیر آنها نهی کرده مگر به این خاطر که فرشته نشوید و جاودانه نگردید و قسم خورد که من خیرخواه شما هستم و آدم و حواء قبل از آن کسی را ندیده بودند که به دروغ به خدا قسم یاد کند، «ایشان را فریب داد» آنها نیز با اطمینان به قسم او از درخت خوردند و این قبل از نبوت آدم واقع شد و گناهی نبود که به آن مستحق دخول نار گردد، بلکه از گناهان صغیره بود که خدا می بخشد و بر انبیا قبل از نزول وحی جایز است و چون خدا او را برگزید و نبوت داد، معصوم شد و کبیره و صغیره مرتکب نشد، چنان چه خدا فرمود: «آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و به گمراهی افتاد، سپس او را برگزید و پروردگار توبه او را پذیرفت و هدایت نمود و فرمود: «خدا آدم، نوح، آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان برتری داد». مأمون گفت: چیست معنی قول خدا که فرمود: «وقتی خداوند فرزند صالح به آنان داد، آنان در مورد این فرزند شریکهای برای خدا قائل شدند»؟ حضرت فرمود: حوا برای آدم علیه السلام پانصد شکم بزیاید و در هر شکم یک پسر و یک دختر، و آدم

إِنَّ آدَمَ وَ حَوَّاءَ عَاهَدَا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ دَعَوَاهُ وَ قَالَا لئن آتَيْتِنَا صَالِحًا لَنكوننَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا مِنَ النَّسْلِ خَلَقَا سوِيًّا بَرِيئًا مِنَ الزَّمانِ وَ العَاهَةِ وَ كانَ ما آتَاهُمَا صَنفِينَ صَنفًا ذَكَرانا وَ صَنفًا إِنائًا فَجَعَلَ الصَّنفانَ لِلَّهِ تَعَالَى ذَكَرَهُ شَرِكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا وَ لَمْ يَشْكُرَاهُ كَشَكَرَ أَبُوهُمَا لَهُ عَزَّ وَ جَلَّ قالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ.

فقال المأمون أشهد أنك ابن رسول الله صلى الله عليه و آله حقًا فأخبرني عن قول الله عزَّ و جلَّ في حقِّ إبراهيم عليه السَّلام فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قالَ هَذَا رَبِّي فَقَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلامُ إِنَّ إبراهيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَقَعَ إِلى ثَلاثَةِ أَصنافِ صَنفٍ يَعْبُدُ الزَّهْرَةَ وَ صَنفٍ يَعْبُدُ القَمَرَ وَ صَنفٍ يَعْبُدُ الشَّمْسَ وَ ذَلكَ حِينَ خَرَجَ مِنَ السَّرْبِ الَّذِي أَخْفَى فِيهِ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ فَرَأَى الزَّهْرَةَ قالَ هَذَا رَبِّي عَلى الإِنكارِ وَ الاسْتِخْبارِ فَلَمَّا أَفَلَ الكَوْكَبَ قالَ لا أَحَبُّ الأَفْلينَ لِأَنَّ الأَفُولَ مِنَ صَفاةِ المَحْداثِ لا مِنَ صَفاةِ القَدَمِ فَلَمَّا رَأَى القَمَرَ بازْغَا قالَ هَذَا رَبِّي عَلى الإِنكارِ وَ الاسْتِخْبارِ فَلَمَّا أَفَلَ قالَ لئن لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكوننَّ مِنَ القَوْمِ وَ حِوايا خِدا عَهدِ كَردِهِ وَ دَعا كَردِهِ وَ كَفتِهِ بوَدَدِهِ كَه «اگر ما را نسل نیکو بخشی ما از شاکران خواهیم بود و چون آنان را نسل صالحی بخشید» نسلی که درست اندام و پاک از عیب و آفت و دو صنف بودند، بعضی نر و بعضی ماده و آن دو صنف برای خدا شریک قرار دادند در آن چه ایشان را عطا کرده بود و شکر خدا نکردند؛ چنان چه پدر و مادر ایشان کردند. و خدا می فرماید: «خدا برتر و بیزار از شرک آنهاست».

مأمون گفت: گواهی می دهم حقاً فرزند رسول خدا هستید، از قول خدا درباره ابراهیم علیه السَّلام بگو که فرمود: «چون شب شد ستاره ای دید و گفت: این پروردگار من است». حضرت فرمود: ابراهیم علیه السَّلام در میان سه صنف بود، گروهی ستاره را و گروهی ماه را و گروهی دیگر خورشید را می پرستیدند، این وقتی بود که از زیر زمین که او را آن جا پنهان کرده بودند بیرون آمده بود. چون شب شد زهره را دید از روی انکار و استخبار گفت: این پروردگار من است و چون فرو شد گفت: دوست نمی دارم هر چه را که غایب گردد، فروشدن صفت حادث است نه قدیم و چون ماه درخشان را دید به وجه انکار و استخبار گفت:

این پروردگار من است و چون غایب شد گفت: اگر پروردگارم هدایت نمی کرد هر آینه از گمراهان بودم

الضَّالِّينَ يَقُولُ لَوْلَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ فَلَمَّا أَصْبَحَ وَرَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ مِنَ الزَّهْرَةِ وَالْقَمَرِ عَلَى الْإِنْكَارِ وَالِاسْتِخْبَارِ لَا عَلَى الْإِخْبَارِ وَالْإِقْرَارِ فَلَمَّا أَفْلَتْ قَالَ لِلْأَصْنَافِ الثَّلَاثَةِ مِنْ عِبَادَةِ الزَّهْرَةِ وَالْقَمَرِ وَالشَّمْسِ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَشْرِكُونَ إِنِّي وَجْهٌ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَإِنَّمَا أَرَادَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا قَالَ أَنْ يَبَيِّنَ لَهُمْ بَطْلَانَ دِينِهِمْ وَيُثَبِّتَ عِنْدَهُمْ أَنَّ الْعِبَادَةَ لَا تَحَقُّ لِمَا كَانَ بِصِفَةِ الزَّهْرَةِ وَالْقَمَرِ وَالشَّمْسِ وَإِنَّمَا تَحَقُّ الْعِبَادَةُ لِخَالِقِهَا وَخَالِقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ مَا احْتَجَّ بِهِ عَلَى قَوْمِهِ مِمَّا أَلْهَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَآتَاهُ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَتَلَّكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ لِلَّهِ دَرَكٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَأَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَ لَكِنْ لِيُطَمِّئَنَّ قَلْبِي قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَانَ أَوْحَى إِلَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنِّي مَتَّخِذٌ مِنْ عِبَادِي خَلِيلًا إِنْ وَ چُون صَبِيحٌ شَدَّ آفَتَابَ دَرُخْشَانَ رَا دِيدَ وَ بَه وَجَهَ انْكَارِ كَفْت: اَيْنِ پُرُورْدْكَارِ مِنْ اسْت، اَيْنِ بَزْرُكَتَرِ اسْتِ اَزْ زَهْرَه وَ مَاه، وَ چُون خُورْشِيدِ هَمْ غَايِبِ شَدَّ بَه آنِ سَه صَنْفِ كَفْت: «اِي قَوْمِ مِنْ بِيْزَارْمِ اَزْ آنِ چَه شَمَا آنِ رَا بَا خُدَا شَرِيكِ مِي گِرْدَانِيد، مِنْ رُويِ خُودِ بَه آنِ خُدَاوَنْدِي كِرْدَمِ كَه اِيْجَادِ كِرْدِ آسْمَانِ هَا وَ زَمِينِ رَا بَرِ وَجَهِ اِخْلَاصِ وَ مِنْ اَزْ مُشْرِكِينَ نَيْسْتَم». اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خُوَاسْتِ بَا اَيْنِ كَلَامِ بَطْلَانِ دِينِ ايشَانِ رَا آشْكَارِ كَنْدِ وَ ثَابِتِ كَنْدِ كَه نَزْدِ ايشَانِ عِبَادَتِ حَقِّ نَيْسْتِ كَسِي رَا كَه بَه صِفْتِ زَهْرَه وَ قَمَرِ وَ شَمْسِ بَاشَد، بَلْكَه عِبَادَتِ بَرَايِ خَالِقِ آنِ هَا حَقِّ وَ ثَابِتِ اسْتِ وَ حِجَّتِ هَايِي كَه بَرَايِ قَوْمِ خُودِ مِي آوَرْدِ اِلْهَامِ خُدَا وَ اَزْ دَادَه هَايِ اَوْ بُوْد. چِنَانِ چَه خُدَاوَنْدِ مِي فَرْمَايْد: «وَ اَنَّهُا اِدْلَه مَا بُوْد كَه بَه اِبْرَاهِيمَ دَاوِيدِمْ تَا دَرِ مِقَابِلِ قَوْمِ خُودِ بَه اَنَّهُا اسْتِدْلَالِ كَنْد». مَاْمُونِ كَفْت: اِي پَسْرِ رَسُوْلِ خُدَا آفَرِيْنَ بَرِ شَمَا! دَر بَارَه اَيْنِ آيَه بَغُو كَه خُدَا فَرْمُوْد: «اِبْرَاهِيمَ كَفْت: خُدَايَا نِشَانِمِ بَدَه كَه چِگُوْنَه مَرْدَه هَا رَا زَنْدَه مِي كَنْي، خُدَا فَرْمُوْد: آيَا اِيْمَانِ نَدَارِي؟ كَفْت: اِيْمَانِ دَارِمِ وُلِي بَه خَاطِرِ اِطْمِينَانِ قَلْبِم». حَضْرَتِ فَرْمُوْد: خُدَا بَه اِبْرَاهِيمَ وَحِي فَرْمُوْد كَه مِنْ اَزْ بَنْدِگَانِ دُوسْتِي اِنْتِخَابِ خُوَاسْمِ كِرْدِ كَه اِگَرِ اَزْ مِنْ بَخُوَاهِدِ كَه

الشَّيْطَانِ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ مُوسَى دَخَلَ مَدِينَهُ مِنْ مَدَائِنِ فِرْعَوْنَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا وَذَلِكَ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يُقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتِغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَقَضَى مُوسَى عَلَى الْعَدُوِّ بِحُكْمِ اللَّهِ تَعَالَى ذَكَرَهُ فَوَكَزَهُ فَمَاتَ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ يَعْنِي الْاِقْتِتَالَ الَّذِي كَانَ وَقَعَ بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ لَا مَا فَعَلَهُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَتْلِهِ إِنَّهُ يَعْنِي الشَّيْطَانَ عَدُوَّ مُضَلِّ مَبِينٍ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ فَمَا مَعْنَى قَوْلِ مُوسَى رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي قَالَ يَقُولُ إِنِّي وَضَعْتُ نَفْسِي غَيْرَ مَوْضِعِهَا بِدُخُولِي هَذَا الْمَدِينَةَ فَاغْفِرْ لِي أَيْ اسْتَرْنِي مِنْ أَعْدَائِكَ لِنَلَا يَظْفَرُوا بِي فَيَقْتُلُونِي فَغَفِرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ مِنَ الْقُوَّةِ حَتَّى قَتَلْتُ رَجُلًا بَوَازِهِ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ بَلْ أَجَاهِدُ فِي سَبِيلِكَ بِهَذِهِ الْقُوَّةِ حَتَّى تَرْضَى فَأَصْبَحَ مُوسَى فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ عَلَى آخِرِ قَالِ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مَبِينٌ حَضَرَتْ فَرَمُودُ: مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ دَاخِلٌ شَدَّ بِهَ شَهْرِي مِنْ شَهْرِي فِي فِرْعَوْنَ، زَمَانِي كَمَا أَهْلُ غَافِلٍ بُوَدُنْدِ، مِيَانِ مَغْرِبِ وَ عِشَاءِ دِيدِ دُو مَرْدِ بَاهِمِ جَنْغِ مِي كَنَنْدِ، يَكِي اَز شِيعِيَانِ اُو وَ دِيْغَرِي اَز دِشْمَنْاَنِ، اَن كِه اَز شِيعِيَانِ بُوَدِ، اسْتِغَاثَه نَمُود اَز مُوسَى بَر اَن يَك كِه اَز دِشْمَنْاَنِ بُوَدِ، مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ اُو رَا مِشْتِي زِد بَه حَكْمِ خِدا. پَس بَه مَرْدِ كَفْت: اَيْنِ اَز عَمَلِ شِيطَانِ بُوَدِ يَعْنِي اَن جَنْغِ كِه بَيْنِ اَن دُو مَرْدِ بُوَدِ نِه كِشْتَنِ اَن مَرْدِ تَوْسُطِ مُوسَى، هِمَا نَا اُو يَعْنِي شِيطَانِ دِشْمَنِي كَمْرَاهِ كَنَنْدِه وَ اَشْكَارِ اسْتِ.

مأمون گفت: معنی قول موسی علیه السلام چیست؟ «خدایا به خودم ظلم کردم، مرا بیامرز»؟ حضرت فرمود: یعنی با ورود به این شهر خود را در شرایطی قرار دادم که نباید قرار می دادم «فاغفر لی» مرا از دشمنان بیوشان تا بر من ظفر نیابند و مرا نکشند و «خدا او را آمرزید همانا او آمرزنده و مهربان است».

موسی علیه السلام گفت: «خدایا به ازاء این که تمام کردی بر من قوتی را که مردی را به یک مشت بکشتم، جهاد می کنم در راه تو به این قوت تا راضی شوی». صبح موسی علیه السلام در آن شهر ترسان و منتظر بود، مردی که دیروز از او نصرت خواست او را به مدد خود می خواند، موسی علیه السلام به او گفت: تو اهل شر هستی

قاتلت رجلا بالأمس و تقاتل هذا اليوم [الأوذینک] لأوذینک و أراد أن يبطش به فلما أن أراد أن يبطش بالأذى هو عدو لهما و هو من شيعته قال يا موسى أ تريد أن تقتلني كما قتلت نفسا بالأمس إن تريد إلا أن تكون جبّارا في الأرض و ما تريد أن تكون من المصلحين.

قال المأمون جزاك الله عن أنبيائه خيرا يا أبا الحسن فما معنى قول موسى لفرعون فَعَلْتَهَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ الصَّالِّينَ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ فرعون قال لموسى لَمَّا أتاه و فعلت فعلتك التي فعلت و أنت من الكافرين بي قال موسى فعلتها إذا و أنا من الصَّالِّينَ عن الطَّرِيقِ بوقوعى إلى مدینه من مدائنك ففررت منكم لَمَّا خفتكم فوهب لى ربى حكما و جعلنى من المرسلين و قد قال الله عزّ و جلّ لنبیّه محمّد صلّى الله عليه و آله ألم يجدك يتیما فأوى يقول ألم يجدك و حیدا فأوى إلیک الناس و وجدک ضالاً یعنی عند قومک فهدى أی هداهم إلی معرفتک و وجدک عائلا۔ فأعنى يقول أغناک بأن جعل دعاءک مستجابا قال المأمون بارک الله فیک یا ابن رسول الله دیروز با یکی نزاع می کردی و امروز با دیگری! تو را ادب خواهم کرد، چون اراده کرد که حمله کند بر آن که دشمن آن دو و از شیعه او بود. گفت: یا موسی می خواهی مرا بکشی هم چنان که دیروز یکی را کشتی. می خواهی جبار باشی و نمی خواهی از مصلحین باشی؟ مأمون گفت: خدا از طرف انبیاش به شما جزای خیر دهد یا ابا الحسن! معنی این آیه چیست؟ «موسى به فرعون گفت: آن کار که مرتکب شدم در آن موقع گمراه بودم». حضرت فرمود: وقتی موسی از مدین نزد فرعون برگشت، فرعون گفت:

«آن کار را مرتکب شدی و نسبت به من ناسپاس بودی». موسی علیه السلام گفت: آن کار را زمانی کردم که راه را گم کرده و به آن سبب به شهری از شهرهای تو افتادم و از آن جا بگریختم چون از شما ترسیدم.

پروردگارم به من حکمت بخشید و مرا از رسولان گردانید و خدا به نبی خود محمد صلّى الله عليه و آله فرمود: «آیا تو را یتیم نیافت پس برایت سرپرست قرار داد» یعنی تو را تنها یافت و مردم را به سوی تو سوق داد، «و تو را گم شده یافت» یعنی نزد قوم خود ناشناخته بودی.

«پس هدایت کرد» یعنی مردم را به شناخت تو راهنمایی کرد، «تو را فقیر یافت و غنی نمود» یعنی دعای تو مستجاب ساخت و تو را غنی نمود. مأمون گفت: آفرین بر شما ای پسر رسول خدا

فما معنى قول الله عزّ وجلّ وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَانِي كَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى بن عمران عليه السّلام لا يعلم أنّ الله تبارك و تعالی ذكره لا يجوز عليه الرّؤيه حتّى يسأله هذا السّؤال فقال الرّضا عليه السّلام إنّ كليّم الله موسى بن عمران عليه السّلام علم أنّ الله تعالی أعزّ أن يرى بالأبصار و لكنّه لمّا كَلَّمَهُ اللَّهُ عزّ و جلّ و قرّبه نجياً رجع إلى قومه فأخبرهم أنّ الله عزّ و جلّ كَلَّمَهُ و قرّبه و ناجاه فقالوا لن نؤمن لك حتّى نستمع كلامه كما سمعت و كان القوم سبعمائنه ألف رجل فاختر منهم سبعين ألفاً ثمّ اختار منهم سبعة آلاف ثمّ اختار منهم سبعمائنه ثمّ اختار منهم سبعين رجلاً لميقات ربّهم.

فخرج بهم إلى طور سيناء فأقامهم في سفح الجبل و صعد موسى إلى الطّور و سأل الله تعالی أن يكلمه و يسمعهم كلامه فكلمه الله تعالی ذكره و سمعوا كلامه من فوق و أسفل و يمين و شمال و وراء و أمام لأنّ الله عزّ و جلّ أحدثه في الشّجره و جعله منبعثاً منها حتّى سمعوه من جميع سبب گفت: چیست معنى قول خدا که فرمود:

«وقتی موسی در موعدی که معین کرده بودیم آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت: خدایا خود را به من نشان بده تا به تو بنگرم، گفت: مرا نتوانی دید» چگونه جایز بود که موسی علیه السّلام کلیّم الله نداند که خدا دیده نمی شود تا این مسألت از او کند؟ حضرت فرمود: موسی کلیّم الله می دانست که خدا منزّه است از آن که دیده شود به دیده ها و لیکن چون خدا با او سخن کرد و قرب داد و بازگشت به سوی قوم خود و ایشان را از آن خبر داد، گفتند: ما ایمان نیاوریم به تو تا کلام خدا بشنویم چنان چه تو شنیدی و آن قوم هفت صد هزار مرد بودند، از ایشان هفتاد هزار اختیار کرد. پس از ایشان هفت هزار اختیار کرد پس از ایشان هفت صد مرد و از آن هفت صد، هفتاد مرد اختیار نمود برای میقات رب خود.

ایشان را با خود به طور سینا برد و در دامن کوه بداشت و خود بالا شد و از خدا مسألت کرد که با او سخن کند و کلام خود به آن جماعت بشنوند خدا با او سخن کرد و ایشان آن سخن بشنیدند، از بالا و زیر، از راست و چپ، و از پس و پیش؛ زیرا خدا آن کلام را در درخت ایجاد کرد و از آن جا به هر طرف منبعث کرد تا آن را از هر طرف شنیدند.

الوجه فقالوا لن نؤمن لك بأن هذا الذي سمعناه كلام الله حتى نرى الله جهره فلما قالوا هذا القول العظيم و استكبروا و عتوا بعث الله عز و جلّ عليهم صاعقه فأخذتهم بظلمهم فماتوا فقال موسى يا ربّ ما أقول لبني إسرائيل إذا رجعت إليهم و قالوا إنك ذهبت بهم فقتلتهم لأنك لم تكن صادقاً فيما ادّعت من مناجاه الله عزّ و جلّ إياك فأحياهم الله و بعثهم معه فقالوا إنك لو سألت الله أن يريك نظراً إليه لأجابك و كنت تخبرنا كيف هو فنعرفه حقّ معرفته فقال موسى يا قوم إنّ الله تعالى لا يرى بالأبصار و لا كيفيّه له و إنّما يعرف بآياته و يعلم بأعلامه.

فقالوا لن نؤمن لك حتى تسأله فقال موسى يا ربّ إنك قد سمعت مقاله بنى إسرائيل و أنت أعلم بصلاحهم فأوحى الله جلّ جلاله يا موسى سلني ما سألوك فلن أؤاخذك بجهلهم فعند ذلك قال موسى عليه السّلام ربّ أرني أنظر إليك قال لن تراني و لكن انظر إلى الجبل فإن استقرّ مكانه و هو يهوى فسوف تراني فلمّا تجلّى ربّه للجبل بآيه من آياته جعله دكّا و خرّ گفتند: ایمان نمی آوریم که آن چه شنیدیم کلام خداست تا خدا را آشکارا ببینیم. چون این سخن بزرگ را گفته و استکبار نمودند، خدا صاعقه فرستاد و به ظلمشان مواخذه نمود و مردند. موسی علیه السّلام گفت: یا رب! چون نزد بنی اسرائیل بازگردم، به من خواهند گفت: ایشان را بردی و کشتی چون صادق نبودی در آن دعوی که خدا با تو مناجات می کند.

پس خدا ایشان را زنده کرد و با او فرستاد، گفتند: اگر تو از خدا مسألت می کردی که خود را به تو بنماید تا به او نظر کنی تو را اجابت می نمود و تو ما را خبر می دادی او چگونه است و معرفت او بر وجه کمال بر ما حاصل می شد. موسی علیه السّلام گفت: ای قوم! خدا به دیده ها دیده نمی شود، او را چگونگی نبود، او را به آیات او شناسند و به اعلام او دانند. گفتند: ایمان نمی آوریم تا تو این مسألت کنی. موسی علیه السّلام گفت:

یا رب! تو می شنوی گفتگوی بنی اسرائیل را و می دانی صلاح حالشان را، خدا وحی کرد؛ ای موسی! سؤال کن آن چه از تو سؤال می کنند که من تو را به جهل ایشان مواخذه نکنم. در این وقت گفت:

«ای پروردگار من خود را به من بنما تا نظر کنم به تو، گفت: مرا هرگز نمی بینی، به کوه نظر کن اگر در جای خود قرار گرفت مرا خواهی دید، چون خدا با آیه ای از آیات خود بر کوه تجلی کرد، کوه را خرد نمود

موسی صعباً فلما أفاق قال سبحانك تبت إليك يقول رجعت إلى معرفتي بك عن جهل قومي و أنا أول المؤمنين منهم بأنك لا ترى.

فقال المأمون لله درك يا أبا الحسن فأخبرني عن قول الله عز وجل وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ لَهَمَّ بِهَا كَمَا هَمَّتْ بِهِ لَكِنَّهُ كَانَ مَعْصُومًا وَ الْمَعْصُومَ لَا يَهْمُ بِذَنْبٍ وَ لَا يَأْتِيهِ وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ هَمَّتْ بِأَنْ تَفْعَلَ وَ هَمَّ بِأَنْ لَا يَفْعَلَ.

فقال المأمون لله درك يا أبا الحسن فأخبرني عن قول الله عز وجل وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاكَ يونس بن متى عليه السلام ذهب مغاضبا لقومه فظن بمعنى استيقن أن لن نقدر عليه أي لن نصيِّق عليه رزقه و منه قوله عز وجل وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ [أَوْ] أَيْ ضَيَّقَ وَ قَتَّرَ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَيْ ظَلَمَهُ اللَّيْلُ وَ ظَلَمَهُ الْبَحْرُ وَ ظَلَمَهُ بَطْنُ الْحَوْتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ بتركي موسى بيهوش بر زمین افتاد، وقتی به هوش آمد گفت: منزهی، توبه کرده و به سوی تو برمی گردم» یعنی از جهل قوم خود به معرفت تو بازمی گردم و من اول مومنانم به این که تو دیده نمی شوی.

مأمون گفت: ای ابا الحسن! آفرین بر شما! در مورد قول خدا بگو که فرمود: وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ . حضرت فرمود:

زلیخا قصد یوسف کرد و او اگر برهان پروردگار خود را نمی دید قصد زلیخا می کرد، لکن او معصوم بود و معصوم قصد گناه نکند و گناه نکند. و حدیث کرد مرا پدرم از پدرش که فرمود: قصد کرد زلیخا به این که انجام دهد و او قصد کرد که انجام ندهد. مأمون گفت: آفرین بر شما ای ابا الحسن! در مورد قول خدا بگو که فرمود: وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ . حضرت فرمود: او یونس بن متی است که بر قوم خود خشمگین شد و از میان آنها رفت و «ظن» به این معناست که یقین کرد که «أن لن نقدر علیه» یعنی ما روزی اش را بر او تنگ نمی کنیم، مثل قول خدا که فرمود: وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ «قدر علیه» به معنی تنگ کردن معیشت است. به هر حال فنادی فی الظُّلُمَاتِ یعنی خدا را در ظلمت شب و دریا و شکم ماهی خواند أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ

مثل هذه العبادة التي قد فرغتني لها في بطن الحوت فاستجاب الله له وقال عز وجل فلو لا أنه كان من المسبحين للبث في بطنه إلى يوم يبعثون.

فقال المأمون لله دَرَك يا أبا الحسن عليه السلام فأخبرني عن قول الله عز وجل حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَرَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَرَ الرُّسُلُ مِنْ قَوْمِهِمْ وَظَنَّ قَوْمُهُمْ أَنَّ الرِّسْلَ قَدْ كَذَّبُوا جَاءَ الرِّسْلَ نَصْرَنَا.

فقال المأمون لله دَرَك يا أبا الحسن فأخبرني عن قول الله عز وجل لِيَعْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ عِنْدَ مُشْرِكِي أَهْلِ مَكَّةَ أَعْظَمَ ذَنْبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ثَلَاثَمِائَةَ وَسِتِّينَ صَنَمًا فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالذِّعْوَةِ إِلَى كَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ كَبُرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَعَظُمَ وَقَالُوا أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ اْمْشَوْا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمَلَّةِ الْآخِرَةِ إِنَّ هَذَا إِلَّا إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ مِنْ بِهِ خَاطَرَ تَرَكَ عِبَادَتِي كَمَا فِي شَكْمِ مَا هِيَ امْكَانِشْ رَا فِرَاهِمِ نَمُودِي ظَالِمِ هَسْتَمِ، خِدا دَعَايِ اْوِ رَا مَسْتَجَابِ كَرْدِ وَ فِرْمُودِ:

«اگر از مسبحین نبود تا روز رستاخیز در شکم ماهی می ماند». مأمون گفت: آفرین بر شما ای ابا الحسن! در مورد قول خدا بگو که فرمود:

حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَرَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا حضرت فرمود: یعنی زمانی که پیامبران از قوم خود ناامید شدند و قومشان آنان را دروغ پنداشتند، یاری ما به پیامبران رسید.

مأمون گفت: آفرین بر شما ای ابا الحسن! معنی این آیه چیست لِيَعْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ؟ حضرت فرمود: در نظر مشرکین مکه کسی گناهکارتر از رسول خدا نبود، آنان قبل از بعثت سیصد و شصت بت را می پرستیدند و آن حضرت آنان را به سوی کلمه اخلاص دعوت کرد، این امر بر آنان گران آمد و گفتند: «آیا به جای خدایان، یک خدا قرار داده، این عجیب است، سرانشان گفتند: بر اعتقاد به خدایان خود استوار بمانید، این چیزی است که از شما خواسته می شود، ما چنین حرفهایی را در بین امت آخر نشنیده ایم، این سخن جز

اختلاق فلما فتح الله عزّ وجلّ على نبيّه صلّى الله عليه وآله مكّه قال له يا محمّد إنّنا فتحنا لك مكّه فتحا مينا ليغفر لك الله ما تقدّم من ذنبك و ما تأخّر عند مشرّكي أهل مكّه بدعائناك إلى توحيد الله فيما تقدّم و ما تأخّر لأنّ مشرّكي مكّه أسلم بعضهم و خرج بعضهم عن مكّه و من بقى منهم لم يقدر على إنكار التّوحيد عليه إذا دعا النّاس إليه فصار ذنبه عندهم في ذلك مغفورا بظهوره عليهم.

فقال المأمون لله درّك يا أبا الحسن فأخبرني عن قول الله عزّ وجلّ عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ قَالَ الرّضا عليه السّلام هذا ممّا نزل بيّناك أعنى و اسمعى يا جاره خاطب الله عزّ وجلّ بذلك نبيّه و أراد به أمته و كذلك قوله تعالى لئن أشركت ليحبطنّ عملك و لتكوننّ من الخاسرين و قوله عزّ وجلّ و لو لا أن تبتناك لقد كدت تركزن إليهم شيئا قليلا.

قال صدقت يا ابن رسول الله صلّى الله عليه وآله فأخبرني عن قول الله عزّ وجلّ و إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تُخْفِي فِي دُرُوعِ نَيْسَتِ) و قتي خدا مكه را برای پیامبرش فتح نمود، فرمود: «ای محمد! ما مكه را با فتحي قطعي و آشكار برای تو فتح كرديم تا خدا گناه قبلي و بعدی تو را بپوشاند» همان چیزی را كه نزد مشركين مكه درگذشته و بعد از آن به خاطر دعوت به توحيد گناه بود، زیرا برخی از مشركين مكه مسلمان و برخی از مكه خارج شدند و آنان كه در مكه ماندند زمان دعوت مردم به توحيد قادر به انكار آن نبوده و با غلبه حضرت آنچه از نظر آنان گناه محسوب می شد، پوشیده گردید.

مأمون گفت: آفرین بر شما ای ابا الحسن! درباره این آیه بگو: عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ. حضرت فرمود: این از قبیل «به تو می گویم همسایه گوش کن» می باشد، خدا به ظاهر با پیامبرش صحبت کرده، منظور امت بوده است نظیر این آیه «اگر مشرك شوی، عملت باطل شده و از زیانکاران خواهی بود» و «اگر تو را تثبیت نمی کردیم نزدیک بود کمی به آنان میل کنی».

مأمون گفت: درست گفتمی ای پسر رسول خدا! معنی این آیه چیست؟ و إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ

نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخَشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله قَصَدَ دَارَ زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ
بَنِ شَرَاهِيلَ الْكَلْبِيِّ فِي أَمْرٍ أَرَادَهُ فَرَأَى امْرَأَتَهُ تَغْتَسِلُ فَقَالَ لَهَا سَبْحَانَ الَّذِي خَلَقَكَ وَ إِنَّمَا أَرَادَ بِذَلِكَ تَنْزِيهِ الْبَارِي عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ قَوْلٍ مِنْ زَعَمَ
أَنَّ الْمَلَائِكَةَ بَنَاتُ اللَّهِ.

فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَفَأَصْفًاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا فَقَالَ النَّبِيُّ لَمَّا رَأَاهَا تَغْتَسِلُ سَبْحَانَ الَّذِي
خَلَقَكَ أَنْ يَتَّخِذَ لَهُ وَلَدًا يَحْتَاجُ إِلَى هَذَا التَّطْهِيرِ وَ الْاِغْتِسَالِ فَلَمَّا عَادَ زَيْدٌ إِلَى مَنْزِلِهِ أَخْبَرَتْهُ امْرَأَتُهُ بِمَجِيءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ
قَوْلِهِ لَهَا سَبْحَانَ الَّذِي خَلَقَكَ فَلَمْ يَعْلَمْ زَيْدٌ مَا أَرَادَ بِذَلِكَ وَ ظَنَّ أَنَّهُ قَالَ ذَلِكَ لِمَا أَعْجَبَهُ مِنْ حَسَنَاتِهَا فَجَاءَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله.

وَ قَالَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِنَّ امْرَأَتِي فِي خَلْقِهَا سُوءٌ وَ إِنِّي أُرِيدُ طَلَاقَهَا فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أَمْسِكْ عَلَيْكَ
زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ قَدْ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَرَفَهُ عِدَّةَ أَزْوَاجِهِ وَ أَنَّ تِلْكَ الْمَرْأَةَ مِنْهُنَّ فَأَخْفَى ذَلِكَ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يَبْدِهِ لَزَيْدٍ وَ خَشِيَ مُبْدِيَهُ وَ
تَخَشَّى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ حَضْرَتِ فَرَمُودِ: رَسُولِ خُدا بَرای کَاری تَصْمِيمِ گِرَفْتَنَد بَه خانَه زَیدِ بَنِ حارِثَه بَرِوَنَد، زَن زَید رَا دَر حَـ
غَسَلِ کَرَدَن دِیدَنَد وَ بَه او فَرَمُودَنَد: مَنزَه اسْت کَسی کَه تورا خَلقِ کَرَدَه اسْت وَ مَنظورِ پِیا مِبرِ اینِ بُوَد کَه خُدا رَا تَنْزِیَه کَنَد ازِ گَفتَه کِسانِی کَه
مِی گَویَنَد مَلَائِکَه دِخترانِ خُدا هِستَنَد.

خُدا نِیز فَرَمُود: «آیا خُدا پِسرانِ رَا بَرای شِما گَذاشْتَه وَ بَرای خُود دِخترانِی ازِ مَلَائِکَه بَرگَزِیدَه؟ سَخَن بزرگی بَر زَبانِ مِی آوَرِید» لَذا وَ قَـ
حَضْرَتِ آنِ زَن رَا دَر حَـالِ غَسَلِ دِید، گَفت: آنِ کَه تورا خَلقِ کَرَدَه بَر تَر اسْت کَه فَرزَنَدِی نِیاز مَنَد تَطْهِیرِ دَاشْتَه باشَد، وَ قَـ
بَرگِشت، هَمسَرش آَمَدَن حَضْرَتِ رَسولِ وَ گَفتَه آنِ حَضْرَتِ «سَبْحَانَ الَّذِي خَلَقَكَ» رَا بَه او خَبَرِ دَاد، زَیدِ مَنظورِ حَضْرَتِ رَا نَفهَمِید وَ گَـ
کَرَد کَه سَخَن حَضْرَتِ بَه اینِ خَاطِرِ بُوَدَه کَه آنِ حَضْرَتِ ازِ زَنِ او خُوششِ آَمَدَه، نَزَد حَضْرَتِ آَمَد. وَ عَرَضِ کَرَد: یا رَسولِ اللَّهِ! هَمسَرِ مَن
بِداخلاقِ اسْت وَ مِی خُواهِمِ او رَا طَلاقِ دَهَم، حَضْرَتِ بَه او فَرَمُود: «هَمسَرَتِ رَا نَگاهِ دَارِ وَ ازِ خُدا بَتَرَس» وَ خُدا یِ تَعالیِ تَعَدادِ هَمسَرانِ آنِ
حَضْرَتِ وَ اینِ کَه اینِ زَنِ ازِ آنانِ اسْت رَا بَه او خَبَرِ دَادَه بُوَد، حَضْرَتِ اینِ امِرِ رَا ازِ زَیدِ پَنهانِ دَاشْتَه وَ ازِ اینِ مِی تَرسِید

النَّاسُ أَنْ يَقُولُوا إِنَّ مُحَمَّدًا يَقُولُ لِمَوْلَاهُ إِنَّ أُمَّرَأَتَكَ سَتَكُونُ لِي زَوْجَةً يَعْيَبُونَهُ بِذَلِكَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَعْنِي بِالْإِسْلَامِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ يَعْنِي بِالْعَتَقِ أَمْسَكَ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتَخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ ثُمَّ إِنَّ زَيْدَ بْنَ حَارِثَةَ طَلَّقَهَا وَاعْتَدَّتْ مِنْهُ فَزَوَّجَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنْزَلَ بِذَلِكَ قُرْآنًا فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرَ زَوْجِنَا كَمَا لَكِي لَا يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرَ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ثُمَّ عَلَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّ الْمُنَافِقِينَ سَيَعْيَبُونَهُ بِتَزْوِيجِهَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ لَقَدْ شَفِيتُ صَدْرِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَأَوْضَحْتَ لِي مَا كَانَ مَلْتَبَسًا عَلَيَّ فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنْ أَنْبِيَائِهِ وَعَنِ الْإِسْلَامِ خَيْرًا قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْجَهْمِ فَقَامَ الْمَأْمُونُ إِلَى صَلَاةٍ وَأَخَذَ بِيَدِ مُحَمَّدٍ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ حَاضِرَ الْمَجْلِسِ وَتَبِعْتَهُمَا فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ كَيْفَ رَأَيْتَ ابْنَ كَيْفَ مَرَدَمٌ بَغَوْيُنَدُ: مُحَمَّدٌ بِهِ بَرَدَةٌ أَشْ كَمَا أَزَادَ كَرْدَةً، مِي كَوَيْدُ: زَنْ تَوَهْمَسَرٌ مِنْ خَوَاهِدٍ شَدَّ وَبَرٌ حَضْرَتِ ائِرَادِ بَغِيرِنَدُ، لَذَا فَرَمُودُ: «كَسَى كَهْ خَدَا بَهْ وَاسْطَهْ اِسْلَامٌ بَهْ اَو نَعْمَتٌ دَادَهْ، تَوَبَا اَزَادَ كَرْدَنَ اَو، وِي رَا مَوْرَدَ عَنَايَتِ قَرَارِ دَادِي، اَزْ خَدَا بَتْرَسٌ وَهَمْسَرَتِ رَا نَگَهْ دَارِ وَدَرِ دَلِ چِيزِي رَا پَنَهَانِ مِي دَارِي كَهْ خَدَا اَنَ رَا اَشْكَارِ خَوَاهِدِ كَرْدَ وَ اَزْ مَرْدَمِ مِي تَرَسِي وَ خَدَا سَزَاوَارَتَرِ اسْتِ كَهْ اَزْ اَو بَتْرَسِي»، سِپَسِ زَيْدِ اَو رَا طَلَاقِ دَادِ وَ پَسِ اَزْ عَدَهْ طَلَاقِ خَدَا اَو رَا بَهْ عَقْدِ پِيَامِيرِ دَرِ اَوْرَدَهْ وَ فَرَمُودُ: «اَنَ گَاهِ كَهْ زَيْدِ كَامِ خَوِيْشِ رَا اَزْ اَو گَرَفْتِ، اَو رَا بَهْ عَقْدِ تَوِ دَرِ اَوْرَدِيمِ تَا بَرِ مَوْمِنِيْنَ دَرِ اَزْدَوَاچِ بَا هَمْسَرَانِ فَرَزَنْدِ خَوَانْدَهْ هَايِ خَوْدِ، گَنَاهِي نَبَاشَدِ وَ خَوَاسْتَهْ خَدَا شَدْنِي اسْتِ» خَدَاوَنْدِ دَانَسْتِ كَهْ مَنَافِقِيْنَ بَهْ خَاْطِرِ اَيْنِ اَزْدَوَاچِ بَرِ اَنَ حَضْرَتِ خَرْدَهْ خَوَاهِنْدِ گَرَفْتِ، لَذَا فَرَمُودُ: «دَرِ اَنَچَهْ خَدَا بَهْ پِيَامِيرِشِ رَخْصَتِ دَادَهْ بَرِ پِيَامِيرِ گَنَاهِي نِيَسْتِ».

مأمون گفت: قلبم را آرام کردی ای پسر رسول خدا! او آنچه بر من مشتبه شده برایم آشکار کردی، خدا از طرف انبیا و اسلام شما را جزای خیر دهد.

علی بن محمد بن جهم گوید: مأمون برای نماز برخاست و دست محمد بن جعفر بن محمد را که در مجلس بود گرفت و با خود برد، من به دنبال آنان رفتم، مأمون گفت: برادرزاده ات را چگونه یافتی؟

أخيك فقال له عالم و لم نره يختلف إلى أحد من أهل العلم فقال المأمون إن ابن أخيك من أهل بيت النبي الذين قال فيهم النبي صلى الله عليه وآله ألا إن أبرار عترتي وأطائب أرومتي أحلم الناس صغاراً وأعلم الناس كباراً فلا تعلموهم فإنهم أعلم منكم لا يخرجونكم من باب هدى ولا يدخلونكم في باب ضلاله وانصرف الرضا إلى منزله فلما كان من الغد غدوت عليه وأعلمته ما كان من قول المأمون وجواب عمه محمد بن جعفر له فضحك عليه السلام ثم قال يا ابن الجهم لا يغرتك ما سمعته منه فإنه سيغتنى والله تعالى ينتقم لى منه.

قال مصنف هذا الكتاب هذا الحديث غريب من طريق علي بن محمد بن الجهم مع نصبه وبغضه وعداوته لأهل البيت عليهم السلام

گفت: دانشمند است و ندیده ام که با اهل علم مرتبط باشد، مأمون گفت: برادرزاده ات از خاندان پیامبر است که پیامبر فرموده: «نیکان خاندان من و پاکان نسل من، در کودکی از همه مردم بردبارتر و در بزرگی از همه مردم داناترند، به آنان چیزی یاد ندهید که از شما داناترند، از در هدایت شما را خارج نمی کنند و در ضلالت داخل نخواهند کرد». سپس حضرت به منزل رهسپار شدند، فردا آن حضرت رفته و صحبتهای مأمون و محمد بن جعفر را به ایشان عرض کردم، حضرت تبسم کرده و فرمود:

ای ابن جهم! آنچه شنیده ای فریبت ندهد، او مرا به نیرنگ خواهد کشت و خدا برای من از او انتقام خواهد گرفت.

مؤلف گوید: با توجه به ناصبی بودن علی بن محمد بن جهم و بغض و عداوتش نسبت به اهل بیت علیهم السلام چنین حدیثی از او بعید است.

16 باب ما جاء عن الرضا عليه السلام من حديث أصحاب الرس 166 1 حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الصَّلْتِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنُ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَتَى عَلِيٌّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ مَقْتَلِهِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ رَجُلٌ مِنْ أَشْرَافِ تَمِيمٍ يُقَالُ لَهُ عَمْرُو فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنْ أَصْحَابِ الرَّسِّ فِي أَيِّ عَصْرِ كَانُوا وَأَيْنَ كَانَتْ مَنَازِلُهُمْ وَمَنْ كَانَ مُلْكُهُمْ وَهَلْ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِمْ رَسُولًا أَمْ لَا وَبِمَاذَا هَلَكُوا فَأْتَنِي أَجِدُ فِي كِتَابِ اللَّهِ

16- ذکر آن چه از امام رضا علیه السلام درباره اصحاب رس آمده است

16- ذکر آن چه از امام رضا علیه السلام درباره اصحاب رس آمده است

166 1 احمد بن زیاد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابوصلت عبد السلام بن صالح هروی از امام رضا علیه السلام روایت می کند که ایشان از امام کاظم علیه السلام از امام صادق، از امام باقر، از امام سجاد از امام حسین علیهم السلام روایت می کنند که سه روز قبل از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام مردی از بزرگان تميم به نام عمرو خدمت ایشان شرفیاب شده، عرض کرد: ای امیر المؤمنین! مرا از اصحاب رس خبر ده، در چه زمانی بودند؟ محل زندگی ایشان کجا بود؟ پادشاهشان که بود؟ آیا خداوند برای ایشان پیامبری ارسال کرده بود یا نه؟ و از چه رو هلاک شدند، همانا من در کتاب خدای

تعالی ذکرهم و لا أجد [خبرهم] فقال له عليّ لقد سألتني عن حديث ما سألتني عنه أحد قبلك و لا يحدثك به أحد بعدى إلا عني و ما في كتاب الله عزّ و جلّ آية إلاّ و أنا أعرفها و أعرف تفسيرها و في أيّ مكان نزلت من سهل أو جبل و في أيّ وقت من ليل أو نهار و إنّ هاهنا لعلماء جمّاً و أشار إلى صدره و لكنّ طلابه يسير و عن قليل يندمون لو فقدوني.

كان من قصّة تهم يا أبا تميم أنّهم كانوا قوما يعبدون شجرة صنوبره يقال لها شاه درخت كان يافث بن نوح غرسها على شفير عين يقال لها دوشاب كانت أنبسط لنوح عليه السّلام بعد الطوفان و إنّما سمّوا أصحاب الرّسّ لأنّهم رسّوا بيتهم في الأرض و ذلك بعد سليمان بن داود عليه السّلام و كانت لهم اثنتا عشرة قرية على شاطئ نهر يقال لها رسّ من بلاد المشرق و بهم سمّي ذلك النّهر و لم يكن يومئذ في الأرض نهر أغزر منه و لا أعذب منه و لا قرى أكثر و لا أعمر منها تسمّى إحدهنّ أبان و الثّانية أذر و الثّالثة دي و الرّابعة بهمن و الخامسة إسفندار و السّادسه فروردين و السّابعة اردبهبشت و يادی از ایشان دیده ام و خبرشان را در جای دیگر نیافته ام. امام فرمود: از امری سؤال کردی که کسی پیش از تو نپرسیده بود و سپس نیز کسی تو را خبر ندهد. در کتاب خدا آیه ای نیست، مگر آن که من آن را می دانم و تفسیرش را و محل نزول آن را از دشت و کوه و زمان نزول آن را از شب و روز می دانم. سپس به سینه مبارک خویش اشاره کرد و فرمود: این جا علم فراوانی است، لکن خواهندگانش کم اند و به زودی چون مرا نیابند، پشیمان خواهند شد.

ای برادر تمیمی! قصّه ایشان چنین است که ایشان درخت صنوبر را می پرستیدند و آن را شاه درخت می گفتند. یافث بن نوح آن را کنار چشمه ای به نام دوشاب که پس از طوفان برای نوح جوشیده بود، غرس کرده بود. ایشان را اصحاب رسّ می گفتند، زیرا خانه های خویش را در زمین حفر می کردند. زمان ایشان پس از سلیمان بود و دوازده روستا بر کرانه رود رسّ در بلاد شرق داشتند و نام رود نیز برگرفته از نام ایشان بود. رودی پر بارتر و شیرین تر از آن و بلادی بیشتر و آبادتر از بلاد ایشان نبود. نام روستاهای ایشان به ترتیب اول أبان، دوم أذر، سوم دی، چهارم بهمن، پنجم اسفندار، ششم فروردين،

الثَّامنه خرداد و التَّاسعه مرداد و العاشره تير و الحاديه عشر مهر و الثَّانيه عشر شهريور و كانت أعظم مدائنهم إسفندار و هي التي ينزلها ملكهم و كان يسمّى تركوذ بن غابور بن يارش بن سازن بن نمرود بن كنعان، فرعون إبراهيم عليه السَّلام.

و بها العين و الصَّ نوبره و قد غرسوا في كلِّ قريه منها حبّه من طلع تلك الصَّ نوبره فنبتت الحبّه و صارت شجره عظيمه و حرّموا ماء العين و الأنهار فلا يشربون منها و لا أنعامهم و من فعل ذلك قتلوهم و يقولون هو حياه آلّهتنا فلا ينبغي لأحد أن ينقص من حياتها و يشربونهم و أنعامهم من نهر الرّسّ الذي عليه قراهم و قد جعلوا في كلِّ شهر من السنّه في كلِّ قريه عيدا يجمع إليه أهلها فيضربون على الشَّجره التي بها كلّه من يريد فيها من أنواع الصَّور ثمّ يأتون بشاه و بقر فيذبحونها قربانا للشَّجره و يشعلون فيها التيران بالحطب فإذا سطع دخان تلك الذبائح و قتاها في الهواء و حال بينهم و بين النّظر إلى السَّماء خرّوا للشَّجره سجدا و يكون و يتضرّعون إليها أن ترضى عنهم فكان الشيطان يجيء هفتم ارداديهشت، هشتم خرداد، نهم مرداد، دهم تير، يازدهم مهر و دوازدهم شهريور بود.

بزرگترین بلد ایشان اسفندار بود و پادشاهشان که در آن سکونت داشت، ترکوذ بن غابور بن یارش بن سازن بن نمرود بن کنعان، فرعون زمان ابراهیم بود.

در آن بلد، چشمه دوشاب و صنوبر «شاه درخت» بود. در هر شهری، شاخه ای از آن صنوبر را کاشته بودند و درخت عظیمی شده بود. آب چشمه و نهر آن را حرام می دانستند و نمی نوشیدند و به حیوانات نمی دادند و هر که از آن آب می آشامید، او را می کشتند و می گفتند این زندگانی خدای ماست و کسی را نمی رسد که از زندگانی او بکاهد و آبشخور خود و حیواناتشان از رود رس بود که بر کرانه آن بودند. هر ماهی را در روستایی عیدی قرار داده بودند که در آن روز جمع شده، بر آن درخت پرده ای پر از نقوش می آویختند و گوسفند و گاو بر آن قربانی می کردند و با هیزم آتش می افروختند. چون دود آتش ذبایح بر آسمان بلند می شد و مانع نگاه ایشان به آسمان می شد، به سجده می افتادند و می گریستند و تضرع می کردند که از ایشان راضی شود،

فيحرّك أغصانها و يصيح من ساقها صياح الصَّبِيِّ و يقول قد رضيت عنكم عبادي فطيبوا نفسا و قرّوا عينا فيرفعون رءوسهم عند ذلك و يشربون الخمر و يضربون بالمعارف و يأخذون الدّستبند فيكونون على ذلك يومهم و ليلتهم ثمّ ينصرفون.

و إنّما سمّت العجم شهورها بأبناهما و آذرماه و غيرهما اشتقاقا من أسماء تلك القرى لقول أهلها بعضهم لبعض هذا عيد شهر كذا و عيد شهر كذا حتّى إذا كان عيد شهر قريتهم العظمى اجتمع إليه صغيرهم فضربوا عند الصّنوبره و العين سرادقا من ديباج عليه من أنواع الصّور له اثنا عشر بابا كلّ باب لأهل قريه منهم و يسجدون للصّنوبره خارجا من السّرادق و يقربون له الذّبائح أضعاف ما قربوا للشّجره الّتي فى قراهم فيجىء إبليس عند ذلك فيحرّك الصّدنوبره تحريكا شديدا و يتكلّم من جوفها كلاما جهورّيّا و يعدهم و يمّنيهم بأكثر ممّا وعدتهم و متّتهم الشّياطين كلّها فيرفعون رءوسهم من السّجود و بهم من الفرح و النّشاط ما لا يفيقون و لا يتكلّمون من الشّرب و العزف فيكونون على ذلك پس شيطان بر ايشان فرومى آمد و شاخه هاى درخت را مى جنبانيد و چون بچه اى صدا مى داد كه: از شما راضى شديم، دلتان خوش و چشمتان روشن. پس سر برداشته، شراب نوشيده، چنگ و سنج مى زدند و آن روز و شب را تا وقت برگشت چنين بودند.

پارسيان ايام ماهشان را از روى آن شهرها به اين اسامى خواندند و هر ماه مى گفتند كه عيد فلان ماه و فلان ماه است. چون عيد شهر اصلى ايشان مى شد، نزد چشمه و صنوبر، كوچك و بزرگ جمع شده، خيمه اى بزرگ از ديوا مى زدند كه بر روى آن انواع چهره ها نقاشى شده و دوازده در داشت، هر درى براى قريه اى. بيرون خيمه براى صنوبر سجده مى كردند و بيش از آن چه براى درخت خودشان قربانى مى كردند، آن جا قربانى مى نمودند. در آن گاه ابليس مى آمد و درخت را به شدت تكان مى داد و از ميانه درخت با ايشان صحبت مى كرد و ايشان را وعده ها مى داد و آرزومندشان مى كرد بيشتر از آروزها و وعده هاى شياطين ديگر. پس سر از سجده بر مى داشتند و بى اندازه خوشحال مى شدند و شراب مى نوشيدند و چنگ مى زدند و در اين

اثنی عشر یوما و لیالیها بعدد اعیادهم سائر السنه ثم ینصرفون فلما طال کفرهم باللّه عزّ و جلّ و عبادتهم غیره بعث اللّه عزّ و جلّ إلیهم نبیا من بنی اسرائیل من ولد یهود بن یعقوب فلبث فیهم زمانا طویلا یدعوهم إلی عبادہ اللّه عزّ و جلّ و معرفہ ربوبیّته فلا یتبعونه فلما رأى شدّه تمادیهم فی الغیّ و الضلال و ترکهم قبول ما دعاهم إلیه من الرّشد و التّجّاح و حضر عید قریتهم العظمی.

قال یا ربّ إنّ عبادک أبوا إلاّ تکذیبی و الکفر بک و غدوا یعبدون شجره لا تنفع و لا تضرّ فأیسس شجرهم أجمع و أرهم قدرتک و سلطانتک فأصبح القوم و قد یسّ شجرهم فهالهم ذلک و قطع بهم و صاروا فرقتین فرقه قالت سحر آلهتکم هذا الرّجل الذی یزعم أنّه رسول ربّ السّماء و الأرض إلیکم لیصرف و جوهمکم عن آلهتکم إلی إلهه و فرقه قالت لا بل غضبت آلهتکم حین رأّت هذا الرّجل یعیبها و یقع فیها و یدعوکم إلی عبادہ غیرها فحجبت حسنہا و بهاءها لکی تغضبوا لها فتنتصروا منه فأجمع رأیهم علی قتله فاتخذوا أنابیبا حال تا دوازده روز به اندازه باقی اعیادشان باقی می ماندند و سپس می رفتند. چون کفر ایشان به خداوند و عبادت غیر او به طول انجامید، خداوند ملکی از بنی اسرائیل از تبار یهود بن یعقوب را فرستاد که مدت زمان زیادی در بین ایشان بود و ایشان را به عبادت خدا و شناخت ربوبیت او خواند و پیرویش نکردند. پس چون شدت اصرار ایشان بر سرکشی و ضلال را دید و نیز رد کردن طریق رشد و صلاح را و عید بزرگشان نیز نزدیک شد، گفت: خدایا! بندگان مرا تکذیب و به تو کفر ورزیدند و صبح می کنند در حالی که درختی را می پرستند که نه نفع می رساند و نه ضرر. پس درختشان را خشک کن و قدرت و غلبه خویش را به ایشان بنما. صبحگاه درخت خویش را خشک یافتند و در هول و ناامیدی واقع شدند.

فرقه ای از ایشان گفتند: این مرد که گمان می کند فرستاده خدای آسمان و زمین است، خدای شما را سحر کرد تا شما را به خدای خود بگرداند و عده ای گفتند: بلکه خدای شما به خاطر این مرد که او را عیب کرده، شما را به پرستش دیگری می خواند، غضب کرد و نیکی و عظمت خودش را از شما دریغ کرد، پس یاریش کنید.

طوالا- من رصاص واسعہ الأفواه ثم أرسلوها في قرار العين إلى أعلى الماء واحده فوق و الأخرى مثل البرابخ و نزحوا ما فيها من الماء ثم حفروا في قرارها بئرًا ضيقه المدخل عميقه و أرسلوا فيها نبيهم و ألقموا فاهها صخره عظيمه ثم أخرجوا الأنابيب من الماء و قالوا نرجوا الآن أن ترضى عنه آلهتنا إذ رأيت أننا قد قتلنا من كان يقع فيها و يصد عن عبادتها و دفنًا تحت كبيرها يتشفى منه فيعود لنا نورها و نضارتها كما كان فبقوا عامه يومهم يسمعون أنين نبيهم عليه السلام.

و هو يقول سيدي قد ترى ضيق مكاني و شدّه كربي فارحم ضعف ركني و قلّه حيلتي و عجل بقبض روحي و لا تؤخر إجابته دعوتي حتى مات عليه السلام فقال الله عزّ و جلّ لجبرئيل عليه السلام يا جبرئيل أنظر عبادي هؤلاء الذين غرهم حلمي و أمنوا مكري و عبدوا غيري و قتلوا رسولي أن يقوموا لغضبي أو يخرجوا من سلطاني كيف و أنا المنتقم ممن عصاني و لم يخش عقابي و إني حلفت بعزّتي لأجعلنهم عبره و نكالًا للعالمين فلم يراعهم و هم في عيدهم پس بر کشتن او هم رأی شدند و لوله هايی از سرب با دهانه ای پهن چون لوله های آبراه بر روی هم سوار کردند آن را داخل چشمه اصلی قرار دادند و آب لوله ها را کشیدند و در ته لوله ها، چاهی با دهانه تنگ حفر کردند و پیامبر را در آن چاه انداخته، سنگی بزرگ روی آن قرار دادند و سپس لوله ها را خارج کردند و گفتند: امید است که اکنون خدای ما از ما راضی شده باشد که کسی که ما را از عبادت او باز می داشت، کشتیم و زیر چشمه بزرگش دفن کردیم، باشد که شفا یافته، نور و روشنی خویش را کماکان به ما بازگرداند.

ایشان در طول روز ناله پیامبرشان را می شنیدند که می فرمود: «خدایا! جای تنگ من و نداشتن گریزگاه مرا می بینی! مرا به زودی بمیران و درخواست مرا به تأخیر مینداز!» تا این که به جوار حق شتافت. خدای عزّ و جلّ جبرئیل را فرمود: ای جبرئیل! بندگان مرا ببین که حلم من ایشان را فریب داده تا از مکر من ایمن شده، غیر مرا پرستیدند و فرستاده ام را کشتند، گمان کردند از غضب من ایمن شدند و از حیطة قدرت من خارج شدند. چگونه؟ و حال آن که از عصیانگران خویش انتقام خواهم ستاند و من به عزت خویش قسم می خورم که ایشان را عبرت جهانیان سازم.

ذَٰلِكَ إِلَّا بِرِيحٍ عَاصِفٍ شَدِيدَةٍ الْحَمْرَةَ فَتَحَيَّرُوا فِيهَا وَذَعَرُوا مِنْهَا وَانضَمَّ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ ثُمَّ صَارَتْ الْأَرْضُ مِنْ تَحْتِهِمْ كَحَجَرٍ كَبِيرٍ يَتَوَقَّدُ وَاطَّلَتْهُمْ سَحَابَةٌ سَوْدَاءٌ فَأَلْقَتْ عَلَيْهِمْ كَالْقَبَةِ جَمْرًا تَلْتَهَبُ فذَابَتْ أَبْدَانَهُمْ فِي النَّارِ كَمَا يَذُوبُ الرَّصَاصُ فِي النَّارِ فَنَعُوذُ بِاللَّهِ تَعَالَىٰ ذَكَرَهُ مِنْ غَضَبِهِ وَنَزُولِ نَقْمَتِهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

پس آن روز ایشان را فقط با بادی تند با سرخی بسیار ترساند که در آن حیران شده از آن ترسیدند و بعضی به بعضی چسبیدند. پس از چندی زمین زیر پای ایشان، چون سنگ کبریت شعله ور شد و ابری سیاه بر ایشان سایه افکند، پس چون قبه آتش بر ایشان فرود آمد و ایشان را به لهیب کشید. پس بدن های ایشان در آتش چون سرب گداخت. به خداوند متعال از غضبش و نزول نقمش پناه می بریم. و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

17 باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في تفسير قول الله عز وجل «وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ» 167 1 حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ سَوْسِ النَّيْسَابُورِيِّ الْعَطَّارِ بَنِيْسَابُورِ فِي شَعْبَانَ سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَخَمْسِينَ وَثَلَاثِمِائَةَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قَتِيْبَةِ النَّيْسَابُورِيِّ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَمَّا أَمَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَذْبَحَ مَكَانَ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ الْكَبْشَ الَّذِي أَنْزَلَهُ عَلَيْهِ تَمَتَّى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَكُونَ يَذْبَحُ ابْنَ إِسْمَاعِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ وَأَنَّهُ لَمْ يُؤْمَرْ بِذْبَحِ الْكَبْشِ مَكَانَهُ لِيَرْجِعَ إِلَى قَلْبِهِ مَا يَرْجِعُ إِلَى قَلْبِ الْوَالِدِ الَّذِي يَذْبَحُ أَعَزَّ وَلَدَهُ بِيَدِهِ فَيَسْتَحَقُّ بِذَلِكَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ أَهْلِ الثَّوَابِ

17- ذکر آن چه از امام رضا عليه السلام دربارهٔ تفسیر کلام خدا «و او را به ذبحی عظیم فدا دادیم» آمده است

17- ذکر آن چه از امام رضا عليه السلام دربارهٔ تفسیر کلام خدا «و او را به ذبحی عظیم فدا دادیم» آمده است

167 1 عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار در شعبان سال 352 از محمد بن علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از فضل بن شاذان روایت می کند که امام رضا عليه السلام فرمود: هنگامی که خداوند تبارک و تعالی ابراهیم عليه السلام را امر فرمود که به جای اسماعیل قوچ را ذبح نماید، ابراهیم تمنا نمود که فرزند خویش را به دست خویش ذبح کند و امر به ذبح قوچ از او برداشته شود تا بر قلب او وارد شود، آن چه به قلب پدری که بهترین فرزند خویش را با دست خود کشته است، وارد می شود، تا بدین طریق شایستهٔ بالاترین درجات اهل ثواب بر مصایب گردد.

على المصائب فأوحى الله عزّ وجلّ إليه يا إبراهيم من أحبّ خلقى إليك فقال يا ربّ ما خلقت خلقا هو أحبّ إلىّ من حبيبيك محمد صلّى الله عليه وآله فأوحى الله عزّ وجلّ إليه يا إبراهيم أفهو أحبّ إليك أو نفسك قال بل هو أحبّ إلىّ من نفسى قال فولده أحبّ إليك أو ولدك قال بل ولده قال فذبح ولده ظلما على أعدائه أوجع لقلبك أو ذبح ولدك بيدك فى طاعتى قال يا ربّ بل ذبحه على أيدى أعدائه أوجع لقلبي قال يا إبراهيم فإنّ طائفه تزعم أنّها من أمّه محمد ستقتل الحسين عليه السّلام ابنه من بعده ظلما وعدوانا كما يذبح الكباش فيستوجبون بذلك سخطى فجزع إبراهيم عليه السّلام لذلك وتوجّع قلبه وأقبل يبكى فأوحى الله عزّ وجلّ إليه يا إبراهيم قد فديت جزعك على ابنك إسماعيل لو ذبحته بيدك بجزعك على الحسين وقتله وأوجبت لك أرفع درجات أهل الثّواب على المصائب فذلك قول الله عزّ وجلّ وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

خداوند به او وحى فرستاد که محبوب ترين خلایق نزد تو کیست؟ عرض کرد: خدایا! خلقی نیافریده ای که نزد من محبوب تر از نبیّ تو محمد صلّى الله عليه وآله باشد. وحى فرمود: آیا او نزد تو محبوب تر است یا جان تو؟ عرض کرد: او محبوب تر است. وحى فرمود: فرزند او محبوب تر است یا فرزند تو؟ عرض کرد: فرزند او! وحى فرمود: آیا ذبح فرزند او به دست دشمنانش بر قلب تو دردناک تر است یا ذبح فرزندت در طاعت من؟ عرض کرد: ذبح فرزند او به دست دشمنانش دردناک تر است. وحى فرمود: ای ابراهیم! همانا گروهی که گمان می کنند، امت محمدند، فرزند او را پس از او به ظلم و دشمنی می کشند، چنانچه قوچ را ذبح می کنند و بدین عمل مستوجب غضب من می شوند. ابراهیم جزع آغاز کرد و قلبش به درد آمد و نوحه سرآید. خداوند وحى فرمود: ای ابراهیم! جزع بر حسین را به جای جزع تو بر فرزندت اسماعیل، اگر او را می کشتی، جایگزین کردم و تو را بدین سبب شایسته بالاترین درجات اهل ثواب بر مصایب قرار دادم.

و این معنی قول خداوند است: «او را به ذبحی عظیم فدا قرار دادیم» و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظيم.

18 باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في قول النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَا ابْنُ الذَّبِيحِينَ 168 1 حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْقَطَّانُ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْكُوفِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَعْنَى قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَا ابْنُ الذَّبِيحِينَ قَالَ يَعْنِي إِسْمَاعِيلَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَمَّا إِسْمَاعِيلُ فَهُوَ الْغَلَامُ الْحَلِيمُ الَّذِي بَشَّرَ اللَّهُ بِهِ إِبْرَاهِيمَ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيُ وَهُوَ لَمَّا عَمِلَ مِثْلَ عَمَلِهِ قَالَ يَا بَنِيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتُ افْعَلْ مَا تَأْمُرُ وَ لَمْ يَقُلْ يَا أَبَتُ افْعَلْ مَا رَأَيْتَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ فَلَمَّا عَزَمَ عَلِيٌّ ذَبْحَهُ فَدَاهُ اللَّهُ

18- آن چه از امام رضا علیه السلام در گفتار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «من فرزند دو ذبیحم» آمده است

18- آن چه از امام رضا علیه السلام در گفتار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «من فرزند دو ذبیحم» آمده است

168 1 احمد بن حسين قطان از احمد بن محمد بن سعيد کوفی از علی بن حسین بن علی بن فضال از پدرش روایت می کند که گفت: از امام رضا علیه السلام درباره معنی گفتار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «من فرزند دو ذبیحم» سؤال کردم.

فرمود: مراد اسماعیل فرزند ابراهیم خلیل علیه السلام و عبد الله فرزند عبد المطلب است.

اما اسماعیل جوانی بردبار بود که خداوند او را به ابراهیم وعده داده بود. چون بزرگ شد و پا به پای پدر به کوشش پرداخت، به او فرمود: ای فرزند! من در خواب دیده ام که تو را می کشم.

چه می بینی؟ عرض کرد: پدر آن چه مأموری انجام ده و نگفت: آن چه دیده ای انجام ده، مرا از بردباران می یابی ان شاء الله.

بذبح عظیم بکبش املح یا کُل فی سواد و یشرب فی سواد و ینظر فی سواد و یمشی فی سواد و یبول فی سواد و یبعر فی سواد و کان یرتع قبل ذلك فی ریاض الجنّه أربعین عاما و ما خرج من رحم أنثی و إنما قال الله له عزّ و جلّ کن فیکون فکان لیفدی به إسماعیل فکلّ ما یذبح فی منی فهو فدیة لإسماعیل إلی یوم القیامه فهذا أحد الذبیحین.

و أمّا الآخر فإنّ عبد المطلب کان تعلق بحلقه باب الکعبه و دعا الله أن یرزقه عشره بنین و نذر لله عزّ و جلّ أن یدبح واحدا منهم متی أجاب الله دعوته فلمّا بلغوا عشره قال قد وفى الله لی فلاؤفینّ لله عزّ و جلّ فأدخل ولده الکعبه و أسهم بینهم فخرج سهم عبد الله أبی رسول الله صلّى الله علیه و آله و کان أحبّ ولده إلیه ثمّ أجالها ثانیه فخرج سهم عبد الله ثمّ أجالها ثالثه فخرج سهم عبد الله فأخذه و حبسه و عزم علی ذبحه فاجتمعت قریش و منعتهم من ذلك و اجتمع نساء عبد المطلب یمکین و یصحن فقالت له ابنته عاتکه یا أبتاه اغدر فیما بینک و بین الله عزّ و جلّ فی قتل و چون عزم بر ذبح نمود، خدای تعالی او را به قوچی نمکین فدا داد که در سیاهی می خورد، در سیاهی می نوشید، در سیاهی می دید و در سیاهی بول و سرگین می کرد. پیش از آن چهل سال در باغات بهشت چریده و از رحم ماده ای زاده نشده بود، بلکه با فرمان «کن» از جانب حق تعالی خلق شده بود. او فدای اسماعیل قرار گرفت و هرچه تا روز قیامت در منا قربانی شود، فدای اسماعیل است. این یک ذبیح.

اما دیگری: همانا عبد المطلب به حلقه کعبه آویخت و دعا فرمود که خداوند او را ده پسر کرامت فرماید و نذر کرد که پس از این کرامت یکی از ایشان به درگاه خدا قربانی کند.

چون ده پسر به او رسید، گفت: خداوند به وعده خویش وفا کرد و من نیز وفا خواهم کرد. پسران به کعبه برده، بین ایشان با تیر قرعه انداخت.

قرعه به نام عبد الله پدر پیامبر افتاد و او محبوبترین فرزندان بود، دوباره و سه باره قرعه به نام او افتاد. او را گرفته، حبس کرد و تصمیم به ذبح او گرفت. قریش گرد او را گرفته، منعش کردند و زنان گریه و صیحه سردادند. دخترش عاتکه او را گفت: ای پدر در این عهدی که میان تو و خداست بر قتل فرزندت، حيله ای بساز.

ابنک قال و کیف أغدر يا بنيّه فإنّك مبارکه قالت اعمد إلى تلك السّوائم الّتی لك فی الحرم فاضرب بالقداح علی ابنک و علی الإبل و أعط ربّک حتّی یرضی فبعث عبد المطلب إلى إبله فأحضرها و أعزل منها عشرا و ضرب بالسّهام فخرج سهم عبد الله فما زال یزید عشرا عشرا حتّی بلغت مائه فاضرب فخرج السّهم علی الإبل فکبّرت قریش تکبیره ارتجّت لها جبال تهامة فقال عبد المطلب لا حتّی أضرب بالقداح ثلاث مرّات فاضرب ثلاثا کلّ ذلك یرج السّهم علی الإبل فلما كانت فی الثلاثه اجتذبه الزّیبر و أبو طالب و أخواتهما من تحت رجلیه فحملوه و قد انسلخت جلده خده الّذی كانت علی الأرض و أقبلوا یرفعونه و یقبّلونه و یمسحون عنه التّراب فأمر عبد المطلب أن تنحر الإبل بالحزوره و لا یمنع أحد منها و كانت مائه.

فكانت لعبد المطلب خمس من السنن أجراها الله عزّ و جلّ فی الإسلام حرّم نساء الآباء علی الأبناء و سنّ الدّیة فی القتل مائه من الإبل و كان یطوف عبد المطلب گفت: تو که عاقلی، بگو چگونه حیلۀ سازم؟ گفت: شتران حرم را بیاور، میان ایشان و فرزندان قرعه انداز و آن قدر بر شتران بیفزای تا خداوند راضی شود. عبد المطلب شتران را خواست و ده نفر از ایشان را جدا کرده، میان ایشان و عبد الله قرعه زد، قرعه به نام عبد الله افتاد. ده شتر، ده شتر به ایشان افزود و همچنان قرعه به نام عبد الله بود، تا آن که به صد شتر رسید. قریش چنان تکبیر گفتند که کوه های تهامة لرزید. عبد المطلب گفت: هرگز، تا گاهی که سه بار قرعه به نام شتران افتد. چون سه بار به نام شتران افتاد، ابو طالب و زبیر و دیگر برادرانش، عبد الله را از زیر پاهای او کشیدند و بردند، به صورتی که گوشت صورتش پاره شد. او را بر دوش برداشتند، بردند، بوسیدند و خاک را از او پاک کردند. عبد المطلب نیز امر کرد که صد شتر را در حزوره ذبح کرده و کسی را از گوشت ایشان مانع نشوند.

عبد المطلب را پنج سنت بود که خداوند آنها را در اسلام امضا کرد. همسران پدران را بر فرزندان حرام کرد. دیه قتل را صد شتر قرار داد، هفت بار دور خانه کعبه طواف کرد، گنجی

بالبیت سبعة أشواط و وجد كنزا فأخرج منه الخمس و سمى زمزم حين حفرها سقايه الحاج و لو لا أن عمل عبد المطلب كان حجّه و أنّ عزمه كان على ذبح ابنه عبد الله شبيها بعزم إبراهيم على ذبح ابنه إسماعيل لما افتخر النبي بالانتساب إليهما لأجل أنّهما الذبيحان في قوله صلى الله عليه و آله أنا ابن الذبيحين.

و العله التي من أجلها دفع الله عزّ و جلّ الذبح عن إسماعيل هي العله التي من أجلها دفع الذبح عن عبد الله و هي كون النبي صلى الله عليه و آله و الأئمة المعصومين عليهم السلام في صلبيهما فبركه النبي صلى الله عليه و آله و الأئمة عليهم السلام دفع الله الذبح عنهما فلم تجر السنّة في الناس بقتل أولادهم و لو لا ذلك لوجب على الناس كلّ أضحى التقرّب إلى الله تعالى بقتل أولادهم و كلّ ما يتقرّب الناس به إلى الله عزّ و جلّ من أضحيّه فهو فداء لإسماعيل عليه السلام إلى يوم القيامة

قال مصنف هذا الكتاب قد اختلفت الروايات في الذبح فمنها ما ورد بأنه إسحاق و منها ما ورد بأنه إسماعيل عليه السلام و لا سبيل إلى رد الأخبار متى صح طرقها و يافت و خمس آن را خارج کرد و همچنین زمزم را حين حفر، سقايه الحاج نام نهاد. اگر این کار عبد المطلب حجّت نمی بود و نیز عزم او بر کشتن عبد الله فرزندش، شبيه عزم ابراهيم خليل در کشتن اسماعيل؛ پیامبر به این انتساب افتخار نمی کرد که خود را فرزند این دو ذبيح بخواند در فرمایشش که «من فرزند دو ذبيحم».

خداوند به همان علت که ذبح را از اسماعيل دفع کرد، به همان دليل نیز ذبح را از عبد الله دفع نمود و آن این بود که پیامبر صلى الله عليه و آله و ائمه عليهم السلام از صلب این دو نفرند. پس به برکت پیامبر و ائمه، خداوند ذبح را از آنها برداشت و سنت قتل فرزندان جاری نشد و اگر نه این بود، بر مردمان واجب بود، که در هر عید قربان، با کشتن فرزندانشان به سوی خداوند تبارک و تعالی تقرب جویند. اما هرچه در عید قربان، ذبح می شود، فدایی اسماعيل است تا روز قیامت.

مصنف گوید: اخبار بر دو دسته اند، دسته ای ذبيح را اسحاق و دسته ای اسماعيل می دانند و چون احاديث از طرق صحيح وارد شده است، راهی برای رد آنها وجود ندارد

كان الذبيح إسماعيل عليه السلام لكن إسحاق لما ولد بعد ذلك تمنى أن يكون هو الذي أمر أبوه بذبحه فكان يصبر لأمر الله عز وجل و
يسلم له كصبر أخيه و تسليمه فينال بذلك درجته في الثواب فعلم الله عز وجل ذلك من قلبه فسماه بين ملائكته ذبيحا لتمنيه لذلك و قد
أخرجت الخبر في ذلك مسندا في كتاب النبوه

البتة ذبيح اسماعيل بود و اسحاق پس از او به دنيا آمد. لكن آرزو کرد که کاش او ذبيح می بود و به فرمان خدای تعالی چون اسماعیل صبر
می نمود. از این رو به درجه اسماعیل در ثواب می رسید. خداوند عز و جل این را در قلب او یافت، لذا به خاطر این آرزو در بین ملائکه او را
ذبيح نامید. و من روایت این خبر را با اسناد آن در کتاب النبوه آورده ام.

ص: 325

19 باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في علامات الإمام 169 1 حدّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال حدّثنا أحمد بن محمد بن سعيد بن عقده الكوفي قال حدّثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال للإمام علامات يكون أعلم الناس وأحكم الناس وأتقى الناس وأحلم الناس وأشجع الناس وأسخر الناس وأعبد الناس ويولد مختونا ويكون مطهرا ويرى من خلفه كما يرى من بين يديه ولا يكون له ظلّ وإذا وقع إلى الأرض من بطن أمه وقع على راحتيه رافعا صوته بالشهادتين ولا يحتلم ويناام عينه ولا ينام قلبه ويكون محدّثا ويستوى عليه

19-آن چه از امام رضا عليه السلام در علایم امام آمده است

19-آن چه از امام رضا عليه السلام در علایم امام آمده است

169 1 محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی از احمد بن محمد بن سعید عقده کوفی از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش روایت می کند که گفت: امام رضا علیه السلام فرمود:

امام را علاماتی است: او داناترین، حاکم ترین، متقی ترین، حلیم ترین، شجاع ترین و بخشنده ترین مردمان است و از همه مردم نسبت به خدا عابدتر است. ختنه شده به دنیا آید و پاکیزه باشد و از پشت سر می بیند، همان سان که از جلوی رو، ببیند. او را سایه نباشد و چون از شکم مادر زاده شود، با کف دست فرو آید و صدا به شهادتین بلند کند. او محتمل نشود. چشمان امام به خواب رود، لیک قلب او هرگز به خواب نمی رود، حدیث شنود و زره

ص: 326

درع رسول الله صَلَّى الله عليه وآله ولا يرى له بول ولا غائط لأن الله عز وجل قد وكل الأرض بابتلاع ما يخرج منه.

و يكون رائحته أطيب من رائحة المسك و يكون أولى بالناس منهم بأنفسهم و أشفق عليهم من آبائهم و أمهاتهم و يكون أشد الناس تواضعا لله عز وجل و يكون أخذ الناس بما يأمره به و أكف الناس عمّا ينهى عنه و يكون دعاؤه مستجابا حتى إنه لو دعا على صخره لانشقت بنصفين و يكون عنده سلاح رسول الله صَلَّى الله عليه وآله و سيفه ذو الفقار و يكون عنده صحيفة فيها أسماء شيعتهم إلى يوم القيامة و صحيفة فيها أسماء أعدائهم إلى يوم القيامة و يكون عنده الجامعه و هي صحيفة طولها سبعون ذراعا فيها جميع ما يحتاج إليه ولد آدم و يكون عنده الجفر الأكبر و الأصغر و إهاب ماعز و إهاب كبش فيهما جميع العلوم حتى أرش الخدش و حتى الجلده و نصف الجلده و يكون عنده مصحف فاطمه عليها السلام.

رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله همسان قامت اوست. بول و غایط او دیده نشود، چراکه خداوند زمین را به بلع آن ها مأمور کرده است.

بوی بدن او از مشک خوشبو تر است. اولی بر مردم از جان های ایشان است و مهربانتر از پدران و مادران ایشان به ایشان. تواضع او نسبت به خدای تبارک و تعالی از همه بیشتر است و مردم را به او امر خدا بگیرد و از نواهی او بازدارد. دعای او مستجاب است، به نحوی که اگر دعا کند، صخره ای بر دو نیم شود. نزد او سلاح رسول خدا و شمشیر ذوالفقار است و نیز صحیفه ای نزد اوست که اسامی شیعیان او تا روز قیامت در آن است و نیز صحیفه ای که اسامی دشمنان او تا روز قیامت در آن باشد.

جامعه نزد اوست و او صحیفه ای به طول هفتاد ذراع است که تمام ما یحتاج آدمی در آن است و نیز جفر اعظم و جفر اصغر نزد اوست که پوست بز و پوست قوچی است که در آن تمامی علوم است، حتی مجازات خراش یا تازیانه یا نیم تازیانه زدنی و نیز مصحف حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها نزد اوست.

1702 و فی حدیث آخر إنّ الإمام مؤید بروح القدس و بینہ و بین اللہ عمود من نور یری فیہ أعمال العباد و کلمًا احتاج إلیہ لدلالہ اطلع علیہ و یسطہ فیعلم و یقبض عنہ فلا یعلم.

و الإمام یولد و یلد و یصحّ و یمرض و یأکل و یشرب و یبول و یتغوّط و ینکح و ینام و ینسی و یسهو و یفرح و یحزن و یضحک و یبکی و یحیی و یموت و یقبر و یزار و یحشر و یوقف و یرض و یسأل و یناب و یکرم و یشفع و دلالتہ فی خصلتین فی العلم و استجابہ للدعویہ و کلّ ما أخبر بہ من الحوادث الّتی تحدث قبل کونها فذلک بعهد معہود إلیہ من رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ توارثہ و عن آبائہ عنہ علیہ السّلام و یکون ذلک ممّا عهد إلیہ جبرئیل من علامّ الغیوب عزّ و جلّ.

و جمیع الأئمّہ الأحد عشر بعد النّبی صلی اللہ علیہ و آلہ قتلوا منهم بالسّیف و هو امیر المؤمنین و الحسین علیہ السّلام و الباقون قتلوا بالسّم قتل کلّ واحد منهم طاغیہ زمانہ و 1702 و در حدیث دیگری فرمود: امام با روح القدس تأیید می شود و میان او و خدا ستونی از نور است کہ در آن اعمال بندگان را می بیند و ہرگاہ بہ راهنمایی نیاز شود، بر آن مطلع می شود، چون باز شود، می داند و چون بسته شود، نمی داند. امام زادوولد می کند، صحت و مرض می یابد، نوشیدن و خوردن و بول و غایط دارد. ازدواج می کند و خواب و فراموشی و نسیان بر او عارض می شود. خوشی و غم، گریہ و خندہ، مرگ و زندگی بر او عارض می شود. در قبر قرار می گیرد، زیارت می شود، محشور شدہ، می ایستد و سؤال و جواب می شود و جزای خوب و بد می ستاند و شفاعتش پذیرفته می شود و اختصاص او بہ شجاعت و مستجاب الدعویہ بودن است و ہرچہ را کہ پیش از آمدن خبر می دہد، از جانب رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و آبائش علیہم السّلام بہ او خبر شدہ و آن از ناحیہ جبرئیل و خداست.

و تمامی ائمہ یازدہ نفر پس از پیامبرند.

حضرت امیر و امام حسین علیہ السّلام بہ شمشیر کشته شدند و باقی بہ زہر. و طاغی زمان ہرکدام، قاتل اوست و شہادت ایشان

جری ذلك عليهم على الحقيقة و الصَّحَّه لا۔ كما تقوله الغلايه و المفوضه لعنهم الله فإنهم يقولون إنهم لم يقتلوا على الحقيقة و إنَّه شبَّه للناس أمرهم فكذبوا عليهم غضب الله فإنَّه ما شبَّه أمر أحد من أنبياء الله و حججه للناس إلا أمر عيسى ابن مريم عليه السلام وحده لأنَّه رفع من الأرض حيًّا و قبض روحه بين السماء و الأرض ثم رفع إلى السماء و ردَّ عليه روحه و ذلك قول الله تعالى إذ قال الله يا عيسى إني متوفيك و رافعك إليّ و مطهرك و قال عزَّ و جلَّ حكاية لقول عيسى عليه السلام يوم القيامة: وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ.

و يقولون المتجاوزون للحدِّ في أمر الأئمة عليهم السلام إنَّه إن جاز أن يشبَّه أمر عيسى عليه السلام للناس فلم لا يجوز أن يشبَّه أمرهم أيضا و الذي يجب أن يقال لهم أن عيسى هو مولود من غير أب فلم لا يجوز أن يكونوا مولودين من غير آباء فإنَّهم لا يجتزون على إظهار مذهبهم لعنهم الله في ذلك و متى جاز أن يكون جميع أنبياء الله حقيقتا صورت می گیرد نه بدان گونه که غلاه و مفوضه لعنهم الله می گویند که ایشان حقيقتا کشته شده اند و امر به مردمان مشتبه شده است. ایشان دروغ می گویند، غضب خدا بر ایشان باد. امر هیچ پیامبر و حتی بر مردم مخفی نشد، مگر امر عيسى بن مريم، فقط.

زیرا او از زمین در حال حیات به آسمان برده شد و روح او میان آسمان و زمین قبض شد.

سپس به آسمان رفت و روح او در آن جا به او بازگشت. این معنی قول خداست که به عيسى می فرماید: «من تورا می میرانم و به سوی خود می برم و پاکیزه می کنم.» و نیز معنی قول عيسى به خدا چنان چه در قرآن است: «بر آنها شاهد بودم تا در میان ایشان بودم و چون مرا میراندی، تو بر ایشان نگهبان بودی و تو بر هر چیز شاهدی.» زیاده گویان در حق ائمه می گویند اگر جایز است که امر عيسى بر مردم مشتبه شود، چرا امر ائمه مشتبه نشود؟ در جواب ایشان بایستی گفت: عيسى بدون پدر زاده شد، چرا ائمه را نمی رسد که بدون پدر زاده شوند؟ ایشان را لعنهم الله، جرأت بر اظهار نظر در این نیست. و اگر جایز است که همه پیامبران و رسل و حجج الهی، بعد از آدم

ورسله و حججه بعد آدم مولودين من الآباء و الأمهات و كان عيسى عليه السلام من بينهم مولودا من غير أب جاز أن يشبهه أمر غيره من الأنبياء و الحجج كما جاز أن يولد من غير أب دونهم و إنما أراد الله عزّ و جلّ أن يجعل أمره آية و علامه ليعلم بذلك أنه على كلّ شيء قدير.

از پدر و مادر به دنیا آیند و عیسی نیز در زمره ایشان است، پس جایز است که امر دیگر انبیا و حجج الهی مشتبه شده باشد، کما این که جایز است که او به جز ایشان بدون پدر، متولد شده باشد. و البته خداوند اراده فرمود که امر عیسی نشانه و علامتی باشد تا بدانند که او بر هرکاری تواناست.

ص: 330

20 باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في وصف الإمامه و الإمام و ذكر فضل الإمام و رتبته 171 1 حدّثنا أبو العباس محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال حدّثنا أبو أحمد القاسم بن محمد بن عليّ الهارونيّ قال حدّثني أبو حامد عمران بن موسى بن إبراهيم عن الحسن بن القاسم الرّقام قال حدّثني القاسم بن مسلم عن أخيه عبد العزيز بن مسلم قال كتّنا في أيّام عليّ بن موسى الرضا عليه السلام بمرو فاجتمعنا في مسجد جامعها في يوم الجمعة في بدء مقدمنا فإذا رأى الناس أمر الإمامه و ذكروا كثره اختلاف الناس فيها فدخلت علي سيّدي و مولائي الرضا عليه السلام فأعلمته ما خاض الناس فيه فتبسّم عليه السلام ثمّ قال يا عبد العزيز

20- در آنچه از حضرت رضا عليه السلام منقول است در وصف امامت و امام و ذكر فضل و رتبه امام

20- در آنچه از حضرت رضا عليه السلام منقول است در وصف امامت و امام و ذكر فضل و رتبه امام

171 1 ابو العباس محمد بن ابراهيم بن اسحاق طالقاني گوید: روایت کرد برای ما ابو احمد قاسم بن محمد بن علي هاروني که گفت:

روایت کرد برای ما ابو حامد عمران بن موسى بن ابراهيم که گفت: روایت کرد برای ما حسن بن قاسم رقام از قاسم بن مسلم از برادرش عبد العزيز که گفت: ما در ایّام امام رضا عليه السلام در مرو بودیم، روز جمعه در مسجد جامع آن جا مجتمع شدیم، مردم باهم در مورد امامت بحث می کردند و اختلاف بسیار کردند. من بر مولای خود امام رضا عليه السلام داخل شدم و آن حکایات و سخن ها را خدمت آن حضرت عرض کردم، تبسّم نمود و فرمود: یا عبد العزيز

جهل القوم و خدعوا عن أديانهم إنّ الله تبارك و تعالی لم يقبض نبيّه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ الدِّينَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ فِيهِ تَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ بَيَّنَّ فِيهِ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ الْحُدُودَ وَ الْأَحْكَامَ وَ جَمِيعَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ كَمَلًا فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ وَ هِيَ آخِرُ عَمْرِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا .

و أمر الإمامه من تمام الدّين و لم يمض صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله حَتَّى بَيَّنَّ لِأُمَّتِهِ مَعَالِمَ دِينِهِمْ وَ أَوْضَحَ لَهُمْ سَبِيلَهُمْ وَ تَرَكَهُمْ عَلَى قَصْدِ الْحَقِّ وَ أَقَامَ لَهُمْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامَ عِلْمًا وَ إِمَامًا وَ مَا تَرَكَ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةَ إِلَّا بَيَّنَّهُ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَكْمَلْ دِينَهُ فَقَدْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِنْ رَدِّ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى فَهُوَ كَافِرٌ هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَ مَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّةِ فَيَجُوزُ فِيهَا اخْتِيَارَهُمْ .

إنّ الإمامه أجلّ قدرا و أعظم شأنًا و أعلى مكانًا و أمتع جانبًا و أبعد غورا من أن يبلغها النَّاسُ بعقولهم أو ينالوها بأرائهم أو يقيموا إماما باختيارهم إنّ الإمامه خصّ جاهل شده و در دینشان نیرنگ کردند، خدا پیامبر را از دنیا نبرد تا دین را برای او کامل گردانید و قرآن را که در آن تفصیل همه چیزهاست، نازل کرد، حلال و حرام، حدود و احکام و همه نیازها را کاملا بیان کرده و فرمود:

«در کتاب از هیچ چیزی کوتاهی نکرده ایم» در حجّه الوداع در آخر عمر حضرت فرمود: «امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین برای شما پسندیدم» و امر امامت تمام کننده دین است و آن حضرت قبل از وفات خود دین را برای مردم بیان ساخت و راه آن را برای آنان آشکار کرده، در مسیر حق قرار داد، علی علیه السّلام را امام ایشان قرار داد و رها نکرد نیازهای امت را مگر این که بیان کرد. پس هر که گمان کند خدا دین خود را کامل نکرده، کتاب خدا را رد کرده و هر که کتاب خدا را رد کند او کافر است. آیا مردم به ارزش امامت در امت آگاهند تا انتخابات آنان در آن مورد قبول باشد، امامت بزرگ تر در قدر و عظیم تر در شأن و برتر در مکان و منیع تر است که مردم با عقل خود آن را درک کنند یا با عقاید خویش آن را بفهمند و یا بتوانند با انتخاب خود امامی برگزینند، امامت مقامی است که خداوند، ابراهیم را پس از

اللّٰهُ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ النَّبَوَّةِ وَالْخَلَّةِ مَرْتَبَةً ثَالِثَةً وَفَضِيلَةً شَرَفَهُ بِهَا وَأَشَادَ بِهَا ذَكَرَهُ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَقَالَ الْخَلِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُرُورًا بِهَا وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ فَأَبْطَلَتْ هَذِهِ الْآيَةَ إِمَامَهُ كُلَّ ظَالِمٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَصَارَتْ فِي الصِّفَةِ ثُمَّ أَكْرَمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِأَنْ جَعَلَهَا ذُرِّيَّتَهُ أَهْلَ الصِّفَوَةِ وَالطَّهَارَةِ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ.

فَلَمْ يَزَلْ فِي ذُرِّيَّتِهِ يَرِثُهَا بَعْضٌ عَنْ بَعْضٍ قَرْنَا فَقَرْنَا حَتَّى وَرِثَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ فَكَانَتْ لَهُ خَاصَّةً فَقَدَّادَهَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْهِ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى رِسْمِ مَا فَرَضَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَصَارَتْ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْأَصْفِيَاءَ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللَّهُ الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِئْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهِيَ فِي مَقَامِ نَبَوَّةٍ وَخَلَّتْ، فِي مَرْتَبَةِ سَوْمٍ أَوْ رَا بِهَ أَنْ مَفْتَخِرٍ سَاخَتْ وَبِهَ أَنْ فَضِيلَتٍ مَشْرَفٍ فَرَمُودٍ وَخَدَا فَرَمُودٍ:

«من تو را برای مردم امام می گردانم». ابراهیم گفت:

«از ذریه من نیز امام برگزیده ای؟» خدا فرمود: «عهد من به ظالمین نمی رسد». پس باطل شد به این آیه، امامت هرظالمی تا روز قیامت و امامت در خواص قرار گرفت، خدا با قرار دادن امامت در خواص و پاکان از نسل او، وی را گرامی داشت و فرمود:

«اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و آنان را از صالحین قرار دادیم، آنان را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کردند، انجام کارهای نیک، اقامه نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کردیم و ما را عبادت می کردند». پیوسته امامت در ذریه ابراهیم بود و یکی بعد از دیگری آن را به ارث می بردند تا این که پیامبر وارث آن گردید. خدا می فرماید:

«اولی ترین مردم به ابراهیم آنان هستند که او را متابعت نمودند و آنان پیامبر و مؤمنین هستند و خدا ولی مؤمنین است» امامت که خاص آن حضرت بود به امر خدا به عهده علی علیه السلام قرار داد و سپس در آن دسته از نسل او که خدا به ایشان علم و ایمان بخشید، چنان که فرمود: «کسانی که علم و ایمان به ایشان داده شده بود، گفتند: شما در کتاب و علم خدا تا روز قیامت در قبر مانده اید و امروز قیامت

ولد علیّ علیه السّلام خاصّه إلى يوم القيامة إذ لا نبیّ بعد محمّد صلّی الله علیه و آله فمن أين یختار هؤلاء الجهّال.

إنّ الإمامه هی منزله الأنبياء و إرث الأوصیاء إنّ الإمامه خلافه الله عزّ و جلّ و خلافه الرّسول و مقام أمير المؤمنین و میراث الحسن و الحسين علیهم السّلام

إنّ الإمامه زمام الدّین و نظام المسلمین و صلاح الدّنيا و عزّ المؤمنین إنّ الإمامه أسّ الإسلام التّامی و فرعه السّامی بالإمام تمام الصّلاه و الرّکاه و الصّیام و الحجّ و الجهاد و توفیر الفیء و الصّدقات و إمضاء الحدود و الأحکام و منع الثّغور و الأطراف.

الإمام یحلّ حلال الله و یحرّم حرام الله و یقیم حدود الله و یدبّ عن دین الله و یدعو إلى سبیل ربّه بالحکمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه الإمام کالشّمس الطّالعه للعالم و هی بالأفق بحيث لا تنالها الأیدی و الأبصار.

الإمام البدر المنیر و السّراج الزّاهر و النور السّاطع و النجم الهادی فی غیاهب الدّجی و الیید القفار و لجج البحار الإمام است» پس امامت تارستاخیز در اولاد علی است، زیرا پیغمبری بعد از محمد صلّی الله علیه و آله نبود، این جاهلان چگونه می خواهند امام انتخاب کنند؟

امامت مقام انبیاء و ارث اوصیاء است، امامت خلافت خدای عزّ و جلّ و خلافت رسول صلّی الله علیه و آله و مقام امیر المومنین علیه السّلام و میراث حسن و حسین علیهما السّلام است.

امامت زمام دین و نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است و امامت اساس بالنده اسلام و فرع عالی مقدار او است و به او اتمام می شود نماز و زکات و روزه و حج و جهاد، و به او صدقات زیاد می شود و به امضا او می رسد حدود و احکام، و به او محفوظ می ماند مرزها و اطراف.

امام حلال می کند حلال خدا را و حرام می کند حرام خدا را و برپا می دارد حدود خدا را و دفع می کند ضرر را از دین خدا و می خواند به راه پروردگار به حکمت و موعظت نیکو و حجّت رسا.

امام همچو آفتاب تابان است برای عالم و او در افق آسمان است، دست ها و دیده ها به او نمی رسد.

امام ماه نورانی و چراغ تابان و نور درخشان و ستاره راهنما در تاریکی های ظلمت ها و در دیار دور از آبادی و موجهای دریاها است.

الماء العذب على الظمّاء و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى و الإمام النّار على اليفاع الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل فى المهالك من فارقه فهالك.

الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و الأرض البسيطة و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه.

الإمام الأمين الرّفيق و الوالد الرّقيق و الأخ الشّفيق و مفرع العباد فى الدّاهيه.

الإمام أمين الله فى أرضه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده الدّاعى إلى الله و الذّابّ عن حرم الله.

الإمام المطهّر من الذّنوب المبرّأ من العيوب مخصوص بالعلم مرسوم بالحلم نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين.

الإمام واحد دهره لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير مخصوص بالفضل كلّ من غير طلب منه له و لا اكتساب بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذا الذى يبلغ معرفه امام آب گوارا برای تشنه و نجات برای سرگشته است. آتشی در بیابان است که گرم می کند پناه جو را، و راهنمای مهلکه است، کسی که از آن دور شود، به هلاکت دچار می شود.

امام ابری است باران زا و بارانی سیل آسا؛ آفتابی است درخشان و زمینی بی کران؛ امام چشمه جوشان است و برکه و باغستان.

امام امین است و رفیق، پدری با قلبی رفیق، برادری مهربان و شفیع و پناهگاه بندگان خداوند است، در گرفتاری ها و ناگواری ها.

امام، امین خداست بر زمینش، و حاجتی بر ساکنینش، و جانشین خدا در سرزمینش. او به خدا می خواند و از حرم خدا دفاع می کند.

امام، از گناه عاری است و از عیوب خالی؛ به علم خدایی مخصوص و به حلم او مرسوم. دین را نظام است و مسلمین را عزت. منافقین را خشمناک سازد و کافران را هلاک.

امام، یکتای دهر است، برابری در زمانه ندارد و دانشمندی چون او نیاید. مثل و ماندی او را نیست. فضیلت خاص اوست، بدون این که آن را بجوید و کسب کند. بلکه اختصاصی است از ناحیه فضل بخش و هاب. پس که را معرفت

الإمام و يمكنه اختياره هيهات هيهات ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب و حسرت العيون و تصاغر العظماء و تحيرت الحكماء و تقاصرت الحلماء و حصرت الخطباء و جهلت الألباء و كَلَّت السَّعراء و عجزت الأدباء و عيبت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله فأقرت بالعجز و التقصير و كيف يوصف له أو ينعت بكنهه أو يفهم شيء من أمره أو يوجد من يقام مقامه و يغنى عنه لا كيف و أتى و هو [بحيث] بحيث التَّجَم من أيدي المتناولين و وصف الواصفين.

فأين الاختيار من هذا و أين العقول عن هذا و أين يوجد مثل هذا أظنوا أن يوجد ذلك في غير آل الرسول صلّى الله عليه و آله كذبتهم و الله أنفسهم و متّهم الباطل فارتقوا مرتقى صعبا دحضا تزلّ عنه إلى الحضيض أقدامهم راموا إقامة الإمام بعقول [جائره] حائره بآثره ناقصه و آراء مضلّه فلم يزدادوا منه إلاّ بعدا قاتلهم الله أتى يؤفكون لقد راموا صعبا و قالوا إفاكا و ضلّوا ضلالا بعيدا و وقعوا في الحيره إذ امام حاصل مى شود و كه را انتخاب او ممكن؟ هرگز! عقل ها گمراه، اندیشه ها سرگشته، تفكرها حيران، چشم ها در حسرت، بزرگان كوچك، حكيمان متحير، دانشمندان کوتاه دست، خطيبان دست و پاى بسته، عقلا نادان، شعرا ناتوان، ادبيان عاجز و بليغان خسته از وصف يكي از اوصاف او، يا بيان فضيلتى از فضائل او، و همگى به عجز و تقصير معترف! او را چسان توان وصف نمودن، يا به كنه او رسيدن، يا امرى از امور را فهم كردن، يا كسى را جاىگزين او نمودن و به غناى او دست يافتن! چگونه و چسان كه او ستاره اى است دور از دست مردمان و وصف و وصف كندگان!

مردم را چه رسد به چنین اختیاری و عقول را چه به چنین فهمی؟ خیال داشته اند که در غیر آل پیامبر چنین یافت شود؟ نفس ایشان به ایشان دروغ گفت و آرزوی باطل کرده اند! بر بلندای سخت و سستی بالا رفته اند که گامهایشان به زیرشان خواهد افکند. با عقول ستمکار، ناقص و حیران خویش و آرای گمراه، امام نصب می کنند؟ جز دوری نصیبشان نمی شود! خداوند بکشدشان، سخت راهی رفتند و بدگفتاری گفتند و به دور وادی ای، دور افتادند و در حیرت افتادند، از آن گاه

تركوا الإمام عن بصيره وزيّن لهم الشيطان أعمالهم فصدهم عن السبيل و ما كانوا مستبصرين و رغبوا عن اختيار الله و اختيار رسوله إلى اختيارهم و القرآن يناديهم و ربك يخلق ما يشاء و يختار ما كان لهم الخيره سبحانه الله و تعالى عما يشركون و قال الله عزّ و جلّ و ما كان لمؤمنٍ و لا مؤمنه إذا قضى الله و رسوله أمراً أن يكون لهم الخيره من أمرهم.

و قال عزّ و جلّ ما لكم كيف تحكمون أم لكم كتاب فيه تدرسون إن لكم فيه لما تخيرون أم لكم أيمان علينا بالغه إلى يوم القيامة إن لكم لما تحكمون سلهم أيهم بذلك زعيم أم لهم شركاء فليأتوا بشركائهم إن كانوا صادقين و قال عزّ و جلّ أفلا يتدبرون القرآن أم على قلوب أقفالها أم طبع الله على قلوبهم فهم لا يفقهون أم قالوا سمعنا و لا يسمعون إن شرّ الدوابّ عند الله الصمّ البكم الذين لا يعقلون و لو علم الله فيهم خيراً لآسأ معهم و لو آسأ معهم لتولّوا و هم معرضون و قالوا سمعنا و عصينا بل هو فضل الله يؤتیه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم فكيف لهم باختيار كه امام را دیدند و رها کردند و شیطان اعمالشان را برایشان زینت داد و از راه بدرشان کرد و نخواستند که ببینند. مختار خدا و پیامبر را گذاشتند و مختار خویش گرفتند، و حال آنکه قرآن می خواندشان؟ خدا هرچه خواهد آفریند و هرکه خواهد می گزیند! ایشان را چه به اختیار؟ خداوند منزّه است از آنچه شریک گرفتند و همو فرماید: مردان و زنان مؤمن را نرسد که در برابر قضای خدا و رسول از خویش اختیار کنند و خدا فرماید: شما را چه می شود؟ چگونه حکم می کنید؟ آیا کتاب آسمانی دارید که در آن می خوانید که آن چه بخواهید، از آن شماست یا پیمانی از ما گرفته اید که بر احکام خویش بخواهید بود؟ ایشان را بپرس که کدامشان ضمانت می کنند. آیا شریکانی دارند؟ پس ایشان را بیاورند، اگر راست می گویند؟ و نیز می فرماید: آیا در قرآن تدبر نمی کنند، یا بر دل هایشان قفلی است؟ یا خدا بر دل هایشان مهر نهاد، پس نمی فهمند و یا این که گفتند: شنیدیم و نشنیدند. همانا که بدتر حیوانات نزد خدا کر و لالی است که عقل بکار نمی برد و اگر خدا در ایشان خیری سراغ داشت، ایشان را می شنواند و اگر می شنیدند، باز می گشتند و اعراض می کردند. گفتند شنیدیم و عصیان کردیم، بلکه آن فضل خداست که هرکه خواهد عطا کند و خدا

الإمام و الإمام عالم لا يجهل راع لا ينكل معدن القدس و الطّهاره و التّسك و الزّهاده و العلم و العباده مخصوص بدعوه الرّسول و هو نسل المطهّره البتول لا مغمز فيه في نسب و لا يدانيه ذو حسب فالنسب من قريش و الدّروه من هاشم و العتره من آل الرّسول صلّى الله عليه و آله و الرّضى من الله شرف الأشراف و الفرع من عبد مناف نامى العلم كامل الحلم مضطلع بالإمامه عالم بالسياسه مفروض الطّاعه قائم بأمر الله عزّ و جلّ ناصح لعباد الله حافظ لدين الله إنّ الأنبياء و الأئمّه عليهم السّلام يوفّقهم الله و يؤتّيهم من مخزون علمه و حكمه ما لا يؤتّيه غيرهم فيكون علمهم فوق كلّ علم أهل زمانهم في قوله تعالى.

أفمن يهدى إلى الحقّ أحقّ أن يتّبع أمّن لا يهدى إلاّ أن يهدى فما لكم كيف تحكمون و قوله عزّ و جلّ و من يؤتّ الحكيمه فقد أوتّي خيراً كثيراً و قوله عزّ و جلّ في طالوت إنّ الله اصّ طفاه عليكم و زاده بسّ طهّ في العليم و الجسيم و الله يؤتّي ملكه من يشاء و الله واسعّ عليم و قال عزّ و جلّ لنبيّه صلّى الله عليه و آله و كان فضّ ل الله عليّك صاحب فضل عظيم است. ایشان را چه به اختيار امام و حال كه امام عالمی است كه نادان نشود، رعایت كند و سخت نگیرد و معدن قدس، پاکی، رفتار، زهد، علم و عبادت است، مخصوص به دعوت رسول است و از نسل بتول.

در نسب او عیب و در حسب او پستی راه ندارد.

نسب از قریش می برد و از خاندان هاشم است و عترت رسول و مورد رضایت خدای. شرف اشرف است و شاخه ای از عبد مناف. علم او افزون، حلم او کامل، به امامت استوار، به سیاست دانا، اطاعتش واجب، به امر خدا قائم، بندگان را ناصح، و علم و حکمت خدا را مخزون. دیگران را علم او ندهند، پس دانایان از دانایان زمانه است. در قول خداوند است: آیا آن که به حق می خواند، سزاوار پیروی است یا آن که هدایت نمی کند، مگر آن که هدایتش کنند. شما را چه شده است؟ چه حکم می کنید؟ و نیز گفتار خدای: آن که را حکمت عطا شد، خیر کثیر عطا شده است و نیز قول خدا در طالوت: خداوند او را بر شما برگزید و گشایشی در علم و بدن عطا فرمود و خدا ملک خویش را به هر که بخواهد عطا می کند و خداوند گشایشگر و دانا است. و گفتار خدای به پیامبرش:

فضل خداوند بر تو عظیم است و نیز گفتار خدا

عَظِيمًا وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْأَثْمَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَعُتْرَتِهِ وَذُرِّيَّتِهِ أَمْ يَحْسَدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا.

وإنَّ العبد إذا اختاره الله عزَّ و جلَّ لأمر عباده شرح الله صدره لذلك و أودع قلبه ينابيع الحكمة و ألهمه العلم إلهاماً فلم يعى بعده بجواب و لا يحيد فيه عن الصَّواب و هو معصوم مؤيَّد موفق مسدّد قد أمن الخطايا و الزَّلل و العثار يخصّه الله بذلك ليكون حجّته على عباده و شاهده على خلقه و ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم فهل يقدرّون على مثل هذا فيختاروه أو يكون مختارهم بهذه الصّفة فيقدّموه تعدّوا و بيت الله الحقّ و نبذوا كتاب الله وراء ظهورهم كأنّهم لا يعلمون و في كتاب الله الهدى و الشّفاء فنبدوه و اتّبعوا أهواءهم فذمّهم الله و مقّتهم و اتّعسّم فقال عزَّ و جلَّ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و درباره ائمه از اهل بيت و عترت و اهل بيتش عليهم السّلام آیا مردمان حسد می برند بر آن چه که خداوند از فضلش بر ایشان عطا کرده است. همانا ما آل داود را نیز کتاب و حکمت عطا کردیم و ملک عظیم دادیم. از ایشان کسانی ایمان آوردند و کسانی کافر شدند و آتش جهنم ایشان را کافی است.

و چون بنده را خدای برای امور بندگانش اختیار کند، سینه اش را گشایش می دهد و چشمه های حکمت در قلبش می نهد. علم بدو الهام می کند و لذا در پاسخ در نمی ماند و از صواب بدور نمی افتد. او معصوم است و مؤید، موفق است و مسدّد. از خطا و لغزش و گناه در امان است. خدا او را اینسان مخصوص فرموده تا بر بندگانش حجّت باشد و بر خلائقش شاهد و این فضل خداست که هر که را خواهد عطا کند و خدا را فضل عظیم است. آیا بندگان قادرند بر این شخص تا او را برگزینند یا مختارشان را این صفات هست که او را پیش اندازند؟ قسم به خانه خدا که تعدی کردند و کتاب خدا را پشت سر انداختند، گویا هیچ نمی دانند. در کتاب خدا هدایت و شفا بود و آن را انداختند و پیروی هوای خویش کردند. پس خداوند ایشان را ملامت کرده، بر ایشان غضب نموده، هلاکشان کرد و خدا فرماید: چه کسی گمراهتر از آن است که

قال عزّ وجلّ فَتَعَسَّأَ لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ وقال عزّ وجلّ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ.

حدّثنا و حدّثنی بهذا الحديث محمد بن محمد بن عصام الكلينيّ و عليّ بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق و عليّ بن عبد الله الوراق و الحسن بن أحمد المؤدّب و الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدّب رضی الله عنهم قالوا حدّثنا محمد بن يعقوب الكلينيّ قال حدّثنا أبو محمد القاسم بن العلا قال حدّثنا القاسم بن مسلم عن أخيه عبد العزيز بن مسلم عن الرضا عليه السلام.

پیروی هوای خویش کرد، بدون هدایت از جانب خدا، و خداوند ظالمان را هدایت نمی کند و فرمود: هلاک بر ایشان باد و اعمالشان در گمراهی است. و نیز: بزرگ نفرتی است نزد خدا و مؤمنان. این سان خدا بر قلب متکبر جبار مهر می نهد.

ما را حدیث کرد محمد بن محمد بن عصام کلینی و علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق و علی بن عبد الله وراق و حسن بن احمد مؤدّب و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب نیز ما را روایت کردند که محمد بن یعقوب کلینی از ابو محمد قاسم بن علا از قاسم بن مسلم از برادرش عبد العزيز بن مسلم از امام رضا عليه السلام نیز این روایت را بیان فرمود.

21 باب ما جاء عن الرضا في تزويج فاطمه عليها السلام 172 1 حدّثنا أبو الحسن محمد بن عليّ بن الشّاه بمرورود قال حدّثنا أبو العباس أحمد بن المظفر بن الحسين قال حدّثنا أبو عبد الله محمد بن زكريّا البصريّ قال حدّثني المهديّ بن سابق قال حدّثنا عليّ بن موسى بن جعفر عليه السلام قال حدّثني أبي عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عليهم السلام قال قال عليّ بن أبي طالب عليه السلام لقد هممت بالتزويج فلم أجتريّ أن أذكر ذلك لرسول الله صلّى الله عليه وآله وإنّ ذلك اختلج في صدري ليليّ و نهاري حتّى دخلت علي رسول الله صلّى الله عليه وآله فقال لي يا عليّ قلت لبيك يا رسول الله قال هل لك في التزويج قلت رسول الله أعلم و ظننت أنّه يريد أن يزوّجني بعض

21- آن چه از امام رضا عليه السلام در باب تزويج حضرت فاطمه عليها السلام وارد شده

21- آن چه از امام رضا عليه السلام در باب تزويج حضرت فاطمه عليها السلام وارد شده

172 1 ابو الحسن محمد بن علي بن الشاه از ابو العباس احمد بن مظفر بن حسين از ابو عبد الله محمد بن زكريا بصرى از مهدي بن سابق روايت كرد كه گفت: حديث كرد براي ما حضرت رضا عليه السلام از پدرش و او از پدرش جعفر بن محمد از پدرانش كه فرمود: علي بن ابي طالب عليه السلام فرمود: من قصد تزويج نمودم و جرأت نداشتم كه آن را به رسول خدا صلّى الله عليه وآله عرض كنم، اين موضوع شب و روز در سينه ام بود، روزی بر رسول خدا وارد شدم، فرمود: ای علي! عرض كردم: لبيك يا رسول الله! فرمود:

اراده تزويج داری؟ عرض كردم: رسول خدا داناترست و گمان بردم كه می خواهد بعضی از زنان قريش را برای من بخواهد

نساء قریش و ائمی لخائف علی فوت فاطمه فما شعرت بشیء إذ دعانی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ فأتیتہ فی بیت أم سلمہ فلما نظر إلی تهلل وجهہ و تبسم حتی نظرت إلی بیاض أسنانه بیرق فقال لی یا علی أبشر فإن اللہ تبارک و تعالی قد کفانی ما کان هممی من أمر تزویجک قلت و کیف کان ذاک یا رسول اللہ قال أتانی جبرئیل علیہ السّلام و معہ من سنبل الجنّہ و قرنفلها فناولنیہما فأخذتہما فشممتہما و قلت یا جبرئیل ما سبب هذا السنبل و القرنفل.

فقال إن اللہ تبارک و تعالی أمر سگان الجنان من الملائکة و من فیها أن یزینوا الجنان کلّھا بمغارسھا و أنهارھا و ثمارھا و أشجارھا و قصورها و أمر ریاحھا فهبّت بأنواع العطر و الطیب و أمر حور عینھا بالقراءہ فیھا طه و طس و حمعسق ثم أمر اللہ عزّ و جلّ منادیا فنادی ألا یا ملائکتی و سگان جنّتی اشهدوا أنّی قد زوجت فاطمه بنت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ من علی بن ابی طالب رضی منی بعضہما لبعض ثم أمر اللہ تبارک و تعالی ملکا من ملائکة الجنّہ یقال له راحیل و لیس فی الملائکة أبلغ منه و من ترسیدم کہ فاطمه علیها السّلام را برای من انتخاب نکنند، متوجه نشدم کہ چه شد کہ حضرت مرا خواند و در خانہ ام سلمہ بہ خدمتشان رسیدم، چون بہ من نظر کرد، چهره اش درخشید و چنان تبسم نمود کہ سفیدی دندان های او ظاهر شد، پس فرمود: یا علی! بشارت باد تو را کہ خداوند از من کفایت نمود اندیشه ای کہ در کار تزویج تو داشتم.

عرض کردم: چگونه بود یا رسول اللہ! فرمود:

جبرئیل با سنبل و قرنفل بهشتی نزد من آمد و بہ من داد، گرفتم و بوییدم و گفتم: یا جبرئیل سبب آوردن این سنبل و قرنفل چه بود؟ گفت:

خداوند ساکنان جنّت از ملائکة و دیگران را امر نمود کہ تمام بهشتها را با درختها، رودخانه ها، میوه ها و قصرهایش آذین بندند و بہ بادهای بهشتی دستور داده کہ با بوی انواع عطر بوزند و حور العین را بہ قرائت سوره «طه» و «طس» و «حمعسق» بعد از آن امر نمود، منادی را تا ندا کرد کہ ای ملائکة من و ساکنان جنّت من شاهد باشید کہ من تزویج کردم فاطمه بنت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ را بہ علی بن ابی طالب علیہ السّلام پس امر کرد ملکی از ملائکة جنّت را کہ او را راحیل گویند و در ملائکة از او بلیغ تر نیست

فخطب بخطبه لم يخطب بمثلها أهل السماء ولا أهل الأرض ثم أمر مناديا فنادى ألا يا ملانكتي وسكان جنّتي باركوا على عليّ بن أبي طالب عليه السلام حبيب محمد صلّى الله عليه وآله وفاطمه بنت محمد صلّى الله عليه وآله فإني قد باركت عليهما.

فقال راحيل يا ربّ و ما برکتک علیهما أكثر ممّا رأينا لهما فی جنانک و دارک فقال الله عزّ و جلّ یا راحیل إنّ من برکتی علیهما أنّی أجمعهما علی [مجتبی] [مجتبی] و أجمعهما حجّتی علی خلقی و عزّتی و جلالی لأخلقنّ منهما خلقا و لأشئنّ منهما ذریّه أجمعهم خزّانی فی أرضی و معادن لحکمی بهم أحتجّ علی خلقی بعد التّبیین و المرسلین فأبشر یا علیّ فإنی قد زوّجتک ابنتی فاطمه علی ما زوّجک الرّحمن و قد رضیت لها بما رضی الله لها فدوّنک أهلك فإتک أحقّ بها منی و لقد أخبرنی جبریل علیه السلام أنّ الجنّه و أهلها مشتاقون إلیکما و لولا أنّ الله تبارک و تعالی أراد أن یتخذ منکما ما یتخذ به علی الخلق حجّه لأجاب فیکما الجنّه و أهلها فنعم الأخ أنت و نعم الختن أنت و نعم الصّاحب أنت خطبه خواند، خطبه ای که مثل آن در میان اهل آسمان و زمین خوانده نشده. امر کرد تا منادی ندا کرد: ای ملانکه و ساکنان جنّت من مبارک باد کنید بر علی بن ابی طالب حبيب محمد صلّى الله عليه وآله و نیز فاطمه بنت محمد صلّى الله عليه وآله که من مبارک کردم بر ایشان. راحیل گفت: یا رب! چه برکت کردی برایشان زیاده از آن چه در جنّات و سرای تو دیده ایم؟ فرمود: یا راحیل از برکاتی که بر ایشان کردم این که ایشان را جمع کنم بر محبت خود و بگردانم ایشان را حجّت خود بر خلق خود و به حق عزت و جلالم، خلق کنم از ایشان ذریّتی که در زمین خازنان خود و معادن حکمت خود گردانم و به ایشان حجّت گیرم بر خلق خود بعد از انبیای مرسلین. پس رسول خدا فرمود: ای علی! بشارت باد تو را که من تزویج کردم به تو دختر خود فاطمه را بر آن وجه که خدای رحمان تزویج نمود، پسندیدم برای او آن چه را که خدا پسندیده. پس بگیر اهل خود را که سزاوارتری از من. و جبرئیل خبر داد که جنّت و اهل آن مشتاق هستند به شما و اگر خدا نمی خواست از نسل شما حجّتی بر خلق برگزیند، خواسته اهل جنت را در مورد شما اجابت می فرمود، تو چه خوب برادر و چه خوب داماد و چه خوب یاری هستی،

و كفاك برضاء الله رضى فقال على عليه السلام رب أوزعنى أن أشكر نعمتك التى أنعمت على فقال رسول الله صلى الله عليه وآله آمين.

173 2 حَدَّثَنِي بِهَذَا الْحَدِيثِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَنْدَبٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَرِثِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو معاوية عن الأعمش عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عن أبيه عن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال لقد هممت بتزويج فاطمه عليها السّلام ولم أجترّ أن أذكر ذلك لرسول الله و ذكر الحديث مثله سواء.

و لهذا الحديث طريق آخر قد أخرجته فى مدينة العلم.

174 3 حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ التَّعِيمِ الشَّاذَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ رِضَايَةِ خَدَا بَرَاىِ تُو كَافِى اسْت. عَلِى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُود:

خدایا! مرا یاری نما تا شکر نعمتی که به من دادی به جای آورم، پس رسول خدا آمین گفتند.

173 2 علی بن محمد بن عمران دقاق گوید:

روایت کرد برای ما احمد بن یحیی بن زکریا قطان که گفت: روایت کرد برای ما ابو محمد بکر بن عبد الله بن جندب که گفت: روایت کرد برای ما احمد بن حرث از ابو معاویه از اعمش از جعفر بن محمد از پدرش از جدش از پدرش از علی بن ابی طالب عليهم السّلام که فرمود: تصمیم به ازدواج با فاطمه داشتم ولی جرأت نمی کردم آن را با رسول خدا صلى الله عليه وآله در میان گذارم- و حدیث قبلی را عینا تکرار کرد-

و حدیث فوق به طرق دیگری نیز روایت شده که در کتاب مدينة العلم بیان شده است.

174 3 ابو محمد جعفر بن نعیم شاذانی گوید:

روایت کرد برای ما احمد بن ادريس که گفت:

روایت کرد برای ما ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از حسین بن خالد از ابی الحسن علی بن

أبي الحسن عليّ بن موسى الرضا عن أبيه عن آبائه عن عليّ عليهم السّلام قال قال لي رسول الله صلّى الله عليه وآله يا عليّ لقد عاتبني رجال من قريش في أمر فاطمه وقالوا خطبناها إليك فمنعتنا وتزوجت عليّاً فقلت لهم والله ما أنا منعتكم وزوجته بل الله تعالى منعكم وزوجه فهبط عليّ جبرئيل فقال يا محمد إنّ الله جلّ جلاله يقول لو لم أخلق عليّاً عليه السّلام لما كان لفاطمه ابنتك كفو علي وجه الأرض آدم فمن دونه.

حدّثنا بهذا الحديث أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضی الله عنه حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن عليّ بن معبد عن الحسين بن خالد عن الرضا عن آبائه عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام عن رسول الله صلّى الله عليه وآله.

وقد أخرج ما روّيته في هذا المعنى في كتاب مولد فاطمه عليها السّلام وفضائلها.

موسی الرضا علیه السّلام از پدرش از پدران از علی علیه السّلام که فرمود: رسول خدا صلّى الله علیه وآله به من فرمود: ای علی! بزرگانی از قریش در ازدواج فاطمه با تو مرا سرزنش کرده و گفتند: ما او را از تو خواستگاری کردیم ولی به ما ندادی و به عقد علی درآوردی، به آنان گفتم: قسم به خدا، من این کار را نکردم، خدا او را به عقد علی درآورد، جبرئیل بر من نازل شد و گفت: ای محمد! خداوند می فرماید: اگر علی را خلق نکرده بودم، برای دخترت فاطمه در زمین از آدم تا خاتم همتمایی نبود.

این حدیث را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد از امام رضا علیه السّلام از پدران بزرگوارش از امیر المؤمنین علیه السّلام از رسول خدا صلّى الله علیه وآله نیز روایت کرد.

و من هرچه در این باب دیدم در کتاب مولد فاطمه سلام الله علیها آورده ام.

22 باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في الإيمان و أنه معرفه بالجنان و إقرار باللسان و عمل بالأركان 175 1 حدّثنا أحمد بن محمّد بن عبد الرّحمن القرشيّ الحاكم قال حدّثنا أبو بكر محمّد بن خالد بن الحسن المطوّعيّ البخاريّ قال حدّثنا أبو بكر بن أبي داود ببغداد قال حدّثنا عليّ بن حرب الملائنيّ قال حدّثنا أبو الصّلت الهرويّ قال حدّثنا عليّ بن موسى الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمّد عن أبيه محمّد بن عليّ عن أبيه عليّ بن الحسين بن عليّ عن أبيه عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال قال رسول الله صلّى الله عليه و آله الإيمان معرفه بالقلب و إقرار باللسان و عمل بالأركان

22- آن چه از امام رضا عليه السلام در ایمان آمده است و اینکه آن معرفت به قلب و اقرار به زبان و عمل به ارکان است

22- آن چه از امام رضا عليه السلام در ایمان آمده است و اینکه آن معرفت به قلب و اقرار به زبان و عمل به ارکان است

175 1 احمد بن محمد بن عبد الرحمن قرشي حاکم از ابو بکر محمد بن خالد بن حسن مطوعي بخاری از ابو بکر بن ابی داود در بغداد روایت می کند که از علی بن حرب ملایی از ابو صلت هروی روایت می کند که امام رضا عليه السلام از آبای گرامی اش از امیر المؤمنین عليهم السّلام و ایشان از رسول خدا صلّى الله عليه و آله روایت می کند که فرمود:

ایمان، معرفت به قلب، و اقرار به زبان، و عمل به اعضا و جوارح است.

الإيمان فقال عليه السلام الإيمان عقد بالقلب و لفظ باللسان و عمل بالجوارح لا يكون الإيمان إلا هكذا

178 4 أخبرني سليمان بن أحمد بن أيوب اللخمي فيما كتب إلي من أصبهان قال حدثنا علي بن عبد العزيز و معاذ بن المثنى قالا حدثنا عبد السلام بن صالح الهروي قال حدثنا علي بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي عن علي عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله الإيمان معرفة بالقلب و إقرار باللسان و عمل بالأركان

179 5 حدثنا حمزه بن محمد بن أحمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام بقم في رجب سنة تسع و ثلاثين و ثلاثمائة قال حدثني أبو الحسن علي بن محمد البراز قال حدثنا إيمان، اعتقاد بالقلب و گویش با زبان و عمل کردن با اعضا و جوارح است و ایمان جز این چیز دیگری نیست.

178 4 نیز سليمان بن احمد بن ايوب لخمى از اصفهان به من نوشت كه على بن عبد العزيز و معاذ بن مثنى از عبد السلام بن صالح هروى از امام رضا عليه السلام و ایشان از پدران گرامیشان، از امير المؤمنين عليهم السلام و ایشان از رسول خدا صلى الله عليه و آله روایت کرد كه فرمود: ایمان، معرفت به قلب، اقرار به زبان و عمل با اعضا و جوارح است.

179 5 حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علي بن حسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام در رجب سال سيصد و سى و نه در قم از ابو الحسن على بن محمد بزاز روایت می کنند كه او از ابو احمد داود بن سليمان غازی از امام

أبو أحمد داود بن سليمان الغازي قال حدثنا علي بن موسى الرضا عليه السلام قال حدثنا أبي موسى بن جعفر قال حدثني أبي جعفر بن محمد قال حدثني أبي محمد بن علي الباقر قال حدثني أبي علي بن الحسين قال حدثني أبي الحسين بن علي قال حدثني أبي أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله الإيمان إقرار باللسان و معرفه بالقلب و عمل بالأركان.

قال حمزه بن محمد العلوي رضي الله عنه و سمعت عبد الرحمن بن أبي حاتم يقول و سمعت أبي يقول و قد روى هذا الحديث عن أبي الصلت الهروي عبد السلام بن صالح عن علي بن موسى الرضا عليه السلام بإسناده مثله قال أبو حاتم لو قرئ هذا الإسناد على مجنون لبرأ

1806 حدثنا أبي رحمه الله قال حدثنا محمد بن معقل القرميسيني عن محمد بن عبد الله بن طاهر قال كنت واقفا على رأس أبي و عنده أبو الصلت الهروي و إسحاق بن رضا عليه السلام رواية می کند که ایشان از پدران گرامیشان از امیر المؤمنین علیه السلام و آن حضرت از رسول خدا صلى الله عليه وآله رواية می کند که حضرت فرمود: ایمان، اقرار به زبان و معرفت به قلب و عمل به اعضا و جوارح است.

حمزه بن محمد می گوید: از عبد الرحمن بن ابی حاتم شنیدم که از پدرش و او از ابی صلت این روایت را از امام رضا علیه السلام ذکر می کرد. ابو حاتم می گوید: اگر اسناد این روایت را بر دیوانه بخوانند، شفا می یابد.

1806 مرحوم والدهم از محمد بن معقل قرميسيني از محمد بن عبد الله بن طاهر نقل می کند که بالای سر پدرم ایستاده بودم و ابی صلت هروی و اسحاق بن راهویه و احمد بن

راهویه و أحمد بن محمد بن حنبل فقال أبي ليحدثني كل رجل منكم بحديث فقال أبو الصّلت الهرويّ حدثني عليّ بن موسى الرضا عليه السلام وكان والله رضى كما سمى عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن عليّ عن أبيه عليّ بن الحسين عن أبيه الحسين بن عليّ عن أبيه عليّ بن أبي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلّى الله عليه وآله الإيمان قول و عمل - فلما خرجنا قال أحمد بن محمد بن حنبل ما هذا الإسناد فقال له أبي هذا سعوط المجانين إذا سعط به المجنون أفاق.

محمد بن حنبل نیز در آن جا بودند، پدرم گفت: هرکدام از شما حدیثی نقل کنید.

ابو صلت هروی گفت: امام رضا علیه السلام که به حق از سوی پدرش رضا نامیده شد، به من از پدران گرامی اش از امیر المؤمنین علیه السلام روایت فرمود که ایشان از رسول خدا صلّى الله عليه وآله چنین روایت فرمود که: ایمان، گفتار و کردار است.

چون خارج شدیم، احمد بن محمد بن حنبل گفت: عجب اسنادی در این روایت بود.

پدرم گفت: این دواى دیوانگان است. چون به دیوانه ای بدهند، او را شفا دهد.

23 باب ذکر مجلس الرضا عليه السلام مع المأمون فی الفرق بین العتره و الأمه 1811 حدّثنا علی بن الحسین بن شاذویه المؤدّب و جعفر بن محمّد بن مسرور رضی الله عنهما قالَا حدّثنا محمّد بن عبد الله بن جعفر الحمیری عن أبيه عن الرّیّان بن الصّلت قال حضر الرّضا علیه السلام مجلس المأمون بمرور و قد اجتمع فی مجلسه جماعه من علماء أهل العراق و خراسان فقال المأمون أخبرونی عن معنی هذه الآیه ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصَّ طَفِينَا مِنْ عِبَادِنَا فَقَالَ العلماء أراد الله عزّ و جلّ بذلك الأمه کلّها فقال المأمون ما تقول یا ابا الحسن فقال الرّضا علیه السلام لا أقول كما قالوا و لكنی أقول أراد الله عزّ و جلّ بذلك العتره الطّاهره فقال المأمون و کیف عنی العتره

23- مناظره حضرت رضا علیه السلام با مأمون پیرامون فرق بین عترت و امت

23- مناظره حضرت رضا علیه السلام با مأمون پیرامون فرق بین عترت و امت

1811 علی بن حسین بن شاذویه و جعفر بن محمد بن مسرور گویند: روایت کرد برای ما محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری از پدرش از ریان بن صلت که گفت: امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون در مرو حاضر شد، که در آن برخی از علمای عراق و خراسان حضور داشتند، مأمون گفت: معنی این آیه را برایم بگوئید: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصَّ طَفِينَا مِنْ عِبَادِنَا علما گفتند: مراد خدا تمامی امت است، مأمون گفت: یا ابا الحسن! نظر شما چیست؟ حضرت فرمود: آنچه آنها گفتند، من نمی گویم، بلکه می گویم: مراد خداوند عترت پاک پیامبر بوده است. مأمون گفت: چگونه خداوند فقط عترت را اراده کرد نه امت را؟ حضرت فرمود: اگر امت

من دون الأمة فقال له الرضا عليه السلام إنه لو أراد الأمة لكانت أجمعها في الجنة لقول الله عز وجل فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإذن الله ذلك هو الفضل الكبير ثم جمعهم كلهم في الجنة فقال عز وجل جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ الآيه فصارت الوراثه للعترة الطاهره لا لغيرهم فقال المأمون من العترة الطاهره فقال الرضا عليه السلام الذين وصفهم الله في كتابه فقال عز وجل إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا وهم الذين قال رسول الله صلى الله عليه وآله إني مخلّف فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي أهل بيتي ألا وإتھما لن يفترقا حتى يردا على الحوض فانظروا كيف تخلفون فيهما أيها الناس لا تعلموهم فإنهم أعلم منكم.

قالت العلماء أخبرنا يا أبا الحسن عن العترة أ هم الآل أم غير الآل فقال الرضا عليه السلام هم الآل فقالت العلماء فهذا رسول الله صلى الله عليه وآله يوثر عنه أنه قال أمتي آلي وهؤلاء أصحابه يقولون بالخبر المستفاض الذي لا يمكن دفعه آل محمد أمته فقال اراده کرده بود، پس همه آنها باید بهشتی باشند و خدا می فرماید: «بعضی از آنان به خود ستم می کنند، بعضی میانه رو و بعضی دیگر به اذن خدا در خیرات پیش قدم هستند، این است فضل بزرگ» سپس همه را اهل بهشت قرار داده، فرمود:

«بهشتهای دائمی که وارد آن می شوند و دست بندهای طلا به آنان می دهند» پس وراثت مختص عترت طاهره هست نه دیگران. مأمون گفت: عترت طاهره چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: کسانی که خدا در کتابش در توصیف آنان چنین فرموده:

«خداوند می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کرده، شما را مطهر نماید» و آنان کسانی هستند که پیامبر صلى الله عليه وآله فرموده: «من دو چیز گرانبها، کتاب خدا و اهل بیتم را در میان شما می گذارم، از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در حوض بر من وارد شوند، ببینید بعد از من چگونه با آن دو رفتار می کنید، ای مردم به آنان چیزی نیاموزید؛ زیرا از شما دانشمندترند».

علماء گفتند: ای ابا الحسن! آیا عترت همان آل است یا غیر آل؟ حضرت فرمود: آنان همان آل هستند. علماء گفتند: پیامبر فرموده:

امت من آل من هستند، این حدیث را صحابه به سند مستفیض و غیر قابل انکار نقل کرده اند که آل محمد امت اویند. حضرت فرمود:

أبو الحسن عليه السلام أخبروني فهل تحرم الصدقه على الآل فقالوا نعم قال فتحرم على الأمة قالوا لا قال هذا فرق بين الآل و الأمة ويحكم أين يذهب بكم أضربتم عن الذّكر صفحا أم أنتم قوم مسرفون أما علمتم أنّه وقعت الوراثه و الطّهارة على المصطفين المهتدين دون سائرهم.

قالوا و من أين يا أبا الحسن فقال من قول الله عزّ و جلّ و لقد أرسَلنا نُوحاً و إبراهيم و جعلنا في ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ و الْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ و كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ فصارت وراثه النّبوه و الكتاب للمهتدين دون الفاسقين أما علمتم أنّ نوحا حين سأل ربّه عزّ و جلّ فقال ربّ إنّ ابني من أهلي و إنّ وعدك الحقّ و أنت أحكم الحاكمين و ذلك أنّ الله عزّ و جلّ و وعده أن ينجيه و أهله فقال ربّه عزّ و جلّ يا نُوحُ ... إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ.

فقال المأمون هل فضّل الله العتره على سائر النَّاس فقال أبو الحسن إنّ الله عزّ و جلّ أبان فضل العتره على سائر النَّاس في محكم كتابه فقال له المأمون و أين ذلك بگوئید صدقه حرام هست بر آل؟ گفتند: آری، فرمود: پس بر همه امت حرام است، گفتند: نه.

فرمود: این فرق آل و امت است، وای بر شما به کدام راه می روید آیا از قرآن اعراض و از حد تجاوز کرده اید؟ نمی دانید که وراثت و طهارت در مورد برگزیدگان هدایت یافته است؟ گفتند:

این از کجاست یا ابا الحسن؟ فرمود: از قول خدا که فرمود: «نوح و ابراهیم را به رسالت فرستادیم و در ذریه ایشان نبوت و کتاب را قرار دادیم، بعضی از آنان هدایت یافته و اغلب آنان فاسقند» پس وراثت نبوت و کتاب مختص به هدایت یافته گان است نه فاسقین، آیا نمی دانید وقتی نوح علیه السلام از پروردگارش مسئلت کرد: «خدایا پسر من از اهل من است و وعده تو حق است و تو بهترین حاکمان هستی» به این جهت بود که خدا وعده داده بود که او و اهل او را نجات دهد، خداوند به او فرمود: «ای نوح! او اهل تو نیست، عمل او، عمل ناپسندیده است، از من مخواه آن چه را که تو علم به آن نداری، پسند می دهم که از جاهلان نباشی». مأمون گفت: آیا خدا عترت را بر سایر مردمان تفضیل داده؟ فرمود: خدا فضل عترت را بر سایر مردمان در کتاب خود ظاهر ساخته. مأمون گفت: کدام است؟

من کتاب الله فقال له الرضا عليه السلام في قول الله عز وجل إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ وَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ثُمَّ رَدَّ الْمَخَاطِبَةَ فِي أَثَرِ هَذِهِ إِلَى سَائِرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ يَعْنِي الَّذِي قَرَنَهُم بِالْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ وَ حَسَدُوا عَلَيْهِمَا فَقَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا يَعْنِي الطَّاعَةَ لِلْمُصْطَفِينَ الطَّاهِرِينَ فَالْمَلِكُ هَاهُنَا هُوَ الطَّاعَةُ لَهُمْ فَقَالَتِ الْعُلَمَاءُ فَأَخْبَرْنَا هَلْ فَسَّرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْأَصْطَفَاءَ فِي الْكِتَابِ فَقَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَّرَ الْأَصْطَفَاءَ فِي الظَّاهِرِ سِوَى الْبَاطِنِ فِي اثْنَيْ عَشَرَ مَوْضِعًا وَ مَوْضِعًا.

فَأُولَٰئِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَ رَهْطَكَ الْمُخْلِصِينَ فَرَمُودٌ: دَرِ آيَةِ أَيُّ كِه فَرَمُودٌ: «هَمَانَا خِدَاوَنَدِ آدَمِ وَ نُوحِ وَ آلِ اِبْرَاهِيمِ وَ آلِ عِمْرَانَ رَا بَرِ عَالَمِيَانِ بَرِگَزِيدِ، أَنَانِ نَسَلِي هَسْتَنَدِ كِه اَزِ يَكْدِيگَرِ مِي بَاشَنَدِ وَ خِدَاوَنَدِ شَنُوا وَ دَانَاَسْتِ» دَرِ آيَةِ دِيگَرِ فَرَمُودٌ: «أَيَا مَرْدَمَانَ بَرِ آنِ چِه خِدَا بَه ايشان داده حسد مي برند، ما به آل ابراهيم كتاب و حکمت داديم و ايشان را پادشاهي بزرگ عطا نموديم» بعد از اين آيه به ساير مؤمنين خطاب نموده و مي فرمايد: «اي کسانی که ايمان آورده ايد از خدا اطاعت کنيد و از پيامبر و اولي الامر اطاعت کنيد» يعنی کسانی که خدا ايشان را با کتاب و حکمت مقرون گردانيد و به آن دو، مردم برايشان حسد بردند، پس منظور آيه أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا اطاعت از برگزیدگان و پاکان است، پس پادشاهي در اين آيه همان اطاعت از ايشان است. علماء گفتند: آگاه کن ما را که آیا خدا برگزیدن را در کتاب خویش تفسير کرده؟ فرمود: برگزیدن را در ظاهر قرآن در دوازده موضع تفسير فرموده است.

اول: آيه ای که فرمود: «فاميل نزدیک و خویشان مخلص خود را انداز کن» اين آيه

هكذا في قراءة أبي بن كعب وهي ثابتة في مصحف عبد الله بن مسعود وهذه منزلة رفيعة وفضل عظيم وشرف عال حين عنى الله عز وجل بذلك الآل فذكره لرسول الله صلى الله عليه وآله فهذه واحدة والآية الثانية في الاصطفاء قوله عز وجل إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً وهذا الفضل الذي لا يجمله أحد إلا معاند ضال لأنه فضل بعد طهاره تنتظر فهذه الثانية.

وَأَمَّا الثَّالِثَةُ فحين ميّز الله الطاهرين من خلقه فأمر نبيه بالمباهلة بهم في آية الابتهاال فقال عز وجل يا محمد فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهَلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ فبرز النبي صلى الله عليه وآله علياً والحسن والحسين وفاطمة عليهم السلام وقرن أنفسهم بنفسه فهل تدرون ما معنى قوله وأنفسنا وأنفسكم قالت العلماء عنى به نفسه فقال أبو الحسن عليه السلام لقد غلطتم إنما عنى بها علي بن أبي طالب عليه السلام ومما يدل على ذلك قول النبي صلى الله عليه وآله حين قال در قرائت ابى بن كعب چنین بوده و در مصحف عبد الله بن مسعود نیز موجود بوده است، این مقامی رفیع، فضلی عظیم، و شرافتی بزرگ است زمانی که خدا با این کلام آل را اراده کرد و برای رسول خدا ذکر فرمود. این اول آیه. آیه دوم در معنی برگزیدن این آیه است: «خدا می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک کند» کسی از این فضل بی اطلاع نیست و جز معاند آن را انکار نکند، چون بالاتر از طهارت، فضلی متصور نیست. این آیه دوم.

آیه سوم؛ وقتی که خدا پاکان خلق خود را جدا نمود و در آیه مباهله پیامبرش را امر به مباهله کرد و فرمود: ای محمد! «بعد از این که حق را دانستی، هر که در این مورد با تو بحث کرد، به او بگو: بیائید پسران خودمان و خودتان و زنان خودمان و خودتان و نیز خودمان و خودتان را فراخوانیم و دعا کرده و نفرین خدا را برای دروغگویان طلب کنیم» پس پیامبر صلى الله عليه وآله علی، حسن، حسین و فاطمه عليهم السلام را با خود همراه کرد، می دانید معنی «خودمان و خودتان» چیست؟ گفتند: پیامبر خودش را در نظر داشته. فرمود:

اشتباه می کنید، پیامبر علی بن ابی طالب را اراده کرده، دلیل بر این، کلام پیامبر است که فرمود:

لینتھین بنو ولیعہ او لأبعثن إلیہم رجلا کنفسی یعنی علی بن ابی طالب علیہ السلام و عنی بالأبناء الحسن و الحسین علیہ السلام و عنی بالنساء فاطمہ علیہ السلام فہذہ خصوصیتہ لا یتقدّمہم فیہا أحد و فضل لا یلحقہم فیہ بشر و شرف لا یسبقہم إلیہ خلق إذ جعل نفس علی علیہ السلام کنفسہ فہذہ الثالثہ.

و أمّا الرّابعہ فإخراجه صلّی اللہ علیہ و آلہ التّاس من مسجده ما خلا العترہ حتّی تکلم النّاس فی ذلك و تکلم العباس فقال یا رسول اللہ ترکت علیّا و أخرجتنا فقال رسول اللہ صلّی اللہ علیہ و آلہ ما أنا ترکته و أخرجتکم و لکنّ اللہ عزّ و جلّ ترکہ و أخرجکم و فی هذا تبيان قوله صلّی اللہ علیہ و آلہ لعلّی علیہ السلام أنت متّی بمنزله ہارون من موسی قالت العلماء و این هذا من القرآن؟

قال أبو الحسن أوجدکم فی ذلك قرآنا و أقرؤہ علیکم قالوا ہات قال قول اللہ عزّ و جلّ و أوحینا إلی موسی و أخیه أن تبوءا لقومکما بمصر بیوتاً و اجعلوا بیوتکم قبلاً ففی هذه الآیہ منزله ہارون من موسی و فیہا أيضا منزله علیّ علیہ السلام من رسول اللہ صلّی اللہ علیہ و آلہ و مع هذا دلیل واضح فی قول «بنو ولیعہ از کارہایش منصرف می شود یا مردی همانند خودم را بفرستم» یعنی علی بن ابیطالب، مراد از ابناء، حسن و حسین علیہم السلام و مراد از نساء، فاطمہ علیہا السلام است، کسی در این ویژگی بر ایشان تقدم ندارد و در آن فضیلت بہ آنان نمی رسد، در آن شرف بر آنان سبقت نگیرد، زیرا نفس علی را همانند نفس خود قرار دادہ. این آیہ سوم.

آیہ چهارم؛ خارج کردن ہمہ مردم بہ جز عترت توسط پیامبر از مسجد، طوری کہ ہمہ مردم اعتراض کردند، حتی عباس عموی پیامبر گفت: یا رسول اللہ! علی را باقی گذاشتہ و ما را خارج کردی؟ حضرت فرمود: من او را باقی نگذاشتہ و شما را خارج نکردہ ام؛ بلکہ خداوند چنین کردہ است. این مطلب کلام پیامبر بہ علی را کہ فرمود: «تو نسبت بہ من بہ منزله ہارون نسبت بہ موسی هستی» روشن می کند. علماء گفتند: این در کجای قرآن است؟

فرمود: در این باب از قرآن شاهد می آورم و بر شما می خوانم، گفتند: بیاور، فرمود: خداوند فرماید: «بہ موسی و برادرش وحی کردیم کہ برای قوم خود در مصر خانہ هایی انتخاب کنید و خانہ های خود را قبلہ قرار دهید» در آیہ نسبت ہارون بہ موسی و علی علیہ السلام بہ پیامبر صلّی اللہ علیہ و آلہ روشن شدہ، افزون بر این در فرمایش

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ قَالَ أَلَا إِنَّ هَذَا الْمَسْجِدَ لَا يَحِلُّ لِحَنْبٍ إِلَّا لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ.

قالت العلماء يا أبا الحسن هذا الشرح و هذا البيان لا يوجد إلا عندكم معاشر أهل بيت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

فقال و من ينكر لنا ذلك و رسول الله يقول أنا مدينة العلم و عليّ بابها فمن أراد المدينة فليأتها من بابها ففيما أوضحنا و شرحنا من الفضل و الشرف و التّقدمه و الاصطفاء و الطّهاره ما لا ينكره إلا معاند و الله عزّ و جلّ و الحمد على ذلك فهذه الرّابعه.

و الآيه الخامسه قول الله عزّ و جلّ وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ خصوصيه خصّهم الله العزيز الجبّار بها و اصطفاهم على الأّمّه فلما نزلت هذه الآيه على رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ ادْعُوا إِلَيَّ فَاطِمه فدعيت له فقال يا فاطمه قالت ليبيك يا رسول الله فقال هذه فدك ممّا هي لم يوجف عليه بالخيل و لا-ركاب و هي لى خاصّه دون المسلمين و قد جعلتها لك لما أمرنى الله تعالى به فخذها لك و لولدك فهذه الخامسه پیامبر که فرمود: «این مسجد برای هیچ جنبی جز محمد و آل او حلال نیست» دلیلی آشکار است.

علماء گفتند: یا ابا الحسن! این شرح و بیان در جای دیگر غیر از شما و اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ یافت نمی شود.

فرمود: کیست که این موقعیت ما را منکر باشد و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می فرماید: «من شهر علم هستم و علی درب آن، هرکس بخواهد وارد شهر شود باید از درب آن وارد گردد» در آن چه شرح دادیم، نمونه هایی از فضل، شرف، برتری، برگزیدن الهی و پاکیزگی است که کسی جز معاند آن را انکار نکند، خدا را بر این منزلت سپاس می گوئیم. این آیه چهارم.

آیه پنجم؛ خدا می فرماید: «حق خویشاوند را بده» خصوصیتی که خداوند عزیز جبار آنان را به آن اختصاص داده و بر امت برگزیده، زمانی که این آیه بر پیامبر نازل شد، فرمود: فاطمه را فرا خوانید، فاطمه را فرا خواندند، فرمود: ای فاطمه! عرض کرد: بله یا رسول الله! فرمود: فدک از غنائمی است که بدون جنگ به دست آمده، مال من است و دیگران سهمی در آن ندارند، حال که خدا مرا امر فرمود، آن را به تو بخشیدم، آن را بگیر، مال تو و فرزندان توست. این آیه پنجم.

و الآیه السادسة قول الله عزّ و جلّ قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى و هذه خصوصیه للنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله إلى يوم القيامة و خصوصیه لآل دون غیرهم و ذلك أنّ الله عزّ و جلّ حکى فى ذکر نوح فى کتابه یا قوم لا أسئلكم علیه مالا إن أجرى إلا على الله و ما أنا بطارد الآذین آمنوا إنهم ملاقوا ربهم و لکتى أراکم قوما تجهلون و حکى عزّ و جلّ عن هود أنّه قال یا قوم لا أسئلكم علیه أجرا إن أجرى إلا على الذى فطرنى أفلا تعقلون و قال عزّ و جلّ لنبيّه محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله قل یا محمد لا أسئلكم علیه أجرا إلا المودّة فى القربى و لم يفرض الله تعالى مودّتهم إلا و قد علم أنّهم لا یرتدّون عن الدین أبدا و لا یرجعون إلى ضلال أبدا و أخرى أن يكون الرجل وادّا للرجل فيكون بعض أهل بيته عدوا له فلا يسلم له قلب الرجل فأحبّ الله عزّ و جلّ أن لا يكون فى قلب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله على المؤمنين شىء يفرض عليهم الله مودّه ذوى القربى فمن أخذ بها و أحبّ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله و أحبّ أهل بيته لم يستطع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله أن يبغضه و من تركها و لم يأخذ آية ششم؛ خدا فرمود: «بگو به خاطر رسالت اجری از شما نمی خواهم، مگر دوستی خویشاوندان» این خصوصیتی است خاص پیامبر و آل او نه دیگران تا روز قیامت، خداوند در قرآن از نوح نقل فرمود: «ای مردم به خاطر این رسالت از شما مالی نمی خواهم، اجر من با خداست، مؤمنین را از خود طرد نمی کنم، آنها پروردگار خود را ملاقات خواهند کرد، در نظر من شما مردمی نابخرد هستید» از هود نیز نقل کرده که گفت: «بگو به خاطر رسالت اجری از شما نمی خواهم، اجر من با کسی است که مرا آفریده، آیا فکر نمی کنید؟» ولی خدا به پیامبرش محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله می فرماید: «بگو برای رسالت از شما اجری نمی خواهم جز دوستی خویشاوندان» خدا دوستی آنان را واجب نکرد مگر این که دانست آنان هرگز از دین بر نمی گردند و به گمراهی نخواهند رفت.

دیگر این که چه بسا فرد، شخصی را دوست بدارد و برخی از خانواده اش دشمن او باشند، لذا قلب فرد نمی تواند خالصانه او را دوست بدارد، خدا دوست دارد در دل پیامبر نسبت به مؤمنین چیزی نباشد لذا دوستی خویشان پیامبر را بر آنان واجب کرد و هرکه چنین کند و پیامبر و اهل بیتش را دوست بدارد، رسول خدا نمی تواند از او بدش بیاید و هرکه این امر ترک کند

بها و أبغض أهل بيته فعلى رسول الله صلى الله عليه و آله أن يبغضه لأنه قد ترك فريضه من فرائض الله عزّ و جلّ فأى فضيله و أى شرف يتقدّم هذا أو يدانيه؟

فأنزل الله عزّ و جلّ هذه الآية على نبيّه صلى الله عليه و آله قُلْ لا أسئلكم عليه أجرًا إلاّ المودّة فى القُربى فقام رسول الله صلى الله عليه و آله فى أصحابه فحمد الله و أثنى عليه و قال يا أيّها النّاس إنّ الله عزّ و جلّ قد فرض لى عليكم فرضا فهل أنتم مؤدّوه فلم يجبه أحد فقال يا أيّها النّاس إنّه ليس من فضّه و لا- ذهب و لا- مأكول و لا مشروب فقالوا هات إذا فتلا عليهم هذه الآية فقالوا أمّا هذه فنعم فما وفى بها أكثرهم.

و ما بعث الله عزّ و جلّ نبيّا إلاّ أوحى إليه أن لا يسأل قومه أجرًا لأنّ الله عزّ و جلّ يوفّيه أجر الأنبياء و محمّد صلى الله عليه و آله فرض الله عزّ و جلّ طاعته و مودّه قرابته على أمته و أمره أن يجعل أجره فيهم ليؤدّوه فى قرابته بمعرفه فضلهم الذى أوجب الله عزّ و جلّ لهم فى المودّه إنّما تكون على قدر معرفه الفضل فلما أوجب الله تعالى ذلك ثقل ذلك لثقل و جوب الطّاعه فتمسّك بها و أهل بيت را دوست نداشته باشد، واجب است كه پيامبر او را دوست نداشته باشد، چون يكي از واجبات الهى را ترك کرده، حال چه فضل و شرفى بر اين فضيلت تقدم دارد يا با آن برابرى مى كند؟

خداوند آيه قُلْ لا أسئلكم عليه أجرًا إلاّ المودّة فى القُربى را بر پيامبر نازل كرد، حضرت در ميان اصحاب خود برخاست و خدا را ثنا گفت و فرمود: اى مردم! خدا براى من چيزى را بر شما واجب کرده، آيا آن را انجام مى دهيد؟ كسى جواب نداد. حضرت فرمود:

اى مردم! طلا- و نقره و خوردنى و نوشيدنى نيست، گفتند: بگو آن چيست؟ حضرت آيه را بر ايشان تلاوت كرد، گفتند: اين مطلب را مى پذيريم، ولى اكثر آنها به آن وفا نكردند.

خدا پيامبرى را مبعوث نفرمود، جز اينكه وحى كرد مزد طلب نكند، چون خدا پاداش انبيا را مى دهد، اما براى محمد صلى الله عليه و آله خدا اطاعت و دوستى خویشان او را بر امت واجب نمود و فرمود كه مزد خود را در حق خاندانش قرار دهد تا مردم آن را به آنان اداء نمايند و اين با شناخت فضل آنان ممكن است، چون دوستى به ميزان شناخت فضايلى است. چون خدا اين دوستى را واجب كرد، به سنگينى و جوب طاعت اين امر بر مردم سنگين آمد، گروهى كه خدا پيمان

قوم قد أخذ الله ميثاقهم على الوفاء وعاند أهل الشقاق والتفاق والحدوا في ذلك فصرفوه عن حده الذي حده الله عز وجل فقالوا القرباه هم العرب كلها وأهل دعوته فعلى أي الحالتين كان فقد علمنا أن المودّه هي للقرباه فأقربهم من النبي صلى الله عليه وآله أولاهم بالمودّه وكلمما قربت القرباه كانت المودّه على قدرها وما أنصفوا نبي الله صلى الله عليه وآله في حيطته وأفته وما من الله به على أمته ممّا تعجز الألسن عن وصف الشكر عليه أن لا- يؤدّوه في ذرّيته وأهل بيته وأن يجعلوهم فيهم بمنزله العين من الرأس حفظا لرسول الله فيهم وحبّا لهم فكيف والقرآن ينطق به ويدعو إليه والأخبار ثابتة بأنهم أهل المودّه والذين فرض الله تعالى مودّتهم و وعد الجزاء عليها فما وفي أحد بها فهذه المودّه لا يأتي بها أحد مؤمنا مخلصا إلا استوجب الجنّة لقول الله عز وجل في هذه الآية.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ذَلِكَ الَّذِي يَبْشُرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وفاداری از آنان گرفته بود، پایدار ماندند و اهل تفاق و شقاوت کافر شده و آن را از حدودی که خدا قرار داده بود، کنار زده و گفتند: «خویشان» تمام عرب و اهل دعوت هستند، در هر حال دانستیم که دوستی برای خویشان پیامبر است و نزدیک ترین آنان به پیامبر اولی تر به دوستی است، هرچه به پیامبر نزدیک تر باشند دوستی بیشتر است، ولی به انصاف رفتار نکردند با پیامبر درباره خاندان او و مهربانی اش و منتی که خدا بر امتش نهاده که زیان از شکر آن عاجز است، آن را در حق فرزندان و خاندان پیامبر انجام ندادند، موقعیت آنان را در بین خود همانند چشم در سر ندانستند که این رعایت حال پیامبر و نشانه محبت به او بود، چگونه؟! در حالی که قرآن به آن سخن می گوید و دعوت می کند و اخبار قطعی است که خدا مودّت آنان را واجب فرموده و وعده پاداش به آن داده. اما کسی به وعده ای که داده عمل نکرد، کسی این مودت را با اخلاص و ایمان ظاهر نکند مگر سزاوار بهشت گردد، چون خدا می فرماید: «آنان که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند، در بهشت های سرسبز هستند و هرچه خواهند نزد خدا خواهند داشت، این است فضل بزرگ، این همان است که خدا بندگان خود را که ایمان آورده و عمل صالح انجام

قل لا أسئلكم عليه أجراً إلا المودة في القربى مفسراً و مبیناً ثم قال أبو الحسن عليه السلام حدّثني أبي عن جدّي عن آبائه عن الحسين بن عليّ عليه السلام قال اجتمع المهاجرون و الأنصار إلى رسول الله صلّى الله عليه و آله فقالوا إنّ لك يا رسول الله مئونة في نفقتك و فيمن يأتيك من الوفود و هذه أموالنا مع دماننا فاحكم فيها بارّاً ما جوراً أعط ما شئت و أمسك ما شئت من غير حرج.

قال فأنزل الله عزّ و جلّ عليه الرّوح الأمين فقال يا محمد قل لا أسئلكم عليه أجراً إلا المودة في القربى يعني أن تودّوا قرابتي من بعدى فخرجوا فقال المنافقون ما حمل رسول الله صلّى الله عليه و آله على ترك ما عرضنا عليه إلا ليحسنا على قرابته من بعد إن هو إلا شيء افتراه في مجلسه و كان ذلك من قولهم عظيماً فأنزل الله عزّ و جلّ هذه الآية أم يقولون افتراه قل إنّ افتريته فلا تملكون لي من الله شيئاً هو أعلم بما تقيضون فيه كفى به شهيداً بيني و بينكم و هو الغفور الرحيم فبعث عليهم النبيّ صلّى الله عليه و آله فقال هل من حدث؟ فقالوا إي و الله يا دهنده به آن بشارت داده، «بگو اجری جز مودت خویشاوندان از شما نمی خواهم» صدر و ذیل این آیه تفسیر شده و معلوم می باشد، حضرت فرمود: پدرم از پدرش از حسین بن علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: مهاجرین و انصار به پیامبر گفتند: یا رسول الله! شما در مخارج خود و افرادی که در خدمت شما هستند ممکن است به سختی بیفتید، اموال ما همچون جانهایمان در اختیار شماست، هر طور در آنها عمل کنید مشکلی ندارد، هر چه می خواهید ببخشید و نزد خود نگه دارید.

خدا جبرئیل امین را فرستاد و گفت: ای محمد! قل لا أسئلكم عليه أجراً إلا المودة في القربى یعنی خویشانم را بعد از من دوست داشته باشید، پس خارج شدند و منافقین گفتند:

برای اینکه ما را به رعایت حال خویشانش ترغیب کند پیشنهاد ما را ترک کرد، این چیزی است که در آن مجلس به دروغ بیان کرد، این سخن بزرگی بود، خدا فرمود: «آیا می گویند ساخته محمد است، بگو اگر من آن را به دروغ بیان کرده باشم، زیانش برای من است و شما نمی توانید در مقابل خدا مرا حفظ کنید و او به آنچه بحث می کنید آگاه تر است، بین من و شما همان بس که خدا شاهد باشد و او آمرزنده و مهربان است». پیامبر آنان را احضار کرده و فرمود: اتفاقی رخ داده؟

رسول الله لقد قال بعضنا كلاما غليظا كرهناه فتلا عليهم رسول الله صَلَّى الله عليه و آله الآية فبكوا و اشتدّ بكاؤهم فأنزل عزّ و جلّ و هو الذي يقبل التّوبه عن عباده و يعفوا عن السيّئات و يعلم ما تفعلون فهذه السّادسه.

و أمّا الآية السّابعه فقول الله عزّ و جلّ إنّ الله و ملائكته يصلّون على النّبىّ يا أيّها الذين آمنوا صلّوا عليه و سلّموا تسلّيماً قالوا يا رسول الله قد عرفنا التّسليم عليك فكيف الصّلاه عليك فقال تقولون اللهم صلّ على محمد و آل محمد كما صلّيت على إبراهيم و على آل إبراهيم إنّك حميد مجيد.

فهل بينكم معاشر النّاس فى هذا خلاف؟ فقالوا لا.

فقال المأمون هذا ممّا لا خلاف فيه أصلا و عليه إجماع الأمّه فهل عندك فى الآل شىء أوضح من هذا فى القرآن؟

فقال أبو الحسن نعم أخبرونى عن قول الله عزّ و جلّ يس و القرآن الحكيم إنّك لمن المرسلين على صراطٍ مستقيمٍ فمن عنى بقوله يس؟

قالت العلماء يس محمد صَلَّى الله عليه و آله لم يشكّ گفتند: بله يا رسول الله! گروهى از ما سخن ناشايستى گفته و ما نیز ناخرسندیم، پس حضرت این آیه را تلاوت کرد. سخت گریستند و خدا این آیه را نازل کرد: «اوست که از بندگانش توبه می پذیرد و از بدى ها گذشت مى کند و آنچه را انجام مى دهد مى داند».

اما آیه هفتم که خدا فرمود: «خدا و ملائکه اش بر پیامبر درود مى فرستند، اى كسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستاده و سلام کنید».

گفتند: يا رسول الله! سلام کردن بر شما را مى دانیم ولی چگونه درود فرستادن را نه.

فرمود: مى گوئید: خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست همان طور که بر ابراهيم و آل ابراهيم درود فرستاده اى، تو ستوده و بزرگ هستى.

اى مردم آیا در این کلام اختلافی دارید؟ گفتند: نه.

مأمون گفت: در این امر اختلافی نیست و همه امت بر آن اتفاق دارند، اما در مورد «آل» آیه واضح تر از این در قرآن به یاد دارید؟

امام رضا علیه السلام فرمود: بله، يس و القرآن الحكيم إنّك لمن المرسلين على صراطٍ مستقيمٍ اینک به من بگوئید در این آیه منظور از «يس» چیست؟

علما گفتند: يس محمد صَلَّى الله عليه و آله است، كسى

فيه أحد قال أبو الحسن فإن الله عزّ وجلّ أعطى محمّدا و آل محمّد من ذلك فضلا لا يبلغ أحد كنه وصفه إلا من عقله و ذلك أنّ الله عزّ و جلّ لم يسلم على أحد إلا على الأنبياء صلّى الله عليه و آله فقال تبارك و تعالی سَلامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ و قال سَلامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ و قال سَلامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ و لم يقل سلام على آل نوح و لم يقل سلام على آل إبراهيم و لا قال سلام على آل موسى و هارون و قال عزّ و جلّ سَلامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ يَعْنِي آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ الْمَأْمُونُ لَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ فِي مَعْدِنِ التَّبَوُّهِ شَرْحَ هَذَا وَ بَيَانَهُ فَهَذِهِ السَّابِعَةُ.

و أمّا الثامنة فقول الله عزّ و جلّ وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى فِقْرَن سَهْمِ ذِي الْقُرْبَى بِسَهْمِهِ وَ بِسَهْمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَهَذَا فَضْلٌ أَيْضًا بَيْنَ الْآلِ وَ الْأُمَّةِ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَهُمْ فِي حَيْزٍ وَ جَعَلَ النَّاسَ فِي حَيْزٍ دُونَ ذَلِكَ وَ رَضِيَ لَهُمْ مَا رَضِيَ لِنَفْسِهِ وَ اصْطَفَاهُمْ فِيهِ فَبَدَأَ بِنَفْسِهِ ثُمَّ تَتَى بِرَسُولِهِ ثُمَّ بَدَى الْقُرْبَى فِي كُلِّ مَا كَانَ مِنَ الْفِيءِ وَ الْغَنِيمَةِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا رَضِيَهُ عَزَّ وَ جَلَّ شَكِي نَدَارِد. حضرت فرمود: خداوند عزّ و جلّ به محمد و آل محمد فضلی عنایت کرده که هیچ کس به کنه وصف آن نمی رسد، مگر این که در آن اندیشه کند، زیرا خداوند به جز انبیا بر کسی سلام نفرستاده، خداوند می فرماید:

«سلام و درود بر نوح در بین مردم» و نیز فرموده:

«سلام و درود بر ابراهیم» و نیز فرمود: «سلام و درود بر موسی و هارون» ولی خداوند نفرموده:

سلام بر آل نوح و آل ابراهیم و آل موسی و هارون، اما فرموده: «سلام و درود بر آل یاسین» یعنی آل محمد صلّى الله عليه و آله، در این هنگام مأمون گفت: شرح این نیز نزد اهل بیت است.

این آیه هفتم.

آیه هشتم؛ خدا فرمود: «بدانید در هر منفعتی یک پنجم آن متعلق به خدا و رسول و خویشان است»، پس قرین ساخت سهم خویشان را به سهم خود و رسول الله، این تفاوت دیگر آل و امت است، زیرا خدا آنان را در مکانی قرار داده و مردم را در مکانی دیگر، برای آنان همان را پسندیده که برای خود پسندیده، در آن مورد آنان را برگزیده و اول از خود شروع کرده و سپس پیامبر را ذکر کرده و بعد خویشان را، در هر آنچه که با جنگ و بدون جنگ به دست آمده، چیزهایی که خدا برای خود پسندیده

لنفسه فرضی لهم فقال وقوله الحق وَاَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ فَهَذَا تَأْكِيدٌ مُؤَكَّدٌ وَ أَثَرٌ قَائِمٌ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فِي كِتَابِ اللَّهِ التَّاطِقِ الَّذِي لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ فَإِنَّ الْيَتِيمَ إِذَا انْقَطَعَ يَتَمُهُ خَرَجَ مِنَ الْغَنَائِمِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ فِيهَا نَصِيبٌ وَكَذَلِكَ الْمَسْكِينُ إِذَا انْقَطَعَتْ مَسْكِنَتُهُ لَمْ يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنَ الْمَغْنَمِ وَلَا يَحِلُّ لَهُ أَخْذُهُ وَسَهْمُ ذِي الْقُرْبَىٰ قَائِمٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فِيهِمْ لِلْغَنَىٰ وَالْفَقِيرَ مِنْهُمْ لِأَنَّهُ لَا أَحَدٌ أَغْنَىٰ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَجَعَلَ لِنَفْسِهِ مِنْهَا سَهْمًا وَلِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَهْمًا فَمَا رَضِيَهُ لِنَفْسِهِ وَلِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَضِيَهُ لَهُمْ.

وَكَذَلِكَ الْفِيءُ مَا رَضِيَهُ مِنْهُ لِنَفْسِهِ وَلِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَضِيَهُ لِذِي الْقُرْبَىٰ كَمَا أَجْرَاهُمْ فِي الْغَنِيمَةِ فَبَدَأَ بِنَفْسِهِ جَلَّ جَلَالُهُ ثُمَّ بَرَسُولَهُ ثُمَّ بِهِمْ وَفَرَنَ سَهْمَهُمْ بِسَهْمِ اللَّهِ وَسَهْمِ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَذَلِكَ فِي الطَّاعَةِ قَالَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَبَدَأَ بِنَفْسِهِ ثُمَّ بِرَأْسِ الْأَمْرِ نِيزِ پَسَنَدِيدِهِ وَفَرَمُودِهِ وَكَفْتَهُ اشْ حَقِّ اسْتِ:

إِعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ تَأْكِيدٌ مُؤَكَّدٌ وَ أَثَرٌ اسْتِ كِه تَأْقِيَامَتِ دَر كِتَابِ خُدَا بَرَايِ آنَا نَبَاقِي اسْتِ، كِتَابِي نَاطِقِ كِه «بَاطِلٌ اَز پِيش رُو وَ پِشْتِ سَرِ دَرِ آنِ رَا ه نَدَارْدِ، وَ اَز خُدَايِ حَكِيمِ وَ حَمِيدِ نَازِلِ كِشْتِه اسْتِ».

امَا قَوْلِ خُدَا وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ هَر كَا ه يَتِيمِي يَتِيمِ تَمَامِ شُودِ اَز غَنَائِمِ خَارِجِ مِي شُودِ وَ سَهْمِي اَز آن نَخَوَاهِدِ دَاشْتِ، هَمچَنِينِ اسْتِ مَسْكِينِ، زَمَانِي كِه فَقْرِ اَوْ پَايَانِ يَابَدِ اَز غَنَائِمِ بَهْرِهِ اِي نَمِي بَرْدِ وَ حَلَالِ نِيسْتِ كِه اَز آن چِيزِي بَرگِيرِدِ، اَمَا سَهْمِ «ذِي الْقُرْبَىٰ» تَأْقِيَامَتِ دَوَامِ دَاشْتِه وَ بَرِ آنَا نَبَاقِي اسْتِ، چِه غَنِي بَاشَنَدِ وَ چِه فَقِيرِ، زِيرَا كِسي اَز خُدَا وَ رَسُولِشِ غَنِي تَرِ نِيسْتِ ولى سَهْمِي اَز غَنِيمَتِ بَرَايِ خُودِ وَ رَسُولِشِ قَرَارِ دَادِه، پَسِ آنچِه بَرَايِ خُودِ وَ رَسُولِشِ پَسَنَدِيدِه بَرِ ايشَانِ نِيزِ پَسَنَدِيدِه اسْتِ.

هَمچَنِينِ دَرِ فِئِءِ، هَر چِه بَرَايِ خُودِ پَسَنَدِيدِه بَرَايِ ذِي الْقُرْبَىٰ نِيزِ پَسَنَدِيدِه، چَنانِ كِه دَرِ غَنِيمَتِ بَرَايِ آنَا نَبَاقِي اسْتِ، اَز خُودِ آغَازِ كَرْدِه وَ سِپَسِ رَسُولِشِ رَا ذِكْرِ كَرْدِه وَ بَعْدِ آنَا نَبَاقِي اسْتِ، سَهْمِ آنَا نَبَاقِي اسْتِ بَه سَهْمِ خُودِ وَ رَسُولِشِ قَرِينِ كَرْدِه. نِيزِ دَرِ اطَاعَتِ؛ خُدَا فَرَمُودِ: «اِي كِسانِي كِه اِيْمَانِ آوَرْدِه اِيْدِ خُدَا، پِيَا مَبْرِ وَ اُولِي الْأَمْرِ رَا اطَاعَتِ كَنِيدِ» خُدَا اَز خُودِ آغَازِ كَرْدِه،

برسوله ثم بأهل بيته كذلك آية الولاية إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة و يؤتُونَ الزكاة وَ هُمْ رَاكِعُونَ فجعل طاعتهم مع طاعة الرسول مقرونه بطاعته كذلك ولايتهم مع ولاية الرسول مقرونه بطاعته كما جعل سهمهم مع سهم الرسول مقرونًا بسهمه في الغنيمه و الفىء فتبارك الله و تعالى ما أعظم نعمته على أهل هذا البيت؟

فلَمَّا جاءت قصه الصّدقّه نَزّه نفسه ورسوله و نَزّه أهل بيته فقال إنّما الصدقات للفقراء و المساكين و العاملين عليها و المؤلّفه قلوبهم و فى الرّقاب و الغارمين و فى سبيل الله و ابن السبيل فريضه من الله فهل تجد فى شىء من ذلك أنّه سمى لنفسه أو لرسوله أو لذى القربى لأنّه لمّا نَزّه نفسه عن الصّدقّه و نَزّه رسوله و نَزّه أهل بيته لا- بل حرّم عليهم لأنّ الصّدقّه محرّمه على محمّد صلّى الله عليه و آله و آله و هى أوساخ أيدى الناس لا يحلّ لهم لأنّهم طهّروا من كلّ دنس و وسخ فلَمَّا طهّروهم الله عزّ و جلّ و اصطفاهم رضى لهم ما رضى لنفسه و كره لهم ما كره لنفسه عزّ و جلّ فهذه الثّامنه.

سپس رسول و اهل بيت او را ذکر کرده، نیز در ولایت فرمود: «ولّى و سرپرست شما تنها خدا، پیامبر و کسانی هستند که در حال رکوع زکات می دهند» پس اطاعت آنان و اطاعت رسول را قرین اطاعت خود کرد، نیز ولایت آنان را همراه ولایت رسول و خود کرد، چنان که سهم آنان و سهم رسول را از غنیمت و فیه با سهم خود قرین نمود، منزّه است خدا و چه عظیم است نعمت او بر اهل این خانه!

در قضیه صدقات، خود و پیامبر و اهل بیتش را منزّه دانسته و فرموده: «مصرف صدقات منحصر است به فقرا، مساکین، متصدیان صدقات، برای تألیف قلوب، آزادی بندگان، بدهکاران، در راه خدا و در راه ماندگان، این ها از جانب خدا واجب است و خدا دانا و آگاه است» آیا موردی می یابید که خود یا رسول یا خویشان او را نام ببرد؟ وقتی خود را از صدقه منزّه دانست، پیامبر و اهل بیت او را نیز منزّه بلکه حرام نمود، چون صدقه بر محمد و آل او حرام است، زکات چرک های دست مردم است و بر آنان حلال نیست، چون آنان از هرکثیفی و پلیدی پاک شدند، خدا آنان را پاک نمود و برگزید، برای آنان همان پسندید که برای خود پسندید و همان بد دانست که برای خود بد دانست، این آیه هشتم.

وَأَمَّا التَّاسِعَةُ فَنَحْنُ أَهْلَ الذِّكْرِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَسَدَّ مَلَأُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ فَنَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ فَاسْأَلُونَا إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ فَقَالَتِ الْعُلَمَاءُ إِنَّمَا عَنِ اللَّهِ بِذَلِكَ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ هَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ إِذَا يَدْعُونَا إِلَى دِينِهِمْ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ أَفْضَلُ مِنْ دِينِ الْإِسْلَامِ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ فَهَلْ عِنْدَكَ فِي ذَلِكَ شَرْحٌ بِخِلَافِ مَا قَالُوهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ نَعَمْ الذِّكْرُ رَسُولُ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَهْلُهُ وَ ذَلِكَ بَيِّنٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَيْثُ يَقُولُ فِي سُورَةِ الطَّلَاقِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ فَالذِّكْرُ رَسُولُ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَهْلُهُ فَهَذِهِ التَّاسِعَةُ.

وَأَمَّا الْعَاشِرَةُ فَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي آيَةِ التَّحْرِيمِ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَ أَخَوَاتُكُمْ الْآيَةَ فَأَخْبِرُونِي هَلْ تَصْلِحُ ابْنَتِي وَ ابْنَةُ ابْنِي وَ مَا تَنَاسَلُ مِنْ صُلْبِي لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا لَوْ كَانَ حَيًّا قَالُوا لَا - قَالَ فَأَخْبِرُونِي هَلْ كَانَتْ ابْنَةُ آيَةَ نَهْمٍ؛ «مَا أَهْلُ ذِكْرٍ هَسْتِيمٍ» قَرَأَنِي مِي فَرَمَايِدُ: «أَكْرَ نَمِي دَانِيْدَ اَزْ أَهْلِ ذِكْرِ سَوَّالِ كَنِيْدِ» مَا أَهْلُ ذِكْرِ هَسْتِيمٍ، پَسْ اَكْرَ نَمِي دَانِيْدَ اَزْ مَا پِيْرَسِيْدِ. عِلْمَا كَفْتَنْدُ: مَنْظُورُ خِدا اَزْ أَهْلِ ذِكْرِ يَهُودِ وَ نَصَارَى هَسْتَنْدُ، حَضْرَتِ فَرْمُودِ:

سُبْحَانَ اللَّهِ! أَيَا چَنِينِ چِيْزِي جَايِزِ اسْتِ؟ بِرِ اَيْنِ فَرِضِ اَنَانِ مَا رَا بِهْ دِيْنِ خُودِ دَعْوَتِ كَرْدِهْ وَ مِي گوِيْنْدُ: دِيْنِ اَنَانِ اَزْ دِيْنِ اِسْلَامِ بِرْتَرِ اسْتِ.

مَأْمُونُ كَفْتِ: أَيَا بِيَانِي بِرِ خِلَافِ كَفْتِهْ عِلْمَا دَارِيْدُ؟ حَضْرَتِ فَرْمُودِ: بَلِهْ، «ذِكْرٍ» رَسُولِ خِدا اسْتِ وَ مَا أَهْلِ اوْ هَسْتِيمٍ، اَيْنِ مَطْلَبِ دَرِ قَرَأَنِ دَرِ سُورَةِ طَلَاقِ رُوشَنِ اسْتِ، خِدا مِي فَرَمَايِدُ: «پَسْ اَزْ خِدا بِتَرَسِيْدِ اِيْ عَاقِلَانِ، اِيْ كَسَانِيْ كِهْ اِيْمَانِ آوَرْدِهْ اِيْدِ، خِدا بِرِ شَمَا ذِكْرِ فَرَسْتَاْدِهْ، رَسُوْلِيْ كِهْ آيَاتِ رُوشَنِ اِلَهِيْ رَا بِرِ شَمَا تَلَاوَتِ مِي كَنْدُ» پَسْ «ذِكْرٍ» رَسُولِ خِدا اسْتِ وَ مَا أَهْلِ اوْ هَسْتِيمٍ. اَيْنِ آيَةَ نَهْمِ.

آيَةَ دَهْمِ كِهْ خِدا دَرِ آيَةِ تَحْرِيمِ فَرْمُودِ:

«مَادِرَانِ، دَخْتِرَانِ وَ خِوَاهِرَانِ شَمَا بِرِ شَمَا حَرَامِ شُدْ» بِگوِيْدِ اَكْرَ رَسُولِ خِدا مِيانِ مَا بُوْدِ أَيَا دَخْتِرِ مَنْ وَ دَخْتِرِ پَسْرَمِ وَ سَايِرِ دَخْتِرَانِيْ كِهْ اَزْ نَسْلِ مَنْ هَسْتَنْدِ بِرِ اِيْشَانِ حَلَالِ بُوْدَنْدُ؟ كَفْتَنْدُ:

خِيْرِ، حَضْرَتِ فَرْمُودِ: أَيَا دَخْتِرَانِ شَمَا بِرِ اِيْشَانِ

أحدكم تصلح له أن يتزوّجها لو كان حيّاً قالوا نعم قال ففي هذا بيان لأنّي أنا من آلّه و لستم من آلّه و لو كنتم من آلّه لحرم عليه بناتكم كما حرم عليه بناتي لأنّي من آلّه و أنتم من أمّته فهذا فرق بين آلّه و الأمّه لأنّ آلّه منه و الأمّه إذا لم تكن من آلّه فليست منه فهذه العاشره.

و أمّا الحاديّه عشره فقول الله عزّ و جلّ في سوره المؤمن حكاية عن قول رجل مؤمن من آل فرعون و قال رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ إِلَى تَمَامِ الْآيَةِ فَكَانَ ابْنُ خَالِ فِرْعَوْنَ فَنَسَبَهُ إِلَى فِرْعَوْنَ بِنَسَبِهِ وَ لَمْ يَضْفِهِ إِلَيْهِ بَدِينِهِ وَ كَذَلِكَ خَصَّصْنَا نَحْنُ إِذْ كُنَّا مِنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ بَوَلَدْنَا مِنْهُ وَ عَمَّمْنَا النَّاسَ بِالَّذِينَ فَهَذَا فَارِقٌ بَيْنَ الْآلِ وَ الْآمَةِ فَهَذِهِ الْحَادِيهْ عَشْرَه.

و أمّا الثانيه عشره فقول الله عزّ و جلّ وَ أُمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا فَخَصَّصْنَا اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِهَذِهِ الْخُصُوصِيَّهِ إِذْ أَمَرْنَا مَعَ الْآمَةِ بِإِقَامَةِ الصَّلَاةِ ثُمَّ خَصَّصْنَا مِنْ دُونِ الْآمَةِ فَكَانَ حَلَالٌ هَسْتَنْدُ؟ كَفْتَنْدُ: بَلَه، حَضْرَتِ فَرْمُود: اَيْنَ دَلِيلِ اسْتِ كِهْ مِنْ اَزْ آلِ اَوْ هَسْتَمْ وَ شَمَا اَزْ آلِ اَوْ نِسْتَيْدِ، اِگَرِ شَمَا اَزْ آلِ اَوْ بُوْدَيْدِ، دَخْتَرَاتَانِ هَمْچُونِ دَخْتَرَانِ مِنْ بَرِ اَيْشَانِ حَرَامِ بُوْدِ، چُونِ مِنْ اَزْ آلِ اَوْ هَسْتَمْ وَ شَمَا اَزْ اَمْتِ اَوْ هَسْتَيْدِ، اَيْنِ تَفَاوُتِ دِيگَرِ آلِ وَ اَمْتِ اسْتِ، زِيْرَا آلِ اَزْ اَوْسْتِ وَ اَمْتِ اِگَرِ اَزْ آلِ نَبَاشْدِ اَزْ اَوْ نِسْتِ. اَيْنِ آيَهْ دَهَمْ.

آيه يازدهم؛ خدا در سوره مؤمن از قول مردی مؤمن از آل فرعون نقل می فرماید:

«مردی مؤمن از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می کرد، گفت: آیا مردی را که می گوید:

رَبِّ مِنَ اللَّهِ اسْتِ، مِي كَشَيْدِ، دَرِ حَالِي كِهْ دَلَايِلِ رُوشَنِي اَزْ نَزْدِ پَرُورْدِگَارْتَانِ اَوْرْدَه» تا آخر آيه، اَنِ مَرْدِ پَسَرِ دَايِي فِرْعَوْنَ بُوْدِ وَ خُدَا اَوْ رَا بَهْ فِرْعَوْنَ نَسَبْتِ دَادِ نَهْ دِيْنِ اَوْ، مَا نِيْزِ چِنِيْنِ هَسْتِيْمِ، مَا چُونِ اَزْ رُسُوْلِ خُدَا مَتُوْلِدِ شُدِهْ اِيْمِ، اَزْ آلِ اَيْشَانِ هَسْتِيْمِ وَ دَرِ دِيْنِ بَا بَقِيَهْ مَشْتَرِكِ هَسْتِيْمِ، اَيْنِ تَفَاوُتِ آلِ وَ اَمْتِ اسْتِ، اَيْنِ آيَهْ يازدهم.

آيه دوازدهم؛ خدا فرمود: «خاندانت را به نماز امر کن و بر آن پايداري نما»، خدا اين ويژگي را مختص ما کرد، ما را با امت امر به اقامه نماز فرموده و بعد از آن جدا از ساير امت اين خصيصه را به ما عطا نموده و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَجِيءُ إِلَى بَابِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بَعْدَ نَزُولِ هَذِهِ الْآيَةِ تَسْعَةَ أَشْهُرٍ كُلِّ يَوْمٍ عِنْدَ حَضُورِ كُلِّ صَلَاةٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ يَقُولُ الصَّلَاةُ رَحِمَكُمُ اللَّهُ وَ مَا أَكْرَمَ اللَّهُ أَحَدًا مِنْ ذُرَارِيِّ الْأَنْبِيَاءِ بِمِثْلِ هَذِهِ الْكِرَامَةِ الَّتِي أَكْرَمْنَا بِهَا وَ خَصَّصْنَا مِنْ دُونِ جَمِيعِ أَهْلِ بَيْتِهِمْ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ وَالْعُلَمَاءُ جَزَاكُمُ اللَّهُ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ خَيْرًا فَمَا نَجِدُ الشَّرْحَ وَالْبَيَانَ فِيهَا اشْتَبَهَ عَلَيْنَا إِلَّا عِنْدَكُمْ.

بعد از نزول این آیه، نه ماه هرروز در وقت نماز پنج بار به در خانه علی و فاطمه علیهما السلام آمده و می فرمود: نماز، لطف و رحمت خدا بر شما باد. خدا فرزندان هیچ کدام از انبیا را به چنین کرامتی که ما را به آن اکرام نموده، اکرام نکرده است، از خاندان انبیا تنها ما را مخصوص گردانیده است.

مأمون و علمای مجلس گفتند: خداوند به جای این امت به شما اهل بیت پیامبر علیهم السلام جزای خیر دهد، در آن چه بر ما مشتبه شده، شرح و بیان آن را جز نزد شما نمی یابیم.

24 باب ما جاء عن الرضا عليه السلام من خبر الشامي و ما سأل عنه أمير المؤمنين عليه السلام في جامع الكوفه 182 1 حدّثنا أبو الحسن محمد بن عمرو بن علي بن عبد الله البصريّ بإيلاق قال حدّثنا أبو عبد الله محمد بن عبد الله بن أحمد بن جبله الواعظ قال حدّثنا أبو القاسم عبد الله بن أحمد بن عامر الطائيّ قال حدّثنا أبي قال حدّثنا علي بن موسى الرضا عليه السلام قال حدّثنا أبي موسى بن جعفر قال حدّثنا أبي جعفر بن محمد قال حدّثنا أبي محمد بن عليّ قال حدّثنا أبي علي بن الحسين قال حدّثنا أبي الحسين بن عليّ عليهم السلام قال كان علي بن أبي طالب عليه السلام بالكوفه في الجامع إذ قام إليه رجل من أهل الشام فقال يا أمير المؤمنين إنّي

24- کلام امام رضا عليه السلام در مورد مرد شامی و سؤالات او از امير المؤمنين در مسجد کوفه

24- کلام امام رضا عليه السلام در مورد مرد شامی و سؤالات او از امير المؤمنين در مسجد کوفه

182 1 ابو الحسن محمد بن عمرو بن علي بن عبد الله بصري گوید:روایت کرد برای ما ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن احمد بن جبله که گفت:روایت کرد برای ما ابو القاسم عبد الله بن احمد بن عامر طائي که گفت:روایت کرد برای ما علي بن موسى الرضا عليه السلام که فرمود:روایت کرد برای ما پدرم موسى بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علي از پدرش علي بن حسين از پدرش حسين بن علي عليهم السلام روایت کرده که فرمود:علي بن ابي طالب عليه السلام در مسجد کوفه بود که مردی از اهل شام برخاست و عرض کرد:يا امير المؤمنين! سؤالاتی چند می خواهم از تو بپرسم.

أسألك عن أشياء فقال سل تفقها ولا تسأل تعنتا فأحدق الناس بأبصارهم.

فقال أخبرني عن أول ما خلق الله تعالى فقال عليه السلام لام خلق التور قال فمم خلقت السموات قال عليه السلام لام من بخار الماء قال فمم خلقت الأرض قال عليه السلام لام من زبد الماء قال فمم خلقت الجبال قال من الأمواج قال فلم سميت مكة أم القرى قال عليه السلام لأن الأرض دحيت من تحتها.

وسأله عن السماء الدنيا ممّا هي قال عليه السلام من موج مكفوف وسأله عن طول الشمس والقمر وعرضهما قال تسعمائة فرسخ في تسعمائة فرسخ وسأله كم طول الكوكب وعرضه قال اثنا عشر فرسخا في مثلها وسأله عن ألوان السموات السبع وأسمائها فقال له اسم [أسماء] السماء الدنيا رفيع وهي من ماء ودخان واسم السماء الثانية فيدوم وهي على لون النحاس والسماء الثالثة اسمها الماروم وهي على لون الشبه والسماء الرابعة اسمها أرفلون وهي على لون الفضة والسماء الخامسة اسمها هيعون وهي على لون الذهب والسماء السادسة اسمها عروس وهي فرمود: بپرس به قصد تفقه وتعلم نه به قصد سخت گرفتن و در سختی افکندن. مردم همه خیره نگاه کردند. گفت: به من بگو خدا اول چه چیز خلق کرد؟ فرمود: نور خلق کرد. گفت: از چه چیز آسمان ها را خلق کرد؟ فرمود: از بخار آب. گفت: زمین را از چه چیز خلق کرد؟ فرمود:

آب. گفت: جبال را از چه چیز خلق کرد؟ فرمود:

از امواج. گفت: از چه جهت مکه را ام القرى نامید؟ فرمود: چون زمین از زیر آن گسترده شد.

و پرسید: آسمان دنیا از چه چیز است؟ فرمود: از موج باز داشته شده. و آن مرد از طول و عرض ماه و خورشید سؤال کرد. فرمود: نهصد فرسخ در نهصد فرسخ. از طول و عرض ستاره سؤال کرد. فرمود: دوازده فرسخ در دوازده فرسخ و از رنگ های هفت آسمان و نام هاشان پرسید، فرمود: نام آسمان دنیا «رفیع» و او از آب و دود است و نام آسمان دوم «فیدوم» است و به رنگ نحاس است و نام آسمان سوم «ماروم» است و او به رنگ شبه است و نام آسمان چهارم «ارقلون» است و او به رنگ نقره است و نام آسمان پنجم «هيعون» است و او به رنگ طلاست و نام آسمان ششم «عروس» است و او خود یک یاقوت سبز است

ياقوته خضرآء و السماء السابعة اسمها عجماء و هى درّه بيضاء.

و سألته عن الثور ما باله غاض طرفه لم يرفع رأسه إلى السماء قال عليه السلام حياء من الله عزّ و جلّ لَمَّا عبد قوم موسى العجل نكس رأسه.

و سألته عن من جمع بين الأختين فقال عليه السلام يعقوب بن إسحاق جمع بين حبار و راحيل فحرم بعد ذلك فأنزل و أن تجمعوا بين الأختين.

و سألته عن المدّ و الجزر ما هما فقال ملك من ملائكة الله عزّ و جلّ موكلّ بالبحار يقال له رومان فإذا وضع قدميه فى البحر فاض فإذا أخرجهما غاض و سألته عن اسم أبى الجحّ فقال شومان و هو الذى خلق من مارج من نار و سألته هل بعث الله عزّ و جلّ نبيا إلى الجحّ فقال عليه السلام نعم بعث إليهم نبيا يقال له يوسف فدعاهم إلى الله عزّ و جلّ فقتلوه و سألته عن اسم إبليس ما كان فى السماء قال كان اسمه الحارث و سألته لم سمى آدم قال عليه السلام لأنه خلق من أديم الأرض و سألته لم صارت الميراث للذكر مثل حظّ الأنثيين فقال عليه السلام من قبل و نام آسمان هفتم «عجماء» است و او مرواريد سفيد است.

آن مرد از گاو پرسيد كه چرا چشم به زمين افكنده و سوي آسمان برنمى دارد؟ فرمود: از حياى خداى عز و جل چون قوم موسى گوساله پرست شدند سر به زير افكند.

نام كسى كه دو خواهر همزمان در عقد داشت، پرسيد، فرمود: يعقوب بن اسحاق كه حبار و راحيل را در عقد داشت، اين كار تحريم شد و خدا فرمود: «بر شما حرام است كه بين دو خواهر جمع كنيد».

از جزر و مد سؤال كرد، فرمود: ملكى است موكل بر درياها، نام او مارون است و هرگاه دو قدم خود را در دريا نهد آب سرآيد و چون بيرون آورد فروشود. از نام پدر جن پرسيد، فرمود: شومان و او مخلوق است از شعله آتش.

پرسيد: آيا خداى عز و جل پيغمبرى به سوي جن فرستاد؟ فرمود: آرى، پيغمبرى كه او را يوسف مى گفتند، به سوي ايشان فرستاد، آنان را به سوي خدا خواند او را كشتند. پرسيد: نام ابليس در آسمان چه بود؟ فرمود: نامش حارث بود. پرسيد: چرا آدم را آدم ناميد؟ فرمود: زيرا از اديم زمين مخلوق شد. و پرسيد: چرا ارث مرد دو برابر ارث زن است؟ فرمود:

السَّنْبِلَه كانت عليها ثلاث حَبَّات فبادرت إليها حوَّاء فأكلت منها حَبَّة و أطعمت آدم حَبَّتَيْن فمن ذلك ورَّث للذَّكر مثل حَبَّ الأُنثيين.

و سأله من خلق الله عزَّ و جلَّ من الأنبياء مختونا فقال عليه السَّلام خلق الله عزَّ و جلَّ آدم مختونا و ولد شيث مختونا و إدريس و نوح و سام بن نوح و إبراهيم و داود و سليمان و لوط و إسماعيل و موسى و عيسى عليهم السَّلام و محمَّد صلَّى الله عليه و آله.

و سأله كم كان عمر آدم عليه السَّلام فقال تسعمائه سنة و ثلاثين سنة و سأله عن أوَّل من قال الشَّعر فقال آدم عليه السَّلام قال و ما كان شعره قال عليه السَّلام لَمَّا أنزل إلى الأرض من السَّماء فرأى تربتها و سعتها و هواها و قتل قابيل هابيل قال

تغيَّرت البلاد و من عليها

فوجه الأرض مغبرَّ قبيح

تغيَّر كلُّ ذى طعم و لون

و قلَّ بشاشه الوجه المليح

أرى طول الحياه علىَّ غمًا

و هل أنا من حياتي مستريح

از جهت آن که بر آن سنبله سه دانه بود، حوا پیش دستی کرد یک دانه را بخورد، دو دانه دیگر به آدم خورانید، از این جهت پسر دو نصیب دختر برد.

مرد شامی پرسید: خداوند کدام یک از انبیا را مختون آفریده؟ فرمود: آدم را مختون آفرید و شیث مختون به دنیا آمد، ادريس و نوح و سام بن نوح و ابراهيم و داود و سليمان و لوط و اسماعيل و موسى و عيسى عليهم السَّلام و محمد صلَّى الله عليه و آله مختون متولد شدند.

مرد شامی از عمر آدم سؤال کرد؟ فرمود:

نهصد و سی سال، پرسید: اوّل کسی که شعر گفت چه کسی بود؟ فرمود: آدم. گفت: آن شعر چه بود؟ وقتی از آسمان به زمین آورده شد و خاک و وسعت و هوای آن را دید و قابیل هابیل را کشت، آدم گفت:

متغیر شد بلاد و آنان که بر اویند

پس روی زمین سیاه و ناخوش است

تغیر کرد هر چه طعم و لونی داشت

و اندک شد بشاشت روی نیکو.

طول مدت زندگی را بر خود غم می بینم

آیا امکان دارد از این زندگی راحت شوم؟

ص: 372

و مالی لا أجود بسكب دمع

و هابیل تضمّنه الضّریح

قتل قایل هابیلأ أخاه

فوا حزنی لقد فقد الملیح

فأجابہ إبلیس لعنه الله

تنحّ عن البلاد و ساکنیها

فبی فی الخلد ضاق بك الفسیح

و كنت بها و زوجك فی قرار

و قلبك من أذى الدّنیا مریح

فلم تنفكّ من كیدی و مكری

إلی أن فاتك الثّمن الرّییح

و بدّل أهلها أثلا و خمطا

بحبّات و أبواب منیح

فلو لا رحمه الجبّار أضحی

بكفكّ من جنان الخلد ریح

و سأله عن بكاء آدم على الجثّه و كم كانت دموعه التي جرت من عينيه فقال عليه السّلام بكى مائه سنه أى و خرج من عينه اليمنى مثل الدّجله و العين الأخرى مثل الفرات سأله كم حجّ آدم من حجّه فقال عليه السّلام سبعین حجّه ماشيا على قدميه و أوّل حجّه حجّها كان معه الصّرد يدلّه على مواضع الماء و خرج معه من الجثّه و قد نهى عن أكل چراغريه سر نداده و اشك نريزم

در حالی كه هابیل را قبر دربر گرفته

قایل برادرش هابیل را كشت

ای وای! فرزند نمکین چهره از دستم رفت

ابلیس در جواب او گفت:

دور شو از این بلاد و ساکنان او

توسط من جای وسیع بهشت بر تو تنگ شد

تو با جفت خود آن جا قرار گرفته بودی

و دلت از جفای دنیا در راحت و فراغت بود.

پس رها نشدی از چنگ کید و مکر من

تا فوت شد از تو آن نقد پرسود

خدا به اهل زمین درخت گز و خمط را

به جای بهشت برین و انعام آن داد

اگر رحمت از خدای جبار بارز نمی شد

به دست تو از جنّات خلد بادی بود

آن مرد از گریه آدم و مقدار اشک او سؤال کرد، فرمود: صد سال گریست و از چشم راستش همچون دجله و از چشم چپش همچون فرات اشک جاری شد. پرسید:

آدم علیه السلام چند بار حج کرد؟ فرمود: هفتاد حج پیاده و در اوایل حج که سرد با او بود و او را به مواضع آب راه می نمود و با او از جنت بیرون آمده بود و به تحقیق نهی شده است از اکل سرد

ص: 373

الصَّرد و الخطاف و سألہ ما بالہ لا یمشی قال لأنہ ناح علی بیت المقدس فطاف حولہ أربعین عاما بیکی علیہ و لم یزل بیکی مع آدم علیہ السلام فمن هناک سکن البیوت و معه تسع آیات من کتاب اللہ عزّ و جلّ ممّا کان آدم علیہ السلام یقرؤها فی الجنّہ و هی معه إلی یوم القیامہ ثلاث آیات من أوّل الکہف و ثلاث آیات من سبحان الذی أصری و هی إذا قرأت القرآن و ثلاث آیات من یس و هی و جعلنا من بین أيديهم سدًا .

و سألہ عن أوّل من کفر و أنشأ الکفر فقال علیہ السلام إبلیس لعنه اللہ و سألہ عن اسم نوح ما کان فقال اسمه السکن و إنما سمی نوحا لأنہ ناح علی قومہ ألف سنه إلاّ خمسین عاما و سألہ عن سفینہ نوح ما کان عرضها و طولها فقال کان طولها ثمانمائه ذراع و عرضها خمسمائه ذراع و ارتفاعها فی السماء ثمانین ذراعا .

ثمّ جلس الرّجل فقام إلیه آخر فقال یا امیر المؤمنین أخبرنا عن أوّل شجره غرست فی الأرض فقال العوسجه و منها عصا موسی علیہ السلام و سألہ عن أوّل شجره نبتت فی الأرض فقال هی الدّبّاء و هو و پرستو . پرسید: چرا پرستو روی زمین راه نمی رود؟ فرمود: چون او نوحه کرد بر بیت المقدس، او چهل سال طواف می نمود و می گریست و همیشه با آدم می گریست از این جهت در خانه ها ساکن گشت و با او نه آیه است از کتاب خدای عزّ و جل از آن آیه ها که آدم علیہ السلام در جنّت می خواند و آن آیه ها با اوست تا روز قیامت؛ سه آیه از اول کھف و سه آیه از سوره اسراء از آیه فاذا قرأت القرآن و سه آیه از آیه و جعلنا من بین أيديهم سدًا و من خلفهم سدًا .

و پرسید از اول کسی که کافر شد و کفر پدید آورد؟ فرمود: ابلیس لعنه اللہ . پرسید: نام نوح علیہ السلام چه بود؟ فرمود: «سکن» و برای آن نوح علیہ السلام نامیده شد که بر قوم خود هزار سال و پنجاه سال کمتر نوحه کرد . پرسید: کشتی نوح علیہ السلام طول و عرضش چه بود؟ فرمود:

طولش هشتصد ذراع و عرضش پانصد ذراع و ارتفاعش در هوا هشتاد ذراع . پس آن مرد بنشست . و شخصی دیگر برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین! بگو به من اوّل درختی که در زمین نشانده شد چه بود؟ فرمود: عوسجه و عصای موسی علیہ السلام از آن بود . پرسید: اوّل درختی که بر زمین روئید، چه بود؟ فرمود: درخت کدو .

القرع و سألته عن أول من حجّ من أهل السماء فقال له جبرئيل و سألته عن أول بقعه بسطت من الأرض أيام الطوفان فقال له موضع الكعبه و كانت زبرجده خضراء و سألته عن أكرم واد على وجه الأرض فقال له واد يقال له سرنديب فسقط فيه آدم عليه السلام من السماء و سألته عن شرّ واد على وجه الأرض فقال واد باليمن يقال له برهوت و هو من أوديه جهنّم و سألته عن سجن سار بصاحبه فقال الحوت سار بيونس بن متّى و سألته عن ستّه لم يركضوا في رحم.

فقال آدم و حوّاء و كبش إبراهيم و عصا موسى و ناقه صالح و الخفّاش الذي عمله عيسى ابن مريم عليه السلام و طار بإذن الله عزّ و جلّ و سألته عن شيء مكذوب عليه ليس من الجنّ و لا من الإنس فقال الذّئب الذي كذب عليه إخوه يوسف و سألته عن شيء أوحى إليه ليس من الجنّ و لا من الإنس فقال أوحى الله عزّ و جلّ إلى النحل و سألته عن أظهر موضع على وجه الأرض لا تحلّ الصّلاه فيه فقال له ظهر الكعبه و سألته عن موضع طلعت عليه الشّمس ساعه من النّهار و لا تطلع عليه أبدا فقال ذلك البحر آن مرد پرسید: اول کسی از اهل آسمان که حج گزارد؟ فرمود: جبرئيل عليه السلام. پرسید: از اول بقعه ای که گشاده شد از زمین در ایام طوفان؟ فرمود: موضع کعبه که زبرجدی سبز بود.

پرسید از گرامی ترین وادی بر روی زمین؟ فرمود: وادی است که سرنديب نامیده می شود و آدم از آسمان به آن جا فرود آمد، آن مرد از بدترین دره زمین پرسید، فرمود. دره ای است در یمن آن را برهوت می گویند و آن از وادی های جهنم است. و پرسید از زندان که حرکت می داد یار خود را؟ فرمود: حوت که یونس بن متی را سیر می داد. و پرسید: کدام شش چیز است که از مادر متولد نشده است؟ فرمود: آدم و حوا، گوسفند ابراهیم، عصای موسی، ناقه صالح و خفاشی که عیسی علیه السلام از گل ساخت و به اذن خدا طایر شد. و پرسید: چه چیز است بر او دروغ بستند و او نه از جن بود و نه از انس؟ فرمود: گرگی که برادران یوسف به او دروغ بستند. پرسید:

چه چیز است که به او وحی رسیده و نه از جن است و نه از انس؟ فرمود: خدای عزّ و جل به زنبور عسل وحی کرد. پرسید: از موضعی که آفتاب بر او یک ساعت از روز طالع شد و دیگر هرگز طالع نشد؟ فرمود: این دریاست وقتی که

حين فلقه الله لموسى عليه السلام فأصابته أرضه الشمس و [أطبق] أطبق عليه الماء فلن [يصبه] تصبیه الشمس و سأله عن شىء شرب و هو حى و أكل و هو میت فقال تلك عصا موسى عليه السلام و سأله عن نذیر أنذر قومه ليس من الجنّ و لا من الإنس فقال هى النملة و سأله عن أوّل ما أمر بالختان فقال إبراهيم عليه السلام و سأله عن أوّل من خفض من النساء فقال هاجر أم إسماعيل خفضتها ساره لتخرج من يمينها و سأله عن أوّل امرأه جرّت ذيلها فقال هاجر لما هربت من ساره و سأله عن أوّل من جرّ ذيله من الرجال قال قارون و سأله عن أوّل من لبس التعلين فقال إبراهيم.

و سأله عن أكرم الناس نسبا فقال صديق الله يوسف بن يعقوب إسرائيل الله بن إسحاق ذبيح الله بن إبراهيم خليل الله صلّى الله عليه و آله و سأله عن ستّه من الأنبياء لهم اسمان فقال يوشع بن نون و هو ذو الكفل و يعقوب و هو إسرائيل و الخضر و هو حلقيا و يونس و هو ذو النون و عيسى و هو المسيح و محمّد و هو أحمد صلّى الله عليه و اله و سأله عن شىء يتنفس ليس له لحم و لا دم فقال له خدا آن را برای موسى عليه السلام شكافت. پس آفتاب به زمین او تابید و باز سر به هم آورد و دیگر آفتاب به او نرسید. پرسید: چیست که در حال حیات آشامید و در حال مرگ خورد؟ فرمود: عصای موسى عليه السلام. پرسید: کدام نذیر است که قوم خود را انذار نمود ولی از جن و انس نبود؟ فرمود: آن مورچه است، پرسید: چه کسی اولین بار به ختنه امر کرد؟ فرمود: ابراهيم عليه السلام. پرسید: اوّل زنى که او را ختنه کردند که بود؟ فرمود: هاجر مادر اسماعيل او را ساره خفض کرد تا از عهده قسم خود بیرون آید. پرسید: اوّل زنى که دامن خود کشید که بود؟ فرمود: هاجر وقتى که از ساره گریخت. پرسید: اوّل مردى که دامن کشید که بود؟ فرمود: قارون. پرسید: اوّل کسی که نعلین پوشید؟ فرمود: ابراهيم عليه السلام. پرسید: کریم ترین مردمان در نسب کیست؟ فرمود: دوست خدا، يوسف بن يعقوب اسرائيل الله بن اسحاق، ذبيح الله بن ابراهيم خليل الله. پرسید: آن شش نبی که دو نام دارند؟ فرمود: يوشع بن نون و او ذو الكفل، يعقوب و او اسرائيل، خضر و او حلقيا، يونس و او ذو النون، عيسى و او مسیح عليهم السلام است و محمد و او احمد صلّى الله عليه و آله است پرسید: چیست که تنفس می کند و گوشت و خون ندارد

ذاك الصّبح إذا تنفّس و سأله عن خمسہ من الأنبياء تكلموا بالعربيّہ فقال عليه السّلام هو هود و شعيب و صالح و إسماعيل و محمّد صلّي اللّٰه عليه و آله.

ثمّ جلس و قام رجل آخر سأله و تعنّته فقال يا أمير المؤمنين أخبرنا عن قول اللّٰه عزّ و جلّ يَوْمَ يَفْرُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ من هم فقال عليه السّلام قابيل يفرّ من هابيل و الّذى يفرّ من أمّه موسى و الّذى يفرّ من أبيه إبراهيم يعنى الأب المرّبي لا- الوالد و الّذى يفرّ من صاحبه لوط و الّذى يفرّ من ابنه نوح يفرّ من ابنه كنعان و سأله عن أوّل من مات فجأه فقال عليه السّلام داود مات على منبره يوم الأربعاء و سأله عن أربعة لا يشبعن من أربع فقال و الأرض من المطر و الأثني من الذّكر و العين من النّظر و العالم من العلم و سأله عن أوّل من وضع سكّه الدّنانير و الدّراهم فقال نمرود بن كنعان بعد نوح عليه السّلام و سأله عن أوّل من عمل عمل قوم لوط فقال عليه السّلام إبليس لأنّه أمكن من نفسه و سأله عن معني هدير الحمام الرّاعيّہ فقال تدعو فرمود: آن صبح است، پرسید: کدامند آن پنج پیغمبر که به عربی تکلم نمودند؟ فرمود: هود، شعيب، صالح، اسماعيل و محمد عليهم السّلام. پس بنشست و دیگری برخاست و خواست حضرت را در مشقّت افکند، گفت: يا امير المومنين! به ما بگو از قول خداوند که فرمود: يَوْمَ يَفْرُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ اين افراد چه کسانی هستند؟ فرمود: هابيل از برادر خود قابيل می گريزد و آن که از مادر خود می گريزد موسى است و آن که از پدرش يعنى سرپرستش نه پدرش می گريزد ابراهيم است و آن که از جفت خود می گريزد لوط است و آن که از پسرش می گريزد نوح است که از پسرش كنعان می گريزد.

پرسید: اول کسی که به مرگ ناگهانی مرد؟ فرمود:

داود بر منبر خود او روز چهارشنبه بمرد. پرسید:

کدام چهارند که از چهار سیر نمی شوند؟ فرمود: زمین از باران، ماده از نر، چشم از نظر و عالم از علم. پرسید: اوّل کسی که سکه و دنانیر و دراهم وضع کرد؟ فرمود: نمرود بعد از كنعان بن نوح. پرسید: اوّل کسی که عمل قوم لوط کرد؟ فرمود: إبليس که از خود تمکين اين عمل داد.

پرسید: کبوتر راعیبه چه می گوید؟ فرمود:

علی اهل المعازف و القیان و المزامیر و العیدان.

و سألہ عن کنیہ البراق فقال علیہ السّلام یکنّی أبا هلال و سألہ لم سمّی تبع الملک تبعاً فقال علیہ السّلام لأنّہ کان غلاماً کاتباً و کان یکتب للملک الّذی کان قبله و کان إذا کتب کتب باسم اللّٰه الّذی خلق صبحاً و ریحا فقال الملک اکتب و ابدأ باسم ملک الرّعد فقال لا أبداً إلاّ باسم إلهی ثمّ أعطف علی حاجتک فشکر اللّٰه عزّ و جلّ له ذلك فأعطاه ملک ذلك الملک فتابعه النّاس علی ذلك فسّمی تبعاً.

و سألہ ما بال الماعز مرفوعه الذّنب بادیه الحیاء و العوره فقال علیہ السّلام لأنّ الماعز عصت نوحاً علیہ السّلام لمّا أدخلها السّفینہ فدفعها فکسر ذنبها و التّعجبه مستوره الحیاء و العوره لأنّ التّعجبه بادرت بالدّخول إلی السّفینہ فمسح نوح علیہ السّلام یده علی حیاهها و ذنبها فاستترت بالألیه.

و سألہ عن کلام أهل الجنّه فقال کلام أهل الجنّه بالعربیّه و سألہ عن کلام أهل النّار فقال بالمجوسیّه و سألہ عن النّوم علی کم وجه هو فقال أمير المؤمنین علیہ السّلام فرمود: نفرین می کند بر اهل ساز و آواز و صاحبان مزار و عود. از کنیه براق پرسید؟ فرمود: ابا هلال کنیه داشت. پرسید: چرا تبع پادشاه را تبع گفتند؟ فرمود: زیرا غلامی بود کاتب ملک سابق و چون نامه می نوشت، چنین ابتدا می کرد بسم اللّٰه الّذی خلق صبحاً و ریحا ملک به او می گفت: بنویس ابتدا به نام ملک رعد. او می گفت: ابتدا نمی کنم مگر به نام اله خود، سپس بر سر مطلب تو می آیم، خدای عز و جل این کار را از او سپاس گزاری نمود و مملکت آن ملک به او بخشید سپس مردم او را بر آن کار متابعت نمودند از آن سبب تبع نامیده شد. پرسید: چرا دم بز رو به بالاست و عورتش ظاهر گشته؟ فرمود: زیرا بز فرمان نوح نبرد وقتی که او را به کشتی داخل می کرد.

پس او را به کشتی انداخت و دمش را بشکست و اما گوسفند پوشیده است حیا و عورتش، زیرا که او زود داخل کشتی شد پس نوح دست بر حیا و دمش مالید پس دنبه اش درست گردید.

پرسید: از زبان اهل جنت؟ فرمود: زبانشان عربی است، پرسید: از زبان اهل آتش. فرمود:

زبان ایشان مجوسی است. پرسید: خواب بر چند وجه است؟ امیر المؤمنین علیہ السّلام فرمود:

التَّوَمَّ عَلَى أَرْبَعَةِ أَصْنَافِ الْأَنْبِيَاءِ تَنَامَ عَلَى أَفْقِيَّتِهَا مُسْتَلْقِيَةً وَأَعْيُنُهَا لَا تَنَامُ مَتَوَقَّعَةً لَوْحَى رَبِّهَا عَزَّ وَجَلَّ وَالْمُؤْمِنُ يَنَامُ عَلَى يَمِينِهِ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ وَالْمَلُوكُ وَأَبْنَاؤُهَا تَنَامُ عَلَى شِمَالِهَا لِيَسْتَمِرَّ عَوا مَا يَأْكُلُونَ وَإِبْلِيسُ وَأَخْوَاتُهُ وَكُلُّ مَجْنُونٍ وَذُو عَاهَةٍ يَنَامُونَ عَلَى وَجْهِهِمْ مُنْبَطِحِينَ.

ثمَّ جَلَسَ وَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ آخَرَ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنْ يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ وَتَطَيَّرْنَا مِنْهُ وَثَقَلْنَا مِنْهُ وَأَيُّ الْأَرْبَعَاءِ هُوَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ آخِرُ الْأَرْبَعَاءِ فِي الشُّهُورِ وَهُوَ الْمَحَاقُ وَفِيهِ قَتْلُ قَابِيلَ هَابِيلَ أَخَاهُ وَيَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ أَلْقَى إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي النَّارِ وَيَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ وَضَعُوهُ فِي الْمَنْجَنِيقِ وَ يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ غَرَقَ اللَّهُ فِرْعَوْنَ وَ يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَرِيهَ لُوطَ عَالِيهَا سَافِلَهَا وَ يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ أَرْسَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الرِّيحَ عَلَى قَوْمِ عَادٍ وَ يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ أَصْبَحَتْ كَالصَّارِيمِ وَ يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ سَلَّطَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى نَمْرُودَ الْبَقَّةَ وَ يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ طَلَبَ فِرْعَوْنَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيَقْتُلَهُ وَ يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ خَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ أَمَرَ فِرْعَوْنَ بِذَبْحِ غُلْمَانَ وَ يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ خَرَّبَ چهار قسم؛ انبيا بر قفا خوابند روی به آسمان و چشم هایشان خواب نرود و در انتظار وحی پروردگار، مؤمن بر جانب راست خوابند روی به قبله، ملوک و ابنای ملوک بر جانب چپ تا آن چه می خورند بر ایشان گوارا باشد، ابلیس و برادرانش و هر مجنونی و علت داری به صورت (رو) می خوابند.

سپس نشست و مردی دیگر برخاست و گفت: یا امیر المومنین! بگو که روز چهارشنبه، شومی و گرانی او به چه سبب است و این کدام چهارشنبه است؟ فرمود: آخر چهارشنبه در ماه و آن محاق است و در او قابیل، هابیل را کشت و روز چهارشنبه ابراهیم خلیل را در آتش افکندند و چهارشنبه او را در منجنیق نهادند و چهارشنبه خدای عز و جل فرعون را غرق کرد و روز چهارشنبه خدای عز و جل قریه لوط را زیر و رو کرد و عالی آن را سافل گردانید و چهارشنبه باد بر قوم عاد فرستاد و چهارشنبه باغ تباه شد و چهارشنبه مسلط کرد پشه را بر نمرود و چهارشنبه فرعون موسی را طلب کرد تا بکشد و چهارشنبه سقف بر سر ایشان فرو افتاد و چهارشنبه فرعون فرمان داد پسران بنی اسرائیل را ذبح کنند چهارشنبه بیت المقدس

بیت المقدس و یوم الأربعاء أحرق مسجد سليمان بن داود بإصطخر من كوره فارس و یوم الأربعاء قتل يحيى بن زكريا و یوم الأربعاء أظلم قوم فرعون أول العذاب و یوم الأربعاء خسف الله عزّ و جلّ بقارون و یوم الأربعاء ابتلى أيوب عليه السلام بذهاب أهله و ولده و ماله و یوم الأربعاء أدخل يوسف عليه السلام السجن و یوم الأربعاء قال الله عزّ و جلّ أنا دمّرناهم و قومهم أجمعين و یوم الأربعاء أخذتهم الصيحة و یوم الأربعاء عقروا الناقة و یوم الأربعاء أمطرت عليهم حجاره من سجّيل و یوم الأربعاء شجّ النبيّ صلّى الله عليه و آله و كسرت رباعيته و یوم الأربعاء أخذت العمالقه التّابوت و سأله عن الأيّام و ما يجوز فيها من العمل فقال أمير المؤمنین عليه السلام یوم السبت یوم مكر و خديعه و یوم الأحد یوم غرس و بناء و یوم الإثنين یوم حرب و دم و یوم الثلاثاء یوم سفر و طلب و یوم الأربعاء یوم شؤم یتطیر فيه الناس و یوم الخميس یوم الدّخول على الأمراء و قضاء الحوائج و یوم الجمعة یوم خطبه و نکاح.

خراب شد و چهارشنبه مسجد سليمان بن داود علیهما السلام در اصطخر فارس سوزانده شد، چهارشنبه یحی بن زکریا کشته شد و چهارشنبه آغاز عذاب قوم فرعون را فرا گرفت، چهارشنبه خدای عزّ و جلّ قارون را به زمین فرو برد، چهارشنبه مبتلا شد ایوب علیه السلام به تلف شدن اهل و مال و ولد، چهارشنبه داخل کردند یوسف علیه السلام را در زندان و روز چهارشنبه خدای عزّ و جلّ فرمود: «آنان و قومشان را همگی نابود کردیم» چهارشنبه ایشان را صیحه آسمانی فراگرفت، چهارشنبه قوم صالح علیه السلام شتر را پی کردند، چهارشنبه بر ایشان باریده شد سنگی از سجیل، چهارشنبه سر مبارک نبی ما و دو دندان رباعیه او شکسته شد، چهارشنبه عمالقه تابوت را از بنی اسرائیل گرفتند. پرسید: از روزها و آن چه در هر روز موافق است از عمل امیر المؤمنین علیه السلام؟ فرمود: روز شنبه روز مکر و خدعه است، یکشنبه روز درخت نشانیدن و بناکردن، دوشنبه روز جنگ و خون ریختن، سه شنبه روز سفر و طلب، چهارشنبه روز شومی است مردم آن روز را به فال بد گرفته اند و پنج شنبه روز دخول بر امرا است و قضای حوائج، روز جمعه روز خطبه و نکاح است.

183 2 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرِ الطَّائِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ يَوْمَ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ مِنْ احْتِجَمَ فِيهِ خَيْفٌ عَلَيْهِ أَنْ تَخْضَرَ مُحَاجِمُهُ وَ مِنْ تَنْوَّرَ فِيهِ خَيْفٌ عَلَيْهِ الْبَرَصُ.

183 2 مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ مِنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ مِنْ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرِ طَائِيِّ رَوَيْتَ كَرْدَه كَهْ كَفْت: شَنِيدَم اِمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِي فَرَمُود: رُوزِ چَهَارِ شَنَبَه رُوزِ نَحُوسْتِ دَائِمِي اسْت، هِرَكَه دَرِ اَن رُوزِ حِجَامَتِ كَنَدِ بِيَمِ اَن اسْت كَه خُونِ بَرِنِيَايدِ وَ كَبُودِ شُودِ جَايِ حِجَامَتِ وَ هِرَكَه نُورَه كَشَدِ دَرِ اَن رُوزِ بِيَمِ هَسْتِ كَه بَه بَرِصِ مَبْتَلَا كَرُدَدِ.

ص: 381

25 باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في زيد بن علي عليه السلام 184 1 حدّثنا أحمد بن يحيى المكتّب قال أخبرنا محمد بن يحيى الصّوليّ قال حدّثنا محمد بن يزيد النّحويّ قال حدّثني ابن أبي عبدون عن أبيه قال لمّا حمل زيد بن موسى بن جعفر إلى المأمون وقد كان خرج بالبصرة وأحرق دور ولد العباس وهب المأمون جرمه لأخيه عليّ بن موسى الرضا عليه السلام وقال له يا أبا الحسن لئن خرج أخوك وفعل ما فعل لقد خرج قبله زيد بن عليّ فقتل ولو لا مكانك متى لقتلته فليس ما أتاه بصغير فقال الرضا عليه السلام يا أمير المؤمنين لا تقس أخى زيدا إلى زيد بن عليّ فإنّه كان من علماء آل محمد غضب لله عزّ وجلّ فجاهد أعداءه حتّى قتل في

25- آنچه از امام رضا عليه السلام درباره زید بن علی علیه السلام رسیده است

25- آنچه از امام رضا عليه السلام درباره زید بن علی علیه السلام رسیده است

184 1 احمد بن يحيى مکتب از محمد بن يحيى صولی از محمد بن يزيد نحوی از ابن ابی عبدون روایت کرده که گفت: چون زید بن موسی برادر حضرت رضا علیه السلام را گرفته نزد مأمون آوردند و او در بصره خروج کرده و خانه های اولاد عباس را آتش زده بود، مأمون گناه او را به برادرش امام رضا علیه السلام بخشید و گفت: یا ابا الحسن! اگر برادر تو خروج کرد و این کارها کرد پیش از او زید بن علی نیز خروج کرده بود و او را کشتند و اگر نه برای نسبت تو می بود من نیز او را می کشتم که آنچه او کرده است کاری کوچک نیست. امام رضا علیه السلام فرمود: یا امیر المومنین! برادر من زید را قیاس مکن با زید بن علی که او از علمای آل محمد صلی الله علیه و آله بود و در غضب شد برای خدای عزّ و جل پس جهاد نمود با دشمنان او تا در راه او کشته

سبيله و لقد حدّثني أبي موسى بن جعفر عليه السّلام أنّه سمع أبا جعفر بن محمّد بن عليّ عليه السّلام يقول رحم الله عمّي زيدا إنّّه دعا إلى الرّضا من آل محمّد و لو ظفر لوفى بما دعا إليه و لقد استشارني في خروجه فقلت له يا عمّ إن رضيت أن تكون المقتول المصلوب بالكناسه فشانك فلما ولى قال جعفر بن محمّد ويل لمن سمع واعيته فلم يجبه فقال المأمون يا أبا الحسن أليس قد جاء فيمن ادّعى الإمامه بغير حقّها ما جاء فقال الرضا عليه السّلام إنّ زيد بن عليّ لم يدّع ما ليس له بحقّ و إنّّه كان أتقى لله من ذلك إنّّه قال أدعوكم إلى الرضا من آل محمّد عليهم السّلام و إنّما جاء ما جاء فيمن يدّعي أنّ الله تعالى نصّ عليه ثمّ يدعو إلى غير دين الله و يضلّ عن سبيله بغير علم و كان زيد و الله ممّن خوطب بهذه الآيه و جاهدوا في الله حقّ جهاده هو اجتباكم

قال محمد بن علي بن الحسين مصنف هذا الكتاب رضی الله عنه لزيد بن علي فضائل كثيره عن غير الرضا أحببت إيراد بعضها على أثر هذا الحديث ليعلم من ينظر في كتابنا هذا اعتقاد الإماميه فيه

شد. مرا حديث کرد پدرم و او از پدرش جعفر عليه السّلام شنید که فرمود: خدا رحمت کند بر عمّ من زيد که او خواند مردم را به رضایت از آل محمد صلی الله عليه و آله و اگر ظفر می یافت وفا می کرد به آن چه خوانده بود، با من مشورت نمود در خروج، به او گفتم: ای عمّ! اگر راضی هستی مقتول مصلوب در کناسه باشی خودت می دانی. و چون او برفت، جعفر بن محمد علیهما السّلام فرمود: وای بر کسی که فریاد او بشنود و اجابت نکند.

مأمون گفت: یا ابا الحسن، روایاتی وارد نشده در باب کسی که ادعای امامت به غیر حق کند؟ فرمود: زید بن علی دعوی نکرد آن چه او را حق نبود و او از این پرهیزگارتر بود. او گفت: من شما را به مرضیّ آل محمد صلی الله عليه و آله می خوانم، آن چه وارد شده درباره کسی است که دعوی کند خداوند بر او نص کرده و او را به امامت تعیین نموده پس مردم را به غیر دین خدا بخواند و از راه خدا گمراه گرداند، و الله زید از مخاطبین این آیه بود «جهاد کنید در راه خدا آن چه حق جهاد است او شما را برگزیده است».

مصنّف کتاب می گوید: برای زید بن علی فضایل بسیاری است که از غیر امام رضا علیه السّلام مروی است، می خواهم بعضی از آن را از پی این حدیث ذکر کنم تا هر که در این کتاب نظر کند اعتقاد امامیه را درباره او بداند.

2 الف حدّثنا أحمد بن هارون الفامی فی مسجد الکوفه سنه أربع و خمسين و ثلاثمائه قال حدّثنا محمّد بن عبد الله بن جعفر الحمیری عن أبيه عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطاب عن الحسين بن علوان عن عمر بن ثابت عن داود بن عبد الجبار عن جابر بن يزيد الجعفی عن أبي جعفر محمّد بن عليّ الباقر عن آبائه عن عليّ عليهم السّلام قال قال رسول الله صلّى الله عليه و آله للحسين عليه السّلام يا حسين يخرج من صلبك رجل يقال له زيد يتخطّى هو و أصحابه يوم القيامة رقاب النّاس غرّاً محجّلين يدخلون الجنّه بلا حساب

3 ب حدّثنا أحمد بن محمّد بن رزمه القزوينی قال حدّثنا أحمد بن عيسى العلوی الحسينی قال حدّثنا عبّاد بن يعقوب الأسدی قال حدّثنا حبيب بن أرطاه عن محمّد بن ذکوان عن عمرو بن خالد قال حدّثني زيد بن عليّ بن الحسين عليه السّلام و هو 2 الف احمد بن هارون فامی به سال 354 در مسجد کوفه می گفت: روایت کرد برای ما محمّد بن عبد الله بن جعفر حمیری از پدرش از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حسین بن علوان از عمر بن ثابت از داود بن عبد الجبار از جابر بن يزيد جعفی از ابی جعفر محمد بن علی باقر علیه السّلام از پدرانش از علی علیه السّلام که فرمود:

رسول خدا صلّى الله عليه و آله به امام حسین علیه السّلام فرمود: یا حسین! بیرون آید از صلب تو مردی که او را زید گویند، گام می نهد او و اصحابش روز قیامت بر گردن های مردم با چهره های نورانی، و بدون حساب وارد بهشت می شوند.

3 ب احمد بن محمد بن رزمه قزوينی گوید: روایت کرد برای ما احمد بن عيسى علوی حسینی از عبّاد بن يعقوب اسدی از حبيب بن ارطاه از محمد بن ذکوان از عمرو بن خالد که گفت:

روایت کرد برای ما زيد بن علي بن حسين علیه السّلام در حالی که موی خود را به دست گرفته

أخذ بشعره قال حدثني أبي علي بن الحسين عليه السلام وهو أخذ بشعره قال حدثني علي بن أبي طالب عليه السلام وهو أخذ بشعره عن رسول الله صلى الله عليه وآله وهو أخذ بشعره قال من آذى شعره مني فقد آذاني ومن آذاني فقد آذى الله عز وجل ومن آذى الله عز وجل لعنه الله ملء السماء والأرض.

4 ج حدثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضي الله عنه قال حدثنا علي بن الحسين العلوي قال حدثني الحسين بن علي التائصري قدس الله روحه قال حدثني أحمد بن رشيد عن عمه أبي معمر سعيد بن خيثم عن أخيه معمر قال كنت جالسا عند الصادق جعفر بن محمد عليه السلام فجاء زيد بن علي بن الحسين عليه السلام فأخذ بعضادتي الباب فقال له الصادق جعفر بن محمد عليه السلام يا عم أعيذك بالله أن تكون المصلوب بالكناسه فقالت أم زيد والله لا يحملك على هذا القول بود، گفت: مرا حدیث کرد علی بن حسین علیهما السلام و او موی خود گرفته بود از حسین بن علی علیهما السلام و او موی خود گرفته بود از رسول خدا صلی الله علیه و آله که او موی خود گرفته بود، حدیث کرد و فرمود: هرکه برنجاند و آزار رساند یک تار مویم را، مرا آزار رسانده و آزرده است و هرکه مرا آزار دهد خدا را آزرده و هرکه خدا را بیازارد بر او لعنت خداست به اندازه آسمان ها و زمین.

4 ج علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گوید: روایت کرد برای ما علی بن حسین علوی که گفت: روایت کرد برای ما حسین بن علی ناصری که گفت: روایت کرد برای ما احمد بن رشید از عمویش ابی معمر سعید بن خيثم از برادرش معمر که گفت: ما نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودیم که زيد بن علی بن حسین علیه السلام وارد شد و چارچوب در را گرفت، امام صادق علیه السلام به او فرمود: ای عم! تو را به پناه خدا می سپارم حال آن که در کناسه به دار آویخته می شوی. مادر زيد گفت: به خدا قسم که این حرف را به خاطر حسادت به پسر می گویی. فرمود:

غیر الحسد لابنی فقال علیه السّلام یا لیته حسدا یا لیته حسدا ثلاثا حدّثنی أبی عن جدّی علیه السّلام أنّه قال ینخرج من ولده رجل یقال له زید یقتل بالکوفه و یصلب بالکناسه ینخرج من قبره حین ینشر تفتّح لروحه أبواب السّماء یتهجم به أهل السّماوات و الأرض یجعل روحه فی حوصله طیر أخضر یسرح فی الجنّه حین یشاء

5 د حدّثنا الحسن بن عبد الله بن سعید العسکریّ قال حدّثنا عبد العزیز بن یحیی قال حدّثنا الأشعث بن محمّد الصّنبیّ قال حدّثنی شعیب بن عمرو عن أبیه عن جابر الجعفیّ قال دخلت علی أبی جعفر محمّد بن علیّ علیه السّلام و عنده زید أخوه فدخل علیه معروف بن خربوذ المکّیّ قال له أبو جعفر علیه السّلام یا معروف أنشدنی من طرائف ما عندک فأنشده

لعمرك ما إن أبو مالک

بوان و لا بضعیف قواه

و لا بالّد لدی قوله

یعادى الحکیم إذا ما نهاه

کاش حسادت بود، سه بار فرمود، سپس فرمود:

پدرم مرا حدیث کرد از جدم علیه السّلام که بیرون می آید از اولاد من مردی که او را زید گویند. و در کوفه کشته می شود و در کناسه مصلوب می گردد بیرون می آید از قبر خود وقتی که قیامت می شود، در حالی که گشوده می شود برای روح او درهای آسمان و اهل آسمان و زمین به او مسرورند و وحش در درون مرغی سبز می چرد در جنت هر جا می خواهد.

5 د حسن بن عبد الله بن سعید عسکری گوید:

روایت کرد برای ما عبد العزیز بن یحیی از اشعث بن محمد صنبی از شعیب بن عمرو از پدرش از جابر جعفی که گفت: داخل شدم بر ابی جعفر محمّد باقر علیه السّلام و نزد او برادرش زید بود. پس داخل شد بر او معروف بن خربوذ مکی حضرت فرمود: یا معروف! برای من شعرهای تازه و خوب که می دانی بخوان.

این ابیات بخواند:

قسم به جان خودت همانا ابو مالک

قوایش ضعیف نیست

در سخن گفتن معاند نیست که هرگاه

حکیمی او را نهی کند با او دشمنی کند

و لکنّه سیّد بارع

کریم الطّبائع حلّو ثناه

إذا سدتّه سدت مطواعه

و مهما وکلت إليه کفاه

قال فوضع محمّد بن علیّ یده علی کتفی زید و قال هذه صفتک یا ابا الحسن

6 ه حدّثنا أحمد بن الحسين القطّان قال حدّثنا الحسن بن علیّ السّکریّ قال حدّثنا محمّد بن زکریّا الجوهریّ عن جعفر بن محمّد بن عماره عن أبيه عن عمرو بن خالد قال حدّثنی عبد الله بن سیابه قال خرجنا و نحن سبعة نفر فأتینا المدینة فدخلنا علی ابي عبد الله الصّادق علیه السّلام فقال لنا عندکم خبر عمی زید فقلنا قد خرج أو هو خارج قال فإن أتاکم خبر فأخبرونی فمکثنا آیّاما فأتی رسول بسّام الصّیرفیّ بکتاب فيه أمّا بعد فإنّ زید بن علیّ علیه السّلام قد خرج يوم الأربعاء عمّره صفر فمکث الأربعاء و الخميس و قتل يوم الجمعة و قتل معه فلان و فلان فدخلنا علی الصّادق علیه السّلام فدفعنا إليه الکتابه فقرأه و بکی ثمّ قال إنّ الله و إنّا إليه آقایی است که بر نزدیکان خود برتر است

اخلاق نیکو دارد و او را به نیکی یاد کنند

اگر بر او سیادت یابی در اوج اطاعت می یابی

آنچه بر او واگذاری به خوبی کفایت می کند

گفت: حضرت دست خود بر دوش زید نهاد و فرمود: این صفت توست یا ابا الحسن.

6 ه احمد بن حسین قطّان از حسن بن علی سکرّی از محمد بن زکریا جوهری از جعفر بن محمد بن عماره از پدرش از عمرو بن خالد از عبد الله بن سیابه روایت کرده که گفت: ما هفت نفر قاصد مدینه شدیم و بر امام صادق علیه السّلام داخل شدیم، فرمود: آیا از عمویم زید خبری دارید. گفتیم: خروج کرده، فرمود: اگر خبری به شما رسید به من بگوئید. ما چند روزی که در مدینه بودیم پیکی از رسول بسّام صیرفی نامه آورد و در آن نوشته بود؛ اما بعد زید بن علی روز چهارشنبه اول صفر خروج کرد و آن روز و روز پنج شنبه بماند و در جمعه کشته شد و با او فلان و فلان کشته شدند، خدمت امام صادق علیه السّلام رسیدیم و نامه را تقدیم کردیم، حضرت نامه را خواند و گریست و فرمود: «إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ»

ص: 387

راجعون عند الله تعالى أحتسب عمي إنّه كان نعم العمّ إن عمّي كان رجلا لدنيانا و آخرتنا مضي و الله عمّي شهيدا كشهداء استشهدوا مع رسول الله صلّى الله عليه و آله و عليّ و الحسن و الحسين عليهم السّلام.

7 و حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنه قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن أبيه عن محمّد بن الحسن بن شّمون عن عبد الله بن سنان عن الفضيل بن يسار قال انتهيت إلى زيد بن عليّ بن الحسين صبيحه يوم خرج بالكوفة فسمعتة يقول من يعينني منكم على قتال أنباط أهل الشّام فوالذي بعث محمّدا بالحقّ بشيرا و نذيرا لا يعينني منكم على قتالهم أحد إلا أخذت بيده يوم القيامة فأدخلته الجنّة بإذن الله عزّ و جلّ.

فلما قتل اكترت راحله و توجّهت نحو المدينة فدخلت على أبي عبد الله عليه السّلام فقلت في نفسي و الله لأخبرته بقتل زيد بن عليّ فيجزع عليه فلما دخلت عليه قال ما اجر مصيبت عم خود را از خدا طلب می کنم، عموی خوبی بود، همانا عمویم مردی برای دنیا و آخرت ما بود، قسم به خدا که عم من شهید رفت هم چو آنان که شهید شدند با نبی خدا و با علی و حسن و حسین عليهم السّلام.

7 و محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از محمد بن حسن بن شّمون از عبد الله بن سنان از فضل بن يسار که گفت: صبح آن روز که زيد بن علي به کوفه خروج کرده بود نزد او رفتم، شنیدم از او که می گفت: چه کسی از بین شما مرا اعانت می کند بر قتال انباط اهل شام، به حق خدایی که محمد صلّى الله عليه و آله را فرستاد، به حق پیغمبری بشیر و نذیر، اعانت نکند مرا به قتال ایشان کسی، مگر روز قیامت دستش بگیرم و در جنّت داخل کنم به اذن خدای عزّ و جلّ.

و چون کشته شد، مرکبی کرایه کردم و به مدینه رفته و به خدمت امام صادق علیه السّلام داخل شدم و با خود گفتم: و الله! او را به مرگ زيد آگاه نسازم که بر آن جزع خواهد کرد. به من فرمود:

فعل عمّی زید فخنقتنی العبره فقال قتلوه قلت إی و الله قتلوه قال فصلبوه قلت إی و الله فصلبوه قال فأقبل بیکی دموعه تنحدر عن جانبی خدّه کأنّها الجمان ثمّ قال یا فضیل شهدت مع عمّی زید قتال أهل السّام قلت نعم فقال فکم قتلتم قلت منهم قلت سته قال فلعلک شاک فی دمانهم قلت لو کنت شاکاً ما قتلتم فسمعتهم و هو یقول أشکرنی الله فی تلك الدّماء ما مضی و الله زید عمّی و أصحابه إلاّ شهداء مثل ما مضی علیه علیّ بن أبی طالب علیه السّلام و أصحابه

أخذنا من الحدیث موضع الحاجه و الله تعالی هو الموفق

عمویم زید چه کرد؟ مرا گریه در گلو گرفت.

فرمود: او را کشتند؟ گفتم: بله، قسم به خدا کشتند. فرمود: و به دار آویختند؟ گفتم: بله، قسم به خدا به دار آویختند. پس گریه حضرت را در گرفت و اشکش بر دو جانب او چون مروارید می چکید. سپس فرمود: یا فضیل! حاضر شدی با عمویم زید در قتال شامیان؟! گفتم: آری. فرمود: چند کس از ایشان کشتی؟ گفتم: شش کس. فرمود: شاید تو در شک باشی از خون های ایشان. گفتم: اگر در شک می بودم، نمی کشتم. پس از حضرت شنیدم که فرمود:

خدای مرا شریک گرداند در آن خون ها، به خدا عمویم و اصحابش شهید رفتند همچون علی بن ابی طالب علیه السّلام و اصحابش.

مصنف گوید: از این احادیث بخشی که مورد نیاز بود نقل کردم، و خدای تعالی توفیق دهنده است.

26 باب ما جاء عن الرضا عليه السلام من الأخبار النادرة في فنون شتى 185 1 حدّثنا أبي رضى الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله قال حدّثنى محمد بن عيسى عن عباس مولى الرضا عليه السلام عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال سمعته يقول من قال حين يسمع أذان الصبح اللهم إني أسألك بإقبال نهارك وإدبار ليلك وحضور صلواتك وأصوات دعائك أن تصلّى على محمد وآل محمد وأن تتوب علىّ إنك التّوّاب الرّحيم وقال مثل ذلك إذا سمع أذان المغرب ثمّ مات من يومه أو من ليلته مات تائباً.

26- در آنچه از امام رضا عليه السلام در اخبار نادره در فنون پراکنده آمده

26- در آنچه از امام رضا عليه السلام در اخبار نادره در فنون پراکنده آمده

185 1 سعد بن عبد الله گوید: روایت کرد برای ما محمد بن عيسى از عباس بن هلال شامی خادم امام رضا عليه السلام که گفت: شنیدم که امام رضا عليه السلام می فرمود: هرکس وقتی که اذان صبح و مغرب را می شنود، بگوید: «خدایا از توبه حق آمدن روزت و رفتن شبت و داخل شدن وقت نمازهایت و صدای دعاکنندگان می خواهم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و توبه ام را پذیرا باشی، همانا تو توبه پذیر و مهربانی» سپس در آن روز یا شب بمیرد، تائب باشد.

ص: 390

186 2 حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عِيسَى الْمَجَاوِرِ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ رَزِينِ أَخِي دَعْبِلِ بْنِ عَلِيٍّ الْخِزَاعِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا دَعْبِلُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله أربعه أنا لهم شفيع يوم القيامة المكرم لذريتي من بعدى والقاضى لهم حوائجهم والساعى لهم فى أمورهم عند اضطرارهم إليه و المحب لهم بقلبه و لسانه

187 3 حَدَّثَنَا أَبُو طَالِبِ الْمُظَفَّرِ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعُلَوِيِّ السَّمَرْقَنْدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودِ بْنِ أَبِيهِ أَبِي النَّضْرِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودِ الْعِيَّاشِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ شِجَاعٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ عَنْ حَمِيدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الصَّالِحِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ 186 2 عَلَى بْنِ عِيسَى مَجَاوِرِ مَسْجِدِ كُوفَةِ كَوَيْدٌ:

روایت کرد برای ما اسماعیل بن علی بن رزین از دعبل بن علی خزاعی (برادرش) که گفت:

حدیث کرد مرا ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش از پدراش از علی علیه السلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار کس را من روز قیامت شفیع باشم: کسی که ذریه مرا اکرام کند بعد از من، کسی که حاجت های ایشان گزارد، کسی که در کارهای ایشان سعی نماید وقت اضطرار ایشان و کسی که دوست دارد ایشان را به دل و زبان.

187 3 ابو طالب مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی گوید: روایت کرد برای ما جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش ابی نصر محمد بن مسعود عیاشی که گفت: روایت کرد برای ما جعفر بن محمد از علی بن محمد بن شجاع که گفت: روایت کرد برای ما محمد بن عثمان از حمید بن محمد از احمد بن حسن بن صالح از پدرش فتح بن یزید جرجانی که گفت:

الجرجانیّ أنّه کتب إلى أبي الحسن عليه السلام يسأله عن رجل واقع امرأه في شهر رمضان من حلال أو حرام في يوم واحد عشر مرّات قال عليه عشر كفّارات لكلّ مرّة كفّاره فإن أكل أو شرب فكفّاره يوم واحد.

1884 حدّثنا محمّد بن القاسم المفسّر المعروف بأبي الحسن الجرجانیّ رضی الله عنه قال حدّثنا يوسف بن محمّد بن زیاد عن أبيه عن الحسن بن علیّ عن أبيه علیّ بن محمّد عن أبيه محمّد بن علیّ عن أبيه الرضا علیّ بن موسی عن أبيه موسی بن جعفر عن أبيه الصادق جعفر بن محمّد عن أبيه محمّد بن علیّ الباقر عن أبيه زین العابدین علیّ بن الحسين عن أبيه الحسين بن علیّ عن أبيه علیّ بن أبي طالب عليهم السلام قال كان رسول الله صلّى الله عليه وآله لما جاءه جعفر بن أبي طالب من حبشه قام إليه واستقبله اثنتي عشرة خطوه وعانقه وقبّل ما بين عينيه وبكى وقال فما أدرى بأيّهما أنا أشدّ سرورا بقدمك يا جعفر أم بفتح الله علي يد به امام رضا عليه السلام نوشتم: حکم مردی که در یک روز ماه رمضان ده بار با زنی مواجهه کند-حلال یا حرام-چیست؟ فرمود: بر او ده كفاره است، برای هر نوبت یک كفاره می دهد، اما اگر چیزی بخورد یا بیاشامد كفاره یک روز برعهده اش می باشد.

1884 محمد بن قاسم مفسر معروف به ابی الحسن جرجانی گوید: روایت کرد برای ما یوسف بن محمد بن زیاد از پدرش از حسن بن علی از پدرش علی بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن موسی الرضا از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السلام که فرمود: زمانی که جعفر بن ابی طالب از حبشه آمد رسول خدا صلّى الله عليه وآله برخواست و او را دوازده گام استقبال نمود و در کنار گرفت و میان دو چشمش بوسید و بگریست. و فرمود: نمی دانم به کدام یک سرور من بیشتر است، از آمدن تو ای جعفر! یا از اینکه خدا خیبر را به دست برادرت

189 5 حدّثنا أبی قال حدّثنا عبد اللّٰه بن جعفر الحمیری عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن الحسن بن علی الوشاء عن أبی الحسن الرضا عن أبیه عن آباءه عن علیّ علیهم السّلام قال قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله لمّا أسرى بی إلى السّماء رأیت رحما متعلّقه بالعرش تشکو رحما إلى ربّها فقلت لها کم بینک و بینها من أب فقالت نلتقی فی أربعین أباً.

190 6 حدّثنا المظفّر بن جعفر بن المظفّر العلوی السمرقندی قال حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسعود عن أبیه قال حدّثنا علیّ بن الحسن بن علیّ بن فضّال قال حدّثنا محمّد بن الولید عن العباس بن هلال قال سمعت أبا الحسن علیّ بن موسی الرضا علیه السّلام یقول من صام من شعبان یوما واحدا ابتغاء ثواب اللّٰه دخل الجنّہ و من استغفر اللّٰه سبعین مرّه فی کلّ یوم من شعبان حشره اللّٰه یوم القیامه فی زمرة فتح نمود، از خوشحالی دیدار او گریست.

189 5 پدرم از عبد اللّٰه بن جعفر حمیری از ابی الحسن رضا علیه السّلام از پدرش از پدرانش از علی بن ابی طالب علیهم السّلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: چون مرا به آسمان بردند، خویشاوندی را دیدم که به عرش الهی در آویخته بود و از خویشاوند دیگرش به خدا شکایت می کرد، گفتم: میان تو و او چند نسل فاصله است؟ گفت: در جد چهلم به هم می رسیم.

190 6 مظفّر بن جعفر بن مظفّر علوی سمرقندی گوید: روایت کرد برای ما جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش از علی بن حسن بن علی بن فضّال که گفت: روایت کرد برای ما محمد بن ولید از عباس بن هلال که گفت: شنیدم امام رضا علیه السّلام می فرمود: هرکه روزه دارد از ماه شعبان یک روز برای طلب ثواب خدا، داخل جنّت شود و هرکه استغفار کند به خدا در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار، خداوند او را روز قیامت در زمرة امت رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله در آورد

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَجِبَتْ لَهُ مِنَ اللَّهِ [الكرمه] الكرامه و من تصدَّق في شعبان بصدقه و لو بشقِّ تمره حرَّم اللهُ جسده على النَّارِ
و من صام ثلاثه أيام من شعبان وصلها بصيام شهر رمضان كتب اللهُ صوم شهرين متتابعين

1917 حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَأَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ
الْأَشْعَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آدَمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتَهُ يَقُولُ
الصَّلَاةَ لَهَا أَرْبَعَةُ آلَافِ بَابِ

1928 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ بَشَّارٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْفَرَجِ الْمُظْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْفَضْلِ
الْعَبَّاسُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَمْزَةَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي وَكَرَامَتِي أَنَّ جَانِبَ خَدِّهِ إِذَا جَلَّ بِرَأْسِهِ وَاجِبَ أَنْ يَجْعَلَ رَأْسَهُ فِيهِ
شَعْبَانَ، هُرْجَنْدُ نِصْفِ خَرْمَا بِأَشَدِّ عِزٍّ وَجَلَّ جَسَدُهُ أَوْ رَأْسُهُ بِرَأْسِ آتَشٍ حَرَامٍ غَرْدَانَدُ وَهَرَكَةُ سَهِّ رَوْزِ أَزْ شَعْبَانَ رَوْزَهُ دَارِدُ وَآنَ رَأْسَهُ رَوْزَهُ مَاهِ
رَمَضَانَ مُتَّصِلٌ كُنْدُ خَدَّيْ عِزٍّ وَجَلَّ بِرَأْسِهِ أَوْ رَوْزَهُ دَوْمَاهِ مُتَّابِعٌ رَأْسَهُ بِنُؤَيْسِدُ.

1917 پدرم از محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادريس از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری روایت کرده گویند: روایت کرد
برای ما حسین بن عبد الله که گفت: روایت کرد برای ما آدم بن عبد الله اشعری از زکریا بن آدم از امام رضا علیه السلام که فرمود: نماز را
چهار هزار باب است.

1928 محمد بن علی بن بشار گوید: روایت کرد برای ما ابو الفرج مظفر بن احمد بن حسن قزوینی که گفت: خبر داد ما را ابو الفضل
عباس بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر که گفت: روایت کرد برای ما حسن بن

الحسن بن سهل القمّي عن محمد بن حامد عن أبي هاشم الجعفری عن أبي الحسن عليه السلام قال سألته عن الصّلاه على المصلوب قال أ ما علمت أنّ جدی علیه السّلام صلّى على عمّه قلت أعلم ذلك و لكنّی لم أفهمه مبیناً قال نبینہ لك إن كان وجه المصلوب إلى القبلة فقم على منكبہ الأيمن و إن كان قفاؤه إلى القبلة فقم على منكبہ الأيسر فإنّ ما بین المشرق و المغرب قبله و إن كان منكبہ الأيسر إلى القبلة فقم على منكبہ الأيمن و إن كان منكبہ الأيسر و كيف كان منحرفاً فلا تزايلنّ مناكبہ و لیكن وجهك إلى ما بین المشرق و المغرب و لا تستقبله و لا تستدبره البتّه قال أبو هاشم ثمّ قال الرّضا علیه السّلام قد فهمت إن شاء الله.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله هذا حديث غريب لم أجده في شيء من الأصول و المصنفات و لا أعرفه إلا بهذا الإسناد.

سهل قمی از محمد بن حامد از ابی هاشم جعفری که گفت: از امام رضا علیه السّلام درباره نماز بر مصلوب پرسیدم. فرمود: آیا نمی دانی که جدّ [امام صادق علیه السّلام] من بر عم [زید بن علی بن الحسین علیه السّلام] خود نماز گزارد؟ گفتم: می دانم اما خوب نمی دانم. فرمود: من برای تو بیان می کنم، اگر روی مصلوب به قبله است به جانب راست او بایست و اگر سر او به قبله است به جانب چپ او بایست زیرا که میان مشرق و مغرب قبله است و اگر دوش چپش به قبله است به دوش راست بایست و اگر دوش راستش به قبله است به دوش چپش بایست و به هر جانب منحرف باشد تو از جانب دوش او جدا مشو، اما باید روی تو میان مشرق و مغرب باشد. و به او رو مکن و پشت بکن.

ابو هاشم گوید: سپس حضرت فرمود: ان شاء الله فهمیدی.

مصنّف می گوید: این حدیث غریب است در جایی ندیدم و به غیر این اسناد نمی شناسم.

1939 حدیثنا ابی رضی اللہ عنہ قال حدیثنا أحمد بن إدريس قال حدیثنا محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري قال حدیثنا سهل بن زياد عن الحارث بن الدلهات مولى الرضا عليه السلام قال سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول لا يكون المؤمن مؤمنا حتى يكون فيه ثلاث خصال سنه من ربه و سنه من نبيه و سنه من وليه فالسنه من ربه كتمان سره قال الله عز و جل عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحدا إلا من ارتضى من رسول و أما السنه من نبيه فمداراه الناس فإن الله عز و جل أمر نبيه صلى الله عليه و آله بمداراه الناس فقال خذ العفو و أمر بالعرف و أعرض عن الجاهلين و أما السنه من وليه فالصبر فى البأساء و الضراء فإن الله عز و جل يقول و الصابرين فى البأساء و الضراء

19410 حدیثنا محمد بن علی ماجیلویه رضی اللہ عنہ قال حدیثنا عمی محمد بن ابی 1939 پدرم از احمد بن ادريس گوید: روایت کرد برای ما محمد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعري از حارث بن دلهاث مولای رضا عليه السلام که گفت: شنیدم از ابو الحسن عليه السلام که می فرمود: تا سه خصلت در مؤمن نباشد، مؤمن نیست، یک سنت از پروردگار او و سنتی از نبی او و سنتی از ولی او، و اما سنت پروردگار: پوشیدن اسرار خویش است و خداوند می فرماید: «خداوند عالم به غیب است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند مگر کسی که او را پسندد و از او راضی باشد» اما سنت نبی صلى الله عليه و آله او مدارا کردن با مردم زیرا که خدای عز و جل نبی خود را به مدارا امر کرد و فرمود: «عفو را پیشه کن و امر به معروف کرده و از نادانان درگذر» اما سنت ولی او صبر بر سختی ها و ضررها. زیرا که خدای عز و جل می فرماید: «کسانی که در سختی و مشکلات صبر می کنند».

19410 محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما عمویم محمد بن ابی القاسم از احمد

القاسم عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن علي بن محمد عن أبي أيوب المدني عن سليمان بن جعفر الجعفری عن الرضا عن أبائه عن علي عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله تعلموا من الغراب خصالا ثلاثا استتاره بالسفاد و بكوره في طلب الرزق و حذره

11 195 حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن حمزه الأشعري قال حدثني ياسر الخادم قال سمعت أبا الحسن الرضا عليه السلام يقول إن أوحش ما يكون هذا الخلق في ثلاثه مواطن يوم يولد و يخرج من بطن أمه فيرى الدنيا و يوم يموت فيعابن الآخرة و أهلها و يوم يبعث فيرى أحكاما لم يرها في دار الدنيا و قد سلم الله عز و جل على يحيى عليه السلام في هذه الثلاثه المواطن و آمن روعته.

فقال و سلام عليه يوم ولد و يوم يموت و يوم يبعث حيا و قد سلم عيسى ابن مريم على نفسه في هذه الثلاثه المواطن فقال و بن ابى عبد الله برقي عن علي بن محمد عن ابى ايوب مدني عن سليمان بن جعفر جعفری عن ابى الحسن موسى الرضا عليه السلام و او از پدرانش از علي بن ابى طالب عليهم السلام که فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: از کلاغ سه خصلت بیاموزید: آمیزش پنهانی، صبحگاه در طلب رزق رفتن و حذر کردن.

11 195 محمد بن حسن بن احمد بن وليد از سعد بن عبد الله از احمد بن حمزه اشعري از ياسر خادم که گفت: از ابو الحسن رضا عليه السلام شنيدم که می فرمود: وحشتناکترين موقعيتها برای خلق در سه موطن است؛ روزی که متولد می شود.

پس از شکم مادر بیرون می آید و دنیا می بیند و روزی که می میرد و آخرت و اهل آن را عیان می بیند و روزی که از خاک برانگیخته می شود، می بیند احکامی که در دار دنیا ندیده بود و خدای عز و جل بر يحيى عليه السلام سلام کرد در این سه موطن، و ایمن گردانید هم و خوف او را.

فرمود: «سلام بر او روزی که زائیده شد و روزی که می میرد و روزی که زنده می گردد» و عیسی بر خود سلام کرد، در این سه موطن و گفت:

12 196 حدّثنا أبی قال حدّثنا أحمد بن إدريس عن محمّد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعریّ عن سلمه بن الخطّاب عن أحمد بن علیّ عن الحسین بن علیّ الدیلمیّ مولى الرّضا علیه السّلام قال سمعت الرّضا علیه السّلام یقول من حجّ بثلاثه من المؤمنین فقد اشترى نفسه من اللّهِ عزّ و جلّ بالثمن و لم یسأله من این اکتسب ماله من حلال أو حرام

قال مصنف هذا الكتاب یعنی بذلك أنه لم یسأله عما وقع فی ماله من الشبهه و یرضی عنه خصماءه بالعوض

13 197 حدّثنا محمّد بن علیّ ماجیلویه رضی اللّهُ عنه قال حدّثنی أبی عن أحمد بن أبی عبد اللّهِ البرقیّ عن السّیّاریّ عن الحارث بن الدّلهات عن أبیه عن أبی الحسن الرّضا علیه السّلام قال إنّ اللّهُ عزّ و جلّ أمر بثلاثه سلام بر من روزی که زاده شدم و روزی که می میرم و روزی که زنده می شوم.

12 196 احمد بن ادريس از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری روایت کرده که گفت:

روایت کرد برای ما سلمه بن خطّاب از احمد بن علیّ از حسین بن علیّ الدیلمیّ مولای امام رضا علیه السّلام که گفت: از امام رضا علیه السّلام شنیدم که فرمود: هرکس سه مؤمن را به حجّ بفرستد، با آن پول، خود را از خداوند خریده است و خدا از او نمی پرسد که مالش را از کجا به دست آورده از حلال یا حرام؟

مصنّف گوید: منظور این است که خدا از اموال شبهه ناک او سؤال نمی کند و با عوض هایی که به دشمنان می دهد از او راضی خواهد بود.

13 197 محمد بن علیّ ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما پدرم از احمد بن ابی عبد اللّهِ برقیّ از سیاری از حارث بن دلهات از پدرش از امام رضا علیه السّلام که گفت: امام رضا علیه السّلام می فرمود: خدا به سه چیزی امر نموده که با سه چیز دیگر

مقرون بها ثلاثه أخرى أمر بالصلاه و الزكاه فمن صلى و لم يزك لم يقبل منه صلاته و أمر بالشكر له و للوالدين فمن لم يشكر والديه لم يشكر الله و أمر باتقاء الله و صله الرحم فمن لم يصل رحمه لم يتق الله عز و جل

14 198 حدّثنا أبي رضی الله عنه قال حدّثنا علی بن موسی بن جعفر بن ابي جعفر الكمیدانی عن أحمد بن محمد بن عیسی عن أحمد بن محمد بن ابي نصر البزنطی قال قال أبو الحسن علیه السلام من علامات الفقیه الحلم و العلم و الصمت إن الصمت باب من أبواب الحكمة إن الصمت یکسب المحبّه إنّه دلیل علی کلّ خیر

15 199 حدّثنا علی بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضی الله عنه.

قال حدّثنی محمد بن ابي عبد الله الكوفی عن أحمد بن محمد بن صالح الرّازی عن حمدان الدیوانی قال قال همراهند، نماز بخواند و زکات ندهد، نمازش قبول نخواهد شد، به سپاسگزاری از خود و والدین امر نموده که هرکس از والدینش سپاسگزاری و تشکر نکند، خدا را سپاس نگفته، امر به تقوی و صله رحم کرد، هرکس صله رحم نکند، در واقع تقوی ندارد.

14 198 علی بن موسی بن جعفر بن ابي جعفر کمیدانی از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابي نصر بزنطی روایت کرده که گفت: امام رضا علیه السلام فرمود: از نشانه های فقیه است: حلم، علم و سکوت. سکوت دری از درهای حکمت است و محبت را جلب می کند و راهنما و دلیل هر خیری است.

15 199 علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق برای ما روایت کرده و گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن ابي عبد الله کوفی از احمد بن محمد بن صالح رازی از حمدان بن دیوانی که گفت: امام رضا علیه السلام

16 200 حدّثنا أبو منصور أحمد بن إبراهيم الخوريّ قال حدّثنا زيد بن محمّد البغداديّ قال حدّثنا أبو القاسم عبد الله بن محمّد الطّائبيّ بالبصرة قال حدّثنا أبي قال حدّثنا عليّ بن موسى الرّضا عن أبيه عن آباءه عن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام أنّه دعاه رجل فقال له عليّ عليه السّلام عليّ أن تضمن لي ثلاث خصال قال و ما هي يا أمير المؤمنين قال لا تدخل علينا شيئا من خارج و لا تدّخر عنّا شيئا في البيت و لا تجحف بالعيال قال ذلك لك فأجابه عليّ بن أبي طالب عليه السّلام

17 201 حدّثنا عبد الله بن محمّد بن عبد الوهّاب قال حدّثنا أبو نصر منصور بن عبد الله بن إبراهيم الأصفهانيّ قال حدّثنا عليّ بن أبي عبد الله قال حدّثنا داود بن سليمان عن عليّ بن موسى الرّضا عن أبيه عن آباءه عن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال قال فرمود: دوست انسان عقل او و دشمنش نادانی اوست.

16 200 ابو منصور احمد بن ابراهيم خوري از زيد بن محمد بغدادی از ابو القاسم عبد الله بن محمد طائی که گفت: روایت کرد برای ما پدرم از علی بن موسی الرضا علیه السّلام از پدرانش که فرمود: مردی علی بن ابی طالب علیه السّلام را به میهمانی دعوت کرد، فرمود: به شرطی که سه چیز را قول بدهی، گفت: این سه چیست؟ فرمود: از بیرون از منزل چیزی برای من نیاوری، از آنچه در منزل است از من دریغ نکنی، عیالت را به مشقّت نیندازی، مرد گفت: قول می دهم، حضرت نیز دعوت او را پذیرفتند.

17 201 عبد الله بن محمد بن عبد الوهّاب گوید:

روایت کرد برای ما منصور بن عبد الله بن ابراهيم اصفهانی که گفت: روایت کرد برای ما علی بن عبد الله از داود بن سليمان از علی بن موسی الرضا از پدرش از پدرانش از علی بن ابی طالب عليهم السّلام که فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود:

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَرْبَعَةٌ أَنَا شَفِيعُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَوْ أَتَوْنِي بِذُنُوبِ أَهْلِ الْأَرْضِ مَعِينِ أَهْلِ بَيْتِي وَ الْقَاضِي لَهُمْ حَوَائِجُهُمْ عِنْدَ مَا اضْطَرُّوا إِلَيْهِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ الدَّفَاعَ عَنْهُمْ بِيَدِهِ

18 202 حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ احْتَبَسَ الْقَمَرُ عَنِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى أَنْ أَخْرِجْ عِظَامَ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مِصْرَ وَ وَعَدَهُ طُلُوعَ الْقَمَرِ إِذَا أَخْرِجَ عِظَامَهُ فَسَأَلَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَنْ يَعْلَمُ مَوْضِعَهُ فَقِيلَ لَهُ إِنَّ هَاهُنَا عَجُوزٌ تَعْلَمُ عِلْمَهُ فَبَعَثَ إِلَيْهَا فَأَتَتْهُ بِعَجُوزٍ مَقْعَدُهُ عَمِيَاءُ فَقَالَ لَهَا أَتَعْرِفِينَ مَوْضِعَ قَبْرِ يُوسُفَ قَالَتْ نَعَمْ قَالَ فَأَخْبِرِينِي بِهِ فَقَالَتْ لَا حَتَّى تَعْطِينِي أَرْبَعَ خِصَالٍ تَطْلُقُ لِي رَجُلِي وَ تَعِيدُ إِلَيَّ شَبَابِي وَ تَرُدُّ إِلَيَّ بَصْرِي وَ تَجْعَلُنِي مَعَكَ فِي الْجَنَّةِ قَالَ فَكَبَّرَ ذَلِكَ عَلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا مُوسَى أَعْطَاهَا مَا سَأَلْتَ فَإِنَّكَ إِنَّمَا تَعْطَى عَلَيَّ مِنْ چَهَارِ گِرُوهِ رَا دَرِ قِيَامَتِ شَفَاعَتِ خَوَاهِمِ كَرْدِ هَرْچِنْدِ بَا گِنَاهِ تَمَامِ أَهْلِ زَمِينِ نَزْدِ مِنْ آيِنْدِ؛ يَارِي كِنْنِدَهٗ أَهْلِ بَيْتِمِ، هَرْكِهٖ حَوَائِجِ ايشانِ رَا دَرِ زَمَانِ نِيَازِ بَرَأُورْدِ، دُوسْتَدَارِ ايشانِ بَهٗ دَلِ وَ زَبَانِ وَ كَسِي كِهٖ بَا دَسْتِ خُودِ اَزِ اَنَانِ دِفَاعِ كِنْدِ.

18 202 سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ إِمامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَايَتِ كَرْدِهٖ كِهٖ فَرَمُود: مَدَّتِي مَاهِ بَرِ بَنِي إِسْرَائِيلَ طُلُوعِ نَكْرَدِ، خُداوَنْدِ بَهٗ مُوسَى وَحِي فَرَمُود: اسْتِخَوَانِهَايِ يُوسُفَ رَا اَزِ مِصْرَ خَارِجِ كِنِ وَ وَعَدَهٗ فَرَمُودِ كِهٖ هَرْوَقْتِ اسْتِخَوَانِهَا رَا خَارِجِ كَرْدِ، مَاهِ طُلُوعِ كِنْدِ، مُوسَى دَرِ جَسْتِجُويِ كَسِي شَدِ كِهٖ مَحَلِ اسْتِخَوَانِهَا رَا بَدَانْدِ، كَفْتِنْدِ: پِيرِزَنِي اَزِ اَيْنِ مَطْلَبِ آگَاهِ اسْتِ، مُوسَى دَرِ پِي اَوْ فَرَسْتَادِ، پِيرِزَنِي زَمِينِ گِيرِ وَ نَابِينَا رَا آوَرْدِنْدِ، مُوسَى سَوْأَلِ كَرْدِ: قَبْرِ يُوسُفَ رَا مِي دَانِي؟ كَفْتِ: بَلِهٖ، مُوسَى كَفْتِ: بَگُو كِجاسْتِ؟ كَفْتِ: بَهٗ چَهَارِ شَرَطِ: پايِمِ رَا شِفا دَهِي، جِوانِي وَ بِيَنابِي اِمِ رَا بَا زِگَرْدَانِي وَ مَرَا دَرِ بَهْشْتِ هَمْرَاهِ خُودِ قَرارِ دَهِي، خِواستِهٖ هَايِ زَنِ بَرِ مُوسَى گِرانِ آمَدِ، خُداوَنْدِ بَهٗ مُوسَى وَحِي نَمُود: خِواستِهٖ هَايشِ رَا پِيذِيرِ وَ اَيْنِ كَارِ رَا اَزِ جَانِبِ مِنْ مِي كِنِي

ففعّل فدلتّه عليه فاستخرجه من شاطئ النّيل في صندوق مرمر فلّمّا أخرجّه طلع القمر فحمله إلى الشّام فلذلك يحمل أهل الكتاب موتاهم إلى الشّام

203 19 حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطّالقانيّ رضی الله عنه قال حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعید مولى بنی هاشم عن علی بن الحسن بن علی بن فضّال عن أبيه قال سألت الرّضا عليه السّلام عن بسم الله قال معنی قول القائل بسم الله أى أسم على نفسى بسمه من سمات الله عزّ وجلّ وهى العبودیّه قال فقلت له ما السّمه قال العلامه

204 20 حدّثنا عبد الله بن محمّد بن عبد الوهّاب قال أخبرنا أبو نصر منصور بن عبد الله قال حدّثنا المنذر بن محمّد قال حدّثنا الحسين بن محمّد قال حدّثنا سليمان بن جعفر عن الرّضا عليه السّلام قال حدّثنى أبى عن جدّى عن آبائه عن علی بن أبى طالب عليهم السّلام موسى عمل کرد، آن زن قبر را نشان داد، موسى قبر را که در صندوق مرمری بود از نیل بیرون آورد و ماه بر آن طلوع کرد، سپس آن را به شام برد، لذا اهل کتاب اموات خود را به شام می برند.

203 19 محمد بن ابراهيم بن اسحاق طالقانی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن سعید مولای بنی هاشم از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش که گفت: از امام رضا علیه السّلام راجع به «بسم الله» سؤال کردم، فرمود: چون کسی بگوید «بسم الله» معنایش چنین است که داغی از نشانه های الهی را بر خود می نهم که همان عبودیت است. راوی گوید: عرض کردم: سمه به چه معناست؟ فرمود: علامت.

204 20 عبد الله بن محمد بن عبد الوهّاب از ابو نصر منصور بن عبد الله از منذر بن محمد که گفت:

روایت کرد برای ما حسین بن محمد که گفت:

روایت کرد برای ما سلیمان بن جعفر از امام رضا علیه السّلام که فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدرانش از علی بن ابی طالب علیهم السّلام که فرمود:

قال في جناح كل هدهد خلقه الله عز وجل مكتوب بالسريانيته آل محمد خير البرية

21 205 حدثنا عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب قال أخبرنا أبو نصر منصور بن عبد الله بن إبراهيم الأصفهاني قال حدثنا علي بن عبد الله الإسكندراني قال حدثنا أبو علي أحمد بن علي بن مهدي الرقي قال حدثنا أبي قال حدثنا علي بن موسى الرضا قال حدثني أبي موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه الحسين بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب عليهم السلام.

قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله يا علي طوبى لمن أحببك وصدق بك وويل لمن أبغضك وكذب بك محبوك معروفون في السماء السابعة والأرض السابعة السفلى وما بين ذلك هم أهل الدين والورع والسمت الحسن والتواضع لله عز وجل خاشع أبصارهم وجله قلوبهم لذكر الله عز وجل وقد عرفوا حق ولايتك وألسنتهم ناطقه بفضلك وأعينهم ساكبه بر بال هرهدهدى كه خدا خلق می کند، به زبان سریانی نوشته: آل محمد بهترین مخلوقات هستند.

21 205 عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب از ابو نصر منصور بن عبد الله بن ابراهيم اصفهاني از علي بن عبد الله اسكندراني از ابو علي احمد بن علي بن مهدي رقي از پدرش روایت کرده که گفت:

علي بن موسى الرضا عليه السلام فرمود: حديث کرد مرا پدرم موسى بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علي از پدرش علي بن حسين از پدرش حسين بن علي از پدرش علي بن ابي طالب عليهم السلام که فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود:

ای علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست داشته و تصدیق کند، و وای به حال کسی که از تو بدش بیاید و تو را تکذیب کند. دوستداران تو در آسمان هفتم و زمین هفتم و فاصله بین این دو شناخته شده هستند، آنان اهل دین، ورع، روش نیکو و تواضع در برابر خدا هستند، چشمهایشان به زیر افتاده و قلبهایشان به یاد خدا ترسان است، حق ولایت تو را شناخته و زبانهایشان به ذکر فضایل تو مشغول است، چشمهایشان از محبت به تو و امامان از نسل تو گریان است،

تَحَنُّنًا عَلَيْكَ وَ عَلِيَّ الْأَثَمَةَ مِنْ وَلَدِكَ يَدِينُونَ لِلَّهِ بِمَا أَمَرَهُمْ بِهِ فِي كِتَابِهِ وَ جَاءَهُمْ بِهِ الْبِرْهَانَ مِنْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ عَامِلُونَ بِمَا يَأْمُرُهُمْ بِهِ أَوْلُو الْأَمْرِ مِنْهُمْ
مُتَوَاصِلُونَ غَيْرَ مُتَقَاطِعِينَ مُتَحَابِّونَ غَيْرَ مُتَبَاغِضِينَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لِتُصَلِّيَ عَلَيْهِمْ وَ تُؤْمِنُ عَلَيَّ دَعَائِهِمْ وَ تَسْتَغْفِرُ لِلْمُذْنِبِ مِنْهُمْ وَ تَشْهَدُ حَضْرَتَهُ
وَ تَسْتَوْحِشُ لِفَقْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

22 206 حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْهَاشِمِيِّ الْكُوفِيِّ بِالْكُوفَةِ سَنَةَ أَرْبَعٍ وَ خَمْسِينَ وَ ثَلَاثِينَ قَالَ حَدَّثَنَا فِرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ فِرَاتِ الْكُوفِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْفَضْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْبَخَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِيهِ عَنْ أَمْرِ خُذَا فِي كِتَابِهِمْ وَ سُنَّتِهِمْ نَبِيٌّ كَمَا بَرَّهَانَ بِرَأْسِهِ أَقَامَهُ شَدِيدًا مُتَدِينًا بِدِينِهِ، بِهَذَا نَجَّحُوا أَوْلَادَهُمْ دَسْتُورًا دَادَهُ عَمَلًا مِي كُنْتُمْ، بِأَيِّكِدِيغَرِ اِرْتِبَاطُ دَارْتُمْ وَ اَزْ هَمَّ نَبْرِيْدِهِ اَنْدِ، يَكْدِيغَرِ رَا دُوسْتِ دَاشْتَهُ وَ كِيْنَهُ اِي اَزْ هَمَّ نَدَارْتُمْ، مَلَائِكَةُ تَا قِيَامَتِ بِرَأْسَانِ دُرُودِ فَرَسْتَادَهُ وَ بِرِ دَعَائِشَانِ آمِيْنِ مِي گُوِيْنْدِ وَ بِرَايِ گُناهِكَارِ اَزْ اَنَانِ اسْتِغْفَارِ كَرْدِهِ وَ بِهَذَا جَنَازَهُ اَشْ حَاضِرِ مِي شُوْنْدِ وَ دَرِ نَبُوْدِشِ نَارَاْحَتِ هَسْتَنْدِ.

22 206 حَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْهَاشِمِيِّ الْكُوفِيِّ دَرِ سَالِ 354 گُوِيْدِ: رُوَايَتِ كَرْدِ بِرَايِ مَا فِرَاتِ بْنِ اِبْرَاهِيْمِ بْنِ فِرَاتِ كُوفِيِّ كَهْ گُفْتِ: رُوَايَتِ كَرْدِ بِرَايِ مَا مُحَمَّدِ بْنِ اَحْمَدِ بْنِ عَلِيِّ هَمْدَانِيِّ كَهْ گُفْتِ: رُوَايَتِ كَرْدِ بِرَايِ مَا اَبُو الْفَضْلِ عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَخَارِيِّ كَهْ گُفْتِ: رُوَايَتِ كَرْدِ بِرَايِ مَا مُحَمَّدِ بْنِ قَاسِمِ بْنِ اِبْرَاهِيْمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ اَبِي بَكْرٍ كَهْ گُفْتِ: رُوَايَتِ كَرْدِ بِرَايِ مَا عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ هَرَوِيِّ اَزْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ اَزْ پَدْرِشِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ اَزْ پَدْرِشِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ اَزْ پَدْرِشِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ اَزْ پَدْرِشِ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنِ اَزْ پَدْرِشِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ اَزْ پَدْرِشِ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كَهْ

علی بن ابی طالب علیهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما خلق الله خلقاً أفضل منی ولا أكرم علیه منی قال علی علیه السلام فقلت یا رسول الله فأنت أفضل أم جبرئیل فقال صلی الله علیه وآله یا علی إن الله تبارک و تعالی فضل أنبیاء المرسلین علی ملائکته المقربین و فضة منی علی جمیع التبیین و المرسلین و الفضل بعدی لک یا علی و للأئمة من بعدک و إن الملائکة لخدّامنا و خدام محبّینا یا علی الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربّهم... و یتستغفرون للذین آمنوا بولایتنا یا علی لو لا نحن ما خلق الله آدم علیه السلام و لا الحواء و لا الجنّة و لا التّار و لا السّماء و لا الأرض فکیف لا نكون أفضل من الملائکة و قد سبقناهم إلی معرفه ربّنا و تسبیحه و تهلیل و تقدیسه لأنّ أوّل ما خلق الله عزّ و جلّ أرواحنا فأنطقها بتوحید و تمجید و تمجید ثم خلق الملائکة فلمّا شاهدوا أرواحنا نوراً واحداً استعظمت أمرنا فسبّحنا لتعلم الملائکة أنّا خلق مخلوقون و أنّه منزّه عن صفاتنا فسبّحت الملائکة بتسبیحنا و نزّهته عن صفاتنا فلمّا شاهدوا عظم شأننا هلّلنا لتعلم الملائکة أنّ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند کسی را فاضل تر و گرامی تر از من خلق نکرد، علی علیه السلام فرمود: یا رسول الله! آیا تو فاضل تری یا جبرئیل علیه السلام؟ فرمود: یا علی! خداوند انبیای مرسلین خود را بر ملائکه مقربین و مرا بر همه انبیا و مرسلین برتری داده و بعد از من فضیلت برای تو و امامان بعد از توست، همانا ملائکه خادمان، حافظان و محبّان ما هستند، یا علی! ملائکه ای که حامل عرش الهی و اطرافیان هستند و همراه حمد خدا تسبیح او نیز می کنند، استغفار می کنند برای آنان که ایمان آورده اند به ولایت ما، یا علی اگر ما نمی بودیم خداوند آدم و حوا، جنّت و جهنم، آسمان و زمین را خلق نمی کرد، پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم در حالی که سبقت کردیم بر ایشان به معرفت ربّ خود و تسبیح و تهلیل و تقدیس او، زیرا اوّل خلق خدا ارواح ما بود پس ناطق گردانید آن ارواح را به توحید و تمجید خود، سپس خلق کرد ملائکه را و چون ایشان ارواح ما را یک نور واحد دیدند، بزرگ داشتند امر ما را، ما تسبیح خدا کردیم تا بدانند ملائکه که ما مخلوقیم و خدا منزّه است از صفات ما، پس تسبیح کردند ملائکه به تسبیح ما و تنزیه کردند خدا را از صفات ما و چون مشاهده کردند بزرگی شأن ما را، ما تهلیل کردیم تا بدانند

لا إله إلا الله و أتأ عبيد و لسننا بألهه يجب أن نعبد معه أو دونه فقالوا لا إله إلا الله فلما شاهدوا كبر محلنا كبرنا لتعلم الملائكة أن الله أكبر من أن ينال عظم المحل إلا به فلما شاهدوا ما جعله الله لنا من العزه و القوه فقلنا لا حول و لا قوه إلا بالله لتعلم الملائكة أنه لا حول لنا و لا قوه إلا بالله فلما شاهدوا ما أنعم الله به علينا و أوجه لنا من فرض الطاعة قلنا الحمد لله لتعلم الملائكة ما يستحق لله تعالى ذكره علينا من الحمد على نعمه فقالت الملائكة الحمد لله.

فبنا اهتمدوا إلى معرفه توحيد الله عزّ و جلّ و تسبيحه و تهليله و تحميده و تمجيده ثمّ إنّ الله تبارك و تعالى خلق آدم فأودعنا صلبه و أمر الملائكة بالله سجود له تعظيما لنا و إكراما و كان سجودهم لله عزّ و جلّ عبوديه و لآدم إكراما و طاعه لكوننا في صلبه فكيف لا نكون أفضل من الملائكة و قد سجدوا لآدم كلّهم أجمعون و إنه لما عرج بي إلى السماء أذن جبرئيل مشى مشى و أقام مشى مشى ثمّ قال لي تقدّم يا محمّد فقلت له [يا جبرئيل] أتقدّم عليك ملايكة كه غير او خدایی نیست و ما همه بندگانیم نه خدایان که ما را با خدا یا بعد از او عبادت کنند، ملايکه نیز گفتند: لا اله الا الله و چون مشاهده کردند بزرگی محل ما را تکبیر کردیم تا بدانند خدا بزرگ تر از آن است که کسی و چیزی بزرگی یابد مگر به او و چون مشاهده کردند عزّت و قوت را که خدا ما را داده، گفتیم: لا حول و لا قوه الا بالله تا بدانند قوت و توان ما از خداست و چون آن چه خدا بر ما انعام کرده و اطاعت ما را واجب کرده بود، دیدند، گفتیم:

الحمد لله تا بدانند آن چه حق خداوند بر ماست، حمد نعمت های اوست، پس گفتند ملايکه:

الحمد لله پس توسط ما راه یافتند به توحيد و معرفت خدا و تسبيح و تهليل و تمحيد خدا، سپس خداوند آدم را خلق کرد و ما را ودیعه نهاد در صلب او و امر کرد ملايکه را به سجود او از روی تعظیم و اکرام ما و سجود ایشان برای خدا از راه عبودیت و برای آدم از راه اکرام و طاعت بود، زیرا ما در صلب او بودیم. پس چگونه نباشیم ما فاضل تر از ملايکه و حال آن که ایشان همه آدم را سجده بردند و وقتی که مرا به آسمان عروج فرمودند، جبرئیل علیه السلام اذان گفت، دوبار دوبار و اقامت گفت دوبار دوبار و به من گفت: پیش بایست یا محمّد! گفتیم: جبرئیل بر تو تقدّم کنم؟

قال نعم لأن الله تبارك و تعالی فضل انبیاء علی ملائکته أجمعین و فضّل ملک خاصّه قال فتقدّمت فصلیت بهم و لا [فحز] فخر فلما انتهیت
إلی حجب النور قال لی جبرئیل تقدّم یا محمّد و تخلف عنی فقلت له یا جبرئیل فی مثل هذا الموضوع تفارقتی فقال یا محمّد إنّ انتهاء

حدی الذی وضعنی الله عزّ و جلّ فیہ إلی هذا المكان فإن تجاوزته احترقت أجنحتی بتعدی حدود ربّی جلّ جلاله فزخّ بی النور زخّه حتّی
انتهیت إلی ما شاء الله عزّ و جلّ من علوّ مکانه فنودیت فقلت لبّیک ربّی و سعیدیک تبارکت و تعالیت فنودیت یا محمّد أنت عبدی و أنا
ربّک فإیّای فاعبد و علیّ فتوکل فإنّک نوری فی عبادی و رسولی إلی خلقی و حجّتی علی برّیتی لک و لمن تبعک خلقت جنّتی و لمن
خالفک خلقت ناری و لأوصیائک أوجبت کرامتی و لشیعتهم أوجبت ثوابی.

فقلت یا ربّ و من أوصیائی فنودیت یا محمّد أوصیائک المکتوبون علی ساق عرشی فنظرت و أنا بین یدی ربّی جلّ جلاله إلی ساق العرش
فرأیت اثنی عشر گفت: آری، زیرا خداوند انبیائش را بر تمام ملائکه برتری داده و تو را خاصّه برتری داده است، پیش ایستادم و با ایشان نماز
گزاردم نه از روی فخر، چون با جبرئیل علیه السّلام به حجب نور رسیدم، جبرئیل علیه السّلام گفت: پیش رو یا محمّد و از من جدا
شو. گفتم: یا جبرئیل در چنین جایی از من مفارقت می کنی! گفت: یا محمّد! انتهای حدّی که خدا برای من نهاده این مکان است اگر از این
جا بگذرم پرم بسوزد به سبب تعدی از حدود ربّ خود. پس مرا پیش انداختند در میان نور تا رسیدم به آن جا که خدا می خواست از علو
پادشاهی او، پس ندا شد یا محمّد. گفتم: بله پروردگارم، بلند مرتبه و والا مقام هستی، ندا شد یا محمّد تو بنده منی و من ربّ تو هستم، مرا
عبادت و بر من توکل کن؛ زیرا تو نور من در میان عباد من و رسول من به خلق من و حجّت من بر آفریدگان من هستی، برای تو و تابعان تو
خلق کردم جنّت خود را و برای مخالفان تو خلق کردم آتش را و واجب ساختم کرامت خود را برای اوصیای تو و ثواب خود را برای شیعه
ایشان، گفتم: یا ربّ اوصیای من کیستند؟ ندا شد: یا محمّد اوصیای تو آنان هستند که بر ساق عرش مکتوبند. نظر کردم به ساق عرش و من
مقابل ربّ خود بودم دوازده نور دیدم در هر نور، سطری سبز که بر هر سطری نام

نورا فی کلّ نور سطر أخضر علیه اسم وصیّ من أوصیائی أولهم علی بن ابی طالب علیه السّلام و آخرهم مهدیّ اُمّتی فقلت یا ربّ هؤلاء أوصیائی بعدی فنودیت یا محمّد هؤلاء أوصیائی و أحبّائی و أصفیائی و حججی بعدک علی بریتی و هم أوصیاءوک و خلفاءوک و خیر خلقی بعدک و عزّتی و جلالی لأظهرنّ بهم دینی و لأعلینّ بهم کلمتی و لأظهرنّ الأرض بأخرهم من أعدائی و لأملکنّه مشارق الأرض و مغاربها و لأسخرنّ له الرّیاح و لأذللنّ له السّحاب الصّعب و لأرقیّنه فی الأسباب و لأنصرته بجندی و لأمدّنه بملائکتی حتّی یعلن دعوتی و یجمع الخلق علی توحیدی ثمّ لأدیمنّ ملکه و لأداولنّ الأیام بین اولیائی إلی یوم القیامه

207 23 و بهذا الإسناد قال قال الرّضا علیه السّلام الحیاء من الإیمان

یکی از اوصیای من نوشته، اولشان علی بن ابی طالب علیه السّلام و آخرشان مهدی اّمّت من، گفتم: آیا این ها اوصیای من هستند بعد از من. ندا آمد: یا محمّد! اینان اولیاء و احبّبا و اصفیاء و حجج من هستند بعد از تو بر خلق و اوصیاء و خلفای تو هستند و بهترین خلق من هستند بعد از تو، به حق عزّت و جلالم، ظاهر می گردانم با ایشان دین خود و بلند می سازم با ایشان کلمه خود و پاک می گردانم زمین را با آخرین ایشان از دشمنان و مالک می سازم او را بر مشارق زمین و مغارب آن و مسخر می سازم برای او بادها را و رام می گردانم برای او ابرهای دشوار سرکش را و بالا می برم او را در اسباب و نصرت می کنم به شکر خود و امداد می کنم به ملایکه خود تا آشکار گرداند دعوت مرا و جمع کند بر توحید من خلق مرا، سپس دایم می گردانم ملک او را و روزگار را تا قیامت در اختیار اولیایم می نهم.

207 23 و به همین اسناد امام رضا علیه السّلام فرمود:

حیاء از ایمان است.

ص: 408

208 24 حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا علیّ بن ابراهیم بن هاشم عن اُبیہ عن علیّ بن معبد عن الحسین بن خالد عن اُبی الحسن علیّ بن موسی الرّضا عن اُبیہ موسی بن جعفر عن اُبیہ جعفر بن محمّد عن اُبیہ محمّد بن علیّ علیه السّلام قال إنّ سلیمان بن داود قال ذات یوم لأصحابه إنّ اللّٰه تبارک و تعالی قد وهب لی ملکاً لا ینبغی لأحد من بعدی سخر لی الرّیح و الإنس و الجنّ و الطّیر و الوحوش و علّمنی منطق الطّیر و آتانی من کلّ شیء و مع جمیع ما أوتیت من الملک ما تمّ لی سرور یوم إلی اللّیل قد أحببت أن أدخل قصری فی غد فأصعد أعلاه و أنظر إلی ممالکی فلا تأذّنوا لأحد علیّ بالدّخول لئلاّ یرد علیّ ما ینغص علیّ یومی فقالوا نعم.

فلما کان من الغد أخذ عصاه بیده و صعد إلی أعلى موضع من قصره و وقف متکئاً علی عصاه ینظر إلی ممالکه سروراً بما أوتی فرحاً بما أعطی إذ نظر إلی شابّ 208 24 احمد بن زیاد بن جعفر همدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد از ابی الحسن علی بن موسی از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی علیهم السّلام که فرمود: سلیمان بن داود علیه السّلام روزی به اصحاب خود گفت: خداوند مرا ملکی بخشیده که سزاوار نیست برای کسی بعد از من. باد و انس و جن و طیر و وحش را مسخر من کرده و مرا زبان مرغان تعلیم کرده و مرا بخشیده است از همه چیز و با این همه پادشاهی و دولت، یک روز تا شب خوشحال نبودم، دوست دارم فردا در قصر خود روم و به بالای قصر برشوم و بر ممالک خود نظر کنم، کسی را اذن دخول بر من ندهید تا چیزی روی ندهد که سرور آن روز را بر من منغص گرداند.

گفتند: چنین می کنیم.

فردا عصا به دست گرفت و بر بالای قصر تکیه بر عصا ایستاد و نظر می کرد به ممالک از روی شادی به آن چه او را عطا شده و خوشحال به آن چه که خدا به او بخشیده، جوانی زیبارو و خوش لباس را دید

حسن الوجه و اللباس قد خرج عليه من بعض زوايا قصره فلما أبصر به سليمان عليه السلام قال له من أدخلك إلى هذا القصر وقد أردت أن أخلو فيه اليوم فبإذن من دخلت فقال الشاب أدخلني هذا القصر ربّه و بإذنه دخلت فقال ربّه أحقّ به منّي فمن أنت قال أنا ملك الموت قال و فيما جئت قال لأقبض روحك فقال امض بما أمرت به فيّ هذا يوم سروري و أبي الله عزّ و جلّ أن يكون لي سرور دون لفائك فقبض ملك الموت روحه و هو متكى على عصاه فبقى سليمان متكئا على عصاه و هو ميت ما شاء الله و الناس ينظرون إليه و هم يقدرّون أنّه حيّ فافتنوا فيه و اختلفوا فمنهم من قال إنّ سليمان قد بقى متكئا على عصاه هذه الأيام الكثيره و لم يأكل و لم يشرب و لم يتعب و لم ينم إنّ لربنا الذي يجب علينا أن نعبدّه و قال قوم إنّ سليمان لساحر و إنّه يرينا أنّه واقف متكى على عصاه يسحر أعيننا و ليس كذلك فقال المؤمنون إنّ سليمان هو عبد الله و نبيّه يدبر الله أمره بما شاء فلما اختلفوا بعث الله عزّ و جلّ الأرضه فدبت في عصاه فلما أكلت جوفها كه از قصر او بيرون آمد و آهنگ او كرد. سليمان گفت: چه کسی تو را در اين قصر داخل ساخت و می خواستم امروز خلوت کنم، به اذن كه داخل شدی؟ گفت: مرا پروردگار اين قصر داخل ساخت و به اذن او داخل شدم. سليمان گفت: پروردگار اين قصر سزاوارتر است به آن، تو کیستی؟! گفت: من ملك الموتم. گفت: برای چه آمده ای؟ گفت: قبض روح تو کنم. گفت: آن چه مأمور شده بكن كه امروز روز سرور من بود و خدا راضی نشد كه مرا سروري با لقای او باشد. ملك الموت روح او قبض كرد و او هم چنان بر عصای خود تكيه كرده بود و بر آن حال بماند، چنان چه خدا می خواست و مردم به او نظر می كردند و می پنداشتند زنده است. پس در فتنه و امتحان افتادند درباره او و اختلاف كردند، بعضی گفتند سليمان روزهای زياد بر عصا تكيه كرده و خسته نشد و نخفت و نخورد و نياشاميد، او پروردگار ماست واجب است او را عبادت كنيم. گروهی گفتند سليمان ساحر است و او چنين وانمود می كند كه او ايستاده و بر عصا تكيه كرده، به سحر چشم بندی می كند ما را و چنين نيست. مؤمنان گفتند: سليمان بنده خداست و نبيّ او، خدا امر خود را تدبير می كند چنان چه می خواهد، چون اختلاف كردند خدا مورياته ای فرستاد، داخل عصا شده و آن را خورد

انكسرت العصا و[خرت]خرّ سليمان من قصره على وجهه فشكرت الجنّ الأرضه على صنيعها فلأجل ذلك لا توجد الأرضه فى مكان إلاّ و عندها ماء و طين و ذلك قول الله عزّ و جلّ فلما قضينا عليه الموت ما دلّهم على موته إلاّ دابّه الأرض تأكل منسأته يعنى عصاه فلما خرّ تبينّت الجنّ أن لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا فى العذاب المهين.

قال الصادق عليه السلام و ما نزلت هذه الآية هكذا و إنّما نزلت فلما خرّ تبينّت الإنس أنّ الجنّ لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا فى العذاب المهين

عصا بشكست و سليمان به صورت افتاد.

جن ها از مورياته تشكر كردند و از اين جهت مورياته يافت نمى شود در مكاني مگر آن جا كه آب و گل باشد و قول خداوند كه مى فرمايد:

«چون ما بر سليمان مرگ او را مأمور ساختيم، بر مرگ او جز حيوان چوب خوارى كه عصاى او را خورد كسى ديگر رهبر نگشت، اجنه كه از مرگ سليمان آگاه شدند، اگر از غيب آگاه بودند تا دير زمانى در عذاب ذلت و خوارى باقى نماندند.»

سپس امام صادق عليه السلام فرمود: و اين آيه چنين نازل نشده بلكه چنين نازل شده كه «چون بيفتاد انس دانستند كه اگر جن غيب مى دانستند در عذاب چنين نمى ماندند.»

27 باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في هاروت و ماروت 209 1 حدّثنا محمد بن القاسم المفسّر المعروف بأبي الحسن الجرجاني رضی الله عنه قال حدّثنا يوسف بن محمد بن زياد و علی بن محمد بن سیار عن أبویهما عن الحسن بن علی عن أبيه علی بن محمد عن أبيه محمد بن علی عن أبيه الرضا علی بن موسى عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه الصادق جعفر بن محمد عليهم السلام في قول الله عزّ و جلّ وَ اتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ قَالَ اتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا كَفَرَهُ الشَّيَاطِينُ مِنَ السَّحَرِ وَ التَّيْرِنَجَاتِ عَلَىٰ مَلِكِ سُلَيْمَانَ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ سُلَيْمَانُ بِهِ مَلِكٌ وَ نَحْنُ أَيْضًا بِهِ [فَظَهَرَ] نَظْهُرَ الْعَجَائِبِ حَتَّىٰ يَنْقَادَ لَنَا النَّاسُ وَ قَالُوا

27- در آنچه از امام رضا عليه السلام مروی است درباره هاروت و ماروت

27- در آنچه از امام رضا عليه السلام مروی است درباره هاروت و ماروت

209 1 محمد بن قاسم مفسر معروف به ابی الحسن جرجانی از علی بن محمد بن سیار از امام حسن عسگری عليه السلام از پدرش علی نقی عليه السلام از پدرش محمد تقی عليه السلام از پدرش علی بن موسی الرضا علیهما السلام از پدرش موسی عليه السلام از پدرش جعفر عليه السلام روایت شده که در قول خدای عزّ و جلّ: وَ اتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ فرمودند:

شیاطین کافر، سحر و جادوهایی می خوانند بر سلطنت سلیمان و از آن جادوها را پیروی کرده، گمان می کردند سلیمان با آن جادوها پادشاهی می کرده، ما نیز با همان روش معجزاتی نشان می دهیم تا مردم از ما اطاعت کرده و بگویند: سلیمان ساحری ماهر بود

كان سليمان كافرا ساحرا ماهرا بسحره ملك ما ملك و قدر ما قدر فردّ الله عزّ و جلّ عليهم فقال و ما كفر سليمان و لا استعمل السحر الّذي نسبوه إلى سليمان و إلى ما أنزل على الملكين بابل هاروت و ماروت و كان بعد نوح عليه السّلام قد كثر السّحرة و الممّوهون فبعث الله عزّ و جلّ ملكين إلى نبيّ ذلك الزّمان بذكر ما تسحر به السّحرة و ذكر ما يبطل به سحرهم و يرّد به كيدهم فتلقاه النّبيّ عليه السّلام عن الملكين و أداه إلى عباد الله بأمر الله عزّ و جلّ فأمرهم أن يقفوا به على السّحر و أن يبطلوه و نهاهم أن يسحروا به النّاس و هذا كما يدلّ على السّمّ ما هو و على ما يدفع به غائله السّمّ ثمّ قال عزّ و جلّ و ما يُعلّمان من أحدٍ حتّى يقولوا إنّما نحنُ فِتْنَةٌ فلا تكفُرْ يعني أنّ ذلك النّبيّ عليه السّلام أمر الملكين أن يظهرها للنّاس بصورة بشرين و يعلّماهم ما علّمهما الله من ذلك.

فقال الله عزّ و جلّ و ما يُعلّمان من أحدٍ ذلك السّحر و إبطاله حتّى يقولوا للمتعلّم إنّما نحنُ فتنه و امتحان للعباد ليطيعوا الله عزّ و جلّ فيما يتعلّمون من هذا و يبطلوا به و با سحرش به ملك و قدرت رسیده، خدا سخن آنان رد کرده و فرمود: «سليمان كافر نبود» و چنان كه اينها مي گویند سحر به كار نبرد «لكن شياطين كافر شدند و به مردم سحر آموختند» سحری كه به سليمان و دو فرشته هاروت و ماروت كه در بابل نازل شده بود، نسبت می دادند، بعد از نوح، جادوگران و ساحران زياد شده بودند، خدا دو فرشته را بر پیامبر آن زمان فرستاد و آنان را مأمور كرد كه سحر و چگونگی ابطال آن را به پیامبر بیاموزند، او آن را از دو فرشته گرفته و به امر خدا به مردم آموخت و به آن دو دستور داد كه با آن در مقابل سحر بایستند و آن را باطل نمایند و نهی كرد از این كه مردم را سحر كنند، چنان كه انسان سمی را معرفی كند و پادزهر آن را نیز بدهد، خداوند نیز فرمود: «و آن دو به کسی چیزی نمی آموختند مگر این كه می گفتند ما وسیله امتحان هستیم كافر نشو» آن پیامبر به دو فرشته امر كرد تا به شكل بشر درآمده و آنچه خدا به آنان آموخته به مردم یاد دهند.

خداوند می فرماید: «سحر و ابطال آن را به کسی نمی آموختند مگر این كه به او بگویند: ما وسیله امتحان بندگان هستیم تا با آموخته های خود خدا را اطاعت کرده و جادو را ابطال كنند و مردم را جادو

کید السحره و لا يسحروهم فلا تكفر باستعمال هذا السحر و طلب الإضرار به و دعاء الناس إلى أن يعتقدوا أنك به تحيي و تميت و تفعل ما لا يقدر عليه إلا الله عزّ و جلّ فإنّ ذلك كفر قال الله عزّ و جلّ فَيَتَعَلَّمُونَ يَعْنِي طَالِبِي السَّحْرِ مِنْهُمَا يَعْنِي مِمَّا كَتَبَت الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مَلِكِ سُلَيْمَانَ مِنَ التَّيْرِنَجَاتِ وَ مِمَّا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَكِينَ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ يَتَعَلَّمُونَ مِنْ هَذَيْنِ الصَّانِعِينَ مَا يَفْرَقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ هَذَا مَا يَتَعَلَّمُ الْإِضْرَارَ بِالنَّاسِ يَتَعَلَّمُونَ التَّضْرِيبَ بِضُرُوبِ الْحَيْلِ وَ التَّمَائِمِ وَ الْإِبْهَامِ وَ أَنَّهُ قَدْ دَفِنَ فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَ عَمِلَ كَذَا لِيَحْبَبَ الْمَرْأَةَ إِلَى الرَّجُلِ وَ الرَّجُلَ إِلَى الْمَرْأَةِ وَ يُؤَدِّي إِلَى الْفِرَاقِ بَيْنَهُمَا فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ أَي مَا الْمَتَعَلَّمُونَ بِذَلِكَ بِضَارِّينَ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ يَعْنِي بِتَخْلِيهِ اللَّهُ وَ عِلْمِهِ فَإِنَّهُ لَوْ شَاءَ لَمَنْعَهُم بِالْجَبْرِ وَ الْقَهْرِ.

ثمّ قال و يتعلّمون ما يضرّهم و لا ينفعهم لأنّهم إذا تعلّموا ذلك السحر ليسحروا به و يضرّوا فقد تعلّموا ما يضرّهم في دينهم و لا ينفعهم فيه بل ينسلخون عن دين الله نكثت، تو نیز با استفاده از جادو با ضرر رساندن به مردم و یا اعتقاد آنان به این که تو با سحر زندگی می کنی و می میرانی و انجام می دهی آن چه که غیر خدا نمی تواند انجام دهد، کافر نشو؛ زیرا اینها کفر است و خدا می فرماید: طالبان سحر از سحرهای شیاطین بر مملکت سلیمان و از آن چه بر دو فرشته هاروت و ماروت در بابل نازل گردید، ایجاد اختلاف بین زن و شوهر را آموختند، این کسی است که اضرار به مردم را می آموزد، آنان با حيله ها و ايهامات و اشتباه انداختن و این که در فلان جا فلان چیز دفن شده و فلانی فلان کار را کرد، روش ضرر و اختلاف را یاد می گرفتند، تا زنی را محبوب مردی و مردی را محبوب زنی کرده و بین زن و شوهر جدایی اندازند، خدا می فرماید: «آنان نمی توانند به کسی آزار رسانند مگر به اذن خدا» یعنی طالبان سحر نمی توانند به کسی آزار رسانند مگر با اذن خدا، خدا از کارشان آگاه بوده و آنان را به خود رها کرده، اگر می خواست با جبر آنان را مانع می شد، سپس می فرماید: «چیزی را یاد می گیرند که به آنان ضرر رسانده و نفعی ندارد» زیرا وقتی هدفشان از سحر، جادو و ضرر به دیگران باشد، همانا چیزی را آموختند که به دینشان ضرر زده و نفعی به حالشان نداشته، بلکه از دین خدا خارج می شوند.

بذلك و لقد علموا هؤلاء المتعلمون لمن اشتراه بدينه الذي ينسلخ عنه بتعلمه ما له في الآخرة من خلاق أي من نصيب في ثواب الجنة ثم قال عز وجل و لبس ما شروا به أنفسهم و رهنوها بالعذاب لو كانوا يعلمون أنهم قد باعوا الآخرة و تركوا نصيبهم من الجنة لأن المتعلمين لهذا السحر الذين يعتقدون أن لا رسول و لا إله و لا بعث و لا نشور فقال و لقد علموا لمن اشتراه ما له في الآخرة من خلاق لأنهم يعتقدون أن لا آخرة فهم يعتقدون أنها إذا لم تكن آخرة فلا خلاق لهم في دار بعد الدنيا و إن كانت بعد الدنيا آخرة فهم مع كفرهم بها لا خلاق لهم فيها ثم قال و لبس ما شروا به أنفسهم بالعذاب إذ باعوا الآخرة بالدنيا و رهنوا بالعذاب الدائم أنفسهم لو كانوا يعلمون أنهم قد باعوا أنفسهم بالعذاب و لكن لا يعلمون ذلك لكفرهم به فلما تركوا النظر في حجج الله حتى يعلموا عذبهم على اعتقادهم الباطل و جحدتهم الحق.

قال يوسف بن محمد بن زياد و علي بن محمد بن سيار عن أبيهما أنهما قالوا - فقلنا مردم می دانستند که هرکس دین خود را به اینها بفروشد، در آخرت بهره ای از بهشت نخواهد داشت، خدا می فرماید: «خود را به بد چیزی فروختند (خود را در گرو عذاب قرار دادند) اگر می دانستند» همانا آخرت را فروخته و نصیب خود از بهشت را رها کردند، متعلمان سحر اعتقاد داشتند که پیامبر، خدا و قیامت نیست، و خدا می فرماید: «آنان می دانستند که هرکس خریدار این باشد در آخرت بهره ای ندارد» زیرا آنها معتقد بودند که آخرتی وجود ندارد. پس اگر آخرتی نباشد پس بهره ای از آن نیز وجود ندارد، و اگر آخرتی وجود داشته باشد با کفرشان بهره ای از آن نخواهند داشت.

سپس خدا فرمود: «خود را به بد چیزی فروختند» یعنی به عذاب، زمانی که آخرت را به دنیا فروخته و خود را در عذاب دائمی قرار دادند، «اگر می دانستند» که خود را به عذاب فروخته اند، ولی نمی دانند چون به آن ایمان ندارند و چون در حجت‌های خدا تأمل نکردند تا علم بیابند، خدا آنان را به اعتقاد باطل و انکار حق عذاب نمود.

یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سيار از پدران خود نقل کرده اند که آن دو به

للحسن بن علیّ علیه السّلام فإنّ قوما عندنا يزعمون أنّ هاروت و ماروت ملکان اختارهما الله من الملائکه لَمَّا کثر عصیان بنی آدم و أنزلهما مع ثالث لهما إلى دار الدنیا و أنّهما افتتنا بالزّهره و أرادا الزّناء بها و شربا الخمر و قتلا النّفس المحرّمه و أنّ الله عزّ و جلّ یعدّبهما ببابل و أنّ السّحره منهما يتعلّمون السّحر و أنّ الله تعالی مسح تلك المرأه هذا الكوکب الذی هو الزّهره.

فقال الإمام علیه السّلام معاذ الله من ذلك إنّ ملائکه الله معصومون محفوظون من الکفر و القبائح بالطف الله تعالی قال الله عزّ و جلّ فیهم لا- یَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ و قال الله عزّ و جلّ وَ لَهُ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَنْ عِنْدَهُ یَعْنَى الْمَلَائِكَةَ لَا یَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لَا- یتحسرون یتسبحون اللیل و النهار لا یفترون و قال عزّ و جلّ فی الملائکه أیضا بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا یَسْتَبْقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِ یَعْمَلُونَ یَعْلَمُ مَا بَیْنَ أَيْدِیهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أِذِنَ لَهُمْ وَ هُمْ مِنْ خَشْدِیَّتِهِ مُشْفِقُونَ ثُمَّ قَالَ عَلَیهِ السَّلَامُ لَوْ کَانَ کَمَا أَمَامَ عَسْکَرِی عَلَیهِ السَّلَامُ عَرَضَ کَرَدَنْد: عده ای نزد ما گمان می کنند که هاروت و ماروت دو فرشته بودند که چون عصیان بنی آدم زیاد شد خدا آن دو را از ملائکه برگزید و با ملک دیگری به دنیا فرستاد، آنان مجذوب زهره شده و خواستند با او زنا کنند، شراب خورده و قتل مرتکب شدند و خدا آنان را در بابل عذاب نمود و جادوگران از آنان سحر می آموختند و خدا آن زن را به شکل ستاره زهره در آورد، حضرت فرمود: پناه بر خدا! ملائکه معصومند و از کفر و قبایح به لطف خدا مصون هستند و خدا در مورد آنان می فرماید: «خدا را در اوامرش نافرمانی نمی کنند و هر آنچه را دستور دارند انجام می دهند» و نیز می فرماید: «برای اوست هر آنچه در زمین و آسمان است و آنان که نزد او هستند از عبادت او سرباز نمی زنند و خسته نمی شوند، شبانه روز در تسبیح او بوده و باز نمی ایستند» و درباره ملائکه می فرماید: «بلکه بندگان گرامی خدا هستند که در گفتار بر خدا سبقت نگرفته و به دستور او کار می کنند، علم خدا محیط به آنهاست و جز برای رضای خدا شفاعت نمی کنند و از خشیت الهی در نگرانی هستند». سپس حضرت فرمود: اگر همان طور که آنان می گویند باشد،

يقولون كان الله عزّ وجلّ قد جعل هؤلاء الملائكة خلفاء في الأرض و كانوا كالأنبياء في الدنيا أو كالأئمة فيكون من الأنبياء والأئمة عليه السلام قتل النفس والزّناء ثمّ قال عليه السلام أو لست تعلم أنّ الله عزّ وجلّ لم يخلّ الدنيا من نبيّ قطّ أو إمام من البشر أو ليس الله عزّ وجلّ يقول و ما أرسلنا من قبلك من رسول يعني إلى الخلق إلاّ رجالا نوحى إليهم من أهل القرى فأخبر أنّه لم يبعث الملائكة إلى الأرض ليكونوا أئمة و حكاما و إنّما كانوا أرسلوا إلى أنبياء الله.

قالا فقلنا له فعلى هذا أيضا لم يكن إبليس أيضا ملكا.

فقال لا بل كان من الجنّ أ ما تسمعان الله عزّ وجلّ يقول وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَأَخْبَرَ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْجِنِّ وَ هُوَ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ قَالَ الإمام الحسن بن عليّ عليه السلام حدّثني أبي عن جدّي عن الرضا عن آبائه عن عليّ عليه السلام قال قال رسول الله صلّى الله عليه وآله إنّ الله عزّ وجلّ اختارنا معاشر آل محمّد و اختار التّبيين و اختار پس خدا این ملائکه را خلفای خود در زمین قرار داده و آنان مانند ائمه و انبیا بوده اند، آیا از انبیا و ائمه، زنا و قتل جایز است؟ آیا نمی دانی که خداوند هرگز دنیا را از پیامبر و یا امامی از جنس بشر خالی نگذاشته، آیا خداوند نفرموده: «ما قبل از تو رسولی سوی مردم نفرستادیم مگر مردانی از اهل شهرها که به آنان وحی نمودیم» پس خداوند خبر داده که ملائکه را به عنوان امام و حاکم به زمین نفرستاده، بلکه آنان فقط به سوی انبیا فرستاده می شدند.

راویان حدیث در ادامه گفتند: عرض کردیم: بنابراین ابلیس هم فرشته نبوده است؟

فرمود: نه، بلکه از جن بوده، آیا این آیه را نشنیده اید: «و آن زمان که به ملائکه گفتیم به آدم سجده کنید، همه سجده کردند جز ابلیس و او از جن بود» خدا در این آیه خبر داده که او از جن است و همان است که خدا درباره اش فرمود: «و جانّ را از قبل از آتشی که از باد سوزان نشأت گرفته بود، آفریدیم» امام عسکری علیه السلام فرمود:

پدرم از جدم از موسی الرضا و او از پدرانش از علی علیهم السلام نقل کرده که پیامبر صلّى الله عليه وآله فرمود: خدا ما آل محمد و پیامبران و ملائکه را برگزید

الملائكة المقربين و ما اختارهم إلا على علم منه بهم أنهم لا يوقعون ما يخرجون عن ولايته و ينقطعون به عن عصمته و ينتمون به إلى المستحقين لعذابه و نعمته قالوا- فقلنا له قد روى لنا أن علياً عليه السلام لما نصّ عليه رسول الله بالإمامه عرض الله عزّ و جلّ ولايته في السماء على فئام من الناس و فئام من الملائكة فأبوا فمسخهم الله ضفادع فقال عليه السلام معاذ الله هؤلاء المكذبون لنا المفترون علينا الملائكة هم رسل الله فهم كسائر أنبياء الله و رسله إلى الخلق أفيكون منهم الكفر بالله قلنا لا قال فكذلك الملائكة إن شأن الملائكة لعظيم و إن خطبهم لجليل

2102 حدثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشي رضي الله عنه قال حدثني أبي عن أحمد بن علي الأنصاري عن علي بن محمد بن الجهم قال سمعت المأمون يسأل الرضا علي بن موسى عليه السلام عما يرويه الناس من أمر الزهره و أنها كانت امرأة فتن بها هاروت و ماروت و ما يروونه من به اين دليل كه آنان كاري نخواهند كرد كه با آن از ولايتش خارج گردند و از حفاظتش باز مانند و در گروه افرادی كه لايق عذاب و نعمت او هستند درآيند. عرض كرديم: روايت شده كه وقتی پيامبر صلی الله عليه و آله امامت علي عليه السلام را اعلام نمود، خدا ولايت آن حضرت را در آسمان بر گروهی از مردم و ملائكه عرضه كرد، آنان ابا كردند، خدا آنان را به شكل قورباغه مسخ نمود.

حضرت فرمود: پناه بر خدا! ما را تكذيب می کنند و بر ما افترا می زنند، ملائكه رسولان الهی هستند و مانند ساير انبيا و رسولان هستند، آیا آنان كفر می ورزند؟ گفتيم: خير، فرمود: ملائكه نیز چنین هستند، شأن ملائكه عظيم و امرشان با جلال است.

2102 تميم بن عبد الله بن تميم قرشي گوید:

روایت کرد برای من پدرم از احمد بن علی انصاری از علی بن محمد بن جهم كه گفت:

شنيدم كه مأمون از امام رضا عليه السلام می پرسيد:

این سخن را كه مردم روايت می کنند: زهره زنی بود كه هاروت و ماروت به او مفتون شدند و از آن چه روايت می کنند درباره سهيل كه او

جمع

أمر سهيل أنه كان عشاراً باليمن فقال الرضا عليه السلام كذبوا في قولهم إنهما كوكبان وإنما كانتا دابّتين من دوابّ البحر فغلط الناس وظنّوا أنّهما الكوكبان وما كان الله عزّ وجلّ ليمسح أعداءه أنواراً مضيئه ثمّ يبقّيها ما بقيت السّموات والأرض وإنّ المسوخ لم يبق أكثر من ثلاثة أيّام حتّى ماتت وما تناسل منها شيء و ما على وجه الأرض اليوم مسخ وإنّ التي وقع عليه اسم المسوخية مثل القرد والخنزير والدبّ وأشباهها إنّما هي مثل ما مسخ الله على صورها قوما غضب الله عليهم ولعنهم بإنكارهم توحيد الله وتكذيبهم رسله وأما هاروت وماروت فكانا ملكين علّما للناس السحر ليحترزوا عن سحر السحره و يبتلوا به كيدهم و ما علّما أحدا من ذلك شيئاً إلّا قالوا له إنّما نحن فتنه فلا تكفر فكفر قوم باستعمالهم لما أمروا بالاحتراز منه و جعلوا يفرّقون بما تعلّموه بين المرء وزوجه قال الله عزّ وجلّ و ما هم بضارّين به من أحدٍ إلّا بإذن الله يعنى بعلمه.

کننده مالیات در یمن بود، حضرت فرمود:

دروغ گفتند که آن دو، ستاره بوده اند، بلکه دو جانور آبی بودند و مردم اشتباه کردند و پنداشتند آن دو، ستاره بودند، خدای عزّ و جلّ چنین نکند که دشمنان خود را نورهای تابان کند و بعد از آن باقی سازد چندان که آسمان ها و زمین باقی است و هرچه مسخ گشت سه روز پیش نماند بلکه مرد و از ایشان تناسلی واقع نشد و امروز بر روی زمین هیچ مسوخی نیست و آن چه نام مسوخ می نهد مثل بوزینه و خوک و خرس و مانند آن بر صورت آن مسوخت هستند که خدای عزّ و جلّ بر ایشان غضب و لعنت کرد به سبب انکار توحید خدا و تکذیبشان بر رسولان او. و اما هاروت و ماروت دو ملک بودند مردم را سحر تعلیم می کردند تا پرهیز کنند به آن از سحر ساحران و باطل کنند به آن کید ایشان را و کسی را تعلیم نکردند از آن چیزی مگر که به او گفتند: «ما فتنه ایم تو کافر مشو». پس کافر شد قومی با به کار بردن سحری که مامور به احتراز آن شده بودند و به آن سحر که تعلیم می گرفتند جدایی می انداختند میان مرد و زن. خدای عزّ و جلّ فرمود: «با آن سحر به کسی ضرر نمی زنند مگر به اذن خدا» یعنی به علم خدا.

28 باب فيما جاء عن الإمام علي بن موسى عليه السلام من الأخبار المتفرقة 211 1 حدّثنا أبي رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى وعلی بن إسماعیل بن عیسی عن العباس بن معروف عن علی بن مهزیار عن محمد بن الهیثم عن محمد بن الفضل عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال قلت له تكون الأرض ولا إمام فيها فقال عليه السلام لا إذا لساخت بأهلها

2 212 حدّثنا أبي قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن عبّاد بن سلیمان عن سعد بن سعد الأشعريّ عن أحمد بن عمر عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال قلت له هل تبقى الأرض

28- آنچه از امام رضا عليه السلام در اخبار متفرقه روایت شده است

28- آنچه از امام رضا عليه السلام در اخبار متفرقه روایت شده است

1 211 مرحوم والد از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن اسماعیل بن عیسی و ایشان از عباس بن معروف از علی بن مهزیار از محمد بن هیثم از محمد بن فضل روایت کردند که گفت: از امام رضا عليه السلام پرسیدم: آیا ممکن است که زمین باشد و در آن امام نباشد؟ فرمود: نه! در آن گاه اهل خویش را خواهد بلعید.

2 212 مرحوم والد از سعد بن عبد الله از عبّاد بن سلیمان از سعد بن سعد اشعری از احمد بن عمر روایت می کند که به امام رضا عليه السلام عرض کردم: آیا زمین بدون وجود امام باقی می ماند؟ فرمود: خیر!

بغير إمام فقال لا قلت فإنا نروى عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال لا تبقى إلا أن يسخط الله على العباد فقال لا تبقى إذا لساخت

213 3 حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور رضى الله عنه قال حدثنا الحسين بن محمد بن عامر عن المعلّى بن محمد البصرى عن الحسن بن عليّ الوشاء قال قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام هل تبقى الأرض بغير إمام فقال لا فقلت فإنا نروى أنّها لا تبقى إلا أن يسخط الله على العباد فقال لا تبقى إذا لساخت

214 4 حدثنا أبي رضى الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن الحسن بن عليّ الرّيتونىّ و محمد بن أحمد بن أبي قتاده عن أحمد بن هلال عن سعيد بن سليمان عن سليمان بن جعفر الحميرىّ قال سألت الرضا عليه السلام فقلت تخلو الأرض من حجّه فقال عليه السلام لو خلت الأرض طرفه عين من حجّه لساخت بأهلها

عرض کردم: از امام صادق علیه السلام روایت است: زمین باقی نمی ماند، مگر آن که خدا بر بندگان غضب می کند. فرمود: باقی نمی ماند و اهلش را فرومی برد.

213 3 جعفر بن محمد بن مسرور از حسین بن محمد بن عامر از معلی بن محمد بصری از حسن بن علی و شاء روایت می کند که از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟ فرمود: نه! گفتم: روایت کرده اند که باقی نمی ماند، مگر آن که خدا بر اهلش غضب می کند. فرمود: باقی نمی ماند، مگر آن که اهلش را فرومی برد.

214 4 مرحوم والد از سعد بن عبد الله از حسن بن علی زیتونی و محمد بن احمد بن ابی قتاده از احمد بن هلال از سعید بن سلیمان از سلیمان بن جعفر حمیری روایت می کند که از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا زمین از حجت خدا خالی می شود؟ فرمود: اگر زمین چشم بر هم زدنی از حجت خدا خالی شود، اهل خویش را می بلعد.

215 5 حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضی الله عنه قال حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن أبيه عن عبد السلام بن صالح الهروي قال قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام يا ابن رسول الله ما تقول في حديث روى عن الصادق عليه السلام أنه قال إذا خرج القائم عليه السلام قتل ذراري قتله الحسين عليه السلام بفعال آبائهم فقال عليه السلام هو كذلك فقلت وقول الله عزّ وجلّ ولا تزرّ وازرّة وزرّ أخرى ما معناه قال صدق الله في جميع أقواله ولكن ذراري قتله الحسين عليه السلام يرضون بأفعال آبائهم ويفتخرون بها ومن رضی شيئا كان كمن أتاه ولو أنّ رجلا قتل بالمشرق فرضى بقتله رجل في المغرب لكان الرّاضى عند الله عزّ وجلّ شريك القاتل وإنّما يقتلهم القائم عليه السلام إذا خرج لرضاهم بفعل آبائهم قال فقلت له بأيّ شيء يبدأ القائم منكم إذا قام قال يبدأ ببني شيبه فيقطع أيديهم لأنّهم سراق بيت الله عزّ وجلّ

215 5 احمد بن زياد بن جعفر همداني از علي بن ابراهيم بن هاشم از پدرش از عبد السلام بن صالح هروي روايت مي کند که به امام رضا عليه السلام عرض کردم: در اين روايت امام صادق عليه السلام که مي فرمايد هنگام قيام قائم عليه السلام آن جناب، فرزندان قاتلان امام حسين عليه السلام را مي کشد، چه مي فرمايد؟ فرمود: چنين است.

عرض کردم: پس معنای گفتار خداوند متعال که «کسی را به گناه دیگری نگیرند» چه می شود؟ فرمود: خداوند در تمام کلامش راستگوست. لکن فرزندان قاتلین امام حسين عليه السلام به کردار پدرانشان راضی می باشند و به آن افتخار می کنند.

اگر مردی در مشرق کشته شود و در مغرب کسی به آن راضی باشد، نزد خدا در قتل او شراکت دارد و قائم عليه السلام ایشان را به سبب رضایت بر کار پدرانشان به قتل می آورد. عرض کردم: چون قائم برخیزد، اول به چه کاری اقدام می فرمايد؟ فرمود: ابتدا دست بنی شيبه را قطع می کند، چراکه اموال خانه خدا را دزدیدند.

2166 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ كَأَنِّي بِالسَّيِّعَةِ عِنْدَ فَقْدِهِمُ الثَّلَاثَ مِنْ وَلَدِي يَطْلُبُونَ الْمَرْعَى وَلَا يَجِدُونَهُ قَلْتُ لَهُ وَ لَمْ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ لِأَنَّ إِمَامَهُمْ يَغِيبُ عَنْهُمْ قَلْتُ وَ لَمْ قَالَ لِئَلَّا يَكُونَ فِي عُنُقِهِ لِأَحَدٍ بَيْعَةٌ إِذَا قَامَ بِالسَّيْفِ

2177 حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي جَعْفَرِ الْكَمِيدَانِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمَهْتَدِيِّ عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِتْمَا يَغْسَلُ بِالْأَشْتَانِ خَارِجَ الْفَمِ فَأَمَّا دَاخِلَ الْفَمِ فَلَا يَقْبَلُ الْغَمْرَ

2166 محمد بن ابراهيم بن اسحاق از محمد بن احمد همدانی از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از امام رضا علیه السلام نقل می کند که فرمود: گویا شیعیان را می نگرم که هنگام نبودن سومین فرزند [فرزند] من، به دنبال پناهگاه می گردند و نمی یابند. عرض کردم: از چه رو، یا بن رسول الله؟ فرمود: زیرا که امام ایشان از ایشان غایب می شود؟ پرسیدم:

از چه رو؟ فرمود: برای این که چون قیام می کند، بر گردن او بیعت کسی نباشد.

2177 مرحوم والد از علی بن موسی بن جعفر بن ابی جعفر کمیدانی از احمد بن محمد بن عیسی از عبد العزیز بن مهتدی از امام رضا علیه السلام نقل می کند که فرمود: بیرون دهان با اشنان «ماده پاک کننده آن زمان» شسته می شود، لیک داخل دهان چربی به خویش نمی گیرد.

2188 حدّثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا أبی عن محمّد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعری عن ابراهیم بن هاشم و غیره عن صفوان بن یحیی عن أبی الحسن الرضا علیه السّلام أنّه قال نهی رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله أن یجیب الرّجل أحدا و هو علی الغائط أو یكلّمه حتّٰی یفرغ

2199 حدّثنا محمّد بن القاسم المفسّر المعروف بأبی الحسن الجرجانی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا أحمد بن الحسن الحسینی عن الحسن بن علی عن أبیه عن جدّه الرضا عن أبیه موسی بن جعفر علیهم السّلام قال قیل للصادق علیه السّلام صف لنا الموت قال للمؤمن كأطیب ریح یشمّه فینعس لطیبه و ینقطع التعب و الألم کلّه عنه و للكافر کلسع الأفاعی و لدغ العقارب و أشدّ قیل فإنّ قوما یقولون إنّّه أشدّ من نشر بالمناشیر و قرض بالمقاریض و رضخ بالأحجار و تدویر قطب الأرحیه علی الأحداق قال 2188 حسین بن احمد بن ادريس از پدرش از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از ابراهیم بن هاشم و دیگران از صفوان بن یحیی از امام رضا علیه السّلام روایت نمود که ایشان فرمود:

رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله نهی فرمود از این که کسی که در حال غایط کردن است، تا قبل از فراغت دیگران را پاسخ گفته یا با ایشان صحبت کند.

2199 محمد بن قاسم مفسّر، معروف به ابی الحسن جرجانی از احمد بن حسن حسینی از حسن بن علی از پدرش از جدش امام رضا از پدرش امام کاظم علیهم السّلام روایت کرد که به امام صادق علیه السّلام گفتند: مرگ را برای ما توصیف کن.

فرمود: برای مؤمن چون نیکوترین عطر است که او را بوییده، پس به خواب رفته، رنج او پایان یافته و درد او قطع می شود. لکن مرگ کافر، چون گزش افعی ها و عقرب ها و بدتر است.

گفتند: گروهی می گویند که از تکه شدن با اژه و پاره شدن با قیچی و کوبیده شدن با سنگ و چرخیدن چشم ها زیر قطب آسیا، بدتر است.

كذلك هو على بعض الكافرين و الفاجرين أ لا ترون منهم من يعاين تلك الشدائد فذلکم الذي هو أشد من هذا الأمر عذاب الآخرة فإنه أشد من عذاب الدنيا قيل فما بالنار كافرًا يسهل عليه النزاع فينطفئ و هو يحدث و يضحك و يتكلم و في المؤمنين أيضا من يكون كذلك و في المؤمنين و الكافرين من يقاسى عند سكرات الموت هذه الشدائد فقال ما كان من راحة للمؤمن هناك فهو تعجيل ثواب و ما كان من شديد فتمحيصه من ذنوبه ليرد الآخرة نقياً نظيفاً مستحقاً للثواب الأبد لا مانع له دونه و ما كان من سهوله هناك على الكافر فليوفى أجر حسناته في الدنيا ليرد الآخرة و ليس له إلا ما يوجب عليه العذاب و ما كان من شدة على الكافر هناك فهو ابتداء عذاب الله له ذلكم بأن الله عدل لا يجور قال و قيل للصادق عليه السلام أخبرنا عن الطاعون فقال عذاب الله لقوم و رحمه لآخرين قالوا و كيف تكون الرحمة عذاباً قال أما تعرفون أن نيران جهنم عذاب على الكافرين و خزنة جهنم معهم فيها و هي رحمه عليهم

فرمود: برای بعضی از کافران و فاجران چنین است. آیا نمی بینید که بعضی از ایشان این سختی ها را می بینند و سخت تر از این عذاب آخرت است. گفتند: از چه رو بعضی از کافران را می بینیم که می گویند و می خندند و در همان حال می میرند و نیز در بعضی از مؤمنین چنین است؟ و از دیگر سو در بعضی از مؤمنین و کافرین چنان سختی ها و بلاهایی دیده می شود؟ فرمود: آن چه برای مؤمن در راحتی جان کردن می بینید، تعجيل ثواب آخرتی ایشان است و شدت جان کردن در مؤمنین برای پاک شدن ایشان از گناهان و ورود پاکیزه و بدون گناه ایشان به آخرت و استحقاق ثواب دائمی برای ایشان است و راحتی جان کردن کافر، از این روست که اجر حسنائش را در دنیا ببیند و در آخرت چیزی برای او به جز عذاب و عقاب نباشد و شدت جان کردن برای کافرین از آن روست که این ابتدای عذاب آخرت است و این از آن روست که خداوند عادل است و ظلم نمی کند. از امام صادق علیه السلام درباره طاعون پرسیدند. فرمود: عذاب خدا بر بعضی و رحمت بر بعضی است. گفتند: چگونه رحمت، عذاب خواهد بود؟ فرمود: آیا نمی دانید که آتش جهنم، عذاب بر کافرین است و خزنة جهنم با ایشانند و برای ایشان رحمت است.

10 220 حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الْبَرْقِيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُوهِ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ هَاشِمٍ وَعَلِيُّ بْنُ عَيْسَى الْمَجَاوِرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ مَاجِيلُوهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّيَّارِيِّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَسْبَاطٍ قَالَ قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَحْدُثُ الْأَمْرُ لَا أَجِدُ بَدَأَ مِنْ مَعْرِفَتِهِ وَ لَيْسَ فِي الْبَلَدِ الَّذِي أَنَا فِيهِ أَحَدٌ أَسْتَفْتِيهِ مِنْ مَوَالِيكَ قَالَ فَقَالَ آيَةُ فُقَيْهِ الْبَلَدِ فَاسْتَفْتِهِ فِي أَمْرِكَ فَإِذَا أَفْتَاكَ بِشَيْءٍ فَخُذْ بِخِلَافِهِ فَإِنَّ الْحَقَّ فِيهِ

11 221 حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْمَدِينِيِّ عَنْ سَلِيمَانَ الْجَعْفَرِيِّ عَنِ الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الشَّيْبُ فِي مَقْدَمِ الرَّأْسِ يَمْنٌ وَفِي الْعَارِضِينَ سُخَاءٌ وَفِي 10 220 عَلِيٌّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الْبَرْقِيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُوهِ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ هَاشِمٍ وَعَلِيُّ بْنُ عَيْسَى الْمَجَاوِرِيُّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ مَاجِيلُوهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ سِيَارِيِّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَسْبَاطٍ نَقَلَ مَعِيَ كُنْتُ أَنْ أَقُولَ: إِنَّ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بَرَسِيْدِم: كَأَنَّ أَمْرِي رِخٌ مَعِيَ دَهْدٌ وَبَارَهُ أَيْ مِنْ دَانِسْتَنَ حَكْمَ أَنْ لَيْسَتْ وَدَرِ دِيَارِ مَا نِيْزَ كَسِيٍّ مِنْ مَوَالِيٍّ شَمَا كَهْ أَنْ رَا بَدَانَدَ، لَيْسَتْ. حَضْرَتِ فَرْمُوْدَ: دَرِ اَيْنَ كَاهْ بَهْ فُقَيْهِ شَهْرِ رَجُوْعِ كُنْ وَبَرَعَكْسِ حَكْمِ اَوْ رَا عَمَلِ كُنْ كَهْ حَقٌّ دَرِ أَنْ اَسْت.

11 221 مَرْحُوْمِ وَالِدِ اَزْ سَعِيْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ اَزْ أَحْمَدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ اَزْ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ اَزْ أَبِي أَيُّوبِ الْمَدِينِيِّ اَزْ سَلِيمَانَ الْجَعْفَرِيِّ اَزْ اِمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اِيْشَانِ اَزْ پَدْرَانِ بَزْرْگُوَارِشَانِ اَزْ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اَزْ رَسُوْلِ خُدَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رُوَايَتِ مَعِيَ كُنْدُ كَهْ فَرْمُوْدَ:

موی سپید در جلوی سر، علامت برکت، در اطراف سر، علامت بخشندگی، در جلوی پیشانی

222 12 حَدَّثَنَا أَبُو الْفَضْلِ تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمِ الْقُرَشِيُّ الْحَمِيرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الصَّبَّاحِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنُ صَالِحِ الْهَرَوِيُّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ إِذَا أَصْبَحْتَ فَأَوَّلُ شَيْءٍ يَسْتَقْبَلُكَ فَكَلِّهِ وَالثَّانِي فَاسْتَقْبَلِهِ وَالثَّلَاثُ فَاقْبَلِهِ وَالرَّابِعُ فَلَا تُؤَيِّسُهُ وَالخَامِسُ فَاهْرَبْ مِنْهُ فَلَمَّا أَصْبَحَ مَضَى فَاسْتَقْبَلَهُ جَبَلٌ أَسْوَدٌ عَظِيمٌ فَوَقَّفَ وَقَالَ أَمْرُنِي رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ أَنْ أَكُلَ هَذَا وَبَقِيَ مَتَحَيِّرًا.

ثُمَّ رَجَعَ إِلَى نَفْسِهِ وَقَالَ إِنَّ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ لَا يَأْمُرُنِي إِلَّا بِمَا أُطِيقُ فَمَشَى إِلَيْهِ لِيَأْكُلَهُ فَكَلَّمَا دَنَا مِنْهُ صَغُرَ حَتَّى انْتَهَى إِلَيْهِ فَوَجَدَهُ لِقْمَةً فَأَكَلَهَا فَوَجَدَهَا أَطِيبَ شَيْءٍ أَكَلَهُ ثُمَّ مَضَى فَوَجَدَ طَسْتًا مِنْ ذَهَبٍ فَقَالَ لَهُ أَمْرُنِي رَبِّي أَنْ أَكْتُمَ هَذَا فَحَفَرَ لَهُ حَفْرَهُ وَجَعَلَهُ فِيهَا وَأَلْقَى عَلَيْهِ التُّرَابَ ثُمَّ مَضَى فَالْتَفَتَ فَإِذَا بِالطَّسْتِ قَدْ ظَهَرَ قَالَ قَدْ فَعَلْتَ عِلْمًا شَجَاعَةً وَدَرِيشًا سَرًّا، شَوْمٌ اسْتَ.

222 12 أَبُو الْفَضْلِ تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمِ الْقُرَشِيُّ حَمِيرِيُّ مِنْ أَبْنَاءِ أَبِي عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الصَّبَّاحِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنُ صَالِحِ الْهَرَوِيُّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ إِذَا أَصْبَحْتَ فَأَوَّلُ شَيْءٍ يَسْتَقْبَلُكَ فَكَلِّهِ وَالثَّانِي فَاسْتَقْبَلِهِ وَالثَّلَاثُ فَاقْبَلِهِ وَالرَّابِعُ فَلَا تُؤَيِّسُهُ وَالخَامِسُ فَاهْرَبْ مِنْهُ فَلَمَّا أَصْبَحَ مَضَى فَاسْتَقْبَلَهُ جَبَلٌ أَسْوَدٌ عَظِيمٌ فَوَقَّفَ وَقَالَ أَمْرُنِي رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ أَنْ أَكُلَ هَذَا وَبَقِيَ مَتَحَيِّرًا.

خداوند تبارک و تعالی یکی از پیامبران را وحی فرمود: چون صبح شد، اول چیزی که با تو روبرو شد، آن را بخور؛ دومی را پنهان کن؛ سومی را دریاب، چهارم را مأیوس نکن و از پنجمی می گریز! چون صبح شد، پیامبر به حرکت آمد. ابتدا کوه سیاه بزرگی در نظرش نمایان شد. متحیر ایستاد و گفت: خداوند امر به خوردن این کوه فرموده. سپس با خویش گفت: خدا مرا بر کاری که توان نداشته باشم، امر نمی کند. سپس به سوی آن گام برداشت و هرچه نزدیکتر شد، آن کوه کوچکتر شد تا به صورت لقمه ای درآمد. چون آن را خورد، بسیار گوارا یافت. سپس گذشت تا به تشتی از طلا رسید. با خود گفت: خدا امر به اخفای آن نموده، پس آن را دفن کرده، خاک بر آن ریخت.

چون کمی گذشت و به سوی تشت نگرید،

ما أمرنی ربی عزّ و جلّ فمضی فإذا هو طیر و خلفه بازی فطاف الطیر حوله فقال أمرنی ربی عزّ و جلّ أن أقبل هذا ففتح كمّه فدخل الطیر فیه فقال له البازی أخذت صیدی و أنا خلفه منذ أيام فقال إن ربی عزّ و جلّ أمرنی أن لا أویس هذا فقطع من فخذہ قطعه فألقاها إلیه ثم مضی فلما مضی إذا هو بلحم میته منتن مدود.

فقال أمرنی ربی عزّ و جلّ أن أهرب من هذا فهرب منه و رجع فرأی فی المنام كأنه قد قیل له إنک قد فعلت ما أمرت به فهل تدری ما ذاک کان قال لا قیل له أما الجبل فهو الغضب لعبد إذا غضب لم یر نفسه و جهل قدره من عظم الغضب فإذا حفظ نفسه و عرف قدره و سکن غضبه کانت عاقبته كاللقمه الطیبه الّتی أکلها و أما الطست فهو العمل الصّالح إذا کتمه العبد و أخفاه أبی الله عزّ و جلّ إلا أن یراه لیزیته به مع ما یدخر له من ثواب الآخره و أما الطیر فهو الرّجل الّذی یأتیک بنصیحه فاقبله و اقبل نصیحته و أما البازی فهو الرّجل الّذی یأتیک فی حاجه فلا تؤیسه و أما اللّحم المنتن فهو الغیبه فاهرب منها

آن را عیان دید، گفت: فرمان خدا را انجام دادم و گذشت. پس به پرنده ای رسید که از بازی می گریخت. با خویش گفت: خدا امر کرده آن را پناه دهم، پس آن را در آستین خویش جا داد. باز به حضرت عرض کرد: صید مرا که چند روز در پی آن بودم گرفتی. پیامبر خدا گفت: خدا امر کرده که او را ناامید نکنم. قطعه ای از ران خویش کنده به او داد و در نهایت به مرداری متعفن و بدبو رسید، گفت:

خدا امر کرده که بگریزم. پس از آن گریخت. چون بازگشت، در خواب به او گفتند: او امر پروردگارت را انجام دادی، لکن آیا دانستی که آن ها چه بودند؟ عرض کرد: نه! گفتند: آن کوه، غضب بود. چون بنده غضب می کند، از شدت آن قدر و منزلت خویش فراموش می کند. پس اگر بنده خویش را نگاه دارد و قدر خویش بداند و غضب خود آرام کند، در نهایت چون لقمه گوارایی خواهد بود که آن را می خورد. اما تشت، عمل صالح بود که بنده آن را مخفی می کند و خداوند آن را آشکار می فرماید تا زینت او باشد و نیز ثواب او پابرجاست. پرنده ای که پناهش دادی، نصیحتگوی توست که بایستی نصیحت او را بپذیری و آن باز حاجتمندی بود که مایوسش نبایست کرد و آن مردار، غیبت بود که از او بایست گریخت.

223 13 حدّثنا أحمد بن هارون الفامی رضی الله عنه قال حدّثنا محمّد بن جعفر بن بّطه قال حدّثنا محمّد بن علی بن محبوب عن محمّد بن عیسی عن محمّد بن إسماعیل بن بزیع قال سمعت الرّضا علیه السّلام یقول لا یجتمع المال إلاّ بخصال خمس ببخل شدید و أمل طویل و حرص غالب و قطیعه الرّحم و إثثار الدّنيا علی الآخره

224 14 حدّثنا أبی رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن أبی عبد الله البرقی عن علی بن محمّد القاسانی عن أبی ایوب المدینی عن سلیمان بن جعفر الجعفری عن الرّضا علیه السّلام عن أبائه عن علیّ علیه السّلام.

إنّ رسول الله صلّی الله علیه و آله نهی عن قتل خمسہ الصّرد و الصّوام و الهدهد و النّحل و التّملة و الصّ فذع و أمر بقتل خمسہ الغراب و الحداء و الحیّه و العقرب و الكلب العقور

223 13 احمد بن هارون فامی از محمد بن جعفر بن بّطه از محمد بن علی بن محبوب از محمد بن عیسی از محمد بن اسماعیل بن بزیع روایت می کند که امام رضا علیه السّلام فرمود:

مالی جمع نمی شود مگر با پنج خصلت: ببخل شدید، آرزوی دراز، حرص غالب، قطع رحم و مقدم داشتن دنیا بر آخرت.

224 14 مرحوم والد از سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله برقی از علی بن محمد کاشانی از ابی ایوب مدینی از سلیمان بن جعفر جعفری از امام رضا علیه السّلام و ایشان از پدران بزرگوارشان از امیر المؤمنین علیهم السّلام روایت کردند که فرمود:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله از کشتن پنج چیز نهی فرمود: [صرد] نوعی گنجشک، هدهد، زنبور عسل، مورچه و قورباغه و به کشتن پنج چیز امر فرمود: زاغ و زغن و مار و عقرب و سگ گزنده.

قال مصنف هذا الكتاب هذا أمر إطلاق و رخصه لا أمر وجوب و فرض

225 15 حدّثنا أبي رضی الله عنه قال حدّثنا أحمد بن إدريس عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ عن إبراهيم بن حمّويه عن محمّد بن عيسى اليقطينيّ قال قال الرضا عليه السّلام في الديك الأبيض خمس خصال من خصال الأنبياء معرفته بأوقات الصّلاه و الغيره و السّخاء و الشّجاعه و كثره الطّروقه

226 16 حدّثنا الحسين بن إبراهيم بن تاتانه و الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتّب و أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ و عليّ بن عبد الله الورّاق رضی الله عنهم قالوا حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن ياسر الخادم قال حدّثنا عليّ بن موسى الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمّد عن أبيه محمّد بن عليّ عن أبيه عليّ بن الحسين عن أبيه الحسين مصنف گوید: امر حضرت، و وجوب نیست بلکه منظور رخصت و اجازه است.

225 15 مرحوم والد از احمد بن ادريس از محمد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعري از ابراهيم بن حمويه از محمد بن عيسى يقطيني از امام رضا عليه السّلام روايت می کند که فرمود: خروس سفید را پنج خصلت از خصال انبياست: شناخت اوقات نماز، غیرت، بخشندگی، شجاعت و همبستر شدن زیاد با زنان.

226 16 حسين بن ابراهيم بن تاتانه و حسين بن ابراهيم بن احمد بن هشام مكّتب و احمد بن زياد بن جعفر همداني و علي بن عبد الله وراق از علي بن ابراهيم بن هاشم از پدرش از ياسر خادم روايت نمودند که او از امام رضا عليه السّلام و ایشان از پدر بزرگوارش امام كاظم عليه السّلام و ایشان از پدران بزرگوارشان از امام حسين عليه السّلام از پدرش امير المؤمنين عليه السّلام و آن حضرت از رسول خدا صلی الله عليه و آله روايت فرمود که آن

بن علی عن أبیه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا علی اِنّی سألت ربّی عزّ و جلّ فیک خمس خصال فأعطانی أمّا أولها فإتی سألته أن تنشقّ الأرض عنّی و[نفض]أنفض التراب عن رأسی و أنت معی فأعطانی و أمّا الثانیه فإتی سألته أن یقضی عند کفه المیزان و أنت معی فأعطانی و أمّا الثالثه فسألته ربّی عزّ و جلّ أن یجعلک حامل لوائی و هو لواء الله الأکبر علیه مکتوب المفلحون هم الفائزون بالجنّه فأعطانی و أمّا الرابعه فإتی سألته أن تسقی أمّتی من حوضی فأعطانی و أمّا الخامسه فإتی سألته أن یجعلک قائد أمّتی إلی الجنّه فأعطانی و الحمد لله الذی منّ علیّ به

17 227 حدّثنا أبی رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن محمّد بن عیسی بن عبید عن القاسم بن یحیی عن جدّه عن یعقوب الجعفری قال سمعت أبا الحسن علیه السلام یقول لا بأس بالعزل فی ستّه وجوه المرأه الّتی أیقنت أنّها لا تلد و المسنّه و المرأه حضرت فرمود: ای علی! من از خدا برای تو پنج خصلت خواستم و اجابت فرمود. اول این که خواستم هنگامی که خاک شکافته و از خاک بر می خیزم و خاک از سر می تکانم تو با من باشی پس اجابت فرمود. دوم این که خواستم که هنگام قضاوت نزد میزان حق تعالی تو نزد من باشی پس اجابت فرمود. سوم این که خواستم که تو حامل لوائی من باشی که همان لوائی خداوند متعال است و بر آن نوشته است «المفلحون هم الفائزون بالجنّه»، پس به من عطا فرمود. چهارم این که خواستم که تو امت من را بر حوض من سقاییت نمایی پس خداوند اجابت فرمود. پنجم آن که خواستم که تو پیشوای امت من به سوی بهشت باشی پس خداوند تبارک و تعالی اجابت فرمود.

و سپاس خدای را که بدین جهت بر من منّت نهاد.

17 227 مرحوم والد از سعد بن عبد الله از محمد بن عیسی بن عبید از قاسم بن یحیی از جدش از یعقوب جعفری روایت کرد: از امام ابو الحسن علیه السلام شنیدم که می فرمود: باردار نساختن پنج زن جایز است: زنی که اطمینان به بیچه دار نشدن اوست، زن سالمند، زن سلیطه وزن بد زبان و نیز

السَّليطه و البديّه و المرأه التي لا ترضع ولدها و الأمه

قال مصنف هذا الكتاب يجوز أن يكون أبو الحسن صاحب هذا الحديث موسى بن جعفر عليه السلام و يجوز أن يكون الرضا عليه السلام لأن يعقوب الجعفری قد لقيهما جميعا

228 18 حدّثنا أبي رضی الله عنه قال حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن أبيه عن أحمد بن عبد الله الخلنجی عن أبي علی الحسن بن راشد قال سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن تكبيره الافتتاح فقال سبع قلت روى عن النبي صلى الله عليه وآله أنه كان يكبر واحده فقال إن النبي كان يكبر واحده يجهر بها و يسر سنا

229 19 حدّثنا محمد بن قاسم الأسترآبادی رضی الله عنه قال حدّثني يوسف بن محمد بن زياد عن أبيه عن الحسن بن علی عن أبيه عن محمد بن علی عن أبيه عن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر عن آبائه عن علی عليهم السلام قال إن زني که از شیر دادن فرزند خویش خودداری می کند و همچنین کنیز را.

مرحوم مصنف می فرماید: احتمال دارد این حدیث از امام کاظم و یا امام رضا علیهما السلام روایت شده باشد، چراکه یعقوب جعفری هردوی ایشان را ملاقات کرده است.

228 18 مرحوم والد از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از احمد بن عبد الله خلنجی از ابی علی حسن بن راشد روایت می کند که از امام رضا علیه السلام در مورد تکبیر شروع نماز پرسیدم.

فرمود: هفت تکبیر است. عرض کردم: روایت می کنند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یک بار می گفت.

فرمود: یک بار به جهر و شش بار به ستر می فرمود.

229 19 محمد بن قاسم استرآبادی از یوسف بن محمد بن زیاد از پدرش از امام حسن عسکری از امام هادی و ایشان از امام جواد و ایشان از امام رضا و ایشان از امام کاظم و ایشان از پدران بزرگوارشان و ایشان از امیر المؤمنین علیهم السلام روایت کردند که چون

ص: 432

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا أَتَاهُ جَبْرِئِيلُ بِنَعْيِ النَّجَاشِيِّ بَكَاءَ حَزِينٍ عَلَيْهِ وَقَالَ إِنَّ أَخَاكُمْ أَصْحَمَهُ وَهُوَ اسْمُ النَّجَاشِيِّ مَاتَ ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الْجَبَّانَةِ وَكَبَّرَ سَبْعًا فَخَفَضَ اللَّهُ لَهُ كُلَّ مَرْتَعٍ حَتَّى رَأَى جَنَازَتَهُ وَهُوَ بِالْحَبِشَةِ

20 230 حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَأَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ قَلَّمُوا أَظْفَارَكُمْ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ وَاسْتَحَمُوا يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ وَأَصِيبُوا مِنَ الْحِجَامَةِ حَاجَتَكُمْ يَوْمَ الْخَمِيسِ وَتَطَيَّبُوا بِأَطْيَبِ طَيِّبِكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ

21 231 حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ جَبْرِئِيلِ مَرَّجِ نَجَاشِيٍّ رَأَى رَسُولَ خَدَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَبَرَ دَادَ، إِيشَانَ، مَحْزُونَانَهُ غَرِيْسَتَ وَفَرْمُودَ: بَرَادِرْتَانَ أَصْحَمَهُ (نَامِ نَجَاشِيٍّ) مَرْدٍ. سَبَسَ بِهِ صَحْرًا رَفْتَهُ وَهَفَّتْ بَارَ تَكْبِيرٍ كَقَتَّ. خَدَا تَمَامَ بَلَنْدِي هَا رَا پَسْت كَرْد تَا إِيشَانَ جَنَازَةَ نَجَاشِيٍّ رَا دَر حَبِشَةِ رَوَيْتَ فَرْمُودَ.

20 230 مَرْحُومِ وَالِدِ وَمُحَمَّدِ بْنِ حَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَطَّارٍ وَأَحْمَدِ بْنِ إِدْرِيسَ وَإِيشَانَ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ مِنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ مِنْ جَعْفَرِيِّ رَوَيْتَ مِي كَنْنَدَ كَه كَقَتَّ مِنْ إِامَامِ رَضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ شَنِيدَم كَه مِي فَرْمُودَ: رُوز سَه شَنْبَه نَاخِن هَايْتَان رَا كُوتَاه كَنْنيدَ، رُوز چَهَار شَنْبَه حَمَام كَنْنيدَ وَرُوز پَنْج شَنْبَه حَاجَتِ خُود رَا مِنْ حِجَامَتِ رُوَا كَنْنيدَ وَرُوز جَمْعَه خُويْش رَا بَه بَهْتَرِيْنَ عَطْر هَايْتَان بِيَا لِيِيدَ.

21 231 أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَطَّارٍ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ وَآوَا مِنْ مَعَاوِيَةَ بْنِ حَكِيمٍ وَمَعَاوِيَةَ مِنْ مَعْمَرِ بْنِ

معاویه بن حکیم عن معمر بن خلاد عن ابي الحسن عليه السلام قال لا ينبغي للرجل ان يدع الطيب في كل يوم فان لم يقدر فيوم و يوم لا فان لم يقدر ففي كل جمعه و لا يدع ذلك

22 232 حدثنا أبو الحسن علي بن عيسى المجاور في مسجد الكوفة قال حدثنا إسماعيل بن علي بن رزين ابن أخي دعبل بن علي الخزاعي عن أبيه قال حدثنا الإمام أبو الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال حدثني أبي موسى بن جعفر قال حدثني أبي جعفر بن محمد قال حدثني أبي محمد بن علي قال حدثني أبي علي بن الحسين قال حدثني أبي الحسين بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب عليهم السلام قال إن رسول الله تلاءم هذه الآية لا يتوتى أصحاب النار و أصحاب الجنة أصحاب الجنة فقال صلى الله عليه و آله أصحاب الجنة من أطاعني و سلم لعلي بن أبي طالب عليه السلام بعدى و أقر بولايته و أصحاب النار من سخط الولايه و نقض العهد و قاتله بعدى

خلاد روایت می کند که امام رضا علیه السلام فرمود: برای مرد سزاوار نیست که هر روز عطر نزند و اگر نمی تواند، یک روز در میان بزند و اگر نمی تواند، جمعه ها را عطر بزند و آن را ترک نکند.

22 232 ابو الحسن علی بن عیسی مجاور مسجد کوفه از اسماعیل بن علی بن رزین، برادرزاده دعبل بن علی خزاعی از پدرش از امام رضا علیه السلام و ایشان از پدر گرامیش امام کاظم علیه السلام و آن جناب از امام صادق علیه السلام و ایشان از امام باقر علیه السلام و ایشان از امام سجاد علیه السلام و آن حضرت از امام حسین علیه السلام از پدر گرامی اش امیر المؤمنین علیه السلام روایت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود: «مساوی نیستند اصحاب بهشت و اصحاب دوزخ؛ اصحاب بهشت فوزیافتگانند» سپس فرمود: اصحاب بهشت آناند که مرا اطاعت کنند و نسبت به علی بن ابی طالب پس از من تسلیم باشند و به ولایت او اقرار کنند و اصحاب دوزخ آناند که از ولایت او خشمگین باشند و پیمان او را نقض کنند و با او بجنگند بعد از مرگ من.

23 233 حدّثنا أبي رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه عن محمّد بن عیسی بن عبید عن سلیمان بن حفص المرزوی قال كتب إلیّ أبو الحسن علیه السّلام قل فی سجده الشّکر مائه مرّه شکرا شکرا وإن شئت عفوا عفوا

قال مصنف هذا الكتاب لقی سلیمان بن حفص موسی بن جعفر و الرضا علیهم السّلام جمیعا و لا أدری هذا الخبر عن أيهما هو

24 234 حدّثنا أبي رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه عن یعقوب بن یزید عن الحسن بن علیّ الوشاء قال سمعت الرّضا علیه السّلام یقول إذا نام العبد و هو ساجد قال اللّٰه تبارک و تعالیّ عبدی قبضت روحه و هو فی طاعتی

25 235 حدّثنا علیّ بن عبد اللّٰه الوّراق رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا علیّ بن محمّد بن 23 233 مرحوم والد از سعد بن عبد اللّٰه از محمد بن عیسی بن عبید از سلیمان بن حفص مرزوی روایت می کند که امام ابو الحسن علیه السّلام برای من نوشت: در سجده شکر صد مرتبه «شکرا شکرا» بگو و اگر خواستی صد مرتبه «عفوا، عفوا».

مصنف گوید: سلیمان بن حفص، امام کاظم و امام رضا علیهم السّلام هر دو را درک نموده است و نمی دانم این حدیث از کدام ایشان است.

24 234 مرحوم والد از سعد بن عبد اللّٰه از یعقوب بن یزید از حسن بن علی و شاء روایت می کند: از امام رضا علیه السّلام شنیدم که می فرمود: هنگامی که بنده در سجده به خواب رود، خداوند تبارک و تعالیّ می گوید: روح بنده ام را قبض کرده ام، در حالی که در طاعت من است.

25 235 علی بن عبد اللّٰه وّراق از علی بن محمد بن مهرویه قزوینی روایت می کند و او نیز از

مهروه القزوينی قال حدّثنا داود بن سليمان الغازی عن أبي الحسن علی بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه عن آباءه عن أمير المؤمنين عليهم السلام أنه قال الدنیا کلّها جهل إلا مواضع العلم و العلم کلّه حجه إلا ما عمل به و العمل کلّه رياء إلا ما كان مخلصا و الإخلاص علی خطر حتّى ينظر العبد بما يختم له

236 26 حدّثنا محمد بن عمر الحافظ البغدادی قال حدّثنا أبو محمد الحسن بن علی الممتّع قال حدّثنا حمدان بن المختار قال حدّثنا محمد بن خالد البرقی قال حدّثني سيدي أبو جعفر محمد بن علی عليه السلام عن أبيه علی بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر عليه السلام قال حدّثني الأجلح الكندي عن ابن بريده عن أبيه أن النبي صلی الله عليه و آله قال علی إمام کلّ مؤمن بعدی

237 27 حدّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقانی قال حدّثنا أحمد بن محمد بن داود بن سليمان غازی و او از حضرت رضا عليه السلام که ایشان به نقل از پدر بزرگوارش به نقل از پدران گرامیشان به نقل از امیر المؤمنین عليهم السلام که فرمود: دنیا سراسر جهل است، مگر مواضع علم و علم نیز حجتی خواهد بود، مگر آن که بدان عمل شود و عمل در معرض ریا است، مگر آن که خالص باشد و اخلاص نیز در معرض خطر است تا عاقبت آدمی چه باشد.

236 26 محمد بن عمر حافظ بغدادی از ابو محمد حسن بن علی ممتّع از حمدان بن مختار از محمد بن خالد برقی از امام محمد جواد از پدر گرامی اش امام رضا از پدر گرامی اش امام کاظم عليهم السلام و ایشان از اجلح کندی از ابن بریده از پدرش از رسول خدا صلی الله عليه و آله روایت کرد که حضرت فرمود:

علی علیه السلام امام هر مؤمنی پس از من است.

237 27 محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی از احمد بن محمد بن سعید کوفی روایت کرد که

سعيد الكوفي قال حدثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال سجده بعد الفريضة شكرا لله تعالى ذكره علي ما وفق له العبد من أداء فريضته وأدنى ما يجزى فيها من القول أن يقال شكرا لله شكرا لله ثلاث مرّات قلت فما معنى قوله شكرا لله قال يقول هذه السجده منّي شكرا لله عزّ وجلّ علي ما وقّفتي له من خدمته و أداء فرائضه و الشكر موجب للزيادة فإن كان في الصلاه تقصير لم يتم بالتوافل تم بهذه السجده

238 28 حدثنا أبي رضی الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن يعقوب بن يزيد عن إسماعيل بن موسى عن أخيه علي بن موسى الرضا عن أبيه عن جدّه عليهم السلام قال:

سئل علي بن الحسين عليه السلام ما بال المتهجّدين بالليل من أحسن الناس وجها؟

قال: لأنهم خلوا بالله فكساهم الله من نوره.

او از علي بن حسن بن علي بن فضال و او از پدرش از امام رضا عليه السلام روایت کرد که فرمود: سجده بعد از هر نماز، شکر خداوند تعالی است بر این که او را به ادای فريضه اش توفيق عطا کرده است و کمتر گفتار مجاز در آن شكرا لله، شكرا لله است سه بار! گفتیم: معنی شكرا لله چیست؟ فرمود: یعنی فرد می گوید: این سجده من شکر خداوند عزّ و جل است به خاطر این که مرا بر خدمت خویش و ادای فرایضش موفق کرد. این شکر موجب زیادت است، پس اگر در نماز کوتاهی شده باشد، به نحوی که با نوافل تمام نشود، به این سجده تمام می گردد.

238 28 مرحوم والد از سعد بن عبد الله از يعقوب بن يزيد از اسماعيل برادر امام رضا عليه السلام از امام رضا عليه السلام از پدر گراميش از جدش عليهم السلام نقل می کند که از امام سجاده عليه السلام پرسیدند: از چه رو شب زنده داران، چهره نیکوتری از باقی مردمان دارند؟ فرمود: برای این که ایشان برای خدا خلوت کردند و خدا نیز ایشان را به نور خود پوشاند.

239 29 حدّثنا أبو رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا محمّد بن یحیی العطار عن محمّد بن الحسین بن أبی الخطّاب عن علیّ بن أسباط عن محمّد بن علیّ بن أبی عبد اللّٰه عن أبی الحسن علیه السّلام فی قول اللّٰه عزّ و جلّ و رهبانیّه ابتدعوها ما کتبتها علیهم إلاّ ابتغاء رضوان اللّٰه قال صلاه اللّیل

240 30 حدّثنا محمّد بن القاسم الأسترآبادی المفسّر رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا یوسف بن محمّد بن زیاد و علیّ بن محمّد بن سیّار عن أبویهما عن الحسن بن علیّ بن محمّد بن علیّ بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن أبی طالب علیهم السّلام عن أبیه عن جدّه علیهم السّلام قال جاء رجل إلى الرّضا علیه السّلام فقال له یا ابن رسول اللّٰه أخبرنی عن قول اللّٰه عزّ و جلّ الحمد لله ربّ العالمین ما تفسیره فقال لقد حدّثنی أبی عن جدی عن الباقر عن زین العابدین عن أبیه علیه السّلام أنّ رجلا جاء إلى 239 29 مرحوم والد از محمد بن یحیی عطار از محمد بن حسین بن ابی خطاب از علی بن اسباط از محمد بن علی بن ابی عبد اللّٰه از امام رضا علیه السّلام روایت می کند که درباره قول خداوند عزّ و جل در آیه «و رهبانیّی که ابتدا کردند و ما بر ایشان نوشته بودیم، مگر برای جلب خشنودی خدا» فرمود: نماز شب منظور است.

240 30 محمد بن قاسم استرآبادی مفسّر از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار از پدرانشان از امام حسن عسکری علیه السّلام از پدرش امام هادی علیه السّلام از جدّش روایت می کند که شخصی نزد حضرت رضا علیه السّلام آمد و عرض کرد: یا بن رسول اللّٰه! مرا از تفسیره آیه مبارکه «الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ» خبر ده! فرمود: پدرم از جدم از امام باقر از امام سجّاد از سید الشهداء علیهم السّلام روایت کرد که شخصی نزد امیر المؤمنین علیه السّلام آمده، عرض کرد: از تفسیر آیه مبارکه «الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ» مرا خبر ده!

أمیر المؤمنین علیه السلام فقال أخبرنی عن قول الله عزّ وجلّ الحمد لله ربّ العالمین ما تفسیره فقال الحمد لله هو أن عرّف عباده بعض نعمه علیهم جملاً إذ لا یقدرون علی معرفه جمیعها بالتّفصیل لأنّها أكثر من أن تحصی أو تعرف فقال لهم قولوا الحمد لله علی ما أنعم به علینا ربّ العالمین و هم الجماعات من کلّ مخلوق من الجمادات و الحيوانات و أمّا الحيوانات فهو یقلبها فی قدرته و یغذوها من رزقه و یحوّطها بکنفه و یدبّر کلاً منها بمصلحته و أمّا الجمادات فهو یمسکها بقدرته و یمسک المتّصل منها أن یتهافت و یمسک المتهافت منها أن یتلاصق و یمسک السّماء أن تقع علی الأرض إلاّ یأذنه و یمسک الأرض أن تنخسف إلاّ بأمره إنّه بعباده لرؤف رحیم.

و قال علیه السلام ربّ العالمین مالکهم و خالقهم و سائق أرزاقهم إلیهم من حیث یعلمون و من حیث لا یعلمون فالرزق مقسوم و هو یأتی ابن آدم علی أیّ سیره سارها من الدّینا لیس تقوی متّق بزائده و لا فجور فاجر بناقصه و بینه و بینه ستر و هو طالبه فلو أنّ أحدکم یفرّ من رزقه لطلبه فرمود: الحمد لله این است که خداوند بعضی از نعمت هایش را به نحو اجمال به بندگانش شناساند، زیرا که قادر بر شناخت جمیع آن ها به تفصیل نبودند، چرا که از حیطه شمارش و شناخت خارج است. پس گفت که بگوئید: «الحمد لله بر آن چه که بر ما ربّ العالمین انعام کرد» و آن شامل جماعتی از حیوانات و جمادات است. حیوانات را با قدرت خویش می چرخاند، از خوان خویش روزی می دهد و در کنف حمایت خویش احاطه می کند و هرکدام از ایشان را به مصلحت خویش تدبیر می نماید. اما جمادات، پس ایشان را به قدرت خویش حفظ می کند، از به هم ریختن آن چه را که به هم متصلند، جلوگیری می نماید و از به هم چسبیدن آن چه از هم سوائند نیز. آسمان را از این که بر زمین افتد، نگاه می دارد و زمین را نیز از این که فرورود، مگر آن جا که امر او صادر شود. چرا که او نسبت به بندگانش رؤوف و رحیم است. سپس فرمود: ربّ العالمین، یعنی مالک و خالق و روزی ده ایشان، از طریقی که بدانند یا ندانند. روزی قسمت شده است و بر بنی آدم خواهد آمد، هرگونه که زندگی کند. تقوای متقی آن را زیاد نخواهد کرد و فجور فاجر از آن نخواهد کاست. بین آدمی و روزی او پرده ای است و آدمی به دنبال روزی است. هرگاه

رزقه كما يطلبه الموت فقال الله جلّ جلاله قولوا الحمد لله على ما أنعم به علينا و ذكرنا به من خير في كتب الأولين قبل أن نكون ففي هذا إيجاب على محمد و آل محمد صلى الله عليه و آله و على شيعتهم أن يشكروه بما فضلهم و ذلك أن رسول الله صلى الله عليه و آله قال لما بعث الله عزّ و جلّ موسى بن عمران عليه السلام و اصطفاه نجياً و فلق له البحر و نجّى بنى إسرائيل و أعطاه التوراه و الألواح رأى مكانه من ربّه عزّ و جلّ فقال يا ربّ لقد أكرمتني بكرامه لم تكرم بها أحدا قبلي فقال الله جلّ جلاله يا موسى أما علمت أن محمداً عندي أفضل من جميع ملائكتي و جميع خلقي.

قال موسى عليه السلام يا ربّ فإن كان محمد صلى الله عليه و آله أكرم عندك من جميع خلقك فهل في آل الأنبياء أكرم من آلي قال الله جلّ جلاله يا موسى أما علمت أن فضل آل محمد على جميع آل النبيين كفضل محمد على جميع المرسلين فقال موسى يا ربّ فإن كان آل محمد كذلك فهل في أمم الأنبياء أفضل عندك من أممي ظللت عليهم الغمام و أنزلت عليهم المنّ و از روزی خویش بگریزد، چون مرگ که به دنبال وی خواهد آمد، در پی او می آید. پس خداوند فرمود بگوئید الحمد لله بر آن چه خداوند بر ما انعام کرد و ما را از قبل از وجود در کتب گذشتگان به نیکی یاد کرد. و این بر محمد صلى الله عليه و آله و آل محمد عليهم السلام و شيعه ايشان شکر خدای را به خاطر تفضيلشان واجب می کند و آن از این روست که رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود:

چون خداوند موسى را مبعوث فرموده و او را به عنوان نجاگر خویش برگزید، دریا را برایش شکافت و به دست او بنی اسرائیل را نجات داد، و تورات و الواح را بر او نازل ساخت و موسى مکانت خویش را نزد حق تعالی مشاهده کرد، عرض کرد: خدایا، ما را به کرامتی گرامی داشتی که قبل از من هیچ یک از عالمیان را نبخشیده بودی، خطاب رسید که ای موسى! آیا ندانسته ای که محمد بنده من برتر از تمامی بندگان و فرشتگان من است؟ موسى گفت:

خدایا اگر محمد نزد تو برتر است، آیا در آل انبیا، از خاندان نزد تو برتری هست؟ خطاب شد: ای موسى آیا ندانسته ای که برتری آل محمد بر خاندان انبیا، چونان برتری محمد بر تمام مرسلین است؟ موسى عرض کرد: خدایا اگر آل محمد چنانند، آیا امتی از امت های انبیا بر امت من برتری دارند، چراکه ابر را بر ایشان سایه سار ساختی و من و سلوی بر ایشان

السَّلوى و فلقت لهم البحر فقال الله جلّ جلاله يا موسى أ ما علمت أنّ فضل أمّه محمّد على جميع الأمم كفضله على جميع خلقى.

فقال موسى عليه السلام يا ربّ ليتنى كنت أراهم فأوحى الله عزّ و جلّ إليه يا موسى إنّك لن تراهم و ليس هذا أوان ظهورهم و لكن سوف تراهم فى الجنّات جنّات عدن و الفردوس بحضرة محمّد فى نعيمها يتقلّبون و فى خيراتها يتحبّبون أفتحّب أنّ أسمعك كلامهم فقال نعم إلهى قال الله جلّ جلاله قم بين يدىّ و اشدّد مئزرک قیام العبد الذّلیل بین یدی الملک الجلیل ففعل ذلك موسى فنادى ربّنا عزّ و جلّ يا أمّه محمد فأجابوه كلّهم و هم فى أصلاب آبائهم و أرحام أمّهاتهم لبّیک اللّهمّ لبّیک لا شریک لا شریک لك لبّیک إنّ الحمد و النّعمه و الملک لك لا شریک لك قال فجعل الله عزّ و جلّ تلك الإجابة شعار الحاجّ.

ثمّ نادى ربّنا عزّ و جلّ يا أمّه محمّد إنّ قضائى علیکم أنّ رحمتى سبقت غضبى و عفوى قبل عقابى فقد استجبت لكم من نازل فرمودى و دریا را برایشان شکافتی؟ خداوند فرمود: ای موسى! آیا ندانسته ای که برترى امت محمد بر جميع امم، چونان برترى او بر تمام مخلوقات من است؟ موسى عرض کرد: ای کاش می شد بینمشان! خداوند وحى فرمود: ایشان را نخواهی دید و اکنون زمان ظهور ایشان نیست. لكن ایشان را در بهشت عدن و فردوس نزد محمد، آنگاه که در نعمت های آن بگردند و در خیرات آن گردش کنند، مشاهده خواهی کرد. آیا دوست داری صدای ایشان را بشنوی؟ عرض کرد: بله خدای من! خطاب کرد: در پیشگاه من بایست و لباس خودت را جمع کن، چون ایستادن بنده ذلیل در پیشگاه ربّ جلیل. چون موسى چنین کرد:

پروردگار ما صدا زد: ای امت محمد! پس تمامی ایشان در اصلاب پدران و ارحام مادرانشان پاسخ دادند: لبّیک! اللّهم لبّیک! لا شریک لك لبّیک! إنّ الحمد و النّعمه و الملک لك، لا شریک لك! پس خدای تعالی این پاسخ را شعار حاجیان قرار داد.

سپس خدای ندا داد: ای امت محمد! همانا بر شما حکم کردم که رحمتم بر غضبم پیشی گیرد و عفوم بر انتقامم! شما را اجابت کردم

قبل أن تدعوني وأعطيتكم من قبل أن تسألوني من لقيني منكم بشهادة أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأن محمدا عبده ورسوله صادق في أقواله محقق في أفعاله وأن علي بن أبي طالب أخوه وصيّه من بعده ووليّه و يلتزم طاعته كما يلتزم طاعه محمّد وأن أولياءه المصطفين الطاهرين المطهرين المنبئين بعجائب آيات الله و دلائل حجج الله من بعدهما أولياؤه أدخلته جنّتي وإن كانت ذنوبه مثل زبد البحر قال عليه السلام فلما بعث الله عزّ وجلّ نبينا محمّدا صلّى الله عليه وآله قال يا محمّد و ما كنت بجانب الطور إذ نادينا أمتك بهذه الكرامه ثمّ قال عزّ وجلّ لمحمّد صلّى الله عليه وآله قل الحمد لله ربّ العالمين على ما اختصّني به من هذه الفضيله و قال لأمتّه قولوا أنتم الحمد لله ربّ العالمين على ما اختصّنا به من هذه الفضائل.

31 241 حدّثنا أبي رضی الله عنه قال حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن أبيه عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر البزنطيّ قال سألت پیش از این که مرا بخوانید و به شما قبل از درخواست شما عطا کردم. و آن که از شما مرا دیدار کند با شهادت صادقانه بر لا اله الا الله وحده لا شریک له و أنّ محمدا عبده ورسوله، به زبان و کردار بر حقیقت، و نیز این که علی بن ابی طالب، برادر و وصی پیامبر و نیز ولیّ اوست و طاعت او را چون طاعت رسول بدانند و نیز اولیای منتخب پاک و پاکیزه را که به عجایب نشانه های خداوند و دلایل حجت او برگزیده هستند، پس از آن دو، اولیای خود بدانند، او را داخل بهشت می کنم، گرچه گناهانش چون کف دریاها باشد. سپس امام فرمود:

چون خدا محمد صلّى الله عليه وآله را به رسالت برگزید، فرمود:

یا محمد! آن گاه که ما امت تو را به این کرامت ندا کردیم، در کنار طور نبودى، سپس خدا به محمد صلّى الله عليه وآله فرمود: بگو «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» به خاطر اختصاص من به این فضیلت» و به امت فرمود: بگوید «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» به خاطر اختصاصی که به ما داد از این فضایل».

31 241 مرحوم والد از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی روایت می کند که گفت: از امام رضا علیه السلام

أبا الحسن الرضا عليه السلام عن الحرم وأعلامه كيف صار بعضها أقرب من بعض وبعضها أبعد من بعض فقال إن الله عز وجل لما أهبط آدم من الجنة أهبط على أبي قبيس فشكا إلى ربه عز وجل الوحشه وأنه لا يسمع ما كان يسمع في الجنة فأهبط الله عز وجل إليه ياقوته حمراء فوضعها في موضع البيت فكان يطوف بها آدم عليه السلام وكان ضوءها يبلغ موضع الأعلام فعلمت الأعلام على ضوءها فجعله الله حرما

حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أبي همام إسماعيل بن همام عن أبي الحسن الرضا عليه السلام نحو هذا وحدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن معروف عن صفوان بن يحيى قال سئل أبو الحسن عليه السلام عن الحرم وأعلامه فذكر مثله سواء

پرسیدم: چرا علامات حرم امن الهی، در مکان های مختلف قرار دارد؟ بعضی نزدیک تر و بعضی دورتر؟ فرمود: چون خداوند آدم را از بهشت بیرون راند، او را بر کوه ابوقبیس فرو آورد. آدم به خداوند از وحشت شکایت کرد و این که دیگر آوای موزون بهشتی را نمی شنود. خداوند نیز یاقوتی سرخ فرو فرستاد. آدم آن را در محل حرم نصب کرد و بر گرد آن طواف می نمود. نور آن یاقوت تا هرکجا که گرفت، علامت حرم از روی آن شناخت و محدوده نور خداوند محدوده حرم اعلام فرمود.

محمد بن حسن بن احمد بن وليد از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عيسى از ابى همام اسماعيل بن همام از امام رضا عليه السلام همين گونه نقل کرد. نیز محمد بن حسن بن احمد بن وليد از محمد بن حسن صفار از عباس بن معروف از صفوان بن يحيى نقل کرده که گفت: از امام رضا عليه السلام درباره حرم و اعلام آن پرسیدند، به همين گونه حديث را نقل فرمود.

و الرّناء لأنّ الله عزّ و جلّ يقول وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخَلَّدُ فِيهِ مُهَانًا إِلَّا مَنْ تَابَ وَ اليمين الغموس لأنّ الله عزّ و جلّ يقول إِنَّ الَّذِينَ يَسْتُرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ الْآيَةَ وَ الغلول يقول الله عزّ و جلّ وَ مَنْ يَعْدُلْ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَنْ يَكْتُمُهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَ شرب الخمر لأنّ الله عزّ و جلّ يقول وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ الْآيَةَ وَ يقول وَ مَنْ يَكْتُمُهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَ شرب الخمر لأنّ الله عزّ و جلّ عدل بها عباده الأوثان و ترك الصّلاه متعمداً أو شيئاً ممّا فرض الله عزّ و جلّ لأنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله قال من ترك الصّلاه متعمداً من غير عله فقد برئ من ذمه الله و ذمه رسوله و نقض العهد و قطيعه الرّحم لأنّ الله عزّ و جلّ يقول أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ.

خداوند: «هرکس چنین کند، مجازات سختی خواهد دید و عذاب او در قیامت دو برابر خواهد بود و همیشه با خواری در آن خواهد ماند؛ مگر آن که توبه کند». و دیگری قسم دروغ است، زیرا خداوند می فرماید: «آنان که پیمان به خدا و سوگند به او را به بهایی کم می فروشند، در آخرت بهره ای نخواهند داشت.» و نیز خیانت است، چراکه می فرماید: «آن که خیانت کند را در قیامت با خیانتش خواهد آورد.» و منع زکات واجب است، زیرا خدا می فرماید: «روزی که اموال در جهنم گداخته و با آنها پیشانی، پهلو و پشتهایشان داغ زده می گردد. این همان است که اندوخته بودید.» و شهادت دروغ و کتمان شهادت، زیرا خدا می فرماید: «آنان که شهادت باطل می دهند...» و نیز می فرماید: «هرکس شهادت را کتمان کند، قلبش گنهکار است.» و نوشیدن شراب، زیرا خدا آن را همسان پرستش بت قرار داده است، و ترک نماز از روی عمد یا یکی از واجبات خداوند، زیرا رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: کسی که نماز را متعمداً بدون دلیل ترک کند، از ذمه خدا و رسولش خارج است. و نقض عهد و قطع رحم، زیرا خدا می فرماید: «بر ایشان باد لعنت و سرای بد».

قال فخرج عمرو بن عبید و له صراخ من بکائه و هو یقول هلک و اللّٰه من قال برأیه و نازعکم فی الفضل و العلم

243 33 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا علیّ بن سلیمان الرّازی قال حدّثنا محمّد بن الحسین بن أبی الخطّاب عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر البزنطی عن أبی الحسن الرّضا علیه السّلام قال قلت کیف کان أوّل الطّیب فقال لی ما یقول من قبلکم فیہ قلت یقولون إنّ آدم لمّا هبط بأرض الهند فبکی علی الجنّه سألت دموعه فصارت عروقاً فی الأرض فصارت طیبا فقال لیس كما یقولون و لكن حواء كانت تغلّف قرونها من أطراف شجر الجنّه فلمّا هبطت إلی الأرض و بلیت بالمعصیه رأّت الحیض فأمرت بالغسل فنقضت قرونها فبعث اللّٰه عزّ و جلّ ریحا طارت به و خفضته فذرت حیث شاء اللّٰه عزّ و جلّ فمن ذلک الطّیب

راوی می گوید: عمرو بن عبید خارج شد، در حالی که صدای او به گریه و ناله بلند بود و می گفت: به خدا سوگند هلاک شد کسی که به رأی خویش صحبت کرد و با شما در فضل و علم منازعه نمود.

243 33 مرحوم والد از علی بن سلیمان رازی از محمد بن حسین بن ابی خطاب از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی روایت می کند: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم: اولین عطر چگونه به وجود آمد؟ فرمود: از سوی شما چه می گویند؟ عرض کردم: می گویند: چون آدم به زمین هند فرود آمد، به خاطر بهشت گریست. پس اشک او در زمین ریشه کرد و عطر شد. حضرت فرمود: چنین نیست، بلکه حواء، موهای خویش را با برگ های بهشتی می بست. چون به زمین آمده به معصیت مبتلا شد، حیض گردید. پس به غسل امر شد. چون موها را گشود، خداوند عزّ و جل بادی فرستاد، آن ها را حرکت داد و پراکند و در هر کجا که خدا فرمان داده بود، قرار داد و از آن جا عطر به وجود آمد.

244 34 حدّثنا محمّد بن أحمد بن السّنانی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا محمّد بن أبی عبد اللّٰه الكوفیّ قال حدّثنا سهل بن زیاد الآدمیّ عن عبد العظیم بن عبد اللّٰه الحسنیّ قال حدّثنی علیّ بن محمّد العسکریّ عن أبیه محمّد بن علیّ عن أبیه الرّضا عن أبیه موسی بن جعفر عن أبیه علیهم السّلام قال یکره للرجل أن یجامع فی أوّل لیلہ من الشّهر و فی وسطه و فی آخره فإنّه من فعل ذلك خرج الولد مجنوناً ألا ترى أنّ المجنون أكثر ما یصرع فی أوّل الشّهر و وسطه و آخره و قال علیہ السّلام من تزوّج و القمر فی العقرب لم یر الحسنی و قال علیہ السّلام من تزوّج فی محاق الشّهر فلیسلّم لسقط الولد

245 35 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا أحمد بن إدريس قال حدّثنا محمّد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعریّ عن محمّد بن عیسی بن عبید رفعه إلى أبی الحسن 244 34 محمّد بن احمد سنانی گوید: محمّد بن ابی عبد اللّٰه کوفی گفت حدیث کرد برای ما سهل بن زیاد آدمی: از عبد العظیم بن عبد اللّٰه حسنی روایت کرده که گفت: روایت کرد برای ما علی بن محمّد عسکری از پدرش محمّد بن علی از پدرش علی بن موسی الرضا از پدرش موسی بن جعفر از پدرش علیهم السّلام که فرمود:

مکروه است که مرد مجامعت کند در شب اوّل ماه و در وسط ماه و آخر آن؛ زیرا که هر که این کار کند فرزند مجنون برآید. نمی بینی که مجنون غالباً در اوّل ماه و وسط و آخر آن مصروع گردد. و فرمود: هر که زن خواهد در حالی که قمر در عقرب باشد خوبی نبیند و هر که زن خواهد در محاق ماه باید تن در دهد به ساقط شدن فرزند.

245 35 پدرم از احمد بن ادريس گوید: روایت کرد برای ما محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از محمّد بن عیسی بن عبید که گفت: امام رضا علیه السّلام فرمود:

چون بنده دزدی کند، خدا کار او را مستور دارد

الرّضا عليه السّلام أنّه قال لا يزال العبد يسرق حتّى إذا استوفى ثمن ديه يده أظهره الله عليه.

36 246 حدّثنا أبى رضى الله عنه قال حدّثنا القاسم بن محمّد بن على بن إبراهيم النّهاوندى عن صالح بن راهويه عن أبى حيّون مولى الرّضا عليه السّلام قال نزل جبرئيل على النّبىّ صلّى الله عليه وآله فقال يا محمّد إنّ ربك يقربك السّلام ويقول إنّ الأبكار من النّساء بمنزله الثّمرة على الشّجر فإذا أئبع الثّمرة فلا دواء له إلاّ اجتنأوه وإلاّ أفسدته الشّمس وغيّرت الرّيح وإنّ الأبكار إذا أدركن ما يدركن النّساء فلا دواء لهنّ إلاّ البعول وإلاّ لم يؤمن عليهنّ الفتنه فصعد رسول الله صلّى الله عليه وآله المنبر فخطب النّاس ثمّ أعلمهم ما أمرهم الله به فقالوا ممّن يا رسول الله فقال من الأكفاء فقالوا ومن الأكفاء فقال المؤمنون بعضهم أكفاء بعض ثمّ لم ينزل حتّى زوّج ضباعه بنت زبير بن عبد المطلب لمقداد بن أسود ثمّ قال أيّها النّاس إنّما زوّجت ابنة عمّى المقداد ليتضع النّكاح

آن قدر که بهای دست خود را تمام کند پس خدای عزّ و جل او را گرفتار سازد تا دستش بیرند.

36 246 پدرم از قاسم بن محمد بن علی بن ابراهیم نهاوندی از صالح بن راهویه از ابی حیّون مولای امام رضا علیه السّلام روایت کرده: امام رضا علیه السّلام فرمود:

جبرئیل علیه السّلام بر نبی صلّى الله عليه وآله فرود آمد و گفت: یا محمد! رب تو، تو را سلام می رساند و می گوید: زنان باکره به منزله میوه هستند بر درخت، هرگاه میوه رسید علاجی نیست مگر چیدن آن و اگر نه آفتاب آن را فاسد می گرداند و تغیر می دهد و دختران چون به حد زنی رسیدند دوایی نیست ایشان را مگر شوهر وگرنه از فتنه ایمن نباشند. پس بر منبر رفت برای مردم خطبه خواند و بعد از آن ایشان را اعلام نمود به آن چه خدای عزّ و جل ایشان را امر کرده بود. گفتند: دختران را به چه کس بدهیم؟ فرمود: به هم کفوشان و کسی که مناسب ایشان باشد. گفتند: هم کفو کیست؟ فرمود: مؤمنان کفو یکدیگرند و فرود نیامد از منبر تا ضباعه دختر زبیر بن عبد المطلب را به مقداد بن الاسود تزویج نمود.

بعد از آن فرمود: ای مردمان من دختر عمّ خود را به مقداد تزویج نمودم تا نکاح برای شما آسان گردد.

247 37 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا عبد اللّٰه بن جعفر الحمیری عن الرّیان بن الصّلت قال جاء قوم بخراسان إلى الرّضا علیه السّلام فقالوا إنّ قوما من أهل بیتک يتعاطون أمورا قبیحه فلو نهیتهم عنها فقال لا أفعل فقیل و لم قال لأنّی سمعت أبی يقول التّصحیحہ خشنه

248 38 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن أبیه عن أبی حیّون مولى الرّضا علیه السّلام قال من ردّ متشابہ القرآن إلى محکمہ هدی إلى صراط مستقیم ثمّ قال إنّ فی أخبارنا متشابها کمتشابہ القرآن و محکما کمحکم القرآن فردّوا متشابها إلى محکمها و لا تتّبعا متشابها دون محکمها فتضلّوا

249 39 حدّثنا محمّد بن ابراهیم بن إسحاق الطّالقانی قال حدّثنا أحمد بن محمّد بن 247 37 پدرم از عبد اللّٰه بن جعفر حمیری گوید:

ریان بن الصّلت گفت: قومی به خراسان نزد امام رضا علیه السّلام آمده و گفتند: قومی از اهل بیت کارهای ناخوش می کنند، اگر ایشان را از آن نهی کنی به موقع باشد. فرمود: نهی نمی کنم.

گفتند: چرا؟ فرمود: از پدرم شنیدم که فرمود:

نصیحت ناخوشایند است.

248 38 پدرم از علی بن ابراهیم از پدرش از ابی حیّون مولای امام رضا علیه السّلام گوید: امام رضا علیه السّلام فرمود: هر که بازگرداند متشابہ قرآن را به محکم آن، راه یافته است به صراط مستقیم. سپس فرمود: در خبرهای ما متشابہ هست همچو متشابہ قرآن، و محکم هست همچو محکم قرآن، پس بازگردانید متشابہ آن ها را به محکم آن ها، نه آن که متابعت کنید متشابہ آن ها را بدون بازگرداندن به محکم را، پس گمراه گردید.

249 39 محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید:

روایت کرد برای ما احمد بن محمّد بن سعید

سعيد الهمداني عن علي بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال من صام أول يوم من رجب رغبه في ثواب الله عز وجل وحببت له الجنة و من صام يوما في وسطه شفع في مثل ربيعته و مضر و من صام في آخره جعله الله عز وجل من ملوك الجنة و شفعه في أبيه و أمه و ابنه و ابنته و أخته و أخيه و عمه و عمته و خاله و خالته و معارفه و جيرانه و إن كان فيهم مستوجبا للثأر

250 40 حدثنا محمد بن القاسم المعروف بأبي الحسن المفسر الجرجاني رضي الله عنه قال حدثنا يوسف بن محمد بن زياد و علي بن محمد بن سييار عن أبيهما عن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله [لأصحابه] لبعض أصحابه ذات يوم يا عبد الله أحب في الله و أبغض في الله و وال في الله و عاد في الله فإنه از علي بن حسن بن علي بن فضل از پدرش که گفت: امام رضا عليه السلام فرمود: هر که روزه دارد روز اول ماه رجب را از روی رغبت در ثواب خداوند، واجب کند برای او جنت و هر که روزه دارد روزی از اواسط ماه رجب را، شفاعت او قبول شود در قومی به شمار قبيله ربيعته و مضر، هر که روزه دارد روزی از آخر رجب را، خداوند او را از ملوک جنت گرداند و شفاعت او قبول کند درباره مادر، پدر، پسر، برادر، خواهر، عمو، عمه، دایی و خاله اش و آشنایان و همسایگانش، هر چند بعضی از ایشان مستوجب آتش باشند.

250 40 محمد بن قاسم معروف به ابی الحسن مفسر جرجانی گوید: روایت کرد برای ما یوسف بن محمد بن زیاد از علی بن محمد بن سیار از پدرانشان از حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب از آباء گرامیش علیهم السلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی به بعضی از اصحاب فرمود: یا عبد الله دوست دار در راه خدا و دشمن دار در راه خدا، موالات کن در راه خدا و معادات کن در راه خدا؛ زیرا به

لا تتال ولايه الله إلا بذلك ولا يجد رجل طعم الإيمان وإن كثرت صلاته وصيامه حتى يكون كذلك وقد صارت مواخاه الناس يومكم هذا أكثرها في الدنيا عليها يتوادون وعليها يتباغضون وذلك لا يغني عنهم من الله شيئا فقال له وكيف لي أن أعلم أنني قد واليت وعاديت في الله عز وجل ومن ولي الله حتى أوليه ومن عدوه حتى أعاديه فأشار رسول الله إلى علي عليه السلام فقال أ ترى هذا فقال بلى قال ولي هذا ولي الله فواله و عدو هذا عدو الله فعاده و وال ولي هذا و لو أنه قاتل أبيك و ولدك و عاد عدو هذا و لو أنه أبوك و ولدك

41 251 حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق رضي الله عنه قال حدثنا أحمد بن محمد الهمداني قال أخبرنا علي بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه قال سمعت علي بن موسى الرضا عليه السلام يقول من استغفر الله تبارك و تعالی في شعبان سبعين مره غفر الله له ذنوبه و لو كانت مثل عدد النجوم

ولایت خدا جز به این طریق نتوان رسید و مرد طعم ایمان در نیابد هر چند نماز و روزه اش بسیار بود تا چنین نباشد و امروز اکثر برادری های مردم در امر دنیا است، بر سر دنیا با هم دوست و دشمن می شوند و این دوستی و دشمنی ایشان را از جانب خدا سودی نمی رساند. صحابی گفت: من چگونه بدانم که موالات و یا معادات من در راه خداست و چه دانم ولی خدا کیست تا با او موالات کنم و دشمن خدا کیست تا با او معادات کنم؟ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره کرد به علی بن ابی طالب علیه السلام و فرمود: این را می بینی. گفتم: بلی، فرمود: ولی این، ولی خداست پس با او موالات کن و دشمن این، دشمن خداست، پس با او معادات کن و دوست دار ولی این را، هر چند او قاتل پدر و فرزندت باشد و دشمن دار عدوی این را اگر چه پدر و فرزندت باشد.

41 251 محمد بن ابراهیم بن اسحاق گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد همدانی که گفت:

خبر داد ما را علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش که گفت: شنیدم علی بن موسی الرضا علیه السلام می فرمود: هر که استغفار کند در ماه شعبان هفتاد بار، خداوند گناهان او را بیامرزد هر چند به عدد ستارگان باشد.

252 42 حدّثنا حمزه بن محمّد بن أحمد بن جعفر بن محمّد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السّلام بقمّ فی رجب سنه تسع و ثلاثین و ثلاثمائه قال أخبرنا علی بن ابراهیم بن هاشم سنه سبع و ثلاثمائه عن أبیه عن علی بن معبد عن الحسین بن خالد عن أبی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السّلام عن أبیه عن آباءه عن علی علیه السّلام قال قال رسول الله صلّى الله عليه وآله من أحبّ أن یركب سفینه التّجاه و یستمسک بالعرّوه الوثقی و یعتصم بحبل الله المتین فلیوال علیّا بعدی و لیعاد عدوّه و لیأتّم بالأئمّه الهداه من ولده فإنهم خلفائی و أوصیائی و حجج الله علی الخلق بعدی و سادّه امتی و قاده الأتقیاء إلی الجنّه حزبههم حزبی و حزبی حزب الله عزّ و جلّ و حزب أعدائهم حزب الشّیطان

253 43 حدّثنا محمّد بن موسی بن المتوکل رضی الله عنه قال حدّثنا علی بن الحسین 252 42 حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام به سال 339 در قم گوید: خبر داد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش که گفت: امام رضا علیه السّلام از پدرانش نقل فرمود که رسول خدا صلّى الله علیه و آله فرمود: هرکس دوست دارد بر سفینه نجات سوار گردد و چنگ به عروه الوثقی زند و اعتصام به حبل المتین نماید، پس باید دوستدار باشد علی علیه السّلام را بعد از من، دشمن دارد دشمن او را و باید اقتدا به امامان راهنما نماید از فرزندان او که ایشان خلفا و اوصیای من و حجّت های خدا هستند بر خلق بعد از من، و بزرگان امت من هستند و پیشوایان متّقیان هستند به بهشت، حزب ایشان حزب من است و گروه من گروه خداوند عزّ و جلّ و گروه دشمنان ایشان گروه شیطانند.

253 43 محمد بن موسی بن متوکل گوید: روایت کرد برای ما علی بن حسین سعدآبادی از

السَّعْدِ أَبَادِيٍّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ دَخَلَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى هَارُونَ الرَّشِيدِ وَ قَدْ [اسْتَحْفَه] اسْتَحْفَه الْغَضَبُ عَلَى رَجُلٍ فَقَالَ إِنَّمَا تَغْضَبُ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَا تَغْضَبُ لَهُ بِأَكْثَرِ مِمَّا غَضِبَ عَلَى نَفْسِهِ.

254 44 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرَانَ النَّقَّاشُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْمُؤَدَّبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَأَلْتُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ لَيْلَةِ النَّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ قَالَ هِيَ لَيْلَةٌ يَعْتَقُ اللَّهُ فِيهَا الرَّقَابَ مِنَ النَّارِ وَ يَغْفِرُ فِيهَا الذَّنُوبَ الْكِبَارَ قُلْتُ فَهَلْ فِيهَا صَلَاةٌ زِيَادَةٌ عَلَى صَلَاةِ سَائِرِ اللَّيَالِي فَقَالَ لَيْسَ فِيهَا شَيْءٌ مَوْظَفٌ وَ لَكِنْ إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ تَتَطَوَّعَ فِيهَا بِشَيْءٍ فَعَلَيْكَ بِصَلَاةِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَكْثَرَ فِيهَا مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أَزْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ كَمَا كُتِبَ: رَوَيْتُ كَرْدَ بَرَايَ مَا عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ حَسَنِي أَزْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَزْ أَمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا فَرَمُودُ: مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بَرِ هَارُونَ دَاخِلَ شَدِّ، دِيدَ كَمَا غَضِبَ بَرِ مَرْدِيٍّ، أَوْ رَا أَزْ جَا بَرْدَهُ، فَرَمُودُ: بَرَايَ خَدَا غَضِبَ مِي كَنِيٍّ، پَسْ بِيَشْ أَزْ قَدْرِي كَمَا خَدَا بَرِ أَيْنِ مَوْرَدِ غَضِبَ مِي كَنَدُ، تُوْ غَضِبْنَاكَ مَشُوْ.

254 44 مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرَانَ نَقَّاشٌ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ مُؤَدَّبٌ گَوِينْدُ: رَوَايَتُ كَرْدَ بَرَايَ مَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ هَمْدَانِيٍّ كَمَا كُتِبَ:

رَوَايَتُ كَرْدَ بَرَايَ مَا عَلِيٍّ بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ أَزْ پِدْرَشُ كَمَا كُتِبَ: أَزْ أَمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَزْ شَبِّ نِيْمَهْ شَعْبَانَ پَرَسِيدَمُ، فَرَمُودُ: أَيْنِ شَبِيٍّ اسْتُ كَمَا أَزَادَ مِي كَنَدُ خَدَايَ عَزَّ وَ جَلَّ گَرْدَنَ هَا رَا أَزْ آتَشُ وَ مِي آمْرَزْدَ گَنَاهَانَ بَزْرَگَ رَا. گُفْتَمُ: أَيَا دَرِ آنِ نَمَازِي زَايِدَ بَرِ سَايِرِ شَبِّ هَا اسْتُ؟ فَرَمُودُ: دَرِ أُوْ چِيْزِي مَعِينِ نِيْسْتِ أَمَا أَگَرِ خَوَاهِي دَرِ أُوْ عِبَادَتِي گَزَارِي نَمَازَ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بَگَزَارَ وَ دَرِ آنِ ذِكْرَ خَدَا وَ اسْتِغْفَارَ وَ دَعَا بَسِيَارَ كَنَ

عزّ و جلّ و من الاستغفار و الدّعاء فإنّ أبی علیه السّلام کان یقول الدّعاء فیها مستجاب قلت له إنّ النّاس یقولون إنّها لیله الصّکاک فقال
تلك لیله القدر فی شهر رمضان

255 45 و بهذا الإسناد عن أبی الحسن الرّضا علیه السّلام عن أبیه عن آباءه عن علیّ علیهم السّلام قال قال رسول الله صلّی الله علیه و آله
إنّ شهر رمضان شهر عظیم یضاعف الله فیهِ الحسنات و یمحو فیهِ السيئات و یرفع فیهِ الدّرجات من تصدّق فی هذا الشّهر بصدقه غفر الله
له و من أحسن فیهِ إلى ما ملکت یمینه غفر الله له و من حسن فیهِ خلقه غفر الله له و من كظم فیهِ غیظه غفر الله له و من وصل فیهِ رحمه غفر
الله له. ثمّ قال علیه السّلام إنّ شهرکم هذا لیس كالشّهور إنّه إذا أقبل إليکم أقبل بالبرکه و الرّحمه و إذا أدبر عنکم أدبر بغفران الذّنوب هذا
شهر الحسنات فیهِ مضاعفه و أعمال الخیر فیهِ مقبوله من صلّی منکم فی هذا الشّهر لله عزّ و جلّ رکعتین يتطوّع بهما غفر الله له ثمّ قال علیه
السّلام إنّ الشّقیّ حقّ الشّقیّ من خرج عنه هذا زیرا پدرم می فرمود: دعا در آن شب اجابت می شود، عرض کردم می گویند: آن شب، شب
صکاک است، فرمود: شب صکاک، شب قدر در ماه رمضان است.

255 45 امام رضا علیه السّلام از آباء گرامیش از علی بن ابی طالب علیهم السّلام نقل می فرماید: رسول خدا صلّی الله علیه و آله
فرمود: ماه رمضان ماهی بزرگ است، خدای عزّ و جلّ در این ماه حسنات را مضاعف و سیئات را محو و درجات را رفیع می کند، در این
ماه هرکس چیزی تصدّق کند و به مملوک خود نیکی کند خدا او را بیامرزد و هرکه نیک سازد خلق خود را و فروخورد خشم خود را خدا او
را بیامرزد، هرکه صله کند در آن، رحم خود را خدای او را بیامرزد.

سپس فرمود: این ماه شما نه همچو سایر ماه هاست، چون روی می آورد با برکت و رحمت می آید و چون پشت می کند باز می گردد از
شما با غفران گناهان شما، این ماه است که حسنات در او مضاعف و اعمال خیر در او مقبول است. هرکه در این ماه دو رکعت نماز نافله
گزارد خدای عزّ و جلّ گناهان او را بیامرزد. سپس فرمود: شقیّ واقعی، کسی است که این ماه تمام شود و گناهانش

الشَّهْرَ وَلَمْ يَغْفِرْ ذُنُوبَهُ فَيُخْسِرُ حِينَ يَفُوزُ الْمُحْسِنُونَ بِجَوَائِزِ الرَّبِّ الْكَرِيمِ

256 46 حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمِ بْنِ سَبْعٍ وَثَلَاثُمِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَخِي وَوَزِيرِي وَصَاحِبُ لَوَائِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَنْتَ صَاحِبُ حَوْضِي مِنْ أَحَبِّكَ أَحَبَّنِي وَمِنْ أَبْغَضِكَ أَبْغَضَنِي

257 47 حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَمُحَمَّدُ بْنُ بَكْرَانَ النَّقَّاشُ وَمُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ تَذَكُّرٍ مَصَابِنَا فَبِكِي أَمْرِيذِهِ نَشُودُ، پَسِ زِيَانِ كَارِ مَانِدِ وَقْتِي كِه نِيكوكارانِ فِيرُوزِي مِي يَابَنْدِ بِه جَوَائِزِ پَرُورِدْگَارِ.

256 46 حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كَوَيْدُ: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمِ بْنِ سَالِ 309 كَقْتِ: رَوَايَتُ كَرْدِ پِدْرَمِ اَزِ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدِ اَزِ حُسَيْنِ بْنِ خَالِدِ اَزِ اِمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ اَزِ پِدْرَشِ اَزِ پِدْرَانِشِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اَزِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِه فَرَمُودُ:

رَسُولُ خِذَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُودُ: يَا عَلِيُّ تُو بَرَادَرِ مَن وَوَزِيرِ مَن وَصَاحِبِ لُؤَاءِ مَن هَسْتِي دَرِ دُنْيَا وَآخِرَتِ، وَتُو صَاحِبِ حَوْضِ مَن هَسْتِي. هِرَكِه تُو رَا دُوسْتِ دَارِدِ مَرَا دُوسْتِ دَاشْتِه وَهِرَكِه تُو رَا دَشْمَنِ دَارِدِ مَرَا دَشْمَنِ دَاشْتِه اَسْتِ.

257 47 أَحْمَدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَسَنِ بْنِ قَطَّانٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ بَكْرَانَ وَمُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ طَالِقَانِي كَوَيْدُ:

رَوَايَتُ كَرْدِ بَرَايِ مَأِ أَحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْهَمْدَانِيِّ كِه كَقْتِ: عَلِيُّ بْنُ حَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالِ اَزِ پِدْرَشِ نَقْلِ مِي كَنْدُ: اِمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودُ:

هِرَكِه يَادِ كَنْدِ مِصِيْبِتِ هَائِي مَأِ رَا پَسِ بَگَرِيْدِ

وَأبكى لم تبك عينه يوم تبكى العيون و من جلس مجلسا يحيا فيه أمرنا لم يمت قلبه يوم تموت القلب

258 48 قال وقال الرضا عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ إن أحسنتم أحسنتم لأنفسكم وإن أسأتم فلها قال عليه السلام إن أحسنتم أحسنتم لأنفسكم وإن أسأتم فلها ربّ يغفر لها

259 49 قال وقال الرضا عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ فأصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ قال العفو من غير عتاب

260 50 قال وقال الرضا عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا قال عليه السلام خوفا للمسافر و طمعا للمقيم

261 51 قال وقال الرضا عليه السلام من لم يقدر على ما يكفّر به ذنوبه فليكثر من الصّلاه على و مردم را بگریاند، نگرید چشمش روزی که چشم ها گریان است. و هرکه بنشیند در مجلسی که امر ما را زنده گرداند، نمیرد دلش روزی که دل ها می میرد.

258 48 امام رضا علیه السلام در قول خداوند که فرمود: «اگر نیکی کنید برای خود کرده اید و اگر بدی کنید برای خود است» فرمود: اگر نیکی کنید برای خود کرده اید و اگر بدی کنید خدایی هست که آن را می آمرزد.

259 49 امام رضا علیه السلام در قول خدا که فرمود: «به نیکی گذشت کن» فرمود: منظور عفو بی عتاب است.

260 50 امام رضا علیه السلام در قول خدا که فرمود: «او کسی است که برق را به شما می دهد که می ترسید و امیدوارید» فرمود: مسافر می ترسد و مقیم امید دارد.

261 51 امام رضا علیه السلام می فرماید: هرکس بر کفاره گناهانش قادر نباشد، پس بر محمد و آل محمد

محمّد و آله فإنّها تهديم الذّنوب هدمًا و قال الصّلاه على محمّد و آله تعدل عند الله عزّ و جلّ التّسبيح و التّهليل و التّكبير

262 52 حدّثنا محمّد بن بكر بن التّقاش و أحمد بن الحسن القطّان و محمّد بن أحمد بن إبراهيم المعاذيّ و محمّد بن إبراهيم بن إسحاق المكتّب قالوا حدّثنا أبو العباس أحمد بن محمّد بن سعيد الهمدانيّ مولى بنى هاشم قال حدّثنا عليّ بن الحسن بن عليّ بن فضال عن أبيه عن أبي الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه الصّادق جعفر بن محمّد عن أبيه الباقر محمّد بن عليّ عن أبيه زين العابدين عليّ بن الحسين عن أبيه سيّد الشّهداء الحسين بن عليّ عن أبيه سيّد الوصيّين أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال إنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله خطبنا ذات يوم فقال أيّها النّاس إنّّه قد أقبل إليكم شهر الله بالبركه و الرّحمه و المغفره شهر هو عند الله أفضل الشّهور و أيّامه أفضل الأيّام و لياليه أفضل الليالي و ساعاته زياد صلوات بفرستد، چون گناهان را محو می کند، و فرمود: صلوات بر محمد و آل محمد در نزد خداوند عزّ و جلّ معادل تسبیح، تهلیل و تکبیر است.

262 52 محمد بن بكر بن نقاش و احمد بن حسن قطان و محمد بن احمد بن ابراهيم معاذي و محمد بن ابراهيم بن اسحاق مكتب از ابو العباس احمد بن محمد بن سعيد همداني مولاى بنى هاشم از علي بن حسن بن علي بن فضال از پدرش از امام رضا عليه السّلام از امام كاظم از امام صادق از امام باقر از امام سجاد از امام حسين از امير المؤمنين عليهم السّلام روايت می فرمايند كه ایشان فرمود: روزی رسول خدا صلّى الله عليه و آله برای ما این گونه خطبه انشاء فرمود: ای مردمان! همانا ماه خدا، همراه با برکت و رحمت و مغفرت، به شما روی آورده است ماهی كه نزد خدا برترین ماه هاست و روزهای آن پرفضل ترین ایام و شبانش پرخیرترین شبان و ساعات آن برترین ساعات.

این ماهی است كه در آن به مهمانی خدا خوانده شده اید و از اهل كرامت خدا قرار داده شده اید. نفس های شما در این ماه تسبیح،

أفضل الساعات و هو شهر دعيتم فيه إلى ضيافته الله و جعلتم فيه من أهل كرامه الله أنفاسكم فيه تسبيح و نومكم فيه عباده و عملكم فيه مقبول و دعاؤكم فيه مستجاب فاسألوا الله ربكم بنيات صادقه و قلوب طاهره أن يوفقكم لصيامه و تلاوه كتابه فإن الشقى من حرم غفران الله فى هذا الشهر العظيم و اذكروا بجوعكم و عطشكم فيه جوع يوم القيامه و عطشه و تصدقوا على فقرائكم و مساكينكم و وقروا كباركم و ارحموا صغاركم و صلوا أرحامكم و افظوا ألسنتكم و غضوا عما لا يحل الاستماع إليه أسماعكم و تحنوا على أيتام الناس كما يتحنن على أيتامكم و توبوا إلى الله من ذنوبكم و ارفعوا إليه أيديكم بالدعاء فى أوقات صلواتكم فإنها أفضل الساعات ينظر الله عز و جل فيها بالرحمه إلى عباده يجيبهم إذا ناجوه و يلبثهم إذا نادوه و يستجيب لهم إذا دعوه أيها الناس إن أنفستكم مرهونه بأعمالكم ففكّوها باستغفاركم و ظهوركم ثقيله من أوزاركم فخففوا عنها بطول سجودكم و اعلموا أن الله تعالى ذكره أقسم بعزته أن خواب شما عبادت، عمل شما مقبول و دعای شما مستجاب است. پس پروردگار خویش را با نیت های صادقانه و قلوب پاکیزه بخوانید تا شما را برای برپایی روزه اش و تلاوت کتابش موفق بدارد.

همانا آن که از غفران خدا در این ماه محروم شود، بدبخت است. با گرسنگی و تشنگی خویش، گرسنگی و تشنگی قیامت را یاد کنید و به فقرا و مساکین صدقه بدهید، بزرگانان را احترام کنید و کودکان را ترحم، صلۀ رحم به جای آورید و زیانتان را حفظ کنید. و گوشتان را از آن چه شنیدن آن حرام است، نگه دارید. یتیمان مردم را مهربان باشید، چنان چه با یتیمان شما مهربانی می کنند و به سوی خدا از گناهان خویش توبه کنید و دست هایتان را برای دعا در اوقات نماز بالا ببرید، چراکه آن اوقات بهترین ساعت هایی است که خدای عز و جل در آن به نظر رحمت به بندگانش می نگرد.

چون او را صدا زدند، پاسخ می دهد و ندای ایشان را لبیک می گوید و دعای ایشان را مستجاب می سازد. ای مردم! جان های شما در گرو اعمال شماست، پس آن را به استغفار آزاد کنید و پشت های شما از گناه سنگین شده است، پس آن را به طول سجده

لا يعدّب المصلّين و السّاجدين و أن لا يروّعهم بالنّار يوم يقوم النّاس لربّ العالمين أيّها النّاس من فطر منكم صائما مؤمنا في هذا الشّهر كان له بذلك عند الله عزّ و جلّ عتق رقبة و مغفّره لما مضى من ذنوبه فليل له يا رسول الله ليس كلّنا يقدر على ذلك.

فقال صلّى الله عليه و آله اتّقوا النّار و لو بشقّ تمره اتّقوا النّار و لو بشربه من ماء أيّها النّاس من حسن منكم في هذا الشّهر خلقه كان له جوازا على الصّراط يوم تزلّ فيه الأقدام و من خفّف في هذا الشّهر عمّا ملكت يمينه خفّف الله عليه حسابه و من كفّ فيه شرّه [كفّف] كفّ الله عنه غضبه يوم يلقاه و من أكرم فيه يتيما أكرمه الله يوم يلقاه و من وصل فيه رحمه وصله الله برحمته يوم يلقاه و من قطع فيه رحمه قطع الله عنه رحمته يوم يلقاه و من تطوّع فيه بصلاه كتب الله له براءة من النّار و من أدّى فيه فرضا كان له ثواب من أدّى سبعين فريضة فيما سواه من الشّهور و من أكثر فيه من الصّلاه علىّ ثقل الله ميزانه يوم تخفّ الموازين و من تلا فيه آيه من القرآن كان سبب سائده و بدانيد كه خدای تبارک و تعالی به عزت خودش سوگند خورده است که نمازگزاران و ساجدین را عذاب نکند و در روزی که مردم نزد رب العالمین حاضر می شوند، به آتش نترسانند. ای مردم! همانا آن که روزه دار مؤمنی را در این ماه افطار دهد، نزد خدا چون آزادی برده ای است و مغفرت گناهان گذشته اوست. عرض کردند: ای رسول خدا! همه ما را توان این نیست. فرمود: از آتش بترسید ولو به نیمه خرما! از آتش بترسید ولو به جرعه ای آب! ای مردم! آنکه در این ماه خلق خویش را نکو کند، جواز عبور بر صراط خواهد یافت، روزی که قدم ها بر آن می لرزد! هرکه در این ماه بر بندگانش تخفیف دهد، خدا حساب او را تخفیف خواهد داد. هرکه شر خودش را کم کند، خدا غضبش را از او کم خواهد کرد. هرکه یتیمی را اکرام کند، خدا در روزی که او را خواهد دید، اکرامش خواهد نمود. هرکه صلّه رحم کند، خدا رحمتش را در روز قیامت وصل و هرکه قطع رحم کند، خدا رحمتش را از او قطع خواهد کرد. آن که نماز مستحبی اقامه کند، خداوند بر او برائت از آتش را خواهد نوشت و هرکه فريضة ای به جای آورد، خدا ثواب هفتاد فريضة خارج از این ماه را به وی خواهد داد. آن که در این ماه صلوات بر من را فزون کند،

له مثل أجر من ختم القرآن في غيره من الشهر هور أيها الناس إن أبواب الجنان في هذا الشهر مفتحة فاسألوا ربكم أن لا يغلقها عليكم و أبواب التيران مغلقه فاسألوا ربكم أن لا يفتحها عليكم و الشياطين مغلوله فاسألوا ربكم أن لا يسلطها عليكم.

قال أمير المؤمنين عليه السلام فقلت يا رسول الله ما أفضل الأعمال في هذا الشهر فقال يا أبا الحسن أفضل الأعمال في هذا الشهر الورع عن محارم الله عز و جل ثم بكى فقلت يا رسول الله ما يبكيك فقال يا علي أبكى لما يستحل منك في هذا الشهر كأتى بك و أنت تصلى لربك و قد انبعث أشقى الأولين و الآخرين شقيق عاقر ناقه ثمود فضربك ضربه على قرنك فخصب منها لحيتك.

قال أمير المؤمنين عليه السلام فقلت يا رسول الله و ذلك في سلامه من ديني فقال صلى الله عليه و آله في سلامه من دينك ثم قال يا علي من قتلك فقد قتلني و من أبغضك فقد أبغضني و من سبك فقد سبني لأنك مني كنفسى روحك من روحى و طينتك من خدا ميزان او را در روزى كه ميزان ها سبک است، سنگین خواهد كرد. و آن كه آیه ای بخواند، چون كسى خواهد بود كه ختم قرآن را در غير این ماه به انجام رسانده. ای مردم! درهای بهشت در این ماه باز است، از خدا بخواهید كه آن را بر شما نبندد و درهای جهنم بسته، از خدایان بخواهید كه آن را بر شما نگشاید. شیاطین در این ماه بسته اند، از خدا بخواهید كه ایشان را بر شما مسلط نکند.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: من ایستادم و پرسیدم: ای رسول خدا! چه عملی نزد خدا در این ماه برتر است. فرمود: ای ابا الحسن! همانا دوری از محرمات خدا در این ماه افضل است. سپس حضرت گریست! عرض كردم: چه شما را به گریه انداخته؟ فرمود: ای علی! به خاطر آن چه در این ماه بر تو روا می دارند، می گریم. گویا می بینم تو را، در حالی كه برای خدا نماز می گزاری و شقى ترین اولین و آخرین آدمیان، چونان عاقر ناقه ثمود! بر سر تو ضربه ای می زند و محاسن تو را از خونت خضاب می كند! امیر المؤمنین می گوید: عرض كردم، آیا در آن حال بر سلامت دین هستم؟ فرمود: آری در سلامت دین هستی! سپس فرمود: ای علی! آن كه تو را بكشد، مرا كشته، آن كه تو را به خشم آورد، مرا غضبناك ساخته، آن كه تو را سب كند، مرا سب

طینتی إنّ الله تبارک و تعالی خلقنی و ایّاک و اصطفانی و ایّاک و اختارنی للنّبوّه و اختارک للإمامه فمن أنکر إمامتک فقد أنکر نبوّتی یا علیّ
أنت وصیّی و أبو ولدی و زوج ابنتی و خلیفتی علیّ أمتی فی حیاتی و بعد موتی أمرک امری و نهیک نهیّی أقسم بالذی بعثنی بالنّبوّه و جعلنی
خیر البریّه إنّک لحبّه الله علی خلقه و أمینه علی سرّه و خلیفته علی عباده

263 53 حدّثنا محمّد بن القاسم المفسّر رضی الله عنه قال حدّثنا أحمد بن الحسن الحسینی عن الحسن بن علیّ عن أبیه علیّ بن محمّد
عن أبیه محمّد بن علیّ عن أبیه الرضا علیّ بن موسی عن موسی بن جعفر عن أبیه جعفر بن محمّد عن أبیه محمّد بن علیّ عن أبیه علیّ بن
الحسین بن علیّ علیهم السّلام قال قال امیر المؤمنین علیه السّلام کم من غافل ینسج ثوبا لیلبسه و إنّما هو کفنه و ینی بیتا لیسکنه و إنّما هو
موضع قبره

کرده، چراکه تو مانند جان منی، روح تو از روح من و گل تو از گل من است. همانا خدا من و تو را باهم آفرید و من و تو را باهم برگزید، مرا
برای نبوّت و تو را برای امامت اختیار کرد. آن که امامت تو را انکار کند، نبوّت مرا انکار کرده است. ای علی! تو وصی من، پدر
فرزندم، همسر دخترم و خلیفه من بر امت در حیات و بعد از ممات منی، امر و نهی تو امر و نهی من است. قسم به آن که مرا برای نبوت
برگزید و افضل خلایق قرار داد، تو حجت خدا بر خلق او و امین خدا بر اسرار او و خلیفه خدا بر بندگان او هستی!

263 53 محمد بن قاسم مفسّر از احمد بن حسن حسینی از امام حسن علیه السّلام از امام هادی علیه السّلام از امام جواد علیه السّلام از
امام رضا علیه السّلام از امام کاظم علیه السّلام از امام صادق علیه السّلام از امام باقر علیه السّلام از امام سجّاد علیه السّلام از امیر
المؤمنین علیه السّلام روایت می کنند که آن جناب فرمود:

چه بسیار غافلی که جامه می بافد و آن کفن او قرار می گیرد و خانه می سازد و آن قبر او خواهد شد.

264 54 و بهذا الإسناد قال قيل لأمير المؤمنين ما الاستعداد للموت قال أداء الفرائض و اجتناب المحارم و الاشتغال على المكارم ثم لا يبالي أن وقع على الموت أو وقع عليه و الله لا يبالي ابن أبي طالب أن وقع على الموت أو الموت وقع عليه

265 55 و بهذا الإسناد قال قال أمير المؤمنين عليه السلام في بعض خطبته أيها الناس ألا إن الدنيا دار فناء و الآخرة دار بقاء فخذوا من ممركم لمقركم و لا تهتكوا أستاركم عند ما لا تخفى عليه أسراركم و أخرجوا من الدنيا قلوبكم من قبل أن تخرج منها أبدانكم ففي الدنيا حبيتم و للآخرة خلقتم إنما الدنيا كالسّم يأكله من لا يعرفه إن العبد إذا مات قالت الملائكة ما قدم و قال الناس ما أحرر فقدّموا فضلا يكن لكم و لا تؤخّروا كيلا يكون حسره عليكم فإن المحروم من حرم خير ماله و المغبوط من ثقل بالصدقات و الخيرات موازينه و 264 54 و نیز به ایشان عرض کردند: آمادگی برای مرگ چیست؟ فرمود: ادای واجبات، اجتناب از محرمات و دربرگرفتن نیکی ها. پس از آن مهم نیست که شخص بر مرگ بیفتد یا مرگ بر وی.

به خدا سوگند که فرزند ابی طالب را نگرانی نیست که بر مرگ فروافتد یا مرگ او را در بر گیرد.

265 55 و نیز نقل شده که حضرت فرمود: ای مردم! دنیا خانه فنا و آخرت خانه بقاست، از جاده خود برای خانه خود توشه بردارید و نزد کسی که رازی نزد او پنهان نیست، پرده دری نکنید. قلوب خود را از دنیا خارج کنید، پیش از آن که بدن های شما از آن خارج شود. زندگی شما در دنیاست، لیکن برای آخرت آفریده شده اید. دنیا چون سمی است که کسی که نشناسدش، آن را می خورد. چون بنده ای مرد، فرشتگان گویند: چه فرستاد و مردمان گویند: چه باز گذاشت؟! نیکی از پیش فرستید که برای شما بماند و اموال باقی نگذارید که حسرتی برای شما باشد. همانا محروم آن است که از خیر مالش محروم شود و نافع آن است که میزان خویش را با صدقات و

266 56 حدثنا محمد بن بكران النقاش في مسجد الكوفة و محمد بن إبراهيم بن إسحاق المكتب رضى الله عنه بالرى قال حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد الهمداني مولى بني هاشم قال حدثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال من ترك السعي في حوائج يوم عاشوراء قضى الله له حوائج الدنيا والآخرة و من كان يوم عاشوراء يوم مصيبته و حزنه و بكائه جعل الله عز و جل يوم القيامة يوم فرحه و سروره و قرّت بنا في الجنان عينه و من سمى يوم عاشوراء يوم بركة و ادّخر فيه لمنزله شيئا لم يبارك له فيما ادّخر و حشر يوم القيامة مع يزيد و عبيد الله بن زياد و عمر بن سعد لعنهم الله تعالى إلى أسفل دركه من النار

خيرات سنگين کند و جایگاه خود را در بهشت به آن آماده سازد و راه خود در صراط را بدان نیکو کند.

266 56 محمد بن بكران نقاش در مسجد كوفه و محمد بن ابراهيم بن اسحاق مكتب در ري از احمد بن محمد بن سعيد همداني مولای بني هاشم از علي بن حسن بن علي بن فضال از پدرش از امام رضا عليه السلام روايت کردند که فرمود:

آن که تلاش در جهت حوايج خویش را در روز عاشورا ترک کند، خدا حوايج دنیا و آخرت او را برآورد و آن که عاشورا را روز غم و اندوه و گریه خویش قرار دهد، خدا روز قیامت را روز شادی و خوشی او قرار می دهد و چشم او به ما در بهشت روشن می شود و آن که روز عاشورا را روز برکت قرار دهد و برای خانه اش از ساز و برگ چیزی تهیه کند، خدا آن را برای او مبارک نخواهد کرد و روز قیامت با يزيد و عبيد الله بن زياد و عمر بن سعد در پايين ترين دركات جهنم محشور خواهد شد، لعنت الله عليهم.

267 57 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ شَيْبٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَوَّلِ يَوْمٍ مِنَ الْمُحَرَّمِ فَقَالَ يَا ابْنَ شَيْبٍ أَصَائِمُ أَنْتَ قُلْتَ لَا فَقَالَ إِنَّ هَذَا الْيَوْمَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي دَعَا فِيهِ زَكْرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.

فَقَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ وَآمَرَ الْمَلَائِكَةَ فَنَادَتْ زَكْرِيَّا وَهُوَ قَائِمٌ يَصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى فَمَنْ صَامَ هَذَا الْيَوْمَ ثُمَّ دَعَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ كَمَا اسْتَجَابَ اللَّهُ لَزَكْرِيَّا.

ثُمَّ قَالَ يَا ابْنَ شَيْبٍ إِنَّ الْمُحَرَّمُ هُوَ الشَّهْرُ الَّذِي كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يَحْرَمُونَ فِيهِ الظُّلْمَ وَالْقِتَالَ لِحُرْمَتِهِ فَمَا عَرَفْتَ هَذِهِ الْأُمَّةَ حُرْمَةَ شَهْرِهَا وَلا حُرْمَةَ نَبِيِّهَا لَقَدْ قَتَلُوا فِي هَذَا الشَّهْرِ ذُرِّيَّتَهُ وَسَبَوْا نِسَاءَهُ وَانْتَهَبُوا ثَقْلَهُ فَلَا غُفْرَانَ لَهُمْ ذَلِكَ أَبَدًا يَا ابْنَ شَيْبٍ إِنْ كُنْتَ بَاكِيًا لِشَيْءٍ فَأَبِكْ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ 267 57 مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ أَنَّ زَكْرِيَّا بْنَ شَيْبٍ رَوَيْتَ كَرْدَةَ كَمَا كُنْتَ رَوَيْتَ: رَوْزِ أَوَّلِ مُحَرَّمٍ بِه نَزْدِ أَمَامِ رَضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مُشْرَفٌ شَدَم. فرمود: ای ابن شیب! آیا روزه ای؟! عرض کردم: خیر! فرمود: امروز روزی است که زکریا دعا کرد: «خدایا به من از نزد خود ذریه ای پاک بخش که تو شنونده دعا هستی» پس خدا دعای او را مستجاب فرمود و فرشتگان را امر کرد، پس «او را در محراب ندا فرمود، در حالی که ایستاده مشغول نماز بود: خدا تو را به یحیی بشارت می دهد.» پس هر که در این روز روزه بگیرد، سپس خدا را بخواند او را استجاب کند، چنان چه زکریا را استجاب فرمود.

سپس حضرت فرمود: ای ابن شیب! همانا محرم ماهی است که اهل جاهلیت در آن ظلم و کشتار را حرام می دانستند. لکن این امت حرمت آن را نشناخت و حرمت پیامبرش را نگاه نداشت و در این ماه ذریه پیامبرش را کشتند و زنانش را اسیر و اموالش را غارت کردند. خداوند هرگز ایشان را نیامرزد. ای ابن شیب! اگر اهل گریستن هستی، بر حسین بن علی بن ابی طالب گریه کن، همانا او ذبح شد، چون قوچی که او را بکشند و همراه او هیچده

ذبح كما يذبح الكيش و قتل معه من أهل بيته ثمانيه عشر رجلا ما لهم في الأرض شبيهون و لقد بكت السماوات السبع و الأرضون لقتله و لقد نزل إلى الأرض من الملائكة أربعه آلاف لنصره فلم يؤذن لهم فهم عند قبره شعث غبر إلى أن يقوم القائم عليه السلام فيكونون من أنصاره و شعارهم يا لثارات الحسين عليه السلام يا ابن شبيب لقد حدثني أبي عن أبيه عن جدّه عليهم السلام أنّه لما قتل جدّي الحسين أمطرت السماء دما و ترابا أحمر يا ابن شبيب إن بكيت على الحسين حتى تصير دموعك على خديك غفر الله لك كلّ ذنب أذنبته صغيرا كان أو كبيرا قليلا كان أو كثيرا يا ابن شبيب إن سرّك أن تلقى الله عزّ و جلّ و لا ذنب عليك فزر الحسين عليه السلام يا ابن شبيب إن سرّك أن تسكن الغرف المبنية في الجنة مع النبيّ صلّى الله عليه و آله فالعن قتله الحسين يا ابن شبيب إن سرّك أن يكون لك من الثواب مثل ما لمن استشهد مع الحسين بن عليّ عليه السلام فقل متى ذكرته يا ليتني كنت معهم فأفوز فوزا عظيما يا ابن شبيب إن سرّك أن تكون معنا في الدرجات العلى نفر از مردانی کشته شدند که در زمین شبیه نداشتند و همانا آسمان های هفتگانه و زمین ها برای قتل او گریستند. همانا چهار هزار فرشته برای یاری او آمدند، پس به ایشان اذن نداد و ایشان همواره نزد قبر او محزون و خاک آلود هستند تا گاهی که قائم علیه السلام قیام فرماید و از انصار او باشند و شعار ایشان «یا لثارات الحسين» است. ای ابن شبيب! همانا پدرم از پدرش از جدش روایت فرمود که هنگامی که جدم حسین علیه السلام کشته شد، آسمان خون بارید و خاک سرخ. ای ابن شبيب! اگر بر حسین گریستی تا جایی که اشک بر گونه ات روان شد، خداوند همه گناهان تو را، کوچک و بزرگ، و کم و زیاد می آمرزد. ای ابن شبيب! اگر خوشحال می شوی که خدا را ملاقات کنی در حالی که گناهی بر گردن تو نباشد، حسین را زیارت کن. ای ابن شبيب! اگر خوشحال می شوی که در خانه بهشتی با پیامبر همنشین گردی، قاتلین حسین را لعنت کن. ای ابن شبيب! اگر خوشنود می شوی که ثواب شهدای همراه حسین را داشته باشی، هرگاه یاد او کردی بگو: «ای کاش با شما بودم، پس فوز فراوان می بردم». ای ابن شبيب! اگر بودن با ما در درجات بالای بهشت تو را خوشحال می کند، از حزن ما محزون باشد و از خوشی ما خوشحال و بر تو باد ولایت ما،

من الجنان فاحزن لحزننا و افرح لفرحنا و عليك بولايتنا فلو أن رجلا أحب حجرا لحشره الله عزّ و جلّ معه يوم القيامة

268 58 حدّثنا محمد بن القاسم المفسّر الأسترآبادي رضي الله عنه قال حدّثنا يوسف بن محمد بن زياد و علي بن محمد بن سيّار عن أبيهما عن الحسن بن علي عن أبيه علي بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه الرضا علي بن موسى عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه الحسين بن علي عن أبيه أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليهم السّلام قال قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: قال الله عزّ و جلّ:

قسمت فاتحه الكتاب بيني و بين عبدی فنصفها لي و نصفها لعبدی و لعبدی ما سأل إذا قال العبد بسم الله الرحمن الرحيم قال الله جلّ جلاله بدأ عبدی باسمی و حقّ عليّ أن أتمّم له أموره و أبارك له في أحواله فإذا قال الحمد لله ربّ العالمين قال الله جلّ جلاله حمدني عبدی و علم أنّ همانا اگر مردی سنگی را دوست داشته باشد، خدا او را در روز قیامت با آن سنگ محشور می سازد.

268 58 محمد بن قاسم مفسر استرآبادی از يوسف بن محمد بن زياد و علي بن محمد بن سيّار از پدرانشان از امام حسن از امام هادی از امام جواد از امام رضا از امام کاظم از امام صادق از امام باقر از امام سجّاد از امام حسين از امير المؤمنين عليهم السّلام روايت نمودند که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: خداوند عزّ و جلّ فرمود: سورة فاتحه را با بنده ام قسمت کرده ام، نیمی از آن من و نیمی از آن بنده من است. چون بنده می گوید:

«بسم الله الرحمن الرحيم» خدا می گوید: بنده ام به نام من آغاز کرد، پس و بر من این حق را گذارد که کار او را به پایان رسانم و احوال او را مبارک کنم. چون بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» خدای جلّ جلاله می گوید: بنده ام مرا حمد کرد و دانست که نعمت های نزد او از پیش من است و بلاهایی که از او دفع شده، به قدرت من است.

شما را شاهد می گیرم که به نعمتهای دنیا، نعمتهای آخرت را نیز اضافه کنم و بلاي

التَّعَمُّ التَّتَى لَهُ مِنْ عِنْدَى وَأَنَّ الْبَلَايَا الَّتَى دَفَعَتْ عَنْهُ فَبَطُولَى أَشْهَدُكُمْ أَنَّى أَضْيَفُ لَهُ إِلَى نَعْمِ الدُّنْيَا نَعْمَ الْآخِرَةَ وَأَدْفَعُ عَنْهُ بَلَايَا الْآخِرَةَ كَمَا دَفَعَتْ عَنْهُ بَلَايَا الدُّنْيَا فَإِذَا قَالَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ شَهِدْ لِي عَبْدَى أَنَّى الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ أَشْهَدُكُمْ لِأَوْفَرْنَ مِنْ رَحْمَتَى حَظَّهُ وَ لِأَجْزَلْنَ مِنْ عَطَائِي نَصِيْبِهِ فَإِذَا قَالَ مَالِكُ يَوْمَ الدِّينِ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ أَشْهَدُكُمْ كَمَا اعْتَرَفَ أَنَّى أَنَا مَالِكُ يَوْمَ الدِّينِ لِأَسْهَلَنَّ يَوْمَ الْحِسَابِ حِسَابَهُ وَ لِأَتَجَاوِزَنَّ عَنْ سَيِّئَاتِهِ فَإِذَا قَالَ إِيَّاكَ نَعْبُدُ .

قال الله عزَّ و جلَّ صدق عبدى إيتى يعبد أشهدكم لأثيبته على عبادته ثوابا يغبطه كلَّ من خالفه فى عبادته لى فإذا قال و إياك نستعينُ قال الله عزَّ و جلَّ بى استعان عبدى و التجأ إلى أشهدكم لأعينته على أمره و لأغيبته فى شدائده و لآخذنَّ بيده يوم نوابه فإذا قال إهدنا الصراطَ المُستقيمَ إلى آخر السورة قال الله عزَّ و جلَّ هذا لعبدى و لعبدى ما سأل فقد استجبت لعبدى و أعطيته ما أمل و آمنته ممَّا منه و جل قال و قيل لأمير المؤمنين عليه السلام آخرت را از او چون بلاى دنيا دفع گردانم.

هنگامى که بگويد: «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» خدا مى گويد: بنده ام شهادت داد که من رحمان و رحيمم، شما را شاهد مى گيرم که از رحمت خویش حظَّ او را وافر گردانم و از عطای خویش نصيبش را فراوان کنم. چون بگويد: «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» خدا مى فرمايد: شما را شاهد مى گيرم که چون بنده ام شهادت داد که من مالک روز قيامتم، در آن روز حساب او را سهل بگيرم و از گناهانش بگذرم. چون بگويد: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» خدا بفرمايد: بنده ام راست گفتم، مرا مى پرستد، شما را شاهد مى گيرم که بر عبادتش ثوابى بنويسم که مخالفين عبادتش بر آن حسرت برند. چون بگويد: «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» خداوند مى فرمايد:

بنده ام از من يارى خواست و به من پناه آورد، شما را شاهد مى گيرم که بر امرش يارى اش کنم و در سختيها به فريادش برسم و روز مشکلات دستش را خواهم گرفت. چون بگويد: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» تا آخر سوره، خداى بفرمايد: اين براى بنده من است و براى او خواهد بود آن چه سؤال کرده است اجابت کردم و آرزويش را به او بخشيدم و از قبل خویش ايمن کردم. و نيز گفتند: به امير المؤمنين عليه السلام عرض کردند: از «بِسْمِ اللَّهِ

یا امیر المؤمنین أخبرنا عن بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أ هي من فاتحه الكتاب فقال نعم كان رسول الله صَلَّى الله عليه وآله يقرأها و يعدّها آیه منها و يقول فاتحه الكتاب هي السبع المثاني

269 59 حدّثنا محمّد بن القاسم المفسّر المعروف بأبي الحسن الجرجانيّ رضی الله عنه قال حدّثنا يوسف بن محمّد بن زياد و عليّ بن محمّد بن سيّار عن أبيهما عن الحسن بن عليّ عن أبيه عليّ بن محمّد عن أبيه محمّد بن عليّ عن أبيه الرضا عليّ بن موسى عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمّد عن أبيه محمّد بن عليّ عن أبيه عليّ بن الحسين عن أبيه الحسن بن عليّ عليهم السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام إنّ بسم الله الرحمن الرحيم- آیه من فاتحه الكتاب و هي سبع آيات تمامها بسم الله الرحمن الرحيم سمعت رسول الله صَلَّى الله عليه وآله يقول إنّ الله عزّ و جلّ قال لي يا محمّد و لقد آتيناك سبعا من المثاني و القرآن العظيم فأفرد الامتنان الرحمن الرحيم» ما را اخبار کن! آیا جزئی از فاتحه الكتاب است؟ فرمود: بله! رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله آن را قرائت می فرمود و آیه ای از سوره فرض می نمود و می فرمود: فاتحه الكتاب همان «سبع مثانی» است.

269 59 محمد بن قاسم مفسر معروف به ابی الحسن جرجانی از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار از پدرانشان از امام حسن از امام هادی از امام جواد از امام رضا از امام کاظم از امام صادق از امام باقر از امام سجّاد از امام حسین از امام حسن از امیر المؤمنین علیهم السّلام روایت نمودند که فرمود:

همانا «بسم الله الرحمن الرحيم» آیه ای از سوره فاتحه است و آن هفت آیه است که «بسم الله الرحمن الرحيم» تکمیل کننده آنهاست. از رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله شنیدم که می فرمود: خداوند عزّ و جل فرمود: ای محمد! «به تو سبع از مثانی و قرآن عظیم را بخشیدیم»، پس من را به تنهایی با سوره فاتحه منت بخشید و آن را به ازای قرآن کریم قرار داد. همانا فاتحه الكتاب شریف ترین چیز در گنج های عرش است و

عَلَيْ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَجَعَلَهَا بِيَاذِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَإِنَّ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ أَشْرَفَ مَا فِي كَنْوَزِ الْعَرْشِ وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَصَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَشَرَّفَهُ بِهَا وَلَمْ يَشْرِكْ مَعَهُ فِيهَا أَحَدًا مِنْ أَنْبِيَائِهِ مَا خَلَا سَلِيمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ أَعْطَاهُ مِنْهَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَحْكِي عَنْ بَلْقِيسَ حِينَ قَالَتْ أَلْقَى إِلَيَّ كِتَابَ كَرِيمٍ إِنَّهُ مِنْ سَلِيمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَا فَمَنْ قَرَأَهَا مَعْتَقِدًا لِمَوْلَاهُ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ مَنقَادًا لَأَمْرِهَا مَوْمِنًا بظَاهِرِهَا وَبِاطْنِهَا أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِكُلِّ حَرْفٍ مِنْهَا حَسَنَةً كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا أَفْضَلُ لَهُ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا مِنْ أَصْنَافِ أَمْوَالِهَا وَخَيْرَاتِهَا وَمَنْ اسْتَمَعَ إِلَى قَارِئٍ يَقْرؤها كَانَ لَهُ بِقَدْرِ مَا لِلْقَارِئِ فَلَيْسَتْ كَثْرَةُ أَحْدَاكُمُ مِنْ هَذَا الْخَيْرِ الْمَعْرُوضِ لَكُمْ فَإِنَّهُ غَنِيمَةٌ لَا يَذْهَبُ أَوَانُهُ فَتَبْقَى قُلُوبُكُمْ فِي الْحَسْرَةِ

270 60 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ هَمَانَ خَدَاوَنْدِ عَزَّ وَجَلَّ حَضَرَتْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَا بِهِ أَنَّ مَخْصُوصٌ كَرَدَهُ، شَرَفَتْ دَادَ وَهَيْجَ پِيَامْبَرِي رَا بَا اُو دَرِ اَن شَرَفَتْ شَرِيكَ نَكْرَدَ. بَه جَز سَلِيمَانَ كِه بَه اُو فَقَطْ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». رَا عَطَا كَرَدَ، حَكَايَتَا اَز بَلْقِيسَ كِه مِي گُوِيْدَ: «بِه سُوِي مِنْ نَامِه اَز سُوِي سَلِيمَانَ آمَدِه اَسْت وَ اَن اَيْن اَسْت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» هَمَانَا كَسِي كِه اَن رَا بَا اِعْتِقَادَ بَه مَوَالَاتِ پِيَامْبَرِ وَ اَلْ پَاكَ اُو قِرَائَتِ كَنْدَ وَ فَرَامِيْنَ اَن رَا مَنقَادَ، وَ بَه ظَاهِرِ وَ بَاطِنِ اَيْشَانِ اِيْمَانَ دَاشْتَه بَاشَدَ، خُدَايِ عَزَّ وَجَلَّ اُو رَا بَه هَرْ حَرْفٍ اَز اَن حَسَنَه اِي عَطَا مِي كَنْدَ كِه هَرْ حَسَنَه اِي اَز دُنْيَا وَ اَن چِه دَر اُو اَز اَمْوَالَ وَ خَيْرَاتِ اَسْت، بَهْتَرِ اَسْت وَ هَرْ كِه اَن رَا اَز تَلَاوَتِ كَنْنَدِه اِي بَشْنُوْدَ، اُو رَا نِيْزَ بَه اَنْدَاذَه قَارِي بَدَهَنْدَ. پَس اَز اَيْنِ خَيْرِ دَر دَسْتَرَسِ بَسِيَارِ اسْتَفَادَه كَنْيِدَ كِه زَمَانِ اَن نَكْذَرْدَ وَ حَسْرَتِ اَن بَرِ دَلِ هَايِ شَمَا بَمَانَدَ.

270 60 مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ اَز عَلِيِّ بْنِ اِبْرَاهِيْمِ بْنِ هَاشِمِ اَز پَدْرَشِ اَز رِيَانِ بِنِ صِلْتِ اَز اِمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ اَز پَدْرَانِ گَرَامِي اَشِ اَز اِمَامِ

الرّضا علیّ بن موسی عن أبیه موسی بن جعفر عن أبیه جعفر بن محمّد بن محمّد بن علیّ عن أبیه علیّ بن الحسین عن أبیه الحسین بن علی علیهم السّلام قال رأى أمير المؤمنين عليه السّلام رجلا من شيعته من بعد عهد طويل و قد أثار السّنّ فيه و كان يتجلّد في مشيته فقال عليه السّلام كبر سنّك يا رجل قال في طاعتك يا أمير المؤمنين فقال أجد فيك بقيّة قال هي لك يا أمير المؤمنين

61 271 حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق المؤدّب رضی الله عنه قال حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعید الكوفی قال حدّثنا علیّ بن الحسن بن علیّ بن فضال عن أبیه عن أبی الحسن علیّ بن موسى الرضا عليه السّلام عن أبیه موسى بن جعفر عن أبیه جعفر بن محمّد عن أبیه محمّد بن علیّ عن أبیه علیّ بن الحسین عن أبیه الحسین بن علیّ عليهم السّلام قال لما حضرت الحسن بن علیّ الوفاء بکى فقیل له يا ابن رسول الله أتبکى و مکانک من رسول الله صلّى الله عليه و آله مکانک الذی أنت فيه و قد قال رسول الله صلّى الله عليه و آله فيک ما قال و قد حسین عليهم السّلام روایت نموده که فرمود:

امير المؤمنين عليه السّلام مردی از شیعیانش را بعد از مدتی طولانی دید که پیری در او اثر کرده و در راه رفتن شکسته شده بود. حضرت فرمود: ای مرد سنّ تو زیاد شده است. عرض کرد: در اطاعت تو آن را صرف کرده ام. حضرت فرمود: می بینم هنوز در تو از عمر چیزی باقی مانده است. آن مرد عرض کرد: آن نیز برای شما باشد، ای امیر المؤمنین.

61 271 محمّد بن ابراهیم بن اسحاق مؤدّب از احمد بن محمد بن سعید کوفی از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از امام رضا علیه السّلام از پدرش از پدران او امام حسین علیهم السّلام روایت فرمود که آن حضرت فرمود: چون هنگام درگذشت امام مجتبی علیه السّلام فرارسید، گریست. به او گفتم: آیا می گریی و حال آن که مکان تو نزد رسول خدا چنین است و حضرت رسول درباره تو سخن ها گفته است. بیست حج پیاده گزارده ای و سه بار دارایی خود را با پروردگارت

حجبت عشرين حجه ماشيا وقد قاسمت ربك مالک ثلاث مرّات حتّى النعل بالنعل فقال إنّما أبکی لخصلتين لهول المطلع و فراق الأحبه

272 62 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا الحسین بن أحمد المالکی عن أبیه عن إبراهیم بن أبی محمود عن علی بن موسی الرضا عن أبیه موسی بن جعفر عن أبیه جعفر بن محمّد عن أبیه محمّد بن علی عن أبیه الحسین بن علی عن أبیه الحسین بن علی علیهم السّلام قال قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله یا علی أنت المظلوم من بعدی فویل لمن ظلمک و اعتدی علیک و طوی لمن تبعک و لم یختر علیک یا علی أنت المقاتل بعدی فویل لمن قاتلک و طوی لمن قاتل معک یا علی أنت الآدی تنطق بکلامی و تتکلّم بلسانی بعدی فویل لمن ردّ علیک و طوی لمن قبل کلامک یا علی أنت سیّد هذه الأمّه بعدی و أنت إمامها و خلیفتی علیها من فارقک فارقنی یوم القیامه و من کان معک کان معی یوم القیامه یا علی أنت قسمت کرده ای، حتی کفش های خود را؟! حضرت فرمود: برای دو چیز می گریم، یکی هول مطلع و دیگری فراق دوستان.

272 62 مرحوم والد از حسین بن احمد مالکی از پدرش از ابراهیم بن ابی محمود از امام رضا از پدران گرامی اش از امام حسین علیهم السّلام از رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله روایت می فرماید که فرمود: ای علی! تو پس از من مظلوم خواهی شد! اوای بر آن که بر تو ظلم و ستم روا دارد و خوشا به حال آن که تو را تبعیت کند و کسی را بر تو برنگزیند. یا علی! تو پس از من می جنگی و اوای بر آن که با تو بجنگد و خوشا به حال آن که با دشمن تو بجنگد! یا علی! تو به گفتار من تکلم می کنی و با زبان من سخن می گویی! اوای بر آن که تو را ردّ کند و خوشا به حال آن که سخن تو را بپذیرد. ای علی! تو آقای این امت پس از من و خلیفه من بر امت هستی! آن که از تو دوری جوید، روز قیامت از من دور است و آن که با تو باشد، روز قیامت با من است. یا علی! تو اول کسی هستی که به من ایمان آوردی و من را تصدیق کردی و تو اول کسی هستی که مرا یاری نموده و با دشمن من

أول من آمن بي وصدقني و أنت أول من أعانني على أمري و جاهد معي عدوي و أنت أول من صلى معي و الناس يومئذ في غفلة الجهالة يا علي أنت أول من تنشق عنه الأرض معي و أنت أول من يجوز الصراط معي و إن ربي عز و جل أقسم بعزته أنه لا يجوز عقبه الصراط إلا من معه براه بولايتك و ولايه الأئمة من ولدك و أنت أول من يرد حوضي تسقى منه أولياءك و تذود عنه أعداءك و أنت صاحبى إذا قمت المقام المحمود تشفع لمحبينا فتشفع فيهم و أنت أول من يدخل الجنة و بيدك لوائى و هو لواء الحمد و هو سبعون شقه الشقه منه أوسع من الشمس و القمر و أنت صاحب شجره طوبى فى الجنة أصلها فى دارك و أغصانها فى دور شيعتك و محبيك.

قال إبراهيم بن أبي محمود فقلت للرضا يا ابن رسول الله إن عندنا أخبارا فى فضائل أمير المؤمنين عليه السلام و فضلكم أهل البيت و هى من روايه مخالفيكم و لا نعرف مثلها عندكم أفندين بها فقال يا ابن أبي محمود لقد أخبرنى أبى عن أبيه عن جنگيدى تو اول كسى هستى كه با من نماز گزاردى و مردمان در آن روز در غفلت گمراهى بودند. اى على! تو اول كسى هستى كه با من برای او زمین شكافته خواهد شد. تو اول كسى هستى كه با من جواز گذر از صراط بگیری! خدا سوگند یاد کرده است به عزت خودش كه اجازه گذر از صراط به كسى ندهد، مگر آنكه برگه برات از جهنم را از تو و ائمه فرزندان به همراه داشته باشد و تو اول كسى هستى كه بر حوض من وارد مى شوى، اوليائى را مى نوشانى و دشمنان را دور مى سازى! تو با من خواهى بود، هنگامى كه در مقام محمود بايستى، تو شفاعت مى كنى دوستان ما را و شفاعت تو در حق ایشان مقبول است. تو اول كسى هستى كه داخل بهشت مى شود و در دست تو پرچم حمد است كه هفتاد قسمت است و قسمتى از آن از آفتاب و ماه بزرگتر است و تو صاحب درخت طوبا در بهشت هستى كه ريشه آن در خانه تو و شاخه هاى آن به خانه هاى شيعيان و دوستان تنيده شده است.

ابراهيم بن ابى محمود مى گويد: به حضرت عرض كردم: بعضى از روايات از فضائل امير المؤمنين و فضائل شما اهل بيت نزد ماست كه از مخالفين شما روايت شده است. آيا آنها را پذيريم؟ حضرت فرمود: اى ابن ابى محمود! پدرم مرا از پدرانش از

جده عليه السلام أنّ رسول الله صَلَّى الله عليه و آله قال من أصغى إلى ناطق فقد عبده فإن كان الناطق عن الله عزّ و جلّ فقد عبد الله و إن كان الناطق عن إبليس فقد عبد إبليس.

ثمّ قال الرضا يا ابن أبي محمود إنّ مخالفينا وضعوا أخبارا في فضائلنا و جعلوها على ثلاثه أقسام أحدها الغلوّ و ثانيها التّقصير في أمرنا و ثالثها التّصريح بمثالب أعدائنا فإذا سمع الناس الغلوّ فينا كفّروا شيعتنا و نسبوههم إلى القول بربوبيتنا و إذا سمعوا التّقصير اعتقدوه فينا و إذا سمعوا مثالب أعدائنا بأسمائهم ثلبونا بأسمائنا و قد قال الله عزّ و جلّ وَ لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ يا ابن أبي محمود إذا أخذ الناس يمينا و شمالا فالزم طريقتنا فإنه من لزمننا لزمانه و من فارقتنا فارقناه إنّ أدنى ما يخرج به الرجل من الإيمان أن يقول للحصاه هذه نواه ثمّ يدين بذلك و يبرأ ممّن خالفه يا ابن أبي محمود احفظ ما حدّثك به فقد جمعت لك خير الدنيا و الآخرة

رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله خبر داد که هرکس به سخن گوینده گوش فرادهد، او را پرستیده است. اگر گوینده از خدای سخن گوید، او خدا را پرستیده و اگر از سوی شیطان سخن گوید، شیطان را پرستیده است.

سپس فرمود: ای ابن ابی محمود! همانا دشمنان ما اخباری را در فضایل ما وضع کردند که بر سه گونه است: اول در غلو، دوم در تقصیر و سوم در عیوب دشمنان ما. اگر مردمان غلو در ما را بشنوند، شیعیان ما را تکفیر می کنند و به ایشان نسبت می دهند که به ربوبیت ما قایلند و اگر تقصیر را در ما بشنوند، به ما نسبت می دهند و اگر عیب دشمنان ما را بشنوند، آن را به ما نسبت می دهند و خداوند فرموده است:

«دشنام ندهید کسانی را که غیر خدا را می پرستند که ایشان نیز خدا را بدون علم دشنام خواهند داد.» ای ابن ابی محمود! هنگامی که مردم راه چپ و راست را گرفتند، راه ما را در پیش بگیر، آن که راه ما را در پیش بگیرد، ما نیز ملازم او خواهیم شد و آن که از ما دوری جوید، از او دور خواهیم شد. همانا کمتر چیزی که مرد را از ایمان به در می کند، این است که سنگریزه را هسته خرما بگوید، سپس به آن ایمان آورده از مخالفینش برائت جوید. ای ابن ابی محمود آن چه را به تو گفتیم، حفظ کند که در آن خیر دنیا و آخرت را برای تو جمع کرده ام.

273 63 حدّثنا أبو الحسن أحمد بن محمّد بن صقر الصّائغ و أبو الحسن علی بن محمّد بن مهرویه قالا حدّثنا عبد الرّحمن بن ابي حاتم قال حدّثنا ابي قال حدّثنا الحسن بن الفضل أبو محمّد مولى الهاشميين بالمدينة قال حدّثنا علی بن موسى بن جعفر بن محمّد عن ابيه عليهم السّلام قال أرسل أبو جعفر الدّوانیقیّ إلى جعفر بن محمّد عليه السّلام ليقتله و طرح له سيفاً و نطعا.

و قال للرّبيع إذا أنا کلّمته ثمّ ضربت یاحدى یدی علی الأخرى فاضرب عنقه فلمّا دخل جعفر بن محمّد عليه السّلام و نظر إليه من بعيد یحرّک شفّتیهِ و أبو جعفر علی فراشه و قال مرحبا و أهلا بك یا ابا عبد الله ما أرسلنا إليك إلاّ رجاء أن نقضى دينك و نقضى ذمامك.

ثمّ سئل مسئله لطيفه عن أهل بيته و قال قد قضى الله دينك و أخرج [حائزتك] جائزتك یا ربيع لا تمضينّ ثلثه حتّى يرجع جعفر إلى أهله فلمّا خرج قال له الرّبيع یا ابا عبد الله أ رأيت السّيف إنّما 273 63 ابو الحسن احمد بن محمد بن صقر صائغ و ابو الحسن علی بن محمد بن مهرویه از عبد الرحمن بن ابي حاتم از پدرش از حسن بن فضل ابو محمد، مولاى هاشميين در مدينة از امام رضا عليه السّلام از پدرش امام كاظم عليه السّلام روايت می کند که فرمود: ابو جعفر دوانيقى، امام صادق عليه السّلام را خواست تا به شهادت برساند و برای او شمشير و نطع آماده ساخت به ربيع گفت: چون او را خواستم و با او صحبت کردم و دست برهم زدم، گردنش را بزن. چون امام صادق عليه السّلام داخل شد و منصور را از دور دید، لب هایش به زمزمه آمد. منصور بر فراش خود نشسته بود. چون حضرت را دید، گفت: مرحبا و خوش آمدی! تو را نخواستیم مگر برای این که دين و ذمّه تو را ادا کنیم. سپس با لطافت از اهل بيت او سؤال کرد و گفت: خدای دين تو را پرداخت و اجر تو را داد. سپس به ربيع گفت:

ای ربيع سومين عمل از تو سر نزنند تا جعفر به نزد خانواده اش بازگردد. چون حضرت خارج شد، ربيع به او گفت: آیا شمشير را دیدی، همانا با آن نطع بر تو آن جا

كان وضع لك و النّطع فأىّ شىء رأيتك تحرك به شفتيك قال جعفر عليه السّلام نعم يا ربّيع لمّا رأيت الشّرّ فى وجهه قلت حسبى الرّبّ من المربوبين و حسبى الخالق من المخلوقين و حسبى الرّازق من المرزوقين و حسبى اللّهُ ربّ العالمين حسبى من هو حسبى حسبى من لم يزل حسبى حسبى اللّهُ لا إله إلاّ هو عليه توكلت و هو ربّ العرش العظيم.

274 64 حدّثنا محمّد بن القاسم الأسترآبادى المفسّر رضى اللّهُ عنه قال حدّثنا يوسف بن محمّد بن زياد و علىّ بن محمّد بن سيّار عن أبويهما عن الحسن بن علىّ عن أبيه علىّ بن محمّد عن أبيه موسى بن موسى عن أبيه موسى بن جعفر عليهم السّلام قال: قال جعفر بن محمّد الصّادق عليه السّلام فى قول اللّهُ عزّ و جلّ إهدنّا الصّراط المّستقيّم.

قال يقول أرشدنا إلى الطّريق المستقيم أى أرشدنا للزوم الطّريق المؤدّى إلى محبّتك و المبلّغ دينك و المانع من أن گسترده شده بود. تو را دیدم زمزمه می کردی؟ به چه زمزمه کردی؟ حضرت فرمود: بله! ای ربّيع! چون در چهره او شر را دیدم، گفتم:

«حسبى الرّبّ من المربوبين و حسبى الخالق من المخلوقين و حسبى الرّازق من المرزوقين و حسبى اللّهُ ربّ العالمين حسبى من هو حسبى حسبى من لم يزل حسبى حسبى اللّهُ لا إله إلاّ هو عليه توكلت و هو ربّ العرش العظيم»

274 64 محمّد بن قاسم استرآبادى مفسر از يوسف بن محمد بن زياد و على بن محمد بن سيار از پدرانشان از امام حسن از امام هادى از امام جواد از امام رضا از امام كاظم عليهم السّلام از امام صادق عليه السّلام روايت مى كنند كه درباره گفتار خداوند «خدايا ما را به راه راست هدايت فرما»، چنين فرمود:

خداوند مى فرمايد: ما را به راه راست راهنمايى ساز، يعنى ما را به راهى كه به محبّت تو مى رسد و به دين تو مى پيوند، ملتزم ساز و نيز راهى كه مانع از تبعيت هواى نفس شود، يا مستوجب اخذ به رأى گردد كه

تَبِعَ أَهْوَاءَنَا فَنَعَطِبُ أَوْ نَأْخُذُ بِأَرَائِنَا فَنَهْلِكُ.

275 65 حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا فَقَالَ الْأَمَانَةُ الْوَلَايَةُ مِنْ أَدْعَائِهَا بِغَيْرِ حَقٍّ فَقَدْ كَفَرَ.

276 66 حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ دُوسِ النَّيْسَابُورِيِّ الْعَطَّارِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قَتِيْبِهِ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سَلِيمَانَ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنِ الشَّجَرَةِ الَّتِي أَكَلَ مِنْهَا آدَمُ وَحَوَّاءُ مَا كَانَتْ فَقَدْ اِخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهَا فَمِنْهُمْ مَنْ يَرَوِي أَنَّهَا الْحِنْطَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَرَوِي أَنَّهَا الْعَنْبُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَرَوِي أَنَّهَا شَجَرَةُ الْحَسَدِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلُّ ذَلِكَ حَقٌّ قُلْتُ فِي أَنْ گَاهِ هَلَكَ خَوَاهِيمُ شَدَّ.

275 65 أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ هَمْدَانِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ نَقَلَ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا فَقَالَ الْأَمَانَةُ الْوَلَايَةُ مِنْ أَدْعَائِهَا بِغَيْرِ حَقٍّ فَقَدْ كَفَرَ. كَمَا أَنَّ الْوَلَايَةَ أَمَانَةٌ وَتَمَامُهَا أَمَانَةٌ. كَمَا أَنَّ الْوَلَايَةَ أَمَانَةٌ وَتَمَامُهَا أَمَانَةٌ. كَمَا أَنَّ الْوَلَايَةَ أَمَانَةٌ وَتَمَامُهَا أَمَانَةٌ.

276 66 عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ دُوسِ النَّيْسَابُورِيِّ عَطَّارِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قَتِيْبِهِ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سَلِيمَانَ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ رَوَيْتُ مِنْهُ أَنَّكَ كُنْتَ تَقُولُ: «مَا أَمَانَةٌ إِلَّا بِرَأْسِهَا وَتَمَامُهَا أَمَانَةٌ». كَمَا أَنَّ الْوَلَايَةَ أَمَانَةٌ وَتَمَامُهَا أَمَانَةٌ. كَمَا أَنَّ الْوَلَايَةَ أَمَانَةٌ وَتَمَامُهَا أَمَانَةٌ.

فَرَمُودٌ: تَمَامُهَا أَمَانَةٌ وَتَمَامُهَا أَمَانَةٌ. كَمَا أَنَّ الْوَلَايَةَ أَمَانَةٌ وَتَمَامُهَا أَمَانَةٌ.

فما معنی هذه الوجوه على اختلافها فقال يا أبا الصلّت إنّ شجره الجنّة تحمل أنواعا فكانت شجره الحنطه و فيها عنب و ليست كشجره الدّنيا و إنّ آدم عليه السّلام لما أكرمه الله تعالى ذكره بإسجاد ملائكته و بإدخاله الجنّة قال فى نفسه هل خلق الله بشرا أفضل منّى فعلم الله عزّ و جلّ ما وقع فى نفسه فناداه ارفع رأسك يا آدم و انظر إلى ساق العرش فرفع آدم رأسه فنظر إلى ساق العرش فوجد عليه مكتوبا لا إله إلاّ الله محمّد رسول الله صلّى الله عليه و آله و علىّ بن أبى طالب عليه السّلام أمير المؤمنين و زوجته فاطمه سيّده نساء العالمين و الحسن و الحسين سيّدا شباب أهل الجنّة.

فقال آدم عليه السّلام يا ربّ من هؤلاء فقال عزّ و جلّ هؤلاء من ذرّيّتك و هم خير منك و من جميع خلقى و لو لا هم ما خلقتك و لا خلقت الجنّة و النار و لا السّماء و الأرض فإياك أن تنظر إليهم بعين الحسد فأخرجك عن جوارى فنظر إليهم بعين الحسد و تمنّى منزلتهم فتسلّط عليه الشّيطان حتّى أكل من الشّجره الّتى نهى عنها و تسلّط على حواء لنظرها إلى چیست؟ فرمود: ای ابا صلت! همانا درخت بهشتی انواع میوه ها آرد. آن درخت گندم بود و انگور نیز به بار آورده بود و چونان درخت دنیا نیست. همچنانچه خداوند آدم را به سجده فرشتگان و دخول در بهشت کرامت بخشید، در خاطر خویش بروز داد که آیا خداوند بشری از من برتر آفریده است؟ خداوند مکنون خاطر او بدانست و وحی فرمود: سر بالا- کن و به ساق عرش نظر انداز. چون آدم سر بالا کرده، بر ساق عرش نظر نمود، در آن چنین نوشته یافت: «لا اله الاّ الله، محمد رسول الله و على بن ابى طالب امير مؤمنين و همسرش فاطمه بانوى زنان عالميان و حسن و حسين دو آقاى جوانان اهل بهشتند.» آدم عرض کرد: خداوند! ایشان کیانند؟ خداوند وحی فرستاد: ایشان از نسل تو و از تو و تمام خلق من بهترند و اگر ایشان نبودند، تو را نمى آفریدم و نیز بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمى آفریدم. پس هشدار که ایشان را به نگاه حسد بنگری که تو را از جوار خویش خواهم راند. پس آدم به ایشان به دیده حسد نگریست و در دل، آرزوی منزلت ایشان را نمود. پس خداوند شیطان را بر او مسلّط ساخت تا آنگاه که از درخت ممنوعه تناول

فاطمه عليها السلام بعين الحسد حتى أكلت من الشجره كما أكل آدم عليه السلام فأخرجهما الله عز و جلّ عن جنّته فأهبطهما عن جواره إلى الأرض

277 67 حدّثنا أبي رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن يعقوب بن يزيد عن عبيد بن هلال قال سمعت أبا الحسن الرضا عليه السلام يقول إنّي أحبّ أن يكون المؤمن محدّثا قال قلت و أيّ شيء المحدّث قال المفهم

278 68 حدّثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس النيسابوری العطّار رضی الله عنه قال حدّثنا علی بن محمّد بن قتيبه النيسابوری عن حمدان بن سليمان عن عبد السلام بن صالح الهرويّ قال سمعت أبا الحسن علی بن موسى الرضا عليه السلام يقول رحم الله عبدا أحيا أمرنا فقلت له و كيف يحيى أمرکم قال يتعلّم علومنا و يعلمها الناس فإنّ الناس لو علموا محاسن كلامنا نموده و بر حوا مسلط نمود، تا بر فاطمه سلام الله عليها به نگاه حسد نگریست، تا او نیز چون آدم از درخت خورد. پس خداوند ایشان را از بهشت و جوار خویش به سوی زمین اخراج فرمود.

277 67 مرحوم والد از سعد بن عبد الله از يعقوب بن يزيد از عبيد بن هلال روایت می کند که گفت:

از امام رضا عليه السلام شنيدم که فرمود: دوست می دارم که مؤمن محدّث باشد. عرض کردم:

محدّث چیست؟ فرمود: فهميده.

278 68 عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نيشابوری عطّار از علی بن محمد بن قتيبه نيشابوری از حمدان بن سليمان از عبد السلام بن صالح هروی روایت می کند که از امام رضا عليه السلام شنيدم که می فرمود: خداوند رحمت کند بنده ای که امر ما را زنده کند. عرض کردم: چگونه امر شما زنده می شود؟ فرمود: علوم ما را فراگیرد و آن را به مردم بیاموزد. هرگاه که مردمان حسن کلام ما را بدانند، ما را پیروی می کنند. راوی گوید: عرض کردم:

لا تَبْعُونَا قَال قَلْت يَا ابْن رَسُول اللّٰه فَقَدْ رَوَى لَنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰه عَلَيْهِ السَّلَام أَنَّهُ قَالَ مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا لِيَمَارِيَ بِهِ السَّفَهَاءُ أَوْ يِبَاهِي بِهِ الْعُلَمَاءُ أَوْ لِيَقْبَلَ بِوَجْهِ النَّاسِ إِلَيْهِ فَهُوَ فِي النَّارِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَدَقَ جَدِّي عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْتَدِرِي مِنَ السَّفَهَاءِ فَقُلْت لَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰه قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُمْ قِصَاصُ مُخَالَفِينَا أَوْ تَدْرِي مِنَ الْعُلَمَاءِ فَقُلْت لَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰه صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ هُمْ عُلَمَاءُ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ الَّذِينَ فَرَضَ اللّٰهُ طَاعَتَهُمْ وَأَوْجِبَ مَوَدَّتَهُمْ ثُمَّ قَالَ أَوْ تَدْرِي مَا مَعْنَى قَوْلِهِ أَوْ لِيَقْبَلَ بِوَجْهِ النَّاسِ إِلَيْهِ فَقُلْت لَا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْنِي وَاللّٰهُ بِذَلِكَ ادِّعَاءَ الْإِمَامَةِ بِغَيْرِ حَقِّهَا وَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ فِي النَّارِ

279 69 حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ الرَّازِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتَهُ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى بِجُزْءٍ مِنْ مَالِهِ فَقَالَ سَبْعَ ثَلَاثَةٍ

يا بن رسول الله! از امام صادق عليه السلام روایت شده که فرمود: هر کس علمی بیاموزد و بدان بر بی خردان ریا، یا بر علما فخر نماید، یا مردمان به سوی او توجه کنند، جایگاهش در آتش است.

فرمود: جدّ من صحیح فرموده است. آیا می دانی که بی خردان کیانند؟ عرض کردم: نه! یا بن رسول الله! فرمود: قصّه پردازان مخالفین مایند. آیا می دانی که علما کیانند؟ عرض کردم: نه! یا بن رسول الله! فرمود: ایشان دانشمندان آل محمدند که خداوند اطاعت و مودت ایشان را واجب و لازم ساخته است. آیا می دانی معنی قول ایشان «مردمان به سوی او توجه کنند» چیست؟ عرض کردم: خیر! فرمود: یعنی قسم به خدا که بدان وسیله ادعای امامت مردمان را به ناحق نماید و کسی که چنین کند، جایگاه او در آتش است.

279 69 مرحوم والد از احمد بن ادريس از احمد بن محمد بن يحيى بن عمران اشعري از ابو عبد الله رازی از احمد بن محمد بن ابی نصر از حسین بن خالد روایت می کند که گفت: از امام رضا علیه السلام روایت درباره مردی که به «جزئی» از مالش وصیت کرده، سؤال کردم، فرمود: یک هفتم از ثلث مالش، «جزئی» از مالش است.

280 70 حدّثنا أبی و محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید رضی اللّٰه عنهما قالَا حدّثنا محمّد بن یحیی العطار و أحمد بن إدريس جميعا عن محمّد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعری عن ابراهیم بن هاشم عن داود بن محمّد التّهدی عن بعض أصحابنا قال دخل ابن أبی سعید المکاری علی الرّضا فقال له أبلغ اللّٰه من قدرک أن تدعی ما ادعی أبوک.

فقال علیه السّلام له ما لک أطفأ اللّٰه نورک و أدخل الفقر بیتک أ ما علمت أن اللّٰه عزّ و جلّ أوحی إلی عمران أنّی واهب لک ذکرا فوهب له مریم و وهب لمریم عیسی فعیسی من مریم و مریم من عیسی و عیسی و مریم علیها السّلام شیء واحد و أنا من أبی و أبی منّی و أنا و أبی شیء واحد فقال له ابن أبی سعید فأسألک عن مسأله فقال لا إخالک تقبل منّی و لست من غنمی و لکن هلمّها فقال رجل قال عند موته کلّ مملوک لی قدیم فهو حرّ لوجه اللّٰه فقال نعم إن اللّٰه تبارک و تعالی یقول فی کتابه حتّی عادَ 280 70 مرحوم والد و نیز محمد بن حسن بن احمد بن ولید از محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادريس از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از ابراهیم بن هاشم از داود بن محمد نهدي از بعضی از اصحاب روایت می کنند که ابن ابی سعید مکاری بر امام رضا علیه السّلام وارد شد و جسارت کرده، گفت: کار تو را خدا تا بدان جا رسانده که ادّعایی همچون ادّعای پدرت می نمایی؟ امام فرمود: چه می خواهی؟ خدا نور تو را خاموش کند و فقر را در خانه ات داخل نماید.

آیا ندانسته ای که خداوند به عمران وحی کرد که به تو پسری خواهم داد. سپس به او مریم را عطا فرمود و به مریم، عیسی را؟ پس عیسی از مریم و مریم از عیسی است و هر دو یک چیزند. من از پدرم هستم و پدرم از من است و هر دو یک چیز هستیم. ابن سعید گفت: از تو مسأله ای می پرسم.

حضرت فرمود: تو را نمی بینم که بپذیری و از موالی من نیستی، لکن بپرس! گفت: مردی هنگام مرگ وصیت کرده که برده های قدیمی من برای رضای خدا آزادند. حضرت فرمود: بلی! خدا در قرآن می فرماید: «حتّی عادَ

كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ فَمَا كَانَ مِنْ مَمَالِيكِهِ أَتَى لَهُ سِتَّةُ أَشْهُرٍ فَهُوَ قَدِيمٌ حَرَّ قَالَ فَخَرَجَ الرَّجُلُ فَافْتَقَرَ حَتَّى مَاتَ وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مَبِيَّتٌ لَيْلَهُ لَعَنَهُ اللَّهُ

281 71 حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْخِرَاسَانِيِّ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَيْسَ الْحَمِيَّةُ مِنَ الشَّيْءِ تَرَكَهُ إِنَّمَا الْحَمِيَّةُ مِنَ الشَّيْءِ الْإِقْلَالُ مِنْهُ

282 72 حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عَمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ هَمْدَانَ رَحِمَهُمُ اللَّهُ وَ كَانَ مَعَنَا حَاجًّا قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى يَدِ أَبِي جَعْلَتِ فَدَاكَ إِنَّ أَصْحَابَنَا اخْتَلَفُوا فِي الصَّاعِ فَبَعْضُهُمْ يَقُولُ الْفَطْرَةَ بِصَاعٍ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ، پس آن بردگانی که از شش ماه پیش نزد اویند، آزادند. راوی گوید: آن مرد از نزد حضرت خارج شد و تا زمان مرگ به فقر مبتلا شد و در حالی مرد که قوت یک شب نزد او نبود. لعنه الله.

281 71 مرحوم والد از محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد بن عیسی از ابراهیم بن اسحاق از عبد الله بن احمد از اسماعیل خراسانی از امام رضا علیه السلام روایت می کند که فرمود: امتناع از امری، ترک آن نیست، بلکه کم کردن آن است.

282 72 مرحوم والد و نیز محمد بن حسن بن احمد بن ولید از محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادريس از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از جعفر بن ابراهیم بن محمد همدانی که با ما حج می گزارد، روایت کرد که برای امام رضا علیه السلام نوشتم که اصحاب ما در میزان صاع اختلاف کرده اند. عده ای از ایشان می گویند زکات فطره به صاع مدینه است و عده ای می گویند به صاع عراقی. حضرت

المدینه و بعضهم يقول بصاع العراق فكتب إلى الصّاع ستّة أرطال بالمدنیّ و تسعه أرطال بالعراقیّ قال و أخبرنی بالوزن فقال یكون ألفا و مائه و سبعین درهما

283 73 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا الحسن بن أحمد المالکیّ قال حدّثنا عبد اللّٰه بن طاوس سنه إحدى و أربعین و مائتین قال قلت لأبی الحسن الرضا علیه السّلام إنّ لی ابن أخ زوجته ابنتی و هو یشرب الشّراب و یكثر ذکر الطّلاق فقال إنّ کان من إخوانک فلا شیء علیه و إنّ کان من هؤلاء فأبناها منه فإنّه عنی الفراق قال قلت جعلت فداک ألیس روی عن أبی عبد اللّٰه علیه السّلام أنّه قال إیاکم و المطلّقات ثلاثه فی مجلس واحد فإنّهنّ ذوات أزواج فقال ذلك ممّن کان من إخوانکم لا ممّن کان من هؤلاء إنّّه من دان بدین قوم لزمته أحكامهم

برای من مکتوب فرمود که یک صاع، شش رطل مدنی و نه رطل عراقی است و نیز مرا به وزن آن خبر کرد و فرمود: هر صاع یک هزار و صد و هفتاد درهم است.

283 73 مرحوم والد از حسن بن احمد مالکی از عبد اللّٰه بن طاوس در سال 241 روایت می کند که گفت: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم:

مرا برادرزاده ای است که دختر من همسر اوست. او شراب می نوشد و صیغه طلاق را بسیار جاری می کند. فرمود: اگر از برادران توست، حرجی نیست و اگر از آن طایفه (عامّه) است، دختری را از او جدا کن که او اراده طلاق دارد. عرض کردم: نه این است که امام صادق علیه السّلام می فرماید: بر حذر باشید از طلاق های سه گانه در یک مجلس که ایشان هنوز صاحبان همسرند. فرمود: این در صورتی است که از برادران شما باشند، نه از ایشان، چرا که هر کس ملتزم دینی شد، احکام آن دین بر او لازم است.

284 74 حَدَّثَنَا أَبُو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الرَّيَّانِ قَالَ حَدَّثَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الدَّهْقَانِ الْوَاسِطِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدِ الْكُوفِيِّ عَنِ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ جَعَلْتَ فِدَاكَ حَدِيثَ كَانَ يَرَوِيهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَكِيرٍ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِي وَ مَا هُوَ قُلْتُ رَوَى عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ أَنَّهُ لَقِيَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي السَّنَةِ الَّتِي خَرَجَ فِيهَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ.

فَقَالَ لَهُ جَعَلْتَ فِدَاكَ إِنَّ هَذَا قَدْ آلَفَ الْكَلَامَ وَ سَارَعَ النَّاسَ إِلَيْهِ فَمَا الَّذِي تَأْمُرُ بِهِ قَالَ فَقَالَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اسْكُنُوا مَا سَكَنَتِ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ قَالَ وَ كَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَكِيرٍ يَقُولُ وَ اللَّهُ لئن كَانَ عُبَيْدُ بْنُ زُرَّارَةَ صَادِقًا فَمَا مِنْ خُرُوجٍ وَ مَا مِنْ قَائِمٍ.

قَالَ فَقَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْحَدِيثَ عَلَيَّ مَا رَوَاهُ عُبَيْدٌ وَ لَيْسَ عَلَيَّ مَا تَأْوَلَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَكِيرٍ إِنَّمَا عَنِيَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَوْلِهِ مَا سَكَنَتِ السَّمَاءُ مِنَ النَّدَاءِ 284 74 مَرْحُومٍ وَالِدِ مِنْ أَحْمَدِ بْنِ إِدْرِيسَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ رِيَّانٍ مِنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ دَهْقَانَ وَاسِطِي مِنْ حُسَيْنِ بْنِ خَالِدِ الْكُوفِيِّ رَوَايَتِي مِي كُنْدُ كِه بَه اِمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَرَضُ كَرْدَم: جَانِمِ فِدَايِ شَمَا! حَدِيثِي رَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَكِيرٍ مِنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ نَقَلَ مِي كُنْدُ، فَرَمُود: چيست؟ عرض كردم:

عُبَيْدُ بْنُ زُرَّارَةَ مِي گويد كه با امام صادق عليه السلام در سالی كه ابراهيم بن عبد الله بن حسن خروج كرد، ملاقات کرده است.

و به ایشان عرض کرده است: جانم فدای شما! این مرد، به کلامی تمسک جسته است و مردمان به سوی او شتافته اند، شما چه امر می فرمایید؟ امام فرمود: از خدا بترسید و تا زمین و آسمان آرام است، آرام باشید. عبد الله بن بكير می گوید: اگر عبید بن زراره راستگوست، پس خروج نیست و قائم وجود ندارد؟

پس امام رضا عليه السلام فرمود: حدیث چنین است که عبید روایت کرده، لکن تأویل، آن نیست که عبد الله بن بكير کرده، منظور امام صادق عليه السلام، تا زمانی است که آسمان از

باسم صاحبکم و ما سکنت الأرض من الخسف بالجيش

285 75 حدّثنا أبی و محمّد بن الحسن بن أحمد [بن] الولید رضی اللّٰه عنهما و أحمد بن محمّد بن یحیی العطار و محمّد بن علی ماجیلویه و محمّد بن موسی بن المتوکّل رضی اللّٰه عنهم قالوا حدّثنا محمّد بن یحیی العطار و أحمد بن إدريس جميعا عن سهل بن زیاد الآدمی عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر البزنطی قال سألت أبا الحسن علیّ بن موسی الرضا علیه السّلام عن قبر فاطمه علیها السّلام فقال دفنت فی بیتها فلما زادت بنو أمیّه فی المسجد صارت فی المسجد.

286 76 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن موسی بن القاسم البجلی عن علیّ بن أسباط عن الحسن بن الجهم قال قال أبو الحسن علیه السّلام کان أمير المؤمنین علیه السّلام یقول لا یأبی الکرامه إلاّ حمار قلت ما ندای به نام صاحب شما و زمین از خسف جيش ساکن است.

285 75 مرحوم والد از محمد بن حسن بن احمد وليد و احمد بن محمد بن يحيى عطار و محمد بن علي ماجيلويه و محمد بن موسى بن متوکل از محمد بن يحيى عطار و احمد بن ادريس و ایشان از سهل بن زیاد آدمی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی روایت کردند که گفت:

از امام رضا علیه السّلام از مکان قبر حضرت فاطمه سلام اللّٰه علیها پرسیدم، فرمود:

در خانه دفن شد. چون بنی امیه مسجد را بزرگ کردند، در مسجد افتاد.

286 76 مرحوم والد از سعد بن عبد اللّٰه از احمد بن محمد بن عیسی از موسی بن قاسم بجلی از علی بن اسباط از حسن بن جهم روایت می کند که گفت: امام رضا علیه السّلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السّلام می فرمود: کرامت را مگر حمار رد نمی کند. به امام عرض کردم: معنی

ص: 485

معنی ذلك قال التّوسعه فی المجلس و الطّيب يعرض عليه

287 77 حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن الحسن بن علی بن فضال عن علی بن الجهم قال سمعت أبا الحسن علیه السّلام یقول لا یأبی الكرامه إلاّ حمار قلت أيّ شیء الكرامه قال مثل الطّيب و ما یكرم به الرّجل الرّجل

288 78 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه عن أحمد بن أبی عبد اللّٰه البرقی عن علی بن میسر عن أبی زید المالکی قال سمعت أبا الحسن علیه السّلام یقول لا یأبی الكرامه إلاّ حمار یعنی بذلك فی الطّيب و الوساده

این چیست؟ فرمود: جایی که در مجلس برای کسی باز کنند و عطری که به او تعارف شود.

287 77 محمد بن حسن بن احمد بن وليد از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال از علی بن جهم روایت می کند که از امام رضا علیه السّلام شنیدم که می فرمود: کرامت را رد نمی کند مگر حمار، عرض کردم: کرامت چیست؟ فرمود:

بوی خوش و احترامی که مرد برای مرد دیگر می نهد.

288 78 مرحوم والد از سعد بن عبد اللّٰه از احمد بن ابی عبد اللّٰه برقی از علی بن میسر از ابی زید مالکی روایت می کند که گفت: از امام رضا علیه السّلام شنیدم که فرمود: کرامت را به جز حمار رد نمی کند و مقصود ایشان از کرامت، عطر و بالش بود.

ص: 486

289 79 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه قال حدّثنا أحمد بن محمّد بن عیسیٰ قال حدّثنا أبو همّام إسماعیل بن همّام عن الرّضا علیه السّلام أنّه قال لرجل أیّ شیء السّکینه عندکم فلم یدر القوم ما هی فقالوا جعلنا اللّٰه فداک ما هی قال ریح تخرج من الجنّه طیّبه لها صورہ کصورہ الإنسان تكون مع الأنبیاء علیهم السّلام و هی الّتی أنزلت علی إبراهیم علیه السّلام حین بنی الکعبه فجعلت تأخذ کذا و کذا و [تبنی] ابنی الأساس علیها.

290 80 حدّثنا أبو الحسن محمّد بن القاسم المفسّر الجرجانی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا أحمد بن الحسن الحسینی عن الحسن بن علی عن أبیه علی بن محمّد عن أبیه محمّد بن علی عن أبیه علی الرّضا عن أبیه موسی بن جعفر علیهم السّلام قال سئل الصّادق علیه السّلام عن الرّاهد فی الدّنیاء قال الذی یترک حلالها مخافه حسابہ و یترک حرامها مخافه عقابہ

289 79 مرحوم والد از سعد بن عبد اللّٰه از احمد بن محمد بن عیسیٰ از ابو همّام اسماعیل بن همّام از امام رضا علیه السّلام روایت می کند که ایشان به مردی فرمود: معنی «سکینه» نزد شما چیست؟ گروه جواب ندانسته، عرض کردند: خدا ما را فدای تو گرداند، چیست؟ فرمود: بادی است که از بهشت خارج می شود و صورتی انسانی دارد و همراه انبیاست. او بر ابراهیم آن گاه که خانه کعبه را بنا می کرد، نازل شد و او را به چگونگی ساخت رهنمون شد و ابراهیم بر آن اساس خانه را ساخت.

290 80 ابو الحسن محمد بن قاسم مفسر جرجانی از احمد بن حسن حسینی از امام حسن از پدرش امام هادی از پدرش امام جواد از پدرش امام رضا از پدرش امام کاظم علیهم السّلام روایت می کند که از امام صادق علیه السّلام درباره زهد در دنیا سؤال شد. فرمود: آن است که حلال دنیا را از ترس حساب واگذارند و حرام آن را از ترس عقاب.

291 81 حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ بْنِ زَيْدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ الْبَزْزَنِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفْتَهُمْ وَ لِيُوفُوا نَذْرَهُمْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ التَّقَاتُ تَقْلِيمُ الْأَطْفَارِ وَ طَرْحُ الْوَسْخِ وَ طَرْحُ الْإِحْرَامِ عَنْهُ

292 82 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْقُرَشِيَّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَبَّ إِلَيْكُمْ دَاءُ الْأُمَمِ قَبْلَكُمْ الْبَغْضَاءُ وَ الْحَسَدُ

291 81 مرحوم والد از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از احمد بن محمد بن ابی نصر بن زید از امام رضا علیه السلام روایت می کند که درباره گفتار خدا «سپس باید آلودگیهایشان را بزدایند و به نذر خود وفا کنند» فرمود: منظور از «تفت» در آیه شریفه، گرفتن ناخن و دور کردن لباس چرک از جامه احرام است.

292 82 محمد بن حسن بن احمد بن ولید از حسن بن محمد بن اسماعیل قرشی از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال از امام رضا علیه السلام روایت کرد که ایشان از پدر گرامی خود و ایشان از پدران بزرگوارشان علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کردند که فرمود: دو درد از امت های قبل در شما نیز سرایت کند: کینه و حسد.

293 83 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُويه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سَلِيمَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْعَبْدَ مِنْ عِبَادِي لِيَأْتِيَنِي بِالْحَسَنَةِ فَأَدْخِلْهُ الْجَنَّةَ قَالَ يَا رَبِّ وَمَا تِلْكَ الْحَسَنَةُ قَالَ يَفْرَجُ عَنِ الْمُؤْمِنِ كَرْبَتَهُ وَ لَوْ بِتَمْرَةٍ قَالَ فَقَالَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَقٌّ لِمَنْ عَرَفَكَ أَنْ لَا يَنْقُطِعَ رَجَاؤُهُ مِنْكَ

294 84 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ بِنْتِ إِيَّاسٍ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ أَحْدَثَ حَدِيثًا أَوْ آوَى مَحْدِثًا قَلَّتْ وَ مَا الْحَدِيثُ قَالَ الْقَتْلُ

293 83 مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُويه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از داود بن سلیمان از امام رضا علیه السلام از پدرش امام کاظم علیه السلام از پدرش امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: خداوند عزّ و جلّ به داود وحی فرمود که همانا بنده ای از بندگان من اگر حسنه ای به جای آورد، او را داخل جنت می کنم. داود عرض کرد: خدایا! آن حسنه چیست؟ وحی فرمود: از مؤمن سختی ای را بزداید، حتی اگر به اندازه خرمایی باشد. امام فرمود: پس داود گفت: برای کسی که تو را بشناسد، حق این است که از تو قطع امید نکند.

294 84 مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ از ولید از حسین بن حسن از ابان از حسین بن سعید از حسن بن بنت الیاس روایت می کند که از امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: لعنت خدا بر کسی که حدیثی احداث کند یا محدثی را پناه دهد. عرض کردم:

حدیث چیست؟ فرمود: قتل.

القیامه و مسئولون عن ولايته و ذلك قول الله عز و جل و قفوههم إنهم مسئولون

296 86 حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانيّ رضی الله عنه قال حدّثنا علیّ بن ابراهیم بن هاشم عن أبيه عن علیّ بن معبد عن الحسين بن خالد عن علیّ بن موسى الرضا عليه السّلام عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمّد عليهم السّلام أنّه قال إنّ الله تبارک و تعالی لیبغض اللّحم و اللّحم السّمین فقال له بعض أصحابه یا ابن رسول الله صلّی الله علیه و آله إنّنا لنحبّ اللّحم و ما تخلو بیوتنا منه فكيف ذلك فقال علیه السّلام ليس حيث تذهب إنّما البيت اللّحم الّذی تؤکل فيه لحوم النّاس بالغبیه و أمّا اللّحم السّمین فهو المتجبّر المتکبّر المختال فی مشیته

297 87 حدّثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس العطار النّيسابوریّ رضی الله عنه قال حدّثنا علیّ بن محمّد بن قتیبه النّيسابوریّ عن حمدان بن سلیمان عن او پرسش خواهند شد و این گفتار خداوند است که می فرماید: «آنان را نگه دارید ایشان سؤال شدگانند».

296 86 احمد بن زیاد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد از امام رضا علیه السّلام و ایشان از پدرش امام کاظم و ایشان از پدرش امام صادق علیهما السّلام نقل می فرماید که فرمود: خداوند تبارک و تعالی گوشت و گوشت پرچرب را دشمن می دارد! بعضی از اصحاب عرض کردند: یا بن رسول الله ما گوشت را دوست می داریم و خانه ما از آن خالی نمی شود. این چگونه است؟ فرمود: راه چنان نیست که رفته ای! خانه گوشت، خانه ای است که در آن گوشت مردمان با غیبت خورده می شود و گوشت پرچرب، راه رفتن انسان جابر متکبر است.

297 87 عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار نیشابوری روایت می کند از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری و او روایت می کند از حمدان بن سلیمان و او نیز از عبد السّلام بن صالح

عبد السلام بن صالح الهروي قال قلت للرّضا عليه السّلام يا ابن رسول الله قد روى عن آبائك فيمن جامع في شهر رمضان أو أفطر فيه ثلاث كفّارات و روى عنهم أيضا كفّاره واحده فبأى الخبرين نأخذ فقال عليه السّلام بهما جميعا.

قال متى جامع الرّجل حراما أو أفطر على حرام في شهر رمضان فعليه ثلاث كفّارات عتق رقبة و صيام شهرين متتابعين و إطعام ستين مسكينا و قضاء ذلك اليوم و إن كان نكح حلالا أو أفطر على حلال فعليه كفّاره واحده و قضاء ذلك اليوم و إن كان ناسيا فلا شيء عليه

298 88 حدّثنا أبي قال رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن عليّ بن فضال عن أحمد بن أشيم عن الرّضا عليه السّلام قال قلت له جعلت فداك لم سمّوا العرب أولادهم بكلب و نمر و فهد و أشباه ذلك قال كانت العرب أصحاب حرب فكانت تهوّل على العدوّ بأسماء أولادهم و يسمّون عبيدهم هروي رواية می کند که به خدمت امام رضا عليه السّلام عرض کردم که از پدران گرامی شما روایت شده که هر که در ماه مبارک رمضان نزدیکی کند یا افطار نماید، بایستی سه كفّاره (كفّارة جمع) بدهد و نیز روایت شده که یک كفّاره کافی است، کدام یک را لحاظ کنیم؟ فرمود: هر دو! هرگاه مرد، به حرام نزدیکی کند یا با حرام افطار نماید، آزادی بنده و دو ماه پیپی روزه و اطعام شصت فقیر و قضای آن روز بر او لازم است و اگر با حلال نزدیکی نماید یا با حلال افطار کند، یک كفّاره و قضای آن روز بر او لازم می آید و اگر فراموشکار باشد، اشکالی بر او نیست.

298 88 مرحوم والد از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از حسن بن علي بن فضال از احمد بن اشيم روایت می کند که گفت: به حضرت رضا عليه السّلام عرض کردم: جانم فدای شما! چرا عرب، فرزندان خود را سگ و پلنگ و یوزپلنگ و مانند آن می نامند؟ فرمود:

عرب اهل جنگ بود. با نام های فرزندان خود بر دل دشمن هراس می اندازند و بندگان خود را

فرج و مبارک و میمون و أشباه ذلك يتيمنون بها

299 89 حدّثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس النّيسابوريّ العطار رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا علیّ بن محمّد بن قتيبه عن حمدان سليمان النّيسابوريّ عن عبد السّلام بن صالح الهرويّ قال سمعت أبا الحسن علیّ بن موسى الرّضا عليه السّلام يقول أفعال العباد مخلوقه قلت له يا ابن رسول اللّٰه ما معنی مخلوقه قال مقدّره

300 90 حدّثنا أبي رضی اللّٰه عنه و علیّ بن عبد اللّٰه الورّاق قالا حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه قال حدّثني علیّ بن الحسين الخياط النّيسابوريّ قال حدّثني إبراهيم بن محمّد بن عبد اللّٰه بن موسى بن جعفر عن ياسر الخادم عن أبي الحسن العسكريّ عن أبيه عن جدّه علیّ بن موسى الرّضا عليه السّلام أنّه كان يلبس ثيابہ ممّا يلي يمينه فإذا لبس ثوبا جدیدا دعا بقدرح من ماء فقرأ عليه برای تبرک و خوش یمنی فرج، مبارک، میمون و چون این ها می نامند.

299 89 عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار از علی بن محمد بن قتیبه از حمدان سلیمان نیشابوری از عبد السّلام بن صالح هروی نقل می کند که امام رضا علیه السّلام می فرمود: افعال بندگان، مخلوق است.

عرض کردم: یا بن رسول اللّٰه معنی مخلوق است، چیست؟

فرمود: یعنی مقدّر است.

300 90 مرحوم والد و علی بن عبد اللّٰه وراق از سعد بن عبد اللّٰه و او از علی بن حسین خیاط نیشابوری از ابراهیم بن محمد بن عبد اللّٰه بن موسى بن جعفر علیهما السّلام از یاسر خادم از ابی الحسن عسکری علیه السّلام از پدر بزرگوارش از جدش امام رضا روایت فرمود که ایشان لباس های خویش را از سمت راست شروع به پوشیدن می فرمود و چون می خواست لباس جدیدی بپوشد، کاسه ای آب می طلبید،

ص: 493

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ الْقَدْرِ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَقُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ عَشْرَ مَرَّاتٍ ثُمَّ نَضَحَهُ عَلَى ذَلِكَ الثَّوْبِ ثُمَّ قَالَ مَنْ فَعَلَ هَذَا بَثْوَبَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَلْبَسَهُ لَمْ يَزَلْ فِي رِغْدٍ مِنْ عَيْشِهِ مَا بَقِيَ مِنْهُ سَلَكٌ.

قال مصنف هذا الكتاب ره ياسر الخادم قد لقي الرضا عليه السلام و حديثه عن أبي الحسن العسكري عليه السلام غريب

سپس بر آن ده بار انا انزلناه و ده بار قل هو الله احد و ده بار قل يا ايها الكافرون مي خواند، سپس آن را بر لباس مي پاشيد و مي فرمود:

هر كه قبل از پوشيدن لباس يا جامه چنين كند، هميشه در ناز و نعمت روزي خواهد بود، تا زماني كه از آن لباس رشته اي موجود باشد.

مصنف كتاب مي گويد: ياسر خادم، امام رضا عليه السلام را ملاقات کرده و حديث او از ابى الحسن عسكرى عليه السلام غريب مى نمايد.

ص: 494

29 ما جاء عن الرضا عليه السلام في صفة النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ 301 1 حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدِ الْعَسْكَرِيِّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مَنِيعٍ قَالَ حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَدِينَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي هَالَةَ عَنْ حَلِيهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَانَ وَصَافًا لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ فَخْمًا مَفْخَمًا يَتَلَأَلُ وَجْهَهُ تَلَأُلُ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ أَطْوَلَ مِنَ الْمَرْبُوعِ وَأَقْصَرَ

29- آنچه از امام رضا علیه السلام در صفت پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است

29- آنچه از امام رضا علیه السلام در صفت پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است

301 1 ابو احمد حسن بن عبد الله بن سعيد عسکری گوید: روایت کرد برای ما ابو القاسم عبد الله بن محمد بن عبد العزيز بن منيع که گفت:

روایت کرد برای من اسماعیل بن محمد بن اسحاق بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین در مدینه که گفت: روایت کرد برای من علی بن موسی بن جعفر بن محمد از موسی بن جعفر از جعفر بن محمد از پدرش از علی بن حسین علیهم السلام که فرمود: امام حسن علیه السلام فرمود: از خالوی خود هند بن ابی هاله در شمائل و اوصاف رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم و او خوب توصیف می کرد، گفت آن چه ترجمه اش نزدیک به این است: آن حضرت صلی الله علیه و آله بزرگ بود در دیده‌ها، نور از روی مبارکش می تابید همچو ماه در شب بدر، نه کم قامت و نه بلند قامت.

من المشدّب عظیم الهامه رجل الشّعر إذا انفرت عقیقته فرق و إلا فلا یجاوز شعره شحمه أذنيه إذا هو وفّره أزهر اللّون واسع الجبین أزجّ الحاجبین سوابغ فی غیر قرن بینهما عرق یدرّه الغضب أفتی العرنین له نور یعلوه یحسبه من لم یتأمله أشمّ کتّ اللّحیه سهل الخدّین ضلیع الفمّ أشنب مفلج الأسنان دقیق المسربه کأنّ عنقه جید دمیة فی صفاء الفضة معتدل الخلق بادنا متماسکا سواء البطن و الصّدر بعید ما بین المنکیبین ضخم الکرادیس أنور المتجرّد موصول ما بین اللّبه و السّره بشعر یجرى کالخطّ عاری الثّدیین و البطن و ما سوی ذلك أشعر الذّراعین و المنکیبین و أعالی الصّدر طویل الزّندین رحب الرّاحه شنّ الکفّین و القدمین سائل الأطراف سبط العصب خمصان الأخصمین فسیح القدمین ینبوعنهما الماء إذا زال زال تقلّعا یخطو تکفّیا و یمشی هونا ذریع المشیه إذا مشی کأثما ینحطّ من صعب و إذا التفت التفت جمیعا خافض الطّرف نظره إلى الأرض أطول من نظره إلى السّماء جلّ نظره الملاحظه یندر من لقیه بالسّلام قال قلت سرش بزرگ بود، مویش مجعد و صاف نبود، بلندی موی سر مبارک از لاله گوش نمی گذشت و چنان چه جدا کردنش میسر بود، جدا می ساخت، رنگش درخشان، پیشانی گشاده، ابروها کشیده، کامل و پر، میان دو ابرویش رگی بود که وقت غضب برمی آمد، پشت بینی بلند و از او نوری برمی آمد که بیننده در اوّلین نظر می دید، محاسن مبارکش پر مو بود و گونه اش هموار و دهان بزرگ و دندان ها گشاده، از سینه تا به ناف خطی باریک از موی کشیده، گردن مبارکش می گفتی گردن صورت هاست در صفای نقره، معتدل خلقت، تمام اندام به هم پیوسته، شکم با سینه مساوی، میان دو دوش از هم دور، سربند استخوان ها درشت، بدنی مبارک و نورانی، خطی از مو کشیده بود از سینه تا به ناف او و جز این بدن و شکم مونداشت، ساعد، شانه ها و بالای سینه مو داشت و دو دستش دراز و کفش فراخ و دست و پا متناسب، استخوانهایش صاف، کف پایشان گود و از مچ پا به پایین پرگوشت نبود، آب از روی پایش رد می شد، در حرکت گام کامل برداشته، مایل، باوقار و سریع راه می رفت، گویی در سرازیری می رود، به تمام بدن برمی گشت، چشمانش به زیر افتاده و نگاهش به زمین طولانی تر از نگاه به آسمان بود، خیره نگاه نمی کرد و مبادرت به سلام اول داشت.

صف لى منطقہ فقال كان صلى الله عليه وآله متواصل الأجزاء دائم الفكره ليست له راحه و لا يتكلم فى غير حاجه يفتتح الكلام و يختمه بأشداقه يتكلم بجوامع الكلم فصلا لا فضول فيه و لا تقصير دمثا ليس بالجافى و لا بالمهين تعظم عنده النعمه و إن دقت لا يذم منها شيئا غير أنه كان لا يذم ذواقا و لا يمدحه و لا تغضبه الدنيا و ما كان لها فإذا تعوطى الحق لم يعرفه أحد و لم يقم لغضبه شيء حتى ينتصر له و إذا أشار أشار بكفه كلها و إذا تعجب قلبها و إذا تحدت قارب يده اليمنى من اليسرى فضرب يابهامه اليمنى راحه اليسرى و إذا غضب أعرض بوجهه و أشاح و إذا فرح غصّ طرفه جلّ ضحكته التّبسم يفتّر عن مثل حبّ الغمام.

قال الحسن عليه السلام فكتمت هذا الخبر عن الحسين عليه السلام زمانا ثم حدثته فوجدته قد سبقنى إليه و سأله عمّا سألته عنه فوجدته قد سأل أباه عن مدخل النبى صلى الله عليه وآله و مخرجه و مجلسه و شكله فلم يدع منه شيئا قال الحسين عليه السلام سألت أبى عليه السلام عن مدخل رسول الله صلى الله عليه وآله فقال كان دخوله لنفسه مأذونا له فى ذلك فإذا أوى إلى منزله جزأ فرمود: گفتم: برایم وصف کن گفتار او را. گفت:

پیوسته محزون و در فکر بود، آسایش نداشت، بدون حاجت سخن نمی کرد، گفتارش کامل، نه زیاد سخن می نمود و نه کم، جوامع کلم ادا می نمود، بی فضول و تقصیر، نه به درشتی نه به خواری، نعمت بزرگ می داشت هر چند کوچک بود، نعمتی را مذمت نمی کرد، طعم غذا را مدح و ذم نمی کرد، او را در غضب نمی کرد دنیا و آن چه برای دنیا بود، چون کار حق در میان می آمد کسی او را نمی شناخت و پیش غضب او هیچ نمی ایستاد تا نصرت می نمود حق را، چون اشاره می کرد به تمام کف اشاره می کرد، وقت تعجب کف بر می گردانید، چون در غضب می شد اعراض می کرد و تند می شد و چون شاد می شد چشم زیر می داشت، اکثر خنده اش تبسم بود و از آن ها دندان های همچو حبّ غمام لب می گشود. امام حسن علیه السلام فرمود: مدتی این خبر را به حسین علیه السلام نگفتم. چون گفتم، دیدم که او پیشتر این خبر گرفته و این حدیث از او و پدر خود پرسیده که آن حضرت صلى الله عليه وآله چگونه بود داخل شدن و بیرون آمدن و نشستن و شکل او، هیچ نگذاشته بود.

حسین علیه السلام گفت: از پدرم از نحوه داخل شدن رسول خدا پرسیدم. فرمود: داخل می شد و به اذن حاجت نداشت و مأذون بود، چون به منزل می رفت

دخوله ثلاثه أجزاء جزءا لله تعالى و جزءا لأهله و جزءا لنفسه ثم جزءا جزأه بينه و بين الناس فيرد ذلك بالخاصه على العامه و لا يدخر عنهم منه شيئا و كان من سيرته في جزء الأمة إيثار أهل الفضل بإذنه و قسمه على قدر فضلهم في الدين فمنهم ذو الحاجه و منهم ذو الحاجتين و منهم ذو الحوائج فيتشاكل و يشغلهم فيما أصلحهم و أصلح الأمة من مسأله عنهم و إخبارهم بالذي ينبغي و يقول ليبلغ الشاهد منكم الغائب و أبلغوني حاجه من لا يقدر على إيلاغ حاجته فإنه من أبلغ سلطانا حاجه من لا يقدر على إيلاغها ثبت الله قدميه يوم القيامة لا يذكر عنده إلا ذلك و لا يقبل من أحد غيره يدخلون روادا و لا يفترون إلا عن ذواق و يخرجون أدله فقهاء فسألته عن مخرج رسول الله صلى الله عليه و آله كيف كان يصنع فيه فقال كان رسول الله صلى الله عليه و آله يخزن لسانه إلا عما يعنيه و يؤلفهم و لا ينفرهم.

و يكرم كريم كل قوم و يؤليه عليهم و يحذر الناس و يحترس منهم من غير أن يطوى عن أحد بشره و لا خلقه و يتفقد أصحابه و يسأل الناس عما في الناس و زمان خود را سه جزء می کرد، طاعت و بندگی خداوند، اشتغال به خانواده و برای خود، بهره خود را میان خود و مردم تقسیم می نمود، مطالب لایق هرکس را به ایشان می رسانید و از ایشان دریغ نمی کرد، به اذن او اهل فضل و کمال ترجیح یافتند و به فضیلت در دین از این بهره قسمتی بردند، بعضی را یک حاجت، دو حاجت و یا حاجات زیادی بود، مشغول به عمل ایشان شده و به معرفت الهی آموزگاری می نمود، اصلاح امور ایشان می فرمود، امت از او هرگونه مسایل می پرسید، پاسخ می فرمود، هرگونه که مصلحت است ایشان را اخبار کنید، حاضر، غایب را آگاهی دهد و هرکس دستش به من نمی رسد سخن به نزدیک من شرح دهد، همانا هرکس حاجت کسی را که خود نمی تواند، به پادشاه برساند، خدا در قیامت دو قدم او را ثابت دارد، در نزدش جز سخنان معرفت الهی، مسائل دین و اصلاح امور مؤمنین و خلق ذکر نمی شد، احدی را در سختی نمی دید مگر رفع می نمود، چون مردم بر حضرتش داخل می شدند، اگر صاحب مطلب بودند وقت رجوع با حاجات برمی گشتند و چون از محضرش بیرون می شدند خود را ذلیل می دانستند، حضرت فرمود: از پدرم از مشی آن جناب در بیرون خانه پرسیدم، فرمود: جز سخن سودمند زبان نگشودی، تألیف قلوب کرده و مردم را نمی راند، کریم قوم را گرامی و او را ریاست می داد، مردم را از نافرمانی ترسانده

يَحْسَنُ الْحَسَنَ وَيَقْوِيهِ وَيَقْبَحُ الْقَبِيحَ وَيُوهِنُهُ مَعْتَدِلُ الْأَمْرِ غَيْرُ مُخْتَلِفٍ لَا يَغْفُلُ مَخَافَهُ أَنْ يَغْفُلُوا أَوْ يَمِيلُوا وَلَا يَقْصِرُ عَنِ الْحَقِّ وَلَا يَجُوزُهُ الَّذِينَ يَلُونَهُ مِنَ النَّاسِ خِيَارَهُمْ أَفْضَلُهُمْ عِنْدَهُ وَأَعَمَّهُمْ نَصِيحَهُ لِلْمُسْلِمِينَ وَأَعْظَمَهُمْ عِنْدَهُ مَنْزِلَهُ أَحْسَنُهُمْ مَوَاسِيَهُ وَمَوَازِرَهُ.

قال فسألته عن مجلسه فقال كان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يَجْلِسُ وَلَا يَقُومُ إِلَّا عَلَى ذِكْرٍ وَلَا يُوَطِّنُ الْأَمَاكِنَ وَيَنْهَى عَنِ إِطَانِهَا وَإِذَا انْتَهَى إِلَى قَوْمٍ جَلَسَ حَيْثُ يَنْتَهَى بِهِ الْمَجْلِسُ وَيَأْمُرُ بِذَلِكَ وَيُعْطِي كُلَّ جَلْسَانَةٍ نَصِيْبَهُ حَتَّى لَا يَحْسَبُ أَحَدٌ مِنْ جَلْسَانَتِهِ أَنَّ أَحَدًا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنْهُ مِنْ جَالِسِهِ صَابِرَهُ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمَنْصَرَفُ عَنْهُ مِنْ سَأَلِهِ حَاجَهُ لَمْ يَرْجِعْ إِلَّا بِهَا أَوْ بِمِيسُورٍ مِنَ الْقَوْلِ قَدْ وَسِعَ النَّاسُ مِنْهُ خَلْقَهُ وَصَارَ لَهُمْ أَبَا رَحِيمًا وَصَارُوا عِنْدَهُ فِي الْحَقِّ سِوَاءَ مَجْلِسِهِ مَجْلِسِ حِلْمٍ وَحَيَاءٍ وَصَدَقٍ وَأَمَانَةٍ لَا تَرْفَعُ فِيهِ الْأَصْوَاتُ وَلَا تُؤَبِّنُ فِيهِ الْحَرَمَ وَلَا تُتَنَّى فَلَئِنَّهُ مَتَعَادِلِينَ مَتَوَاصِلِينَ فِيهِ بِالتَّقْوَى مَتَوَاضِعِينَ يُوقِّرُونَ الْكَبِيرَ وَيَرْحَمُونَ الصَّغِيرَ وَيُؤَثِّرُونَ ذَا الْحَاجَةِ وَيَحْفَظُونَ الْغَرِيبَ.

و خود را از ایشان نگاه داشتی، از اصحاب دلجویی و از حاضر سؤال غایب می نمود، نیک را ستوده و زشت را تقبیح می کرد، میانه رو بود و از کسی غافل نشده، مباد مردم غافل یا وازده شوند. از حق کوتاه نمی آمد و اجازه نیز نمی داد. اطرافیان شان، بهترین مردم بودند و ناصحین را بافضل تر می داشت و اهل مواسات و همدردی را نزد خود منزلت بالاتری عطا می فرمود.

امام می فرماید: از مجلس حضرت پرسیدم.

گفت: نمی نشست و بر نمی خاست مگر ذکر می گفت. در جاهای همگانی اقامت نکرده و نهی می کرد. در مجالس در آخرین نقطه خالی می نشست و بدان امر می فرمود. به همنشینان چنان تفضّل می فرمود که همه را گمان این بود، نزد او بهترینند. همنشین خویش را تحمل می فرمود تا برود. سائل را حاجت روا یا با کلامی نرم، باز می گرداند. مردم از اخلاق او در آسایش بودند و پدری مهربان برای مردم و در حقوق با ایشان مساوی بود. مجلس او مجلس حلم و حیاء و راستی و امانتداری بود. در آن مجلس صدای بلند شنیده نمی شد و حرمت نمی شکست و لغزش، دوباره گویی نمی شد. همه باهم متعادل و متصل به هم با ریسمان تقوا، متواضع. پیر را تواضع می کردند و کوچک را ترحم. حاجتمند را حاجت روا و غریب را محافظت می کردند.

فقلت كيف كان سيرته في جلسائه فقال كان دائم البشر سهل الخلق لين الجانب ليس بفظ ولا غليظ ولا صحاب ولا فحاش ولا عياب و
لا- مزاح ولا مداح يتغافل عما لا يشتهي فلا يؤيس منه و لا يخيب فيه مؤمليه قد ترك نفسه من ثلاث المراء والاكثر و ما لا يعنيه و ترك
التاس من ثلاث كان لا يذم احدا و لا يعيره و لا يطلب عثراته و لا عورته و لا يتكلم الا فيما رجا ثوابه اذا تكلم اطلق جلساؤه كأنما على
رءوسهم الطير و اذا سكت تكلموا و لا يتنازعون عنده الحديث و اذا تكلم عنده احد انصتوا له حتى يفرغ من حديثه يضحك مما يضحكون
منه و يتعجب مما يتعجبون منه و يصبر للغريب على الجفوه في المسأله و المنطق حتى ان كان اصحابه ليستجلبونهم و يقول اذا رأيتم
طالب حاجه يطلبها فاردوه و لا- يقبل الثناء الا من مكافئ و لا يقطع على احد كلامه حتى يجوزه فيقطعه بنهي أو قيام قال فسألته عن
سكوت رسول الله صلى الله عليه و آله فقال كان سكوته على أربع الحلم و الحذر و امام مي فرمايد: گفتم روش او درباره همنشيناش
چگونه بود؟ فرمود: همیشه خوشرو، ملایم و خوش برخورد. نه سخت و تندانه فریاد کن و بدزبان و نه عیبجو و ستایش گر! نسبت به آن چه
نمی پسندید، تغافل می کرد. آرزومند از او ناامید و مأیوس نمی شد. خویش را از جدل، زیاده گویی و کار نامربوط برحذر و در مردمان از
مذمت، عیب جویی و لغزش بینی خودداری می فرمود.

مگر در چیزی که امید ثواب نبود، سخن نمی گفت.

چون سخن می گفت، همگان گویا که پرنده بر سرشان نشسته باشد، ساکت بودند و چون ساکت می شد، سخن می گفتند. نزد او در گفتار
نزاع نمی کردند و چون کسی سخن می گفت، دیگران سکوت می کردند تا سخنش پایان یابد. با مردم می خندید، با ایشان تعجب می کرد و
در مقابل درخواست نابجای غریبان صبور بود و بدین گونه با اصحاب نیز بود و می فرمود: صاحبان حاجت را بجویید و اعانت کنید. از
کسی ثناء نمی پذیرفت، مگر در برابر ثنای خویش و کلام کسی را قطع نمی فرمود، مگر آن که تجاوز کند که یا نهی کرده و یا مجلس را ترک
می فرمود.

می فرماید: از سکوت حضرت پرسیدم، فرمود:

سکوتش بر چهار چیز منتهی بود: حلم و حذر

ص: 500

التَّقْدِيرِ وَالتَّفَكُّرِ فَأَمَّا التَّقْدِيرُ فَفِي تَسْوِيهِ النَّظَرِ وَالِاسْتِمَاعِ بَيْنَ النَّاسِ وَ أَمَّا تَفَكُّرُهُ ففِيمَا بَقِيَ وَ يَفْنَى وَ جَمَعَ لَهُ الْحِلْمُ فِي الصَّبْرِ فَكَانَ لَا يَغْضَبُهُ شَيْءٌ وَ لَا يَسْتَفْزَهُ وَ جَمَعَ لَهُ الْحَذَرَ فِي أَرْبَعِ أَخْذِهِ الْحَسَنَ لِيَقْتَدِيَ بِهِ وَ تَرَكَ الْقَبِيحَ لِيَنْتَهِيَ عَنْهُ وَ اجْتِهَادَهُ الرَّأْيَ فِي إِصْلَاحِ أُمَّتِهِ وَ الْقِيَامِ فِيمَا جَمَعَ لَهُمْ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

و قد رویت هذه الصفه عن مشايخ بأسانيد مختلفه قد أخرجتها في كتاب النبوه و إنما ذكرت من طرقى إليها ما كان فيها عن الرضا عليه السلام لأن هذا الكتاب مصنف في ذكر عيون أخباره عليه السلام و قد أخرجت تفسيرها في كتاب معانى الأخبار.

و تقدیر و تکفیر؛ اما تقدیر در تساوی نظر و استماع میان مردم بود و اما تفکر در آن می کرد که باقی کدام است و فانی کدام، و جمع بود برای او حلم، پس چیزی او را در غضب نمی افکند و از جا بر نمی انگیخت و سبک و تند نمی ساخت. و مجتمع بود برای او حذر در چهار چیز؛ فرامی گرفت کار نیکورا تا به او اقتدا کنند و ترک می کرد قبیح را تا از آن باز ایستند و سعی می کرد در تدبیر آن چه موجب صلاح امت باشد و قیام می نمود به آن چه خیر دنیا و آخرت برای ایشان جمع کند، درود خدا بر او و خاندان پاکش باد.

مصنّف می گوید این صفات را از مشایخ به سندهای مختلفه روایت دارم و در کتاب نبوت آورده ام و این جا بعضی از آن که از حضرت رضا علیه السلام مروی بود آوردم و تفسیر تعلیمات مشکله کتاب در معانی الاخبار ذکر کرده ام.

30 باب فیما جاء عن الرضا عليه السلام من الأخبار المنثوره 302 1 ما حدّثنا به أبو الحسن محمد بن القاسم المفسّر الجرجانی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا أحمد بن الحسن الحسینی عن الحسن بن علی عن أبيه عن محمد بن علی عن أبيه الرضا عن أبيه موسى بن جعفر علیهم السلام قال نعی إلى الصادق جعفر بن محمد علیه السلام إسماعیل بن جعفر و هو أكبر أولاده و هو یرید أن یأکل و قد اجتمع ندماؤه فتبسّم ثمّ دعا بطعامه و قعد مع ندمائہ و جعل یأکل أحسن من أكله سائر الأيام و یحثّ ندماءه و یضع بین أيديهم و یعجبون منه أن لا یرون للحزن أثرا فلما فرغ قالوا یا ابن رسول اللّٰه لقد رأينا عجباً أصبت بمثل هذا الابن و أنت كما ترى قال

30- و از جمله اخبار متفرقه که از رضا علیه السلام مروی است

30- و از جمله اخبار متفرقه که از رضا علیه السلام مروی است

302 1 مفسّر جرجانی روایت می کند از امام حسن عسکری علیه السلام او از پدرش علی نقی و او از پدرش رضا و او از پدر خود کاظم علیهم السلام روایت می کند که به امام صادق علیه السلام خبر وفات اسماعیل را که بزرگترین اولاد او بود، دادند. ایشان بر سر سفره بود، با اصحاب خود تبسم نمود و به اکل مشغول شد و بهتر از همه روزها چیزی خورد و اصحاب را تکلیف خوردن می کرد و خوردنی به نزد ایشان می نهاد و ایشان در تعجب بودند که هیچ اثر حزن در او نمی دیدند. چون فارغ شدند، گفتند: یا بن رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله ما عجب ماندیم از تو که چنین پسری از توفوت شد تو را بر این حالت می بینیم. گفت: چرا بر این حالت نباشم که به من خبر رسیده است از

ص: 502

و ما لی لا اکون کما ترون و قد جاء فی خبر اصدق الصادقین اَنی میت و ایتاکم اِن قوما عرفوا الموت فجعلوه نصب اعینهم و لم ینکروا من یخطفه الموت منهم و سلّموا لأمر خالقهم عزّ و جلّ

303 2 و بهذا الإسناد عن الرضا علیه السلام عن أبیه موسی بن جعفر علیهما السلام قال کان قوم من خواصّ الصادق علیه السلام جلوسا بحضرته فی لیلہ مقمره مضحیه فقالوا یا ابن رسول الله ما أحسن أديم هذه السماء و أنوار هذه النجوم و الکواکب فقال الصادق علیه السلام ایتکم لتقولون هذا و اِنّ المدبّرات الأربعة جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت علیهم السلام ینظرون إلی الأرض فیرونکم و إخوانکم فی أقطار الأرض و نورکم إلی السماوات و إلیهم أحسن من أنوار هذه الکواکب و ایتهم لیقولون کما تقولون ما أحسن أنوار هؤلاء المؤمنین

صادق ترین صادقان که من می میرم و شما نیز؛ همانا گروهی که مرگ را شناخته و آن را نصب عین خود ساختند، هرکه را از ایشان ربود، انکار نمی کنند و بر امر پروردگار خویش تسلیمیند.

303 2 و به همین اسناد آن حضرت از پدرش علیه السلام روایت کرده اند که روزی خاصان امام صادق علیه السلام نزد او نشسته بودند، در شب ماهتاب که خالی از ابر بود، گفتند: یا بن رسول الله چه نیکو می نماید این آسمان، و انوار این کواکب و اختران چه نیکو است. فرمود:

«مدبّرات اربع که جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت هستند، نظر می کنند به زمین و می بینند شما و برادران شما را در اطراف زمین و نور شما که می تابد به سوی آسمان ها و به سوی ایشان در حسن افزون است از انوار این اختران، و ایشان می گویند چنان چه شما می گویند: چه خوش می نماید نور این مؤمنان.»

304 3 و بهذا الإسناد عن الرضا عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر عليه السلام قال جاء رجل إلى الصادق عليه السلام فقال قد سئمت الدنيا فأتمننى على الله الموت فقال تمنى الحياه لتطيع لا لتعصى فلأن تعيش فتطيع خير لك من أن تموت فلا تعصى و لا تطيع

305 4 و بهذا الإسناد عن الرضا عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر عليه السلام قال قال الصادق عليه السلام إن الرجل ليكون بينه وبين الجنة أكثر مما بين الثرى و العرش لكثرة ذنوبه فما هو إلا أن يبكى من خشية الله عزّ و جلّ ندما عليها حتى يصير بينه و بينها أقرب من جفنه إلى مقلته

306 5 و بهذا الإسناد عن الرضا عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر عليه السلام قال قيل للصادق أخبرنا عن الطاعون قال عذاب الله لقوم و رحمه لآخرين قالوا و كيف تكون الرّحمة عذابا 304 3 و به همان اسناد امام رضا عليه السلام از پدر خود روایت می کند که مردی به خدمت امام صادق علیه السلام آمد و گفت: دلتنگ شدم از دنیا و از خدا مرگ می طلبم. فرمود: زندگی آرزو کن تا طاعت کنی نه معصیت. زندگی با طاعت بهتر است تو را از مرگ بدون طاعت و معصیت.

305 4 به همان اسناد امام رضا از امام صادق علیه السلام فرمود: مردی باشد که میان او و جنت بیشتر دوری باشد که از زیر زمین تا عرش است به خاطر گناه زیاد وی. پس جز این نباشد که او بگرید از ترس خدای عزّ و جلّ از پشیمانی بر کار خویش تا آن که میان او و جنت نزدیک تر شود از پلک چشم به چشم.

306 5 به همان اسناد مروی است که گفت به امام صادق علیه السلام گفتند: خبر ده ما را از طاعون. گفت:

عذاب خدا برای کافران و رحمت برای دیگران است. گفتند: چسان رحمت، عذاب باشد؟

قال أما تعرفون أنّ نيران جهنّم عذاب على الكفّار و خزنه جهنّم معهم فيها فهى رحمه الله عليهم

307 6 و بهذا الإسناد عن الرضا عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر عليه السلام قال قال الصادق عليه السلام كم ممّن كثر ضحكاه لاعبا
يكثر يوم القيامة بكاؤه و كم ممّن كثر بكاؤه على ذنبه خانفا يكثر يوم القيامة فى الجنّه سروره و ضحكاه

308 7 و بهذا الإسناد عن الرضا عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر بن محمد عليه السلام عن بعض
أهل مجلسه فقيل عليل فقصده عائدا و جلس عند رأسه فوجده دنفا فقال له أحسن ظنك بالله تعالى فقال أمّا ظنّى بالله فحسن و لكن غمّى
لبناتى ما أمرضنى غير رفقى بهنّ فقال الصادق عليه السلام الذى ترجوه لتضعيف حسناتك و محو سيئاتك فارجه لإصلاح حال بناتك أ ما
علمت أنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله فرمود: مگر شما نمى دانيد كه جهنم عذاب است برای كافران، و خازنان جهنم داخل اند در آتش
با ایشان و آتش برای ایشان رحمت است.

307 6 به همان اسناد، امام صادق عليه السلام فرمود:

بسیاری از آنان كه بخندند به بازی و غفلت، در روز جزا بسیار بگریند. و کسانی كه بسیار بگریند از خوف خدای تعالی و عذاب و بر گناه
خود از خوف و ندامت، در بهشت سرور و خنده ایشان نیز بسیار خواهد بود.

308 7 به همان اسناد مروی است كه امام صادق عليه السلام خبر از بعضی از اهل مجلس خود گرفت. گفتند: بیمار است. به عیادت او
رفت و بر سر او بنشست، او را مشرف بر مرگ یافت. با او گفت: گمان خود به خدای عز و جل نیکو كن.

گفت: گمانم به خدا نیک است، امّا برای دختران خود مغمومم كه مرا بیمار نكرد مگر غم ایشان. فرمود: آن خدایی كه از او به زیادى حسنات
و كم كردن سيئات امیدواری، حال دختران تو اصلاح كند. ندانستی كه رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود:

قال لَمَّا جاوزت سدره المنتهى وبلغت أغصانها وقضبانها رأيت بعض ثمار قضبانها أثداؤه معلقه يقطر من بعضها اللبن و من بعضها العسل و من بعضها الدهن و يخرج من بعضها شبه دقيق السميد و من بعضها الثبات و من بعضها كالتبق فيهوى ذلك كله إلى نحو الأرض فقلت في نفسي أين مفرّ هذه الخارجات عن هذه الأثداء و ذلك أنه لم يكن معي جبرئيل لأني كنت جاوزت مرتبته و اختزل دوني فناداني ربّي عزّ و جلّ في سرّي يا محمّد هذه أنبتّها في هذا المكان الأرفع لأغذو منها بنات المؤمنين من أمّتك و بنيهم فقل لأبائ البنات لا تضيقنّ صدوركم على فاقتهنّ فإني كما خلقتهنّ أرزقهنّ

309 8 و بهذا الإسناد عن الرضا عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر عليه السلام قال كتب الصادق عليه السلام إلى بعض الناس إن أردت أن يختم بخير عملك حتى تقبض و أنت في أفضل الأعمال فعظم لله حقّه أن لا تبذل نعماءه في معاصيه و أن تغتتر بحلمه عنك و أكرم از سدره المنتهى گذشتم و به شاخه های او رسیدم، دیدم بر بعضی از شاخه های آن پستان های آویخته بود. از بعضی شیر، بعضی روغن، بعضی عسل و بعضی چون آرد سپید می ریخت و همه به جانب زمین سرازیر بود. با خود گفتم: آیا قرارگاه این ها، کجا باشد؟ و جبرئیل علیه السلام با من نبود تا از او پرسم که از مکان او در گذشته بودم و او از من باز پرس مانده بود؛ پس ربّ من ندا کرد با من در ضمیر من که:

ای محمّد! این ها را ظاهر ساخته ام در این مکان رفیع تر، تا غذا دهم از آن ها دختران مؤمنان را از امت تو و پسران ایشان را، پس بگو با پدران دختران که تنگ نگرند سینه هاشان بر پریشانی و احتیاج دختران که من ایشان را چنان چه خلق کردم رزق می دهم.

309 8 به همان اسناد مروی است که امام صادق علیه السلام به بعضی از مردم نوشت: اگر خواهی عاقبت تو خیر باشد تا آن که از دنیا وقتی که بر وی مشغول بهترین اعمال باشی؛ پس حق خدای را بر خود بزرگ شمار و روا مدار که نعمت های او در معاصی بذل کنی و به حلم او مغرور گردی

كُلِّ من وجدته يذكر مَنَّا أو ينتحل مودتنا ثمَّ ليس عليك صادقاً كان أو كاذباً إنَّما لك نيتك و عليه كذبه

3109 و بهذا الإسناد عن الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عليه السلام قال كان الصادق عليه السلام في طريق و معه قوم معهم أموال و ذكر لهم أن بارقه في الطريق يقطعون على الناس فارتعدت فرائصهم فقال لهم الصادق عليه السلام ما لكم قالوا معنا أموالنا نخاف عليها أن تؤخذ مَنَّا فتأخذها مَنَّا فلعلهم يندفعون عنها إذا رأوا أنها لك فقال و ما يدريكم لعلهم لا يقصدون غيري و لعلكم تعرضوني بها للتلّف فقالوا فكيف نصنع ندفعها قال ذلك أضيع لها فعمل طاريا يطرى عليها فيأخذها و لعلكم لا تغتدون إليها بعد فقالوا كيف نصنع دلنا قال أودعوها من يحفظها و يدفع عنها و يرببها و يجعل الواحد منها أعظم من الدنيا و ما فيها ثمَّ يردّها و يوقرها عليكم أحوج ما تكونون إليها قالوا من ذاك قال ذاك رب العالمين قالوا و كيف نودعه قال تصدّقون و اكرام كن هرکه ما را یاد کرده و ادعای دوستی ما می کند و صدق و کذب او بر تو نیست، تو بر نیت خویشی و کذب او برای اوست.

3109 و به همین اسناد مروی است که امام صادق علیه السلام در طریقی بود و با او صاحبان اموال بودند و خبر شنیدند که راهزنان در سر راهند و راه می زنند، مردم ترسیدند. امام فرمود: شما را چه می شود؟ گفتند: با ما مال هاست می ترسیم از ما بستانند. می شود تو آن ها را بستانی؟ شاید ایشان چون ببینند که مال ها از توست، از ما دست بردارند. گفت: چه می دانید، شاید ایشان قصد کسی جز من نداشته باشند و مرا به این سبب در معرض تلف افکنید.

گفتند: آیا در زمین دفن کنیم؟ فرمود: شاید کسی برسد و آن ها را برآورد و یا چون بازگردید آن را نیابید. گفتند: چه کنیم؟ دلالتی کن.

گفت: به ودیعت نهید نزد کسی که آن ها را حفظ کرده، شرّ مردم را برگرداند و آن ها را نمود داده از دنیا و مافیها بهتر کرده، در وقت شدت حاجت به شما برگرداند. گفتند: او کیست؟ فرمود:

رب العالمین! گفتند: چگونه ودیعت نهیم نزد او.

به علی ضعیفاء المسلمین قالوا و اتی لنا الضّعفاء بحضرتنا هذه قال فاعرضوا علی أن تتصدّقوا بثلاثها لیدفع الله عن باقیها من تخافون قالوا قد عزمنا قال فأنتم فی أمان الله فامضوا فمضوا فظهرت لهم البارقه فخافوا فقال الصادق علیه السلام کیف تخافون و أنتم فی أمان الله عزّ و جلّ فتقدّم البارقه و ترجلوا و قبلوا ید الصادق علیه السلام و قالوا رأینا البارحه فی منامنا رسول الله صلی الله علیه و آله یا مرنا بعرض أنفسنا علیک فنحن بین یدیک و نصحبک و هؤلاء لندفع عنهم الأعداء و اللصوص فقال الصادق علیه السلام لا حاجه بنا إلیکم فإنّ الذی دفعکم عنّا یدفعهم فمضوا سالمین و تصدّقوا بالثلث و بورك لهم فی تجارتهم فربحوا للدرهم عشره فقالوا ما أعظم برکه الصادق علیه السلام فقال الصادق علیه السلام قد تعرّفتم البرکه فی معامله الله عزّ و جلّ فدوموا علیها

10 311 و بهذا الإسناد عن الرضا عن أبیه موسی بن جعفر علیه السلام قال رأى الصادق رجلا قد اشتدّ جزعه علی ولده فقال یا هذا گفت: تصدّق کنید به آن اموال بر ضعیفان.

گفتند: ضعیفان این جا نیستند. گفت: عزم کنید که یک سوم آن را به تصدّق دهید تا خدا باقی را از شر ایشان محافظت کند. گفتند: عزم کردیم. گفت: در امان خدا روانه شوید. روانه شدند چون راه زنان ظاهر شدند، ترسیدند.

فرمود: چرا می ترسید شما در امان خدایید! ایشان آمدند و پیاده شده، دست امام بوسیدند و گفتند: در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدیم ما را امر به خدمت شما فرمود. اینک ما در خدمت توایم تا از شما شرّ دشمنان و دزدان دفع کنیم.

فرمود: ما را به شما احتیاج نیست که آن که شرّ شما از ما دفع کرد، دیگران نیز دفع کند. پس جماعت به سلامت رفتند و یک سوم مال را صدقه دادند و آن تجارت مبارک آمد و از ده برابر سود یافتند و گفتند: چه بزرگ بود برکت صادق علیه السلام. فرمود: دانستید سود معامله برای خدا؛ پس پیوسته با او معامله کنید و از او سود بگیرید.

10 311 به همان اسناد حضرت رضا علیه السلام روایت کند از پدرش علیه السلام که گفت: امام صادق علیه السلام مردی را دید که بر فوت فرزند خود سخت جزع می نمود.

جزعت للمصيبة الصغرى و غفلت عن المصيبة الكبرى و لو كنت لما صار إليه ولدك مستعداً لما اشتدّ عليه جزعك فمصابك بترکک الاستعداد أعظم من مصابك بولدك

312 11 حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا محمّد بن يحيى العطار عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد بن سنان عن الرضا علیّ بن موسى عليه السّلام أنّه قال إنّ بسم اللّٰه الرّحمن الرّحيم-أقرب إلى اسم اللّٰه الأعظم من سواد العين إلى بياضها قال و قال الرضا عليه السّلام كان أبی علیه السّلام إذا خرج من منزله قال بسم اللّٰه الرّحمن الرّحيم خرجت بحول اللّٰه و قوّته لا بحولی و قوّتی بل بحولک و قوّتک یا ربّ متعرّضا به لرزقک فأتني به فی عافیة

313 12 حدّثنا أحمد بن علیّ بن ابراهيم بن هاشم رضی اللّٰه عنه قال حدّثني أبی عن گفت: برای مصیبت کوچک جزع می کنی و از مصیبت بزرگ غافل! اگر تو مهیای این حال بودی، چنین جزع نمی کردی و مصیبتی که تو به خاطر عدم آمادگی برای مرگ بدان گرفتاری از مصیبت فرزندت بزرگ تر است.

312 11 به همان اسناد از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود:

بسم اللّٰه الرّحمن الرّحيم نزدیک تر است به اسم اعظم از سیاهی چشم به سپیدی آن. و هم گفت: «پدر من چون از منزل بیرون می آمد می گفت: بسم اللّٰه الرّحمن الرّحيم؛ به حول و قوّة خداوند تبارک و تعالی خارج شدم نه به حول و قوّة خودم، بلکه به حول خدای تعالی. خدایا! متعرض روزی تو شده ام، پس مرا در عافیت از آن عطا فرما».

313 12 احمد بن علی بن ابراهيم بن هاشم از پدرش از جدّش از علی بن معبد از حسین بن خالد

جدی ابراهیم بن هاشم عن علی بن معبد عن الحسن بن خالد قال قال الرضا عليه السلام سمعت أبي يحدث عن أبيه عليه السلام أن أول سورة نزلت بسم الله الرحمن الرحيم اقرأ باسم ربك و آخر سورة نزلت إذا جاء نصر الله و الفتح

13 314 حدّثنا حمزه بن محمّد بن أحمد بن جعفر بن محمّد بن زيد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام بقمّ فی رجب سنه تسع و ثلاثین و ثلاثمائه قال حدّثنی ابی عن یاسر الخادم عن ابی الحسن علی بن موسی الرضا عن ابیه عن آباءه عن الحسن بن علی علیهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی علیه السلام یا علی أنت حجّه الله و أنت باب الله و أنت الطریق إلى الله و أنت التّبّ العظیم و أنت الصّراط المستقیم و أنت المثل الأعلى یا علی أنت إمام المسلمین و أمير المؤمنین و خیر الوصیین و سیّد الصّدیقین یا علی أنت الفاروق الأعظم و أنت الصّدیق الأكبر یا علی أنت خلیفتی علی امتی و أنت قاضی دینی و أنت منجز عداتی یا علی أنت المظلوم بعدی یا علی از حضرت رضا علیه السلام گفت: از پدر خود شنیدم که از پدر خود حدیث می کرد که اول سوره که نازل شد: بسم الله الرحمن الرحيم * اقرأ باسم ربك و آخر سوره که نازل شد إذا جاء نصر الله و الفتح بود.

13 314 حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علی بن حسین بن علی ابی طالب در رجب سال 339 در قم گفت: پدرم روایت می کند از یاسر خادم و او نیز روایت می کند از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و ایشان نیز روایت می کند از امام حسین بن علی علیه السلام روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله با علی گفت:

یا علی تو حجّت خدایی و نیز تو باب خدایی و راهی به سوی خدا و تویی نبأ عظیم (یعنی خبر بزرگ که در سوره نبأ مذکور است) و تویی صراط مستقیم و تویی مثل اعلی! یا علی تویی امام مسلمانان و امیر مؤمنان و بهترین وصیین و بزرگترین و برترین صدیقین! یا علی تویی فاروق اعظم و تویی صدیق اکبر.

یا علی تو مظلومی بعد از من. یا علی

أنت المفارق بعدى يا على أنت المحجور بعدى أشهد الله تعالى و من حضر من أمتي أن حزبك حزبي و حزبي حزب الله و أن حزب أعدائك حزب الشيطان.

315 14 حدّثنا أبي رضى الله عنه قال حدّثنا عبد الله بن جعفر بن جامع الحميرى عن أحمد بن هلال العبرثائى عن الحسن بن محبوب عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال قال لى لا بدّ من فتنه صمّاء صيلم تسقط فيها كلّ بطانه و وليجه و ذلك عند فقدان الشيعه الثالث من ولدى يبكى عليه السّماء و أهل الأرض و كلّ حرّى و حرّان و كلّ حزين لهفان ثمّ قال بأبى و أمى سمى جدّى شبيهى و شبيهه موسى بن عمران عليه جيوب الثور تتوقّد بشعاع ضياء القدس كم من حرّى مؤمنه و كم مؤمن متأسّف حيران حزين عند فقدان الماء المعين كأتى بهم آيس ما كانوا قد نودوا نداء يسمع من بعد كما يسمع من قرب يكون رحمه على المؤمنين و عذابا على الكافرين.

پس از من از تو مفارقت جست، تورا مهجور گذارند. گواه می سازم خدا و حاضرین امت خود را که حزب تو، حزب من و حزب من، حزب خدا و گروه دشمنان تو حزب شیطانند.

315 14 حضرت رضا عليه السلام فرمود: ناچار است از فتنه ای کر و سخت که در آن هر رفاقت و دوستی زایل گردد و این وقتی است که شیعه فرزند سوّم مرا نیابد و از ایشان گم گردد و بگریند بر او و اهل آسمان و اهل زمین و هر زن و مرد جگر سوخته و هر غمگین حسرت زده.

بعد از آن گفت: پدر و مادرم فدای هم نام جدّ من، شبيه من و شبيهه موسى بن عمران عليه السلام مشتمل است بر او جیب های نور که فروزان باشد به شعاع ضياء قدس، بسا زنان جگر سوخته و بسا مؤمنان متأسّف حیرت زده غمگین، وقتی که نیابند ماء معین را، گویا من نظر می کنم به ایشان وقتی که از آن نومیدتر نباشند، ناگاه ندا کرده شود، به ندایی که از دور شنیده شود چنان چه از نزدیک شنیده می شود و آن رحمت باشد بر مؤمنان و عذاب باشد بر کافران.

316 15 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن الحسن بن علیّ الوشاء قال سمعت الرضا علیه السّلام یقول أقرب ما یكون العبد من اللّٰه عزّ و جلّ و هو ساجد و ذلك قوله تبارک و تعالی و اسجد و اقترب

317 16 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه عن محمّد بن الحسین بن أبی الخطّاب عن محمّد بن الفضیل عن أبی الحسن الرضا علیه السّلام قال الصّلاه قربان کلّ تقیّ

318 17 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه و محمّد بن یحیی العطّار جمیعا عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن الحجّال عن سلیمان الجعفری قال قال الرضا علیه السّلام جاءت ریح و أنا ساجد و جعل کلّ إنسان یطلب موضعا و أنا ساجد ملّح 316 15 پدرم از سعد بن عبد اللّٰه از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن علی و شاء از امام رضا علیه السّلام روایت می کند که فرمود: نزدیک ترین حالت بنده به خدا در حالت سجده است، از این روست که خداوند می فرماید: و اسجد و اقترب، سجده کن و نزدیک شو.

317 16 مرحوم والد از سعد بن عبد اللّٰه از محمد بن حسین بن ابی الخطّاب از محمد بن فضیل از امام رضا علیه السّلام نقل می کند که فرمود:

نماز، موجب تقرّب انسان متقی است.

318 17 مرحوم والد از سعد بن عبد اللّٰه و محمد بن یحیی عطّار از احمد بن محمد بن عیسی از حجّال از سلیمان جعفری از امام رضا علیه السّلام روایت می کند که فرمود:

بادی آمد و من در سجده بودم، هرکس از آن هول، مکانی طلب می کرد و من در سجده

319 18 حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن محمّد بن إسماعیل بن بزّیع قال رأیت أبا الحسن علیه السّلام إذا سجّد یحرّک ثلاث أصابع من أصابعه واحده بعد واحده تحریکا خفیفا کأنّه یعدّ التّسبیح ثم یرفع رأسه قال ورأیته یرکع رکوعا أخفض من رکوع کلّ من رأیته یرکع کان إذا رکع جنّح بیديه

320 19 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن الحسن بن علیّ الوشاء عن أبی الحسن الرّضا علیه السّلام قال سمعته یقول إذا نام العبد و هو ساجد قال اللّٰه عزّ و جلّ للملائکه انظروا إلی عبدی قبضت روحه و هو فی طاعتی بودم و الحاح می کردم در دعا با پروردگار خود، تا ساکن گشت.

319 18 محمّد بن حسن بن احمد بن ولید از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن اسماعیل بن بزّیع روایت می کند که امام رضا علیه السّلام را که چون به سجده می رفت، سه انگشت از انگشتان خود را حرکت می داد، یکی بعد از دیگری، حرکتی سبک، گویا تسبیح را می شمرد، بعد از آن سر بر می داشت. و گفت: دیدم او را که خم می شد در رکوع زیاده از راکعان که دیده بودم، گویا چون به رکوع می رفت دو بال خود می گشود.

320 19 مرحوم والد از سعد بن عبد اللّٰه از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی و شاء از امام رضا علیه السّلام نقل می کرد که فرمود: هرگاه بنده در حال سجود به خواب رود، خدای عزّ و جلّ با ملایکه گوید: نظر کنید به بنده که روح او قبض کرده ام و او در طاعت من است.

321 20 حدّثنا أبي و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنهما قالاً حدّثنا محمد بن يحيى العطار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي قال قرأت كتاب أبي الحسن الرضا عليه السلام إلى أبي جعفر يا أبا جعفر بلغني أنّ الموالى إذا ركبت أخرجوك من الباب الصّغير فإتّما ذلك من بخل بهم لئلاّ ينال منك أحد خيراً فأسألك بحقّي عليك لا يكن مدخلك و مخرجك إلاّ من الباب الكبير و إذا ركبت فليكن منك معك ذهب و فضّه ثمّ لا يسألك أحد إلاّ أعطيته و من سألك من عمومته أن تبرّه فلا تعطه أقلّ من خمسين ديناراً و الكثير إليك و من سألك من عمّاتك فلا تعطها أقلّ من خمسة و عشرين ديناراً و الكثير إليك إني أريد أن يرفعك الله فأنتفق و لا تخش من ذى العرش إفتاراً

321 20 مرحوم والد و محمد بن حسن بن احمد بن وليد از محمد بن يحيى عطار از احمد بن محمد بن عيسى از احمد بن محمد بن ابى نصر بزنطى روايت کرده اند که گفت: خواندم نامه اى که ابو الحسن رضا عليه السلام به ابى جعفر عليه السلام نوشته بود به اين مضمون: به من رسيد که هرگاه تو سوار مى شوى موالى تو را از در کوچک بيرون مى برند از راه بخلى که دارند تا کسى از تو به چيزى نرسد. پس مى خواهم از تو به حقّي که دارم بر تو که داخل نشوى و بيرون نروى مگر از در بزرگ و هرگاه سوار شوى بايد با تو نقره و طلا باشد و بعد از آن هيچ کس از تو سؤال نکند؛ مگر او را عطايى کنى و از عموهاى تو هرکه از تو احساس توقع کند او را کمتر از پنجاه زر سرخ ندهى و در بيشتري از اين اختيار دارى و از عمّه هاى تو هرکه از تو چيزى خواهد او را کمتر از بيست و پنج زر سرخ ندهى و در بيشتري از آن اختيار دارى و جز اين نيست که من مى خواهم که خدای عزّ و جلّ تو را بردارد و رفعت دهد؛ پس خرج کن و مترس از جانب خداوند عرش، تنگ ساختن روزى را.

322 21 حدّثنا أبو علیّ أحمد بن أبی جعفر البیهقی قال حدّثنا أبو علیّ أحمد بن علیّ بن جبرئیل الجرجانی البزاز قال حدّثنا إسماعیل بن أبی عبد الله أبو عمرو القطان قال حدّثنا أحمد بن عبد الله بن عامر الطائی ببغداد علی باب صقر السّکری عند جسر أبی الزّنج قال حدّثنی أبو أحمد بن سلیمان الطائی عن علیّ بن موسی الرضا علیه السّلام بالمدينة سنه أربع و تسعین و مائه قال حدّثنی أبی موسی بن جعفر عن أبیه جعفر بن محمّد عن أبیه محمّد بن علیّ عن أبیه علیّ بن الحسین قال حدّثنی أبی الحسین بن علیّ قال حدّثنی أبی علیّ بن أبی طالب علیهم السّلام قال قال النّبی صلی الله علیه و آله تحشر ابنتی فاطمه علیها السّلام یوم القیامه و معها ثیاب مصبوغه بالدماء تتعلّق بقائمه من قوائم العرش تقول یا أحکم الحاکمین احکم بینی و بین قاتل ولدی قال علیّ بن أبی طالب علیه السّلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله و ینحکم لابنتی فاطمه و ربّ الکعبه

322 21 ابو علی احمد بن ابی جعفر بیهقی از ابو علی احمد بن علی بن جبرئیل جرجانی بزاز از اسماعیل بن ابی عبد الله ابو عمر قطان از احمد بن عبد الله بن عامر طایی در بغداد کنار پل ابی الزنج بر دروازه «صقر السکری» روایت کرد که ابو احمد بن سلیمان طایی از علی بن موسی الرضا علیه السّلام در مدینه در سال 194 از پدر بزرگوارش امام موسی کاظم علیه السّلام از پدر بزرگوارش امام صادق علیه السّلام از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السّلام از پدر بزرگوارش امام سجاد علیه السّلام از پدر بزرگوارش امام حسین علیه السّلام از پدر بزرگوارش امیر المؤمنین علیه السّلام و ایشان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:

محشور گردد دختر من، فاطمه روز قیامت و با او جامه ها باشد به خون های رنگ شده و در آویزد به قائمه ای از قوائم عرش و گوید: یا احکم الحاکمین حکم کن میان من و میان قاتل فرزندم و گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و حکم برای دختر من فاطمه شود به حق ربّ کعبه.

موسی بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب عليهم السلام قال بينما أنا أمشي مع النبي صلى الله عليه وآله في بعض طرقات المدينة إذ لقينا شيخ طويل كثر اللحية بعيد ما بين المنكبين فسلم على النبي صلى الله عليه وآله ورحب به ثم التفت إلي.

فقال السلام عليك يا رابع الخلفاء ورحمه الله وبركاته أليس كذلك هو يا رسول الله فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله بلى ثم مضى فقلت يا رسول الله ما هذا الذي قال لي هذا الشيخ وتصديقك له قال أنت كذلك والحمد لله إن الله عز وجل قال في كتابه إني جاعل في الأرض خليفة والخليفة المبعوث فيها آدم عليه السلام وقال يا داود إنا جعلناك خليفة في الأرض فاحكم بين الناس بالحق فهو الثاني وقال عز وجل حكاية عن موسى حين قال لهارون اخلفني في قومي وأصلح فهو هارون إذا استخلفه موسى عليه السلام في قومه فهو الثالث وقال عز وجل وأذان من الله ورسوله إلى الناس يوم الحج الأكبر فكنت متقيان أمير المؤمنين عليه السلام رواية می کند که فرمود:

با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در بعضی از کوچه ها و راه های مدینه می رفتم که شیخی طویل موی، ریشش انبوه، میان دوشش از هم دور، به ما برخورد. پس بر نبی خدا سلام کرد و ترحیب نمود؛ پس به من ملتفت شد و گفت: السلام عليك يا رابع الخلفاء ورحمه الله و برکاته، چنین است یا رسول الله؟ گفت با او رسول خدا صلی الله علیه و آله: بلی. پس بگذشت. گفتم: یا رسول الله چه بود این که گفت این شیخ و حضرتت تصدیق نمودی؟ فرمود: تو چنانی که گفت، چرا که خدای تعالی می فرماید: «من در زمین خلیفه ای خواهم گماشت»، و آن حضرت آدم بود که اول خلیفه بود، و نیز فرموده است: «ای داوود! ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم، پس میان مردم به حق حکم کن» و او دوم خلیفه است و نیز خداوند از قول موسی به هارون نقل می فرماید که گفت: ای هارون! خلیفه من در قوم من باش و اصلاح کن و او سوم خلیفه است.

و نیز خداوند می فرماید: «و اعلامی است از خدا و رسولش به مردمان در روز حج اکبر...» و تو آن اعلام کننده از جانب خدا و رسولش بودی و تو

أنت المبلّغ عن الله وعن رسوله وأنت وصيّ ووزير وقاضى دينى والمؤدّى عني وأنت منى بمنزله هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي فأنت رابع الخلفاء كما سلّم عليك الشيخ أو لا تدري من هو قلت لا قال ذاك أخوك الخضر عليه السلام فاعلم

325 24 حدّثنا عليّ بن عبد الله الوّراق رضی الله عنه قال حدّثنا محمّد بن أبي عبد الله الكوفيّ عن سهل بن زياد الآدمي عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی عن محمّد بن عليّ الرضا عن أبيه الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمّد عن أبيه محمّد بن عليّ عن أبيه عليّ بن الحسين عن أبيه الحسين بن عليّ عن أبيه أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليهم السلام قال دخلت أنا وفاطمة على رسول الله صلّى الله عليه وآله فوجدته يبكي بكاء شديدا فقلت فداك أبي وأمّي يا رسول الله ما الذى أبكاك فقال يا عليّ ليله أسرى بي إلى السماء رأيت نساء من أمّتي فى عذاب شديد فأنكرت شأنهنّ فبكيت لما رأيت من شدّه عذابهنّ ورأيت وصيّ من ووزير من وقاضى دين من واداكنده از جانب من می باشی، توبه من بر منزلت هارون به موسى عليه السلام هستی، غیر این که پیغمبر نباشد بعد از من و تو چهارم خلفایی، چنان چه این شیخ بر تو سلام کرد، آیا نمی دانی او که بود؟ گفتم: نه. گفت: او برادر تو خضر علیه السلام است.

325 24 و هم از طریق آن حضرت علیه السلام و پدران گرامی اش علیهم السلام مروی است که امیر المؤمنین علیه السلام گفت: داخل شدیم من وفاطمه بر رسول خدا صلّى الله عليه وآله، دیدم او را که سخت می گریست. گفتم: فدای تو باد پدر و مادرم، یا رسول الله چه چیز تو را می گریاند؟ گفت: یا علی شبی که مرا به آسمان بردند دیدم زنی چند را از امّت من در عذابی سخت، عجب ماندم که آن چه حالت است و گریستم به جهت عذابی سخت که بر ایشان می رفت، دیدم زنی را به موی او آویخته بودند مغز سرش می جوشید و دیدم زنی را به زبانش آویخته بودند و آب جوش در حلقش می ریختند و دیدم زنی را به پستانش آویخته بودند و زنی دیدم گوشت تن خود می خورد و آتش از زیر او می افروخت و زنی دیدم دو پایش

امراه معلقه بشعرها يغلى دماغ رأسها و رأيت امراه معلقه بلسانها و الحميم يصبّ في حلقها و رأيت امراه معلقه بشديها و رأيت امراه تأكل لحم جسدها و النار توقد من تحتها و رأيت امراه قد شدّ رجلاها إلى يديها و قد سلّط عليها الحيات و العقارب و رأيت امراه صمّاء عمياء خرساء في تابوت من نار يخرج دماغ رأسها من منخرها و بدنّها متقطّع من الجذام و البرص و رأيت امراه معلقه برجليها في تنور من نار و رأيت امراه تقطّع لحم جسدها من مقدّمها و مؤخرها بمقاريض من نار و رأيت امراه يحرق وجهها و يداها و هي تأكل أمعاءها و رأيت امراه رأسها رأس الخنزير و بدنّها بدن الحمار و عليها ألف ألف لون من العذاب و رأيت امراه على صورة الكلب و النار تدخل في دبرها و تخرج من فيها و الملائكة يضربون رأسها و بدنّها بمقامع من نار فقالت فاطمه عليها السلام حبيبي و قرّه عيني أخبرني ما كان عملهنّ و سيرتهنّ حتّى وضع الله عليهنّ هذا العذاب فقال يا بنيتي أمّا المعلقه بشعرها فإنّها كانت لا تغطّي شعرها من الرجال و أمّا المعلقه بلسانها به دو دست بسته بودند و بر او مارها و عقربها مسلّط ساخته و زني ديدم كر و كور و گنگ در تابوتی از آتش دماغ سرش از بينی او بيرون آمده و بدنش پاره پاره بود از جذام و برص، و زني ديدم آويخته شده به دو پای خود در تنوری از آتش، و زني ديدم كه پاره می کردند گوشت جسد او را از پیش رو و از پس سر به فيچی هایی از آتش، و زني ديدم می سوخت روی او و روی دو دست او را و او روده های خود می خورد، و زني ديدم كه سرش، سر خوك بود و بدنش بدن حمار، در هزار گونه عذاب، و زني ديدم به صورت سگ، و آتش داخل می شد در مقعدش و بيرون می آمد از دهانش، و ملايکه می زدند بر سر و بدنش گرزها از آتش.

فاطمه عليها السلام گفت: ای حبيب من و قره عين من مرا خبر ده كه عمل و سيرت ایشان چه بود كه اين گونه عذاب ها خدای عزّ و جل بر ایشان گماشت؟ فرمود: ای دختر من آن كه به موی آويخته شده بود، او موی خود از مردمان [نامحرم] نمی پوشيد و آن كه به زبان آويخته شده بود شوهر خود را می رنجانيد و آن كه به پستان آويخته شده بود سر او می زد از فراش شوهر خود، و آن كه به پا آويخته شده بود بی اذن

فإنّها كانت تؤذی زوجها و أمّا المعلقه بشدیهها فإنّها كانت تمتنع من فراش زوجها و أمّا المعلقه برجلیهها فإنّها كانت تخرج من بیتها بغير إذن زوجها و أمّا الّتی كانت تأکل لحم جسدها فإنّها كانت تریّن بدنّها للنّاس و أمّا الّتی شدّ یدها إلى رجلیها و سلّط علیها الحیات و العقارب فإنّها كانت قذره الوضوء قذره الثّیاب و كانت لا تغتسل من الجنابه و الحيض و لا تنتظف و كانت تستهین بالصّلاه و أمّا الصّماء العمیاء الخرساء فإنّها كانت تلد من الزّناء فتعلقه فی عنق زوجها و أمّا الّتی كانت تقرض لحمها بالمقاریض فإنّها كانت تعرض نفسها علی الرّجال و أمّا الّتی كانت تحرق وجهها و بدنّها و هی تأکل أمعاءها فإنّها كانت قوّاده و أمّا الّتی کان رأسها رأس الخنزیر و بدنّها بدن الحمار فإنّها كانت نمّامه کذّابه و أمّا الّتی كانت علی صوره الکلّب و النّار تدخل فی دبرها و تخرج من فیها فإنّها كانت قینه نوّاحه حاسده ثمّ قال صلّی الله علیه و آله و یل لامرأه أغضبت زوجها و طوبی لامرأه رضی عنها زوجها

شوهر از خانه بیرون می رفت، و آن که گوشت تن خود می خورد او تن خود را برای مردم می آراست، و آن که دو دستش به دو پای هم بر بسته بودند و مارها و عقرب ها بر او مسلط کرده، او زنی است ناپاک وضو و ناپاک جامه و از جنابت و حیض غسل نمی کرد و خود را پاکیزه نمی ساخت و امر نماز خار می داشت، و امّا آن زن کور گنگ، او فرزند از زنا می زاید و بر گردن شوهر می بست، و آن که گوشتش را به قیچی می بریدند، خود را بر مردم عرض می کرد، آن که روی و بدنش می سوختند و روده های خود می خورد زنی دلّاله بود، و آن که سرش سر خوک و بدنش بدن خر بود او زن سخن چین و دروغگو بود، و آن که به صورت سگ بود آتش در پشتش می رفت و از دهانش بر می آمد او زن فتنه انگیز نوحه گر حسود بود بعد از آن حضرت صلّی الله علیه و آله گفت: وای بر زنی که در غضب اندازد شوهر خود را و خوشا به حال زنی که شوهر از او راضی باشد.

326 25 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا علیّ بن ابراهیم بن هاشم عن محمّد بن عیسی بن عبید عن محمّد بن عرفه قال قال أبو الحسن الرضا علیه السلام یا ابن عرفه إن التّعّم كالإبل المعقوله فی عطنها علی القوم ما أحسنوا جوارها فإذا أساءوا معاملتها وإنالتهما نفرت عنهم.

327 26 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنی علیّ بن ابراهیم بن هاشم عن یاسر الخادم عن أبی الحسن الرضا علیه السلام قال السّخیّ یأکل من طعام النّاس لیأکلوا من طعامه و البخیل لا یأکل من طعام النّاس لئلاّ یأکلوا من طعامه.

328 27 حدّثنا محمّد بن جعفر بن مسرور رضی اللّٰه عنه قال حدّثنی الحسین بن محمّد بن عامر عن معلی بن محمّد البصریّ عن الحسن بن علیّ الوشاء قال سمعت أبا 326 25 مرحوم والد از علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی بن عبید از محمد بن عرفه روایت می کند که حضرت رضا علیه السلام با او گفت:

یابن عرفه به درستی که نعمت ها به شتران مانند که برقرارگاه خود هستند تا چندان که با آن ها خوب مجاورت کنند، هرگاه بد سر کنند با ایشان و نگهداری نکنند، سر بکشند و بگریزند.

327 26 مرحوم والد از علی بن ابراهیم بن هاشم از یاسر خادم روایت می کند که حضرت رضا علیه السلام فرمود: مرد سخاوتمند از غذای مردمان می خورد، تا ایشان نیز از غذای او بخورند و بخیل از غذای مردمان نمی خورد، مبادا ایشان از غذای او بخورند.

328 27 محمد بن جعفر بن مسرور از حسین بن محمد بن عامر از معلی بن محمد بصری از حسن بن علی وشاء روایت می کند که گفت از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام شنیدم

الحسن عليه السلام يقول السخى قريب من الله قريب من الجنة قريب من الناس بعيد من النار والبخيل بعيد من الجنة بعيد من الناس قريب من النار قال وسمعتة يقول السخاء شجره فى الجنة أغصانها فى الدنيا من تعلق بغصن من أغصانها دخل الجنة.

329 28 حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال حدَّثنا محمد بن الحسن الصِّقَّار عن محمد بن الحسين بن أبى الخطاب و أحمد بن محمد بن محمد بن أبىه عن على بن أسباط و الحجاج أنَّهما سمعا الرضا عليه السلام يقول كان العابد من بنى إسرائيل لا يتعبَّد حتى يصمت عشر سنين.

330 29 حدَّثنا أبو الحسن محمد بن القاسم المفسِّر رضى الله عنه قال حدَّثنا يوسف بن محمد بن زياد و على بن محمد بن صيَّاد عن أبويهما عن الحسن بن على عن أبىه محمد بن محمد بن محمد بن على عن كه فرمود: مرد سخاوتمند به خداوند تبارک و تعالى و بهشت و مردم نزدیک است و از آتش جهنم به دور، و مرد بخيل از خدا و بهشت و مردمان دور و به جهنم نزدیک. و نیز فرمود:

سخاوت درختی بهشتی است که شاخه های آن در این دنیا آویخته، هر که بدان بیاويزد، لاجرم به بهشت رسد.

329 28 محمد بن حسن بن احمد بن وليد از محمد بن حسن صفار از محمد بن حسين بن ابى خطاب و احمد بن محمد از پدرش از على بن اسباط و حجال روايت کردند که این دو نفر از امام رضا عليه السلام شنيدند که می فرمود:
عابد بنى اسرائيل به عبادت نمی پرداخت، تا وقتی که ده سال خاموشی می گزید.

330 29 ابو الحسن محمد بن قاسم مفسِّر از يوسف بن محمد بن زياد و على بن محمد بن صياد و ايشان از پدرانشان و آن دو از حسن بن على عليهما السلام از پدرش على بن محمد عليهما السلام از پدرش امام رضا عليه السلام

بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي عن أبي طالب عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لكل أمه صديق وفاروق وصدق هذه الأمة وفاروقها علي بن أبي طالب عليه السلام وإنه سفينة نجاتها وباب حطتها وإنه يوشعها وشمعونها وذوقرنيها معاشر الناس إن علياً خليفة الله وخليفته عليكم بعدى وإنه لأمر المؤمنين وخير الوصيين من نازعه فقد نازعني ومن ظلمه فقد ظلمني ومن غالبه فقد غالبني ومن برّه فقد برّني ومن جفاه فقد جفاني ومن عاداه فقد عاداني ومن والاه فقد والاني وذلك أنه أخي ووزيرى ومخلوق من طينتى وكنت أنا وهو نوراً واحداً.

31 332 حدثنا أبي رضی الله عنه قال حدثنا علي بن موسى بن جعفر بن أبي جعفر الكميداني ومحمد بن يحيى العطار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي قال سمعت أبا رويت می کنند که: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: هر امتی را صدیقی وفاروقی است و صدیق این امت وفاروق او علی بن ابی طالب است به درستی که علی علیه السلام سفینه نجات و باب توبه این امت است، به درستی که او یوشع و شمعون و ذوقرنین این امت است. ای گروه مردمان به درستی که علی خلیفه خدا و خلیفه من است بر شما بعد از من، و او امیر مؤمنین و بهترین وصیین است، هرکه با او بجنگند با من جنگیده، هرکه او را ستم کند، مرا ستم کرده، هرکه او را مغلوب کند، مرا مغلوب ساخته، هر که با او نیکی کند، با من نیکی کرده و هرکه او را جفا کند، مرا جفا کرده است و دشمن او دشمن من و دوست او دوست من است، چراکه او برادر من و وزیر من است و از طینت من مخلوق است و من و او از یک نور بوده ایم.

31 332 مرحوم والد از علی بن موسی بن جعفر بن ابی جعفر کمیدانی و محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از امام علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیه و الثناء روایت می کند که

الحسن الرضا عليه السلام يقول إنّ رجلا من بني إسرائيل قتل قرابه له ثم أخذه و طرحه على طريق أفضل سبط من أسباط بني إسرائيل ثم جاء يطلب بدمه فقالوا لموسى عليه السلام إنّ سبط آل فلان قتلوا فلانا فأخبرنا من قتله قال ايتوني ببقرة قالوا أ تخذنا هزوا قال أعود بالله أن أكون من الجاهلين و لو أنّهم عمدوا إلى أيّ بقرة أجزأتهم و لكن شدّدوا فشدّد الله عليهم قالوا ادع لنا ربك بيّن لنا ما هي قال إنّ يقول إنّها بقرة لا فارض و لا بكر يعنى لا صغيره و لا كبيره عوان بين ذلك و لو أنّهم عمدوا إلى أيّ بقرة أجزأتهم و لكن شدّدوا فشدّد الله عليهم قالوا ادع لنا ربك بيّن لنا ما لونها قال إنّ يقول إنّها بقرة صفراء فاقع لونها تسرّ الناظرين و لو أنّهم عمدوا إلى أيّ بقرة لأجزأتهم و لكن شدّدوا فشدّد الله عليهم قالوا ادع لنا ربك بيّن لنا ما هي إنّ البقر تشابه علينا و إنّنا إن شاء الله لمهتدون قال إنّ يقول إنّها بقرة لا ذلول تثير الأرض و لا تسقى الحرث مسلّمه لا شيه فيها قالوا الآن جئت بالحقّ فطلبوها فوجدوها عند فتى من بني إسرائيل فقال لا أبيعها إلاّ فرمود: مردى از بنى اسرائيل يکى از خویشان خویش را به قتل رساند و جنازه او را در راه يکى از بزرگان اسباط رها کرد. سپس از موسى عليه السلام خونخواهى او نمود و گفت: سبط آل فلان، مردى از ما را کشته اند. قاتل او را به ما بنمايان. حضرت موسى گاوى طلبيد، گفتند: آيا ما را مسخره مى کنى، فرمود: به خدا پناه مى برم که از جاهلين باشم. اگر ايشان هرگاوى مى آوردند، کافى بود، لکن سخت گرفتند و خدا نيز با ايشان سخت گرفت. گفتند: که خدای خود را بگو چگونه گاوى باشد؟ فرمود: خدا مى فرمايد، نه بزرگ و نه کوچک و اگر باز به سراغ هرگاوى از اين دست مى رفتند، مقبول بود، لکن سخت گرفتند و خدا نيز سخت گرفت. گفتند: رنگ آن را بيان کن، فرمود: خدا مى فرمايد: زردى که بينندگان را به وجد آورد. باز اگر سراغ هرگاوى مى رفتند، کافى بود، لکن سخت گرفتند و خدای نيز سخت گرفت. گفتند: گاو بر ما مشتبه شد، پروردگارت را بگو براى ما بيان کند، تا شايد هدايت يابيم.

فرمود: گاوى که نه زمين شخم زده و نه آب کشيده باشد. و در آن رنگ يکنواخت و رنگى به جز آن در او نباشد. گفتند: الآن حق را آوردى! پس آن را نزد جوانى از بنى اسرائيل يافتند.

بملاء مسكها ذهباً فجاءوا إلى موسى عليه السلام فقالوا له ذلك فقال اشتروها فاشتروها و جاءوا بها فأمر بذبحها ثم أمر أن يضرب الميت بذنبها فلما فعلوا ذلك حياى المقتول وقال يا رسول الله إن ابن عمى قتلنى دون من يدعى عليه قتلى فعلموا بذلك قاتله فقال رسول الله موسى بن عمران عليه السلام لبعض أصحابه إن هذه البقره لها نأ فقال و ما هو قال إن فتى من بنى إسرائيل كان بازاً بأبيه و إنه اشترى تبعاً فجاء إلى أبيه و رأى أن المقاليد تحت رأسه فكره أن يوقظه فترك ذلك البيع فاستيقظ أبوه فأخبره فقال له أحسنت خذ هذه البقره فهى لك عوضاً لما فاتك قال فقال له رسول الله موسى بن عمران عليه السلام انظروا إلى البر ما بلغ بأهله

32 333 حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضى الله عنه قال حدّثنا علىّ بن إبراهيم بن هاشم قال حدّثنا الرّيان بن الصّلمت قال سألت الرّضا عليه السلام يوماً بخراسان فقلت يا سيّدى إنّ إبراهيم بن هاشم العبّاسىّ حكى او كفت: أن را نمى فروشم مگر آن كه پوست آن را پر از طلا كنيد. نزد موسى عليه السلام آمدند و گفتند: چنین مى گوید. فرمود: بخريد، پس آن را خريدند و آوردند. امر فرمود آن را ذبح كردند و دم آن را به ميت زدند. مرده زنده شده، برخاست و عرض كرد: پسر عموى من مرا كشته است، نه آن كه ايشان ادعا مى كنند. پس قاتل او را شناختند.

حضرت موسى عليه السلام به بعضى از اصحابش فرمود: اين گاو را داستانى است، گفتند: چيست؟ فرمود: جوانى از بنى اسرائيل نسبت به پدر خود نيكوكار بود، او را معامله اى پيش آمد و چون كليدها زير سر پدر او بود و پدر در خواب، جوان از معامله گذشت. چون پدر بيدار شد، جوان ماوقع را به او گفت. پدر در عوض سود آن معامله اين گاو را نصيب او كرد. سپس موسى عليه السلام فرمود:

بينيد، نيكى با اهلش چه مى كند؟!

32 333 احمد بن زياد بن جعفر همدانى از على بن ابراهيم بن هاشم از ريان بن صلت روايت مى كند كه روزى در خراسان از امام رضا عليه السلام پرسيدم: ابراهيم بن هاشم عباسى از شما روايت مى كند كه او را رخصت شنيدن

عنک اُنک رخصت له فی استماع الغناء فقال کذب الزّندیق إنّما سألتی عن ذلك فقلت له إنّ رجلا سأل أبا جعفر علیه السّلام عن ذلك فقال له أبو جعفر إذا میّز الله بین الحقّ و الباطل فأین يكون الغناء فقال مع الباطل فقال له أبو جعفر قد قضیت

33 334 حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنه قال حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن الرّیّان بن الصّلمت قال سمعت الرّضا علیه السّلام یقول ما بعث الله عزّ و جلّ نبیّا إلاّ بتحريم الخمر و أن یقرّ له بأنّ الله یفعل ما یشاء و أن یتراثره الکندر قال و سمعته علیه السّلام یقول لا تدخلوا باللیل بیتا مظلما إلاّ مع السّراج

34 335 حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنه قال حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن یاسر الخادم قال سأل بعض القوّاد أبا الحسن الرّضا علیه السّلام عن أكل الطّین و قال إنّ بعض جواریه یأکلن الطّین فغضب غناء اجازة داده اید. فرمود: این زندیق دروغ می گوید، چون از من پرسید، گفتم: از ابو جعفر علیه السّلام در این زمینه سؤال کردند، فرمود:

اگر بین حق و باطل را جدا کنند، غنا در کدام سو است؟ سایل گفت: در باطل، حضرت به سایل فرمود: خود در این زمینه حکم کردی.

33 334 احمد بن زیاد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از ریان بن صلت روایت می کند از امام رضا علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

خدای عزّ و جلّ هیچ نبی نفرستاد؛ مگر به حرام کردن خمر و این که: خدای عزّ و جلّ هرچه خواهد می کند و این که در ماترک او کندر باشد.

نیز فرمود: در شب تار، خانه تاریک را بی چراغ وارد نشوید.

34 335 احمد بن زیاد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از یاسر خادم روایت می کند که یکی از امرا از امام رضا علیه السّلام درباره خوردن گل پرسید و نیز به امام عرض کرد که یکی از کنیزکان او گل می خورد، امام در غضب

بن عیسی عن الحسن بن علی الوشاء بن بنت إلیاس عن أبي الحسن الرضا عليه السلام أنه قال إذا أهل هلال ذی الحجّه و نحن بالمدينه لم يكن لنا أن نحرّم إلا بالحجّ لأنّنا نحرّم من السّجّره و هو الذی وقت رسول الله صلّى الله عليه و آله و أنتم إذا قدمكم قدمتم من العراق فأهلّ الهلال فلکم أن تعتمروا لأنّ بین أيديکم ذات عرق و غيرها ممّا وقت لكم رسول الله صلّى الله عليه و آله فقال له الفضل فلی الآن أن أتمتع و قد طفت بالبيت فقال له نعم فذهب بها محمّد بن جعفر إلى سفیان بن عیینه و أصحاب سفیان فقال لهم إنّ فلانا قال كذا و كذا فشتّع علی أبي الحسن عليه السلام

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله سفیان بن عیینه لقی الصادق عليه السلام و روى عنه و بقى إلى أيام الرضا عليه السلام

337 36 حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنه قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر عیسی از حسن بن علی و شاء از امام رضا عليه السلام که فرمود: هرگاه ماه ذی الحجّه نو شود و ما به مدينه باشیم، ما را جایز نیست؛ مگر احرام بستن به حج زیرا که ما از شجره احرام می بندیم و آن میقاتی است که رسول خدا صلّى الله عليه و آله نهاده است و شما اگر از عراق بودید و هلال پیدا شود می توانید که عمره کنید چرا که پیش روی شما ذات عرق و غیر آن میل که در آن حکم ها، رسول خدا صلّى الله عليه و آله تعیین کرده است. پس فضل با آن حضرت گفت: پس حالا مرا جای آن است که متمتع شوم و حال آن که طواف خانه کرده ام. گفت: آری. محمد بن جعفر به سفیان بن عیینه و اصحابش گفت که حضرت چنین و چنین می گوید. پس بر آن حضرت تشنیع نمود.

مصنّف کتاب گوید: سفیان بن عیینه با امام صادق عليه السلام ملاقات نمود و از او روایت کرد و تا ایام امام رضا عليه السلام زنده بود.

337 36 محمّد بن حسن بن احمد بن وليد از محمد بن حسن صفار روایت می کند و او از احمد بن محمد بن عیسی و او از احمد بن محمد بن ابی نصر بزندی روایت می کند که

البزنطی قال قلت لأبی الحسن علیه السّلام کیف صنعت فی عامک فقال اعتمرت فی رجب و دخلت متمتعا و كذلك أفعل إذا اعتمرت

37 338 حدّثنا أبی رضی الله عنه قال حدّثنا محمّد بن یحیی العطّار عن محمّد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعریّ قال حدّثنی أبو سعید الآدمیّ عن أحمد بن موسى بن سعد عن أبی الحسن الرضا علیه السّلام قال كنت معه فی الطّواف فلما صرنا معه بحذاء الرّكن الیمانیّ أقام علیه السّلام فرجع یدیه ثمّ قال یا الله یا ولیّ العافیة و یا خالق العافیة و یا رازق العافیة و المنعم بالعافیة و المنان بالعافیة و المتفضّل بالعافیة علیّ و علیّ جمیع خلقک یا رحمان الدّنيا و الآخرة و رحیمهما صلّ علیّ محمّد و آل محمّد و ارزقنا العافیة و دوام العافیة و تمام العافیة و شکر العافیة فی الدّنيا و الآخرة یا أرحم الرّاحمین

38 339 حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوکّل رضی الله عنه قال حدّثنا علیّ بن ابراهیم از امام رضا علیه السّلام پرسیدم: امسال چه کار کردی؟ گفت: عمره کرده ام در ماه رجب و داخل شدم متمتّع و هرگاه عمره می گزارم، چنین می کنم.

37 338 مرحوم والد از محمد بن یحیی عطّار از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از ابو سعید آدمی از احمد بن موسى بن سعد روایت می کند که گفت: به همراه امام رضا علیه السّلام در طواف بودیم، چون مقابل رکن یمانی رسیدیم ایستاد و دست ها را به دعا برداشت و فرمود: «یا الله! ای ولیّ و خالق عافیت و روزی بخش آن، ای انعام بخش و منتّ بخش به آن، ای تفضّل کننده عافیت بر من و جمیع خلقت! ای رحمان و رحیم دنیا و آخرت، بر محمد و آل محمد درود فرست و ما را عافیت عطا کن و آن را مداومت بخش و به تمامی به ما برسان و ما را شکر عافیت در دنیا و آخرت نصیب بفرما، ای مهربان ترین مهربانان!

38 339 محمد بن موسى بن متوکّل از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از اسحاق

بن هاشم عن أبيه عن إسحاق بن إبراهيم عن مقاتل بن مقاتل قال رأيت أبا الحسن الرضا عليه السلام في يوم الجمعة في وقت الزوال على ظهر الطريق يحتجم وهو محرم

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله في هذا الحديث فوائد إحداها إطلاق الحجامة في يوم الجمعة عند الضرورة و ليعلم أن ما ورد من كراهه ذلك إنما هو في حال الاختيار و الفائدة الثانية الإطلاق في الحجامة في وقت الزوال و الفائدة الثالثة أنه يجوز للمحرم أن يحتجم إذا اضطر و لا يخلق مكان الحجامة

340 39 حدّثنا الحاكم أبو محمد جعفر بن نعيم بن شاذان رضی اللّٰه عنه قال حدّثني عمّی محمد بن شاذان عن الفضل بن شاذان قال سمعت الرضا عليه السلام يحدث عن أبيه عن آبائه عن عليّ عليهم السلام أنّ رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله احتجم و هو صائم محرم

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله ليس هذا الخبر خلافا لخبر الذي روى عنه عليه السلام أنه قال أفطر الحاجم و بن إبراهيم از مقاتل بن مقاتل روایت می کند که گفت: امام رضا عليه السلام را دیدم که در ظهر جمعه بر کناره جاده حجامت می فرمود، در حالی که محرم بود.

مصنّف گوید در این حدیث چند فایده است: یکی آن که حجامت روز جمعه وقت ضرورت جایز است و آن چه در کراهت آن واقع است وقتی است که ضرورت نباشد دیگر آن که حجامت وقت زوال جایز است دیگر آن که محرم را جایز است در حالت ضرورت، حجامت کند و جای حجامت را نترشد.

340 39 حاکم ابو محمد جعفر بن نعيم بن شاذان از عمویش محمد بن شاذان از فضل بن شاذان نقل می کند که امام رضا عليه السلام از پدرش از پدرانش از امیر المؤمنین عليهم السلام روایت می کند که رسول خدا صلّى اللّٰه عليه و آله در حالی که روزه و محرم بود، حجامت می فرمود.

مصنّف کتاب گوید: این خبر مخالف نیست با آن خبر که از آن حضرت مروی است که حاجم و محجوم هر دو مفطرنند، زیرا که حجامت از اوامر

المحجوم لأن الحجامة مما أمر به عليه السلام وسنه واستعمله فمعنى قوله عليه السلام أفطر الحاجم والمحجوم هو أنهما دخلا بذلك في سنتي وفطرتي

341 40 حدثنا أبي رضی اللہ عنہ قال حدثنا سعد بن عبد اللہ عن أحمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن علی بن فضال قال رأیت أبا الحسن عليه السلام وهو يريد أن يودع للخروج إلى العمرة فأتى القبر عن موضع رأس النبي صلى الله عليه وآله بعد المغرب فسلم على النبي صلى الله عليه وآله ولزق بالقبر ثم انصرف حتى أتى القبر فقام إلى جانبه يصلي فألزق منكبه الأيسر بالقبر قريبا من الأسطوانة التي دون الأسطوانة المخلفه عند رأس النبي صلى الله عليه وآله وصلى ست ركعات أو ثمان ركعات في نعليه قال وكان مقدار ركوعه وسجوده ثلاث تسبيحات أو أكثر فلما فرغ سجد سجده أطال فيها حتى بل عرقه الحصى قال وذكر بعض أصحابه أنه ألصق خده بأرض المسجد.

وسنت آن حضرت است و به آن فرمان داده، و خود انجام داده است. پس معنی آن کلام این است که حاجم و محجوم هر دو داخل در سنت و فطرت من شدند.

341 40 مرحوم والد از سعد بن عبد اللہ از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال روایت می کند که گفت: دیدم ابا الحسن عليه السلام را که برای رفتن به عمره می خواست با پیامبر وداع نماید نزد قبر نبی صلى الله عليه وآله آمد از بالای سر بعد از مغرب و سلام کرد بر نبی صلى الله عليه وآله و به قبر چسبید. پس برفت تا آمد به قبر و در جانب قبر و نماز گزارد و دوش چپ به قبر چسباند.

نزدیک به آن اسطوانه که پشت اسطوانه که نزد سر آن حضرت گذاشته اند. پس شش یا هشت رکعت نماز گزارد در حالی که نعلین بپا داشت و گفت راوی: و مقدار رکوع و سجود او به قدر سه تسبیح یا بیشتر بود؛ چون از نماز فارغ شد سجده ای طولانی کرد تا عرق او سنگریزها را تر کرد و گفت که بعضی از اصحاب ما مذکور ساختند که گونه خود را به زمین مسجد چسبانیدند.

342 41 حدَّثنا أبي رضی اللہ عنہ قال حدَّثنا أحمد بن إدريس عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري قال حدَّثنا موسى بن عمر عن محمد بن إسماعيل بن بزيع قال رأيت على يد أبي الحسن الرضا عليه السلام وهو محرم خاتما

343 42 حدَّثنا أبي رضی اللہ عنہ قال حدَّثنا أحمد بن إدريس عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري قال حدَّثني محمد بن أحمد عن الحسن بن علي بن كيسان عن موسى بن سلام قال اعتمر أبو الحسن الرضا عليه السلام فلما ودَّع البيت و صار إلى باب الحنَّاطين ليخرج منه وقف في صحن المسجد في ظهر الكعبة ثم رفع يديه فدعا ثم التفت إلينا فقال نعم المطلوب به الحاجه إليه الصَّلاه فيه أفضل من الصَّلاه في غيره ستين سنة أو شهرا فلما صار عند الباب قال اللهم إني خرجت على أن لا إله إلا أنت

342 41 مرحوم والد از احمد بن ادريس از محمد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعري از موسى بن عمر از محمد بن اسماعيل بن بزيع روايت مي کند که امام رضا عليه السلام را در حال احرام ديدم که به دست مبارک انگشتر داشت.

343 42 مرحوم والد از احمد بن ادريس از محمد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعري از محمد بن احمد از حسن بن علي بن كيسان از موسى بن سلام روايت مي کند که چون امام رضا عليه السلام عمره به جای آورد، به سوی باب حنَّاطين در پشت کعبه رفت و قبل از خروج دعا فرمود و سپس به ما گفت: اين جا بهترين جای برای دعاست و نماز در اين جا از نماز در جای ديگر به اندازه نماز شصت سال يا ماه بهتر است. پس چون به نزديک در رسيد، گفت:

خدایا! بر این عقیده که جز تو خدایی نیست، خارج می شوم.

344 43 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مَحْمُودٍ قَالَ رَأَيْتَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَعَّ الْبَيْتَ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ خَرَّ سَاجِدًا ثُمَّ قَامَ فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ وَقَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَلَّبُ عَلَى أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

345 44 حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ نَعِيمٍ بْنِ شَاذَانَ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ شَاذَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتَهُ عَنِ الْقَنُوتِ فِي الْفَجْرِ وَالْوُتْرِ فَقَالَ قَبْلَ الرُّكُوعِ قَالَ وَسَأَلْتَهُ عَنِ شَرْبِ الْفَقَّاعِ فَكَرِهَهُ كَرَاهَةً شَدِيدَةً وَسَأَلْتَهُ عَنِ الصَّلَاةِ فِي الثُّوبِ الْمَعْلَمِ فَكَرِهَ مَا فِيهِ التَّمَاثِيلَ وَسَأَلْتَهُ عَنِ الصَّبِيِّهِ يَزُوجُهَا أَبُوهَا ثُمَّ يَمُوتُ وَهِيَ صَغِيرَةٌ ثُمَّ تَكْبُرُ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا زَوْجَهَا أَيْجُوزُ عَلَيْهَا التَّرْوِيجُ أَوْ الْأَمْرُ إِلَيْهَا فَقَالَ 344 43 مُحَمَّدُ بْنُ حَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ وَالِدِ بْنِ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مَحْمُودٍ رَوَيْتُ مِى كُنَدَ كَهْ كُفْتُ: اِمَامُ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا دِيدِمُ كَهْ خَانَةُ خُدَا رَا وَدَاعُ مِى كُفْتُ. هِنِكَا مِى خُرُوجِ اَزْ خَانَهْ سَجْدَهْ كَرْدَهْ، سِپَسِ رُو بَهْ كَعْبَهْ ايسْتَادُ وَ فَرْمُودُ: خُدَا يَا اِبْرَايْمَ عَقِيدَهْ بَا زَمِى كَرْدَمُ كَهْ جَزْ تُو خُدَايِى نَيْسْتُ.

345 44 حَاكِمُ اِبْرَاهِيمُ جَعْفَرُ بْنُ نَعِيمٍ بْنِ شَاذَانَ اَزْ اِعْمُوِيْشِ اِبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ شَاذَانَ اَزْ فَضْلِ بْنِ شَاذَانَ اَزْ مُحَمَّدِ بْنِ اِسْمَاعِيْلِ بْنِ بَزِيْعٍ نَقَلَ مِى كُنَدَ كَهْ اَزْ اِمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ اَزْ قَنُوتِ نِمَازِ صَبْحِ كَاهَا نِ وَ نِمَازِ وَتْرِ پَرَسِيْدِمُ، فَرْمُودُ: جَايْ كَا هْ اَنْ پِيْشِ اَزْ رُكُوعِ اِسْتُ. اَزْ نُوْشِيْدِنِ فِقَاعِ اَزْ اُو پَرَسِيْدِمُ، بَهْ شَدْتِ اَنْ رَا بَدِ شَمْرَدُ. اَزْ نِمَازِ دَرِ لِبَاسِ عِلَامَتِ دَارِ پَرَسِيْدِمُ. نِمَازِ دَرِ چِنَانِ لِبَاسِى رَا نَاخُوْشِ دَاشْتُ. اَزْ دَخْتَرِ كِى خُرْدِ سَالِ پَرَسِيْدِمُ كَهْ پِدَرِشِ اُو رَا دَرِ خُرْدِ سَالِى بَهْ شُوْهَرِ دَادُ وَ سِپَسِ مَرْدِ. دَخْتَرِ كِ بَزُرْ كِ شُدُ، دَرِ حَالِى كَهْ هِنُوْزِ دَخْتَرِ بُوْدُ، اَيَا اِيْنِ اَزْ دَوَا جِ بَرِ اُو لَازِمِ اِسْتُ يَا

يجوز عليها تزويج أبيها وقال عليه السلام قال أبو جعفر عليه السلام لا ينقض الوضوء إلا ما خرج من طرفيك اللذين جعلهما الله لك أو قال اللذين أنعم الله عليك وسألته عن الصلاه بمكّه والمدينه تقصير أو تمام فقال قصر ما لم تعزم على مقام عشره وسألته عن قناع النساء من الخصيان.

فقال كانوا يدخلون على بنات أبي الحسن عليه السلام فلا يتقنعن وسألته عن أمّ الولد لها أن تكشف رأسها بين أيدي الرجال فقال تتقنع وسألته عن آية الذهب والفضّه فكرهها فقلت له قد روى بعض أصحابنا أنّه كانت لأبي الحسن موسى مرآه ملبسه فضّه فقال لا بحمد الله إنّما كانت لها حلقة فضّه وهى عندى الآن وقال إنّ العباس يعنى أخاه حين غدر عمل له عود ملبس فضّه من نحو ما يعمل للصبيان تكون فضّته نحو عشره دراهم فأمر به أبو الحسن عليه السلام فكسر وسألته عن الرجل له الجارية فيقبلها هل تحلّ لولده فقال بشهوه قلت نعم قال لا ما ترك شيئاً إذا قبلها بشهوه ثمّ قال عليه السلام ابتداء منه لو جرّدها فنظر إليها بشهوه حرمت على أبيه اختياراً با دختر است. فرمود: ازدواج پدر گفته را لازم است و نیز از قول ابو جعفر عليه السلام که فرمود:

وضوى تورا باطل نمى کند، مگر چیزی که از دو سوراخ دو طرف، که خدا آن ها را برایت قرار داده، (یا به تو تفصّل کرده) خارج شود. از شکستن نماز در مکّه و مدینه پرسیدم، فرمود:

تا زمانی که قصد ده روز نکند، شکسته است. از پوشاندن رواج خواجگان پرسیدم، فرمود:

ابی الحسن علیه السلام را دخترانش از ایشان رو نمی گرفتند. پرسیدم: آیا کنیز امّ ولد، بایستی از مردان رو بگیرد؟ فرمود: آری! از ظرف طلا و نقره پرسیدم، آن را ناخوش داشت. گفتم:

می گویند امام کاظم علیه السلام را آینه ای بود که جلد آن از نقره بود، فرمود: نه! الحمد لله! حلقه آن از نقره بود و آن اکنون نزد من است.

سپس فرمود: عباس (برادر حضرت) چون ختنه کرده بود، برای او چوبی ساخته بود که روی آن با ده درهم نقره پوشیده شده بود، حضرت فرمود که آن را شکستند. پرسیدم اگر مردی کنیز خود را ببوسد، آیا بر پسرش حرام می شود؟ فرمود: از روی شهوت؟ عرض کردم: بله! فرمود: چون او را به شهوت بوسیده، کار دیگری را ترک نکرده! سپس از نزد خود فرمود: اگر او را برهنه ساخته

و ابنه قلت إذا نظر إلى جسدها قال إذا نظر إلى فرجها و سألته عن حدّ الجارية الصّغيرة السنّ التي إذا لم تبلغه لم يكن على الرّجل استبراؤها فقال إذا لم تبلغ استبرئت بشهر قلت و إن كانت ابنه سبع سنين أو نحوها ممّن لا تحمل فقال هي صغيرة و لا يضرك أن لا تستبرئها فقلت ما بينها و بين تسع سنين فقال نعم.

تسع سنين و سألته عن امرأه ابتليت بشرب نبيذ فسكرت فزوّجت نفسها من رجل في سكرها ثمّ أفقت فأنكرت ذلك ثمّ ظنّنت أنّه يلزمها فزوّجت منه فأقامت مع الرّجل على ذلك التزويج أ حلال هو لها أم التزويج فاسد لمكان السّكر و لا سبيل للزّوج عليها قال إذا قامت بعد ما معه أقامت معه بعد ما أفقت فهو رضاها قلت و يجوز ذلك التزويج عليها قال نعم و سألته عن مملوكة كانت بين اثنين فأعتقها و لها أخ غائب و هي بكر أ يجوز لأحدهما أن يزوّجها أو لا يجوز إلّا بأمر أخيها فقال بلى يجوز أن يزوّجها قلت فيتزوّجها هو إن أراد ذلك قال نعم قال و قال عليه السّلام لي أحسن بالله الطّرف فإنّ الله عزّ و جلّ يقول أنا عند و به شهوت او را نظر کرده، بر پدر و پسرش حرام است؟ عرض کردم: اگر به بدنش نگاه کند؟ فرمود: اگر به شرمگاهش بنگرد. عرض کردم:

اگر کنیزی کودک سال بخرد که هنوز به تکلیف نرسیده است، آیا استبرای او لازم است، فرمود: اگر بالغ نشده، یک ماه استبراء نیاز دارد. عرض کردم: هفت سال و نزدیک آن آن که حامله نمی شود؟ فرمود: استبرا نیازی نیست. عرض کردم: میان 7 تا 9 سال؟ فرمود:

بلی! عرض کردم: زنی نبيذ آشامیده و در حال مستی به ازدواج کسی تن در داده است. سپس در حالت عقل آن ازدواج را انکار کرده و چون گمان کرده که بایستی بدان تن در دهد، زن آن مرد شده است، آیا این ازدواج حلال است یا به خاطر شراب مردود است و مرد بدو راه ندارد؟ فرمود: چون بعد از مستی او را راه داده، دلیل رضایت زن است. گفتم: ازدواج صحیح است، فرمود: بلی! پرسیدم: دختری کنیز دو نفر بوده است، ایشان او را آزاد کردند و این دختر برادری آزاد دارد، آیا ازدواج یکی از ایشان با او جایز است یا اذن برادر شرط است؟ فرمود: جایز است. ایشان به من فرمود: ظن خویش به خداوند نیکو کن، همانا خداوند می فرماید: من

ظنّ عبدی إن خیرا فخیر و إن شرّا فشرّ و قال علیه السّلام فی الأئمة إنهم علماء صادقون مفهّمون محدّثون قال و کتبت إلیه علیه السّلام
اختلف النَّاس علیّ فی الرّبیثا فما تأمرنی فیها فکتب لا بأس بها

346 45 حدّثنا أبی و محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله قال حدّثنی محمّد بن عبد الله المسمعی قال حدّثنی أحمد بن الحسن المیثمی أنّه سئل الرضا علیه السّلام یوما و قد اجتمع عنده قوم من أصحابه و قد كانوا یتنازعون فی الحدیثین المختلفین عن رسول الله صلّی الله علیه و آله فی الشّیء الواحد فقال إنّ الله عزّ و جلّ حرّم حراما و أحلّ حلالا و فرض فرائض فما جاء فی تحلیل ما حرّم الله أو تحریم ما أحلّ الله أو دفع فریضه فی کتاب الله رسمها بیّن قائم بلا ناسخ نسخ ذلك فذلك ممّا لا یسع الأخذ به لأنّ رسول الله صلّی الله علیه و آله لم یکن لیحرّم ما أحلّ الله و لا لیحلّل ما حرّم الله و لا لیغیّر فرائض الله و أحكامه کان فی ذلك کلّه متّبعاً نزد ظن بنده خود هستم، اگر خیر است، نیکویم و اگر بد، بد. درباره ائمه علیهم السّلام فرمود:

ایشان علمای راستگو، فهمیده و محدّث هستند. در نامه ای از ایشان درباره خوردن ماهی ربیثا پرسیدم، فرمود: اشکال ندارد.

346 45 مرحوم والدهم و نیز محمد بن حسن بن احمد بن ولید از سعد بن عبد الله از محمد بن عبد الله مسمعی از احمد بن حسن میثمی روایت کردند که گفت: از امام رضا علیه السّلام در حضور جمعی از مردمان که درباره دو حدیث مختلف از رسول خدا صلّی الله علیه و آله در یک موضوع بحث می کردند، پرسیدم، امام فرمود:

خداوند تبارک و تعالی حلال و حرام را جدا فرموده و فرائضی نیز واجب گردانیده است. اگر حدیثی در حلّیت محرّمات یا حرمت محلّلات یا برداشتن فریضه ای از فرائض که هیچکدام نسخ نشده و مبین است، وارد شد، بدان اعتنا نمی شود. چراکه رسول خدا صلّی الله علیه و آله حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام نمی کند و فریضه و حکم خدای را تغییر نمی دهد، بلکه در این موارد تابع و تسلیم و امانتدار فرمان الهی

مسلماً مؤدّیا عن الله و ذلك قول الله عزّ و جلّ إنّ أتبع إلا ما يوحى إليّ فكان عليه السّلام متّبعاً لله مؤدّياً عن الله ما أمره به من تبليغ الرّسالة قلت فإنّه يرد عنكم الحديث فى السّوى عن رسول الله صلّى الله عليه و آله ممّا ليس فى الكتاب و هو فى السنّه ثمّ يرد خلافه فقال و كذلك قد نهى رسول الله صلّى الله عليه و آله عن أشياء نهى حرام فوافق فى ذلك نهيه نهى الله تعالى و أمر بأشياء فصار ذلك الأمر واجبا لازما كعدل فرائض الله تعالى و وافق فى ذلك أمر الله تعالى فما جاء فى التّهى عن رسول الله صلّى الله عليه و آله نهى حرام ثمّ جاء خلافه لم يسع استعمال ذلك و كذلك فيما أمر به لأنّ لا نرخص فيما لم يرخص فيه رسول الله صلّى الله عليه و آله و لا نأمر بخلاف ما أمر رسول الله صلّى الله عليه و آله إلاّ لعلّه خوف ضروره فأما أن نستحلّ ما حرّم رسول الله صلّى الله عليه و آله أو نحرّم ما استحلّ رسول الله صلّى الله عليه و آله فلا يكون ذلك أبداً لأنّنا تابعون لرسول الله صلّى الله عليه و آله مسلمون له كما كان رسول الله صلّى الله عليه و آله تابعاً لأمر ربّه عزّ و جلّ مسلماً له.

و قال عزّ و جلّ ما آتاكم الرّسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا و إنّ رسول است و اين قول خداوند است كه فرمود:

«تبعيتّ نمى كنم، مگر آن چه به من وحى شده است». حضرت نيز تابع خدا و اداكننده امانت او از تبليغ بود. عرض كردم: گاهى از شما حديثى از پيامبر مى آيد در چيزى كه در كتاب خدا نيست، لكن در سنت هست و بعد از آن چيزى برخلاف آن از شما مى رسد. فرمود: گاهى نهيى از جانب پيامبر به حرمت مى رسد كه آن نهيى چون نهيى خداست و يا امرى از آن جناب، كه آن امر واجب و لازم است، چونان ديگر فرايض خدا و موافق امر خداست؛ پس اگر نهيى از جانب پيامبر آمد و سپس حديثى در خلافش وارد شد، استعمال آن جايز نيست، زيرا ما را نمى رسد كه در جايى كه رسول خدا صلّى الله عليه و آله بدان جايز نبود، جواز دهيم و امر به خلاف فرمان رسول خدا صلّى الله عليه و آله بدهيم، مگر از ترس و ضرورتى.

پس اين كه حلال بشمريم حرام رسول خدا صلّى الله عليه و آله يا حلال بشمريم حرام او را، هرگز اين گونه نمى باشد، زيرا ما تابع و تسليم رسول خدا صلّى الله عليه و آله هستيم، چنانچه او تابع و تسليم فرمان خداى عزّ و جل بود.

و خدا مى فرمايد: «آن چه را رسول براى شما آورد، بگيريد و آن چه نهيى كرد، رها كنيد».

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَهَى عَنْ أَشْيَاءَ لَيْسَ نَهَى حَرَامٌ بَلْ إِعَافَةٌ وَكَرَاهَةٌ وَأَمْرٌ بِأَشْيَاءَ لَيْسَ أَمْرٌ فَرَضٌ وَلَا وَاجِبٌ بَلْ أَمْرٌ فَضْلٌ وَرَجْحَانٌ فِي الدِّينِ ثُمَّ رَخَّصَ فِي ذَلِكَ لِلْمَعْلُولِ وَغَيْرِ الْمَعْلُولِ فَمَا كَانَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَهَى إِعَافَةٌ أَوْ أَمْرٌ فَضْلٌ، فَذَلِكَ الَّذِي يَسَعُ اسْتِعْمَالَ الرَّخْصِ فِيهِ.

إذا ورد عليكم عنّا فيه الخبران باتّفاق يرويه من يرويه في النهي ولا ينكره و كان الخبران صحيحين معروفين باتّفاق التّأقلم فيهما يجب الأخذ بأحدهما أو بهما جميعاً أو بأنّهما شئت وأحببت موسّع ذلك لك من باب التّسليم لرسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالرّدّ إليه وإلينا و كان تارك ذلك من باب العناد والإنكار و ترك التّسليم لرسول الله مشركاً بالله العظيم فما ورد عليكم من خبرين مختلفين فاعرضوهما على كتاب الله فما كان في كتاب الله موجوداً حلالاً أو حراماً فاتّبِعُوا ما وافق الكتاب و ما لم يكن في الكتاب فاعرضوه على سنن النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فما كان في السنّة موجوداً منهياً عنه نهى حرام أو مأموراً به عن رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله أمر إلزام فاتّبِعُوا ما وافق نهى و گاهی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از چیزی نهی می کند، نه نهی حرام، بلکه نهی کراهت و بد داشت چیزی و امر به چیزی می کند، نه امر و جوب، بلکه امر استحباب و فضل در دین. سپس با علت یا بی علت در آن اجازه می فرماید. اگر در نهی کراهت یا امر استحبابی از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ چیزی به شما رسید، در آن مرخصید.

اگر از ناحیه ما دو خبر متفق به شما رسید، که راوی آن، همان راوی در نهی بود و انکار خبر دیگر را ننمود و هر دو خبر صحیح و معروف و تک راوی بود، واجب است گرفتن یکی از اخبار یا هر دو یا هر کدام که خواستی و دوست داشتی، وسعت در این باب، از روی تسلیم به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است. و ردکننده هر دو حدیث از باب عناد و انکار و ترک تسلیم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، شرک به خداوند عظیم است. پس هرگاه دو خبر مختلف به شما رسید، آن را به کتاب خدا عرضه کنید، اگر حلال و حرام آن در قرآن بود، موافق آن را بگیری و اگر در کتاب خدا نبود، بر سنت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عرضه کنید، اگر در سنت نهی حرام از آن یا امر و جوب به آن و یا فرمانی از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ درباره آن بود، موافق امر و نهی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را لحاظ

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآمَرَهُ وَ مَا كَانَ فِي السَّيِّئَةِ نَهَى إِعَافَهُ أَوْ كَرَاهَهُ ثُمَّ كَانَ الْخَبْرُ الْآخِرُ خِلَافَهُ فَذَلِكَ رِخْصَةٌ فِي مَا عَافَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ كَرِهَهُ وَ لَمْ يَحْرَمَهُ فَذَلِكَ الَّذِي يَسَعُ الْأَخْذَ بِهِمَا جَمِيعًا أَوْ بَأَيُّهُمَا شِئَتْ وَسَعَكَ الْإِخْتِيَارُ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَ الْإِتِّبَاعِ وَ الرَّدِّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ مَا لَمْ تَجِدْهُ فِي شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الْوُجُوهِ فَرُدُّوا إِلَيْنَا عِلْمَهُ فَنَحْنُ أَوْلَى بِذَلِكَ وَ لَا تَقُولُوا فِيهِ بَأْرَائِكُمْ وَ عَلَيْكُمْ بِالْكَفِّ وَ التَّثْبِتِ وَ الْوُقُوفِ وَ أَنْتُمْ طَالِبُونَ بِأَحْثُونَ حَتَّى يَأْتِيَكُمُ الْبَيَانُ مِنْ عِنْدِنَا

قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه كان شيخنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه سئى رأى فى محمد بن عبد الله المسمعى راوى هذا الحديث و إنما أخرجت هذا الخبر فى هذا الكتاب لأنه كان فى كتاب الرحمة و قد قرأته عليه فلم ينكره و رواه لى

347 46 حدّثنا أبى رضى الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله قال حدّثنا محمّد بن كنيد و اگر در سنت نهی به کراهت شده بود و خبری از ما به خلاف آن وارد شد، این رخصتی است برای شما در چیزی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ كَرِهَهُ وَ لَمْ يَحْرَمَهُ فَذَلِكَ الَّذِي يَسَعُ الْأَخْذَ بِهِمَا جَمِيعًا أَوْ بَأَيُّهُمَا شِئَتْ وَسَعَكَ الْإِخْتِيَارُ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَ الْإِتِّبَاعِ وَ الرَّدِّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ مَا لَمْ تَجِدْهُ فِي شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الْوُجُوهِ فَرُدُّوا إِلَيْنَا عِلْمَهُ فَنَحْنُ أَوْلَى بِذَلِكَ وَ لَا تَقُولُوا فِيهِ بَأْرَائِكُمْ وَ عَلَيْكُمْ بِالْكَفِّ وَ التَّثْبِتِ وَ الْوُقُوفِ وَ أَنْتُمْ طَالِبُونَ بِأَحْثُونَ حَتَّى يَأْتِيَكُمُ الْبَيَانُ مِنْ عِنْدِنَا

مصنف کتاب گوید: شیخ ما محمد بن حسن بن احمد بن ولید، نسبت به راوی این خبر، محمد بن عبد الله مسمعی، بدبین بود، لکن چون این خبر در کتاب الرحمة بود، و چون آن را برای او خواندم، آن را تکذیب نکرد، و بر من روایت کرد، این خبر را ذکر کردم.

347 46 مرحوم والد من روایت می کند از سعد بن عبد الله و او از محمد بن حسین بن ابی خطاب

الحسين بن أبي الخطاب عن إبراهيم بن أبي محمود عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال سألته عن القيء والرّعاف والمده والدم أيتقض الوضوء فقال لا يتقض شيئا

348 47 حدّثنا أبي رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله قال حدّثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن سهل عن زكريّا بن آدم قال سألت الرضا عليه السلام عن الناسور فقال عليه السلام إنّما تنقض الوضوء ثلاثه البول والغائط والريح

349 48 حدّثنا أبي رضی الله عنه قال حدّثنا أحمد بن سعد بن عبد الله قال حدّثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن عليّ الوشاء عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال سألته عن الدّواء يكون على يدي الرّجل أيجزیه أن يمسح في الوضوء على الدّواء المطليّ عليه فقال نعم يمسح عليه ويجزیه

و او از ابراهيم بن ابی محمود از امام رضا عليه السلام روايت می کند که از ایشان درباره قی، خون دماغ و چرک و خون پرسیدم که آیا وضو را باطل می کند، فرمود: به وضو لطمه نمی زند.

348 47 مرحوم والد از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از محمد بن سهل از زكريا بن آدم روايت می کند که گفت از امام رضا عليه السلام درباره زخم چرکین پرسیدم. فرمود:

وضورا سه چیز باطل می کند: بول، غایط و ریح.

349 48 مرحوم والد از احمد بن سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از حسن بن علي و شاء از امام رضا عليه السلام روايت می کند که از ایشان درباره دارویی که بر دست است، پرسیدم که آیا شخص می تواند در وضو بر روی دارویی که بر روی بدن مالیده است، مسح کند، فرمود: بله، مسح کند و کفایت می کند.

350 49 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه قال حدّثنا أحمد بن محمّد بن عیسی عن محمّد بن سهل عن أبیه قال سألت أبا الحسن الرضا علیه السّلام عن الرّجل یبقی عن وجهه إذا توضّأ فقال یجزیه أن یبلّہ من بعض جسده

351 50 حدّثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس النّیسابوری العطار رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا علی بن محمّد بن قتیبه عن الفضل بن شاذان قال سمعت الرضا علیه السّلام یقول لَمّا حمل رأس الحسین بن علیّ علیه السّلام إلى الشّام أمر یزید لعنه اللّٰه فوضع و نصبت علیه مائه فأقبل هو لعنه اللّٰه و أصحابه یأکلون و یشربون الفقّاع فلَمّا فرغوا أمر بالرّأس فوضع فی طست تحت سریره و بسط علیه رقعه الشّطرنج و جلس یزید علیه اللّعنه یلعب بالشّطرنج و یذکر الحسین و أباه و جدّه صلّی اللّٰه علیه و آله و یستهزی بذکرهم فمتی قمر صاحبه تناول الفقّاع 350 49 مرحوم والد از سعد بن عبد اللّٰه از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن سهل از پدرش روایت می کند که از امام رضا علیه السلام درباره مردی که در وضو، قدری از صورتش خشک می ماند، پرسیدم. فرمود: می تواند از آب قسمت های دیگر بدنش، خیس کند.

351 50 عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار از علی بن محمد بن قتیبه از فضل بن شاذان از امام رضا علیه السّلام روایت می کند که فرمود: هنگامی که سر مطهر امام حسین علیه السّلام به شام برده شد، یزید آن را گذاشت و بر روی آن غذا و آب قرار داد و خود و اصحابش از غذا خوردند و فقّاع نوشیدند. پس از فراغت از خوردن، امر کرد که سر مبارک را در طشتی زیر سریر منحوس او گذاشتند و بر روی سریر بساط شطرنج پهن کرده، مشغول به شطرنج شده، حضرت حسین و پدر گرامی علیهما السّلام و جد بزرگوارش صلّی اللّٰه علیه و آله را یاد کرده، مسخره می کرد. و چون در قمار می برد، سه بار

فشربه ثلاث مرّات ثم صبّ فضلته على ما يلي الطست من الأرض فمن كان من شيعتنا فليتورّع عن شرب الفقّاع و اللّعب بالشطرنج و من نظر إلى الفقّاع أو إلى الشطرنج فليذكر الحسين عليه السّلام و ليلعن يزيد و آل زياد يمحو الله عزّ و جلّ بذلك ذنوبه و لو كانت بعدد النّجوم

352 51 حدّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشيّ رضی الله عنه قال حدّثنا أبي عن أحمد بن عليّ الأنصاريّ عن عبد السّلام بن صالح الهرويّ قال سمعت أبا الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام يقول أوّل من اتّخذ له الفقّاع في الإسلام بالشّام يزيد بن معاوية لعنه الله فأحضر و هو على المائدة و قد نصبها على رأس الحسين عليه السّلام فجعل يشربه و يسقى أصحابه.

و يقول لعنه الله اشربوا فهذا شراب مبارك و لو لم يكن من برّكته إلاّ أنا أوّل ما تناولناه و رأس عدونا بين أيدينا و مائدتنا منصوبه عليه و نحن نأكله و نفوسنا ساكنه و قلوبنا مطمئنّه فمن كان من شيعتنا فقّاع می خورد و باقی مانده آن را بر زمینی که طشت بر روی آن بود می ریخت. پس شیعیان ما بایستی که از شطرنج و شرب فقّاع بپرهیزند و چون چشمانشان به این ها افتاد، امام حسین علیه السّلام را یاد کنند و یزید و آل زیاد را لعن کنند، که به واسطه آن خداوند گناهان ایشان را می برد، گرچه به اندازه ستارگان باشد.

352 51 تميم بن عبد الله بن تميم قرشيّ از پدرش از احمد بن عليّ انصاريّ از عبد السّلام بن صالح هرويّ از امام رضا عليه السّلام روایت می کند که فرمود: اول کسی که در اسلام برای او فقّاع ساختند، یزید ملعون بود. بر سر غذا بود که برای او فقّاع آوردند، غذا می خورد و فقّاع می نوشید و اصحابش را امر به نوشیدن می کرد و می گفت: از این شراب مبارک بنوشید، در مبارک بودن آن همین بس که من اولین کسی هستم که آن را نوشیدم، در حالی که سر دشمن ما در جلوی ماست و غذای ما بر روی آن قرار گرفته است و ما آن را می خوریم و بدن های ما آرام و قلب های ما ساکن است.

پس هرکس که از شیعیان ماست، بایستی از

فليتورّع عن شرب الفقّاع فإنّه من شراب أعدائنا فإن لم يفعل فليس منّا ولقد حدّثني أبي عن أبيه عن آبائه عن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال قال رسول الله صلّى الله عليه وآله لا تلبسوا لباس أعدائي ولا تطعموا مطاعم أعدائي ولا تسلكوا مسالك أعدائي فتكونوا أعدائي كما هم أعدائي

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله لباس الأعداء هو السواد و مطاعم الأعداء النبيذ المسكر و الفقاع و الطين و الجرى من السمك و المارماهي و الزمير و الطافي و كل ما لم يكن له فلوس من السمك و لحم الضب و الأرنب و الثعلب و ما لم يدف من الطير و ما استوى طرفاه من البيض و الدبي من الجراد و هو الذي لا يستقل بالطيران و الطحال و مسالك الأعداء مواضع التهمه و مجالس شرب الخمر و المجالس التي فيها الملاهي و مجالس الذين لا يقضون بالحق و المجالس التي يعاب فيها الأئمه عليهم السّلام و المؤمنون و مجالس أهل المعاصي و الظلم و الفساد و القمار و قد بلغني أن في أنواع شراب فقاع دوري كند که آن نوشیدنی دشمنان ماست و هرکه چنین نکند از ما نیست. همانا پدرم از پدرانش از امیر المؤمنین علیهم السّلام از رسول خدا صلّى الله عليه وآله روایت کردند که فرمود: لباس دشمنان مرا نوشید و غذای ایشان را نخورید که در زمره دشمنان من قرار خواهید گرفت، چنان که ایشان از دشمنان منند.

مصنّف می گوید:

لباس دشمنان، لباس سیاه است.

و غذای ایشان شراب مست کننده و فقاع و خاک است و ماهی جری و مارماهی و زمیر و طافی و هرماهی که فلس نداشته باشد و نیز گوشت سوسمار و گوشت خرگوش و گوشت روباه و گوشت مرغان، آن چه در پریدن، پر نزنند و آن مرغان که دو طرف تخم ایشان مساوی باشد و ملخ که هنوز پر درنیاورده و نیز سپرز. و مسالك دشمنان مواضع تهمت و مجالس شرب خمر و مجالسی که در او اسباب لهو و لعب است و مجالسی که آن جا ائمه علیهم السّلام را و مؤمنان را عیب می کنند و مجالس ارباب معاصی و ظلم و فساد و قمار. و به من رسیده است که نوشیدن مقدار زیاد فقاع

ص: 544

الفقاع ما قد يسكر كثيره و ما أسكر كثيره فقليله و كثيره حرام

353 52 حدّثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس العطار رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا علی بن محمّد بن قتیبه النّیساپوری عن الفضل بن شاذان قال سمعت الرّضا علیه السّلام یقول استعمال العدل و الإحسان مؤذن بدوام النّعمه و لا حول و لا قوه إلا باللّٰه

قد تم المجلد الأول من کتاب عیون أخبار الرضا علی بن موسی بن جعفر علیهم السّلام تصنیف الشیخ أبی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی رحمه اللّٰه و یتلوه إن شاء اللّٰه تعالی الجزء الثانی من باب الثلاثین فی ما جاء عن الرضا علیه السّلام من الأخبار المنثوره

مست می کند و کم آن مست نمی کند، پس کم و زیاد آن هردو حرام است.

353 52 عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از فضل به شاذان از امام رضا علیه السّلام روایت می کند که فرمود: اجرای از عدل و نیکوکاری اعلام کردن به تداوم نعمت است و لا حول و لا قوه الا باللّٰه!

پایان جزء اوّل از کتاب «عیون اخبار الرضا علیه السّلام» تألیف ابو جعفر محمّد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی مقیم رحمه اللّٰه و در پی آن به خواست خداوند در مجلّد دوم و در آغاز آن باب آنچه از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السّلام از اخبار جمع آوری وارده خواهد آمد.

ص: 545

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

